

کتاب القواعد

فی

اصول الفقه الجرجانی والقواعد

این نامی یانوردی که من اقیانوس مهبط خلیج فارس

شیخ شهاب احمد بن حاجد القندی بندر گنکی

راهنمای ایرانی و اسکودو کاما

انجمن آثار و معارف فرهنگی

۵۰ تومان

كتاب التفسير في

الكتاب والسنن والسير

سراج النبوة

٢

٨١

١١

١٤

Page

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب الفوائد

فی

اصول علم الجبر والقواعد

این مایه یانوردی که من اقیانوس مهی خلیج فارس

شیخ شهاب احمد بن ماجه القندی بندرکنی

راهنمای ایرانی و اسکودوگاما



ترجمه از عربی و تحشیه: احمد اقداری

ترجمه از انگلیسی: مهی اقداری

انجمن آثار و معارف هنری

کتاب الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد

(آیین های دریانوردی کهن در اقیانوس هند و خلیج فارس)

مؤلف: شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدی بندرکنگی

(راهنمای ایرانی واسکودوگاما)

مترجم: احمد اقتداری

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۲، تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی

توزیع: تهران - خیابان ولیعصر - پل امیربهادر - خیابان سرگرد بشیری (بوعلی)

شماره ۱۰۰، تلفن ۵۳۸۳۵۳۳ و ۵۳۸۰۴۱۶

میدان حسن آباد - خیابان استخر - شماره ۳ ص. پ: ۱۵۸۱۵/۱۳۱۱

تلفن: ۶۷۱۴۵۹، ۶۷۵۸۸۲ و ۶۷۲۶۰۶

فرهنگ، درجامعترین تعریف، عبارت از کلیت همتافته و مجموعه مرتبطی است که مبین همه اعتقادات و ارزشها و آداب و اعمال و آرمانهای یک ملت است و ساخت و سیرت زندگی آن ملت را مشخص می کند. به سخن دیگر، فرهنگ، مجموعه پاسخهای سامان یافته ای است که هر ملت، در طول تاریخ خود، در مقام نظر و عمل، به نیازهای اصلی و اساسی خود داده است. از این رو فرهنگ را می توان یک «حافظه جمعی» و مشترک دانست که واسطه پیوند میان گذشته و حال، و نیز وجه افتراق یک ملت از سایر ملل است. عظمت و احتشام هر فرهنگ نسبت تام با گرانمایگی موارث مکتوب آن دارد. بی جهت نیست که در مراحل حساس حیات هر ملت، به گاه بروز بحران هویت، یا وقوع انقطاع فرهنگی، یا به قصد تجدید مجد و مفخرت گذشته و یا حتی به جهت فراهم کردن دستمایه ای برای بنای آینده، همواره سخن از «احیای تراث» می رود. به همین سبب، «معرفی و بزرگداشت سرآمدان و مفاخر» هر ملت و پدید آورندگان فرهنگ و تمدن هر کشور، رویه دیگر این تجدید حیات ملی و معنوی به شمار می رود.

بنابر آنچه گذشت، وقتی سخن از فرهنگ اسلامی می رود، مراد، مکتب مقدس اسلام، در تمامت درهم تنیده آن است، مکتبی که در صدر اول از طریق سنن و سیر اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، و پس از آن با آراء و اقوال علمای مختلف، تبیین و تفسیر شده است. اسلام ذو وجوه است، اما وجوه متعدّد و متنوع آن با یکدیگر اندامواره عجین اند و چنان درهم خلیده اند که گویی بوی گل در برگ گل.

ایرانیان، از آن زمان که اسلام آوردند، در طی چهارده قرن، در طریق تبیین و تدوین وجوه مختلف فرهنگ اسلامی، همه هر چه داشتند، بی هیچ دریغ، در طبق اخلاص نهادند و خود را یکسره وقف شکفتگی تمدن اسلامی کردند، و در جهت بسط و تعمیق این نهضت دینی تا آنجا پیش رفتند که بسیاری از شاخه های فرهنگ و تمدن اسلامی را به نام

خود مهر کردند.

بخش عمده میراث عظیم فرهنگ اسلامی، اکنون، به امانت، به انقلاب اسلامی ایران سپرده شده است. هویت و حرکت، و حتی بقا و بسط انقلاب، بی هیچ تردید، در گرو این امانتگزاری است. انقلاب اسلامی، مبتنی بر فرهنگ اسلامی و لذا متعهد به آن است، شأن خطیر نظام نوپای جمهوری اسلامی، انجام این تعهد و ادای این امانت است. مرحله تاریخی خاص و حساسی که در آن هستیم، نیز سنگینی این بار را صد چندان می کند.

*

در سالهای اخیر، براساس بررسیهای شورای فرهنگ عمومی و تشخیص ضرورت سامان بخشیدن به امر معرفی و بزرگداشت مفاخر اسلام و ایران و همچنین تاریخ و تمدن اسلام و ایران، شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب کرد که انجمن آثار ملی، با تغییری مختصر در وظایف، و تغییر نام به «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» فعالیت خود را ادامه دهد.

اینک با تائیدات خدای بزرگ و با اتکاء به عنایات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، بخش انتشارات انجمن، با بهره‌وری از تجارب و سوابق گذشته، به انتشار آثار برگزیده در زمینه فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، و معرفی سرآمدان این فرهنگ و احیای آثار ارزنده آنان پرداخته است. آنچه درپیش روی دارید، از جمله این آثار است.

بمئه و کرّمه

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

فهرست موضوعات و مندرجات

۱۳	مقدمه در معرفی کتاب
۱۹	دلائل ایرانی بودن ابن ماجد
۲۰	احمد بن ماجد مسلمان شیعه بوده است
۲۴	شهاب الدین احمد بن ماجد از مردم بندر کنگ بوده است
۳۰	احمد بن ماجد راهنمای و اسکودوگاما کاشف راه دریایی هندوستان بوده است

مقدمه جی. آر. تیبتس بر ترجمه انگلیسی کتاب فوائد

۵۰	تحشیه و توضیحات از شماره ۱ تا ۱۴
۵۵	دریانوردان و آثار و کارهای آنها
۵۵	۱- دریانوردی در اقیانوس هند پیش از زمان ابن ماجد
۶۴	۲- احمد ابن ماجد و آثارش
۶۴	الف - زندگی ابن ماجد
۷۲	ب - سبک و نبوغ ادبی ابن ماجد
۷۹	ت - آثار و نوشته های ابن ماجد
۸۶	د - تاریخ گذاری آثار ابن ماجد
۸۹	حاویه
۹۲	ف - فوائد
۱۰۶	۳- طرح «فوائد» و مقایسه آن با طرح «حاویه»
۱۰۹	۴- منابع «فوائد»

۱۱۶ تحشیه و توضیحات فصل ابن ماجد و آثارش از شماره ۱۵ تا ۱۰۴

دریانوردی در اقیانوس هند پس از ابن ماجد

۱۴۰ الف - سلیمان المهری
۱۴۴ ب - سید علی چلبی
۱۴۶ عیسی القطامی

۱۴۸ تحشیه و توضیحات از شماره ۱۰۵ تا ۱۱۴

کشتی ها

۱۶۵ کارکنان کشتی

۱۷۱ تحشیه و توضیحات از شماره ۱۱۵ تا ۱۵۲

کتاب الفوائد فی اصول البحر و القواعد از نسخه پاریس

دیباچه

۱۸۸ تحشیه و توضیحات از شماره ۱۵۳ تا ۱۵۷

فایده نخستین

۱۹۱ اصل فنون دریا

۲۰۳ تحشیه و توضیحات از شماره ۱۵۸ تا ۱۷۱

فایدهٔ دوم

۲۰۹

اصول و اسباب کشتی راندن

۲۱۱

تحشیه و توضیحات شمارهٔ ۱۷۳

فایدهٔ سوم

۲۱۳

منازل بیست و هشت گانهٔ قمر

۲۱۳

شرطان

۲۱۷

البُطین

۲۱۸

ثریا

۲۱۸

پروین

۲۲۳

الدَّبَران

۲۲۵

الهَقَّعه

۲۲۷

الهَنقه

۲۲۸

الذراعان

۲۳۳

النَّثره

۲۳۵

الطرف

۲۳۵

الجبهه

۲۳۷

الزَّیرَه

۲۳۷

الصَّرفه

۲۴۰

العواء

۲۴۳

سَمَک الاعزل

۲۴۷

الْغَفَرُ

۲۴۸

الزَّبانان

۲۵۱

اکلیل (الاکلیل جنوبی)

۲۵۳

القلب - قلب العقرب

۲۵۴

الشَّوله

۲۵۸

النَّعائم (النعائم الصادره - النعائم الوارده)

۲۶۲

البلدَه

۲۶۲

سعد الذابح

۲۶۴

سعد بلع

۲۶۴	سعد السعود
۲۶۵	سعد الاخبيه
۲۶۷	الفرغ المقدم
۲۷۱	الفرغ المؤخر
۲۷۱	بطن الحوت
۲۷۱	فؤاد الاسد

فایده چهارم

۲۷۵ اخنان - خانه ها و آنچه بدان پیوند دارد

۲۷۵	الجدى - الجاه
۲۷۹	الفراقد - السلبار
۲۸۴	النعش - سهيل
۲۹۴	الناقه - الحمامان
۲۹۶	العيوق - العقرب
۳۰۰	الواقع - الاكليل
۳۰۳	السماك - التير
۳۰۹	الثريا - الجوزا
۳۱۴	الطائر

۳۲۲ تحشيه و توضيحات فایده سوم و چهارم از شماره ۱۷۴ تا ۲۲۱

فایده پنجم

۳۳۳ آنچه اهل صنعت دریانوردی بدان نیازمندند

۳۴۵ تحشيه و توضيحات ۲۲۲ و ۲۲۳

فایده ششم

۳۴۷ دیرات سه گانه «راههای دریایی سه گانه»

تحشیه و توضیحات شماره ۲۲۴

۳۵۳

فایده هفتم

۳۵۵

درباشیات و قیاسات و آنچه بدان مربوط است

۳۵۵

باشیات

۳۶۶

قیاسات

۳۷۰

قیاس نعوش

۳۷۱

عرض های جغرافیائی سیلان بر طبق ستاره قطبی

۳۷۲

عرض جغرافیایی در خلیج بنگال

۳۷۴

قیاس فرقدین

۳۷۵

ساحل سیلان

۳۷۷

عرضهای جغرافیایی در دریای سرخ

۳۷۸

اشتباهات در اندازه گیرهای دریایی

۳۷۹

فهرستی از باشیات

تحشیه و توضیحات شماره ۲۲۵

۳۸۱

فایده هشتم

۳۸۳

اشارات و سیاسات

۳۸۳

نشانه ها و تدبیرهای دریانوردی و ترتیب کشتی ها و ملوانها

۳۸۸

طیفون و نشانه های آن

۳۹۱

ورود به خشکی های ساحل غربی هند

۳۹۹

تحشیه و توضیحات از شماره ۲۲۶ تا ۲۴۱

فایده نهم

۴۰۱

کرانه های دریا در همه جهان

- ۴۱۰ اندازه‌ها و زمین
۴۱۲ دریانوردان و رقیبان آنها

۴۱۴ تحشیه و توضیحات از شماره ۲۴۲ تا ۲۶۰

فایده دهم

۴۱۷ جزیره‌های بزرگ و مشهور

- ۴۱۷ جزیره سرزمین عربستان
۴۱۹ جزیره قمر = ماداگاسکار
۴۱۹ جزیره شُمطری = سوماترا
۴۲۱ جزیره جاوه
۴۲۱ جزیره الغور
۴۲۱ جزیره سیلان
۴۲۲ جزیره زنگبار
۴۲۳ جزیره بحرین
۴۲۴ جزیره بنیِ جاوان (ابرکاوان)
۴۲۴ جزیره سَقطری (سوکوتره)

۴۲۷ تحشیه و توضیحات از شماره ۲۶۱ تا ۲۶۹

فایده یازدهم

۴۲۹ زمانهای سفر و بادهای موسمی

- ۴۲۹ خروج از خشکی عرب
۴۳۳ بازگشت در دریای عرب
۴۳۳ آغاز فصلی که می‌توان به سقوطی از سواحل عرب سفر کرد
۴۳۵ خروج از هند
۴۳۷ موسمه‌ای سفر در خلیج بنگاله و راههای هند
۴۳۸ خروج از سند
۴۳۹ سفر از (ذیه، مالدیو - لاکادیو)
۴۴۰ سفر از قمر، ماداگاسکار، به سرزمین افریقا

مقدمه در معرفی کتاب و مؤلف

کتاب «الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد» مهم‌ترین اثر ابن ماجد است که به زبان عربی نوشته شده و دارای یک مقدمه و دوازده فایده (دوازده باب) است. مؤلف این کتاب شیخ شهاب، احمد بن ماجد السعدی دریانورد بندر کُنْگی (بندری نزدیک بندرلنگه بر ساحل خلیج فارس و امروز از بنادر کوچک استان هرمزگان ایران) است. در خصوص اهمیت کتاب «فوائد» از حیث مطالعه جغرافیائی، جغرافیای دریایی، آئین‌های دریانوردی و کشتی‌رانی در خلیج فارس و اقیانوس هند، ستاره‌شناسی دریائی، اطلاعات عمومی خصوص سواحل و جزایر اقیانوس هند، آلات و ادوات کشتی، روشهای اندازه‌گیری مسافات دریائی، بادهای دریائی و موسمی، طوفانها و مخاطرات دریا، جانوران و پرندگان، گیاهان و کوهها و صخره‌ها، شهرها و بندرها و حکام و سلاطین حاکم بر آنها در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی (مقارن ظهور شاه اسماعیل صفوی)، آداب و رسوم و تجارت و مدنیت مردمان سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان و بحر احمر و دریای عرب (دریای حبشه) و سواحل افریقا و خلیج بنگاله و آسیای جنوب شرقی و ماداگاسکار و جاوه و سوماترا و هندوستان جنوبی، مطالب و مواضع گوناگونی در این کتاب آمده است که البته بروزگار ما مطالعه تحقیقی در باب ستاره‌شناسی، جغرافیای تاریخی، توپوگرافی و مورفولوژی این نواحی هنوز هم بسیار مهم و مفید

و اساس تحقیقات جدید تواند بود. اما به لحاظ ما ایرانیان بخصوص از جهت زیانشناسی ایرانی و جمع آوری و ثبت و ضبط لغات و اصطلاحات دریانوردی به زبان فارسی و مطالعه سیر نقل سینه به سینه و کتابت «رهنامه‌های» ایرانی و اقدامات و تدابیر و تجارت دریانوردان ایرانی پیش از اسلام و تا اواخر دوره عباسیان و شرح مسافرنهای آنها به هند و افریقا و سوماترا و جاوه و چین و اهمیت تجارت و دادوستد دریائی آن روزگاران بسیار ارزنده و قابل اعتنا و بن مایه مطالعات علمی در هریک از رشته‌های دانش مربوط خواهد بود.

تقریباً همه محققان آثار ابن ماجد نام این اثر ارزشمند دریائی او را «الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد» و در چند مورد معدود «الفوائد فی اصول البحر و القواعد» ذکر کرده‌اند. اما نام مؤلف این کتاب را به صورت‌های گوناگون و در طی دوران با تحریفات و الحاقات و کسر و نقصانهائی ضبط کرده‌اند.

از زمانی که «بارون جوزف فون هامرپورگستال» محقق اطریشی در سال ۱۸۰۰ میلادی در کار مطالعه آثار سیدی علی چلبی (سید علی رئیس، سیدی علی کاتبی) نویسنده ترک و فرمانده کشتی‌های سلطان سلیمان قانونی (سلیمان شکوهمند، سلیمان اعظم) خلیفه عثمانی، بانام شهاب‌الدین احمد بن ماجد در کتاب «محیط» اثر معروف سیدی علی کاتبی (کتاب المحيط فی علم الافلاک و الابحار) آشنا شد و دانست که احمد بن ماجد اساس تألیف سیدی علی رئیس (سیدی چلبی کاتبی) را پیش از او نوشته و بنام «ارجوزه‌های دریانوردی» به یادگار گذاشته است، برای اولین بار سیدی علی چلبی کاتبی را ثبت کننده نسبت جلفاری برای احمد بن ماجد معرفی نمود. پس از هامرپورگستال، نویسندگان دیگر چون (لویجی بونلی ایتالیایی) و (بیتنر آلمانی) و (توماس چک) و (آلبرتو کانتینو) و (نیکو لودوکانیو) و (رینود) و (گودفری دموبینز) و (کراچکوسکی) و (شمووسکی) به تبعیت از هامرپورگستال، مؤلف کتاب فوائد را احمد بن ماجد جلفاری دانستند. در سال ۱۹۲۱ میلادی گابریل فراند فرانسوی در اثر عظیم خود به نام «تعلیمات دریائی و متون جغرافیائی عرب‌ها، ایرانیان و ترک‌ها» در انتساب احمد بن ماجد به (جلفار) شک نمود و در پی تحقیق بر آمد اما تا سال ۱۹۳۵ میلادی که چشم از این جهان

فروست برای موطن احمدبن ماجد سرزمین یا شهر و بندر دیگری را معین نکرد. نسبت جلفاری بودن برای «شیخ شهاب، احمدابن ماجد» همچنان باقی ماند و حدود یکصدوپنجاه سال در تحقیقات دانشمندان، مؤلف کتاب «فوائد» را چنین می‌نوشتند: «شهاب‌الدین احمدبن ماجدبن محمدبن دوویک بن یوسف بن حسن بن حسین بن ابی معلق السعدی بن ابی رکائب البحرى» و یا «شهاب‌الدین احمدبن ماجدبن محمدبن عمر بن فضل بن دوویک بن یوسف بن حسن بن ابی معلق السعدی ابن ابی الرکائب البحرى» و یا طبق صفحه آغازین نسخه مضبوط در کتابخانه ملی پاریس «الشیخ شهاب، احمدبن ماجدالسعدی» (تصویر صفحه آغازین نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس به شماره Ms-222 را عیناً در آغاز متن کتاب آورده‌ایم که از کتاب «الفوائد» چاپ دمشق ۱۳۹۰ هـ ق- ۱۹۷۱ میلادی گرفته شده است) ثبت گردیده است و در هیچیک از نسخ معدود کتاب الفوائد نسبت جلفاری ثبت نگردیده است و در ضمن مطالب هیچیک از نسخ و هیچیک از ارجوزه‌های دیگر هم نسبت جلفاری از قلم خود ابن ماجد برای نشان‌دادن موطنش یا مولدش ذکر نشده است و همه محققان و نویسندگانی که نسبت «جلفاری» را برای ابن ماجد پذیرفته‌اند، علم و اطلاع و دقت و بصیرت خود را برنوشته سیدی علی چلبی نویسنده ترک استوار کرده‌اند که بنابر نوشته هامرپورگستال محقق اولیه آثار سیدعلی چلبی و بخصوص کتاب «محیط» او، ادعا کرده است که در یک نسخه خطی «محیط» برای احمدبن ماجد نسبت جلفاری را مضبوط و مذکور دیده است. جالب توجه آنکه در «فرهنگ فهرست کتابهای چاپی حاجی خلیفه» که منشأ شناسائی کتاب «محیط» برای هامرپورگستال بوده نیز نه از احمدبن ماجد و نه از نسبت جلفاری بودن او سخنی به میان نیامده است و در هیچیک از نسخ خطی فوائد یعنی: (نسخ خطی پاریس که دو نسخه است و نسخ خطی دمشق که ظاهراً دو نسخه است و نسخ خطی معروف به تاجریه بحرین که آنهم دو نسخه است)، در هیچکدام نسبت جلفاری برای ابن ماجد ذکر نشده است.

اما پس از گذشت یک قرن و نیم و مقبول افتادن غلط مشهور نسبت جلفاری برای احمدابن ماجد، از کمتر از نیم قرن پیش از این و از زمان بروی کار آمدن سرهنگ

جمال عبدالناصر در مصر و بروز اختلافات ایرانیان و عربها بر سر کلمه «خلیج فارس» به یکباره احمدبن محمد السعدی عرب قلمداد شده و در کتب نویسندگان عرب و بعضاً اروپائی او را «شهاب الدین احمدبن ماجد النجدی» یعنی از مردم نجد عربستان نامیدند و در دنیای عرب زبان، این دریانورد پر آوازه مشهور ایرانی را چنان برکشیدند و چنان بدو مفتخر شدند که به یکباره او را عرب و عرب زبان و عرب تبار و از قبایل کوهستانی نجد عربستان شناسانند. چنانکه بطور مثال به سال ۱۹۷۱ میلادی - ۱۳۹۰ هـ. ق کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد ابن ماجد را در سلسله «العلوم البحریه عند العرب» در دمشق چاپ کردند و نوشتند: «تألیف شهاب الدین احمدبن ماجد النجدی» و به سال ۱۹۷۱ میلادی کتاب (الفوائد فی اصول البحر والقواعد) بوسیله آقای جی. آر. تیببتس G.R. Tibbetts ترجمه و در جزء انتشارات اوقاف گیب در لندن بزبان انگلیسی منتشر شد. اما نام کتاب را «دریانوردی عرب در اقیانوس هند پیش از آمدن پرتغالیان:

Arab Navigation in the Indian ocean before the coming of the Portuguese

گذاشتند و مؤلف کتاب را هم «احمدبن ماجد النجدی» ثبت کردند. (نسخه مترجم انگلیسی بوسیله آقای تیببتس را تا آخر متن «الفوائد» بفارسی ترجمه کرده ایم و بانسخه چاپ دمشق که بوسیله آقایان ابراهیم خوری و عزت حسن به سال ۱۹۷۱ میلادی در دمشق چاپ شده است مطابقه گردیده است و کتاب حاضر را براساس ترجمه فارسی از آن کتاب انگلیسی و مطابقه آن با مترجمه کتاب عربی فراهم ساخته ایم.

نکته شایان دقت این است که حتی آقایان عزت حسن و ابراهیم خوری محققین (مجمع اللغة العربیه) دمشق و مصححین چاپ کتاب فوائد در صفحه ۷ کتاب زیر عنوان (احمدبن ماجد و مؤلفاته) نوشته اند: «... ولابن ماجد مؤلفات عدیده، وصلنامنها: ۱- ارجوزة برالعرب و هی قصیده مؤلفة من مئة بیت، تستعرض بنوع خاص مطالب الجزر المشهورة فی الخلیج العربی» و بلافاصله در زیرنویس همان صفحه به شماره (۱) توضیح داده اند: «العنوان الكامل: ارجوزة برالعرب فی

خلیج فارس» و با این تدبیر نابخردانه آشکار کرده‌اند که وجدان علمی خود آنها هم از حذف کلمه خلیج فارس دچار شرمندگی شده و اقرار به گناه نموده‌اند و در ترجمه انگلیسی کتاب موصوف مترجم بسیاری از لغات و کلمات فارسی و اعلام ایرانی را صریحاً و بی‌پروا و بی‌شرمندگی لغات عربی و کلمات هندی و افریقایی و اعلام و اشخاص عرب خوانده‌اند است. (تحشیه و توضیحات تمام کتاب را بخوانید تا متوجه این تحریف و تصحیف و نادانی آشکار و غرض عمد و بی‌انصافی آقایان تیتس و خوری و حسن بشوید). برای آنکه خوانندگان متن ارجوزه برالعرب و العجم فی خلیج فارس (از کتاب «نام خلیج فارس در طول تاریخ، تحقیق و تعلیق از دکتر محمد جواد مشکور - وزارت اطلاعات و جهانگردی - تهران ۱۳۳۵ به صورت ضمیمه کتاب» را که در بیان جزایر و سواحل اطراف خلیج فارس و با اعلام زبان فارسی امروزین است بخوانند، عیناً بزبان عربی در آخر این مقدمه آورده می‌شود. چه این قصیده چند صفحه‌ای خود نمونه‌ای از ارجوزه منظوم دریانوردی که شاعر سراینده‌اش ابن ماجد است نیز می‌باشد.

پیش از آن که دلائل عرب نبودن و ایرانی بودن ابن ماجد را بازنویسیم شاید ضرورت داشته باشد چند نکته را یاد آور شویم. نکته نخست آنکه جلفار یا جولفار کجاست؟ بدین توضیح:

چنانکه نویسندگان جدید نوشته‌اند جلفار که در (ارجوزه برالعرب و العجم فی خلیج فارس) هم نامبرده شده بندری بوده است که در خاک شیخ‌نشین شارجه کنونی (یکی از هفت امیرنشین امارات متحده عربی) در ساحل جنوبی خلیج فارس قرار داشته‌اند و گویا امروزه (صیر) نامیده می‌شود. اما خود کلمه جلفار برابر گلبار در فارسی است و مرکب از دو جزء گل و بار است و بدان مناسبت آن بندر را گلبار می‌گفته‌اند که بنابر سابقه تجاری ایران و شرق افریقا و ایران و هندوستان گل سرخ معطر ایران (گل محمدی) که در افریقا و عربستان و هندوستان شهرت داشته از کوهستانهای داراب و فیروز آباد فارس و نطنز و قمصر کاشان جمع آوری می‌شده و آنچه اضافه بر مصرف بوده خشکانیده می‌شده و از راه بنادر لنگه و بندر عباس و بنادر جزایر نوابغ آنها به سواحل جنوبی خلیج فارس حمل می‌شده و در این نقطه از

ساحل خلیج فارس انباری بزرگ یا بازاری بزرگ برای انباشتن یا خرید و فروش گل محمدی خشک بوجود آمده بود و آن نقطه را ساحل گل می نامیده اند. چه بار در زبان فارسی به معنای بندر و ساحل آمده است مانند دریابار (به معنای بندر) و زنگبار به معنای (ساحل سیاهان) و رودبار (بمعنای کرانه رود). اگر هم ابن ماجد در این بندر ساکن بوده باشد ایرانی و ایرانی تبار و پارسی بوده که از سوی شمال خلیج فارس در این نقطه از جنوب خلیج فارس خانه و کاشانه داشته است و درحالی که در هیچیک از نوشته هایش از جولفار بنام موطن یامولد خود و یاکسان خود نام نمی برد و حتی در یکی از نوشته هایش (مقدمه جی. ار. تیتس و تحشیه و توضیحات کتاب را ببینند) از دوری از خویشان و یاران و در غربت زندگی کردن خود شکوه کرده است). در بندرلنگه امروز بازماندگان خانواده ای بازرگان و سرشناس بنام خانواده سعدی باقی مانده اند که از مردمان بندرکنگ Kong نزدیک بندرلنگه بوده و در کنگ و لنگه به تجارت مشغول بوده و شاید در روزگاران پیشین بازرگان دریانورد هم بوده اند و با کشتی های بازرگانی خود سفر می کرده اند و یا دریانورد بوده اند. و در صفحه نخستین نسخه خطی پاریس هم کتاب الفوائد تألیف: «الشیخ شهاب، احمدبن ماجدالسعدی» ثبت افتاده است (در آغاز متن عیناً تصویر این صفحه چاپ شده است). نکته دیگر آنکه در تاریخ دیلمیان بروزگار عضدالدوله و بهاءالدوله دیلمی می خوانیم که استاد هرمز دیلمی به فرمانداری عمانات (امارات متحده عرب امروزین) منصوب می شود و این استاد هرمز دیلمی مورد استقبال یکی از دریانوردان پهلوان و پرنام آن سامان قرار می گیرد و پس از آن ماجدها «مواجید» یعنی دریانوردان پر آوازه پهلوان از استاد هرمز دیلمی اطاعت می کنند و چنین می نماید که ماجد و ابن ماجد لقب دریانوردان معروف و مشهور بوده است همچنانکه پیش از ابن ماجد به نوشته خودش دریانوردان معروف قدیمه را «شیر» می نامیده اند و ابن ماجد می گوید من کتابم را بعد از شیران سه گانه «لیوث ثلاثه» تألیف می کنم که آن شیران سه گانه محمدپسر شاذان و پسر کهلان و سهل پسر آبان بوده اند و خود را (رابع الیوث الثلاثه) یعنی چهارمین شیر می نامد. (در فائده اول). یک نویسنده عرب بنام یاسین الحموی در معجم المؤلفین می نویسد: «سرریچارد برتن انگلیسی Sir.

Richard Burton نقل کرده است که در ۱۸۵۴ میلادی خود دیده و شنیده است که چون دریانوردان عدن اراده سفر دریا می کردند برای شیخ ماجد مخترع قطب‌نمای مغناطیسی فاتحه می خواندند و مرادشان شیخ ماجد صاحب کتاب الفوائد بود یعنی ابن ماجد» (به نقل زرکلی در الاعلام). پس گمان اینکه ماجد و ابن ماجد عنوانی افتخار آمیز برای دریانوردان معروف بوده است همچون کلمه لیث (شیر) نیز، چندان دور از صواب نیست.

دلائل ایرانی بودن ابن ماجد:

احمد بن ماجد السعدی یا شیخ شهاب «احمد بن ماجد السعدی، یا شهاب الدین احمد بن ماجد جلفاری ایرانی بوده است، مسلمان شیعه بوده، در کرانه های خلیج فارس دنیا آمده و خانواده اش و تبارش و خاندانش از مردمان بندرکنگ کنونی بوده اند، زبان فارسی را می دانسته اند، زبان عربی را با شیوه فکری و مفاهیم ذهنی ایرانی سخن می گفته و می نوشته است بدین توضیحات:

(چون این مقدمه پیش از حروف چینی و چاپ کتاب نوشته می شود، ذکر شماره صفحه مطالب مورد استناد میسر نیست و امید که خواننده دقیق و بصیر از روی فهرست اعلام جای مطلب را در صفحات متن کتاب یا در تحشیه و توضیحات که بعد از هر فصل و باب و فایده آمده است خود دریابد):

شهاب الدین احمد بن ماجد السعدی ایرانی است زیرا: در صفحه ای از کتاب فوائد نیست که تعداد لغت فارسی کهنه و ناب در علوم دریائی و جغرافیائی مناطق خلیج فارس و اقیانوس هند یافت نشود مانند نیر، میخ، زام، لنگر، دستور، خن، زیرباد، زیربازیه، رهنامه، سرهنگ، آبخور، هیراب و صدها واژه دیگر. بکاربردن جملات و عباراتی که جز مفهومی ذهنی فرهنگ ایرانی ندارد مانند «ارتفع بختک ایها الملاح» و «خانتک» که مسلماً مفهوم و مایه فکری فرهنگی زبان فارسی دارد و بمعنای «بخت تو ای دریانورد بلند است» و «خانه ات» می باشد، بکاربردن کلمه نوروژ (نیروز) و نیروز سلطانی و محاسبه اوقات دریانوردی و تاریخی موسم های مسافرت های دریائی با تاریخ هجری شمسی و بر مبنای تقویم جلالی. استناد به شاهد

مثالها و اندرزها و گفته‌های خواجه نصیرالدین طوسی فقیه بزرگ شیعه خراسانی و حکیم ابوالقاسم فردوسی، نوشته‌ها و گفته‌های دریانوردان کهن چون خواشیر، دادویه، تبرویه و امثال آنها. بر شمردن مکارم اخلاقی و حکمت عملی زندگانی مدنی برابر آنچه در پندنامه‌های ایرانی و خردنامه‌های ساسانی مندرج است، ذکر بندرها و جزیره‌ها و آبها و رودها و کوههای مناطق اطراف خلیج فارس با دقت و صحت کاملاً دقیق از حیث تلفظ واژه‌ها، حتی در تبدیل لغات از صورت فارسی به صورت عربی مانند (خارج) بجای خارگ و امثال آنها، تحسین و تمجید از پادشاهان ایران که اکاسره یعنی کسریان ساسانی می‌نامد، و دقت در آب و هوا و محصولات و بادها و موسم‌های سواحل خلیج فارس و دریای عمان بیش از سایر سواحل و دریاها، ذکر اسامی شاهرخ و تیمور و الغ بیگ و زیج الغ بیگ در ایران و آوردن بیتی از شاهنامه فردوسی بعنوان دستور زندگانی راستان و پویندگان راه خداپرستی و ایمان، نشان می‌دهد که احمد بن ماجد ایرانی تبار بوده و با فرهنگ ایرانی آنقدر آشنا بوده است که مفاهیم فرهنگ عربی را در برخی مواضع از یاد می‌برده و با فرهنگ و اندیشه ایرانی می‌نوشته است.

احمد بن ماجد مسلمان شیعه بوده است زیرا: در الفوائد ابن ماجد در چند جای از علی بن ابیطالب (ع) با ذکر جمله ستایشی علیه السلام نام رفته است. و این جمله مخصوص شیعیان است و در بین پیروان مذاهب اهل سنت و جماعت جمله رضی الله عنه گفته می‌شود. در کتاب الفوائد لقب اسدالله الغالب برای علی بن ابیطالب به کار برده شده است و از امام جعفر صادق (ع) توصیف یک امام برحق شده است چه در فایده اول کتاب فوائد آمده است که ابن ابی العوجاء و سه زندیق دیگر در حرم شریف یعنی مکه گرد آمدند و هریک از آنها به عهده گرفتند که تا سال دیگر ربعی از قرآن مجید را چنان جعل کند و آیاتی و سوره‌هایی بسازد که بمانند قرآن مجید باشد و در نتیجه بتوانند مردمان را بگویند که قرآن کتاب مهمی نیست و هر آنکس سواد داشته باشد می‌تواند مثل آن آیات را انشاء کند و بنابراین کتاب آسمانی نیست. امام جعفر صادق در گوشه‌ای از آن مکان نشسته بود و سخنان آنها را گوش می‌داد. در موعد مقرر هر چهار در مسجد حرم شریف حاضر آمدند و امام

جعفر صادق هم خود در آن روز و ساعت در آن مکان حاضر آمد. چون آن چهار نفر حاضر آمدند هریک با اعتراف به عجز و ناتوانی خویش اقرار کردند که از عهده برنیامده‌اند و چون بین آنها اختلاف شد قضاوت را به امام جعفر صادق که در آنجای نزدیک آنها نشسته بود، بردند و ماجرای تعهد خویش و عجز خویش را هریک بدو باز گفتند و امام صادق (ع) بدانها گفت مگر نخوانده‌اید: «قل لن اجتمع الانس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا» که آیتی از قرآن کریم است. آنها با خود گفتند: «ان کان للّٰه حجة فی ارضه فهو هذا» یعنی اگر برای خدای هیچ حجتی دیگر نمانده باشد در زمینش همین یکی حجت اوست. «یعنی اگر خداوند حجتی در زمین نداشته باشد امام جعفر صادق حجت او در روی زمین است» (فایده نخستین). و این ذکر نام و علم و تقوی و فضیلت امام ششم شیعیان از زبان یک نویسنده غیر شیعه مستبعد است. استفاده از کلمه لیث بمعنای شیر و اطلاق آن بر پیش‌کسوتان دریانورد پیش از خود (لیوث ثلاثه) و نامیدن خود و پدرش بنام شیر (لیث ابن لیث) دلیل دیگری بر شیعه بودن ابن ماجد است چه شیر در نزد شیعه با ترجمه اسد در زبان عربی لقب خاص علی بن ابیطالب است و در زبان فارسی هنوز هم «شیر خدا» لقب خاص علی بن ابیطالب امام اول شیعیان است. کتاب فوائد مشتمل بر دوازده فایده است و می‌دانیم که شیعه دوازده امامی را بر عدد دوازده اعتقادی است و در اذکار و اوراد و اوقات بدان توجه و عنایتی مذهبی و فکری دارد. مذهب شیعه از روزگار عضدالدوله دیلمی در ایران و بخصوص در ری بنیان گرفته و قوت و شیوع داشته است. شیعیان ایران در قرون اوائل اسلامی، پس از سقوط حکومت خسروانیان بحرین و عمان (ابوسعید حسن جنبی و بهرام بن حسن جنبی و سلسله آنها) از ایران به عمان رفته‌اند، یعنی از سواحل خلیج فارس که سیراف و ریواردشیر و بوشهر و بندر معشور و بندر طاهری که در برابر بحرین و قطر قرار دارند، به منطقه الحساء (هَجْر) رفته و از آنجا به عمان و یمن رسیده‌اند (حکومت زیدیه یمن یکی از فرق شیعه بوده) و شاید بتوان گفت که در اوائل صفویه و مدتی پیش از ظهور دولت صفوی در ایران مذهب شیعه بوده اما در عمانات مذهب شیعه نبود و اعراب پیرو مذاهب سنت و جماعت بوده‌اند. بنابراین شهاب‌الدین احمد بن ماجد السعدی یا خود یا پدرانش شیعه بوده‌اند و

از ساحل شمالی خلیج فارس به ساحل جنوبی رفته‌اند و در مذهب خویش باقی مانده‌اند.

به احتمال خانوادهٔ احمد بن ماجد از سواحل خلیج فارس در کرانهٔ شمالی روبروی منطقهٔ الحساء بوده‌اند زیرا منطقهٔ الحساء روبروی سواحل بین سیراف و بوشهر قرار دارد و ارتباط دریایی و بازرگانی بین این دو ساحل از دیرباز برقرار بوده و بعدها الحساء (قطیف، دمام، خُور، ذهران) که امروز ساحل عربستان سعودی است منطقهٔ مهم شیعه‌نشین گشته‌است که حتی فرقهٔ شیخیهٔ شیعه یعنی پیروان شیخ احمد احسانی هم از آن منطقه برخاسته‌اند و پراکنده شده‌اند.

سواحل جنوبی خلیج فارس و دریای عمان از بصره تا باب المندب بر ساحل بحر احمر، بروزگار ساسانیان به سه منطقهٔ مهم تقسیم می‌شده، بندر بصره «وهشت آباد اردشیر» نام داشته که برجای آن بعدها بندر بصره بروزگار اسلامی بنیان گرفته‌است و مناطق بحرین و قطر و الاحساء امروزیین ایالت «میش ماهیگ» نامیده می‌شده و منطقهٔ عمانات (امارات متحدهٔ عرب امروزیین) جزء سرزمین یمن بوده‌است و می‌دانیم که از روزگار انوشیروان ساسانی تا گسترش اسلام در یمن و بحرین این منطقهٔ وسیع زیر فرمانروائی امراء ساسانی اداره می‌شده‌اند. پیش از آن هم بدوران اشکانیان (پارت‌ها) سواحل عربستان و افریقای شرقی معبر کاروانهای بیابان‌نورد بازرگانی سیلان-دریای مدیترانه از راه سواحل خلیج فارس بوده و موردمنازعه و مناقشهٔ چندین قرن بین دولت ایران و دولت روم شرقی بوده‌است. بنابراین بسیار طبیعی است که همچنانکه دریانوردان ساسانی در دریا سیادت و پیش‌آهنگی و قدرت و تسلط داشته‌اند در خشکی‌های کرانه‌ها برای دردست داشتن راههای پرسود تجارت خشکی هند-روم، این سیادت و پیش‌آهنگی و قدرت و تسلط را حفظ کرده‌باشند و ایرانیان پارسی که در دریانوردی هم ممتاز و برجسته بوده‌اند به سواحل جنوبی خلیج فارس و دریای عمان آمد و رفت داشته‌باشند. این گسترش بازرگانی و مدنی پس از اسلام هم رواج عادی بلکه تکاملی داشته‌است و شیعیان ایرانی دوران دیلمیان و پس از آن هم به نقاط سواحل جنوبی خلیج فارس و دریای عمان سیروسفر و مسکن و تجارت کرده‌باشند. و می‌توان گمان نمود که

خانواده ابن ماجد نیز از کرانه شمالی خلیج فارس به کرانه روبروی جنوبی سفر کرده باشد و در نقطه‌ای از خاک عمان سکونت کرده باشند. مردم عمان بعد از برآمدن خوارج و پس از جنگ صفین بیشتر پیرو عقاید خوارج شده‌اند و در قرون اخیر اباضی مذهب بوده‌اند، که شاخه‌ای از خوارج بوده‌اند و اکنون نیز اباضی مذهب می‌باشند. مردم عمان (عمانات) یعنی امیرنشین‌های هفتگانه کنونی (امارات عربی متحده) بیشتر شافعی مذهب بوده‌اند و حنفی مذهب ایران‌ی یعنی بلوچ‌های ایرانی نیز در آن ناحیه به تعداد قابل ملاحظه‌ای سکونت گزیده‌اند. عضدالدوله دیلمی پادشاه شیعه مذهب ایرانی استاد محمد درم کوب، و استاد هرمز دیلمی از مردمان جزیره هرموز را به فرمانروایی عمانات (بحرین، قطر، امارات متحده و قسمتی از یمن) مأمور کرد. این انتصاب و انتخابات بی سبب سیاسی و فکری نبوده‌است، زیرا عضدالدوله و بهاءالدوله و دیگر پادشاهان ایران دیلمی می‌خواستند با تدبیر و تصمیم مردانی که با دربار خلافت عباسی بلحاظ فکری و مذهبی مخالف‌اند، امور جزایر و سواحل خلیج فارس و دریای عمان را زیر نظر و اداره داشته باشند. درست همان سیاست و تدبیری که اردشیر ساسانی و شاپور ذوالاکتاف و انوشیروان ساسانی داشته‌اند. بنابراین انتقال خانواده‌های شیعه مذهب از سواحل شمالی خلیج فارس و دریای عمان به سواحل جنوبی یک تدبیر مهم سیاسی و حکومتی هم بوده‌است خاصه آنکه عضدالدوله دیلمی توجه خاصی به شیراز و بهبهان داشته و خود ماهی چند از سال را در سیراف (بندر طاهری کنونی نزدیک بوشهر) می‌مانده و در سیراف که بندر بزرگ تجاری و پررونق بوده‌است «فیلخانه عضدی» بنا کرده و تعدادی فیل و فیلبان در آن ساکن ساخته است و به آبادانی و تجارت این بندرها و ساحلها سخت دلبسته بوده است و درست همان کارهایی را که اردشیر اول ساسانی برای آبادانی سواحل دریای پارس انجام می‌داده‌است (اردشیر هفده شهر بندر بازرگانی بر ساحل رود فرات و خلیج فارس و دریای عمان بنانهاد). این نکته نیز گفتنی است که در (اسناد هرموز در آرشو پرتغال، تألیف مرحوم دکتر جهانگیر قائم مقامی) تعدادی نامه از سوی امراء هرموز بدربار پادشاهان پرتغال، چاپ شده‌است که در چند نامه امراء هرموز مقدمه نامه خود را با درود بر محمد و آل محمد و یاران او در چند نامه

بر پیروی از مذهب شیعه اثنی عشری تأیید کرده‌اند. و همه این قرائن مؤید این مطلب است که در سواحل شمالی خلیج فارس خانواده‌های شیعه و شیعه تبار می‌زیسته‌اند و خانواده ابن‌ماجد نیز از خانواده‌های شیعه و ایرانی بوده‌اند که در راه تجارت و دریانوردی به سواحل جنوبی خلیج فارس مهاجرت کرده‌اند. نکته دیگر آنکه در غالب ارجوزه‌های ابن‌ماجد (ارجوزه) جمع رجز است و به معنای قصیده شعری دریایی است که با آن کشتی می‌رانده‌اند و سینه به سینه حفظ می‌کرده‌اند و یا در رهنامه‌ها می‌نوشته‌اند و صورت دیگر آن اراجیز در معنای جمع رجز نیز ضبط شده است) در تعلیماتی که سراینده ارجوزه یعنی احمدبن‌ماجد به دریانورد می‌دهد آن است که سفرت را با نام خداوند آغاز کن و این دعا یا آن دعا را بخوان و بسیاری از جملات او را و اذکار و دعا‌هایی که احمدبن‌ماجد تعلیم می‌دهد از کتاب معروف «صحیفه سجاده» است که منسوب به امام چهارم شیعیان است.

شاید به ذهن خواننده‌ای برسد که چرا احمدبن‌ماجد السعدی ایرانی فارسی زبان شیعه، تألیفات و آثار خود را بزبان عربی نوشته است و چرا در هیچ جای کتاب الفوائد از قوم و تبار و سرزمین و نژاد خود سخنی بمیان نیاورده است؟ پاسخ این پرسش آن است که از قرون سوم و چهارم هجری تا چند قرن ایرانیان نیز کتب و آثار خود را به زبان عربی می‌نوشته‌اند مثلاً شیخ‌الرئیس ابن‌سینا بزبان عربی می‌نوشته و غالب مؤلفین کتب مهم و معتبر مانند ابوریحان بیرونی و طبری و مسعودی و غیره کتب خود را بزبان عربی می‌نوشته‌اند حتی کسانی که آثار بسیار ارزنده‌ای در زبان فارسی دارند، هم گهگاه اثری بزبان عربی تألیف کرده‌اند. ملل مسلمان در آنروزگاران در واقع یک «امت مسلمان» بوده‌اند و زبان قرآن مجید زبان مقدس و مورد احترام و علمی و عملی مردمان بوده است و همه مردمان مسلمان بزبان عربی آشنا بلکه گویا هم بوده‌اند. اما پاسخ آنکه چرا احمدبن‌ماجد ازادگاه و تبار خود سخنی نگفته است، شاید سخن گفته ولی در متون خطی باقی نمانده و یا باقی مانده و تاکنون بدست نیامده باشد.

شهاب‌الدین احمدبن‌ماجد السعدی از مردمان بندر کنگ بوده است زیرا: در کتابخانه تحقیقاتی دانشگاه کالیفرنیا (U.C.L.A) در شهر لوس‌آنجلس امریکا که با

نام (Reaserch library) شناخته می‌شود. نسخه‌ای از یکی از آثار احمدبن ماجد به زبان اسپانیایی وجود دارد (به نشانه: A28tp-vk 801) و نسخه‌ای بزرگ‌تر و روسی وجود دارد (به نشانه: A28t vk801) و نسخه‌ای از محقق بنام دیوید هوارت وجود دارد و بزرگ‌تر انگلیسی است (به نشانه: H837D-VM371) که همه آنها خلاصه‌ای ترجمه شده از بعضی از آثار و ارجوزه‌های ابن ماجد و قسمتی از کتاب فوائد ابن ماجد را دربردارند. ولی در همین کتابخانه کتابی با نشانه A28t-VK 801 وجود دارد که معلوم است در سالهای اخیر به این کتابخانه رسیده است و به نام «ثلاث ازهار فی معرفة البحار احمدبن ماجد ملاح فاسکودی جاما-تحقیق و نشر ثوڈرشو موفسکی-ترجمه و تعلیق دکتور محمد منیر مرسی-ناشر عالم الکتب-قاہرہ» می‌باشد. اصل کتاب تألیف شمووسکی براساس کتاب «المحیط سیدی چلبی» است که به سال ۱۹۵۷ بزرگ‌تر روسی در مسکو-لنینگراد چاپ شده است. و در نسخه دیگری: «ثلاث راهما نجات المجهولتان لاحمدبن ماجد ربان رحله فاسکودی جاما وهی مأخوذه من النسخه العربیة الفریده التي توجه فی مکتبة الاستشراق. بنی بنشرها و تحقیق و ترجمتها الی اللغة الروسیه و وضع الفهارس ثیودر شوموفسکی-مسکو-لنینگراد، ۱۹۵۷» ثبت شده است.

این کتاب «ثلاث ازهار فی معرفة البحار» یا «ثلاث راهمانجات المجهولتان» دارای یک مقدمه و سه ارجوزه است: اصل الاراجیز، «ارجوزه الاولى المسماة بالسفاليه»-ارجوزه الثانيه المسماة بالمعلقیه»-ارجوزه الثالثه-ارجوزه التائيه». و در ارجوزه اول آمده است: «... الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله وصحبه اجمعين... اختراع رابع الثلاثه حاج الحرمين الشريفين شهاب الدين احمدبن ماجد تغمد الله برحمته آمين». و در ارجوزه دوم آمده است: «... وهی نظم رابع الثلاثه احمدبن ماجد رضی الله عنه وارضاه والمسلمين جميعاً» و در آخر ارجوزه آمده است: «فاحذر منهم كل الحذر لاتضر بن جواهر علی حجر» و در ارجوزه سوم آمده است «... قال حاج الحرمين الشريفين رابع الليوث، شهاب احمدبن ماجد رحمة الله». معرفی احمد بن ماجد را در هر سه ارجوزه نقل کرده‌ایم تا بدین نکته توجه کنیم که در این کتاب و در این سه قصیده شعری «ارجوزه» مسلم الصدور او هم ابن

ماجد خود را عرب یا از مردم جلفار ذکر نکرده است و نام پدران خود را چنانکه ادعا شده است نیاورده است (تنها سیدی علی چلبی نوشته است که او «شهاب الدین احمد بن ماجد بن محمد بن... و فلان و فلان تا ابی الرکائب البحری» بوده است و هیچ مأخذ دیگری ذکر پدران و اجداد متوالی احمد بن ماجد نکرده اند و خود او هم در هیچیک از آثار مخطوط مسلم خویش ذکر پدران و اجدادش و حتی لقبش (شهاب الدین) ننموده است و همه جا خود را احمد بن ماجد و یا شهاب، احمد بن ماجد نامیده است تا آنجا که ذکر کلمه شیخ هم در شهاب احمد بن ماجد نیامده است. پس پدران و اجداد ابن ماجد شناخته نیستند، القاب شهاب الدین، شیخ شهاب الدین و غیره هم در زبان و قلم او نیامده است. بنابراین جز اینکه او را «احمد بن ماجد» بنامیم هیچگونه سند قطعیت و جزمیتی برای ذکر شجره نسب او یا القاب اجتماعی او و یا موطن و مولد او در دست نداریم. اما به نکته ای که بسیار پوشیده مانده و مورد توجه محققان واقع نشده است و هیچکس آن راز نهفته را نگشوده است، قرینه ای بر اثبات بندر کنگی بودن او بدست می دهد و آن نکته پوشیده این است:

در نسخه تاجریه یا پاریس بنابر تحقیق مرحوم گابریل فراند فرانسوی نام او چنین ثبت بوده است: «شیخ شهاب، احمد بن ماجد السعدی (گویا بایک کلمه بی نقطه شبیه ححی) رئیس علم البحر و فاضله» گابریل فراند خود نتوانسته است کلمه بی نقطه «ححی» را بخواند و بداند یعنی چه، هامرپور گستال و محققان پس از او هم اساساً بدین نکته توجه نکرده اند و شاید آن را در ردیف قلم خوردگی و سهو قلم های کاتبین بحساب آورده اند و تنها به گفته سیدی چلبی نویسنده ترک قناعت کرده اند و اساساً کلمه ناخوانای مزبور از تحقیقات بعدی حذف شده است و بدین جهت شمووسکی در ترجمه ارجوزه های سه گانه به زبان روسی و به تبع او دکتر محمدمنیر مرسی در ترجمه اثر شمووسکی به عربی زیر عنوان: «ابن ماجد: مجهوداته و اعماله- ابن ماجد: کوشش ها و کارهایش» نوشته اند:

«... فاسمه الکامل شهاب الدین احمد بن ماجد بن محمد بن عمرو بن فضل بن دویک بن یوسف بن حسن بن حسین بن ابی معلق السعدی بن ابی الرکائب النجدی و

یدل نسبت به علی ان اصل اجداده من الشمال العربی اما نفسه فمسطق رأسه مدینه «جلفار» بعمان. و هذا علی الرغم من ای المورخين البرتغاليين للقرن ۱۶ ارجعونسبه جهلاً الى اصل هندي واسموه «بحار الجوزرات» (جویش وکاشتانیدا) او بربری الجوزرات (باروش).

و فی اعتقادی ان المواقع الجغرافی لموطن ابن ماجد تحكم فی اختیار مهنة بعض من حمل اسم عائلته فعمان عندمدخل المحيط الهندي و علی شاطئ [الخليج العربي!!] [الخليج فارسی]-ای علی طرق التجارة المنتعشه التي تأتي من اسواق المحيط الهندي الى مناطق الغنية المجتمعه حول بيرسيول [تيسفون] الساسانيه ثم حول بغدادالعباسيه. و علی الصفة الاخرى سيراف و خوارزم و همامدینتان قديمتان فی ایران كانتا المركز الدولي للتجارة البحريه و عن طريقهما مباشرة المستمره مع الشاطئ الشرقي لافريقيا ومدنشقروالجزء الغربي من الهند و سيلان و جزراندنسيا احتفظت جنوب غرب آسيا بالعلاقة التجاريه و كذا لك احتفظت بالعلاقة التجاريه مع الصين البعيده. و بالطبع فان شعب كل من الشاطئين العماني والفارسی كان مرتبطاً بالبحر منذ وجوده. و كان بعضهم مقيداً طول حياته بعمل شاق و هو صيد اللؤلؤ و بعضهم حقق ثروة عن طريق السمسة فی التجارة وسيعهم المستمر و راء الكسب السهل. واصبحوا ملاك سفن و قاموا به رحلات خطيره عن طريق المحيط الى الارض الغنيه فی شرقه و غربه. اما البعض الاخر فقد وهب نفسه لدراسة فی الابحار و تفهم قواعده و اصوله الثابتة الموجودة فی اوراق البردي الايرانيه القديمه (راه نامک) التي تنوقلت من جيل الى جيل واصبحوا ملاحين بفضل معرفتهم الجيده بالبحر...» (صفحه ۷۸ نسخه شماره و نشانی vk 801-A28۱ محفوظ در کتابخانه تحقیقاتی دانشگاه U.C.L.A کالیفرنیا لوس آنجلس) بدون احتیاج به ترجمه همه مطلب، روشن است که شمو و سکی گفته است نام مؤلف اراجیز سه گانه دریایی که مورد تحقیق او قرار گرفته است احمدین ماجدین محمدین... بوده و از شهر جلفار عمان بوده است اما این سخن خود را مستند به گفته‌های مورخین پرتغالی کرده که بعضی از آن مورخین پرتغالی قرن ۱۶ میلادی نسب ابن ماجد را به هندی و مردم شبه قاره هند و یا بربری اهل گجرات منسوب کرده‌اند، این اقوال اشتباه است و کسی بنام «لباروش»

گفته است. اما با اعتقاد خود شمو و سکی (نویسنده) نام ابن ماجد یک نام خانوادگی است و به مناسبت شغلش این نام را بر او گذاشته اند (یعنی چون دریانورد ماهری بوده او را شیخ شهاب احمد بن ماجد گفته اند) و در روزگاران پیش از او و بروزگار او، ایران و دریای پارس مرکز تجارت عمده بوده و تجارت وسیع تیسفون ساسانی و بعدها بغداد عباسی ادامه داشته و این تجارت با مراکز عمده بازرگانی یعنی خراسان و خوارزم مرتبط بوده و به شرق آفریقا و ماداگاسکار، غرب هندوستان و سیلان و جزایر اندونزی و سرزمین های دوردست چین آمدورفت داشته اند. و بطور طبیعی سواحل و مردمان ساحل نشین پارسی و عمانی با این تجارت و آمدورفت مرتبط بوده و آن را در دست داشته اند و بسیاری از آنها به تجارت و صید مروارید اشتغال داشته اند و ثروتهای هنگفت از راه تجارت و دریانوردی اندوخته بوده اند، و صاحب کشتی ها بوده اند، و سفرهای طولانی و خطرناک از طریق اقیانوس هند به سرزمین های ثروتمند دنیای قدیم نموده اند و در شرق و غرب اقیانوس هند گشته اند. و بعضی آنها بتدریس و تعلیم علوم دریایی و دریانوردی همت گماشته اند و قواعد و اصول دریانوردی و کشتی رانی را به دریانوردان آموخته اند و در اوراق و دفاتر بزبان فارسی کهن بجای گذاشته اند که آن اوراق و دفاتر کهنه را «راه نامک» [راهنما] می گفته اند و از پهلوانی و قهرمانی در دریانوردی نام [ناخدای ماهر و مجرب] به پهلوانی و قهرمانی داده می شده و دریانوردان از دانش آنها و معرفت آنها با سرافرازی و خوبی دریانوردی می کرده اند.

و بدنبال این مقال شمو و سکی از کلمات ناخدا، معلم، ربّان، تندیل (خلاصی)، خاروه، ناخداخشب، سرهنگ، بهداری، کرّانی، سکان گیر، پنجرى، کنّمی، نوپ انداز سخن می گوید و قبول دارد که همه این کلمات فارسی است و در صفحه ۸۵ نسخه لوس آنجلس موصوف شرح ملاقات و اسکوداگاما با احمد بن ماجد و قبول ابن ماجد برای راهنمایی و اسکوداگاما بنقل از مورخ قرن شانزدهم پرتغالی بنام لباروش می پردازد که و اسکوداگاما کاشف راه دریائی هند و دریانورد بزرگ پرتغالی توانست با راهنمایی احمد بن ماجد از شرق آفریقا به هندوستان و خلیج بنگاله برسد و هندوستان زرخیز و وسیع را برای اروپاییان کشف کند. به نقل شمو و سکی در این

تحقیق آمده است که (لباروش) مورخ پرتقالی نام ابن ماجد را «مالیمو» و «مالیموکانا» ذکر کرده است.

(مالیمو) تحریفی از کلمه (معلمو) و معاً^۱ است که معلم بمعنای ناخدا است و هنوز هم در خلیج فارس زبانزد است و معلمو در لهجه فارسی مردمان ساحل نشین جنوب ایران شایع و رایج است و از مختصات لهجه‌های فارسی جنوب ایران است اما کلمه «مالیموکانا» نیز همان معنی را می‌دهد و در لهجه‌های سواحل لارستان (کنیک) مانند و مثل و مشابه معنی می‌دهد (فرهنگ لارستانی را ببینید) یعنی کسی که مانند معلم است.

از خواندن تعلیقات شمو و سکی بر «ثلاث راهما نجات مجهولتان» ابن ماجد درمی‌یابیم که ابن ماجد در ارجوزه دوم ضرب المثل یا مثل ناب زبان فارسی رادر شعر: فاحذر منهم کل الحذر لاتضرین جواهر علی حجر (گوهرت را بر سنگ مزین) بکار برده است و درمی‌یابیم که از پدران و اجدادش نام نبرده است و از مولدش و وطنش نگفته است و درمی‌یابیم که لقب «ملیمو» داشته است یعنی از زبان مردم فارسی زبان لقب داشته است و درمی‌یابیم که راهنمای واسکودوگاما بوده است و درمی‌یابیم که مرکز تجارت و دریانوردی و اساس اینگونه امور و دانش‌ها در دست مردمان ساحل نشین ایرانی سواحل دریای پارس و دریای عمان بوده است و نه در دست اعراب سواحل جنوبی خلیج فارس و یا هندوستان و بنگاله و امثال آن. با سر سخن خود در خصوص بندر کنگی بودن ابن ماجد باز گردیم:

بندر کنگ در ساحل ایرانی خلیج فارس، از دیرباز مرکز و منشأ دریانوردان سخت کوش بوده است. و دریانوردان کنگی به سفرهای دور و طولانی شهرت داشته‌اند. و به چین و جاوه و سوماترا و حتی دریای ژاپن می‌گذاشته‌اند. و کشتی‌های مردمان بندر کنگ در استحکام و ظرفیت و قدرت شهرت داشته‌اند. خانواده سعدی از مردمان این بندر بوده‌اند و هنوز از خانواده سعدی دربندرلنگه سکونت دارند. احمد بن ماجد عرب نبوده، و از مردمان ساحل شمالی خلیج فارس بوده و با فرهنگ و معارف ایرانی و زبان فارسی آشنایی کامل داشته است و در یک نسخه خطی کتاب «فوائد» محفوظ در کتابخانه ملی پاریس نام شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدی برای

او ثبت شده است. گابریل فراند فرانسوی در انتساب او به بندر «جلفار عمان» شک کرده است و در نسخته‌ی از فوائد بدنبال اسم او کلمه‌ای ناخوانا دیده است بشکل (حجی) بدون نقطه. بندر کنگ را اصطلاحاً «کُنگ» با کاف مضموم و نون ساکن و گاف ساکن تلفظ می‌کنند. از قرن‌ها پیش مرسوم شده است که در کتب و رسالات اسامی جایها و املاء فارسی را با املاء و الفباء عربی بنویسند و در این تغییرات و دگرگونی‌ها کاف و گاف به جیم بدل می‌شده‌اند. اکنون این کلمه بی نقطه «حجی» را اگر «جُنجی» بخوانیم آشکار می‌شود که این کلمه همان «کنگی» یا «گنگی» است که به «جنجی» با جیم اول مضموم و نون ساکن و جیم و یاء آخر بدل شده است و یاء آخر آن کلمه یاء نسبت است یعنی منسوب به جنج = کنگ یعنی احمدبن ماجدبن محمدبن... السعدی از مردمان بندر کنگ بوده است شاید این نکته قابل تعمق باشد که آنچه (لباروش) گفته است که ابن ماجد راهنمای واسکودوگاما هندی بوده است بدین دلیل بوده است که او نمی‌دانسته کُنگ (KONG) در ساحل ایران است و آن را با کُنگ در هندوستان بر ساحل رود گنگ اشتباه کرده است. در سطور پیشین خوانده‌ایم که به نقل شمووسکی «لباروش» مورخ پرتغالی قرن ۱۵ میلادی بوده است که خود با واسکودوگاما سفر کرده یا شرح سفر او را شنیده و برشته تحریر آورده است. بنابراین امکان آن که «لباروش» در قرن پانزدهم میلادی یعنی قرن حیات ابن ماجد کلمه کنگی یا جنجی را شنیده باشد و در نسبت ابن ماجد زیانزد بوده است دور از ذهن نیست.

احمدبن ماجد راهنمای دریانورد پرتغالی واسکودوگاما کاشف راه دریایی هندوستان بوده است:

شهرت ابن ماجد نزد پژوهندگان اروپایی بطور کامل براساس ذکر نام او در یک متن عربی بعنوان دریانوردی که راه افریقا به هندوستان را به واسکودوگاما نشان داده است و او را از بندر ملنده راهنمایی کرده است تا ناوگان واسکودوگاما بتواند از شرق افریقا به خلیج بنگاله و دریای هند و شبه قاره هند برسد بنیان گرفته است. در رساله «البرق الیمانی فی فتح العثمانی» نوشته قطب الدین نهروانی (۸۲-۱۵۱۱)

میلادی) مذکور است که پرتغالی‌ها بعد از چند کوشش ناموفق بالاخره به سواحل شرق آفریقا رسیدند و در این ساحل شرق آفریقا بود که پرتغالیان بطور مداوم در جستجوی اطلاعات برای عبور از دریای عرب و رسیدن به هندوستان بودند. احمدبن ماجد در این ساحل و در این زمان و در این رساله «شخص الماهر من البحر» نامیده شده است. به نوشته این رساله رهبر فرانک‌ها [پرتغالی‌ها] بنام المیلاندی یا ارمیرانت با ابن ماجد دوست شده و ابن ماجد با این ادمیرال پرتغالی مست می‌کرده و در حالی که مست بوده راه دریائی را به ادمیرال پرتغالی نشان داده است و چون ابن ماجد به پرتغالی‌ها گفت: در این قسمت به ساحل نزدیک نشوید (ساحل شرقی آفریقا و شمالی ملنده) و مستقیم بطرف دریای باز بروید و مستقیم بروید تا از موج‌ها و طوفانها در امان باشید و چنین و چنان کشتی برانید. پرتغالیان با بکار بستن تعلیمات دریانوردی او تعداد زیادی از کشتی‌های خود را به دریای غرب هند رسانیدند. یک نسخه خطی از رسالة البرق الیمانی فی فتح العثماني موصوف بوسیله «دوساسی» در ۱۷۹۴ میلادی توصیف شده و نسخه دیگری که در پرتغال کشف شده در ۱۸۹۲ میلادی به چاپ رسیده است. گابریل فراند فرانسوی نخستین کسی بود که در رسالة «تعلیمات دریایی Instruction nautique» خود دریافته است که احمدبن ماجد نویسنده کتب و رسالات وارجوزه‌های مضبوط در کتابخانه ملی پاریس همان «شخص الماهر من البحر» مذکور در رسالة (البرق الیمانی فی فتح العثماني قطب‌الدین نهروانی) است و همان راهنمای واسکودوگامای پرتغالی است و همان نویسنده منابع کتاب (المحیط) سیدی چلپی دریاسالار و نویسنده ترک عثمانی است و در دائرةالمعارف اسلامی مقاله مفصلی در این خصوص انتشار داده است و نوشته است که نویسندگان پرتغالی به دریانوردانی که آنها را در سراسر اقیانوس هند راهنمایی کرده‌اند لقب ملمو-ملموکانا- و ملموغراب داده‌اند. مقاله گابریل فراند در ژورنال آزیاتیک و در دائرةالمعارف اسلامی به این نتیجه منتج گردید که ابن ماجد مؤلف رسالات دریانوردی، همان راهنمای واسکودوگاما بوده است و ثو در شمو و سکی ضمن معرفی و نشر اشعار (ارجوزه) ابن ماجد در نسخه خطی محفوظ در لنینگراد، تأیید کرد که احمدبن ماجد راهنمای واسکودوگاما بوده است و

اشعار نسخهٔ لنینگراد نشان می‌دهد که چگونه او از حماقت خود برای بازکردن پای پرتغالیها به اقیانوس هند اظهار ندامت و تأسف می‌کند. ولی آقای نیبتس مترجم نسخهٔ انگلیسی می‌نویسد: «اما این نظریه نیاز به مطالعات مجدد دارد که در مرحلهٔ اول باید متن‌های پرتغالی خود واسکودوگاما را مطالعه کرد که او هیچ ملیتی برای راهنمای خود ذکر نمی‌کند. همه بر این عقیده‌اند که ناخدای او یک مسلمان گجراتی بوده و بیشتر این متون پرتغالی بعد از زمانی که حدس زده می‌شود پرتغالیها تفاوت بین یک مسلمان گجراتی (Gojerati moor) و یک مسلمان ملیباری (Malibari moor) و یک مسلمان جنوب دریای عرب (Arab Moor) را فهمیده باشند، نوشته شده و این حقیقت که نام یا لقب اونیمه عربی بوده فرقی نمی‌کند زیرا در قوانین کشتی‌رانی محمودشاه می‌بینیم که کلمهٔ معلم بصورت «معالم» در این زمان در مالایا برای ناخدا بکار می‌رفته است و بنابراین در تمام اقیانوس هند به همین مفهوم و معنی از آن استفاده می‌شده است.»

در نسخهٔ لنینگراد ابن ماجد بطور مسلم از ورود پرتغالیان می‌نالد، اما بهیچ وجه این گناه را به گردن نمی‌گیرد، آنطور که شمووسکی نظر می‌دهد و ما نیز آن را پذیرفته‌ایم، در نظر ابن ماجد ورود پرتغالیان قسمتی از خواست خداوند بوده است. نه حادثه‌ای برای نالیدن و نه برای نفرین کردن و ملامت نمودن بخودش. اما ذکر قطب‌الدین از ابن ماجد و صراحت نام وی و داستان باده‌نوشی او با ادمیرال پرتغالی به نظر فراند داستانی اختراعی است و این افسانهٔ زیرکانه از طرف قطب‌الدین که در مکه زندگی می‌کرده است برای آن اختراع شده است تا به ابن ماجد خیانت کرده و او را بدنام سازد. فراند فکر می‌کند که ابن ماجد در مقابل پولی که از پرتغالیان یا پادشاه ملندی می‌گرفته است اطلاعات دریانوردی اقیانوس هند را به آنها می‌داده است و این تصور فراند مبتنی بر نوشته‌های پرتغالیان است. داستان مستی برای یک مسلمان به سختی می‌تواند عذری برای خیانت باشد و احتمالاً این داستان بیشتر برای آن جعل شده است تا احمدبن ماجد را بدنام کرده باشند. قطب‌الدین تنها یک نسل یا در این حدود از زمان احمدبن ماجد فاصله دارد و این تصور در ذهن بوجود می‌آید که شاید بخاطر دلائل شخصی یا خانوادگی است که قطب‌الدین نام ابن ماجد را در وضعیتی

شرم‌انگیز و قابل سرزنش قرار داده‌است و شاید هم این مطلب قسمتی از یک قطعه اندیشیده شده در هجو بوده‌است که بخاطر (کینه و عداوت درباره ابن ماجد گفته شده‌است) از طرف دیگر شهرت ابن ماجد بعنوان یک دریانورد می‌تواند موجب شده باشد که نام او بطور کلی برای یک ناخدای گمنام مورد استفاده واقع شده باشد مثل نام هیپالوس که در زبان یونانی‌ها و یا نام جان هامیلتون که برای انگلیسی‌زبانها در قرن نوزدهم میلادی مورد استفاده واقع شده‌اند. اگرچه این تصور را من شخصاً احتمال نمی‌دهم. شهرت ابن ماجد در این زمان (۱۵۵۰ میلادی) بین دریانوردان کاملاً بر سر زبانها بوده‌است اما تردید است که این شهرت آنقدرها زیاد حائز اهمیت بوده که نام او در یک کتاب تاریخی بعنوان یک شیطان ذکر کرده باشند و بنابراین احتمال وجود یک نفرت شخصی بسیار بیشتر است. در اینکه او مسلماً شیطانی بوده که پرتغالی‌ها را به اقیانوس هند آورده و آنها نیز بنوبه خود علت وقوع مصیبت‌های بزرگتری برای ساکنان مکه یعنی عثمانیها شده‌اند، حرفی نیست. یک نکته دیگر برای گفتن باقی می‌ماند و آن اینکه سیدی چلبی که دلیل اصلی وجودش در هندوستان برای بیرون‌راندن پرتغالیان (از خلیج فارس) بوده و معاصر قطب‌الدین هم بوده و ابن ماجد بعنوان یک نویسنده دریایی و مؤلف منبع یکی از مهم‌ترین کتابهایش (محیط) است، ابن ماجد را بعنوان خالق زنجیره بلند حوادثی که او را به هند کشانیده است یاد نمی‌کند. حتی در صورتی که او «هیچ فرصتی برای صحبت کردن شبانه‌روزی روی مسائل دریایی با ناخداهای این سواحل و ملاحان روی عرشه کشتی از دست نمی‌داده‌است.» (از مقدمه تبیتس بر ترجمه انگلیسی فوائد).

پاسخ اشکالات مرحوم گابریل فراند و آقای جی. آر. تبیتس این است که احمد بن ماجد مسلمان شیعه ایرانی بوده و با قطب‌الدین نهروانی غیر شیعه عرب طرفدار عثمانیان سنی مذهب اختلاف فکری و مذهبی و نژادی داشته است و قطب‌الدین نهروانی از این موقعیت معروف احمد بن ماجد که «شیخ شهاب» هم بوده استفاده کرده و گناه آوردن پرتغالیان را به گردن ابن ماجد انداخته و با مست نشان دادن او با یک فرنگی کافر و نصارای نجس او را بدنام کرده‌است. چه ابن ماجد بعنوان یک

دریانورد کار آمد در زمان مرگش شهرت داشته است. سیدی چلبی نویسنده ترک عثمانی از او این گونه یاد می کند: «قابل اعتماد بین دریانوردان، معلم دریای هند و مقبول ترین دریانوردان بین دریانوردان معاصر.» می بینیم که ابن ماجد در اقیانوس هند کاملاً شناخته بوده است. جیمز پرینسپ یک محقق دیگر اروپائی نوشته است که در سال ۱۸۳۶ میلادی نام ابن ماجد را در مذاکره با یک دریانورد بومی در مالدیو شنیده است. این دریانورد بومی (سیدحسین سیدی) نام داشته است که پیشنهاد نموده است مقاله ای در دریانوردی تهیه کند که آن را «کتاب ماجد» نامگذاری خواهد کرد. سیدحسین سیدی چنین مقاله ای نوشت اما این دریانورد در واقع مدعی شده است که اثر ابن ماجد در واقع بصورت کتاب جان هامیلتون ولی در نزد اعراب است که بیشتر مبتنی بر بقاء نام ابن ماجد بصورت یک نام کلی برای کتب تعلیمات دریانوردی است. سرریچارد برتن در کتاب «اولین گامها در شرق افریقا» (First foot steps in East Africa) می نویسد که وقتی او در یک کشتی بومی از عدن در سال ۱۸۵۴ میلادی می رانده است، ملاحان قبل از ورود به دریای باز سورة فاتحه را در بزرگداشت شیخ ماجد مخترع قطب نمای دریانوردی می خوانده اند. یعنی سوره های فاتحه برای طلب مغفرت می خوانده اند. برتن می گوید که شیخ ماجد یک مرد مقدس سوریائی بوده است. با احتمال زیاد این مرد مقدس همان ابن ماجد معلم است که در بیوگرافی مقدسین دریا وارد شده و بصورت یک مرد مقدس در آمده است. به این ترتیب می بینیم که شهرت ابن ماجد حداقل سیصدسال دوام یافته است و هنوز هم ممکن است نقاطی وجود داشته باشد که نام ابن ماجد بر سر زبان دریانوردان آن نقاط باشد. اگرچه وقتی گابریل فراند تحقیقاتی روی این مطلب در زنگبار و مسقط در ۱۹۱۳ میلادی انجام داد، نتوانست اثری از افسانه ابن ماجد بیابد ولی از ناخدای کشتی عربی (ذو) که آلن ویلییر (Alan Villeir) در مسیر زنگبار در سال ۱۹۳۹ با آن سفر می کرد، مطالبی راجع به ابن ماجد شنیده است و آمدن اروپائیان بدین دریاها را به او منسوب و مربوط می داند و این مطلب در کتاب «پسران سندباد Sons of Sindbad» ذکر می کند (از مقدمه جی. آر. تیتس بر ترجمه انگلیسی کتاب فوائد).

اکنون به پایان سخن نزدیک می‌شویم، مروری بر آنچه نوشته‌ایم می‌کنیم تا بیاد آوریم و قبول کنیم که:

کتاب «الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد» مهمترین اثر ابن ماجد یعنی شیخ شهاب، احمد بن ماجد السعدی دریانورد ایرانی بندرکنگی و راهنمای واسکودوگاما در کشف شبه قاره هند و گذر از شرق افریقا به خلیج بنگاله از راه مستقیم اقیانوس هند بوده است.

احمد بن ماجد از مردم بندرکنگ، واقع در ساحل شمالی خلیج فارس بوده و عرب نبوده است و کتابش مملو از لغات و اعلام در گروه زبانهای ایرانی بخصوص زبان فارسی است. کتاب الفوائد بوسیله اوقاف گیب بزبان انگلیسی ترجمه و در لندن با عنوان «دریانوردی عرب در اقیانوس هند پیش از آمدن پرتغالیان» انتشار داده‌اند و متن عربی آن از روی نسخه کتابخانه ظاهریه دمشق با نام (العلوم البحریه عند العرب) انتشار داده شده و تألیف آن را به مؤلفی عرب منسوب کرده و احمد بن ماجد را النجدی نوشته‌اند.

آقای جی. آر. تیبس در ترجمه انگلیسی مقدمه مفصلی بر کتاب نوشته و توضیحات و تحشیه‌هایی بر کتاب فوائد افزوده است و در پایان مبحثی طولانی با نام «تثوری دریانوردی عرب» برشته تحریر کشیده است که چون آن مطلب مفصل نظرات خود آقای تیبس است و جزء کتاب فوائد فی اصول علم البحر والقواعد ابن ماجد نیست از ترجمه آنها صرف نظر کرده‌ایم و در نسخه متن عربی چاپ آقایان ابراهیم خوری و عزت حسن چاپ دمشق نیز مقدمه‌ای مفصل و تعلیقات فراوان به کتاب فوائد افزوده شده است که چون جزء کتاب فوائد نیست از تطبیق و مقابله و آوردن آن مطالب در کتاب حاضر نیز صرف نظر شده است. اما از دیدن توضیحات نسخه بدل‌های زیرنویس و استفاده از اصل متن بازمانده‌ایم.

اشعار عربی را عیناً در متن حاضر نقل کرده‌ایم و در حدود مقدور ترجمه به معنی فارسی که مفید معنی اشعار است نیز ذکر کرده‌ایم. امید آن داریم که فهرست‌های عام و نام کتابها و مؤلفین و لغات و اسامی ستارگان و امثال آنها را نیز پس از چاپ صفحات با ذکر شماره صفحه در پایان کتاب بیاوریم.

لازم به یادآوری است که شرح حال و آثار و کتب و تاریخ زندگانی و سفرهای احمدبن ماجد را آقای جی. آر. نیبتس در ترجمه انگلیسی به خوبی و با تفصیل ممتع آورده است و تمام آن تحقیقات ممتع و تفصیلات عالمانه را در کتاب حاضر ترجمه کرده ایم و چاپ نموده ایم و حاشیه های متن و نظرات آقای نیبتس را با رعایت حفظ امانت آورده ایم و هر جا نظری مخالف داشته ایم در زیر صفحه و در تحشیه و توضیحات همان فصل و همان قسمت آورده ایم. تحشیه و توضیحات را با شماره جداگانه مشخص که با شماره های متن قابل اشتباه نباشد در آخر هر فصل آورده ایم تا کار تحقیق بر مطالعه کننده آسان گردد.

خدای بزرگ را سپاسگزارم که پس از پانزده سال توفیق چاپ و انتشار کتاب «الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد» نصیبم شد و تا آنجا که توانسته ام ایرانی بودن ابن ماجد را با ثبات رسانیده ام و این قهرمان دانشمند دریانورد ایرانی را به هموطنانم شناسانده ام و برای من وظیفه دلپذیری است که مراتب حق شناسی و سپاسگزاری خود را از دخترم خانم مهندس امید اقتداری که زحمت ترجمه پر مشقت کتاب از زبان انگلیسی را بعهده گرفته و بخوبی از عهده آن برآمده است یادآور شوم و مزید توفیق و سلامتش را از خداوند جان و خرد مسئلت نمایم.

نیاوران تهران، احمد اقتداری

مقدمه جی. آر. تیبِتس بر ترجمه انگلیسی کتاب فوائد

G.R.Tibbetts

دریانوردانی که در قرون وسطی، اقیانوس هند را می‌پیموده‌اند، بایستی از علوم دریانوردی اطلاع کافی می‌داشتند تا بتوانند هفته‌ها در پهنه دریای بی‌کران کشتی‌رانی کنند بدون آن که حتی مناظری از خشکی ببینند.

نویسندگان عرب زبان قدیم مانند مسعودی (۱) و متن‌هایی مثل عجایب الهند (۲) اطلاعات مختصری از این علوم که مورد استفاده دریانوردان اقیانوس هند بوده برای ما بجا گذاشته‌اند و نویسندگان پرتغالی که روزگاران بعد به هند سفر کرده‌اند، قسمت‌هایی از علوم و دانش‌های دریانوردان مسلمان در دریانوردی، وسایل و نقشه‌های دقیقشان را در یادداشتهای خود ذکر می‌کنند. از این نقشه‌ها، تنها نشانه‌هایی در دست ما گذاشته‌اند که چگونه دریانوردان اقیانوس هند قسمتی از کارهای خود را روی کاغذ یا بر روی طومارهای پوستی می‌نوشتند تا منابع اطلاعات دریانوردی برای آیندگان خود آنها باشد ولی هیچکس گمان نمی‌کرد که این دریانوردان مقالات نظری و علمی هم در دریانوردی و راهنمایی دریایی و هدایت کشتی‌ها شبیه آنچه اروپائیان نوشته‌اند، نوشته باشند.

در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی بود که با رون ژوزف هامرفن پورگستال (Baron

Joseph von Hammer-Purgstall) در فرهنگ فهرست کتابهای چاپی حاجی خلیفه (۳) به این نکته توجه کرد که دریا سالار و نویسنده ترک سیدی علی چلبی (۴)

فرمانده کشتی سلیمان اعظم (Sulaiman.The Magnificent) (۵) که خود اقیانوس هند را پیموده است در خصوص دریانوردی هند اثری بجای گزاردده است که (المحیط) نام دارد و محیط در زبان عربی نام اقیانوس هند است. این اطلاع و توجه او را تشویق کرد تا به جستجوی نسخه خطی المحيط پردازد و این کار تا بیست سال بعد یعنی زمانی که نسخه‌ئی از آن را در کتابخانه موزه بوربونیکو (Musco Borbonico) در ناپل بدست آورد بتعویق افتاد. هفت سال بعد سعادت خریدن یک نسخه خطی از این اثر در قسطنطنیه نصیب فن هامر شد و سرانجام فن هامر توفیق یافت که آن را مطالعه نماید و کاری بیش از یک بررسی شتابزده بر روی آن انجام دهد. فن هامر نتایج بررسی را در مجله انجمن آسیائی بمبئی^۱ به چاپ رسانید. چاپ این بررسی در سال ۱۸۳۴ میلادی با ترجمه فصل مربوط به موسم‌های دریانوردی و اشاراتی کلی در خصوص نویسنده کتاب و کارش آغاز گردید. در سال ۱۸۳۶ میلادی ترجمه فصل مربوط به راههای اقیانوس هند و بعد از آن در سال بعد فصل دهم اثر سیدی چلبی در باب مواضع گوناگون چاپ گردید، همچنانکه فصل اول کتاب در خصوص تئوری عمومی دریانوردی و فصل دوم کتاب المحيط در خصوص تاریخ‌نگاری در سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۳۹ نیز طبع گردید و احتمالاً این ترجمه‌ها به این منظور منتشر شد تا اشخاص علاقه‌مند به مطالعات اقیانوس هند را ترغیب کند مسائلی از متن کتاب را که فن هامرپورگستال قادر به حل آنها نبود حل کنند و او را یاری دهند.

انتشار این فصول کتاب (محیط) بی تأثیر نبود چه خود مجله انجمن آسیائی در پاورقی مقالات در توضیح اعلام جغرافیائی معادل نامهایی که برای جایها و محل‌ها بکاررفته بود بدست می‌داد وادیتور مجله، جیمز پرنسپ (James Prinsep) با تحمل زحمات زیادی و البته بدون موفقیت چندان، اقدام به تحقیق و مطالعه در بین ناخدایان کشتی‌های یک دگلی عربی کرد تا دریابد آیا هنوز روشهای قرون وسطائی دریانوردی اقیانوس هند در بین آنها مرسوم است یا نه و نتایج تحقیقات پرنسپ در

1. Journal of The Asiatic Society of Bombay

توضیحات پاورقی بخشهای آخر کتاب در آن مجله چاپ شد.

در انتهای ترجمه بخش دوم کتاب محیط در اگست ۱۸۳۶، وقتی ترجمه اصبع به معنی انگشت بالینچ واحد اندازه گیری رصد ارتفاع ستارگان آغاز گشت، و در دسامبر ۱۸۳۶ وقتی یادداشت‌های پرینسپ در خصوص وسایل دریایی و آلات و ابزار آن منتشر گردید پیشنهاد پرینسپ به هامپورگستال برای انتشار تمام نسخه خطی کتاب در جزء انتشارات بنیاد ترجمه شرقی^۱ Oriental Translation found بجایی نرسید. بجز این کوششهای اولیه، مطلب دیگری درباره فعالیت دریانوردی در اقیانوس هند منتشر نشد. تا سال ۱۸۹۰ که مقاله کانگرو (Congreve) درباره تمرینها و فعالیت‌های دریایی کرماندل (Cormandel navigational practice) در مجله علم و ادب مدرس Madras Journal of Literature and Science چاپ شد و بعدها مجدداً در اثر فراند (Ferrand) بنام «تعلیمات دریایی» (Instruction Nautique) هم مورد استفاده قرار گرفت. و بنظر می آید که این مقاله یک کار مستقل باشد زیرا کانگرو از سیدی چلبی ذکری نمی کند.

در سالهای ۵-۱۸۹۴ لوئیجی بونلی (Luigi Bonelli) دو مقاله در خصوص کتاب سیدی چلبی چاپ کرد و به موضوع حیاتی تازه بخشید. در سال بعد، بیتنر (Bittner) مقاله‌ای در مجله آلمانی زبان (Wiener Zeitschrift) چاپ نمود که یادداشت‌ها و نقدهایی بر مقالات بونلی بود.

در ۱۸۹۷ بیتنر وتوماس چک (Tomaschek) با تنظیم و تحریر و انتشار مقاله‌ای^۲ شرح بسیار کامل و مفیدی از نقشه توپوگرافی برداری، نقشه‌ها و ترجمه دوباره بخشهایی از متن و نقشه‌ها که نشان‌دهنده موقعیت محل‌ها و^۳ نقاط و مقایسه آنها با دو جدول قدیمی آلبرتو کانتینومدنائی و نیکولودوکانریولیونی Nicolò de Canerio of Lyon (M.d.) می باشد بدست دادند و می توان گفت ارتباط زیادی با این اثر ترکی یعنی (محیط) دارد. در این بحث این گونه نتیجه گیری شده است که ممکن است

1. Series...

2. Die topographischen caqital desindischen Seaspiegels Mahit.

3. Ablerto Cantino of Modena(1502)

منابع اطلاعاتی سیدی چلبی برای تهیه جدولها و نقشه‌های کتاب محیط براساس نقشه‌های معاصر عربی و طبق همان روشها باشد یعنی سیدی چلبی اطلاعات خود را بر مبنای نقشه‌ها و جدولهای منابع عربی بدست آورده است. (۷)

در مقدمه کتاب سیدی چلبی، این منابع عربی ذکر شده و تعداد آنها ده فقره است که سه نای اولین آنها قدیمی و بقیه نسبتاً جدیدند و طبق نوشته چلبی این منابع عبارتند از کار لیث بن کهلان، کار محمد بن شاذان، کار سهل بن آبان، کار احمد بن ماجد جلفاری عمانی و شش اثر سلیمان بن احمد معروف به شحری: فوائد، حاویه، تحفة الفحول، عمده، منهاج و قلادة الشموس (۸)

تا سال ۱۹۱۲ میلادی مطلبی در خصوص این منابع منتشر نشده بود تا روشن کند کارهای سید علی چلبی براساس این منابع بوده یا نه و اینکه کدامیک از این منابع سبب بقاء آثار سیدی چلبی گردیده و سیدی چلبی از آنها استفاده کرده است. اما در این سال (گودفری دمومبینز) (Gaudefroy-Demombynes) مقاله‌ای منتشر کرد که در آن از وجود دو نسخه خطی در کتابخانه ملی فرانسه^۱ که دارای متون دربانوردی (جمعاً ۲۷ متن) بود خبر می‌داد که از مجموع این متن‌ها قسمت‌های بزرگی را ارجوزه‌ها یعنی اشعاری در وزن قصیده (رجز) تشکیل می‌داد و تمام شش عنوانی را که سیدی چلبی در مقدمه کتاب خود ذکر کرده بود در این مجموعه دیده می‌شد. یکی از این‌ها بنام (حاویه)، یکی از قصاید بنام (رجز) و (فوائد) که یک اثر منشور است که احمد بن ماجد نوشته و چهار اثر دیگر را سلیمان بن احمد نوشته است و این چهار اثر سلیمان بن احمد همه منشور بودند. بدین گونه است که منابع ذکر شده در مقدمه کتاب سیدی چلبی در واقع به نه فقره کم می‌شود یعنی در واقع فقرات پنج و شش یکی می‌باشند (۹). یکی از این نسخه‌های خطی از اوایل قرن هیجدهم میلادی در کتابخانه ملی فرانسه در پاریس بوده ولی نسخه دومی در سال ۱۸۶۰ میلادی بدست آمده و هر دو نسخه بنا به اظهار رینود (Reinaud) دارای منابع کتاب «محیط» هستند. اما رینود بجز این موضوع در مورد این نسخه‌های خطی کار دیگری نکرد. و

1۰. Bibliothepue National (MS Arabes 2292 and 2559)

از قرار معلوم وقتی او از «محیط» در مقاله‌اش بنام «مقدمه کلی بر جغرافیای شرقی‌ها»^۱ نام می‌برد هنوز این نسخ خطی را ندیده‌است. گودفری دمومبیز می‌گوید قصد داشته‌است در آینده با کمک گابریل فراند طبعی منقح با ذکر و توضیح اعلام در پاورقی از این نسخه‌ها منتشر سازد ولی با این همه بنظر نمی‌آید که گودفری دمومبیز بیش از این در این خصوص کار کرده‌باشد. اما فراند بکار خود در مطالعه دریانوردی عرب ادامه داد و وقتی فراند دومین جلد کتابش با عنوان «روابط مسافرت‌ها و متون جغرافیایی»^۲ را منتشر کرد، در آن ترجمه‌ای بزبان فرانسوی از قسمتهایی از متن انگلیسی هامرپور گستال را با توضیحاتی در پاورقی که قطعات و لغاتی از دو نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس را در برداشت چاپ کرد.

در سال ۱۹۲۱ گابریل فراند کار عظیمی را آغاز کرد که عنوان این اثر عظیم را «تعلیمات دریایی و نقشه‌های دریایی اعراب و پرتغالیان در قرون پانزده و شانزده میلادی» نام گذاشت و قصد داشت در چهارمجلد و شامل متون عربی دو نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس، بصورت عکس همراه با ترجمه فرانسوی و نقدهایی در قسمت‌های اعلام جغرافیایی و فهرست معانی و لغات دریای عرب باشد و بالاخره با ترجمه‌های فرانسوی نقشه‌های دریایی پرتغالی معاصر، این تحقیق را کامل کند و تصویرهای عکسی هر دو نسخه خطی را در سال ۱۹۲۵ میلادی بعنوان جلد‌های یکم و دوم این اثر به چاپ رسانید و در همین زمان فراند سه مقاله برای معرفی این متون نوشت. و همچنین در این زمان او متوجه شد که یک متن بزبان عربی بنام «البرق الیمانی» نوشته قطب‌الدین النهروانی که برای یک سردار عثمانی فاتح یمن نوشته شده در کتابخانه ملی فرانسه وجود دارد که خلاصه‌ئی از آن توسط دیوید لوپز (David Lopes) در ۱۸۹۲ انتشار یافته و در آن خلاصه اشاره‌ای است به این مطلب که اولین ناخدای که مسیر اقیانوس هند را برای پرتغالیان آشکار ساخت احمد بن ماجد بوده‌است (۱۰). بنابراین، بی‌درنگ، فراند ارتباط مؤلف «فوائد» و «حاویه» را با ابن ماجد دریافت و در سال ۱۹۲۲ میلادی درباره ابن ماجد و متونی که

1. Introduction generale a la geographie des orientaux

2. Relation de voyages et textes geographinque Arabes, Persans et Tures...

بر روی آنها کار می کرد مقاله یی در مجله «تحلیل های جغرافیایی» (Annales de Géographie) منتشر ساخت و به این ترتیب اهمیت متونی را که در دست مطالعه داشت آشکارتر ساخت. در ۱۹۲۳ میلادی فراند مقاله دیگری در مورد (سلیمان المهری) در همان مجله «تحلیل های جغرافیایی» نشر داد و در سال ۱۹۲۴ میلادی در «مجله آسیایی» (Journal Asiatique) اولین نتایج تحقیق دقیقش بر روی متنهای خطی را تحت عنوان «عنصر ایرانی در متون دریایی عرب»^۱ انتشار داد، در همین زمان فراند مقالاتی درباره ابن ماجد و سلیمان در «دائرة المعارف اسلام» نوشت. سرانجام در ۱۹۲۸ میلادی جلد سوم کار وسیع فراند چاپ و منتشر گردید اما کتاب همه آنچه را که قرار بود شامل باشد دربر نداشت، نه ترجمه و نه ذکر توضیحات و تبصره نویسیهای تفصیلی واقعی. سهم فراند تنها یک فصل مقدماتی در این کتاب بود که درباره حرفه «معلم» و دو مؤلف و کارها و آثارشان بود. این مجلد همچنین شامل دو پاره از یادداشت ها و اشارات پرینسپ و «کانگرو» بود که قبلاً در این مقاله ذکر آنها آمده است، بعلاوه دو مقاله از «لئوپلد دوساسر» (Léopold de Saussure) بود یکی در مورد مبدأ ایجاد قطب نما و اختراع آن دیگری به نام «گزارش های تعلیمات دریایی ابن ماجد و سلیمان المهری» (Commentaire des instruction nautique de Ibn-Majid) که در اساس راجع به اندازه گیری عرض جغرافیایی با استفاده از ستاره جدی و ستاره های مشهور به نگاهبان^۲ و ستاره دب اکبر آنچنانکه در متون عربی ذکر شده اند بود. اما مجلد دیگری از کارهای فراند بزیر طبع آراسته نگردید و به جز نقل دو نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس و ارتباط آنها با مقاله هایش در خصوص آسیای جنوب شرقی یا ماداگاسکار، فراند دیگر چیزی منتشر نساخت. اگرچه ممکن است فراند یادداشت هایی در مورد جنبه های دیگر دریانوردی عرب از خود بجا گذاشته باشد. و بالاخره فراند در سال ۱۹۳۵ میلادی درگذشت.

1. L'Element Persan dans les textes nautiques arabes.

2. et Sulayman Al-Mahri.

3. Pole Star and its Guards

نسخه دیگری از متن خطی دربانوردی که به شماره ۲۲۹۲ در کتابخانه ملی فرانسه محفوظ بود، در سال ۱۹۱۹ کشف گردید و در کتابخانه آکادمی عرب در دمشق^۱ جای داده شد. وجود و کشف این نسخه بوسیله سعید الکریمی در سال ۱۹۲۱ میلادی در مجله آکادمی عرب دمشق سوریه اعلام شد و فراند نیز نسخه‌یی از آن بدست آورد تا به مطالعاتش و کارش کمک کند. علاوه بر متونی که ذکر شد یک نسخه خطی شامل مجموعه رنگارنگی از متون عربی و ترکی در کتابخانه موزه آسیایی در آکادمی علوم لنینگراد که در این زمان انستیتوی شرقی نامیده می‌شود یافت شد. در این نسخه خطی سه شعر دربانوردی وجود دارد که به احمدبن ماجد نسبت داده شده‌است. این نسخه خطی (۹۹۲ ب) در کاتالوگ فرهین (Fraehn Catalogue) در سال ۱۸۱۹ نام برده شده و سپس در کاتالوگ‌های کتابخانه ذکر شده‌است. ولی تا زمانی که ای. کراچکوسکی فراند را از وجود این اشعار آگاه کرد و او نیز اهمیت آن‌ها را برای کراچکوسکی نشان داد، کراچکوسکی هرگز ترتیبی نداد که خود او درباره آنها کاری انجام دهد و درباره آن متون خطی، نوشته‌ای انتشار نداد و تنها در یک سخنرانی برای انستیتوی جغرافیایی لنینگراد از آن‌ها استفاده کرد و به ذکر آن‌ها پرداخت. بالاخره در سال ۱۹۵۷ تی. آ. شمووسکی این اشعار مجموعه لنینگراد را در کتابی به چاپ رساند که دارای عکس‌هایی از متن و ترجمه آن به زبان روسی نیز بود. این کتاب مقدمه‌ای طولانی و فهرست لغات بزرگی دارد و در سال ۱۹۶۰ میلادی به زبان پرتغالی ترجمه شده و بدنبال این ترجمه در پرتغال چندین مقاله راجع به این موضوع به چاپ رسید که با جزئیات براساس دوساسور بود. علاوه بر اینها بعضی مقالات شمووسکی و دو مقاله و چند یادداشت از مؤلف این کتاب است که سرگذشت تحقیقات اروپایی در زمینه نوشته‌ها و ادبیات دربانوردان را به تاریخ کنونی می‌رساند. (۱۱)

بنابراین از سال ۱۹۲۰ تا چند سال پیش کار فراند جدیدترین تحقیق در مورد آئین‌های دربانوردی در اقیانوس هند محسوب می‌شود و البته کاری ناقص و ناتمام،

چه هیچ ترجمه کاملی بیک زبان اروپایی از هیچیک از این دو متن نشده بود و هیچکس هنر و علم دریانوردی را که دلیل اصلی نوشتن این متن‌ها بوده بطور جدی مطالعه نکرده بود مگر دوساسور که با تحریر «نظریه‌ای بر اندازه‌گیری عرض جغرافیایی»^۱ و هامرپورگستال با ترجمه از سیدی چلبی که نزدیکترین کارها بیک ترجمه کامل از این متون بود. اما هامرپورگستال چند فصل کتاب سیدی چلبی را ترجمه ننمود و در ترجمه‌اش حذف کرد و فراند اشاره نمود که کار سیدی چلبی در واقع یک ترجمه ناقص و ضعیف از کارهای نویسندگان عرب زبان است. در اینکه سیدی چلبی واقعاً اعمال و آئینهای دریانوردی را که در بین آثار خود ترجمه می کرده است. می فهمیده است تردید است. علاوه بر این چون هامرپورگستال در حال تجربه و بررسی یک رشته کاملاً جدید ادبی با تعداد زیادی واژه‌های فنی بوده، ترجمه او بهیچوجه آن طور که شایسته است دقیق نبوده است. درباره کوشش‌های بیتنر و توماس چک در مورد اسامی محلها هم باید گفت تنها اسامی متون با دونقشه قدیمی مقایسه نموده اند نه با یک نقشه جدید. به این ترتیب تصویر روشنی از راههای طی شده نمی تواند بدست آید ولی بدون تردید ترجمه آنها نسبت به ترجمه هامرپورگستال، یک پیشرفت قابل ملاحظه بوده و مطالعه آنها روی واژه‌های فنی توپوگرافی سهم مهمی از این تحقیق را در بردارند. اما کار فراندروی مطالعه آسیای جنوب شرقی، تنها کوشش واقعاً فاضلانهای است که برای مقایسه متون با توپوگرافی واقعی مناطق مورد بحث است. همچنین یادداشت‌های لغت‌شناسی فراند در مورد واژه‌شناسی لغات مشتق از زبان فارسی بی نهایت مفیدند اگرچه اسامی زیادی بدون شرح مانده و محل کارهای زیادی ناشناخته رها شده‌اند. (۱۲) مقدمه شمووسکی بر شعرهای مجموعه لنینگراد هم بر دانش ما از دریانوردی با اعلام توپوگرافی بسیار کم می افزاید.

شمووسکی از ادامه کارش بازماند بخاطر آن که متون عربی در فرم شعری (رجز) بودند و قبلاً روی این قبیل شعری کاری انجام نشده بود، و بدینجهت

ترجمه‌های او هم مثل ترجمه‌های هامرپورگستال تنها تلاشهای پیش گامی بود. نه تنها مطالعه و گشودن مشکلات متون شعری مشکل‌تر است، بلکه اصولاً کار ابن‌ماجد پیچیده‌تر از کار سلیمان‌المهری است که اساس کار سیدی چلبی بوده است. تفسیر دوساسر از تعیین عرض جغرافیایی، برای توضیح روش‌های مورد استفاده سیدی چلبی، و تقریباً برای تمام کار سلیمان‌المهری کافی است. اما ابن‌ماجد برای تعیین عرض جغرافیایی، ستاره‌های بسیاری را بیشتر از آنچه که دوساسور فهمیده است می‌شناخته و مورد استفاده قرار داده است و در شعرهای مجموعه لنینگراد شمووسکی، ابن‌ماجد این ستارگان را خیلی بیشتر از ستاره‌های معمول و سنتی مانند ستاره جدی (Pole star) و دوستاره همراهش (Guards) و دب‌اکبر (Plough) (که دوساسر درباره آنها نوشته) نام برده و استفاده کرده است. اصول نظری و تئوری برای شناسایی و استفاده از این ستارگان در دریانوردی اقیانوس هند را به آسانی می‌توان از نثر بلند ابن‌ماجد در کتاب فوائد استخراج کرد و این کار کلیدی برای مطالعه هنر ابن‌ماجد تواند بود، اگرچه ممکن است برای مطالعه تمام علوم دریانوردی در اقیانوس هند کافی نباشد. بدین ترتیب آشکار می‌گردد که قبل از انجام هرگونه تحقیق در مسائل دریانوردی اقیانوس هند در این زمان، وجود یک ترجمه کامل از این متن (یعنی کتاب فوائد ابن‌ماجد) بسیار مهم و ضروری است که با توضیحات و تبصره‌ها و تعلیقات پاورقی، آن کتاب را کاملاً شرح کند، همچنین تشریح و توضیح مفصلی از اصول نظری و تئوری دریانوردی مفهوم از این کتاب و از دید مؤلفین این کتابها ضروری و لازم می‌نماید.

این توضیح و تشریح باید ستاره‌های مورد استفاده دریانوردان برای اندازه‌گیری را شناسایی کرده و روشن نماید که در چه مواقعی و چرا از آن ستارگان استفاده می‌کرده‌اند و همچنین شرحی با جزئیات بدست بدهد، که نشان‌دهنده وسایل دیگر مورد استفاده دریانوردان برای اجتناب از خطرهای بی‌شماری که در اقیانوس هند با آن مواجه بوده‌اند باشد. تعیین توپوگرافی سواحل اقیانوس هند قسمتی از این مهم است و اگرچه کارهای مهمی روی این موضوع، بخصوص در مورد جزایر و سواحل آسیای جنوب شرقی انجام گرفته است، اما وجود یک نقشه کامل و کلی از

سواحل مذکور در متنهای دریانوردی بسیار لازم می‌نماید که قطعاً مورد استقبال محققان واقع خواهد شد.

و این همان چیزی است که من سعی نموده‌ام در این کار و این کتاب انجام دهم، من با شرحی از کارهایی که تاکنون صورت گرفته آغاز نموده‌ام و آن را با شرح کلی در مورد تکامل نوشته‌های دریانوردی عرب ادامه داده‌ام و البته باید بگویم که فراند در هر دو اثرش، شرح کلی و کامل نوشته‌های دریانوردی عرب را بطور کامل مورد مذاقه قرار داده‌است اما من در نتیجه بررسی متون، نکاتی را دریافته‌ام که باید به نظرات فراند اضافه کنم و نظرات من در بعض موارد به نحو قابل ملاحظه‌ئی با نظرات فراند متفاوت است. در کار من، ابتدا یک شرح از کتاب فوائد را بعنوان مقدمه ترجمه خود قرار داده‌ام که همراه با اشارات و توضیحاتی است و امیدوارم از خواندن ترجمه این قطعه مشروح بسیار پیچیده «فوائد» خواننده بصیر خود دریابد که این پیچیدگی بخاطر سبک ابن ماجد در نوشتن قطعه‌ای است نه توضیحات من، من کوشش کرده‌ام شرحی از تئوری دریانوردی اعراب (۱۳) قرون وسطی را نه فقط آن طور که در خود «فوائد» آمده‌است، بلکه همانگونه که از مجموع متن‌ها استنباط می‌شود ارائه دهم. پس از آن به همین ترتیب راجع به توپوگرافی شرح داده‌ام که شامل تفسیرهایی براساس متن‌های سلیمان‌المهری و یا سیدی چلبی است و کوشش کرده‌ام همه نقاطی را که در متن‌ها ذکر شده ولو آن که در «فوائد» ذکر نشده باشد نشان دهم. و اینکار برای تنظیم هر نوع خلاصه توپوگرافی این کتاب لازم بوده‌است زیرا مناطق و محل‌هایی وجود دارند که در سایر متون با ذکر جزئیات بیان شده‌اند ولی ابن ماجد از روی بی‌علاقگی آنها را در آثار خود حذف کرده‌است. به طور مثال در ساحل افریقا که من فهرستهای لازم را درخصوص سواحل افریقا به کتاب افزوده‌ام، و یا واژه‌شناسی دریایی، و یا اسامی محل‌ها و نامهای ستارگان و امثال آن. تا به این ترتیب کتاب را مجهز به فهرستهای لازم براساس همه متن‌هایی که در دست داشتم، و نه تنها به استناد خود کتاب «فوائد» کرده‌باشم.

امیدوارم که این کار بتواند مورد استفاده کسانی که مایل به تحقیق در سایر متون هستند قرار گیرد و برای دانش پژوهانی که می‌خواهند در مطالب توپوگرافی یا

ستاره‌شناسی کار کنند مفید باشد. برای نشان دادن تلفظ لغات و اسامی عربی من روشی را که معمولاً شرقشناسان انگلیسی زبان به کار می‌برند و در بولتن مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی^۱ و در مجله انجمن سلطنتی آسیایی^۲ بکار گرفته شده بکار گرفته‌ام. اما در مورد اسامی محل‌ها و نقاط، من قواعدی یعنی یا یک دو قاعده از خود اختراع کرده‌ام، جایی که از حروف عربی برای نشان دادن حروف بی‌صدای غیر عربی استفاده شده (به طور مثال در مالایا و زبان‌های هندی) من آنها را به ترتیب نشان داده‌ام، (نج) را بیشتر اوقات به صورت ng نشان داده‌ام (ف) اغلب به صورت P و نه f نشان داده شده است (ة) را همیشه به وسیله a- نشان داده‌ام، نه ah برای بسیاری از محلها شناخته شده فقط نام‌های جدید انگلیسی را بکار برده‌ام که نمایش تلفظ صحیح حروف در یک حرف صدادر بدون معادل با حرف بدون صدای غیر قابل صرف متفاوت است مثال فنچ Penang، کلنج Kelang، ملاقه بصورت Malacca نشان داده شده بجای آن که Malaqa معمول در رسم الخط شرقشناسی را بکار برم (گرچه من به این شکل کلمه بخصوصی به شکل عجیب ملقعه توجه کرده‌ام). که به صورت آنچه من انتخاب کرده‌ام نزدیک‌تر است. من همچنین کلمبو را بجای کلنبو بکار برده‌ام البته به استثنای اولین بار که کلمه به کار رفته است و باید مانند متن باشد.

لازم می‌دانم یادآوری کنم که من عملاً یک دریانورد نیستم و بنابراین سعی نکرده‌ام که واژه‌شناسی دریانوردی را عیناً آن طور که امروزه در آبهای آزاد به کار می‌برند مورد استفاده قرار داده و بکار برم و بنویسم، امیدوارم خواننده دریانورد یا مورخ دریانوردی قادر باشد واژه‌هایی را که من بکار برده‌ام و گاهی ناگزیر به اختراع کلمه‌ای بوده‌ام بفهمد و محدودیت‌های ذهنی مرا ببخشد و این خواننده لزوماً باید توجه نماید که من کلمه "Latitud" را برای موقعیت مکانی روی سطح زمین و کلمه "Latitud Measurement" را برای اندازه‌گیری چنین موقعیتی بکار برده‌ام. اگرچه برای

1. Bullatin of The School of Oriental and African Studies

2. Journal of The Royal Asiatic Society

اندازه گیری موقع ستارگان در نزد اعراب و در کتاب های دریانوردی شان اصطلاح «ارتفاع نجمی» (Stellar altitud) بکار رفته است و من لغات , "Longitudinally" را بکار برده ام در حالی که یک دریانورد ممکن است شمالی و جنوبی (North, South) و شرقی و غربی (East, West) را ترجیح دهد و البته این دریانورد در صفحات این کتاب مثالهای دیگری از این قبیل خواهد یافت. در آخر این مقال می خواهم از افراد یا موسساتی که مرا در پیشرفت این تحقیق یاری نموده اند سپاسگزاری نمایم. منشاء اقدام به تنظیم و تحریر این کتاب اصرار و علاقه مندی و تشویقهای دکتر پل ویتلی (Dr. Paul Weatly) بود تا مطالبی در خصوص آسیای جنوب شرقی از روی متون عربی استخراج کنم. علاقه مندی فراوان ایشان بود که سبب شد مرا در به انجام رسانیدن تمام کار و تنظیم و تحریر تمام کتاب محرک و مشوق باشد. دکتر احسان عباس، دکتر احمد غراب و دکتر زکی بدوی کمک های سخاوت مندانه ای در تبدیل قسمت های مهم و مشکل متن به عربی قابل فهم به من نموده اند. دکتر آر بی سر جنت (Dr. R.B. serjeant) از دانشگاه کمبریج بطور مداوم به سؤالاتم در مورد کارم پاسخ داده است و آقای ج. فورسیت (J. Forsyth) از آوالون و لز جنوبی جدید پیشنهاد برایم فرستاده است و من محاسبات (دوری از نصف النهار، دایره افقی آزمون) او را بکار بسته ام.

در سفر اخیری که به خاور میانه نموده ام، این اشخاص با اندک توجهی کمک بزرگی برای من بوده اند تا بتوانم مواد قرون وسطایی آئین دریانوردی را با تکنیک ها و ترمینولوژیهای جدید کشتی عربی یک دگلی «ذو» (Dhaw) مقایسه کنم:

از رئیس موزه و عتیقات کویت، شیخ عبدالعزیز الخلیفه از بحرین، دکتر بریان دو (Dr. Brian Doe) و آقای وال هینز (Mr. val Hines) در عدن، همچنین باید دین خود را به کتابخانه هایی که در ده سال گذشته با تکیه به آنها کار کرده ام یاد آور شوم و از آنها سپاسگزاری کنم. از دانشگاه سنگاپور، کتابخانه دانشگاه خارطوم، کالج عبداللهی بیرو، کانو و مطالعات شرقی، اکسفورد و کتابداران مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن، موزه اشمولن اکسفورد، کتابخانه بودلین، مدرسه جغرافیایی اکسفورد، کتابدار کتابخانه ظاهریه دمشق خانم آسماحمصی بخاطر گرفتن اجازه

تهیه یک میکرو فیلم از نسخه «فوائد» محفوظ در کتابخانه ظاهریه سپاسگرام.
در پایان باید از همسر نام ببرم که دست نویس های مرا ماشین نموده و در طول
مدت کار، آنها را برای من خوانده است و از ملام جی.آ. صادق که قسمت اعظم
ماشین نویسی نهایی کتاب را انجام داده است تشکر می کنم.

جی.آر.تیبِتس

G.R.TIBBETTS

تحشیه و توضیحات بر مقدمه جی. آر. تیبس

شماره ۱ تا ۱۴

از: احمد اقتداری

۱- مورخ و جغرافیادان و مؤلف مشهور کتب: التنبيه و الاشراف و مروج الذهب و غیره.

۲- کتاب (عجایب الهند، بحره و بره و جزائره) تألیف بزرگ بن شهریار ناو-خدای رامهرمزی.

۳- اثر مشهور حاجی خلیفه در فهرست کتب فارسی و عربی بنام کشف الظنون.

۴- کتاب (المحیط فی علم الافلاک و البحار) مشهورترین اثر سیدی علی کاتبی است که نویسنده و دریاسالار ترک است و به زمان شاه طهماسب صفوی دریاسالار سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی بوده و باسمت دریاسالاری ناوگان عثمانی به خلیج فارس سفر کرده و با پرتغالیان جنگیده و از آنها شکست خورده است. سیدی علی کاتبی مؤلف کتابهای (خلاصة الهیئه) و (مرآت الممالک) و (مرآت کائنات) و چند رساله دیگر است و به سال ۹۷۰ هجری در شهر دیار بکر در گذشته است. اما (چلبی) و (کاتب چلبی) غیر از سیدی علی کاتبی است و از نویسندگان و محققان عثمانی است که در کتاب (تحفة الکبار) شرح حال و آثار سیدی علی کاتبی مؤلف (المحیط) را نگاشته است. بنابراین بنظر می رسد که آقای تیبس و برخی از محققان اروپائی دیگر که آقای تیبس در این مقدمه از آنها نام برده

نام این دو را با یکدیگر خلط و اشتباه کرده باشند، شاید نام این دو از آنجا با یکدیگر خلط شده است که سیدی علی کاتبی دریاسالار و مؤلف المحيط به فارسی و ترکی شعر می گفته و کاتبی تخلص می کرده و مؤلف (تحفة الکبار) لقب کاتب چلبی داشته است. سیدی علی کاتبی را (سیدی علی رئیس) هم نوشته اند.

۵- کشتی با نام سلیمان اعظم مأخوذ از نام سلطان سلیمان قانونی خلیفه عثمانی است.

۶- گابریل فراند فرانسوی، عالم و محقق عالیقدری که بیشتر متون فارسی، عربی و ترکی خطی درباره دریانوردی اقیانوس هند را تحشیه و تحقیق علمی نموده و مجموعه تحشیه و تحقیقات او بر روی این متون و ترجمه آنها بزبان فرانسوی بنام «مجموعه فراند» شهرت دارد.

۷- معلوم نیست منظور نویسنده مقدمه یعنی آقای نیتس سیدی چلبی یعنی (کاتب چلبی) مؤلف تحفة الکبار است یا معتقد است که سیدی علی رئیس یعنی سیدی علی کاتبی اطلاعات خود را بر مبنای نقشه ها و جدولهای منابع عربی بدست آورده است.

۸- (سلیمان الشحری) که با نام (سلیمان المهری) هم معروفیت دارد و مؤلف رسالات و کتب دریانوردی است از مردم سواحل عمان است که از منطقه (مهر) و (شحر) عمان برخاسته است و به مهری هم شهرت یافته است چه منطقه (شحر) و (مهر) منطقه ئی از سواحل عمان است که در متون جغرافیایی بانام (سهار) از آن منطقه نام برده شده است. سلیمان مهری یا سلیمان شحری که (سلیمان الشحری) هم نوشته شده از مردم عمان است همچنانکه به تصریح خود نبتیس احمدبن ماجد جلفاری هم عمانی یعنی به عمان منسوب است. سلیمان سالی چند پس از ابن ماجد رسالات خود را نوشته و از او پیروی کرده است ولی نام (فوائد) و «حاویه» را برای نخستین بار ابن ماجد برای رسالات دریانوردی خود بکار برده است و گمان می رود که این دواثر و همچنین (تحفة الفحول) رساله دیگر سلیمان مهری از مصنفات ابن ماجد باشد و سلیمان در آن تغییراتی داده و تحریر تازه ای از آن رسالات کرده باشد اما قلادة الشمس مسلماً تصنیف خود سلیمان مهری است و بنام خود او

مشهور گردیده است.

منطقه «سهار» که امروز هم در خاک عمان باقی است از دیرباز محل آمد و رفت مردمان ایران جنوبی بوده و در طی قرون و اعصار بازرگانان، دریانوردان، پیشه‌وران ساکن سواحل شمالی خلیج فارس به آن سوی آب یعنی سواحل جنوبی خلیج فارس مسافرت می‌کردند و در آن نقاط اقامت و دادوستد می‌نمودند، بدنیا می‌آمدند، می‌بالیدند و می‌مردند، اما به نژاد و قومیت خود دلبستگی فراوان داشتند، به لهجه‌های مادری فارسی و ایرانی خود سخن می‌گفتند و به آداب و رسوم اجدادی خود پای‌بند و وفادار می‌ماندند. چنانکه امروز هم این رویه باقی است و مردمان ایران جنوبی که به امارات خلیج فارس و مسقط و عمان رفته‌اند و در آن سامان اقامت دارند با لهجه‌های لارستانی، مینابی، کمزاری، بلوچی و امثال آن سخن می‌گویند و آداب و رسوم و سنت‌های زندگی ایرانی دارند اگرچه بسیاری از آنها در آن سرزمین‌ها بدنیا آمده و به عمر خود ایران را ندیده باشند.

احمدبن ماجد جلفاری و سلیمان المهری (سلیمان الشحری) هردو از ایرانیان قدیم ساکن سواحل عمان بوده‌اند که یکی در بندر جلفار شیخ‌نشین رأس‌الخیمه امروزی‌ن بالیده و دیگری در منطقه سهار عمان امروز بدنیا آمده و پرورش یافته است و به عمانی و (شهری) و شحری و (مهری) شهرت یافته‌اند. برای تحقیق در نژاد و تبار احمدبن ماجد جلفاری و سلیمان مهری (شحری) به شرح احوال و آثار ابن ماجد مقدمه این کتاب رجوع فرمایید.

۹- رسالات و تصنیفات دریایی ابن ماجد را ابراهیم خوری و عزة حسن محققین کتاب الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد از روی نسخه دمشق و نسخ پاریس و نسخه بحرین، بیست و پنج اثر معلوم و تعدادی کتب و رسالات مفقود ذکر کرده‌اند. (نگاه کنید به مقدمه کتاب الفوائد بزبان عربی تحشیة ابراهیم خوری و عزة حسن چاپ سال ۱۹۷۱ دمشق تحت عنوان: احمدبن ماجد و مؤلفاته صفحات ۷-۹).

۱۰- برای اطلاع از تفصیل نگاه کنید به رساله بحرین نوشته مرحوم عباس اقبال آشتیانی و کتاب سیاست خارجی ایران در دوره صفویه تألیف مرحوم نصرالله فلسفی.

۱۱- غیر از مطالعات و تحقیقاتی که آقای تیبِتس ذکر کرده است. در زمینه دریانوردی در اقیانوس هند، بزبانهای اروپایی باید از اثر مهم و گرانقدر مرحوم هادی حسن بنام (سرگذشت دریانوردی ایرانیان)^۱ هم که در لندن به سال ۱۹۲۸ میلادی چاپ شده است نام برد و بدیهی است که عدم ذکر این کتاب و مؤلف ارجمندش در مقدمه‌ای که آقای تیبِتس بر ترجمه کتاب «فوائد» نوشته است به آن علت است که آقای تیبِتس ابن ماجد را عرب می‌دانسته و بر آن بوده است که سرگذشت تحقیقات اروپائی در زمینه نوشته‌ها و ادبیات دریانوردی عرب از زبان اروپائیان را بازگو کند و اگر به حق ابن ماجد و سلیمان را ایرانی می‌دانست و بیشتر دریانوردان پارسی خلیج فارس را با منشأ ایرانی می‌شناخت و رعایت انصاف را می‌نمود، مسلماً نام کتاب جلیل (تاریخ دریانوردی ایرانیان) و مؤلف مرحوم عالیقدرش هادی حسن را هم تا به زمان خود برمی‌شمرد و نادیده نمی‌گذاشت.

۱۲- عمر کوتاه مرحوم گابریل فراند فرانسوی فرصت مطالعه وسیع برای واژه‌شناسی متون بازمانده از ابن ماجد جلفاری و سلیمان مهری را به او نداد، و بطور مثال واژه‌هایی مانند (بشکال، زام، سلبار) را بدون تحقیق دقیق رها کرد. اما بقول مرحوم مینوی استاد فرزانه ادب فارسی بیشترین و بهترین کوشش‌ها برای بدست دادن ریشه لغت و اصطلاحات متون دریائی ابن ماجد و سلیمان را گابریل فراند فرانسوی بعمل آورده است.

۱۳- چون مترجم انگلیسی کتاب «فوائد» یعنی آقای تیبِتس، نام کتاب را دریانوردی عرب خوانده و ابن ماجد را (نجدی) یعنی عرب شمرده است همه جا از (تثوری دریانوردی عرب) یاد کرده است، اما بلافاصله خود هم بدنبال همین کلمات توضیح داده است (... نه فقط آنطور که در خود «فوائد» آمده است بلکه همانگونه که از مجموع متن‌ها استنباط می‌شود) دلیل دیگری هم بدست نداده است که آنچه از روی متن‌ها استنباط کرده است و دلالت بر دریانوردی عرب دارد نه ایرانی و نه ملل دیگر کدام‌ها هستند و چرا و به چه دلیل علمی نام کتاب و عنوان تثوری دریانوردی

1.A History of Persian navigation from the earliest times to the Sixteen Century. By HADI HASAN. London. 1928

را عرب گذاشته است و سهم عظیم ایرانیان در ایجاد و توسعه و تجربت‌های دریانوردی اقیانوس هند را بکلی نادیده گرفته است. راستی را که می‌توان باور کرد که محقق و محشی دانشمندی چون آقای تیبیس نداند که «تیر»، «زام»، «جام»، «لجام»، «هیراب، زیرباد، لنگر» «خانه» «میخ» «نیروز» «باشی»، «نیروزسلطانی»، «سلبار»، «اخنان»، «خونه»، «بختک» به معنی «بخت تو» و «خانتک» به معنی «خانه تو» و صدها کلمه دیگر که در صفحات کتاب فوائد آمده است و صدها کلمه و استعاره و لغت که در متون دریائی ابن ماجد و سلیمان مهری بجای مانده عربی نیستند، فارسی‌اند و زبان مردم ایران جنوبی است؟

۱۴- کتابخانه «ظاهریه» در دمشق است و همان کتابخانه‌ای است که نسخه معروف به «نسخه دمشق» از کتاب (الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد) را در آن کتابخانه نگهداری می‌کنند.

دریانوردان و آثار و کارهای آنها

۱- دریانوردی در اقیانوس هند پیش از زمان ابن ماجد

دریانوردی در اقیانوس هند از دورانهای بسیار کهن آغاز شده است. در متون کهن چینی و هندی مطالبی در خصوص تجارت در این اقیانوس بجا مانده است. بنظر می آید که در کتیبه های کهن سومری به کشتی سازی در عمان به منظور تجارت قدیمی در اقیانوس هند اشاراتی رفته است و بطور یقین چوب هندی در محل فعلی نواحی سومر قدیم یافت شده است. به این ترتیب از دو هزار سال پیش از میلاد مسیح کشتی ها از عربستان به هندوستان رفت و آمد داشته اند و حداقل از زمانی که سلیمان (پیامبر) به آفیر سفر کرده است کالاهای هندی در دهانه دریای سرخ یافت می شده است و چندی بعد، یونانی ها و رومی ها درباره دریانوردی در اقیانوس هند مطالبی نوشته و در واقع در این دریانوردی شرکت کرده اند. داستان هیپالوس و کشتی رانی موسمی و مستقیم در بادهای موسمی (Winds Monoson) بادهای موسمی با یک سیستم باد که بر مناطق آب و هوایی وسیع اثر می کند و جهتش از فصل به فصل تغییر می یابد و بخصوص بادهای موسمی آسیائی در هندوستان و آسیای جنوبی فصول مرطوب و گرم ایجاد می نماید.) از طریق یونانی های بما رسیده و یونانی های قرن اول میلادی در کتاب «پریپلوس دریای اریتره» (Periplus of Erythrian Sea) اطلاعات وسیعی از این تجارت دریائی بجا

گذاشته‌اند و این کتاب حاوی اطلاعات و نکته‌ها و مطالب زیادی دربارهٔ دریانوردی در آن زمانهاست. و در واقع جزئیاتی که گاهی پریپلوس بآن می‌پردازد، این گمان را پیش می‌آورد که مؤلف این کتاب اطلاعاتش را از راهنماهای مکتوب دریانوردی گرفته و نوشته است. به این ترتیب می‌بینیم بسیار قبل از ورود اعراب مسلمان به صحنهٔ دریانوردی اقیانوس هند، علم دریانوردی به تکاملی تقریباً برابر تکامل دریانوردی قرن پانزدهم رسیده و حتی احتمالاً دریانوردان پیشین به تألیف نوشته‌های دریانوردی هم نائل گشته‌اند (۱۵).

یونانی‌ها از ستاره‌ها برای تعیین موقعیت و جهت، در دریا استفاده می‌کردند و در زمان رومی‌ها، طلوع یک ستاره در حال اوج نجومی برابر پایین افتادن عرض جغرافیائی شناخته می‌شد، ولی هنوز قطب‌نما ناشناخته مانده بود.

شاید روشن‌ترین مطلب دربارهٔ دریانوردی و ناخدایان از آثار و نوشته‌های پیش از دوران اسلامی، نوشته‌ئی باشد که در «جاناکامالا» (jatakamāla) آمده و در آن از «آریاسورا» (Aryāsūra) یاد شده است. این نوشته قبل از ارتباط با دریانوردی کهن از ادبیات بودائی بشمار می‌آید، و احتمالاً این اثر در حدود قرن اول میلادی و معاصر با پریپلوس نوشته شده باشد. این نوشته در توصیف «بودا» یا «بودیستاوا» (Bodhisattva) بعنوان یک ناخدای کامل می‌گوید: «او دارای همه گونه صفات برجسته و درخور برای چنین شخصیتی بود، بامعرفت دوران اجسام نورانی آسمان، او هرگز در معرض گم شدن نبود و با توجه به نواحی کشتی‌ها که بطور کامل با پیش‌بینی‌های متقن و معجزه‌آسای خود با آنها آشنائی داشت و در تعیین زمان بطور دقیق و یا غیردقیق از طریق شناسائی علایم گوناگون، از مشاهدهٔ ماهی‌ها، رنگ آب‌ها، گیاهان روی زمین، پرندگان، صخره‌ها و غیره مهارت داشت و می‌دانست چگونه نقاط دریا را شناسائی و تعیین کند. علاوه بر این او بسیار هشیار و مراقب و تأثیرناپذیر در برابر خواب و رخوت و سستی و قادر به تحمل سرما و گرما و خستگی و باران و از این قبیل بود، او دقیق و صبور بود.

به این ترتیب، با چنین مهارتی در فن هنر هدایت کشتی به بیرون از وطن و بازگرداندنش، او حرفهٔ شخصی را تمرین می‌کرد که بازرگانان را از راه دریا به

مقاصدشان می‌رساند.»

این قطعه را با فصل دوم کتاب ابن ماجد که ترجمه‌اش در این کتاب آمده و بیش از یک‌هزار سال پیش نوشته شده مقایسه کنید.

ظهور اسلام و فتوحات اعراب، جریان تجارت دریائی را آشفته نمود و عوامل مشوق دریانوردی در اقیانوس هند را تا حد زیادی از میان برد. (۱۶) با این حال از زمان خلافت عباسیان درست از زمانی که اعراب آئین نویسندگی بصورت نشر (نویسندگی به منظور ثبت و ضبط وقایع)^۱ را بوجود آوردند یا برقرار کردند (۱۷) تجارت با مشرق به جنبش و جریان کامل افتاد. قدیم‌ترین نوشته توصیفی جغرافیای عرب که بجا مانده است کتاب «المسالك و الممالك» اثر ابن خردادبه است که اطلاعات راجع به راههای اصلی تجارت دریایی به هند و شرق دور و حتی کره را نشان می‌دهد. (۱۸)

اثر دیگری معاصر آن، کتاب «اخبارالصین و الهند» است که شرح مشابهی از تجارت دریائی داده و تألیف سلیمان-التاجر است که شاید واقعاً یک دریانورد قدیمی نیز بوده است. (۱۹) هر دو تألیف فواصل بین بندرها، محل‌های یافتن آب، و اطلاعات مشابهی از این قبیل را ضبط کرده‌اند و نشان می‌دهد که مؤلفین این آثار شاید تألیفات دریانوردی را بعنوان منابع راهنما در دست داشته‌اند. (۲۰) به این ترتیب می‌توانیم تصور کنیم نوشته‌های سنتی دریانوردی در اقیانوس هند شاید از زمان پریپلوس از ۸۵۰ میلادی به عربی و شاید به فارسی در دسترس نویسندگان عرب زبان بوده که آنها را بدقت می‌خوانده‌اند. (۲۱)

در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی تألیف داستان‌هایی که بنام «عجائب‌الهند» شناخته شده برشته تحریر آمد و در این کتب داستان‌های زیادی از سفرهای اعراب (۲۲) در اقیانوس هند نقل شده و اشاراتی هم به بعضی جنبه‌های دریانوردی گردیده که می‌تواند دلیل بر وجود آئین‌های دریانوردی ابن ماجد در آن زمانها شود. واژه‌های گوناگون فنی مذکور در این کتاب مانند «ناخدا» و اسامی قسمت‌های کشتی مثل

۱ - ترجمه "A tradition of Prose literature" را نویسندگی به منظور ثبت و ضبط وقایع مناسبتر دانسته‌ایم. مترجم.

دگل، لنگر و بادبانها، گرچه با ذکر جزئیات و در مورد قسمت‌های کوچکتر گفته نشده است، اندازه‌گیری عمق آب در این کتاب ذکر شده در یک جای «من‌ها» ذکر شده که واحد وزن است (۲۳). (ابن ماجد با «ابوا» (Abwā) اندازه‌گیری کرده است). (۲۴) بنظر می‌آید که دریانوردان این زمان عمق دریا را با لنگرهایشان اندازه می‌گرفتند و وسیله مخصوص دیگری را بکار نمی‌بردند. در یک متن داستانی یک کشتی بطرف سهیل می‌راند (۲۵) که شاید نشانه‌ای از آن باشد که در آن موقع درجه‌های جهت‌نما شناخته شده بوده‌اند.

البته قطب‌نما هنوز مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، اگرچه در متن یک بار از آهن‌ربا نام برده شده است. (۲۶) از بادهای موسمی هم اطلاعاتی داده شده ولی تنها در روی زمین، عید نیروز (۲۷) که مبدأ تاریخ روزشماری و تقویم دریانوردان بوده نیز در متن ذکر شده است ولی در مفهوم دریانوردی بکار نرفته است. (۲۸) و دیدن اسامی کشتی‌ها در چنین متنی مورد تعجب نیست و اشاره به جریانهای آبی و بادهای وزیده از سفاله و جریان شدید آب در خلیج عدن را باید بعنوان اطلاعات کلی در نظر گرفت و آنها را بعنوان اطلاعات تخصصی دریایی نباید مورد ملاحظه قرار داد. شاید یک نکته مهم این باشد که کلمه «زام» (۲۹) که در متن‌های بعدی بعنوان واحدی برای مسافت پیموده شده، بسیار بکار رفته است، در این متن برای اولین بار بکار برده شده است.

ملاحان همچنین مسافرت‌هاشان را با واحد روزها و فرسنگ‌ها تقسیم می‌کنند. (۳۰)

دقیق‌ترین اطلاعاتی که بر آگاهی ما از طریق این متن می‌افزاید در زمینه‌هائی است که ابن ماجد آنرا «سیاسات» نامیده است (شاید بتوان آداب دریایی: Neutical etiquette ترجمه کرد).

قواعد هدایت کشتیبانان بدست داده شده و گفته شده است: «ما اعضاء برادران ناخدایان بوده مطیع وظائفمان هستیم و دستور داریم هیچگاه کشتی خود را ترک نگوئیم حتی در آخرین لحظات، بنابراین به کشتی‌هایمان رفته و برای همیشه وابسته به آن می‌مانیم، تا زمانی که کشتی در امان باشد ما در امانیم و اگر نابود گردد ما نیز با

آن خواهیم مرد.»

جزئیات اعمالی که در طول مدت طوفان انجام می گرفته نیز ذکر شده و از به دریا ریختن بارها که همیشه اولین کار است تارها کردن کشتی سخن رفته است. ولی متن های بعدی چنین جزئیاتی را دارا نیستند و من تصور می کنم یک دریانورد خوب این امور را آنقدرها لازم نمی دانسته است.

ممکن است تصور شود که سفرهای ابن بطوطه در حدود ۱۳۵۰ میلادی و در زمانی دیرتر از سه دریانورد، ابن ماجد جزئیاتی از دریانوردی را روشن می کند اما ابن بطوطه در امور دریایی چندان مشاهده گر نیست. او اسامی فنی کشتی ها را بدست می دهد و بیشتر ترجیح نمی دهد که به تماشا و مشاهده مسافران و بارها (بخصوص اگر حیوانات باشند) بنشیند تا به تماشای دقت کارکنان در کشتی ها و ملاحان و شرح کارهایشان. او توجه می کند که «ربان» دریای سرخ تنها روزها می راند و ترجیح می دهد که شب ها ساکن بماند. در حالی که کشتی راندن در اقیانوس هند در وقت بادهای موسمی در شب و روز هر دو میسر بوده است. و در این بحث است که می توانیم قسمتی از دلایل این مطلب را که چرا «معلم» (۳۲) یعنی ناخدای کشتی اقیانوس پیما برای حرفه ربان یا ناخدائی که در امتداد کناره دریای سرخ می رانده نوعی تحقیر نشان می داده است دریابیم. با وجود این ربان ابن بطوطه که از دریای سرخ عبور کرده است باید چند شب در این دریا کشتی رانی کرده باشد.

اما اروپایی هایی که حدود زمان ابن بطوطه در این نواحی سفر کرده اند، آثارشان تحسین فراوانی از دریانوردی عرب کرده اند. «نیکلاس دی کنتی» (Nicolas di Conti) نشانه ای از اندازه گیری ارتفاع ستاره جدی (قطبی) می دهد که بین دریانوردان این عمل را «قیاس» می نامیده اند. او می گوید که عربها در زمان او از قطب نما استفاده نمی کردند و این اظهار بطور قطع نادرست است.

مارکوپولو بما می گوید که اعراب جدولها و نقشه های دریائی خوبی داشته اند و در پیشروی بسوی ساحل غربی هند، او ارتفاع ستاره جدی را بر بالای افق تمام بنادر مشهور ذکر می کند. بنابر این می توانیم کاملاً مطمئن باشیم که اندازه گیری قیاس توسط دریانوردان عرب (۳۳) در زمان مارکوپولو انجام می گرفته است.

این مطالب خلاصه کلی از معرفت ما در خصوص تئوری دریانوردی اعراب و تمرین‌ها و فعالیت آنها از روی متون پیش از ابن ماجد است اما بخوبی آشکار است که در زمان ابن ماجد علم دریانوردی کاملاً پیشرفته و توسعه یافته است.

در کتاب «فوائد» ابن ماجد خودش تاریخی از دریانوردی عرب را آنطور که خودش اطلاع دارد شرح می‌دهد: دریانوردی با کشتی نوح (ARK) آغاز شد. گرچه علوم ستاره‌شناسی و محاسبه‌ها بر طبق سنت‌های مسلمان توسط ادریس اختراع شد که او اسطرلاب را پیش از نوح بساخت. خواص مغناطیسی آهن‌ریا بنابراین ابن ماجد توسط داود پیامبر کشف شد زیرا مغناطیس سنگی بود که داود برای کشتن «گولیات» مورد استفاده قرار داد.

با قرارداد دادن سال در یک رابطه ثابت با صورت‌های فلکی و کشف اولین نقطه برج حمل که به اسکندر نسبت داده شده، زمینه برای برقراری علم دریانوردی، آنطور که ابن ماجد می‌دانست، فراهم آمد. بنابر عقیده ابن ماجد دریانوردی عرب زمانی آغاز گشت که عباسیان در بغداد بودند و این عقیده با آنچه در بالا گفته شد تطبیق می‌کند چه این زمان، دوران احیاء تجارت در اقیانوس هند بوده و اعراب در این تجارت دریائی نقش مهمی بعهده داشته‌اند (۳۴). او می‌گوید در این زمان «سه مرد بسیار مشهور وجود داشتند» ولی تاریخی که برای زمان آنها بدست می‌دهد نمی‌تواند زودتر از اواخر قرن یازدهم میلادی باشد و یا تا نیمه قرن دوازدهم میلادی. و در این تواریخ خلافت طولانی عباسیان دیگر تمام شده بود و وجود نداشت.

سواژه (Souvaget) در (ژورنال آسیاتیک ۱۹۴۸) این بحث را پیش می‌کشد که تاریخی را که فراند در این موضوع از کتاب «فوائد» استنباط کرده مبتنی بر اشتباه است و بجای ۸۵۰ هجری (۵-۱۱۸۴ میلادی) فراند (۵۸۰ سال قبل). سواژه گفته است باید اینطور خوانده شود (۸-۹۲۷ هجری) چه ۳۱۲=۵۸۰-۸۹۵ سال هجری است. به این ترتیب این سه مرد به زمان عباسیان و روزهای بزرگی سیراف‌بندری که گفته شده از آن حرکت کرده‌اند، برگردانده می‌شوند.

این تئوری ممکن بنظر می‌آید چون در فصل بعد دیده می‌شود که این مردان اطلاعات دریانوردی خود را از مردی که در حدود ۴۰۰ هجری دریانوردی کرده و

اطلاعات خود را نوشته بوده است بدست آورده‌اند و می‌توان بطور کلی تصور نمود که هنوز نسخه‌های خطی از قرن دوازدهم میلادی در دست دریانوردان قرن پانزدهم میلادی بوده است و جزئیات معلومات این ادوار نیز در اختیار دوران بعدی بوده است. نسخه‌های خطی ششصدساله بندرت در خارج از یک کتابخانه گردآورنده کتب خطی، جان سالم بدر می‌برند، بخصوص اگر نسخه خطی در دست اشخاص برای استفاده روزمره باشد. دلیل دیگر سواژه برای اثبات این نظریه این است که اومی تواند دو تن از این دریانوردان کهن را در شجره‌نامه کشتی‌رانان سیرافی که نام آنها از عجایب الهند بدست آمده پیدا کند. این بحث استادانه ولی پرطول و تفصیل است. اما در این متن می‌توان اسامی سهل و شاذان را خواند که سواژه این دو را با دو شخص که با همین اسامی در متن ابن‌ماجد آمده شناسایی می‌کند. در واقعیت کهن‌ترین کشتی‌رانان که بر طبق گفته ابن‌ماجد، احمدبن تبرویه یا (تبرویه) و خواشیربن یوسف بن صباح الاریکی (هر دو اسم فارسی است) (۳۵) می‌باشند و دومین در حدود (۱۰۰۹/۱۰ میلادی) ۴۰۰ هجری در یک کشتی هندی دریانوردی کرده، این دو دریانورد کارهای دریائی خود را نوشتند تا مورد استفاده «سه مرد مشهور» که تقریباً صدسال بعد در دریانوردی صاحب نام شدند قرار گرفت، این سه نفر محمد پسرشاذان، سهل پورآبان و لیث پسر کهلان بودند یعنی همان نامهایی که سیدی چلبی بعنوان سه منبع اولین خود از آنها نام می‌برد و آنها احتمالاً نویسندگان اطلاعات دریانوردی بوده‌اند و نه دریانوردان واقعی. آثار آنها بصورت اشعاری است که در دست ابن‌ماجد بوده زیرا ابن‌ماجد اغلب توجه خوانندگان آثار خود را بدانها جلب می‌کند. اگرچه بندرت آنها را شرح و بیان می‌کند. یک نسخه خطی که ابن‌ماجد از آن نام می‌برد دستخط نوه یکی از این مردان و به تاریخ (۵-۱۱۸۴ میلادی) یا ۸۵۰ هجری بوده است. این اثر یک رهمانی (۳۶) یا راهنمای کشتی‌رانی بوده که با این کلمات آغاز می‌شده: «انافتحناک لک». از نوشته اینطور برمی‌آید که این شخص نوه لیث پسر کهلان بوده باشد. اما بعدتر از این سطور، او از نسخه خطی با خط دست اسماعیل بن حسن بن سهل بن آبان نام می‌برد، این نسخه خطی بسا که

همان اولی و یا نسخه دیگری بوده است.^۱ نظر به اینکه در مقدمه دوم او می گوید که این نسخه خطی از هر سه نفر نام برده است محتمل است که ابن ماجد تنها یک نسخه خطی دریائی داشته است که تمام اطلاعات راجع به نویسندگان قدیمی را از آن یک نسخه گرفته است.

در ردیف وهم طراز با این سه نفر نامه‌های (ابن عبدالعزیز بن احمد المغربی) (موسی بن الکندرانی یا فندرانی؟) (و میمون بن خلیل) را می بینیم، اما گفته نشده است که این اشخاص مطلبی نوشته اند یا ننوشته اند. شاید آنها تنها بعنوان منابع در نسخه خطی اسماعیل بن حسن ذکر شده باشند، این اشخاص همه بعنوان معالمه توصیف شده اند، در حالی که (احمد بن محمد بن عبدالرحمان بن ابوالفدی بن ابوالموقیّر)، یک معاصر دیگر، به عنوان ناخدا وصف شده است.

آنچه را که ابن ماجد درباره دریانوردی مکتوب یعنی نوشته‌های دریائی قرون یازده و دوازده میلادی بدست می دهد اطلاعات فوق‌الذکر است اما بطور دقیق و قطعاً ابن ماجد بیش از اینها مطلع بوده و مطالب وسیعتری را می تواند بما بگوید. سه نویسنده‌ای که او آنها را سه شیر می نامد (لیوث جمع لیث) تنها تألیفاتی را بوجود آورده اند ولی هیچگونه تجربه عملی نداشته اند زیرا تنها یکبار از سیراف به مکران دریا را درنور دیده اند. ابن ماجد نه تنها در شک خود نسبت به اطلاعات آنان ادامه می دهد، بلکه می گوید که کارهای آنها تنها پاره پاره، (جسته و گریخته) و بدون شعر رجز و سایر اطلاعاتی است که از یک کتاب خوب انتظار می رود. بعد از خواندن کتاب «خوب تدوین شده» ابن ماجد این سؤال برای خواننده پیش می آید که آیا کارهای آنان بسیار ساده‌تر از کار ابن ماجد برای خواندن نیست؟

ابن ماجد همواره از برتری خود بعنوان یک نویسنده دریائی بخوبی آگاه است و همیشه نوشته‌اش را در مورد «سه شیران» با قید اینکه او «چهارمین این سه»

۱ - سواژه مسئله را اینگونه حل می کند که اسماعیل بن حسن وسهل بن أبان را بجای اسمعیل بن حسن بن سهل... می خواند و می تواند معنی منطقی داشته باشد و اسماعیل بن حسن می تواند همان نوه لیث بن کهلان شناخته شود، اما نسخه خطی، فقط یک نسخه وجود داشته است و نه بیش.

می باشد کامل می کند.

از خلال سطور نوشته، این نتیجه گرفته می شود که آثار فنی دریانوردی در دریای عرب (۳۷)، دست کم از ۴۰۰ هجری برشته تحریر در آمده و بعضی از راهنمایان کشتی ها مثل خواشیر و احمد بن تبرویه رساله هایی نوشته اند اما دیگر دریانوردان، گرچه افراد صلاحیت داری شناخته شده بودند، به این رضایت داده اند که نامشان در آثار دیگران برده شود. علاوه بر این نویسندگانی مانند «سه شیران» که بدون آن که واقعاً معالمه (۳۸) باشند کارها و آثار دریانوردی از خود بجای گذاشته اند بودند و نوعی حرفه نوشتن رهمانی وجود داشته که برای دریانوردان آثارشان را می نوشتند و دریانوردان آنها را خریده با خود بدریا می بردند (۳۹). کارهای سه تن از اینها (یا شاید فقط اثر خطی اسماعیل) تا قرن پانزدهم میلادی یعنی زمانیکه ابن ماجد توانست آنها را بخواند، باقی ماند و اگر بخواهیم سیدی چلبی را صادق بشناسیم که این آثار را دیده است و خوانده است، این آثار تا اواسط قرن شانزدهم میلادی هنوز موجود بوده که سیدی چلبی بعنوان منابع از آنها استفاده کرده است. با این حال من به این فکر متمایلیم که سیدی چلبی اسامی آنها را از آثار ابن ماجد استخراج کرده شاید همانگونه که ابن ماجد قبل از او این نامها را از نسخه خطی اسماعیل استخراج کرده باشد.

از مفاهیم آثار این نویسندگان که بدست ما رسیده است و مطالب کمی به ما گفته شده است، در می یابیم که آنها سواحلی را نام می برند که بسیار دور از وطن آنها است یعنی «آنسوی بادهای» و چین. ولی نسخه خطی اسماعیل در شرح جزیره های خلیج فارس منقول است.

با توجه به فن دریانوردی، گفته شده است که اسماعیل راجع به تغییرات (ترفه) که یکی از پیچیده ترین اعمال مشهود در ثنوری دریانوردی عرب است دچار اشتباه شده است، اگر نتایجی که اسماعیل بدست می دهد آنطور که ابن ماجد نیز می گوید اشتباه است، ما می توانیم همین قضاوت را در مورد کوشش های خود ابن ماجد در همین زمینه داشته باشیم.

بعد از این گروه نویسندگان فاصله ای دویست ساله تا شنیدن نام معلم (۴۰)

بعدی وجود دارد، این معلم محمد بن عمر نام دارد و بدین دلیل از او خبر داریم که پدر بزرگ ابن ماجد بوده. او باید در سالهای اول قرن پانزدهم میلادی درخشیده باشد. بعد از او پدر ابن ماجد، ماجد بن محمد و سپس در نسل سوم احمد بن ماجد است. و همزمان با این سه، چند دریانورد دیگر وجود داشته‌اند که اسامی آنها در دست نبوده و شناخته نیستند اما بنظر می‌آید که آثار و نوشته‌هایی داشته باشند. (علی الهابی - الحبه؟) ظاهراً معاصر با پدر ابن ماجد بوده و با اشاره به تغییرات در فصل‌های دریانوردی در نسل قبل از او نام رفته است. از محمد بن معری الاسکندرانی دوبار بعنوان کاپیتان (یا مالک) کشتی نام برده شده است در هر دو مورد ابن ماجد از او بعنوان نمونه یک دریانورد ناماخر و از کار او بعنوان یک دریانوردی غلط یاد می‌کند. سایر دریانوردانی که ابن ماجد از آنها نام می‌برد عبارتند از: شیخ عبدالرحمن بن شیخ علی الحموی و احتمالاً پدرش شیخ علی که نشان می‌دهد خاندان ابن ماجد تنها خاندانی نبوده که حرفه «معلم» در آن ارثی بوده. صادق چلبی الحموی، احتمالاً یک غلام برده با نام ترکی، نیز در اقیانوس هند دریانوردی می‌کرده، در حالی که در دریای سرخ ناخدهای محلی یا ربان‌ها (۴۱) که ذکر شده عبارتند از عثمان الجازانی و کائن بن محمود الثعالبی. نام حسن المحانیمی (حسن المهانیمه) بعنوان معلم در دریای سرخ نام برده شده است و احتمالاً از مردم محائیم (محایم) در هند بوده. کائن یک شاعر است زیرا ابن ماجد یکی از شعرهای او را که در مدح ابن ماجد یا پدرش است نقل می‌کند و ما هرگز نخواهیم دانست که او همانند شاعری، کارهایی و آثاری در دریانوردی هم از خود باقی گذاشته است یا نه.

۲- احمد ابن ماجد و آثارش

الف - زندگی و شهرت ابن ماجد:

احمد بن ماجد که رساله او در این کتاب ترجمه شده است، یک معلم بود که در درجه اول در دریای سرخ و دریای عرب کشتی رانی می‌کرد. او دارای شهرتی بود که سوای شهرت آثارش نام و ذکر کارهایش بجای مانده است. اگرچه این شهرت ممکن

است به خاطر فراوانی نوشته‌هایش یا به خاطر آنکه مقدار زیادی از نوشته‌هایش بجای مانده است، باقی مانده باشد. اما نام او بر زبان دریانوردان اقیانوس هند در قرن نوزدهم میلادی هنوز برده می‌شد. یکی از نویسندگان مکی او را مدتی بعد از مرگش گناهکار می‌نامد، چون پرتغالی‌های منفور را او به دریای سرخ آورد، جستجوگران طلاب پرتغالی اروپایی به وسیله ارتباط مشکوک او با واسکوداگاما، شناسائی غیر صحیح و تأییدنشده‌ای درباره‌ی او داده‌اند و علیرغم این مطالب هر مطلبی را که از ابن ماجد می‌دانیم در واقع از کتاب خود او خوشه‌چینی شده است، یعنی از مجموعه کتابهایی که خود او برای آیندگان بجا گذاشته است.

در آغاز «فوائد» ابن ماجد از اعقاب خویش نام می‌برد و ظاهراً بسیار بدانها می‌بالد و نسب او بصورت شهاب‌الدین احمد بن ماجد بن فضل بن دوویک بن یوسف بن حسن بن حسین بن (ابی معلق) السعدی بن ابی رکائب البحری ضبط شده است و اندکی بعد، در بیت بعدی در همین اثر او اشاره می‌کند که از مردم قبیله نشین قیس ایلان است و این نسب‌نامه نشان می‌دهد که خانواده‌ی او خودشان را منشعب از بادیه‌نشیان ولایات کوهستانهای عربستان مرکزی می‌دانسته‌اند که بعدها به ساحل عمان متصل مهاجرت کرده‌اند زیرا بدانگونه که سیدی چلبی در مقدمه «محیط» آورده است «جولقار» در این منطقه خانه ابن ماجد بوده است. (۴۲)

علاوه بر ابن ماجد، پدر و پدربزرگش هم دریانورد بوده‌اند و ابن ماجد غالباً از تجربیات آنها نقل می‌کند. پدرش قطعاً اشعار دریانوردی شبیه آثار پسرش سروده بوده است و بعضی از آنها با نام خودش در متن‌ها ذکر شده است. بنظر می‌آید که هم پدربزرگ یعنی محمد بن عمر السعدی و هم پدر یعنی ماجد بن محمد هر دو در درجه اول، کشتی‌رانان دریای سرخ بوده‌اند چرا که ابن ماجد تجربیات آنها را همیشه در ارتباط با این دریا نقل می‌کند. آنها باید دور سواحل شبه جزیره عربستان را پیموده و حتی شاید دورتر بطرف شرق دور هم رفته باشند که ما دلیل برای اثبات این موضوع در دست نداریم. پدر در یک مورد از سقوط‌طره می‌آید.

بهترین قسمتی که مربوط به پدر و پدربزرگ است، در شروع «فایده دوازدهم» از کتاب فواید است، جایی که ابن ماجد می‌گوید که لقب نیک‌نام پدرش

«معلم البرین» (۴۳) است یعنی ناخدای دو ساحل، ساحل عربی و سواحل سودان دریای سرخ (۴۴) در این قطعه، قصیده‌ای هزاربیتی «الفیه» به او نسبت داده شده و احتمالاً راجع به دریانوردی در دریای سرخ همچنین جزیره‌ای در دریای سرخ بوده که بعد از او به همین اسم نامگذاری شده است.

تاریخ تولد ابن ماجد را بطور تخمینی از اطلاعات موجود در کتابهایش می‌توان محاسبه کرد. در «فوائد» که ابن ماجد در حدود سالهای ۹۰-۱۴۸۹ میلادی نوشته است، ابن ماجد می‌گوید که تنها بعد از ۵۰ سال تجربه به عنوان یک دریانورد به نوشتن این کتاب پرداخته است گرچه این نکته اهمیت زیادی ندارد.

اولین اثر با تاریخ ابن ماجد «حاویه» به سال ۱۴۶۲ میلادی پدید آمد. فراند تاریخ تولد او را بیست و پنج سال تا سی سال قبل از تألیف «حاویه» یعنی ۷-۱۴۳۲ میلادی قرار می‌دهد و این تاریخ نزدیکترین تاریخ برای حل مسئله قابل پذیرفتن است. ابن ماجد بدانگونه می‌نویسد که انگار زمان برکات بن حسن (۵۵-۱۴۶۲ میلادی) قبل از زمان خود او بوده است.

«حاویه» شعر بلندی است که با تمام اقیانوس هند سروکار دارد و فقط یک مرد باتجربه می‌توانسته است بفکر نوشتن چنین کتابی افتاده باشد و این مطلب ابن ماجد را در موقع تحریر کتاب «حاویه» در اواسط پنجاه سالگی قرار می‌دهد یعنی وقتی که این اثر جلیل (Magnum Opus) خود را تصنیف کرده است و به هنگامی که «سفالیه» را که در نسخه خطی لنینگراد ثبت است می‌نوشته به سن هفتاد سالگی نزدیک می‌شده و این مطالب همه با آنچه که مورد انتظار است تطبیق می‌کند.

محل تولد ابن ماجد احتمالاً جلفار (۴۵) بوده زیرا طبق گفته سیدی چلبی ابن ماجد از این محل برخاسته، اگرچه خود ابن ماجد هیچ شهری را بعنوان خانه و پایگاهش ذکر نکرده است. از آنجایی که پدرش دریانورد بوده، خانواده‌اش احتمالاً در یک بندر زندگی می‌کرده‌اند. بیشتر دریانوردی او در رأس الحد متمرکز بوده، بنابر این می‌توان فرض کرد که مقر معمول او عمان بوده، اما «شحر» (۴۶) در کار او امتیاز زیادی دارد و بنابر این امکان زیاد دارد که او در این منطقه مستقر شده باشد. دراینکه او خانواده یا فرزندی داشته تردید است. خود او چندین بار از رنج معلم به هنگام

جداشدن از خانواده و علائقش بیان می‌کند، واز روی این بیان، این احتمال پیش می‌آید که ابن‌ماجد کسانی و خویشاوندانی داشته است و مجبور به ترک آنها شده اما دلیل روشنی برای اثبات این نظریه در دست نیست. همچنانکه از وقایع و حوادث دیگر زندگی او و سرگذشتش هیچ مطلب دیگری در دست نیست جز آن که خود او از تلاش‌ها و جستجوهایش در دریاها و آزاد با غرور فراوان سخن می‌راند. تاریخ فوت او معلوم نیست. آخرین تاریخ در اثر ابن‌ماجد در قصیده «سفالیه» در مخمسه است که در نسخه خطی لنینگراد این تاریخ ۹۰۶ هجری است و تا حدود سال ۱۰۰۰ هجری نیز در دست است.

نسخه خطی لنینگراد حاوی این قصیده در ۱۵۳۵ میلادی نوشته شده و در این زمان ابن‌ماجد فوت نموده بوده است. قطعاً اگر ابن‌ماجد در ۱۴۳۲ میلادی دنیا آمده باشد، این احتمال وجود دارد که کمی بعد از تحریر آخرین قصیده‌اش مرده باشد.

شهرت ابن‌ماجد نزد پژوهندگان اروپایی بطور کامل براساس ذکر نام او در یک متن عربی بعنوان دریانوردی که راه آفریقا به هندوستان را به واسکو داگاما نشان داده است بوده است. این مطلب در رساله البرق الیمانی فی فتح العثماني نوشته قطب‌الدین النهروانی (۸۲-۱۵۱۱) مذکور است که در فتح عثمانی‌ها در یمن نوشته شده است. یک نسخه خطی از این اثر بوسیله «دوساسی» در ۱۷۹۴ میلادی توصیف شده و نسخه خطی نوشته دیگری که در پرتغال کشف شده و در ۱۸۹۲ میلادی به چاپ رسیده است، حکایت از این دارد که پرتغالی‌ها بعد از چند کوشش ناموفق بالاخره به ساحل شرقی آفریقا رسیدند.

و در این ساحل شرق آفریقا بود که «پرتغالیان بطور مداوم در جستجوی اطلاعات برای عبور از دریای عرب برای رسیدن به هندوستان بودند». احمدبن‌ماجد در این ساحل و در این زمان خود را در این نسخه خطی نوشته قطب‌الدین مولف رساله «شخص الماهر من البحر» (۴۷) نامیده است. به نوشته این رساله رهبر فرانک‌ها (۴۸) بنام المیلاندی یا ارمیرانت با ابن‌ماجد دوست شد و ابن‌ماجد با ابن‌ادمیرال پرتغالی مست می‌کرد و در حالی که مست بود راه دریائی را به ادمیرال

پرتغالی نشان داد و چون ابن ماجد به پرتغالی‌ها گفت: «در این قسمت به ساحل نزدیک نشوید (ساحل شرقی افریقا و شمالی ملنده)، مستقیم به طرف دریای باز بروید، آن گاه به ساحل هند خواهید رسید و از موج‌ها و طوفان‌ها در امان خواهید ماند» وقتی که پرتغالیان این دستورات را اجراء کردند، تعداد زیادی از کشتی‌های پرتغالی از غرق و نابودی نجات یافتند و بسیاری از آنها به دریای غرب هند رسیدند. فراند در «تعلیمات دریایی» (Instructions nautiques) بلافاصله دریافته‌است که احمدبن ماجد که در نوشته‌ها ذکر شده همان شخصی بوده‌است که مقالات و رسالات او در دریانوردی در کتابخانه ملی فرانسه در پاریس حفظ شده‌است و منابع مورد مراجعه سیدی چلبی برای نوشتن «محیط» همانها بوده‌اند. این شرح فراند مجدداً در «دائرةالمعارف اسلامی» ذکر شده و فراند در مقاله مفصلی نشان می‌دهد که اسامی مختلفی که نویسندگان پرتغالی به دریانوردانی که آنها را در سراسر اقیانوس هند راهنمایی کرده‌اند، داده‌اند مانند ملمو (مالموکانا Malemo Cana) و (ملمو غراب) و غیره می‌تواند بعنوان القاب و عناوین تعبیر شود و اسم واقعی دریانورد نبوده‌است (ملمو Malemo) همان معلم عربی است که بارها در متن آمده و (کناک Canaque) به هندی Kanak یا ستاره‌شناس Astrologer است. (۴۹) بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که نام واقعی این شخص احمدبن ماجد نبوده‌باشد. اما فراند از این حقیقت دچار سرگردانی شده‌است که پرتغالی‌ها همواره راهنمایان را بنام مسلمان گجراتی (Moor of Gujrat) می‌نامند. در حالی که احمدبن ماجد بر طبق نوشته خودش از اعقاب عرب بدوی از ولایت کوهستانی نجد عربستان بوده‌است و فراند قادر به توضیح این تناقض نبوده‌است.

مقاله فراند در ژورنال آزیاتیک و دائرةالمعارف اسلامی منتج به این نتیجه گردید که ابن ماجد مؤلف رسالات دریانوردی، همان دریانوردی است که راهنمای واسکوداگاما بوده‌است. شمووسکی ضمن معرفی و نشر اشعار ابن ماجد که در نسخه خطی لنینگراد بوده‌است این مطلب را تکرار می‌کند که بطور قطع ابن ماجد همان ناخدای راهنمای واسکوداگاما بوده و اشعار نسخه لنینگراد نشان می‌دهد که چگونه او از حماقت خود برای باز کردن پای پرتغالیان به اقیانوس هند اظهار ندامت و تأسف می‌کند.

این نظریه نیاز به مطالعات مجدد دارد که در مرحله اول باید متنهای پرتغالی خود واسکوداگاما را مطالعه کرد که او هیچ ملیتی برای راهنمای خود ذکر نمی‌کند. همه بر این عقیده‌اند که ناخدا یک مسلمان گجراتی بوده و در بیشتر این متون پرتغالی بعد از زمانی که حدس زده می‌شود پرتغالیان تفاوت بین یک مسلمان گجراتی (Gujrati) و یک مسلمان ملیباری (Malibari Moor) و یک مسلمان جنوب دریای عرب (Arab Moor) را فهمیده باشند، نوشته شده و این حقیقت که نام او یا لقب او نیمه عربی بوده فرقی نمی‌کند زیرا از قوانین کشتی‌رانی محمودشاه (۵۰) می‌بینیم که کلمه معلم به صورت «معالم» در این زمان در مالایا کلمه معمول برای ناخدا بوده است و بنابراین در تمام اقیانوس هند به همین مفهوم و معنی از آن استفاده می‌شده است. در نسخه لنینگراد ابن ماجد بطور مسلم از ورود پرتغالیان می‌نالد، اما به‌هیچوجه این گناه را به گردن خود نمی‌گیرد، آن‌طور که شمووسکی نظر می‌دهد و ما آن را پذیرفته‌ایم، در نظر ابن ماجد ورود پرتغالیان قسمتی از خواست خداوند بوده است، نه حادثه‌ای برای نالیدن و نه حادثه‌ای برای نفرین کردن و ملامت نمودن بخودش. اما ذکر قطب‌الدین از ابن ماجد به صراحت نام وی و داستان باده‌نوشی او با ادمیرال پرتغالی به نظر فرزند داستانی اختراعی است و این افسانه زیرکانه از طرف قطب‌الدین که در مکه زندگی می‌کرده برای آن اختراع شده است تا به ابن ماجد خیانت کرده باشد. فرزند فکر می‌کند که ابن ماجد در مقابل پولی که از پرتغالیان یا پادشاه مالندی می‌گرفته است اطلاعات دریانوردی اقیانوس هند را به آنها می‌داده و این تصور فرزند مبتنی بر نوشته‌های پرتغالیان است. داستان مستی برای یک مسلمان به سختی می‌تواند عذری برای خیانت باشد و احتمالاً این داستان بیشتر برای آن جعل شده است تا احمدبن ماجد را بدنام کرده باشند. قطب‌الدین تنها یک نسل یا در این حدود از زمان احمدبن ماجد فاصله دارد و این تصور در ذهن بوجود می‌آید که شاید بخاطر دلائل شخصی یا خانوادگی است که قطب‌الدین نام ابن ماجد را در وضعیتی شرم‌انگیز و قابل سرزنش قرار داده است و شاید هم این مطلب قسمتی از یک قطعه اندیشیده شده در هجو بوده است که بخاطر کینه و عداوت درباره ابن ماجد گفته شده است، از طرف دیگر شهرت ابن ماجد بعنوان یک دریانورد می‌تواند موجب

شده باشد که نام او بطور کلی برای یک ناخدای گمنام مورد استفاده واقع شده باشد مثل نام هیپالوس که از زبان یونانی ها و یا نام جان هامیلتون (John Hamilton) در قرن نوزدهم میلادی (که مورد استفاده برای دیگران واقع شده باشد).

اگرچه این تصور رامن شخصاً احتمال نمی دهد. شهرت ابن ماجد در این زمان (۱۵۵۰ میلادی)، بین دریانوردان، کاملاً بر سر زبانها بوده اما تردید است که این شهرت آنقدرها زیاد و حائز اهمیت بوده که نام او را در یک کتاب تاریخی بعنوان یک شیطان ذکر کرده باشند و بنابراین احتمال وجود یک نفرت شخصی بسیار بیشتر است. در اینکه او مسلماً شیطانی بوده که پرتغالی ها را به اقیانوس هند آورده که آنها نیز بنوبه خود علت وقوع مصیبت های بزرگتری برای ساکنان مکه یعنی عثمانیها شده اند، حرفی نیست. یک نکته دیگر برای گفتن باقی می ماند و آن اینکه سیدی چلبی که دلیل اصلی وجودش در هندوستان برای بیرون راندن پرتغالیان بوده و معاصر قطب الدین هم بوده و ابن ماجد بعنوان یک نویسنده دریائی و مؤلف یکی از مهمترین منابع کتابش (محیط) است، ابن ماجد را بعنوان خالق زنجیره بلند حوادثی که او را به هند کشانیده است یاد نمی کند. حتی در صورتی که او «هیچ فرصتی را برای صحبت کردن شبانه روزی روی مسائل دریائی، با ناخدهای این کرانه و ملاحان روی عرشه کشتی از دست نمی داده است».

به احتمال زیاد ممکن است راهنمای واسکوداگاما یک هندی بوده که به افریقا کشیده شده بوده و با امید یافتن راه سرزمین مادری و بازگشت به خانه و وطن خویش برای او کار می کرده است نه یک عرب با دانش ابن ماجد که نتایج شناساندن تجارت اقیانوس هند به فرانک های ملعون و نتایج مضر سیاسی آن را به خوبی می فهمیده است. پس این راهنمایی می تواند توسط مردی از یکی از ایالات دائماً در حال جنگ هند باشد که امیدوار بوده است بتواند آینده و منافع کشورش را به بهای یک کشور همسایه تأمین کند. و اعراب که با داشتن رقابت، همه چیزشان را از این رهگذر از دست می دادند، هرگز نمی توانستند به چنین کاری دست زنند.

بجز این شهرت نسبتاً جدید بعنوان ناخدای واسکوداگا، احمد ابن ماجد شهرت بیشتر و معتبرتری بین ملاحان و دریانوردان اقیانوس هند بدست آورده بوده

و امکان دارد که بعنوان یک دریانورد کار آمد در زمان مرگش هم شهرت داشته است. قطعاً (سلیمان المهری) که کمتر از ده سال بعد از مرگ ابن ماجد رسالاتی نوشته، نام ابن ماجد را در نوشته‌هایش می‌آورد، اگر چه به او القاب پرطمطراق نمی‌دهد. از طرف دیگر سیدی چلبی با احترام از او اینگونه یا می‌کند: «قابل اعتماد بین دریانوردان، معلم دریای هند و مقبول‌ترین دریانوردان بین دریانوردان جدید». سیدی چلبی حداقل دواثر ابن ماجد را بعنوان منابع کار خود ذکر می‌کند. معاصر با سیدی چلبی چلبی قطب‌الدین است که دست کم ابن ماجد را به اسم در مکه می‌شناخته، پس می‌بینیم که نام او پنجاه سال بعد از مرگش، در اقیانوس هند کاملاً شناخته بوده است.

از ابن ماجد اطلاعات بیشتری در دست نداشتیم تا وقتی که جیمز پرینسپ در ۱۸۳۶ میلادی نام ابن ماجد را در مذاکره با یک دریانورد بومی در مالدیو شنید. این دریانورد بومی (سید حسین سیدی) نام داشت که پیشنهاد نمود مقاله‌ای در دریانوردی تهیه کند که آنرا (کتاب ماجد) نامگذاری خواهد کرد، سید حسین سیدی چنین مقاله‌ای ننوشت و بر مامعلوم نیست که (کتاب ماجد) از نوشته‌های ابن ماجد بوده است یا نه. اما این دریانورد مدعی است که این اثر ابن ماجد در واقع کتاب جان هامیلتون اعراب است که بیشتر مبتنی بر بقاء نام ابن ماجد بصورت یک نام کلی برای کتاب‌های دستورات دریانوردی است.

مجدداً سرریچارد برتن^۱ در «اولین گامها در شرق افریقا»^۲ ذکر می‌کند که وقتی او در یک کشتی بومی از عدن در سال ۱۸۵۴ میلادی می‌رانده‌است، ملاحان قبل از ورود به دریای باز (دعای فاتحه) را در بزرگداشت شیخ ماجد مخترع قطب‌نمای دریانوردان می‌خوانده‌اند و تکرار می‌کرده‌اند (یعنی سوره‌های فاتحه برای طلب مغفرت می‌خوانده‌اند. مترجم) بورتون می‌گوید که شیخ ماجد یک مرد مقدس سوریائی بوده‌است. به احتمال زیاد این مرد مقدس همان ابن ماجد معلم است که در بیوگرافی مقدسین دریا وارد شده و به صورت یک مرد مقدس در آمده‌است. به این

1. Sir Richard Burton

2. First foot steps in East Africa

ترتیب می بینیم که شهرت ابن ماجد حداقل سیصدسال دوام یافته است و هنوز هم ممکن است نقاطی وجود داشته باشد که نام ابن ماجد بر سر زبان ملاحان آن باشد (۵۲).

اگرچه وقتی فراند تحقیقاتی روی این مطلب در زنگبار (۵۳) و مسقط در ۱۹۱۳ انجام داد، نتوانست اثری از افسانه ابن ماجد بیابد ولی از ناخدای کشتی عربی ذو (Dhaw)، آلن ویلیز (Alan Villier)، در مسیر زنگبار در ۱۹۳۹ مطالبی راجع به ابن ماجد (۵۴) شنیده است و آمدن اروپائیان به این دریاها را به او منسوب و مربوط می داند، و این مطلب در کتاب «پسران سندباد» (Sons of Sindbad, p.159) (۵۵) ذکر شده است.

ب - سبک و نبوغ ادبی ابن ماجد:

هر اطلاعی در خصوص ابن ماجد داریم از روی نوشته های خود او است، او خودش را در آثار بما می شناساند و وقتی کسی کتاب او را می خواند به شگفتی تردید می کند که چگونه این دریانورد که معمولاً باید یک فرد آرام و منطقی باشد در پشت آن همه اطلاعات مختلط، اطلاعات دریانوردی خود را که مقصد غائی و شکل اساسی اثر او است در کتاب «فوائد» گنجانیده است.

سبک نویسندگی ابن ماجد، اگر بتوان آن را سبک نامید، مانند یک کار پرداخت نشده از یک متفنن ادبی بنظر می رسد.

در آثار ابن ماجد می توان قطعات زیادی را یافت که قبل از لزوم، ناگهان تمام می شوند در حالی که عبارات معمولی است و باید دارای مبتدا و خبر منطقی باشند. اجازه بدهید به مطلب اصلی بازگردیم، در نوشته های ابن ماجد در زمینه های کاملاً بی هدف و خارج از موضوع هم سخن رفته است، با این وجود، آثار ابن ماجد چه در شعر و چه در نثر دارای طرح است و بدون شک قبل از نوشتن فصول «حاویه» و «فوائد» روی آنها بنحو دقیق اندیشیده است و نویسنده چنان به عنوان طرح و فصل پای بند و وفادار مانده است که گاه یک فصل از بین می رود زیرا مطالبی که باید زیر عنوان فصل قرار گیرد بسیار کم است. در کتاب «فوائد» طراحی و نقشه کار بطور

معین و محسوسی به چشم می خورد زیرا نه تنها هر «فایده» طرح مخصوص خودش را دارد، مثل «منازل» که درست گرداگرد آسمان را، یا ترتیب جغرافیایی بادهای موسمی را بیان می کند، حتی در ذیل هر «منزل» سه چهار قسمت کوچکتر را می یابیم مثل مبدأ اسامی، ستاره های مورد استفاده در بانی «باشی» آن منزل، استفاده های گروه هائی که منزل را تشکیل می داده و غیره. بنابراین علیرغم روش آماتوری و تفننی که با آن روش ابن ماجد مطالبش را بهم می بافد، آثارش نشان می دهد که او استخوان بندی اولیه بسیار موفقیت آمیزی برای طرح خود تهیه کرده و مطالب خود را در آن گنجانیده است و بنابراین می توان قبول نمود که او در این گفته اش صادق است که آثارش با تفکر خوب و سنجیده و اندیشیده نوشته شده اند. خود او در «فوائد» می گوید: «من آن را خلاصه نوشته ام تا طول کلام خواننده را خسته نکند و هیچ چیزی را که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نادیده نگرفته ام»^۱

ابن ماجد اینچنین به نوشتن می پردازد و در کار خود پیش می رود، همواره، بسیار به دلاوری و قهرمانی خود به عنوان یک نویسنده و یک دریانورد می بالد. هنگامی که او قواعد و شرایط یک دریانورد خوب را می نویسد، از روی نوشته اش قبول می کنیم که او خود یک چنین مردی است. خود او هم در سطور بعدی تأکید و تأیید می نماید که بهترین دریانورد نویسنده آثار دریائی است، زیرا اگرچه یک مرد ممکن است دریانوردی بزرگ باشد وقتی می میرد تجربیاتش هم کمابیش با او خواهند مرد، مگر آن که کتابی نوشته باشد تا پس از مرگش، دیگران آن کتاب را بخوانند و از تجاربش استفاده کنند. این اندیشه نیروئی است که همواره ابن ماجد را در نوشته هایش به پیش می برد و این حقیقت که آثار او، پس از مرگش، باقی خواهند ماند، همیشه در مغز او محرک او است: «بدین سبب است که این را می نویسم تا دیگر کسان از آن سود ببرند حتی پس از مرگ من». به این دلیل او آگاهانه بهترین تلاش خود را می کند: «مبادا که بعد از مرگ من کتاب برای آیندگان نماند و از

۱ - آقای جی. آر. تیتس در تحلیل سبک آثار ابن ماجد با ذکر توضیحات پاورقی از شماره ۱۶ تا ۴۱ گفته های خود را به متنی از «فوائد» که به نشانی MS 2292 در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد مستند می سازد.

دست برود.» به این ترتیب او می گوید: «این زبنده‌تر است که بجای جریان شهرت کتاب در زندگی ام، پس از مرگم کارهایم و آثارم بخاطر آیند و فراموش نشوم.» و با تأکید اینکه اگر اشتباهی در آثارش وجود دارد ملامتش بر خود او است، چه زنده و چه مرده، خود را در این میان معذور می‌دارد. یکی از بیم‌های ابن‌ماجد، بیمی دائمی و بدون شک بی‌اساس، این است که پیش یا پس از مرگش از آثارش اقتباس شود و یا از آثارش دزدیده شود. ابن‌ماجد در اینکار کار پژوهشگر یا طلبه‌دو صفتی را که کار یک مرد پیش‌کسوت را برای خود اقتباس می‌کند به دزدی تشبیه می‌کند که عاقبت مچش باز می‌شود و رازش از پرده برون می‌افتد و رسوا می‌گردد. ابن‌ماجد تأکید می‌کند که یک دانش‌اندوز خوب جاودان است، کارش باقی می‌ماند و آرامش می‌یابد، کار خوب همواره مرد خوب را می‌شناساند.

اگرچه بسیار مردمان نالایق و متقلب در کار آثار و رسالات دریائی هستند، لیکن یک نویسنده خوب، جوانمرد و بالاتر از همه دقیق مانند خود او بالاخره پیروز می‌شود. شکی نیست که مردمی هستند که مایلند منزلت او را کم کنند و از ارج او بکاهند، حتی زمانی که او با موفقیت، سخنانش را ثابت کرده‌است، دشمنانش، سخنانش را بر ضد خودش بکار می‌برند ولی مثل همیشه: «اما مرد دانشمند از این سخنان من یادداشت برداشته و از آنها سود می‌برد و دانای‌تر می‌گردد.»

یکی از مهمترین هدف‌های ابن‌ماجد که همواره بدان می‌اندیشد این است که اثرش باید همیشه اصلاحی و کمالی بر آنچه پیشینیانش انجام داده‌اند باشد. در آغاز اثرش او بروشنی می‌گوید که از آثار «سه شیران» که خودش را جانشین برحق آنها می‌داند و خود را «چهارمین آن سه» اعلام می‌کند. راضی نبوده، آنها مؤلفی بوده‌اند که اگرچه آثارشان با ارزش است اما چون آنها خود دریانورد نبوده‌اند، بنابراین به سختی می‌دانسته‌اند که چگونه و راجع به چه مسائلی نویسندگی کرده‌اند. اما ابن‌ماجد نوشته‌های آنان را اصلاح کرده چرا که او خود عملاً دریانورد است و به رموز کار آشنا است.

ابن‌ماجد ادعا می‌کند که از منابع خود «تجربه شده‌ها را برگزیده» و مهمترین آثار و کتابهای آنها را انتخاب کرده‌است. آن مردان یعنی پیش‌کسوتان متقدم و «سه

شیران» مردمان بهتری بودند زیرا مبانی و منابع کار خود، آنچنان که ابن ماجد در اختیار دارد، در اختیار نداشتند و خودکار خود را آزمودند اما بهمین دلیل هم اغلب در خطا و اشتباه بوده‌اند.

و بدینگونه است که ابن ماجد ادعا می‌کند که تجربیات او مفید واقع خواهد شد و کمتر اشتباه دارد چه او کتاب خود را پس از پنجاه سال تجربه و آموزش در روی دریا آغاز کرده‌است.

ابن ماجد حتی کارهای اولیه خود را، پس از مدتی اصلاح کرده‌است و در فایده چهارم توضیح می‌دهد که چگونه در آغاز جوانی «حاویه» را نوشت و بعد آن را در «سبعیه» اصلاح نمود و «فوائد» اثر سالهای پیری او است.

تجربه عملی طولانی خصلت زنده و اساسی یک نویسنده دریائی است، ابن ماجد این خصلت را دارد و سعی می‌کند در هر فرصتی آن را به خواننده آثارش یاد آور شود. کارهای جدیدی مانند آثار او نمی‌تواند هر ساله ظهور و انتشار داشته باشد، چه در کارهای او تجارب وسیعی نهفته است که نیازمند زمان طولانی است و ابن ماجد نه تنها تجربه طولانی خود را در آثار خود باز می‌گوید، بلکه تجارب پدر و جدش را نیز بیان می‌کند. به این ترتیب ارزش کار و آثار و شایستگی دوبرابر و بلکه سه برابر می‌شود. این حقیقت که این تجارب یک لاف و گزاف بیهوده نیست با شرح چندکار و تجربه واقعی و عملی ابن ماجد در آثارش اثبات شده‌است. بعضی از این شروح را می‌توان به حساب حس قوی تجلیل و تحسین خود که در ابن ماجد قوی است گذاشت: «من زمانی که هیچکس دیگری نمی‌توانست چنین کاری کند، اینکار را کردم.» این بیان ابن ماجد است در توصیف اینکه چگونه کشتی را به وطن بازگرداند در حالی که بادهای موسمی نامساعد بودند اما در همین گفته‌های غرور آمیز هم نکته‌هایی است یعنی این روش را که من بکاربستم روشی است که اگر دیگران هم در آینده بکار بندند دلیلی در دست نیست که آنها هم نتوانند کشتی را در هنگام بادهای نامساعد موسمی به وطن بازگردانند.

شرح‌های دیگری مانند آنچه در «فایده» دوازدهم در باب اکتشاف در دریای سرخ داده شده، شاهکارهای نبوغ آمیز اکتشاف است. هیچکس نمی‌دانست در

چنین محلی کشتی رانی به چه صورت است، پس ابن ماجد خود به دریانوردی در این محل رفت تا اسرار کار را باز شناخت تا سایرین بتوانند از تجربه اش بهره گیرند. ابن ماجد بخصوص به دانش منحصر بفردش در خصوص دریای سرخ می بالد. ابن ماجد نه تنها عملاً به اکتشاف پرداخت بلکه همچنین کوشش کرد تا بعضی از خطاهای جنبه های ریاضی دریانوردی در این دریا را دریابد و مشکلاتش را حل کند. بدین توضیح که دریانوردان کهن می گفتند مقدار «ترفه» (۵۷) مشرق در شمال چهل است^۱ اما ابن ماجد با این عقیده مخالفت کرد بدون اینکه وقت زیادی را صرف توضیح مخالفت خود کند و این زودگذری از موضوع نشان می دهد که ابن ماجد موضوع را بخوبی بررسی کرده و براو محقق شده است. اگرچه نتایج حاصله او هنوز هم تصادفی تلقی شوند. ابن ماجد اغلب مدعی است که ارقامی را که ذکر می کند دقیقاً مطالعه و محاسبه کرده است. همچنین او ادعا می کند که بعضی ستارگان را با دقت تماشا کرده است تا ثابت کند که اعداد و ارقامش و نظرش درباره مقادیر و اندازه های آن ستارگان درست است و در این گونه نوشته های ابن ماجد که در خصوص مقادیر و اندازه های ستارگان است هرگز سخنی که دلالت بر شک ابن ماجد کند نگفته است. البته تجربه به صحت می رسد. سپس می بینیم که ابن ماجد پنجاه سال تجربه اش را در راه مفیدی صرف کرده و واقعاً در موقعیتی قرار گرفته است که آثار سایر نویسندگان دریائی را از روی تجربیات خود توانسته است اصلاح و یا آنها را تکمیل نماید. زمانی هم که به برتری خود در دریانوردی یا تحریر نوشته ها و آثار دریایی می پردازد به بیان ادعائی می پردازد که خود او آن را ارزیابی می نماید.

همینگونه است وقتی ابن ماجد خود را بعنوان یک مرد ادب می ستاید و بخود می بالد. در مورد شاعری ابن ماجد بخصوص باید توجه کرد که ادعای او بی اساس نیست. ابن ماجد شعر بصورت قصیده می گفته و قصیده سرائی او، مثلاً شعری که در ستایش ایام جوانی خود سروده است در سطح پایین تری قرار دارد. استفاده قراردادی

۱ - اصطلاح دریانوردی از روی جهات و ستارگان است و عین جمله نویسنده مترجم انگلیسی

کتاب های علمی. آر. تیبتس این جمله است:

Thus the value of the tirfa of E by N is forty, say the earlier navigators.

و تشریفاتی از زبان و فرم شعر کلاسیک حتی در ترمینولوژی گرامری ادبیات عرب در اشعارش، تکیه بر روی نام خودش و تکرار کلمات و عبارات بخصوص لغات مقفی و استفاده‌های نامتناسب و بی‌موقع از آنها است. در اشعار ابن ماجد، کسی را که با شعر و ادبیات کلاسیک عرب آشنا است از خواندن اشعار ابن ماجد بیزار و گریزان می‌سازد و بعضی اوقات چنان بی‌تناسب اند که گوئی لغات یا عباراتی بکار برده شده و یا تکرار گردیده‌اند تا قسمت‌هایی از قصیده یا شعر را کاملاً بی‌معنی سازند (۵۸). و ترجمه این اثر کار نومیدانه‌ای است.

اما اشعار دریانوردی او همانطور که انتظار می‌رود از نظر «صنعت شاعری» بدتر از این هستند چه در «قصیده» و چه در «ارجوزه» و در واقع یک مجموعه از اقوال رسمی دریائی و قواعد دریانوردی می‌باشند که در وزن قافیه «ارجوزه» گذاشته شده‌اند و تنها با افزودن عبارت‌های هم‌آهنگ مانند «ای ناخدا» یا «آه ای دوست من» آن قواعد رسمی دریائی را با سجع و قافیه پرداخته‌است و در تمامی کتاب «فوائد» اینگونه اشعار و عبارات مقفی پراکنده است (۵۹) و دراینکه ابن ماجد تا چه درجه به این اشعار بعنوان شعر دلبستگی داشته و یا اینکه آنها را برای کمک به ذخیره محفوظات دریائی بکار می‌برده‌است اظهارنظری نمی‌توان کرد. گرچه یکبار خود ابن ماجد مدعی است که یک قصیده دریائی یکی از قوی‌ترین قصائد ادبی است.

اما این اشعار بزحمت شایسته آنهمه کارونیر و که شمووسکی در تجزیه و تحلیل قافیه و وزن شعری روی آنها صرف کرده‌است می‌باشند.

شاید برای هدفی چون نوشتن شعر ناب که همراه با قوافی لغات و مصطلحات دریانوردی باشد، می‌باید ابن ماجد تمام خلاقیت هنر شاعری خود را روی تمام کارهایش ارائه کند، اگرچه معیار سنجش اشعار دریائی طبعاً به میزان قابل ملاحظه‌ئی پائین‌تر از سطح اشعار عالی غیردریائی است، و بهر حال و بخصوص شعر بلندی چون «حاویه» ابن ماجد شعر خوبی است که البته از اشعار اولیه ابن ماجد بوده و بدون شک اگر شمووسکی می‌خواست سیر تکاملی نبوغ شاعری ابن ماجد را تحقیق کند روی این شعر می‌توانست موضوع را دنبال نماید.

بدون شک اگر ابن ماجد شاعری درجه اول نبوده‌است. مردی با فرهنگ

بوده است که از ادبیات عرب آگاهی زیادی داشته است. او نه تنها شرح شعر عربی را از زبان تعداد قابل توجهی از نویسندگان باز می گوید، بلکه اسامی نویسندگانی را که آثارشان برای خوانندگان آثار دریائی مفید باشد بدست می دهد. در فصل پنجم کتاب «فوائد» ابن ماجد فهرستی از این نویسندگان را بدست می دهد که بواقع فهرست مفیدی است. این فهرست و فهرست دیگری از آثاری که در «فوائد» نقل شده تا آنجا که مربوط به منابع این اثر و نشان دهنده آشنائی ابن ماجد با آثار کلاسیک عرب است (۶۰) همه جا مورد توجه ابن ماجد است و از آنها بعنوان «کتاب های بزرگ» نقل می کند و تأکید می نماید که فقط به ذکر نام آنها اکتفا می نماید و در مواقع لازم سخنان نویسندگان آن کتب را بطور خلاصه می آورد و تصریح می نماید که اگر کسی مایل است تفحص کند می تواند به اصول کتاب مراجعه نماید.

از جمله شاعرانی که ابن ماجد در کتاب «فوائد» از آنها نام برده است عبارتند از: امراء القیس، عمرو بن کلثوم، مهلهل بن ربیع، حارث بن عباد، عنتر بن قیراد، عمر بن ابی ربیع، طغرایی (لامیات العجم)، ابونواس، ابن المعتز، مفید بن سالم المخزومی، سید الرضی الموسوی، المعری شاعر معروف، و بحتری، و همچنین چندین شعر دیگر را بدون نام شاعر نقل کرده است. گذشته از اینها از اثری جالب توجه بعنوان «وصیت الحارث» و از اثر دیگری بنام «البدیعیات» که طبق نظر فراند از آثار ابن هیجا است نام برده است.

ابن ماجد مردی مذهبی بوده و اگرچه ممکن است این مطلب با در نظر گرفتن اینکه او یک مسلمان بوده مورد قبول واقع شود، اما او فهرستی از آیات قرآنی در آثارش نقل می کند که در مواقع خطر ملاحان از آنها استفاده می کرده اند و ابن ماجد اغلب آیات قرآن مجید و حدیث نقل می کند. ابن ماجد خرافات و اعتقاد ملاحان به موهومات را تمسخر می کند و در خصوص استفاده از ستارگان برای خوش یمنی و بدیمنی آنها در دریانوردی اگرچه ابن ماجد در «فوائد» از آنها سخن گفته است ولی در طرح استخوان بندی اثرش از برداشت خود راجع به آنها خبری نمی دهد.

طبق نظر فراند ابن ماجد شیعه بوده است و برای اثبات این نظر، چندین دلیل

ارائه می‌کند. نخست آن که ابن‌ماجد جشن عیدغدیرخیم (یوم‌الغدیر) را برای تاریخ‌گذاری شعرش «حاویه» مورد استفاده قرار داده‌است دوم آن که شعری را نقل می‌کند که آن را منسوب به «اسدالله الغالب علی ابی طالب» [ع] می‌داند که این عبارت سنتی را اختصاصاً شیعه بکاربرده است. دیگر آنکه استفاده همیشگی ابن‌ماجد از کلمه و لغت «شیر» و عربی آن «اسد» یا «لیث» منشاء عقاید شیعه دارد. ابن‌ماجد همواره خود را با لقب «چهارمین شیر» از «سه شیر» یا «لیوث» معرفی می‌نماید اگرچه این واژه می‌تواند بمانند یک تجنیس با نام لیث‌بن‌کهلان در نظر گرفته شود.

ت - آثار و نوشته‌های ابن‌ماجد:

نظریه شمووسکی که شهرت ابن‌ماجد را در مقبولیت آثارش می‌داند و این گفته شمووسکی که ابن‌ماجد برای تألیف آثاری که باید مورد استفاده عموم قرار گیرد از مسیر کار خود خارج شده‌است باید مبتنی بر اشتباه شمووسکی باشد چه با آنکه در شروع کتاب «فوائد» ابن‌ماجد خود تأکید می‌کند که آثارش، بخصوص آثار دریائی او مخصوصاً کتاب «فوائد» می‌تواند برای هدف‌هایی غیر از دریانوردی از قبیل یافتن جهت قبله مورد استفاده قرار گیرد، اما او این اثر را برای آن خلق نکرده‌است تا تنها یک فرد روحانی و یا عادی بتواند از آن استفاده کند و بیشتر واژه‌های فنی آثارش آنطور که باید برای یک غیر دریانورد قابل استفاده نیست. ابن‌ماجد از خوانندگان آثارش انتظار آشنائی آنها با ستارگان و علائم دایره قطب‌نما و قسمت‌های یک کشتی دارد آن گونه که این آشنایی قبل از خواندن کتاب «فوائد» حاصل شده‌باشد.

اشعار ابن‌ماجد بیش از این‌ها ابهام دارند و اختصاصاً برای کمک به حافظه سروده شده و فهم آنها نیازمند اطلاعات و تجارب زیادی از مناطق مورد تحقیق است و استفاده از این اشعار برای مقاصد دیگر در درجه دوم اهمیت قرار دارند. می‌توان در کتابخانه نشست و با دردست داشتن یک نقشه جدید برای پی‌گیری متنی از یک شعر ابن‌ماجد کوشش نمود ولی کشتی‌رانی در همان مسیر و فقط بادردست داشتن متن شعر ابن‌ماجد به تنهایی امکان‌پذیر نیست. ابن‌ماجد اغلب دلایلی برای نوشتن

کارهایش ذکر می کند. گاهی این نوشته ها برای اصلاح و یا تکمیل آثار و کارهای پدر بزرگش و سایر اسلافش است و کار او قسمتی از یک سنت قدیمی است، همه دریانوردان با هر درجه و نوع ارزشی که در دریانوردی داشته اند، تجارب خود را برای استفاده، به آیندگان سپرده اند بطور کتبی یا شفاهی و کار ابن ماجد نیز برای پیروی از این سنت است.

من قطعه ای را نقل می کنم که ابن ماجد در آن سه نوع دریانورد را نام می برد: آنکس که دنباله رو دیگران است، و آنکس که ابتکارهای تازه بی بکار بسته و بعد از مرگش آن ابتکارات او بخاطر دیگران می آید و بالاخره آنکس که تجربیات خود را برشته تحریر در آورده است تا برای آیندگان باقی بماند. ابن ماجد البته خود را در گروه برتر آخرین می داند، برای پیروی از این آئین ادبی است که ابن ماجد نوشته است، نوشته است تا تجارب خویش را بر تجارب آنها که پیش از او بوده اند بیفزاید و برای استفاده دریانوردانی که بعد از او خواهند آمد باقی بماند. بنابراین برای کسب شهرت با بهره روری عمومی آثار خود را ننوشته است.

این مطلب که چرا آثار ابن ماجد بیش از نویسندگان قدیمی تر از خود او باقی مانده اند، می تواند تنها یک حادثه و تصادف باشد، از طرف دیگر ممکن است دلیلش این واقعیت باشد که ابن ماجد خواننده بسیار داشته است و با شایستگی ادبی اثرش در برابر اکثریت مردم قدر افراشته است و باقی ماندن بسیاری از آثارش ممکن است بخاطر آن باشد که در دریانوردی شهره بوده و یا آن که بقاء بسیاری از آثارش سبب شهرت او شده باشد. تمام نسخ خطی و شروحی که بر آثار ابن ماجد نوشته شده است در طول یک قرن بعد از مرگ ابن ماجد نوشته شده اند. و قرائنی در دست نداریم که پس از آن، آثار ابن ماجد دوباره نویسی شده باشند و تنها نام او است که در خاطر معلمان دریانوردی بعد از او باقی مانده است. و با وجود آن که آثار «سلیمان مهری» در کنار آثار ابن ماجد بجای مانده اند، با این حال خود سلیمان مهری ناشناخته مانده است.

بطور کلی بنظر می آید که بیش از چهل اثر از ابن ماجد بطور کامل یا بصورت قسمتی از یک اثر، شناخته شده است.

بیشترین این آثار مربوط به دریانوردی است و عموماً منظوم می‌باشند. یکی دو تا از آنها صرفاً به منظور سرودن شعر و بدون مفهوم علمی خاص است. فراند در «تعلیمات دریائی» فهرستی از سی و پنج اثر ابن ماجد بدست داده‌است در حالی که در «مجموعه شعری لنینگراد» شمووسکی سه اثر دیگر هم ارائه می‌کند. علاوه بر این‌ها چندین شعر در کتاب «الفوائد» نقل شده که فراند آنها را نادیده گرفته‌است.

فهرست زیر بر مبنای فهرست فراند با اضافاتی که تعرفه شده‌اند تنظیم شده‌است، فراند فهرست خویش را با احصاء نوزده اثر که در نسخه MS 2292 کتابخانه ملی پاریس ذکر شده‌اند آغاز می‌کند.

۱- «فوائد» که ترجمه تمام آن در این کتاب حاضر آمده‌است. (منظور ترجمه آن بزبان انگلیسی است- مترجم).

۲- «حاویه» که شرح آن در ذیل صفحات داده‌است.

۳- «المعربه» یک شعر رجز است و در خصوص خلیج عدن است و مورخ به تاریخ ۸۹۰ هجری برابر ۱۴۸۵ میلادی است.

۴- «القبلة الاسلام فی جمیع الدنيا» که «تحفة القضاة» هم نامیده شده‌است که ۲۹۲ بیت شعر و ۳۳ سطر نثر بعنوان مقدمه، سمت مکه را در قسمت‌های مختلف نشان می‌دهد و فراند هم شرح مختصری از آن می‌دهد. این اثر مورخ به تاریخ ۸۹۳ هجری برابر ۱۴۸۸ میلادی است و در «فوائد» گرچه ابن ماجد آن را شرح نمی‌کند ولی ذکر می‌کند که او مطلبی در این خصوص و از این قبیل نوشته‌است.

۵- یک شعر رجزی نام درباره خلیج فارس که دارای صد بیت است و تاریخی ندارد (۶۱).

۶- یک شعر رجز درباره هفت ستاره دباکبر و استفاده از آن ستارگان برای تعیین ساعات شبانه‌روز در طول ماههای تابستان است و این آخرین اثر و تازه‌ترین آنها در نسخه کتابخانه ملی پاریس است. یکی از سه شعر این نسخه که تاریخش بعد از تاریخ کتاب «فوائد» است شامل شصت و هشت بیت شعر است و مورخ به تاریخ نهصد هجری برابر ۱۴۹۴-۵ میلادی است و در پایان «ارجوزة الجامع» نامیده شده‌است.

۷- «کنز المعالمه» که گرچه ارجوزه یعنی شعر رجزی نامیده می شود ولی به شکل قصیده و با قافیه (لام) سروده شده است، هفتادویک بیت است و تاریخ ندارد ولی بیت اولش در «فوائد» نقل شده و با عنوان «قصیده الغریبه» به آن اشارت رفته است و بطور کلی مربوط به اندازه گیری ستاره ها است (۶۲).

۸- یک شعر رجز بی نام در خصوص پیاده شدن به خشکی های دریای هند و سواحل عرب است و دارای ۲۵۵ بیت است و تاریخ ندارد و از قصیده زیر نیز نام می برد.

۹- قصیده «میمیه» با قافیه (م) در خصوص شش دستور العمل اصلی «ابدال» برای استفاده از ستارگان (شرطان) و (عناق). این قصیده دارای شصت و چهار بیت است و بسختی می توان برای آن تاریخی معین کرد زیرا در شماره های (۸) در بالا و ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ در زیر هم به آن اشاره شده و نقل گردیده است.

۱۰- «ارجوزة الخمسه» که یک شعر نادر در وزن ارجوزه و دارای چهارنیم بیت با قافیه است که بیت اول شعر بعد از هر کدام تکرار شده و به این ترتیب شعرهای پنج بیتی مشابه شعرهای اروپائی بوجود آمده است (۶۳). هفده شعر و هر کدام پنج نیم بیت است و موضوع این اشعار باز هم آسمانها است، اما شعر از این نظر مهم است که تاریخش ۹۰۶ هجری برابر ۱۵۰۰ میلادی نگاشته شده و در مقدمه آن ابن ماجد آن گونه وصف شده است که گویی در زمان کتابت نسخه اول مرده بوده است.

۱۱- «قصیده نونیه» این شعر یکی از چند شعری است که ابن ماجد در قافیه نون سروده که قطعاً حرف نون قافیه مورد علاقه او بوده، دارای سیزده بیت است و در باره ماههای رومی است و بطور کامل در کتاب فوائد و در فایده پنجم نقل گردیده است.

۱۲- «ضریبة الضرائب» یک شعر رجز است که به شکل قصیده و دارای ۱۹۲ بیت با قافیه (راء) است. این شعر شماره های ۹ و ۱۵ را هم شرح می دهد اما تاریخ آن معین نیست. این قصیده مهم است و لیست کامل ارزش ترکیبات ستارگان مختلف را برای اندازه گیری اندازه های ثابت ستاره جدی (قطبی) شرح می دهد.

۱۳- یک شعر رجز که به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب [علیه اسلام] نسبت داده

شده و دارای ۴۸ بیت بدون تاریخ است که یک بیت آن در «فوائد» نقل شده است.

۱۴- «قصیده مکّیه» این قصیده در باره کشتی رانی به مکه و جده از نقاط مختلف است و برای شادی مردم مکه سروده شده است و امکان دارد که این قصیده برای التیام دادن به نوعی شکاف و رنجشی که احتمالاً الهام بخش قطب الدین برای حمله به ابن ماجد بوده است که قبلاً در این مورد مطالبی نوشتیم. شعر دارای ۱۷۲ بیت با قافیه (راء) است. و تاریخ ندارد. اما بسیار مرتبط با اشعار شماره ۱۵ و ۱۶ است از این رو از «فوائد» قدیمی تر و قدیمی تر از زمان رسیدن پرتغالی ها به اقیانوس هند است.

۱۵- یک شعر رجز دیگر به صورت قصیده در قافیه (راء) و مرتبط با شعر مذکور در شماره ۱۴ که آن را به اسم در مقدمه اش نقل می کند. این قصیده با اشعار شماره های ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ هم مرتبط و در آنها هم شرح داده شده است. عنوان این شعر «نادرة الابدال» است و نشان می دهد که شعر درباره اندازه گیری های عرض جغرافیایی ابدال (۶۴) با استفاده از (کواکب النسر=واقع) Vega و (راعی=ذوعنان=کالسهکچی) (Aurigae) می باشد. دارای ۵۶ بیت است و بجز اینکه اشعار مذکور با شماره های ۱۴ و ۱۶ مرتبط است تاریخی ندارد.

۱۶- «ذهبیه» این شعر بیش از همه در «فوائد» نقل شده است و ابن ماجد آن را بسیار مهم انگاشته است و ۱۹۳ بیت شعر زیبای بلند به شکل قصیده و با قافیه (ب) است و درباره مشکلات و پیچیدگی های کناره رانی است بطور مثل «دیره المول» با توصیف نثری در آغاز بصورت مطالعه ای در «المرق والمغزر» و روش های او (المنکاب Al-minkāb) (۶۵) و نشانه های گوناگون (اشائیر) مانند پرندگان، بادهای «ترفه» در دماغه های ثابت، وقتی دریا برای کشتی رانی بسته است، ابرها، فرود آمدن به خشکی ها در بادهای موسمی (کوس) را بیان می کند. این شعر «حاویه» را شرح می دهد و همچنین شماره های ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۲۱ مذکور در این صفحات را دربردارد. در «فوائد» تاریخ آن ۸۹۳ هجری برابر ۸-۱۴۸۷ میلادی است که از روی آن می توان دریافت دست کم در این تاریخ «ذهبیه» و «فوائد» در دست نوشتن بوده اند و بنابراین این دواثر، تا حدی معاصرند و شاید دلیل اینکه ابن ماجد این شعر را آنقدر زیاد نقل کرده است همین باشد (۶۶).

- ۱۷- «فائقه» این قصیده خود یک قصیده نونیه دیگر است، و با این سخنان آغاز می‌گردد: «من سخن می‌گویم و کشتی عبور می‌کند بادو بادبان این شعر چند بار در «فوائد» نقل شده. این شعر درباره اندازه گیری ارتفاع ستارگان با استفاده از ستارگان (سهیل) = Canapus و (حوت جنوبی) = Pisces Australis و شامل ۵۷ بیت است.
- ۱۸- یک شعر مرکب از ۶۴ بیت به شکل قصیده و با عنوان «البلیغه» و با قافیه غین است. این شعر درباره اندازه گیری های عرض جغرافیایی با ستاره سهیل و ستاره رامج = Arcturus است.
- ۱۹- یک گروه از آثار منشور در موضوعات مختلف، نسخه خطی را در آنچه باقی مانده است تشکیل می‌دهند و نسخه کتابخانه ملی پاریس چند اثر ابن ماجد را شامل است و به اضافه تکرار «حاویه»، آثار جدیدی را به بشرح زیر دارا می‌باشد.
- ۲۰- «سبعیه» شعر مهم دیگری که بارها در «فوائد» نقل شده و دارای یکصد و پنجاه بیت است و بتاریخ ۸۸۸ هجری برابر ۱۴۸۳ میلادی مورخ است و درباره کشتی رانی و «هفت علم دریا» می‌باشد و در واقع یک راهنمای کشتی رانی در دریای عرب و دریای سرخ است.
- ۲۱- یک قصیده کوتاه در حرف (قاف)، «قافیه» شامل سی و سه بیت در توصیف جنات (بهشت ها) می‌باشد. این اثر می‌نماید که باید درباره علم مجهولات: «فی علم المجهولات» نوشته شده باشد و چند بار در «فوائد» به همین صورت و یک بار هم در «ذهبیه» نقل شده است. (۶۷)
- ۲۲- «حاویه» یک شعر رجز مربوط به پیاده شدن به خشکی های ساحل غربی هند بوده است و دارای ۱۵۵ بیت و بدون تاریخ است و در «فوائد» هم نقل شده و بیت اول آن چنین است: «ستایش باد بر خدای دانای راهبر» (۶۸)
- علاوه بر این ها دو اثر دیگر که در نسخ خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس احصاء شده است فراند آثار زیر را هم که در آثار دیگر ابن ماجد بخصوص در «فوائد» آنها را شرح داده و یا به آن اشاره شده است کشف نموده است. (۶۹)
- ۲۳- «قصیده المختصر» یا «قصیده انتخابی» که یک بیت آن در «فوائد» نقل شده است.

- ۲۴- «قصیده لامیه» که با قافیه (لام) است و از آن یک بیت در «فوائد» نقل شده است و گفته شده است که احتمالاً دربارهٔ هفت سیاره بوده است.
- ۲۵- «قصیده نائیه» که با قافیه (نائه) است که سه شعر آن نقل شده و این قصیده نائیه، قصیده نائیه لنینگراد مذکور در شماره ۳۸ این صفحات نمی باشد.
- ۲۶- «قصیده کافیه» که با قافیه (کاف) است و اولین شعرش با بسم الله الرحمن الملك... آغاز می شود.
- ۲۷- قصیده نونیه بزرگتری که چند بار بدان اشاره شده اما نقل نگردیده است و آغاز آن چنین است: «آغاز می کنم بنام خداوند بخشنده یکتا.
- ۲۸- قصیده نونیه کوچکتر که چند بار نقل شده در سطر اولش گفته شده است «من بلند کرده ام آلت «اصبع» را.
- ۲۹- قصیده نونیه دیگری که بیت اول آن این است: «هرگاه غراب در فجر (یا در مغرب) بلند می شود و هیجده بیت آن نقل شده، شاید هم تمامی اثر شعر باشد.
- ۳۰- یک قصیده بلند با قافیه «میم» ذکر شده که از آن سه بیت ضبط شده و این قصیده، همان است که در شماره ۹ مذکور افتاد.
- ۳۱- یک قصیده در حرف «باء» که از آن سه بیت ضبط شده است.
- ۳۲- یک شعر رجز دربارهٔ استفاده های «تیر» و «سلبار» که اولین بیتش نقل شده است.
- ۳۳- تفسیری بر «ذهبیّه» تقریباً معاصر با «فوائد» است و تقریباً هم زمان نوشته شده اند، ممکن است که این «تفسیر» کاری دربرنامه ابن ماجد بوده و هرگز واقعاً نوشته نشده است.
- ۳۴- یک قصیده غیردریایی «در ستایش دوران جوانی» که قافیه (ت) دارد و چند بیت آن نقل شده است.
- ۳۵- یک قصیده غیردریایی در حرف «قاف» که باز هم دربارهٔ (ستایش دوران جوانی) است که نقل شده است. علاوه بر اینها آثار دیگری که فراند نامبرده است بشرح زیر است:
- ۳۶- یک «نونیه» شاید باز هم در ستایش دوران جوانی باشد که یک قسمت بلند

آن نقل شده است.

۳۷- یک اثر با عنوان: «هدایة والمعرفة لركاب البحر» که با نام خود ذکر و نقل شده است. و بالاخره سه شعر در نسخه خطی لنینگراد وجود دارد که ل. شمووسکی آنها را به روسی ترجمه کرده است بدین قرار:

۳۸- «سُفَالِیه» که یک شعر رجز بلند و مرکب از ۱۰۵ بیت است و درباره راه هند به سُفالیه است و این آخرین همه کارهای ابن ماجد به تاریخ ۹۲۰ هجری برابر ۱۵۱۴ میلادی است که مسلماً باید بعد از مرگ ابن ماجد باشد. (تاریخ مذکور در خود شعر ۹۰۶ هجری برابر ۱۵۰۰ میلادی است)

ازدید یک اروپایی جالبترین آثار ابن ماجد همین شعر است زیرا مربوط به دورانی است که پرتغالی‌ها به هند آمده و روابطشان با حکمرانان هند و اثرشان بر تجارت اعراب را بیان می‌کند.

۳۹- «مَعَلَّقِیْه» یک شعر رجز دیگر است درباره راه شرق دور و تاریخ ندارد و شامل ۲۷۳ بیت است.

۴۰- «نَائِیْه» یک قصیده با حرف (نَاء) درباره راههای دریای سرخ است و دارای ۵۴ بیت و بدون تاریخ است. بنابراین ملاحظه می‌کنیم که حاصل مدت عمر و حیات فعال ابن ماجد از روی نوشته‌های ابن ماجد حیرت آور است. شعرهای ابن ماجد در مورد زندگی و محیط و هم چنین شعرهای دریائی او روی مطالب کلی و موضوعات تخصصی است. روشن است که از نظر ابن ماجد کارها و آثار واقعاً بزرگش همان آثاری است که درباره دریانوردی عمومی نوشته و بقیه موضوعات و مطالب را در فواصل تحریر آن آثار برشته ثبت و ضبط و نوشتن کشیده است (۷۲).

د- تاریخ گزاری آثار ابن ماجد

تعیین تاریخ برای همه اشعار ابن ماجد میسر نیست اما به اندازه کافی قرائن و مواد در دست داریم که بتوانیم مطالعه کنیم در طول سالهای خلق این آثار ادبی چگونه بوجود آمده‌اند. در اشعاری که مورخ بتاریخ هستند قصیده «حاویه» که قدیمی‌ترین تاریخ را دارد در ۱۴۶۲ میلادی نوشته شده است. قصیده «حاویه» را

می‌توان کوشش بزرگی دانست که ابن‌ماجد بکار بسته است تا دائرةالمعارف کاملی از علم دریانوردی را در قصیده‌سرائی و در شعر رجز بیان سازد. فراند اشاره نموده‌است که این کوشش کار دریانوردی زیردست است و ابن‌ماجد حداقل باید بیست‌سال تجربه دریانوردی داشته‌باشد تا توانسته‌باشد چنین اعتمادبه‌نفسی در خود احساس کند و دست به خلق این اثر بزند.

از این نظر وقتی این اثر نوشته شده او باید حدودچهل سال عمر کرده‌باشد. ابن‌ماجد خودش آن را کاری بازمانده از جوانی سرشار از تجاربش قلمداد می‌کند. و شک نیست که اشعار زیادی قبل از سرودن حاویه نوشته بوده‌است و نیز بسیاری از آثار و کارهای کوچکی که در بالا بدانها اشاره شد، باید قبل از آن نوشته‌باشد. با وجود این اثر تاریخدان نوشته دیگری برای این مدت بیست سال از او نمی‌شناسیم و ممکن است بیشتر کارهای بازمانده ابن‌ماجد که بدون تاریخ هستند از دوره ۸۰-۱۴۶۰ میلادی باقی مانده‌باشند، بخصوص اشعاری که متناسب برای نقل در کتاب «فوائد» تشخیص گردیده‌است بطور مثال شماره‌های ۱۷ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۷ و شاید هم چنین ۱۸ و قطعات منشور ۱۹ را می‌توان ذکر کرد و ممکن است که این زمان دورانی بوده‌است که ابن‌ماجد اشعار غیردریائی هم سروده‌است.

اثر تاریخدان بعدی قصیده «سبعیه» است که به سال ۱۴۸۶ میلادی نوشته شده‌است و بخاطر آنکه در کتاب «فوائد» مرتباً به آن اثر ارجاع و اشاره شده با اهمیت تلقی می‌شود و اگرچه این اثر بطورعمومی در تئوری دریانوردی نوشته شده‌است اما بطور خاص با منطقه غرب هند سروکار دارد و آشکار است که بمانند حاویه جدیدتر و فشرده‌تر است و اثری است که ناتمام مانده‌است.

از آثار تاریخدان ابن‌ماجد دو اثر تخصصی دیگر او در شعر است که ذیل شماره‌های ۳ و ۴ این صفحات بدانها اشاره کرده‌ایم و این دو اثر بترتیب در ۱۴۸۶ و ۱۴۸۸ میلادی تاریخ‌گذاری شده‌اند. این آثار نشان می‌دهند که حتی وقتی ابن‌ماجد به خلق آثار بزرگتری می‌اندیشیده، اشعاری با جنبه‌های محدودتر می‌سروده‌است. در ۸-۱۴۸۷ میلادی یعنی وقتی ابن‌ماجد اشعار مذکور در شماره ۴-۱ درباره قبله می‌سروده‌است. اگر هم هنوز آغاز به نوشتن «ذهبی» نکرده بوده‌است، قصد شروع

آن را داشته است و همچنین قصدنوشتن «فوائد» را داشته است چرا که تأکید می‌کند که این دو اثر را به سال ۱۴۸۸ میلادی می‌نوشته است. سوای این موضوع ذهبیه تاریخ‌گذاری نشده، اما فوائد در ۱۴۹۰ میلادی پایان یافته است. بلافاصله قبل از تاریخ‌گذاری ذهبیه باید اشعاری که با قافیه (راء) سروده شده‌اند و در قسمت شماره‌های ۱۴ و ۱۵ و شماره‌های ۹ و ۱۲ ذکر شده‌اند را در نظر بگیریم که همه شعرهای سنگین و هر یک توسط دیگری اشاره شده و یا در ذهبیه نقل شده‌اند. شماره ۲۱ نیز در ذهبیه مذکور است.

تردیدی نیست که ابن ماجد بسیار به اثر خود بنام «ذهبیه» مفتخر بوده است و احتمالاً ذهبیه بزرگترین شعر دریائی او است که نه تنها بدوران شهرت بزرگش بعنوان یک دریانورد فعال (باید در اوایل شصت سالگی بوده باشد) نوشته شده است، بلکه هم چنین در زمانی نوشته شده که ابن ماجد تاج افتخار کوشش‌های شاعریش نیز برسر داشته است. در اینکه آیا او تفسیری هم بر ذهبیه نوشته است که اغلب هم خود از آن ذکر می‌نماید، تردید است. از طرف دیگر تحریر «فوائد» تنها اقدام ابن ماجد برای خلق یک اثر منشور بلند است. و این موضوع مطلب مهمی است زیرا بجز حاویه قدیمی اش ذهبیه تنها اثری است که قصد تکمیل آن را داشته است.

از قرار معلوم برای این کوشش‌های بزرگ، یعنی خلق کارنامه کامل تجربیات طولانی خود بصورت یک دریانورد، ابن ماجد خود تصمیم به استفاده از نثر در آثارش گرفته است و سبک این نثر به روشنی نشان می‌دهد که تا چه اندازه به فضای نثر عادت نداشته و نسبت به آن بیگانه بوده است. بنظر می‌رسد که او قصد داشته است نه تنها بدین وسیله به ادبیات و نوشته‌های دریائی که تا آن زمان بوجود آمده است دست یابد بلکه نثر بعنوان بهترین وسیله بیان مقاصدش در آثارش بزرگترین دست‌یابی او باشد که در ترکیب آن ابن ماجد اثر منشور خود را مجهز به تمام موضوعات دریائی که می‌توانست جمع‌آوری کند نموده و اثرش را با استفاده از نثر، انباشته از تمام مطالب ادبی متفرقه‌ای که احتمالاً می‌توانست معرفی نماید کرده است.

کارهای قدیمی ابن ماجد اینگونه دارای شرح و بسط نیست. در اشعار معمولاً

محدود به قافیه‌پردازی و یا برپاکردن سطرها به خاطر وزن شعر می‌شود. اگرچه در این‌ها نیز گهگاه مسیر دنباله موضوع را از دست می‌دهد ولی بهر حال زیاد مهم نیستند. تفاوت مهم بین این اثر و حاویه این است که احتمالاً ابن ماجد دومین را بعنوان یک وسیله ذخیره معلومات محفوظات برای دریانوردان نوشته است در حالی که در اولین یعنی «فوائد» که به نثر نوشته است، کوششی برای خلق یک اثر بادوام‌تر بعمل آورده، به این منظور که در آن، نوعی دائرةالمعارف دریائی برای دریانوردان خلق کرده باشد و بنظر می‌رسد که ابن ماجد با نوشتن «فوائد» چنین می‌اندیشیده است که باز هم یکی دیگر از «کتاب‌های بزرگ» یا چنانکه خود اصطلاح کرده است «الکتاب الکبار» را می‌نویسد و آن را مانند کتاب «مبادی والاداب» مراکشی یا «تقویم البلدان» ابوالفداء می‌پنداشته است.

بعد از «فوائد» سه اثر دیگر تاریخی از ابن ماجد سراغ داریم «سفالیه» از مجموعه شعری لنینگراد و مخمس مذکور در شماره ۱۰ این صفحات که هر دو به سال ۱۵۰۰ میلادی تاریخگزاری شده‌اند و شعر کوتاهی که درباره «بنات النعش بتاریخ ۱۴۹۴-۵ میلادی سروده شده است.» در این زمان ابن ماجد رو به انحطاط است و «مخمسه» تنها بخاطر شکل کمیابش در اشعار دریائی قابل توجه است.

تجربه یک مرد سالخورده در سرودن شعر «سفالیه» به هیچ روی نه نمونه‌ای خوب از آثار اوست و نه نوشته‌ای بزرگ و مهم در ادبیات دریائی. تنها اهمیت آن طغیان و ناسزاگویی او نسبت به پرتغالیان می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. در خصوص اینکه دو شعر دیگر مکتوب در مجموعه لنینگراد، هم نتایج این انحطاط است یا در جزء آثار قدیمی‌تر ابن ماجد محسوب می‌شوند، باید بررسی و تحقیق شود، ممکن است از آنجا که این اشعار همزمان با «سفالیه» دوباره نویسی شده‌اند متعلق به دوره بعد از «فوائد» باشند. این اشعار در جایی نقل نشده‌اند و حتی سیدی چلبی که بعض کارهای ابن ماجد را نام برده است از این اشعار ذکری نکرده است.

«حاویه»

شعری بلند است در وزن رجز با ۱۰۸۲ بیت به تاریخ ۸۶۶ هجری برابر ۱۴۶۲

میلادی و عنوان کامل آن این است: «حاویة الاختصار فی اصول علم البحار». خلق این اثر نمایانگر اولین اقدام ابن ماجد در یک دوره عمومی کامل از تئوری دریانوردی است. اشعار هیچگونه منابعی بجز «سه شیران» که در بالا ذکر شد ندارد و ابن ماجد ذکری از دیگر منابع نمی کند، پس ابن ماجد نوشته های آنها را در این زمان دیده است و احتمالاً آنها را در یک نسخه خطی که چند بار از آن در فوائد یاد کرده است دیده است. ما نخواهیم توانست و نخواهیم دانست که ابن ماجد این اثر جامع خود را با تقلید از اثر «سه شیران» نوشته یا آثار نویسندگان گمنام دیگری را در دست داشته است و در نظر داشته است که بعد از خلق آثار ساده تر و کوتاه تر، با استفاده از همه منابعی که در اختیار داشته و کار «سه شیران» موضوعات را مرتبط سازد و با گسترش و بهم پیوستن آنها، یک شعر کامل بصورت قصیده در آورد. بهر حال همه آنچه را که ما می دانیم این است که این اثر، قدیمی ترین اثر تاریخ گزاری شده ابن ماجد است و هیچکدام از اشعار دیگر بدون تاریخ ابن ماجد را نمی توان بزمانی دورتر از زمان این اثر نسبت داد. مسلماً چند سال تجربه، بعنوان یک دریانورد عملی می باید در نوشتن این شعر مقدم بوده باشد. سبک شعری این اثر را بسختی می توان گفت که کمتر از شعرهای دیگر ابن ماجد ناپخته است و حتی از آخرین شعرهای نسخه خطی لنینگراد هم کمتر ناپخته نیست.

حاویه در سه شرح در سه نسخه متفاوت با تعداد اشعار متفاوت در دست است. و هیچکدام از ارقام تعداد اشعار اعدادی نیست که در بالا گفته شده است بلکه رقم و عدد کلی است که ابن ماجد در اثرش خود بدست داده است^۱. ابن ماجد تعداد این اشعار را به قسمت هایی که هر کدام ابیات زیادی دارد منقسم می کند ولی از جمع دوباره آنها رقمی بدست می آید که حتی بزرگتر از رقم قبلی است (۱۱۰۵ بیت). تعداد اشعار در هر نسخه خطی بدین ترتیب ذکر شده اند:

نسخه MS2559 همان کتابخانه ۹۶۳ بیت و نسخه خطی دمشق دارای ۱۰۶۱

۱ - فراند در «تعلیمات دریائی» برای هر نسخه خطی محاسبه می کند اما در چند مورد ارقام اشتباه داده شده است. برای چهارمین قسمت تحت نسخه دمشق او ۱۸ بیت ذکر می کند و این رقم می توانسته است ۱۵۸ خوانده شود.

بیت است. و رویهرفته تنها یک بیت در نسخه‌ای که فراند در «تعلیمات دریائی» چاپ نموده و از روی نسخ پاریس است دیده نمی‌شود و البته نسخه چاپ فراند در «تعلیمات دریائی» نسخه آماده مطالعه برای همگان است. در همه موارد نسخه‌های خطی از یک نوع تناقض نویسنده‌گی مغشوش شده‌اند، همانطور که متن «فوائد» نیز از این تناقض مغشوشی بدور نیست. و من این موارد را در زیر بیان خواهم داشت. اما یک شعر معمولاً در رونویسی بخاطر ابیات ساقط شده و حذف شده صدمه می‌بیند و همانطور که می‌بینیم حاویه نیز از این سرنوشت جان بدرنبرده است.

شعر به یازده بخش با عنوان «فصول» با طول نامنظم تقسیم شده، و بعضی بخش‌هایش از سایرین در نسخ خطی صدمه دیده‌اند. در نسخه MS 2292 کتابخانه ملی پاریس هیچ بخشی بیش از سه بیت کمتر از رقمی که خود ابن ماجد بدست داده است نیست بجز چهارمین بخش که ۲۳ بیت کوتاهتر است. در نسخه MS 2559 طول چهارمین بخش مانند نسخه خطی قبلی است و هفتمین بخش ۳۷ بیت است و اولین بخش ده بیت کم دارد و بخش دوم همه را ندارد.

نسخه دمشق نسبتاً کامل است بجز چهارمین بخش که سی و سه بیت کوتاهتر از رقم ابن ماجد است. محتوای این یازده بخش از این قرار است: ۱- مقدمه و علائم (اشارت) برای چشم براه بودن و دیدن، علائم مرزی و سرزمین، علف دریا و غیره ۲- اندازه‌گیری اساسی ۳- اندازه‌گیری ستاره قطبی (Polaris)، نیروز (۷۳) (اولین روز تقویم دریائی) و غیره ۴- منازل گردش قمر (۲۸ قسمت گردش قمر در یک ماه)، [منازل از روی ستاره‌بازی (۷۴) و ستاره‌های مورد استفاده برای تعیین عرض جغرافیایی در حالت اوج ستاره‌ها]، ۵ و ۶ و ۷- راهها و نقشه‌های دریایی سرتاسر و دورتادور سواحل تمام اقیانوس هند با یک پیوست در خصوص راههای خلیج عدن ۸- «مسافات» فواصل طولی در عبور از اقیانوس هند ۹- اندازه‌گیری عرض جغرافیایی برای بندرها در سواحل اقیانوس هند، ۱۰ و ۱۱ مطالب پراکنده و نجومی است.

ف - «فوائد»

۱- نسخ خطی: نسخه خطی «فوائد» اثر ابن ماجد است که این کتاب حاضر در اساس ترجمه‌ای از آن است و عنوان کامل این کتاب چنین است: «کتاب الفوائد فی اصول علم البحر والقواعد»

این اثر در یک نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس باقی مانده و به شماره و نشانی MS arab 2292 آنجا محفوظ است و هم‌چنین در نسخه خطی کتابخانه آکادمی عرب در دمشق حفظ شده و متن «فوائد» در هر دو نسخه بعنوان اولین اثر کشف شده است.

ماهیت «فوائد» بسیار مبهم و اشتباهات کتابت آن در مقایسه با کارهای منظم مانند آثار سلیمان‌المهری بسیار بیشتر آشکار است، گرچه اشتباهات مشابه در این نسخه خطی (MS 2559) هم وجود دارد. در نسخه خطی پاریس تعداد زیادی حذف، افزایش و اصلاح بچشم می‌خورد^۱ و این حذف و افزایش و اصلاح می‌تواند با کار ناصحیح کتابت آن مربوط باشد، اگرچه این حقیقت را باید قبول کرد که بسیاری از این اصلاحات بخاطر مسائل فنی بوده است ولی این نظر هم قابل قبول است که کاتب رونویس یا دوباره‌نویس با موضوع اثر آشنایی نداشته و همواره آثار دریایی توسط دریانوردان رونویسی نمی‌شده است و کتابت این گونه آثار شاید توسط کاتبی که برای بازار دریانوردان کار می‌کرده یا توسط کاتبانی که برای عموم کار می‌کرده‌اند بعمل می‌آمده است و ممکن است کاتب برای یک بازار عتیقه کار می‌کرده است. مثلاً نسخه خطی دمشق متعلق به مالکی بوده است بنام احمد بن محمد بن الجمال که اصلاً از مردم حلب بوده و ساکن مکه و ممکن است تاجری بازنشسته بوده باشد اما این نکته قابل ذکر است که او از ناحیه و سرزمین دریانوردان اقیانوس هند نبوده است.

اما برخلاف این متن، در متن سلیمان‌المهری در نسخه کتابخانه ملی پاریس (MS 2559) نقطه‌گذاری از اسامی محل‌های غیر قابل فهم حذف نشده‌اند. اسامی نقاط

۱ - نمونه‌هایی از چنین نارسائی، افزایش حذف و از قلم افتادگی و اصلاحات را نویسندگان یعنی مترجم انگلیسی (آقای جی. آر. تیتس) از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس نشان داده است. در مورد نقطه‌گذاری غلط هم نمونه‌ای ذکر کرده است. (مترجم)

اغلب نقطه گذاری خوب و شگفت انگیز دارند مثلاً «سویدی» (Suwaidi) برای «بیوندی» (Biyundi) و در قسمت شعری ممکن است کلمات نامشخص متن بعنوان اسامی محلها در نظر گرفته شده باشند.

هر دو نسخه خطی که «فوائد» را شاملند، چه نسخه پاریس و چه نسخه دمشق، دارای تعدادی مقالات دریائی مشابه هستند که ابن ماجد آنها را نوشته است و هر دو نسخه کارهای مشابه در روال مشابه دارند اما نسخه دمشق تا (f.154.v) نسخه پاریس ادامه می یابد و نسخه دمشق به این ترتیب محتوی ۱۷۳ برگ است که هر صفحه ۲۳ سطر است و در حالی که نسخه پاریس با ۱۵۴ صفحه این امتیاز را دارد که هر صفحه ۱۹ سطر است.

تاریخ نسخه دمشق سی ام ربیع الاول سال ۱۰۰۱ هجری برابر ۱۵۹۲ میلادی است و بنظر می آید که از مبدأ مکه بدست آمده باشد. در حالی که نسخه پاریس تاریخ ۹۸۷ هجری برابر ۱۵۷۶ میلادی داشته و مبدأ بدست آمدن آن نامشخص است، گرچه از قرار دست نوشته خود کتاب، در خاورمیانه نوشته شده است و از طریق افریقای شمالی به پاریس رسیده، چرا که یک مالک نسخه از مردم افریقای شمالی یادداشت هایی در حاشیه آن بخط مغربی نوشته است.

چون هر دو نسخه خطی مقالات مشابهی دارند نشان می دهد که باید هر دو از یک منشأ گرفته و از روی یک نسخه نوشته شده باشند و یا آنکه یکی از روی دیگری استنساخ شده باشد مگر اینکه در حدود سال ۱۵۷۵ میلادی یک مجموعه ثابت و کامل از آثار ابن ماجد در دست مردم بوده و باقی مانده باشد که آن مجموعه اساس کار استنساخ قرار گرفته باشد.

مقایسه ای دقیقتر از متن هر دو نسخه «فوائد» نکات بیشتری از ارتباط هر دو نسخه را روشن می کند. نسخه دمشق با خط بهتری نوشته شده و عملاً تحریفی در متن بعمل نیامده است ولی با مقایسه متن ها تعدادی قسمت های از قلم افتاده در نسخه دمشق پیدا می شود که آن قسمت ها در نسخه پاریس از قلم نیفتاده و موجود است. ولی هیچ قسمتی که در نسخه دمشق باشد و در نسخه پاریس نباشد، دیده نشده است. و همانطور که قبلاً گفته شد نسخه پاریس پر است از حذف ها، از

قلم افتادگی‌ها و افزایش‌ها و اصلاحات که بوسیله کاتب نسخه صورت گرفته است. کاتب نسخه نسبتاً بی‌پروا بوده و کار خود را سرسری انجام داده و آشکارا در قسمت‌های مشکل تردید می‌کند و در هر مورد و هر مطلبی که رونویسی می‌کند هیچ نمی‌داند، اما نقطه‌گذاری را در هر جا که خواندن را ممکن است دچار اشکال کند انجام می‌دهد بویژه در اشعار و اسامی خاص با منشاء مبهم، به این ترتیب کاتب نسخه پاریس آنقدر دقیق نبوده است که واقعیت عدم اطلاع از موضوع مانع اشتباهات او شود و ممکن است این کاتب از مجموعه‌ای از اوراق پراکنده هم رونویسی کرده باشد نه تنها از روی نسخه روشن منظم. ولی کاتب دمشقی نسبتاً دقیق بوده، با خط خوش نوشته و آشکار است که از روی نسخه‌ای یا اوراقی نوشته که برایش زحمتی نداشته است. من گمان می‌کنم که کاتب نسخه دمشق یک نسخه کامل خطی در جلوی روی خود داشته و از روی آن نوشته است. مقایسه دقیق این دو نسخه تفاوت‌های آنها را نشان می‌دهد و معلوم می‌سازد که اغلب در مواردی که تفاوت بین دو نسخه وجود دارد نسخه دمشق اشتباه است، بهر حال کسی که یادداشت‌های مرا روی نسخه ترجمه‌ام بخواند می‌بیند که نسخه پاریس از صحت بسیار بدور است، نقل قول‌ها حتی از آثار دیگری (که در همان نسخه خطی نقل می‌شود) کاملاً اشتباه نقل شده‌اند. در تمام این موارد نسخه دمشق کورکورانه دنبال نسخه پاریس است باین ترتیب اسامی نقاط که در نسخه پاریس همیشه معمولاً زیر وزیر دارند، با همان شکل و هیئت در نسخه دمشق نوشته شده‌اند.

تیمور قیدل در هر دو نسخه **تیمور فیدل** است اگرچه قیدل باید درست باشد، فنصور در هر دو **فیصور** است. وقتی اسامی محل‌ها در یک صفحه نسخه پاریس بدو صورت تلفظ می‌شود، نسخه دمشق هم کورکورانه همان روش را دنبال می‌کند، مثلاً: **اورتک - سالم** و **اورنک شالیک** برای **اورنک سالنک**، **طوطاجام** و **طوطه جام** برای **طوطاجام** و **الشولیین** و **الصولییین**. در دو مورد این امکان وجود دارد که بعدها، دستی دیگر نسخه پاریس را تصحیح کرده باشد و نسخه دمشق نوشته غلط اولیه خود را حفظ می‌کند به این ترتیب **بصف** و **الباء** در هر دو نسخه داریم، اما در نسخه پاریس به **بصفع** و **الباء** تصحیح شده است. سه مورد دیگر را می‌توان ذکر کرد

که در آن بدنویسی در نسخه پاریس منتج به اشتباهاتی در نسخه دمشق گشته است: در نسخه پاریس نوشته است **درج** برای اینکه **ومرج** بنظر می آید، در نسخه دمشق **دم ج** آمده است. در نسخه پاریس **خطه** و در نسخه دمشق **خطبه** آمده است، در نسخه پاریس **القوی** نوشته شده است و آن را به **القول** تغییر داده است و کاتب نسخه دمشق عیناً همان تغییر را بکار بسته است. موارد مشابه دیگری را هم می توان ذکر کرد. یک نکته شگفت انگیز دیگر این است که در نسخه پاریس کلمه نامفهوم **الای** بدون نقطه ذکر شده و نسخه دمشق هم الزاماً همین کار را کرده است.

این نکات و نکات مشابه دیگر مرا متقاعد ساخته است که نسخه دمشق مستقیماً از روی نسخه پاریس کتابت شده است چه وقتی اشتباهات یک نسخه خطی در نسخه دیگری هم دیده می شود باید ارتباط نزدیکی بین آن دو نسخه وجود داشته باشد. تنها یک بار نسخه دمشق واژه **صحيح الابدال** را بکار می برد، در حالی که نسخه پاریس اشتباه غیر قابل انکار **الابدان** را ضبط کرده است و این تنها موردی است که می توان برای آن گفت که نسخه دمشق از نسخه دیگری غیر از نسخه پاریس برای رونویسی استفاده کرده است.

اما این اشتباه چیزی را ثابت نمی کند، گذشته از این تمام تفاوت های بین نسخه های مربوط به متن «فوائد» را می توان به رونویسی غلط منسوب کرد، گرچه من قادر نبوده ام متن همه شعرها را در هر نسخه مقایسه کنم. تنها سؤال دیگر این است که چرا کاتب نسخه دمشق تمام آن اشعار بخش چهارم «حاویه» را که در پاراگراف قبل ذکر شد، حذف کرده است؟ البته اگر نسخه پاریس مأخذ کتابت و رونویسی او بوده است. بالاخره اینطور نتیجه گرفته می شود که نسخه دمشق بجهت نزدیکی به نسخه پاریس بسیار کم می تواند برای روشن ساختن نقاط بسیار مبهمی که در متن «فوائد» وجود دارد مورد استفاده قرار گیرد. در بررسی متن عربی موشکافی زیادی لازم نیست بنابراین آن را به ضمیمه ای در آخر کتاب واگذار نموده ام.

۲- خلاصه مطالب: «فوائد» با مقدمه ای که نشان دهنده علم دریانوردی است شروع می شود و نشان می دهد که این علم می تواند تا حدی مورد استفاده یک

مسلمان عادی هم در استفاده از روش‌های دریائی برای یافتن قبله قرار گیرد. قبله یعنی همان جهتی که مسلمانان احتیاج به دانستن آن قبل از شروع نماز دارند. ابن ماجد روش‌های دیگر تعیین این جهت را هم نشان می‌دهد و مواردی را نشان می‌دهد که روش‌های دریائی بر روش‌های دیگر مزیت دارد. به این ترتیب او در ضمن بیان اهمیت علم دریانوردی، دلائلی هم بدفاع از مقبولیت تحریر کتابش اظهار می‌دارد. پس از ذکر بعضی مشکلات که در نوشتن و تألیف یک کتاب دریایی مفید پیش می‌آید ابن ماجد عنوان کامل کتاب را ذکر می‌کند و تأیید می‌کند که در این کتاب فوائد بسیار است و دوازده «فایده» عمده در کتاب وجود دارد که هر کدام از آنها را در یک فصل کتاب بیان خواهد کرد.

در اولین «فایده» نام کامل نویسنده و عنوان‌ها و القابش را همراه با شرحی خلاصه از تاریخ دریانوردی از نوح پیامبر تا زمان خود نویسنده بیان می‌دارد. در این قسمت کتاب ضعف ابن ماجد را در بیرون آمدن از موضوع اصلی و پیشرفتی که بسوی داستان‌پردازی‌های فرعی دارد می‌توان فهمید، نخست ابن ماجد با داستان ابن ابی العوجا و زنادقه شروع می‌کند بعد فهرستی از مردان بزرگی که نام محمد را داشتند و داستان فردوسی و طوسی (۷۶) و بعد ذکر اختراع قطب‌نما (۷۷) که او را به دادن توصیف ناقصی از (خطوط قطب‌نما Compass Rhumbs) می‌کشاند و بدنبالش تعاریفی از واحد اندازه‌گیری دریائی ستاره‌شناسی (اصبع) و (Tirfa ترفه) و (ذَبَّان dhubban) بدست می‌دهد. دومین «فایده» را در باب خصوصیات لازم در یک معلم، فوق‌العاده کوتاه و کاملاً مربوط به موضوع و بدون هیچگونه حاشیه‌پردازی شرح می‌دهد.

در سومین «فایده» است که ابن ماجد واقعاً وارد مسائل ثوری دریانوردی می‌شود. این فصل بسیار طولانی در باره بیست و هشت منزل قمر به ترتیب از اولین نقطه (برج حمل ARIES) آغاز می‌شود (این فصل به همراه فایده چهارم در باب (خطوط قطب‌نما Compass Rhumbs) که برای طرح مشابهی بنا شده‌اند، قسمت بزرگی از تمام این کتاب را تشکیل می‌دهند و تمامی دانش ستاره‌شناسی ابن ماجد را دربردارد. همانگونه که می‌توان انتظار داشت، منازل قمری در موقع قرار گرفتن در

نصف النهار (اوج) برای بیست و هشت موقعیت گوناگون آسمان، (در این کتاب) مورد استفاده واقع شده‌اند.

این بیست و هشت منزل قمر بر روی دایره‌ای کمربندی واقع می‌شوند که روی نشانه‌های (منطقه البروج Zodiac) دور آسمان قرار می‌گیرند و مشابه یکی از این نشانه‌ها همواره یکی از آنها در حال اوج گرفتن است.

بهر حال ابن ماجد خود را محدود به توصیف هر نشانه منطقه البروج و رابطه آن با موقعیت آسمان در حالت اوج آن نکرده است، بلکه هر مطلب دیگری را که درباره این ستارگان می‌توان بخاطر آورد هم ذکر نموده است، استفاده از آنها بصورت اندازه‌گیری عرض جغرافیایی تظاهرشان در اشعار و استفاده‌های بسیار دیگر. همینگونه است در (خطوط قطب نما Compass Rhumbs)، بجز آنکه نام آنها را در فهرستی می‌آورد که بترتیب از قطب‌ها بطرف شرق (یا غرب) ظاهر می‌شوند، خصوصیات آن ستارگان را تنها بعنوان (خطوط Rhumbs) در ارتباطشان با (ترفه-ترفا) بررسی نمی‌کند، بلکه با استفاده از این ستارگان بعنوان اندازه‌گیری عرض جغرافیایی شناسائی ستارگان دیگری که اینگونه در حالت اوج مورد استفاده واقع می‌شوند، طلوع‌شان و ظهورشان در ادبیات عرب و غیره را هم در این مبحث وارد می‌سازد.

یک منزل قمری شَرَطان (Arietis) است. ابن ماجد مطلب را با بلند شدن این گروه نمونه در سپیده دم (۲۷ ماه مارس مسیحی) = [اسفندماه ایرانی] شروع می‌کند و این شناسائی موقعیت آسمان را تعیین می‌کند چرا که این گروه در همان تاریخ حدود ۱/۳۰ بعد از ظهر به اوج خواهد رفت و به این ترتیب حدود هفت ماه (۱۷۶ روز) بعد در نیمه شب به اوج می‌رود.

بعد ابن ماجد در بیان یک خط مماس (تانژانت) به تعریف کلمه (نو=nau) می‌پردازد که واژه‌ای بوده است مورد استفاده ستاره‌شناسان و منجمین عرب در باب بلندشدن یک ستاره و اوج آن، گرچه به احتمال زیاد این واژه مربوط به بلندشدن و اوج ستاره در بعد از ظهر بوده است. به موضوع بازگردیم، ابن ماجد این گروه ستارگان را توصیف می‌کند و اسامی مختلف قابل انتخاب به آنها می‌دهد و

بلافاصله به شرحی در باب استفاده از آنها با ستاره‌های دب اکبر Great Bear در اندازه‌گیری عرض جغرافیایی «قیاس» می‌پردازد. این توصیف با توصیفی از اولین نقطه (برج حمل ARIES) و حرکت آن در طول زمان در امتداد دایره انقلاب مدار خورشیدی شکسته و منحرف می‌شود و از موضوع اصلی خارج می‌گردد. یک مورد دیگر خروج از موضوع اصلی که بسیار هم معمول است، خروج از موضوع بخاطر فرهنگ لغت نویسی مؤلف روی شکل و معنی لغات است. بالاخره توصیفی کوتاه از سایر ستاره‌های مورد استفاده در اندازه‌گیری‌های عرض جغرافیایی در حالت اوج (شرطان) و یک ارزیابی از (باشی) از این گروه ستارگان آورده است و این وصف آخرین یعنی ارزیابی از (باشی) نشان‌دهنده ارتفاع ستاره قطبی (Pole star) در بالای حداقل ارتفاع در حالت اوج این منزل قمری است. به این ترتیب برای همه مشاهدات ستاره قطبی می‌توان یک تصحیح انجام داد بشرطی که ستاره و منزل اوج گیرنده شناخته شده باشد و اندازه (باشی) برای هر منزل در خاطر دریاورد حفظ شده باشد.

توصیف مشابهی برای بیشتر منازل دیده می‌شود، اگرچه گاهی مطلب کمی برای نوشتن زیر بعضی از این عناوین وجود دارد. بعد از منازل دوم یا سوم، ابن ماجد شروع به بیان سعد و نحس و فرخندگی و نحوست و خلق نجومی گروه ستارگان می‌کند و این دو جنبه همراه با طلوع مارپیچی Heliacal rising ستارگان، اندازه (باشی)، توصیف گروه ستارگان، منزل و مفهوم نام آنان که تقریباً در هر مورد شرح داده شده است ذکر می‌شود. باید یاد آور شد که اندازه (باشی) برای سه منزل حذف شده است و آن سه منزل (بلده) و (سعدالذابح) و (سعدبلع) (۷۹) می‌باشد که پس از یکدیگر می‌آیند. نظیر این مطلب در مورد منزل (فرع المؤخر) (۸۰) هم دیده می‌شود، اما بیشتر مطلب برای این منزل در منزل قبلی که همین نام را دارد گنجانیده شده است. همچنین در هر مورد بجز (فرع المؤخر) فهرستی از ستارگان مورد استفاده برای اندازه‌گیری (قیاس) داده شده که گاهی با جزئیات فراوان همراه است، همانگونه که در مورد (باشی) وقتی ستاره‌های منزل قمری برای اندازه‌گیری‌های قیاس مورد استفاده قرار می‌گیرند، همواره این راهنمایی داده می‌شود. مثلاً در ذیل ستاره (ذراعان) و (کلب) و (فرع المقدم) و (بطن الحوت) و

بخش ذیل (فرع المقدم) بسیار طولانی است و شرح مفصلی از استفاده‌های ستاره‌های گوناگون (دَبْ اکبر Plough) است علاوه بر این، موقعیت مهم (دب اکبر Plough) و (دب اصغر Little Bear) ستاره قطبی در منزل اوج گیرنده بعدی داده شده و شامل انحرافی طولانی روی ثنوری (باشی) زیر برج‌های (صرفه) و (نشره) و (شوله) است. توصیف‌هایی از سایر ستارگان نیز در محل‌های غیر معمول می‌آید. (دیره جنوبی) با جزییات زیر عنوان مربوطه‌اش ذکر شده اگر چه خودش یک منزل نیست. ذکر (هَقعه) موجب توصیفی از (جوزا Orion) می‌شود و (سماک الرامح) زیر (سماک الاعزل) ظاهر می‌گردد، گرچه هر دوی این گروه‌ها در جای اصلی خود در فائده چهارم دیده می‌شوند. توصیف‌های مربوط به گروه‌های ستاره‌های مجاور زیر چندین منزل می‌آید و در زیر (اکلیل)=(تاج) و صفی از (اکلیل شمالی)=(Corona Borealis) آورده شده است.

بعضی از این گروه‌ها، استفاده‌های فصلی، چه برای دریانوردان و چه برای کشاورزان دارد و این فوائد گاهی در متن ذکر شده‌اند از جمله در ذیل «ذراعان»، «شوله»، «نعائم» و «سعود» (۸۲)

در وصف سایر گروه‌ها، گریزهایی بسوی مطالب صرف ادبی بچشم می‌خورد که کاملاً از زمینه دریانوردی خارج است. معانی کلمات سماک و ثریا و ذَبَّانان قسمت‌های نقل قول شعر بلندی را می‌سازد و سماک فهرستی بلند از ضرب‌المثلها را دربردارد. در ذیل ذَبَّانان داستان مهلهل و عمروبن کلثوم و شعر جنگ‌البساس با مهلهل در فائده چهارم ذیل «فرقدان» آورده شده است. سایر گریزهای شعری ذیل «نعائم»، «کلب»، «ذَبَّانان» آورده شده و نیز قابل یادآوری است که شعر ذیل «هَقعه» نصیرالدین طوسی^۱ را بعنوان منبع برای بیان طول زمان ارتفاع هر یک از نشانه‌های منطقه البروج یعنی اوج هریک از منازل معرفی می‌کند. بالاخره زیر آخرین منزل (بطن الحوت) که در آخر قرار ندارد و در میان واقع شده، خلاصه‌ای است در ذکر خواص تمام ستارگان دیگری که این‌ماجد توضیح جزئیات آنها را ضروری ندانسته

۱ - منظور خواجه نصیرالدین طوسی معروف است (مترجم)

است.

در «فایده چهارم» (خانه‌های قطب‌نما و ستارگان = The Compass Rhumbs اخنان) ابن ماجد تاریخ ارتفاع ستاره را بعد از دوتای اولین می‌اندازد و نام منزل قمری را که همراه گروه ستاره در اوج ذکر شده، جانشین می‌سازد. وصف و گریز در این قسمت روی اسامی ادامه می‌یابد، اما (باشی) البته اینجا مهم نیست، همینطور ستارگانی که برای (قیاس) در زمان اوج‌گیری گروه مورد بحث مورد استفاده قرار می‌گیرند هم مهم نمی‌باشند. اگرچه توضیحات آنها در محلهای خود داده شده است و از آنجا که ستاره‌های (اخنان = Compass) برجسته و مشهورند، استفاده از آنها در «قیاس» با ذکر جزئیات توضیحات زیاد داده شده و این توضیحات همراه با گریزهای تئوریک‌ی یا ادبی مؤلف کتاب است که استخوان‌بندی «فایده» را شکل می‌دهد.

زیر ستاره قطبی بخش بلندی داریم درباره (اخنان = Compass Rhumbs) و مقایسه‌ای از روش‌های معمول در اقیانوس هند با روش مصریان (در دریای مدیترانه)، توصیفی از رابطه‌های ستاره قطبی با قطب شمال و یادداشتی در باب فقدان ستاره‌ها در اطراف قطب جنوب و روی ابرهای ماژلانی (Magelanic clouds). همچنین فرهنگ لغاتی از اسامی نقاط که تاحدی با ذکر جزئیات گفته شده است.

بحث‌های نظری روی «ابدال» و اندازه‌گیری «قیاس» محدود شده در ذیل «حماران» و «عقرب» آورده شده و یک توصیف از «مجره» (کهکشان The Galaxy) در ذیل (کوکب النسر = vega) دیده می‌شود. فصل‌ها دوبار در زیر عنوان (سماک) ذکر شده‌اند و در ذیل عنوان (تیر) مقاله‌ای نظری و عملی بلند، در باب تشکیل بادهای بیان شده است. بالاخره بیشتر ضمیمه‌ها برای «ثریا» و «طائر» نزدیکترین (خن = خانه = Rhumb) ها به نقطه شرق با بحثی در باب «ترفا = ترفه» می‌باشد که با یک ترفه نامنظم یک (خانه = Rhumb) بسیار نزدیک به نقطه شرق مربوط می‌شود.

در جنبه ادبی علاوه بر جنگ البساس که در بالا اشارت رفت در قسمت مربوط به (ثریا) خلاصه‌ای از تاریخ سلسله مملوک مصر را شرح می‌دهد. پنجمین فایده، مجموعه‌ای از مطالب پراکنده بنظر می‌آید. این بخش دارای

مطالب پراکنده‌ای است که در بخش‌های دیگر نیست. اولین بخش با سه گروه ستارگان سروکار دارد که بعنوانین (اخنان=Rhumbs) یا (نیم‌خانه=نصف خن Rhumb) مورد بحث قرار گرفته‌اند، یعنی «دبران» (۸۳) و «مرزام» (۸۴). ستاره‌الجبار (رابط الجوزا یا جل الیسری arionis) که برای (rhumb نیم‌خانه) شمال شرق و (نیم‌خانه rhumb) جنوب شرق از آنها استفاده شده است و «ناجد البراق» (۸۵) (Orionis) که در (نیم‌خانه Rhumb) جنوب شرق قرار گرفته است.

دومین بخش این فایده شامل کتابشناسی از آثار کلاسیک عرب است که تصور می‌شده برای دریانوردان سودمند باشد و بدنبال آن بخشی است درباره ماههای سال طبق سال رومی و در شکل یک قصیده. آنگاه استفاده از سیاره‌ها وقتی که نجوم بر روی روزهای هفته تأثیر می‌گذارند یاد شده است که با قسمت‌بندی به دو قسمت تقسیم شده که ضمن تشابه با شروع فایده سوم از آن بسیار مفصل‌تر است. این «فایده» با نکته‌های فرعی دیگر به پایان می‌رسد و این ظن قوی را برمی‌انگیزد که تصور شود تمام این «فایده» بعد از «فایده» هائی که بعد از این بدنبال این فایده می‌آیند نوشته شده است و شامل همه آنچه را که از قلم افتاده است می‌باشد.

فایده ششم به یک طرح معین باز می‌گردد. در این فایده، ابن ماجد با سه نوع راه سروکار دارد: دیره المول، دیره المطلق، دیره الاقتدا. در این فایده او بسیار کوتاه‌نویس است، نخست نوع راه را بیان می‌کند، سپس مثالهایی می‌آورد اما توصیف‌های او چندان روشن نیست و من با بررسی زیاد و مقایسه با متون سلیمان المهری است که توانسته‌ام توضیحی را که در این صفحات می‌بینید بدهم. ابن ماجد مثالهای راه «اقتدا» را با آنهایی که معمولاً برای تغییرات (ترفا=ترفه) بیان می‌شود برابر کرده است و این موضوع به ابهام قضیه می‌افزاید. این فایده با شرحی نسبتاً مهم از علم دریانوردی بین راه جهت‌یابی و اندازه‌گیری عرض جغرافیایی (قیاس) به نتیجه‌گیری می‌رسد و به شکل مکالمه‌ای بین این سه «مفهوم» بیان گردیده است. در فایده هفتمین، به اندازه‌گیری قیاس با ذکر جزئیات پرداخته شده است. طرح اصلی قسمت اول، بنظر می‌آید آنگونه بوده است که بهترین اندازه‌گیری‌های عرض جغرافیائی را بر طبق برج قمری اوج گیرنده و شبیه به آنچه در فایده سوم مذکور

است نشان بدهد. اما ترادف در (سعدالذابح) شروع می شود و بدون هیچ دلیل آشکاری جز اینکه اوج گیری این ستاره در زمانی است که «فرقدان» در غرب هم سطح با ستاره قطبی است، دلیل دیگری بدست نمی دهد. این طرح اصلی همانند بیشتر طرح های ابن ماجد در خلال متنی که بدنالش می آید گم گشته است و یا به اندازه قابل توجهی تغییر شکل داده است. تنها آن منازل قمری را نام برده است که اندازه گیری های مهم می توانسته است در مواقع اوجشان انجام گیرند و تنها این اندازه گیری های مهم هستند که به وصف در آمده اند.

ستارگان (کوکب النسر Vega)، (سلبار Achernar)، (باجس-تیر Sirius) و (میخ cephei) (۸۶) نیز مانند اندازه گیری های روی ستاره قطبی و (دب اکبر Plough) و «فرقدان» ذکر شده اند ولی هیچگونه کوشش منظم و با اسلوبی برای تعیین موقعیت های آخرین صورت نگرفته است. در این فایده مطالب خارج از موضوع زیاد آورده شده که تقریباً همه مطالب را نامفهوم می سازد. این بخش نظری عمومی در واقع مقدمه ای بر قسمت اصلی این «فایده» است که دارای جدول هایی از اندازه گیری های (قیاس) برای نقاط واقعه روی سواحل اقیانوس هند می باشد. برخلاف جداول کامل سلیمان المهری که نقاط را در هر ساحل در فواصل منظم می نویسد، جداول ابن ماجد بسیار نامنظم و مانند سایر قسمت های کتابش همه جا با اطلاعات نامربوط و خارج از موضوع آراسته است. او با اندازه های قیاس روی «فرقدان» شروع می کند یعنی رشته سواحل میانی، از شمال به جنوب، اما جداول فقط شامل سواحل قسمت های شرقی اقیانوس است یعنی آسیای جنوب شرقی. در این بخش او گهگاه در بعض مطالب دقت و استادی بکار می برد و اغلب بر طبق روش خود، نزادهای گوناگون دربانوردی (چلاس) گجراتی و غیره)، از روی عقیده خودش بعنوان صحیح ترین معیار تفاوت های آنها را باز می گوید. پس از آن او به اندازه های گرفته شده روی ستاره قطبی باز می گردد یعنی به قسمت شمالی اقیانوس هند باز می گردد و به توصیف سواحل سیلان می پردازد و به جلو می رود تا به خلیج بنگاله می رسد و از شمال به جنوب توجه می کند و جزایر «اندامان» را شرح می دهد. این بخش بیش از همه بخش ها ناقص بوده و یکبار دیگر در مورد اندازه های «فرقدان»

پائین تنگه‌های (مالاکا) تا دورترین نقاط جنوب سوماترا مورد شرح قرار می‌گیرند. یک جهش ذهنی دیگر خواننده را به ساحل (برمه) برمی‌گرداند تا راهنمایی‌های راه را از اینجا به بندر (مالاکا) با دستورات صریح برای عبور از قسمت‌های کم‌عمق (جریانهای کم‌عمق) ناحیه سلنگور (Selangor) به او بدهد. تمام این «فایده». بجز تئوری مقدمه، بنظر می‌آید که مخلوطی از دستورات و راهنمایی‌هایی باشد که قبلاً مرتب شده و یا نوشته شده بوده‌اند. مجموعه‌ای از مطالب منظوم و منثور مستخرج از جداول اندازه‌گیری عرض جغرافیائی و دستورهای کشتی‌رانی، برای سفرهای ثابت و دائمی در این بخش آورده شده‌است که شبیه مطالبی است که سلیمان المهری به آن روشنی بدست داده‌است. این دستورات در ضمن بیان آنها در داخل هم نوشته شده بدون اینکه تفکر جدی برای نتیجه‌گیری از آنها ارائه شده باشد، برای دریای عرب و برای سواحل افریقا هیچگونه اندازه‌گیری داده نشده‌است اگرچه اندازه‌گیری برای ساحل غربی هند در فصل بعد آمده‌است. سپس ابن ماجد به بیان دلائلش برای آنکه چرا این قسمت را در این بخش قرار نداده‌است می‌پردازد بهمان گونه که برای دریای سرخ دلائلش را باز می‌گوید.

در آخر این فصل به تئوری باز می‌گردد و با شرحی از اشتباهات معمول در اندازه‌گیری‌های قیاس و در آخر همه با ذکر فهرست کاملی از مقادیر (باشی) احتمالاً مقادیر ابن ماجد، بعد از همهٔ اشارات مختلفی که قبلاً در این فایده و فایدهٔ سوم ذکر شده‌اند، مورد رسیدگی دقیق (خود او) قرار گرفته‌است. و به این ترتیب با وجود ماهیت نامربوط و مجزای این فایده این قسمت یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب برای جغرافیانویس یا مورخ باقی می‌ماند و یکی از جالب‌ترین قسمت‌ها برای هر آنکس که علاقه‌ای به تئوری دریانوردی ابن ماجد ندارد موجود می‌باشد.

فایدهٔ هشتم با جنبهٔ نظری (اشارات، علائم جستجوی خشکی و غیره) و (سیاسات، تدابیر دریانوردی و خوبی و خوشی و رفاه کشتی و سرنشینانش) آغاز می‌گردد. این راهنمایی‌ها مبتنی است بر اینکه چگونه می‌توان دریانوردی پر حوصله و با تحمل بود و شامل قسمتی در باب ادعیه و نمازهای مسلمانان که می‌تواند در بعضی حوادث مفید و نجات‌دهنده باشد و امثال آنها است. اولین قسمت دربارهٔ

«سیاسات» بطور منطقی خوب و روشن طرح ریزی شده است، اما بلافاصله پس از این قسمت نکاتی از بی ارتباطی که در فایده هفتم دیدیم بچشم می خورد و نکاتی از نامربوط بودن موضوعات بر خواننده وارد می شود. «اشارات» معمولاً قرائن و علامات دریائی هستند مانند پرندگان، ماهی ها، گیاهان و... و علائم خشکی مانند آبهای کم عمق، آب گل آلود، نسیم خشکی و غیره. ابن ماجد نخست باطیفون (Typhoon) (۸۷) آغاز می کند، طبیعتاً ذیل بخشی از بادهای و بعد از چند سطر موضوع را تقریباً در وسط یک جمله رها کرده و به گیاهان دریائی (علف= Hashish) می پردازد. پس از آن پرنده ها، و ماهی ها را بمیان کشیده اما بزودی متن را به توصیفی از ساحل غربی هندوستان می کشاند که بقیه و تقریباً نصف فصل را دربر می گیرد. این توصیف قسمت مهم دیگری از کتاب است زیرا بسیار مفصل بوده و شرح فوق العاده روشنی از خط کناره اقیانوس هند از شمال به جنوب می دهد (Dworka , Comorin). این یک «دیره المول» (۸۸) است یعنی دستورالعمل کشتی رانی از راه کناره دریا. هیچ جهت بادی در این دستورالعمل داده نشده و اندازه های عرض جغرافیائی فقط در آخر مقال و بعنوان یک مطابقت ضمیمه برای ناخدا، آورده شده و چندان هم در این دستورالعمل لازم بنظر نمی آیند. فوائد نهم و دهم بعد از این دو فایده پرتفصیل و مهم، بسیار سبک اند، فایده نهم شرحی از کشتی رانی در سواحل جهان است به این ترتیب که خشکی همیشه سمت راست کشتی باشد تا زمانی که بازگشت به نقطه شروع صورت می پذیرد یعنی بازگشت به (رأس الحد) در خلیج عمان. آغاز و پایان این قسمت جالب است زیرا که با خلیج عمان و خلیج بربره سروکار دارد. اما توصیف بقیه دنیا فقط بصورت یک کنجکاوی جالب توجه است. و بیشتر مطالب از «کتاب های بزرگ» استخراج شده اند، گرچه بطور قابل ملاحظه ای زیرکی و نبوغ لازم است تا بتوان همه اطلاعات ابن ماجد را در آثار جغرافیائیس های کلاسیک معین کرد.

«فایده» با فهرستی از مقیاس های طولی مکشوفه در امور جغرافیایی به اتمام می رسد و بجز در انتهای این فصل نسبتاً از شتت مطالب و انقطاع موضوعات بدور است.

«فایده» دهم توصیفی است از جزیره‌های مهم و بطور کامل و حاصل وصفی است، یعنی هیچگونه جزئیاتی از دریانوردی گفته نشده و نسبتاً مطالب خارج از موضوع ندارد. سوماترا با سیلان، یا سرانندیب قدیمی و حتی حبشه اشتباه شده است. اما بخش‌هایی که دربارهٔ جزایر عرب، هرمز، بحرین و سقوط‌طره می‌باشند دارای منابع تاریخی جالبی است، بخصوص مطالبی که دربارهٔ سقوط‌طره آمده است.

در فایده یازدهم، ابن ماجد با فهرستی بسیار جالب از فصول مناسب کشتی‌رانی و بادهای موسمی، دوباره به دریانوردی بازمی‌گردد. این فصل یا فایده ممکن است در اصل بر اساس یک جدول طرح‌ریزی شده باشد ولی این بار در مورد تاریخ‌های کشتی‌رانی یعنی اوقات کشتی‌رانی است. اما طرح اصلی به موازات پیشروی در امر نوشتن کتاب بطور قابل ملاحظه‌ای تعدیل شده است. بنظر می‌آید که طرح شروع می‌شود با فصول غالب برای کشتی‌رانی از ساحل عربی. اول در بهار و بعد در پائیز، مهیا برای رفتن به هندوستان، با ارائه مشکلاتی که بخصوص در اواخر فصل آشکار می‌شود. سپس فصول کشتی‌رانی در مسیرهای آنسوی هند بطرف شرق دور ذکر شده‌اند و پس از آن فصل بازگشت بیان شده که با ذکر جزئیاتی از ورود و خروج از سقوط‌طره قطع گردیده است. بدنبال این مطالب فصول کشتی‌رانی در خلیج بنگاله و راهنمایی متفرق برای کشتی‌رانی در راههای متفرقه دور هندوستان و در شرق دور آورده شده، موقعیت مخصوص جزایر مالدیو با راههای پراکندهٔ افریقا ذکر شده‌اند، این بخش با بخشی کامل در باب هفت مثال از اشکالات فصل نزدیک شدن به خشکی و بخشی در حدود و اثرات نزدیک شدن به (الحد) و (گواردفوئی) و یا (گوردفوئی) (Guardafui) در فصول مختلف، قطع می‌گردد. همچنین در این فایده اشاره شده است که چگونه فصول کمی، با آنچه در سالهای پیشین بوده‌اند تفاوت دارند و بیشتر کوشش برای سرودن شعری بعمل آمده است که در خصوص تغییرات پائیزی بادهای موسمی است. و ممکن است یک شعر کامل از آثار قدیمی‌تر در این شعر گنجانیده شده باشد.

فایده دوازدهم به توصیفی از دریای سرخ اختصاص دارد و به این ترتیب بنظر نمی‌آید که با بقیهٔ «فوائد» هماهنگ و متناسب باشد. ممکن است ضمیمه یا اثری

جداگانه بوده که به آخر اثر اصلی الحاق شده است. این نظریه با این واقعیت ثابت می شود که فایده با یک دعای مذهبی و ستایش پروردگار شروع می شود، اگرچه در صفحه توضیحات آخر کتاب توضیحاتی راجع به تمام فوائد و نه فقط راجع به این فایده و اختصاصاً راجع به دریای سرخ آورده شده است. همچنین در فایده هفتم، ابن ماجد گفته است که قصد پرداختن به دریای سرخ در این اثر ندارد و دلائل جالب توجهی نیز برای این نظر خود می دهد.

این فایده دوازدهم در اصل شامل توصیفی است از جزیره ها و جزیره نماها «تپه های دریائی» دریای سرخ، بین نواحی جده و باب المندب، همراه با چند راه بین آنها و شرحی از راههای تا وسط دریا و نیز فهرستی از (تکیه) مشابه آنچه را که سلیمان المهری بیان کرده است در این فایده می بینیم که تمام این اطلاعات مطالعاتی مفصل و درهم از دانش دریانوردی در دریای سرخ را فراهم ساخته است. بجز توصیف تنگه های مالاکا در فایده هفتم، این فایده قابل قیاس در فوائد با هیچیک از آثار دیگر منشور ابن ماجد نیست، اگرچه سلیمان المهری توصیف های مفصل با ذکر جزئیات از راههای همه نواحی اقیانوس را بدست داده است. این فایده با توصیفی از کشتی رانی از جده به (باب) شروع می شود و با معرفی راههای معمول و به وسط دریا، بدنبال آن فهرستی از مخاطرات و پایاب ها و گذرگاهها بدست می دهد و پس از آن بخشی است در باب مقایسه دوساحل دریا. این بحث منتهی می شود به شرحی از تخته سنگهای زیر آب، در ساحل غربی دریا که همراه با کانال های بین این صخره های زیر آب، قسمت زیادی از این بخش را دربر می گیرد، بخش کوتاهی در باب ساحل افریقا این فصل و تمام کتاب را به پایان می رساند.

۳- طرح «فوائد» و مقایسه آن با طرح «حاویه»

از آنچه تاکنون راجع به طرح های این دو اثر گفته شد، می توانیم دریابیم که تقسیم موضوعات در هر دو اثر با یک روش است ولی ترتیب وقوع مکانی آنها در دو اثر متفاوت است. ترتیب هیچکدام از آنها منطقی نیست اما ترتیب «حاویه» منطقی تر بنظر می رسد زیرا هر بخش یا درباره اندازه گیری های اساسی دریانوردی

است و یا درباره نتایج این اندازه گیری ها. اگر تمام اندازه ها و مقیاس ها با هم بیان می شدند، ترتیب و نظم اثر بسیار بهتر بود یعنی اگر بخش های ۸ و ۹ و شاید ۱۰ و ۱۱ قبل از بخش های در مورد راه های (۷-۵)، که حاصل نهائی علم دریانوردی است، قرار می گرفتند نظم کتاب بهتر می نمود. ترتیب فوائد، بسیار کمتر مشکل بوده است، اگرچه آشکار است که طرحی ثابت قبل از نوشتن کتاب اندیشیده شده است. این مسئله که چرا طرح «فوائد» با طرح «حاریه» متفاوت است روشن نیست و تفاوت اصلی در این است که فقدان بخشی در باب راهها در مجموع، مورد توجه قرار می گیرد، به این ترتیب تنها اطلاعی که در مورد راهها در کتاب «فوائد» در دست داریم یا بطور اتفاقی و بصورت قسمتی از توضیحات پیرایه و پراکنده کتاب در سایر قسمت ها وجود دارد و یا بصورت راه های دریای سرخ بصورت ضمیمه ای در پایان کتاب آمده است. این قسمت ها ممکن است به این جهت حذف شده باشد که اطلاعات «حاویه» هنوز دقیق بوده و ابن ماجد یا نمی خواسته است آن مطالب را تکرار کند یا مایل بوده است طرح اساسی «فوائد» را محدود به تئوری کند نه نتایج عملی حاصل از آن. حذف قسمت «مسافات» یا فواصل طولی از این سر تا آن سراقیانوس شرحی مشکل تر است و قطعاً بهمان اندازه نظری است که اندازه گیری های «قیاس» در فایده هفتم می تواند نظری تلقی شود. تنها قسمت نظری که از «حاویه» حذف شده و در «فوائد» گنجانیده شده است همان قسمت (بادهای موسمی) است که این قسمت مهم و جدی از متن حاویه حذف گردیده است.

باتوجه به طرح «فوائد» بنظر می آید که این کتاب تقسیم بدو بخش یا دو قسمت می گردد، فوائد یکم تا پنجم که به توسعه و تکمیل دانش ستاره شناسی لازم برای دریانوردی می پردازد و با مطالب پراکنده فراوانی در فایده پنجم به اتمام می رسد. این نیمه اثر تقریباً می تواند یک اثر جداگانه تلقی شود، شاید زودتر از قسمت دوم نوشته شده باشد و برای استفاده دریانوردان از ستاره ها نوشته و آماده گردیده باشد. اما از فایده ششم تا فایده هشتم دوباره بطور نظری و جدی درباره دریانوردان آغاز می کند و پس از پشت سر گذاشتن محتوای فایده پنجم، شرحی عمومی از راهها و فنون لازم

برای بهره‌گیری از آنها را بدست می‌دهد، سپس این فنون در فایده هفتم تحت عنوان «قیاس» و در فایده هشتم تحت عنوان «اشارات» و در فایده یازدهم تحت عنوان «بادهای موسمی» توضیح گردیده‌اند. فایده‌های نهم و دهم در باب سواحل جهان و توصیف جزیره‌ها فقط زوائدی می‌باشند که بهیچوجه نمی‌توانند دنباله جریان فکری کتاب باشد. همچنین فایده دوازدهم که توصیفی بر جزئیات دریای سرخ با ذکر راههای آن است.

و این موضوع قسمت بزرگی از «حاویه» را تشکیل می‌دهد و ابن ماجد تا می‌توانسته است سعی کرده‌است تا آن را از متن «فوائد» بدور نگاه داد. طرح فوائد نشان می‌دهد که ممکن است تصور کنیم، فوائد متنی است ترکیبی و مرکب از دو یا چند اثر بلند منشور همراه چند مقاله. این عقیده به صحت نزدیک می‌شود وقتی ملاحظه می‌کنیم که در انتهای فایده دوازدهم ابن ماجد اجزاء دهگانه تشکیل دهنده کتاب را اضافه بر فایده دوازدهم که در دست تحریر دارد بصورت فهرست مواد و مندرجات توضیح می‌دهد و آیا خود مؤلف در صدد نبوده‌است که چندین مقوله را در اثرش بگنجاند؟ مطالعه دقیقترین متن‌ها نشان می‌دهد که این اثر از پاره‌های جداگانه بیشتر پیچیده و قابل بحث است. فایده هشتم به توقی ناگهانی در میان یک جمله در مورد «طیفون» در موضوعی دیگر ادامه می‌یابد (۹۰). فایده هفتم هیچگونه لطفی ندارد ولی دائماً به قسمتی از ساحل که قبلاً درباره آن بحث شده باز می‌گردد. فایده دوازدهم هم بهمین صورت ممکن است ترکیبی باشد.

جدولی از موقعیت‌های «تکیه» در قطعات مجزا و غیرمربوط گنجانیده شده‌اند. در حقیقت اگر «فوائد» تألیفی از مطالب مستخرج از آثار منشور قبلی نباشد، می‌باید مجموعه‌ای از یادداشت‌های سردستی و پرشتاب باشد که بطور تصادفی بر مبنای طرح یا طرحهائی با تصمیم قبلی بهم چسبانیده شده باشند که بعد با آمیخته شدن درهم، بیک اثر تبدیل شده‌است بدون آن که اندیشه و تفکر عمیقی در ورای آن وجود داشته باشد (۹۱). این خصوصیات در «حاویه» که اثری است روی هم رفته با ترکیبی بسیار منظم‌تر و یکنواخت‌تر یافت نمی‌شود.

نظریه دیگری با توجه به ترکیب و سبک نویسندگی اثر اینگونه به نظر می‌رسد

که ابن ماجد جنبه ادبی را دنبال کرده است (۹۲)

بارها او می گوید که در فوائد مطالب را خلاصه می کند یا به جهت کوتاهی کلام مطالب را رها می کند. با این ترتیب این امکان وجود دارد که او حتی اثر طولانی تر و پرمحتواتری را نوشته بوده است که به رعایت اختصار بطور قابل ملاحظه ای آن را کوتاه کرده است و یا اینکه مقادیر زیادی مطلب بطور یادداشت در دست داشته است و «فوائد» را بر مبنای آنها از طریق انتخاب تحریر کرده و انتخابش هم تصادفی بوده است و آلهائی را که از نظرش قابل نگهداری و ضبط بوده اند نوشته است. این انتخاب تصادفی، احتمالاً موجب کوتاهی فوق العاده بعضی موضوعات شده تا جایی که منجر به حذف بعضی تعاریف مهم مثل (باشی) و (نیروز) شده که در حاویه شرحش را داده است و دو قسمت (۲ و ۳) آن را اختصاص به واژه ها و اسامی داده است و کوتاه کردن بدون نتیجه در بعضی قسمت ها، (فایده سوم)، و گاهی قطع و حذف کامل مانند آنچه در مورد (طیفون) در فایده هشتم می بینیم نتیجه همین انتخاب تصادفی بوده است.

۴- منابع «فوائد»

معمول است که همراه با معرفی یک اثر یا یک ترجمه از یک متن، منابع اساسی کار نویسنده را ذکر می کنند. اما در مورد کار یک متخصص یک دانش عملی مانند دریانوردی آن هم توسط مردی که در واقع خود او علم را بکار می گیرد و بدان عمل می کند، جز تجربه عملی نویسنده چیز زیاد دیگری در دست نیست تا بتوان بعنوان منابع به فهرست منابع او اضافه کرد. به همراه تجربه عملی مردان دیگری نظیر خودش که ابن ماجد با آنها تماس داشته، دانش های عملی خودش و آنها، یعنی مجموعه تجارب دریانوردی در اقیانوس هند می توانسته است تنها منبع چنین اثری باشد و در واقع بیشتر «فوائد» بر مبنای این تجربه عملی است و ابن ماجد مکرر نام معاصرینش و مردانی مانند پدر و پدربزرگش را که اطلاعات خود را از آنها گرفته است یا به ارث برده است نام می برد. او نه تنها تجارب مردمان هموطنش را می نویسد بلکه همچنین بطور مداوم، نتایج عملی کارهای دریانوردی (گجرات) و (کن کن) و

(کرماندل) و گاهی سایر نواحی بخصوص از دریانوردی در مناطقی که انتظار می‌رفته است تجربه‌هاشان بیش از عربها باشد را هم می‌نویسد.

نیمه دوم فایده هفتم ممکن است تقریباً از یک دستورالعمل کشتی‌رانی برای ناخدایان «چولاس» گرفته شده باشد. حتی آیین دریانوردی در دریای مدیترانه در آغاز فایده چهارم نشان داده شده است گرچه منابع این اطلاعات کاملاً پوشیده است و معلوم نیست. تمام این اطلاعات بقول خود ابن ماجد «تجربه» حاصل صرف عمری در دریانوردی و کشتی‌رانی در اقیانوس هند بوده و همانطور که خود او می‌گوید یکی از دلائلی که او را برای نوشتن «فوائد» ترغیب کرده است، آن بوده است که تجربه‌اش را در اختیار دیگر مردمان بگذارد چه در زمان حیاتش و چه بعد از مرگش.

بهر حال ابن ماجد علاوه بر آن که یک مرد عمل بوده است، مردی با مطالعه هم بوده و بسیار دیده می‌شود که از نوشته‌های دیگران بعنوان منابع یا قسمتی از آنها را در آثارش نقل کرده است و از نویسندگان و صاحبان آنها در آثارش نام می‌برد. او شخصاً «انتخاب و تجربه کرده است» تا بتواند اثرش را بنویسد. یادآوری این نکته نیز مهم است که کدام اثر خود را برای تزئین متن آثار خود نقل کرده و مورد استفاده قرار داده تا اثر خود را با آنها تزئین و تصویر کرده باشد.

به این ترتیب ابن ماجد دائماً مشغول مقایسه آثار مختلفی است که از آنها استفاده کرده و آنها را در آثار خود ذکر می‌کند و «نویسندگان قدیم و جدید» را مقایسه می‌کند و «مردان علم» را با «ستاره‌شناسان» می‌سنجد و در واقع آثار مورد توجه و استفاده او می‌تواند به دو گروه تقسیم شوند. الف- کارها و آثار سایر دریانوردان. ب- آثار جغرافی‌نویسان و ستاره‌شناسان عرب قدیمی. مشکل است بدانیم که گروه دوم نویسندگان قدیمی بوده‌اند و گروه اول نویسندگان جدید، یا اینکه نوشته‌ها و عقاید هر دو گروه بهم رسیده‌اند و مورد استفاده ابن ماجد واقع شده‌اند.

در آثار دریانوردی ابن ماجد مکرر کارهای «سه شیران» پیشران او یعنی لیث پسر کهلان و محمد پسر شاذان و سهل پسر آبان ذکر می‌شود. اما تردید است که ابن ماجد آثار آنها را در دست داشته و واقعاً قبل از نوشتن از نظرات آنها بیش از آن حدی که سیدی چلبی تقریباً صدسال بعد استفاده کرده است ابن ماجد سودبرده

باشد. این امکان هست که آنها بنیان‌گزاران نوشته‌هایی که ابن ماجد خود نیز قسمتی از آنها را نوشته قلمداد شده‌اند. در «فوائد» ابن ماجد از استفاده از یک «رهمانج» (۹۵) (راهنمای ناخدایان) نام می‌برد که مورخ به تاریخ ۵۸۰ هجری برابر ۱۱۸۴/۵ میلادی بوده و دستخط نوشته یکی از این «سه شیر» بوده است. از متن مستفاد می‌شود که نویسندۀ این دستخط و رهمانج خطی نوۀ لیث بن کهلان بوده است و در چند جای دیگر از آثار نوشته ابراهیم بن حسن بن سهل بن آبان نام می‌برد. مشکل است بتوان گفت که این دو نسخه خطی یکی بوده و یا دو نسخه متفاوت بوده‌اند و مشکل است بتوان تعیین کرد که این دو اثر یا یک اثر تألیف و کار «سه شیران» بوده یا نوه‌های بعد آنان. بهر حال تنها حقیقتی که می‌توان از این موضوع نتیجه گرفت این است که ابن ماجد بطور قطع قبلاً مطالبی در باب دریانوردی نوشته بوده است. و حداقل یک نسخه خطی با قدمت سیصدساله در دست داشته است که براساس آن باید کارش را پایه‌گذاری کرده باشد. در جای دیگر در فایده یازدهم ابن ماجد باز درباره یک (رهمانج کهن) صحبت می‌کند که شاید کاری دیگر باشد و یا همان اثر که ذکر شد.

باز هم ابن ماجد به نویسندۀ دریائی دیگری بنام استاد «الاستاذ» یا معلم اشاره می‌کند، و اینکه آیا این نویسنده، نویسنده دیگری است یا همان نویسنده پیشین؟ (۹۷) همچنان بصورت سؤال باقی می‌ماند.

علاوه بر این کارها و آثار، ابن ماجد بر آثار قدیمی ترش تکیه داشته است و از آنها استفاده می‌نموده و آنها را با اثری که مشغول تحریر آن بوده، مقایسه و تطبیق و اصلاح می‌نموده است اما مشکل می‌توان گفت که تا چه اندازه این آثار را باید منابع ابن ماجد بشناسیم و نیز نمی‌توان گفت این آثار سخنانی اولیه از کارهای تجربه عملی خود او هستند. اما مسلم است که بهنگام طرح‌ریزی و ترکیب‌بندی «فوائد» این تجارب و کارها را از نظر دور نداشته است. کارهایی که در فوائد ذکر شده‌اند در آثار دیگر ابن ماجد هم ذکر شده‌اند اما «حاویه» اثر قدیمی تر شعری جامع ابن ماجد پایه و اساسی است که بر مبنای آن اثر حاضر (فوائد) و ذهبیه (که اثری است تقریباً همزمان با فوائد) بر مبنای آن بوجود آمده‌اند. از حاویه در آثار ابن ماجد و در کتاب فوائد بسیار یاد شده است تا آنجا که گوئی حاویه را مانند یک مرجع در نظر داشته

است. مشکل بتوان گفت که قسمت‌های اساسی کتاب فوائد تا چه حد بعنوان منابع کتاب «فوائد» می‌توان در نظر گرفت. ممکن است این کارهای اولیه بصورت قسمت‌های جداگانه بوده که بصورت کتاب «فوائد» درآمده‌است و قبلاً بصورت جداگانه انتشار نیافته‌اند و شاید هم این قسمت‌های جداگانه یادداشت‌هایی بوده‌اند برای آن که بعدها وارد کتابی دائرةالمعارف مانند چون «فوائد» شوند.

منابع ستاره‌شناسی و جغرافیائی «فوائد» مشخص‌ترند چون آثاری هستند که باقی مانده و بدست ما رسیده و در اختیار داریم و می‌توانیم محتوای آنها را از روی کتب منابع غیر از متن مؤلف «فوائد» موردبررسی و بازبینی قرار دهیم. علاوه بر این در فایده پنجم این مآجد کتابشناسی از آثاری که بنظرش مفید برای دریانوردان و احتمالاً مفید از نظر خودش و برای خودش بوده‌اند در دسترس ما می‌گذارد و از چند اثر که در آثار دیگر شرح آنها را داده‌است در فوائد نام برده و شرح می‌دهد. اگرچه مشکل است بدانیم این اطلاعات وی از کجا بدست آمده‌است بخوبی آشکار است که منشأ و منبع اطلاعات او از اثری کلاسیک (از ادبیات باستانی) بوده و نه از آثار دریانوردی (۹۸) به این ترتیب در فایده نهم در توصیف سواحل جهان او تمام اطلاعاتش را از منابع غیر دریانوردی می‌گیرد. (۹۹) یا از نویسندگان کلاسیک یا از راویان سینه به سینه شفاهی که در اصل این روایات شفاهی هم از آثار کلاسیک گرفته شده‌اند. (۱۰۰) بعضی از عناصر این فایده را نمی‌توان در شکل موجودشان موردتحقیق قرار داد و به وجود یک واحد جغرافیائی پی برد. (۱۰۱) آثار منقول در فایده پنجم که در جای دیگری از متن هم ذکر شده‌اند و از این جهت تنها در موقع تحریر اثر از آن آثار استفاده شده‌است از این قرارند:

۱- «تقویم البلدان» از ابوالفداء نوشته ۱۳۲۱ میلادی که چند بار در متن فوائد از

آن ذکر شده.

۲- «کتاب المبادی والغایات» که به فراوانی از آن در متن یاد و نقل شده و به

احتمال زیاد این کتاب همان «جامع المبادی والغایات فی علم المیقات» تألیف ابوعلی حسن المراكشی، نوشته ۱۲۶۲ میلادی = ۶۶۰ هجری است.

۳- «کتاب التصوير» (کتاب صور آسمانی) تألیف ابوالحسن الصوفی که در

فایده پنجم از کتابی به این اسم بدون ذکر نام نویسنده کتاب یاد شده و در جای دیگر بنام «الصوفی» نویسنده ذکر شده است. ممکن است چند اثر به این نام وجود داشته و کتاب «الصوفی» یکی از آن آثار بوده است. اما الصوفی ستاره شناسی قدیمی و مشهور است (۹۸۷-۹۰۳ میلادی برابر ۳۷۶-۲۹۱ هجری) و مهمترین اثر وی کتاب «کتاب الکواکب الثابتة» است که با عنوان دیگر چون «صور النجوم» هم نامیده شده است و به احتمال زیاد این اثر برای ابن ماجد شناخته بوده است.

۴- کتابهای جداول «زیج الخانی» تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (۷۴-۱۲۰۱ میلادی) منجم مشهور هلاکوخان که در فایده پنجم ذکر شده و از «الطوسی» دوبار در جای دیگر هم نقل شده که یکبار آن در موضوعات ستاره شناسی کتاب است (۱۰۲).

علاوه بر این چهار، از مسعودی و ابن حوقل در متن ذکر شده و از ابن الوردی برای اشتباهاتش سخن به میان آمده است. بنظر می آید که در فایده پنجم دواثر را در ردیف مهمترین آثار قرار داده است.

۵- «اختیارات الشهابیه» برای این کتاب نمی توان هویتی تعیین کرد مگر اینکه بگوئیم خلاصه ای بصورت (اختیار) باشد. در مورد (شهابیه) که مقاله ای است ریاضی از (سبط المردینی) [سبط الماردینی] (وفات ۱۴۹۰ میلادی) که با توجه به این تاریخ همزمان با ابن ماجد است شناسائی آن چندان محتمل نیست.

۶- «زیج الغ بیگ» اگرچه بنظر می آید بیشتر برای تأسف و همدردی برای نویسنده مقتول آن است که نامش را در کتاب آورده است. این کتاب معمولاً تحت عنوان «زیج جدید» شناخته شده و اثر شاهزاده ای از آسیای مرکزی که ستاره شناس است و نامش الغ بیگ بوده و در ۱۴۴۹ میلادی به قتل رسیده است می باشد (۱۰۳).

آثار دیگری که بصورت منابع در فایده پنجم ذکر شده و ابن ماجد در هنگام تألیف کتابش از بعضی از آنها استفاده کرده است بدین قرار است:

۷- «المجسطی» از بطليموس که همان کتاب Mathmatika Syntaxis اثر Claudius Ptolemy است، یکی از آثارى که تحت حمایت و تشویق مأمون خلیفه عباسی (۳۳-۸۱۳ میلادی) ترجمه شد ولی آنطور که ابن ماجد می گوید نه توسط

شخص مأمون.

۸- کتاب «البطانی» و این کتاب احتمالاً زیج تألیف ابو عبدالله محمدالبطانی (فوت ۹۲۹ میلادی) است و او همان منجمی است که در غرب بنام الباتگنیوس Albategnius نامیده می شود.

۹- جداول زیج ابن شاطرالمصری، منجم مصری که در ۱۳۷۵ میلادی وفات یافته است.

۱۰- کتاب ابو حنیفة الدینوری (فوت ۸۹۵ میلاد) ابوحنیفه دردرجه اول یک ادیب و زبان‌شناس بود اما بعضی آثارش تکیه بر مطالب ستاره‌شناسی دارد و در اینجا غیرممکن است بدانیم منظور ابن ماجد استفاده از کدام دسته از آثارش است. شاید ابن ماجد به کتاب «الانواء» یا «زیج» ابوحنیفه نظر داشته است که حاجی خلیفه هم از آن نام برده است.^۱

۱۱- «مزیل الاثبات عن مشتبہ الانتساب» تألیف اسماعیل الموصلی که کوتاه‌ترین و نزدیکترین عنوانی که برای این کتاب می توان گفت «مزیل الشبهات فی اثبات الکرامات» از (ابن باجه) عمادالدین اسماعیل بن هبت‌اله الموصلی (فوت ۱۲۵۷ میلادی) است. (۱۰۴) اما این کتاب رابطه‌ای با ستاره‌شناسی و نجوم ندارد. مقبول احمد (در ذیل ابن ماجد در دائرةالمعارف اسلام چاپ جدید) می گوید که چنین کتابی بااین عنوان توسط عبدالماجد اسماعیل بن ابراهیم الموصلی که مرگش در ۹۵۵ میلادی برابر ۳۴۴ هجری بوده نوشته شده است.

۱۲- «مشتکر» تألیف یاقوت حموی نویسنده جغرافیائی مشهور (۱۲۲۹-۱۱۷۹ میلادی) و «مشتکر» یک فرهنگ جغرافیایی بوده است.

۱۳- کتاب ابن سعید. این مؤلف جغرافیانویس و تاریخ‌نگار مغربی بوده که حدود ۷۴-۱۲۱۴ میلادی می زیسته است. کتاب جغرافی او «بسط الارض» نام داشته. ابن سعید در دربار هلاکو خان کار می کرده است.

1 - Ed.Flügel III 558/n.6936 V.Kratchkovski in Abu Hanifa's kitābal-Aḥbar-Tiwāl, Leiden/1912/p.40.ff

(کتاب اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری. مترجم)

۱۴- «مستوفی الارض» اثر ابن حوقل جغرافی دان مشهور (۹۵۰ میلادی).
بالاخره در باب سیاره‌ها ابن ماجد دوبار تفسیر «الدیهل»^۱ و «شرح الدیهل»
(al-Daihal) را نام می‌برد که اثر غیرعربی است و من قادر بدنبال کردن مسیر آن
نیستم. سایر آثار دیگری که در فوائد با نام یا بدون نام ذکر شده‌اند صرفاً به منظور
پیرایه و تزئین ادبی بجهت اشعارشان یا بخاطر داستانی که با فاصله زیاد به متن
مربوط می‌گردد مورد استفاده ابن ماجد واقع شده‌اند و بجهت مقاصد دریانوردی
از آن‌ها بهره نگرفته‌است. اگرچه این آثار از نظر فرهنگ ادبی یک دریانورد جنوب
عربستان قابل مطالعه است ولی در اینجا اهمیت بخصوصی را دارا نمی‌باشد و من
در فهرست منابع ادبی موجود ابن ماجد آن‌ها را نام برده‌ام.

تحشیه و توضیحات فصل ابن ماجد و آثارش

از شماره ۱۵ تا ۱۰۴

از: احمد اقتداری

۱۵- فصل‌های ۳۷ و ۳۸ کتاب پریپلوس درباره‌ی وصف کرانه‌ی ایران شرقی است. چون مسلم است که کتاب «پریپلوس» قبل از ورود اعراب به اقیانوس هند نوشته شده است. اگر هم نویسنده‌ی کتاب خود از راه خلیج فارس به اقیانوس هند سفر نکرده باشد از روی منابع بابلی و آشوری اطلاعات خود را بدست آورده است و اطلاعات بابلیان در دریانوردی اقیانوس هند یکسره از کتب دریانوردی پارسیان ایرانی گرفته شده است یعنی از رهنامه‌های قدیمی که در زمان هخامنشیان و ساسانیان این نام را بر آن کتب گذاشته‌اند. نویسنده‌ی پریپلوس «اومانه» را در کرانه‌ی دریای پارس و شهر بازار دیگری از پارس می‌داند: «چون در دریا از این دهانه‌ی خلیج می‌گذری، پس از شش روز سفر شهر بازار دیگری از پارس هست که «اومانه» خوانده می‌شود. اگر بخوبی به کلمه‌ی (اومانه) توجه کنیم که مرکب از دو جزء (او) و (مانه) است یعنی جای آب مانده یعنی آبگیر یعنی خور و هر دو جزء کلمه‌ی بی‌هیچ گفتگو از ریشه‌های زبانهای ایرانی است. همچنانکه اپولوگوس یونانی که نامی برای بندر ابله یعنی بصره‌ی قدیم بوده است نیز از نام رود (اولیوس) یونانی و (اولای) تورات یعنی کارون گرفته شده و دو جزء (آو) و (لای) دو ریشه‌ی نامهای ایرانی در آن آشکار است. خاک عمان و آب و خشکی‌هایش سرزمین ایرانی بوده و عمان که بوضوح از «اومانه» پریپلوس گرفته شده است صورت دیگری از نام همان شهر بازار کهنه ساحل

کرمان و پارس است. (به فصلهای ۳۷-۳۸) کتاب پریلوس نگاه کنید.

۱۶- چون بنابر تحقیق تیبس: «ظهور اسلام و فتوحات اعراب جریان تجارت دریائی را آشفته نمود و عوامل مشوق دریانوردی در اقیانوس هند را تا حد زیادی از میان برد.» پیش از ظهور اسلام و فتوحات اعراب جریان تجارت دریائی و عوامل مشوق دریانوردی در اقیانوس هند وجود داشته است و ناگزیر جز ایرانیان و بدوران ظهور اسلام جز ساسانیان ایرانی قوم دیگری در این کار در سواحل عربستان و ایران و بین النهرین و عمان تا شرق افریقا قدرت و مهارتی نداشته‌اند بهمین دلیل است که رهنامه‌های پارسی ساسانی با آمدن اعراب به اقیانوس هند، به زبان عربی ترجمه شده و اعلام پارسی و نامهای ایرانی در آنها بجای مانده‌اند.

۱۷- این نکته مسلم است که امور و سازمانهای اداری دولت عباسیان را ایرانی‌ها در دست داشتند و دیوان و دفتر و مالیات و خراج و تجارت و آئین‌های بازرگانی و کشاورزی و نظام عباسیان را ایرانیان تنظیم کردند و ترتیب دادند و اداره کردند پس روزگار رواج نویسندگی بمنظور ثبت و ضبط وقایع که بنابر تحقیق آقای تیبس روزگار جنبش و جریان کامل تجارت با مشرق است باز هم دانش‌ها و تجربت‌های ایرانیان مؤثر افتاده‌است یعنی احیاء دریانوردی در اقیانوس هند از روی رهنامه‌های پارسی و بوسیله دریانوردان ایرانی که اتفاقاً نام آنها هم غالباً پارسی است صورت گرفته است. این دریانوردان نامهایی مانند سهل پور آبان، لیث پور کهلان شیر، شیرویه، محمد پسر بابشاد و امثال آن داشته‌اند (نگاه کنید به متن‌های دوازده گانه کتاب الفوائد در کتاب حاضر)

۱۸- ابن خرداذبه مؤلف کتاب «المسالك و الممالك» نویسنده و جغرافیادان

ایرانی است نه عرب.

۱۹- سلیمان تاجر که نام دیگرش سلیمان سیرافی است از مردم سیراف یعنی بندر طاهری کنونی که بر ساحل خلیج فارس نزدیک بندر کنگان بوشهر واقع است بوده و خود دریانوردی مشهور و ماهر و پر آوازه بوده و کتابش بنام «سلسلة التواریخ» بزبان عربی است که مرحوم گابریل فراند فرانسوی آن را در «مجموعه فراند» به زبان فرانسوی برگردانده و ترجمه ناقصی از این متن بزبان فارسی بوسیله انتشارات

گوتمبرگ تهران نشر یافته است.

۲۰- قبل از تحریر کتاب (اخبارالصین والهند) و قبل از تنظیم کتاب المسالک والممالک ابن خردادبه رهنامه‌های دریائی پارسیان ساسانی بزبان پهلوی وجود داشته و با ظهور اسلام و مسلمان شدن پارسیان متون دریائی رهنامه‌ها عبری برگردانده شده و رهنامچ، رحمانچ، رحمانه، رحمانی، راهمونی و امثال آن خوانده شده‌اند، و بی شک فواصل بین بندرها، محل‌های یافتن آب و اطلاعات مشابه را مؤلفین در کتاب (اخبار) و (مسالک) از روی متون رهنامه‌های برگردانده بزبان عربی گرفته‌اند. مؤلف هر دو کتاب یعنی سلیمان ناجر و ابن خردادبه هم ایرانی می‌باشند.

۲۱- اگر به صراحت گفته یونانیان و بابلیان و صراحت نوشته خود آقای نیبتس یعنی نویسنده مطلب، اعراب با ورود خود به خلیج فارس و با آغاز فتوحات اسلامی تجارت اقیانوس هند را مختل نموده‌اند و عوامل مشوق دریانوردی اقیانوسی را از بین برده‌اند، چگونه همان قوم یعنی اعراب می‌توانسته‌اند از زمان پریپلوس کتب دریانوردی بزبان عربی در اختیار داشته باشند. پس آنچه در بین دریانوردان قبل از اسلام در سواحل اقیانوس هند و خلیج فارس بصورت متون نوشته راهنمای دریایی وجود داشته در درجه اول بزبان ساحل نشینان پارسی یعنی بزبان‌های ایرانی و پهلوی بوده و در سواحل هندوستان بزبان‌های هندی و لهجه‌های سانسکریت نه بزبان عربی و روشن است که پس از فتوحات اسلام بزبان فارسی و سپس به زبان عربی برگردانده شده‌اند.

۲۲- کتاب «عجائب الهند، بحر و برّه و جزائره» داستانهای مسافرت‌های دریائی است که نسخه اقدم و ارجح و معروف آن تألیف بزرگ‌بن شهریار ناوخدای رام هرموزی است. مؤلفش از مردم خوزستان است و داستانهای کتاب بهیچوجه داستان مسافرت عرب‌ها در اقیانوس هند نمی‌باشد بلکه داستانهای مسافرت‌های کسانی است با نام‌های ایرانی و فارسی مانند عبهر کرمانی، بابشاد فسائی، تبرویه دیلم و امثال آنها.

۲۳- بر خواننده فارسی زبان آشکار است و نیازی به کوچکترین توضیح ندارد که کلمات «ناخدا» و «لنگر» و «من» و «من‌ها» برای واحد وزن همه فارسی می‌باشند.

۲۴- آقای نیبتس نوشته است (ابن ماجد با «ابوا» abwā اندازه گیری عمق کرده است آیا (ابوا) جز (آبها) یا آن (ابوها) و امثال آن است و آیا کلمه جز فارسی است و جز کلمه ای است که در لهجه های ایران جنوبی به معنی آب، آن آبها، آبهای کم، بکار می رود؟ آیا (ابوا) مانند (دشتوا) و (مرغوا) و امثال آن قابل توجیه و ریشه شناسی لغوی نمی باشد؟

۲۵- امروز هم در لهجه های جنوب ایران مانند مینابی، لارستانی، بندری، اشکنانی، فیشوری و امثال آن طرف سهیل یکی از جهات اربعه است و برای وصف جهت شمال غربی بکار می رود.

۲۶- اگر اختراع قطب نما و کشف آهن ربا را از روزگاران تمدن چین کهن بدانیم با ارتباط مستمری که دست کم در دوره ساسانیان از راه اقیانوس هند بین ایران و چین بوسیله دریانوردان وجود داشته است. انتقال این دو به سواحل و جزایر اطراف خلیج فارس و بین النهرین فرض دور از صحتی نیست.

۲۷- نیروز و نیوروز و نوروز سلطانی به فراوانی در متون دریائی از جمله در کتب ابن ماجد و سلیمان مهری آمده است و حاجت به تذکر نیست که این مبدأ تاریخ و تقویم دریانوردی کلمه ایرانی و فارسی است.

۲۸- اگر کلمه (نیروز) برای مبدأ تاریخ و تقویم دریانوردان در متون عربی دریانوردی بکار رفته است. چرا ادعا شده است که (ولی در مفهوم دریانوردی بکار نرفته است)؟!

۲۹- کلمه (زام) که واحدی برای مسافات پیموده شده است. با کلمه (جام) که آن هم واحد اندازه گیری آب است ارتباط دارد و هر دو فارسی است. اما اگر در متن کتاب (الفوائد) برای اولین بار بوسیله ابن ماجد بکار برده شده باشد خود دلیل آن است که قبل از ابن ماجد نوشته های عربی دیگری در دانش های دریانوردی در دست نیست و البته دیگران مانند سلیمان مهری هم از او فرا گرفته اند و نوشته اند.

۳۰- «فرسنگ» و «فرسخ» امروز هم در خشکی و هم در دریا بکار می روند و واژه ای فارسی است.

۳۱- «ربان» و «ربآن» جز «رهبان» و «راهبان» نیست

۳۲- تا بروزگار ما نیز در دهانه «فو» و در سواحل بوشهر و گناوه راهنمای کشتی را «معلم» و «مولم» می گویند و (بندمعلم) و (بندر معلم) روستاهای بندری شهرستان بندرلنگه و بر ساحل پارس و خلیج فارس واقعند.

۳۳- مارکوپولو در بازگشت از چین به جزیره هرموز در آبهای خلیج فارس و نزدیک بندرعباس فرود آمده و همراه و ندیم و محافظ شاهزاده خانم مغولی بوده که از چین بدریار ایران می آمده است و دست کم از سواحل افریقای شرقی یعنی از سکوتره بعد از کشتی های بادبانی آنروزگار پارسیان استفاده کرده است. تا به امروز هم در زبان و لهجه های مردم دریانورد خلیج فارس و شرق افریقا این اندازه گیری را «گیاس» می نامند یعنی با تلفظ کاف فارسی.

۳۴- دوران عباسیان، دوران نفوذ گسترده فرهنگ و تمدن ایرانی در دستگاه خلافت بغداد است بنابراین در دوران روی کار آمدن وزراء ایرانی، دبیران ایرانی، امراء ایرانی، دیوان و دفتر و سازمان ایرانی، دریانوردان پارسی در تجارت دریائی نقش مهمی داشته اند که بی گفتگو کمتر از نقشی که اعراب داشته اند نبوده است.

۳۵- احمد بن تبرویه یا تبرویه، خواشیر بن یوسف، محمد پسر شاذان، سهل پور آبان، لیث پسر کهلان همه ایرانیان پارسی اند و نمی توان گفت پیش از احمد تبرویه یا خواشیر پسر یوسف کسی کتابی در دانش های دریائی ننوشته ولی صحیح است که ابن ماجد از نوشته های این دو خبر داشته که به گمان او یعنی به گمان ابن ماجد کتب این دو، منبع اطلاعات و دانش ها و نوشته های «سه شیر» یعنی محمد پسر شاذان، سهل پور آبان، لیث پسر کهلان واقع شده است و شاید خود ابن ماجد یا پدرش از منابع و نوشته های این سه مرد دریانورد استفاده کرده باشند. اما پیش از تبرویه و پیش از خواشیر و بیش از «سه شیر» کتب «رهنامه» در دریانوردی بزبان فارسی و عربی از زبان پهلوی برگردانده شده بوده است.

۳۶- رهمانی یا رحمانی، امروز هم در اقیانوس هند برای نام کتاب راهنمای کشتی رانی مصطلح است و بخوبی روشن است که جز واژه «رهنامه» و «رهنامه» نمی باشد.

۳۷- دریای عرب، دریای بین کرانه های جنوب شرقی شبه جزیره عربستان و

سواحل افریقای شرقی را گویند.

۳۸- «معلمه» و «ملمه» نزدیک به کلمه‌ای است که امروز هم در زبان مردم ساحل نشین دریای پارس «ملمو» یعنی آن معلم شناخته، معرفه و خودمانی گفته می‌شود.

۳۹- بیشترین «رجزها» و «قصیده»ها که در دانش دریائی و کشتی‌رانی بوده در حافظهٔ دریانوردان حفظ می‌شده و البته تعدادی هم کاتب بوده‌اند و می‌نوشته‌اند و بروزگار ظهور صنعت چاپ تا بروزگار ما آن قصائد و «رجزها» بچاپ هم رسیده‌است.

۴۰- در این مدت دویست ساله دریانوردی قطع نشده ولی چون قصائد دریانوردی بخاطر می‌سپرده‌اند کمتر متن خطی نوشته شده و یا کمتر باقی مانده است.

۴۱- (ربان‌ها) که در متون دریانوردی «ربانین» و (ربانین) ضبط شده جز کلمه «رهبانها» بمعنی ناخدایان و «راهنمایان» نمی‌باشد.

۴۲- «جولفار» در شیخ‌نشین رأس‌الخیمه امروزی واقع بوده است و کلمه از دو جزء جل=گل و بار ترکیب یافته و بدان علت این نام به این قطعه از خاک داده شده‌است که طی قرون و اعصار، از دیرباز از ساحل روبروی منطقه یعنی از بنادر کوچک اطراف بندرلنگه امروزی چون بندر کنگ و خود بندر لنگه گل محمدی که در ولایات فیروز آباد و داراب فارس و در شهرهای کاشان و نظنز و قمصر به فراوانی کشت و تولید می‌شده، به این بندرها می‌رسیده و از این بندرها، بارهای محمولات گل با کشتی‌ها به ساحل مقابل یعنی به رأس‌الخیمه امروزی بر ساحل عمان حمل کرده‌اند و در این بندرگاه به انتظار نوبت حمل و خرید و فروش باقی مانده‌است و بازار خرید و فروش گل غنچهٔ خشک بوده‌است. اعراب و ایرانیان عمان سخت به گلاب و عطر گل محمدی دلبستگی داشته‌اند و از آن گلاب و عطر گل سرخ می‌گرفته‌اند و آنچه بیش از مصرف خود داشته‌اند از این بندر به شرق افریقا و هندوستان و به داخلهٔ نجد عربستان و بندر جدّه می‌فرستاده‌اند از این جهت نام این نقطه از ساحل عمان جولفار شده‌است مانند زنگبار در افریقای شرقی که به معنی

ساحل زنگیان نام گرفته و در فارسی امروز مانند رودبار و امثال آن است. در خصوص نسب و اجداد و قبیله ابن ماجد جلفاری به شرح حال و آثار او در مقدمه کتاب مراجعه فرمائید اما ذکر این نکته لازم است که برخلاف استدراک آقای نیبتس عربستان مرکزی کوهستانی ندارد و کوهستانهای نجد عربستان در همین نوار باریکه شمالی نجد مماس با ساحل خلیج فارس و دریای عمان مسدود و محدود است و اجداد و خاندان ابن ماجد از مردم سواحل شمالی خلیج فارس بوده‌اند و مانند اجداد و خاندان سلیمان مهری از ساحل شمالی به جولفار مهاجرت کرده‌اند و نه از ولایات کوهستانهای عربستان مرکزی.

۴۳- در نسخه دمشق، تصحیح ابراهیم خوری و عزة حسن چاپ ۱۹۷۱ میلادی در صفحه ۳۴۴ آمده است: «كان الوالدی علیہ الرحمہ والغفران، یسمیہ الربانیین ربان البرین» یعنی پدرم که رحمت و مغفرت خدای بر او باد، ناخدایان او را ناخدای دو سرزمین (ناخدای دو سوی خشکی) می‌نامیدند.

۴۴- (معلم البرین) و «ربان البرین» هیچکدام را نمی‌توان با قاطعیت ناخدای دو ساحل بمعنی ساحل عربی یعنی سواحل نجد عربستان از یکسو و ساحل افریقائی دریای سرخ یعنی سواحل سودان از سوی دیگر قبول کرد. احتمال ناخدای برین یعنی ناخدای دو ساحل سرزمین پارس و عمان یا فارس و عربستان هم در این جمله آشکار است. خود ابن ماجد هم این دو (بر)، یعنی این دو ساحل را در همین فایده دوازدهم کتاب الفوائد تصریحاً بیان کرده است و در زیر عنوان: الخروج من بندر جده می‌خوانیم: «... و ربما یرون الحجوات فی هذه الطريق من جاه ثمان الاربعاً الی جاه سبع من بر العجم. و ربما تری بالصحوه التحیات من رأس الدقل. فهذان الطريقان سالمان من بر العرب...»

۴۵- در متون قدیم شهرت احمد بن ماجد به «السعدی» است و تحقیق سیدی علی کاتبی یا بقول نیبتس سیدی چلبی هم نکته‌ای بر دانش ما در این خصوص نمی‌افزاید.

۴۶- (شحر) و (شهر) و (سهر) در منطقه سهار عمان است.

۴۷- ظاهر عبارت شخص الماهر من البحر بمعنی (ورزیده مردی از دریا) نشان

می دهد ک از نظر نویسندۀ عبارت یعنی مؤلف رسالۀ خطی که نامش قطب الدین بوده است، احمد بن ماجد همشهری و هموطن او یعنی نجدی و عرب و از مردم نجد عربستان نبوده است، بلکه مردی استاد در دریانوردی و از سرزمین های دریائی بوده است.

۴۸- گمان نمی رود قطب الدین در آن روزگار (فرانک ها) یا اجداد پرتغالیان و نژادشان را می شناخته، اگر این کلمه را (فرنک) و (فرنچ) بدانیم به صواب نزدیکتر است.

۴۹- مالمو Mallmo درست واژه ای است که مردم سواحل دریای پارس و مکران به راهنمای کشتی می گفته اند و امروز هم زبانزد دریانوردان است و البته ریشه (معلم) دارد و بمعنی آن معلم یا راهنمای خودمائی و خودی و شناخته و معرفه است. و واژه کناک Kanak اگر ریشه هندی هم داشته باشد و یا اگر در هندی بمعنی ستاره شناسی باشد ارتباطی با نام (ملمو کنا) و (ملمو غراب) ندارد. کنا در کلمه مرکب (ملمو کنا) یعنی آن راهنمایی و معلمی که کارش و پیشه اش، کردارش راهنمایی و معلمی است. امروز هم در زبانهای مردم سواحل پارس و مکران (کنیک Kanik) بمعنی مثل و مانند و کننده کاری تکراری و مستمر بکار می رود و در معنی شباهت و نظیر در خلق و خوی و کردار بکار می رود و (ملمو کنا) در معنی همانند معلم، شبیه راهنما، کسی که پیشه اش راهنمایی در دریا است. و (ملمو غراب) یعنی آن راهنما و معلم که مانند معلم کشتی است. غراب در لهجه های مردم ساحل نشین یعنی کشتی بزرگ اقیانوس پیما بکار می رود. و پرتغالیان در متون پرتغالی نام دو راهنمای خود را (ملمو کنا) و (ملمو غراب) درست از زبان خود آنها و مردمان ساحل نشین گرفته اند و ضبط کرده اند و استنتاج آقای تیبِتس مبانی صحیح ندارد و آقای تیبِتس خود قبول دارد که مالم M A L E M در مالایا بمعنی ناخدا از قوانین دریائی محمود شاه مأخوذ است (به شماره ۵۰ و ۵۱ نگاه کنید)

۵۰- محمود شاه، بروزگار فرارسیدن پرتغالیان در خلیج فارس و اقیانوس هند لقب یکی از امراء جزیره هرموز فعلی یا جرون بوده و چند نفر از امراء جرون که راهنمایی دریائی و تجار شرق افریقا را زیر نفوذ سیاسی و بازرگانی خود داشته اند با

لقب «محمودشاه» خوانده شده‌اند و مسکوک طلا و مس ضرب جرون یعنی میناب هم بنام محمودشاه موجود است. مثلاً دوازدهمین امیر هرموز رکن‌الدین محمودشاه نام داشته و ۳۵ سال امارت کرده و حکومت او مقارن با سفر مارکوپولو بوده‌است. اگر قانون محمودشاهی راهم قانون دریائی نوشته محمودشاه مالایایی معاصر ابن‌ماجد بدانیم بی‌شک بازمانده قوانین دریائی هرموزیان باقی مانده در مالایا بوده‌است.

۵۱- امروز هم این کلمه از دیرباز و مانند دیرباز در زبان مردم ساحل‌نشین پارس و مکران و عمان بهمین صورت (مالم) و (ملمو) برای ناخدا و راهنمای کشتی بکار می‌رود.

۵۲- در رساله «مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس» تحقیق استاد فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی آمده‌است: «... از سران ایرانی بحرین مردی میرعجب نام از حرکات زشت‌شبه (برادرزاده تورانشاه سلغری امیر هرموز) بجان آمد و بدستیاری جمعی دیگر بر سر شبه‌ناخت و او را دستگیر نمود و در بحرین کشت و زمام امور اداره بحرین را خود در دست گرفت. اما میرعجب بزودی مدعی پیدا کرد و مرد دیگری از امرای ایرانی بحرین بنام محمدپهلوان برای دفع میرعجب به قطیف رفت تا در آنجا تهیه لشکر کند و در این امر از **شیخ ماجد ناخدای** قطیف مددخواست. شیخ ماجد چون دریافت که غرض محمد پهلوان تنها دفع میرعجب نیست بلکه اصل مقصود او تصرف بحرین است او را دستگیر نموده بخدمت تورانشاه به هرموز فرستاد و امیر هرموز را به تسخیر بحرین خواند. تورانشاه هم به این قصد و بدفع میرعجب بطرف بحرین نهضت کرد و میرعجب از ترس بگریخت، لیکن بزودی گرفتار و مقتول شد و تورانشاه بحرین را به این ترتیب ضمیمه ممالک خود ساخت. تورانشاه پس از فتح بحرین به قطیف رفت و در آنجا **شیخ ماجد و اهالی** از او استقبال شایان کردند و پس از اندک مدتی اقامت در آنجا به هرموز بازگشت و تا آخر سلطنت یعنی تا ۷۷۹ بقیه ایام را به آرامی گذراند (صفحه ۲۶، چاپ تهران، ۱۳۲۸ هـ.ش) و تورانشاه پسر شاه قطب‌الدین تهمتن یکی از امرای فاضل و عادل و خوش‌رفتار و هنردوست هرموز بوده و خودنیز طبع شعر داشته و

هم اوست که تاریخ اجداد خود را بنظم و نثر فارسی در کتابی بزرگ بنام «شاهنامه» در قالب تألیف ریخته بوده و این کتاب نفیس ظاهراً از میان رفته و فقط دو ترجمه خلاصه ماندی از آن که به توسط مبلغین دینی و مسافرن اسپانیائی در ایام صفویه از روی آن پرداخته شده خوشبختانه در دست هست (صفحه ۳۲ همان رساله).

تا اواخر دوره قاجار و تا زمانهای توسعه استفاده از «کشتی بخاری» اقیانوس پیمای ناخدایان منطقه خلیج فارس و دریای عمان و دریای احمر همچنانکه به ملمو، معلم، ربان، ناخدا شهرت داشتند آنها را ابن ماجد و بابو ماجد، ماجد، ماجدو (ومجید) و (مجیدو) هم می گفتند. و اکنون که تحقیق علامه فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی را در این رساله می خوانیم، بخوبی آشکار است که شیخ ماجد قطیفی ناخدای مشهور منطقه بوده آنگونه که به سبب همین احترام شغلی در سمت رئیس و فرمانروا و ریش سفید و زمامدار مردم قطیف اقدامات سیاسی می نموده، و تورانشاه هرموزی که حاکم همه نواحی خلیج فارس و عمان تا شرق افریقا بوده است از سخن و کار او بهره می جسته و بدو اتکاء داشته است. بنظر من «شیخ ماجد» لقبی است که به مناسب سابقه و شهرت یک دریانورد مجرب و خوشنام و معتبر و ماهر به این مرد سیاسی اعطا شده بوده است و نام اصلی او نبوده است و «ابن ماجد» و «ماجد» که در القاب جد شهاب الدین احمد بن ماجد بندرکنگی هم ضبط است در واقع رتبت و درجتی بوده که به ناخدایان ماهر و مجرب و خوشنام می داده اند و شاید بازمانده از روزگار دراز پیش از ابن ماجد بندرکنگی باشد دست کم به قرون دوم و سوم هجری یعنی بروزگار عباسیان که دریانوردی و تجارت خلیج فارس و سفر به اقیانوس هند و چین از پس زکود دویست ساله دوباره رونق گرفته است. اگر معنی (ابن ماجد) را بشکافیم یعنی پسر بزرگ مرد یعنی «بزرگزاده» نجیب زاده، اصیل و امثال آن، آیا این معنی بازمانده از روزگار ساسانی و یادآور طبقه نجباء و بزرگزادگان ایران نیست؟ قرینه دیگری از همین «بزرگزادگان» در سرزمین یمن داریم که تا مدتها یعنی تا حدود قرون هفتم و هشتم هجری بازماندگان خاندانهای پارسی و ایرانی را «ابناء الاحرار» یا آزادزادگان می خواندند. و حتی بروزگار ما در بحرین هم دو گروه بحرانی و بحرینی با هم تفاوت دارند یکی از آندو یعنی آنها که اصل و منشاء ایرانی دارند و شیعیان

هستند را بحرانی می گویند. بهر حال کلمه «ابن ماجد» و «ماجد» لقب دریانوردان ماهر و خوشنام بوده است و بیشترین آنها هم پارسی و ایرانی تبار بوده اند.

اما قطیف امروز هم شهرکی است بر ساحل جنوبی خلیج فارس جزء خاک عربستان سعودی و نزدیک شهر «ذهران» که شهری نفتی است. این نکته قابل یادآوری است که قطیف مرکز ایالتی بوده است که بروزگار اسلامی بحرین برّی نام گرفته و شهرهای دمام و هفوف و خوبر و ذهران امروزی در ناحیه (الاحساء) یا «لحساء» قرار داشته است و بانضمام بحرین دریائی که عبارت از مجمع الجزایر بحرین امروز باشند مجموعاً تشکیل یک ایالت بزرگ ساسانی می داده اند که بنامهای «میش ماهیگ» و «بتن اردشیر» هم در تواریخ ساسانی مضبوط است. بروزگار ناصر خسرو قسمت دریائی این ایالت بزرگ ایرانی اسلامی «اوال» نامیده می شده است که بعدها به «بحرین» یعنی همین جزیره منامه تغییر نام داده است. لحساء محل گسترش و توسعه و نفوذ مذهب خسروانیان یا بوسعیدیان قرمطی گناه‌ای از اولاد ابوسعید جنبی آسیابان بندر گناه شده و بندر گناه امروز هم در برابر قطیف در دو سوی ساحل قرار دارند. سرزمین لحساء والاحساء در دوران اسلامی همواره مورد آمدورفت و تاخت و تاز و محل جنبش‌های فکری و مذهبی ایرانیان بوده است.

۵۳- در تحقیقات مرحوم گابریل فراند بر روی کتاب «الفوائد» و بر روی رسالات خاص تألیف ابن ماجد کنگی جلفاری این نکته بخوبی روشن است که افسانه ابن ماجد را همه جا در شرق افریقا برای فراند بازگو کرده اند تا آنجا که فراند کارهای ابن ماجد را در یک بحث سنجش گونه‌ای با افسانه‌های سندباد بحری قرار داده است.

۵۴- شنیدن داستانهای خصوص ابن ماجد در ۱۹۳۹ میلادی در شرق افریقا دور از صحت نیست زیرا تا بزمان ما هم کم و بیش در بین دریانوردان بومی و نیمه ایرانی نیمه افریقائی این داستانها شنیده می شوند. اما کلمه (ذو) یا «دو» که آلن ویلیز از ناخدای آن روایت یا روایات ابن ماجد را شنیده است، به تحقیق نام کشتی بومی است ولی خود کلمه ذو بنابر مأخذ کهن‌تری از دوران اسلامی و مأخذ بابلی ریشه دیگری دارد: در اساطیر بابلی پرنده‌ای بنام «زو=zu» موفق می شود به دفترچه تقدیر ازلی دست یابد و زو خدای طوفان بود (کتاب اساطیر ایرانی نوشته ا.جی. کارنوی

ترجمه طباطبائی صفحات ۵۵۸-۵۵۹). و در اساطیر بابلی که بنظر می‌رسد ریشه کلمه ذو Dhaw یا دو از زبان کهنه بابلی بجای مانده باشد زو=zu می‌کوشد دفترچه تقدیر را از انلیل خدا بریاید.

در زبانهای ایرانی همسایه بابل زورا در ریشه کهن کلمات (سوما) و (هوما) در اوستا و سانسکریت و در نام سوز و هوز در زبانهای ایلامی و شوشی بازمی‌یابیم که جای بحث آن در این مختصر نیست اما تبدیل ز-س-وز-ه از قواعد مقبول زبانشناسی ایرانی است که در زبانها و لهجه‌های ایرانی باقی مانده است.

۵۵- خود کلمه سندیاد ایرانی است و امروز هم در زبان فارسی دارای معنی است و گذشته از قبول تجزیه آن بنام سند هندوستان و باد، سند را با زند و ژند و زنده و ژنده و امثال آن رابطه است و یکی از معانی آن زاینده و جاودان است بطور مثال در زبان فارسی امروز نام رودخانه‌ای را در اصفهان زندرود و زنده‌رو و زاینده رود می‌شناسیم. اما داستان سندیاد هم مانند دیگر داستانهای هزارویکشب یا الف لیله که در قالب کلمات و جملات عربی ریخته شده روح و مفهوم و حتی اعلام ایرانی دارد.

۵۶- باشی، نام منزل در نجوم دریائی و نام ستاره است و «باشی» و «باشیات» بکار می‌رود که باشیات جمع باشی است و امروز زیانزد دریانوردان بومی خلیج فارس با نام «سوروباش» است. اما خود کلمه فارسی و از ریشه (بودن) است و در فارسی از دیرباز یعنی آن روزگار که از آن آگاهی داریم از مصدر بودن، باشم، باشد، باشیم، باشی و امثال آن بکار رفته است و مهمترین فعل کمکی در دستور زبان فارسی است و جمع آن در اصطلاح دریانوردی خلیج فارس درست (باشیات) مصطلح است. (سوروباش) نام دیگری از یکی از باشیات است و کلمه سور و به نقطه‌ای جغرافیائی در کنار شهر بندرعباس کنونی نیز از دیرباز اطلاق شده است و معنی لغوی آن شهر و سور، شور آب و همچنین نوعی سرودسنتی در مراسم عروسی است (کیل و سور و) ولی در دریانوردی نام ستاره‌هائی است که راهنمای دریانوردان در قسمتی از سال و قسمتی از شب و در قسمتی از دریاها جنوب می‌باشند.

۵۷- طرفه=طرفا=ترفه= بمعنی یک نوع محاسبه نجومی برای تعیین موقعیت ستارگان در شب و استفاده راهنمایی کشتی از آنها است و بدیهی است که موقع هر ستاره در میان ستارگان و جداول نجومی ارتفاع نجمی هریک از آنها ونسبت فاصله و قرب و بعد آنها در این محاسبه ملحوظ است.

اما واژه (ترفه) که در زبان دریانوردان حوزه خلیج فارس بیشتر (تیرفا) تلفظ می شود قابل مطالعه لغت شناسی است چه به آسانی (تیرفا) را با (تیرپا) رابطه است و در لهجه های ایران جنوبی مانند لهجه های لارستانی، مینابی، بوشهری، و امثال آن امروز هم (هشت پا) و «چارپا» نام ستارگان یا بهتر بگوییم گروهی از ستارگان آسمان است که بنظر آن مردم هریک از آن دو گروه دارای هشت یا چهارستاره است. و پا بمنزله بنیان، پله و پایگاه و پایه است. پس «تیرپا» بمعنی جای تیر، پای تیر، پایه تیر و منزل تیر است و تیر ستاره عطارد است اما در متون دریائی اقیانوس هند مانند همین کتاب «فوائد» و کتب سلیمان مهری و امثال آن این ستاره درست با نام «تیر» خوانده شده و در دریانوردی خلیج فارس امروزین هم «تیر» نام یک ستاره راهنمای دریائی است و ابداء عطارد مورد استعمال نیست و باجس یا شعرای یمانی گفته نمی شود گفتگو از (تیر) و (ترفه) را در تحشیه متن فوائد دوباره از سر خواهیم گرفت.

۵۸- (... و استفاده های نامتناسب و بی موقع از آنها در اشعار ابن ماجد، کسی را که با شعر وادبیات کلاسیک عرب آشنا است، از خواندن اشعار ابن ماجد بیزار و گریزان می سازد و بعضی اوقات چنان بی تناسب اند که گوئی لغات یا عباراتی بکار برده شده ویا تکرار گردیده اند تا قسمت هایی از قصیده یا شعر را کاملاً بی معنی سازند.) این جملات آقای تیبیس خود بخوبی می رساند که نوشته های ابن ماجد در کتاب «فوائد» بر سبک و سیاق ادبیات عرب نیست، یعنی او عرب نیست و فرهنگ و تربیت فکری عربی ندارد. پس کجائی است و فرهنگ و تربیت فکری کدام ملت دارد واز کجا است، هندی یا افریقائی است؟ بخوبی روشن است که سبک نویسندگی و اصطلاحات و لغات و تفکرات فرهنگی و مایه های نویسندگی ابن ماجد جز روح ایرانی ندارند، یعنی ابن ماجد ایرانی است که بزبان عربی کتاب نوشته است.

۵۹- مقفی و مسجع پرداختن اقوال رسمی حرفه‌ای دریائی، تا به امروز هم در زبان مردم دریانورد حوزه خلیج فارس و دریای عمان بزبانهای فارسی، ایران جنوبی و حتی بلوچی متداول و معمول است و راهنمای کشتی در راهنمایی ناخدا جز مقفی و مسجع یعنی جز با بیت و سخن منظوم سخن نمی‌گوید.

اما لغت «رَجَز» که برای اشعار دریانوردی نام‌گزاری شده است و جمع آن بصورت (ارجوزه) بکاررفته است امروز حتی در لهجه‌های ایران مرکزی و زبان فارسی نیز بصورت (رجزخوان) و (رجزخوانی) می‌شنویم. علت این تداوم استعمال هم این است که راهنمای کشتی در حوزه اقیانوس هند و خلیج فارس در شب راهنمایی می‌کند یعنی از روی ستارگان و بدینگونه است که چوبی یا میله‌ای فلزی در دست می‌گیرد و مانند کسی است که شاهنامه را بصورت نقالی در قهوه‌خانه‌ها می‌خواند یا بازیگر تأثر که در روی صحنه حرکات مناسب و پرطنینی برای جلب نظر شنونده می‌نماید و گهگاه دست‌ها را بهم می‌کوبد و صدای زیرویم و نهیب و تهدید بلند و کوتاه درمی‌آورد، اشعار منظوم دریایی را بمناسبت وضع و موقع می‌خواند و مانند فرماندهی در میدان جنگ «رجز خوانی» می‌کند تا ناخدا و مسئولان هدایت کشتی را با قاطعیت بیاگاند و به آنها دستور کار بدهد و از خواب و غفلت آنها با این زیرویم‌های صدا و با این اشعار و با حرکات چوب و میله فلزی و اصطکاک آن بر بدنه کشتی جلوگیری کند و یکنواختی مسیر و حرکت درروی دریا سبب گمراهی و عدم توجه آنان به دستورات نشود.

۶۰- منابع آشنایی ابن ماجد منحصر با آثار کلاسیک عرب نیست بلکه بیشترین منابع و مأخذ کتبی و روایات سینه به سینه که ابن ماجد مطالب خود را در کتاب «فوائد» از آنها نقل می‌کند منابع ایرانی و فارسی است.

۶۱- بنابر تحقیق ابراهیم خوری و عزت حسن که نسخه دمشق را تصحیح و تحشیه و چاپ کرده‌اند باید نام این رجز (ارجوزه برالعرب فی خلیج فارس) باشد که در صفحه هفتم تمهید آن کتاب ذکر شده است بدین توضیح که این شارحین عرب در مقدمه و یا به اصطلاح خودشان تمهید کتاب که شماره صفحه ۷ دارد ذیل قسمت اول تحت عنوان احمدبن ماجد و مؤلفانه نوشته‌اند: و لابن ماجد مؤلفات

عیدیه، وصلنامنها: ۱- ارجوزه بر العرب و درهامش صفحه برای آنکه جعل خود را با تزویر عالمانه نشان دهند تا نگویند که این استادان عالیمقام دمشق بر خلاف روش های علمی کتاب را تصحیح و تحشیه کرده اند با شماره ۱ توضیح داده اند: العنوان الكامل: ارجوزه بر العرب فی خلیج فارس. گونه نکته دیگری که در این توضیح و تصحیح جالب توجه است این است که عنوان کتاب: ارجوزه بر العرب فی خلیج فارس که به تأیید و تنفیذ شارحین عرب زبان استاد رسیده است و عنوان کتاب را بهمین صورت ضبط کرده اند، نمی تواند مخلوق فکر یک خالق اثر عرب باشد چه اعراب آنچه درباره خلیج فارس از قرون اوائل اسلامی تاکنون بزبان عربی نوشته اند از خلیج فارس به نام (خلیج الفارسی) نام برده اند و ظاهر (فی خلیج الفارس) نشان می دهد که ابن ماجد یعنی خالق و نویسنده این (ارجوزه) خلیج فارس را بهمانگونه می نامیده است که فارسی زبانها یعنی عجم ها یعنی اجداد و خاندانش می نامیده اند.

۶۲- در نسخه تصحیح و چاپ ابراهیم خوری و عزت حسن چاپ دمشق این ارجوزه در شماره ۱۷ از مصنفات ابن ماجد ذکر شده است: «کنز المعالمه و ذخیرتهم فی علم المجهولات فی البحر والنجوم والبروج واسمائها واقطابها و هی لامیه فی ۷۱ بیت» روشن است که نام کتاب «گنج معلم ها» است و نکته جالب این است که در زبان عربی جمع «معلم» معلمین است نه «معالمه» و این خود اشارتی است به آنکه آنچه در زبان و فکر دریانوردانی چون ابن ماجد از مفهوم کلمه معلم وجود داشته است غیر از مفهومی است که برای «معلمین» عادی سایر علوم و حرفت ها غیر از راهنمایی دریایی می فهمیده اند و امروز هم که «ملم» MALEM در زبان دریانوردان خلیج فارس و دریای عمان و دریای سرخ برای نامگذاری راهنمایان به کشتی های بادبانی بومی گفته می شود غیر از «معلم» بمعنای عمومی و مصطلح آن در زبان عربی است.

۶۳- «مخمس» که قالبی از انواع شعر فارسی است در ادبیات فارسی از روزگاران بسیار پیش از ابن ماجد در ادب فارسی و نزد سرایندگان اشعار فارسی شناخته بوده است و اظهار نظر بدین صورت: «... و باین ترتیب شعرهای پنج بیتی مشابه شعرهای اروپائی بوجود آمده است.» بکلی دور از صواب است. در ادبیات

عرب هم مخمس یعنی اشعار پنج بیتی چنانکه آقای تیبّس تصور کرده است بی سابقه نبوده و پیش از ابن ماجد وجود داشته است.

۶۴- ابدال بنابر تحقیقات استادان ادب فارسی ریشه و شکل فارسی و مفهوم عقاید نجومی ایرانی قبل از اسلام دارد. و در ادب عرفانی ایرانی بمعنی قهرمانان، رهبران، مرشدان، راهنمایان، دستگیران، حامیان، شیران و پیران آمده است.

۶۵- المنکاب: ال-منک- آب یا ال-منکاب وجود جزء آب در این کلمه ایرانی بودن لغت را نشان می دهد شاید تعبیری به (مانک آب) یعنی آن ستاره ای که تصویرش در آب است و امثال آن راهی برای تحقیق در ریشه شناسی این واژه باشد.

۶۶- شعر یا رجز یا قصیده «ذهبیّه» ابن ماجد در مقدمه شارحین مصححین نسخه دمشق اینگونه وصف شده است: الذهبیّه. وتالیف من ۱۹۳ بیتانبحث فی المرق والمغزر والعمل علیها، تذکر المنکاب والاشائر وصحة الترفا والنتخات بالكوس. (صفحه ۸ ذیل احمد بن ماجد و مؤلفانه شماره ۱۰)

در این جملات عربی به کلمات (منکاب) و (اشائر) و (ترفا) و (کوس) توجه فرمائید که هیچکدام ریشه و حتی ظاهر یک کلمه عربی ندارند و در خصوص هریک از آنها بمناسبت در متن فوائد بحث لغت شناسی را از سر خواهیم گرفت.

۶۷- استنتاج آقای تیبّس صحیح نیست چه منظور ابن ماجد از ذکر (فی علم المجهولات) این نبوده است که او قصد دارد از مغیبات و ماوراء الطبیعه و یا چنانکه آقای تیبّس تصور کرده است از توصیف جنات سخن بگوید. شارحین نسخ مصحح و مطبوع دمشق توضیح داده اند: «کنز المعالیه و ذخیرتهم فی علم المجهولات فی البحر والنجوم والبروج واسمائها واقطابها...» این جمله عربی هم از خود ابن ماجد باید باشد و بهر حال در این قسمت علم المجهولات بمعنی دانش شناسایی اسرار دریا و ستارگان و کشتی رانی است نه چیز دیگر.

۶۸- (الحمد لله العالم الهادی)

۶۹- در نسخه مصحح دمشق از ۲۵ اثر ابن ماجد که در دسترس شارحین و مصححین دمشق بوده منجزاً نام برده شده است.

۷۰- نیر یعنی ستاره نیر کلمه فارسی است و عربی آن عطارد است و در

اصطلاح نجوم عربی و ازوپائی نامهای دیگری هم دارد.

۷۱- (سلبار)- نام ستاره است، کلمه فارسی است سل و سلّه بمعنی طبق و چتری است که بر سر چیزی یا کسی گذارده شده باشد. و ظرفی که از الیاف درختان و بخصوص از الیاف درخت خرما ساخته شده باشد و در آن خرما یا اشیاء دیگر گذارند و برای حمل آن، آن را بر سر گذارند و راه روند. بار هم بمعنی بار و هم بمعنی کنار و ساحل هر دو فارسی است.

۷۲- برای آگاهی از فهرست کامل مصنفات ابن ماجد و شرح حال و آثار ابن ماجد مقدمه را بخوانید.

۷۳- نیروز، کلمه فارسی است یعنی نوروز و توضیح نویسنده نیز مبین آنست که نیروز اولین روز تقویم دریائی است یعنی اولین روز آغاز حرکت و فعالیت دریائی در موسم مناسب و اولین روز سال دریائی، امروز هم نزد دریانوردان خلیج فارس آنرا «نوروز دریا» می گویند و بنابر تحقیق مرحوم محمدعلی خان سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی مینابی در اواسط تابستان آغاز «نوروز دریا» بوده است.

۷۴- به شماره ۵۶ این توضیحات نگاه کنید.

۷۵- علت آغاز سخن کردن ابن ماجد با داستان زنادقه، تعلق خاطری است که او به مذاهب باطنی و اسماعیلی و بالاخره شیعی داشته که پیروان این مذهب بخصوص زنادقه و زندیقان ایرانیان جنوبی و پیروان ابوسعید جنابی قرمطی از مردم گناوه بوشهر و علی بن محمد صاحب الزنج طالقانی رهبر شورش های سیاهپوستان جنوبی و اهل اهواز بوده اند.

۷۶- طوسی، یعنی خواجه نصیر طوسی، عالم و منجم و وزیر و نویسنده مشهور و امام خراسانی و صاحب و مفسر تصانیف شیعه است ابن ماجد در چند جای کتاب «فوائد» از بزرگی و دقت نظر و بصیرت خواجه نصیرالدین طوسی در علوم فقه و ستاره شناسی یاد می کند.

۷۷- پیش از ابن ماجد آلتی شبیه قطب نما در دست دریانوردان حوزه خلیج فارس بوده است که بقایای تغییر یافته آن در میان ابزار دریائی کشتی های

بادبانی قدیمی سواحل و جزایر این دریا باقی مانده است و آن را هم مانند کتاب دریانوردی رهمانج می گویند. آشکار است که هم کلمه رهمانج و همه کلمه رهمانی یا رحمانی که برای نام کتاب دریانوردی بکار می رود از کلمه فارسی «راهنما» گرفته شده است و بصورت «رهنامه» برای راهنمایی مکتوب بکار رفته است.

۷۸- این واژه بابلی است و در اسامی خدایان بابلی و در اساطیر بابلی هم آمده است. جای بحث درباره این لغت در این مختصر نیست اما در اینجا به ظاهر کلمه نو با همسان فارسی آن بمعنی جدید و نو و تازه و این نکته که اوج یک ستاره امری است که قبل از اوج وجود نداشته است توجه فرمائید. کتب ستاره شناسی درباره انواء از مؤلفین ایرانی در دست است.

۷۹- در ترجمه انگلیسی Sa'd Bul نوشته شده است درحالی که سعدبلع صحیح است

۸۰- ظاهراً در متن ترجمه انگلیسی نام این منزل را فرع المؤخر خوانده است در حالی که نسخه دمشق در متن فوائد و در فهرست فرع المؤخر با (عین) آمده است نه با (عین).

۸۱- به توضیحات شماره ۸۰ نگاه کنید این کلمه را هم مصحح نسخه دمشق فرع المقدم با (عین) ضبط کرده است و نه با (عین) چنانچه استنتاج و دقت نظر مصححان نسخه دمشق صحیح باشد که البته از نظرات مترجم انگلیسی بعلت عرب بودن و آشنا بودن به سیاق عبارات و کلمات عربی بدقت نزدیکتر است، کلمه (فرغ) با فروغ فارسی و روشنی ستاره و ستاره پرفروغ در دو نام فرع المقدم و فرع المؤخر که هر دو از اجزاء ستارگان است توجه فرمائید.

۸۲- ابن ماجد در کتاب «فوائد» در (الفائدة الثالثة - المنازل الثمان والعشرون) نام سعد را برای چند منزل از بیست و هشت منزل آورده است: سعد الذابح - سعد بلع - سعد الاخبية و در همین مبحث از منزل سعد السعود هم وصف کرده است.

۸۳- «دُبران» یکی از منازل بیست و هشتگانه است که در فایده سوم کتاب «فوائد» با عنوان مستقل «الدبران» بوصف این منزل پرداخته شده است و البته نام ستاره نیز هست. نام این ستاره بهمین تلفظ در میان چادر نشینان و روستائیان داراب فارس

و سواحل لارستان مانند بندرلنگه و بستک نیز شهرت دارد. و کلمه فارسی است و ترکیب (ان) نشان دهنده ریشه آن است و شبیه (دوبر) است. و اما (بُر) در لهجه های جنوب ایران بمعنی گله گوسفند است (در فرهنگ لارستانی ذیل کلمه (بُر) در حرف ب آمده است) دوبران یعنی دسته های ستاره که مجموعه یی است از ستارگانی که در شکل ظاهر به مانند دو گله گوسفند بنظر بیننده می آید.

۸۴- «مرزام» یا «میرزام» هیئت فارسی دارد و نزدیک به واژه «مهر زام» است مهر بمعنی خورشید یا محبت و زام خود اصطلاحی در ستاره شناسی حوزه خلیج فارس است که امروز نیز مصطلح است. نگاه کنید به توضیحات پیشین درباره زام و جام.

۸۵- Orionis در فرهنگ های نجومی بنام ستاره رجل السیری نام گذاری شده است.

۸۶- Cepheas = قیقاوس که بنابر تلفظ کلمه یونانی از کیفاووس یا سیفاووس گرفته شده و در نزد دریانوردان حوزه اقیانوس هند میخ نامگذاری شده و جمع آن را بصورت «میخیات» نوشته اند و اکنون هم این دو کلمه یعنی میخ و میخیات برای یک ستاره و مجموعه و دسته آنها بکار می رود. میخ و میخیات هر دو فارسی است و شاید از این جهت ستاره ها را میخ گفته اند که روشنایی مانند میخ درخشان از آنها ساطع می شود اما در متون دریانوردان از آنها با نامهای مسمار و مسماریات هم یاد شده است که مسمار و مسماریات ترجمه بدون تغییر میخ و میخیات اند.

۸۷- طیفون بمعنی طوفان. این واژه زبانزد همه مردم ایران جنوبی امروز از خوزستان گرفته تا سواحل فارس و مکران و بلوچستان درست بهمین مفهوم و معنی طوفان است. اگر این ماجد جلفاری عرب می بود آیا می توانست خود را مجاز برای بکاربردن کلمه طیفون بجای طوفان بداند؟ بخصوص که او خود را متبّع در ادبیات عرب و کتب تراجم و احوال و تواریخ می داند.

۸۸- در «فوائد» در فایده ششم- فی الدیرات الثلاث و مایتعلق بها، از دیرات دیره المل و دیره المطلق و دیره الاقتدا بحث شده است اما بنابر تحقیقات آقای تیتس (دیره المول) یعنی دستور العمل کشتی رانی از راه کناره دریا «هیچ جهت بادی در این دستور العمل داده نشده و اندازه های عرض جغرافیائی فقط در آخر مقال و بعنوان

یک مطابقه ضمیمه برای ناخدا، آورده شده و چندان هم این دستورالعمل لازم بنظر نمی رسد.» پس دستورالعمل کشتی رانی در کناره و از روی نشانه های ساحلی بطوری که خیلی آرام و با سرعت کم و اندک برای گذشتن از صخره های ساحلی انجام شود و ساحلی را از این سوی به آن سوی یعنی از یکسر تا سر دیگر دور بزنند. دیره المول نامند.

مول یعنی حرکت کند و آرام و کم سرعت و دیره گذشته از آنکه نام یکی از ابزار چوبی کشتی است و دیره و فرمن یعنی دو قطعه چوبی که کشتی را با کمک آن دو می چرخانند و هدایت می کنند و می رانند و فرمان می دهند بمعنی خط منحنی دایره دور، دورزدن هم در لهجه های ایران جنوی بکار می رود. دیرک چادر در زبان فارسی بجای مانده و استعمال جاری دارد. در فرهنگ لارستانی آمده است: «مول مول بازده mûl-mûl-bazeda: در کاری سستی بخرج دادن (صفحه ۲۰۳ ذیل مول مول حرف میم) پس دیره المول در تجزیه کلمه از حیث دیره و مول هر دو فارسی و از زبان مردم ایران جنوبی گرفته شده است.

۸۹- گردافوئی، نام نقطه ای و گردابی عظیم است نزدیک به رأس الحد که کشتی ها و زورقها در آن می افتادند و خلاصی از آن سخت بود و در کتبی مانند نزهة القلوب از این گونه گردابه های خلیج فارس و دریای عمان سخن ها رفته است که خطرات آنرا چگونه بازگو کرده اند و چگونه کشتی ها در آن غرق و هدم شده اند و یا چگونه نجات یافته اند. اما کلمه (گردافوئی) را بنگریم که از دو جزء گردابوئی مرکب شده است. گردا و گرداب یکی است و جز معنی گرداب ندارد و اگر گردافوئی را گردابوئی بنامیم و تحریف گرداب به گرداف را قبول کنیم گردابو و گردافویکی است یعنی آن گرداب معروف و معروفه اما کلمه فورا در فرهنگ لارستانی بازمی یابیم: «فو-fû: سبوی سفالی سفید و نازک و بزرگ با گردن بلند و سردراز که دارای دو حلقه طرفین است و برای نگهداری آب بکار رود.» (فرهنگ لارستانی چاپ ۱۳۳۴ ش. تهران صفحه ۱۵۲) این نامگذاری برای این گرداب خطرناک که آبش بهوا بلند می شده و بصورت ستونی که در پایین مانند شکم سبوی در بالا مانند گردن سبوی آب بوده و در پرتو آفتاب سفید و درخشان بوده است

از زبان فارسیان دریانورد حوزه خلیج فارس بر آن گذاشته شده و آن را به مثابه کوزه بزرگی که آبدان است و با گردنی بلند و از وسط دریا سربر آورده دانسته‌اند که آنچنان سبوی شکم آکنده بلند گردن پر از آب را (فو) می‌نامیده‌اند و گردافوئی یعنی گرداب سبو مانند. و اگر کلمه را «گردافوئی» هم بدانیم باز به مفهوم نزدیکتر است. یعنی «گرد آب‌فوئی» و کوزه مانند.

۹۰- به توضیحات شماره ۸۷ نگاه کنید.

۹۱- ابن ماجد همه روایات دریانوردی را مانند سایر دریانوردان متقدم از روی یادداشت‌های سابقین که رهمانج و رحمانی نام داشته و از رهنامه‌های کهن گرفته شده‌بوده یا از روایات سینه بسینه که خود از استادان و «ماجدان» آموخته بوده‌است نوشته است بنابراین نمی‌تواند بی‌مأخذ و بدون اندیشه و تفکر عمیق باشد، و استنتاج آقای تیبس غلط است و چون ابن ماجد مردی ملا و خودپسند و معروف و پرکار و شهرت طلب بوده‌است نمی‌توان قبول کرد که چنین مردباهوشی برای تصنیف خود تصمیم قبلی و طراحی و تفکری بکار نبسته باشد.

۹۲- روحیه کتاب‌نویسی و هر نوع نویسندگی در نزد ملل ایرانی و عرب خاصه اقتضای در قالب جملات و کلمات ادبی ریختن مطالب دارد که بیشتر با شعر و جملات ادبی نوام می‌گردد اگرچه آن کتاب یا نوشته در علوم ریاضی و علوم محض یا تاریخ و جغرافیا و امثال آن باشد. البته ابن ماجد هم این سبک را بکار بسته چون ایرانی عرب نما بوده و جنبه ادبی و بکاربردن کلمات و اشعار رسا و زیبا و جملات ادبی را در تصنیفات خود از نظر دور نداشته است.

۹۳ و ۹۴- تیبس همواره گرفتار این اشتباه یا مغالطه شده‌است و ناگزیر شده‌است در این قسمت از تحریر و تحقیق خود جمله (آثار جغرافی‌نویسان و ستاره‌شناسان عرب قدیمی) بکاربرد. شاید نمی‌دانسته است که اکثریت کتب جغرافیا و ستاره‌شناسی که بزبان عربی نوشته شده و از دوران اسلامی باقی مانده‌است کتبی هستند که نویسندگان آن ایرانیان بوده‌اند.

۹۵- رهمانج یعنی کتاب راهنمای ناخدایان، همسان رهمانی و رحمانی و رحمونی و راهنومی و امثال آنها است و همه آنها از واژه «رهنامه و راهنما» که نام

کلی عمومی کتب دریانوردی عهدساسانی بوده گرفته شده‌اند چه مادر و منشاء همه این رهمانچ‌ها، رحمونی‌ها، رحمانی‌ها، رهمانی‌ها، راهنومی‌ها و امثال آنها کتبی است که بزبان پهلوی ساسانی در دست دریانوردان اقیانوس هند بوده‌است.

۹۶- قطعاً ابن ماجد غیر از کتب و یادداشت‌های اجداد خود و پدر خود کتب و یادداشت‌های «ماجدان» یعنی دریانوردان حوزه خلیج فارس را در دست داشته‌است و نمی‌توان بطورقطع یقین ادعا کرد که قدمت اقدم نسخه‌ئی که در دست داشته‌است از سیصدسال قبل از خودش تجاوز نمی‌کرده‌است. چه روایات سینه به سینه تجربی که در کتب و رسالات او منقول است سابقه خیلی قدیم حداقل از اوائل قرن سوم هجری دارند.

۹۷- استاذ یعنی استاد، بمعنی سرور و رئیس و آقا هم امروز در زبان عربی بکار می‌رود. بدیهی است که استاذ و استاد هر دو فارسی است، معلم دریانوردی یا راهنمای دریانوردی یا مولف کتب دریانوردی یا ناخدای کشتی نیز در کار خود استاد بوده و شایستگی لقب استاد داشته‌اند چه در کار خود استادکاری داشته‌اند. اما کلمه «الاستاذ» که ابن ماجد با آن بنقل آقای تیبیس از دریانوردی گفتگو می‌کند سابقه طولانی و کهن در خلیج فارس و بحر عمان دارد:

شادروان عباس اقبال آشتیانی، استاد علامه کم‌نظیر تحقیقات تاریخی می‌نویسد: «از دوره اشکانیان عمان سرزمین ایرانی آباد و مطمئن نظر بازرگانان و دریانوردان و فرمانروایان بوده‌است. بروزگار دیلمیان از زمان عضدالدوله که ابوالقاسم مطهر بن محمد بن عبدالله کازرونی وزیر را بسرکردگی لشکریان دیلمی برای قلع و قمع خوارج و دفع فتنه آنان به عمان می‌فرستد تا زمان شرف‌الدوله ابوالفوارس شیرزاد دیلمی حکومت تمامی عمان از جمله هرموز و جزیره جرون را سپرده و در عهده استاد هرموز دیلمی ساخت.» (مطالعانی درباب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران- ۱۳۳۸ ه.ش. صفحه ۲۶)

۹۸- آقای تیبیس توجه نموده‌است که اصولاً تمام آثار قدماء ایرانی و عرب در همه علوم بشکل ادبی و با اشعار و تمثیل و حکایات و روایات و استعارات نوشته می‌شده‌اند و هر عالم و محقق و مورخی حتی علماء علوم دینی و مؤلفین کتب

فقهی سعی داشته‌اند کتب خود را در قالب ادبیات کهن قوم خود ریخته و آنرا مستند با اقوال پیشینیان کنند.

۹۹- بنابه دلائل فوق‌الذکر (شماره ۹۸) ابن‌ماجد اطلاعات درباره سواحل جهان را از کتب و نوشته‌های ادبی پیش از خود که به اعتبار آنها احترام می‌گذاشته نقل می‌کند. اما مأخذی که ابن‌ماجد از آنها یاد می‌کند مانند مروج الذهب، صورة الارض، عجائب الهند و امثال آن تنها کتبی در یک دانش محض مانند جغرافیا و تاریخ و امثال آن نیستند بلکه هریک مجموعه‌ای از اطلاعات مختلف دربارهٔ مواضع مختلف و از جمله سفرهای دریائی و موضع دریاها و عرض و طول جغرافیائی و بعض اطلاعات درباره نجوم و اقلیم و جامعه‌شناسی و امثال آن می‌باشند.

۱۰۰- نویسندگان شرقی که در اصطلاح امروز مشرق زمینی‌ها «قدما» نامیده می‌شوند عموماً نظر به صحت اقوال خود داشته‌اند و بدینجهت گفته‌ها و نوشته‌های خود را حتی‌المقدور به کتاب و اثر و روایات شفاهی دیگران مربوط می‌نموده‌اند و از جهت شمول همین روحیه است که علم روایات و علم حدیث و اخبار در دنیای اسلامی بوجود آمده و گسترش عجیب یافته است اگر ابن‌ماجد تحقیقات جغرافیائی دیگران و یا اقوال دریانوردی مستند و مکتوب دیگران را ملاحظه و مراعات می‌نموده‌است و خود را به آن نظرات پابند می‌دانسته‌است و (آثار کلاسیک) ادبی یا دریائی را ولو آنکه همه آن آثار کلاسیک ادبی بوده‌باشند موردتوجه قرار می‌داده و مأخذ و منابع او کتب و آثار کلاسیک ادبی بوده برای پیروی از همین سنت و برای اتقان نوشته‌هایش بوده‌است.

۱۰۱- بسیاری از اعلام جغرافیایی در طول زمان در شرق افریقا، در سواحل هندوستان، سراندیب، مالاکا، جاوه و اندونزی و حتی در سواحل خلیج فارس و بحر احمر و دریای عمان تغییر شکل داده، دگرگون شده، موردتهاجم اقوام و قبایل جدید واقع شده از بین رفته یا از نو آباد شده و تغییر شکل و تغییر اسم داده‌اند بنابراین نباید توقع داشت مثلاً آنچه را که سلیمان سیرافی یا ابوزید حسن سیرافی، یا بزرگ‌بن شهریار نوشته‌اند درست در همان جای و در همان نقطه و بر همان ساحل باقی مانده‌باشند یا با همان نام اولیه تا بروزگار ابن‌ماجد باقی مانده یا ازروزگار

ابن ماجد تا زمان ما هیچ گونه تغییری در صورت و لفظ بر آنها وارد نشده باشد.
۱۰۲- در (زیج خانسی) اعلام و لغات و استعارات و نجوم ایرانی بر همه مشابهاً خود در زبان عربی غلبه دارند و کتاب (زیج الخانی) به زبان فارسی و تألیف خواجه نصیرالدین طوسی است.

۱۰۳- زیج الغ بیگ و خود الغ بیگ بیش از همه نزد ایرانیان شهرت دارند و اثر و مؤلف هر دو ایرانی شناخته می شوند و الغ بیگ نوه تیمور است و زیج الغ بیگ را به فارسی نوشته است.

۱۰۴- که درست آن چنین است- مزیل الاثبات عن مشتبیه الانتساب (مزیل الشبهات فی اثبات الکرامات)

از روی حروف لاتین این دو وجه را که در متن توضیحات و تحشیه بشماره ۱۰۴ نوشته ام و در متن به شماره ۱۱ در مأخذ و منابع ابن ماجد ذکر شده است توانستم بخوانم. از این کتاب اطلاعی ندارم.

دریانوردی در اقیانوس هند پس از ابن ماجد

الف - سلیمان المهری

ابن ماجد آخرین ارجوزة [دریائیش] را کمی پس از ۱۵۰۰ میلادی نوشته است و ی باید کمی بعد وفات یافته باشد. بهر حال در ۱۵۱۱ اثر دریائی دیگری از «معلمی» دیگر بنام «سلیمان بن احمد بن سلیمان المهری» نوشته شد. در این اثر او از قدیمی ترین کار ابن ماجد یعنی «حاویه» نام می برد ولی نمی گوید که ابن ماجد را می شناخته و یا در آن زمان ابن ماجد وفات یافته یا زنده بوده است. آنچه راجع به سلیمان می دانیم که اصل و نسبش از (مهره) بوده و بنا بگفته سیدی چلبی از اهالی شهر (شحر) بوده است (۱۰۵) بدون شک او دریانوردی است که در ساحل جنوبی عربستان تولد و پرورش یافته است و احتمالاً از خانواده های کهن دریانورد بوده است و در زمان سیدی چلبی یعنی حدود ۱۵۵۳ میلادی مرده بوده است (۱۰۶)

رو بهمرفته پنج اثر او را در دست داریم که همه آنها در یکی از دو نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس یعنی نسخه MS 2559 بوده و تنها از روی این نسخه است که می توانیم درباره سلیمان مطالبی بدانیم. تنها اثر او که دارای تاریخ است اولین اثر او است بنام: «عمدة المهریه فی ضبط العلم البحریه» و تاریخ دقیق آن را به این جهت در دست داریم که سیدی چلبی در «محیط» از آن ذکر نموده است. این اثر رساله ای است نسبتاً بدون پیچ و خم در باب علم دریانوردی و مانند سایر آثار سلیمان به نثر

نوشته شده است. سلیمان در اثرش پیش خود طرحی اندیشیده و پیاده کرده و با وفاداری شدید به آن پرداخته است. سلیمان همیشه دقیق و بر سر مطلب است و در مقایسه با آثار ابن ماجد، آثار سلیمان چنان برای خواندن سهل اند که می توانند بعنوان اساس در تمام موارد برای فهم و توضیح آثار ابن ماجد مورد استفاده قرار گیرند. طرح کار سلیمان بطور کلی بر مبنای طرح کار ابن ماجد در «حاویه» است و سلیمان از حاویه نقل می کند. ممکن است سلیمان هرگز «فوائد» را ندیده باشد ولی مشکل است بگوئیم آثار سلیمان ملهم از آثار منشور ابن ماجد است و یا کوشش مستقلی است که بدون تأثیر نوشته های ابن ماجد برای تکامل اشعار بی شمار «رجز» از طرف سلیمان بکار برده شده است (۱۰۶).

شاید «عمده» روشن ترین اثر بین آثار دریائی باشد چون حاوی مطالب نظری و عملی است بصورتی که بلافاصله مطالب نظری توضیح داده می شوند. به این ترتیب در بخش اول تئوری عمومی دریانوردی گفته شده است: تشریحی از علت چرخش آسمان و توضیحاتی در واژه شناسی دریائی، سپس توضیحی از تمام سواحل و جهت یابی آنها بدنبال شرح مختصری از نظریه مربوط به آن، آنگاه فهرستی از عرض های جغرافیایی (ارتفاع ستاره قطبی) برای تمام سواحل اقیانوس هند را می بینیم به همراه مهمترین نظریه اندازه گیری «قیاس» زمانهای مناسب برای دریانوردی (بادهای موسمی) پس از این قسمت نوشته شده اند و در آخر فهرستی طولانی از سفرها با دستورات کامل و برای مسافرت در تمام اقیانوس هند آورده شده است. به این ترتیب در حالی که ابن ماجد خود را در نظریه و بخصوص در روش های پیچیده اندازه گیری قیاس غرق می کند و نتایج عملی را ندیده می گیرد، هدف سلیمان تعیین دقیق و بفهرست در آوردن آنها بعنوان مراجع است و بدین صورت تئوری و نظریه در مرحله پائین تر قرار می دهد.

ولی بهر اندازه که ما «عمده» را تحسین می کنیم، خود سلیمان آشکارا از این اثرش راضی نبوده و در درجه اول در برخی نتایج حاصله را کمی بعدتر خودش و در همان کتابش باشتباه خود پی می برد و ثابت می کند که آن نتایج اشتباه و نادرست می باشند. و نکته دیگر آنکه خود سلیمان به قراردادن مطالب نظری در

فهرست نتایج کتاب راضی نبوده است. به این ترتیب بعد از تحریر این کتاب، بصورت دو مقاله جداگانه اصلاحاتی بر کتابش نوشت و ابتدا اثر تازه‌ای نوشت که در آن فهرست‌های جهت‌یابی‌ها، اندازه‌های قیاس و غیره را برای سواحل اقیانوس هند بدست داده و همه اشتباهات «عمده» را تصحیح کرد و قسمت اعظم مطالب نظری را در این اثر تازه حذف کرده و این اثر را «منهاج الفاخر فی علم البحر الذاکر» نام نهاد. گرچه خود سلیمان از این کتابش راضی می‌نماید ولی برای یک دانش‌پژوه علوم دریائی امروزی، «عمده» منبع و اثر استواری است. و اثر جدید فاقد این جنبه است که طرحی یکدست یعنی نتیجه منطقی و بدون پیچ و خم نظری به اضافه نتایج سفرهای عملی دریائی باشد که معمولاً هر دریانوردی ارزش این گونه اثری را می‌داند. بنظر می‌آید که ابن ماجد هم هدفش چنین نتایجی بوده که البته هرگز واقعاً بدان دست نیافته است. نکته جالب و برجسته «منهاج» این است که این کتاب مروری بر اندازه‌های عرض جغرافیائی (قیاس) برای مناطق گوناگون است و تصویر دقیق‌تری از این اندازه‌ها را برای (جده)، (راس الحد)، (شاطی جام) و (چیتاگنگ) و بالاخره فواصل طولی از این سو به آنسوی اقیانوس (مسافات) بدست می‌دهد که بجز در حاویه ابن ماجد آنهم بطور مبهم در کتاب دیگری این تصویر دقیق آنهم با جزئیات نیامده است. فصلی نیز اختصاص به پرندگان، علفهای دریایی و غیره دارد (اشارات) که در «عمده» ذکری از آن نیست. در اینجا است که بنظر می‌آید سلیمان از مسیر اصلی خود خارج شده و دقت معمول نویسندگانش را از دست داده است. فصل دیگری در مورد باده‌ها و طوفانهای موسمی و نیز قسمتی تقریباً بی‌فایده در باب انقلابات ماه و خورشید طرح اصلی کتاب را تنزل داده و آن را به مطالب و جنبه‌های نظری که نویسنده آشکارا سعی در دوری جستن از آن کرده است، نزدیک می‌کند. خلاصه کلام آن که این اثر برخلاف مطالب عملی «عمده» ثنوری بی‌فایده‌ای است و چون سخن از باده‌ها است نویسنده جنبه‌های اساسی را نادیده می‌گیرد مثلاً فهرست مواعد کشتی‌رانی با بادهای موسمی را نمی‌نویسد. شاید سلیمان نظرات دیگری نداشته است که بر آنچه در فهرست‌های کتاب «عمده» نوشته است بیفزاید. بالاخره در پیوست کتاب، سلیمان تصویر تازه‌ای از سفر در آسیای

جنوب شرقی و خلیج بنگال بدست می‌دهد، اما از بقیه نقاط در این پیوست برای تکمیل مطالب نام نمی‌برد و تکرار نمی‌کند و به این ترتیب برخلاف عمده، این اثر دستورالعمل کشتی‌رانی عمومی و برای همه نقاط اقیانوس هند را در بر ندارد. بطور کلی در مقایسه با عمده بجز در چند مورد اضافی دقیق‌تر، «منهاج» از «عمده» کم‌ارزش‌تر است.

بعد از «منهاج» سلیمان اثر دیگری با عنوان «تحفة الفحول فی تمهید الاصول» نوشته است و این اثر مقالاتی است کونا و در شش صفحه که شرح دقیقی از نظریه دریائی است و در واقع قسمت نظری مورد تجدیدنظر واقع شده «عمده» است که هنگام تجدیدنظر و اصلاح عمده برای نوشتن «منهاج» از آن کتاب گرفته شده است. برخلاف «منهاج» تحفه در مطالب غیر لازم گم نمی‌گردد، اثر طرحی دقیق و مناسب دارد و با ترتیبی منطقی تمام تئوری لازم برای دریانوردی را بدست می‌دهد و ترتیب آن از این قرار است: ۱- کلیات ۲- درجات قطب نما ۳- زام ۴- انواع راهها ۵- نظریه قیاس ۶- نظریه مسافات ۷- نظریه بادها.

در آخر رساله سلیمان تفسیری بر روی اثر خود می‌نویسد که در نسخه (MS 2559) وجود دارد. ظاهراً این اثر آخرین اثر سلیمان بوده و بنظر خود سلیمان بزرگترین اثرش بوده است. اما از نظر محقق اروپائی و احتمالاً دریانورد اقیانوس هند که «تحفه» اصلی را در دست دارد، این اثر مطلقاً بدرد نمی‌خورد، اینطور احساس می‌شود که سلیمان در دوران پیری نقش زمان جوانی خود را بعنوان یک دریانورد عملی کنار گذاشته و دوستدار ادبیات گشته است، چرا که این تفسیر را به روش مفسران کلاسیک و تفسیرهای قدیمی آنان را از قرآن یا بعضی آثار فقهی نوشته است با این تفاوت که سلیمان «تحفه» را پنج برابر طولانی‌تر و مفصل‌تر کرده ولی مطلبی برای افزودن به کتاب نداشته است. به این ترتیب که جمله‌ای از تحفه را تکرار می‌کند و جمله «من گفتم» در آغازش بکار می‌برد، آنگاه با جمله «من می‌گویم» مطلب را بسط می‌دهد و جملات و سخنانی را که قبلاً آشکار و واضح بوده به بیان بسیار طولانی‌تر ادا می‌نماید و خیلی بندرت نکته‌های مبهم مطالب را حل می‌کند. گهگاه مطلبی را در تحفه حذف کرده ولی آن مطلب در کارهای ابن ماجد و یا در

«عمده» وجود دارد، و در اینجا آن مطلب را اضافه می‌کند در حالی که با وجود در دست داشتن سایر آثارش، این تفسیر و افزودن در «تحفه» کاملاً غیر ضروری است. (۱۰۷)

تنها یک اثر دیگر از سلیمان المهری را باید بررسی نمود و آن مقاله‌ای کوتاه بنام «قلادة الشموس و استخراج الاسوس» (۱۰۸) است که شامل ریاضیات لازم برای محاسبه تاریخ بر حسب سالهای اسلامی، خورشیدی، بیزانتین، مصری و ایرانی است. از آنجائی که فصول دریانوردی، و در واقع تمام تاریخهای دریانوردی، معمولاً با روزهایی پس از نوروز ایرانی (یزدگردی) داده شده‌اند این مقاله امتیاز بسیار عملی در بردارد (۱۰۹) و شامل دو صفحه فرمولهای مهم است که بروشنی و به روش عمده نوشته شده و محتمل است که تاریخش هم بحدود تاریخ تحریر «عمده» باشد ولی سلیمان متعرض این مطلب نیست. خود ذکری از این تاریخ نمی‌کند.

ب - سیدی علی چلبی

برخلاف دو نویسنده قبلی زندگی سیدی چلبی نسبتاً شناخته شده است زیرا اونویسنده و خدمتگزار دولت عثمانی بوده و تنها ناخدای اقیانوس هند نبوده است. جزئیات زندگی او توسط فراند در «تعلیمات دریائی» و توسط توماس چک در مقدمه ترجمه آلمانی کتاب «محیط» آمده است. لازم است یادآور شوم که او از خانواده‌ای از خدمتگزاران کشورش و وابسته به نیروی دریائی عثمانی بوده است. بعد از لشکرکشی‌هایی با فرمان سلطان سلیمان فرماندهی کشتی اقیانوس پیمای ترکی که در بصره بفرماندهی پیری رئیس (۱۱۰) بود و بدون فرماندهی مانده بود به او واگذار شد. او دستور داد کشتی را به مصر برگردانند اما در دهانه خلیج فارس مورد حمله کشتی‌های پرتغالی قرار گرفت (۱۱۱) و سپس طوفان کشتی سیدی چلبی را به ساحل گجرات راند، او سالی را در گجرات گذراند و در ۱۵۵۴ میلادی از راه خشکی به وطنش بازگشت (۱۱۲). نمی‌دانم که وی تا چه اندازه دریاسالار «آدمیرال» بمعنی امروز کلمه بوده و تا چه اندازه خدمتگزار دولت بوده، اما آنچه مسلم است او دریانوردی با مفهومی از دریانوردی مانند دو نویسنده قبلی (ابن ماجد- سلیمان

مهری) نبوده است. با این حال او در گجرات در ۱۵۵۴ میلادی وقتش را به نوشتن کتابی در دریانوردی اقیانوس هند بزیان ترکی صرف کرده که عنوان کتابش «المحیط» (۱۱۲) است و دو نسخه خطی آن در وین و ناپل موجود است. این اثر جدیدترین اثر باقی مانده در باب روش های دریانوردی در اقیانوس هند برطبق روش ها و آئین های ابن ماجد است. در واقع این اثر ترجمه ای از آثار عربی نویسندگان قبلی است که ترتیب تازه ای بدان داده شده. سیدی چلبی می گوید که شش اثر از ابن ماجد و سلیمان المهری را نزد خود داشته بدینقرار «فوائد»، «حاویه»، «تحفة الفحول»، «عمده»، «منهاج»، «قلاده الشموس» اما ظاهراً نقشة او این بوده است که عمده را ترجمه کند و هرچه را از سایر آثار ضروری می دانسته به آن اضافه نماید. و در آخر وی تفسیرات و نظریات زیادی نیز از خودش نوشته است بخصوص در باب تاریخ گزاری یا تاریخ شماری کلی و مطالب مختلفی که از مؤلفین متقدم درباره محصولات یا مردمان محل ها ذکر شده اند. چون به اشتباهات ترجمه او توجه شود به این نتیجه می رسیم که سیدی چلبی اطلاعات واقعی از مطالب متونش نداشته است و بنظر می آید که کار او مانند کار یک منتقد هنری یا عتیقه شناس باشد که برای گذراندن وقتش در گجرات کوشش نموده است استنباط منطقی از متن های مختلف و مبهمی که در جلوی روی خودش داشته بدست آورد و شاید حتی کوشش او در راه فهم دقیق این متون بوده است اگرچه او ادعا می کند که «فوائد» ابن ماجد را در دست داشته ولی در هیچ جای اثری از کوشش او برای حل سؤالات (مشکلات) بی شمار فوائد دیده نمی شود.

بنابراین «محیط» آنطور که در دسترس ما است کلمه به کلمه با «عمده» انطباق دارد نه با «فوائد». فصل اول شامل بخش هایی است از «عمده» که در فواصل یا بخش هایی از «تحفة الفحول» آراسته شده، اما بخش هایی راجع به وسایل اندازه گیری، قیاس، اصلی است و اقتباس نشده است و روشن است که مطلب برای سیدی چلبی شرح داده شده است و او با دقت از آنها یادداشت هائی برداشته است. فصل دوم ترجمه ای است از قلاده الشموس با یادداشت هائی از خودش و فصل سوم باز می گردد به مطالب فصل اول. فصل چهارم ترجمه مستقیمی است از فصل های

سوم و چهارم عمده با بخشی اضافی از خودش درباره امریکا که در مقایسه با بقیه فصول با روش اروپائی نوشته شده است. از فصل های پنجم و ششم و هفتم قسمت های بزرگی چاپ نشده است اما آن قسمت هایی که چاپ شده نشان می دهد که در اساس ترجمه هائی از عمده (فصل ۵) و تحفة الفحول. است فصول هشتم و نهم و دهم فقط ترجمه هائی از فصل های ششم و هفتم عمده است. اما تنها یک سنجش در اینجا قابل ملاحظه است زیرا بخش چهارم از فصل هفتم در مورد تألیف نقشه ها و جدولهاست که در هیچیک از آثار نویسندگان قبلی ذکری از آنها نیست و اگرچه این اطلاعات را هم از منابع پرتغالی می دانیم که اعراب از آنها استفاده می کرده اند. من مایلم بگویم در مورد این بخش اثر سیدی چلبی تنها اطلاعات مأخوذ از منابع اروپائی است و پیش از او «پیری رئیس» بخاطر نقشه های راهنمایی دریائی مورد استفاده در قرون وسطی، در مدیترانه مشهور بوده است.

سیدی چلبی آیین ها و روش های دریانوردی در اقیانوس هند را به انجام می رساند (یعنی آنرا تمام شده ذکر می کند) در حالی که بدون شک دریانوردان این اقیانوس با کشتی های «ذو» تا به امروز هم نسخه های راهنما را در دست داشته و از آنها استفاده می کنند (۱۱۳) در اوائل قرن نوزدهم جیمز پرینسپ صفحه ای از رهنما ای را دید که طرحی از نقاط و درجات قطب نما است که با نامها و کلمات عربی درجات قطب نما را نشان می دهد. موزه بریتانیا دارای یک نسخه خطی دریائی است که در حدود سال ۱۸۴۴ از کشتی «دو» مخصوص برده کشی و حمل و نقل سیاهان بوده و در این نسخه نیز اشکال مشابه آنچه جیمز پرینسپ دیده بود، دیده می شود. گرچه مطالعه دقیق تر و روشن تر می نماید که فنون بکاررفته در آن بیشتر اروپائی است. ناخدای کشتی «ذو» در قرن نوزدهم خورشید را با یک زاویه یاب با قوس ۶۰ درجه قیاس می کرده است و نه با ستاره قطبی یا سهیل یا عیوق یا واقع، آنهم با قطعه ای چوب یا طناب.

عیسی القظامی [الگتامی] - گدامی: در قرن بیستم، آثاری در دست داریم که دستورات کشتی رانی برای کشتی های صید مروارید و ذو هائی که به اقیانوس هند می رفته اند بوده است. این رسالات که در کویت چاپ شده [گتامی] نامیده می شوند.

از جمله: (المختار الخاص للمسافر والطواش والغواص) که برای صیادان مروارید نوشته شده است تألیف عیسی القطامی است. آخرین اثر او در ۱۹۶۴ توسط پسرش عبدالوهاب دوباره بررسی و چاپ شده است با نام (دلیل المختار فی علم البحار - چاپ کویت). اگرچه بیشتر زبان کتاب شبیه زبان ابن ماجد است ولی روش های نسخه خطی موزة بریتانیا را پیروی می کند. بدین ترتیب آئین های دریانوردی قرون کهن برای راه یابی به اقیانوس هند بخاطر آئین های دریانوردی مأخوذ از اقیانوس اطلس که در اصل توسط پرتغالی ها آورده شده است، فراموش گشته است.

تحشیه و توضیحات

از شماره ۱۰۵ تا ۱۱۴

از: احمد اقتداری

۱۰۵- (الشهر) که با املاء (الشحر) هم نوشته شده و (المهر) هم نوشته شده قطعه خاک وسیعی است که در انتهای نجد عربستان بین دریای عمان و گوشه‌ای از دریای سرخ و قسمتی از دریای عرب که روبروی افریقای شرقی واقع است قرار گرفته و از دیرباز مردمان این منطقه عمانی، عرب، بومی نیمه عرب نیمه افریقایی بوده‌اند. اما آن قسمت که متصل به خاک عمان است عمانی و عمانی نیمه ایرانی و نیمه عرب‌اند که غالباً از عدن بدان نواحی رفت و آمد داشته‌اند. در عمان منطقه «سهار=سحار» نامیده می‌شود و در کناره دریای سرخ و دریای عرب (شحر) یا (شهر) یا مهر نام دارد.

۱۰۶- خانواده‌های کهن این نواحی دست کم از روزگار ساسانیان مهاجرین ایرانی عمانی بوده‌اند. و در همین تحقیق آقای تیبس بدنبال همین مبحث در ذکر سلیمان مهری و کارهایش که با عنوان (دریانوردی در اقیانوس هند پس از ابن ماجد) وصف شده است. سلیمان مهری با دقت شگفت‌انگیز جدول مقایسه سالهای ایرانی با سالهای مصری، عربی، بیزانتین بدست می‌دهد و مبداء تقویم و تاریخ دریانوردی را با دقتی تمام از روی نیروز (نوروز) محاسبه می‌کند و از تاریخ یزدگردی با دقت تمام محاسبات تاریخ حرکت کشتی‌ها و بادهای موسمی را بدست می‌دهد و این موضوع مسلم می‌دارد که سلیمان مانند همه مردم عمان و شحر و مهر محاسبات

دریائی را با نوروز یزدگردی حساب می کرده‌اند و تاریخ یزدگردی را خوب می‌شناخته‌اند و فرهنگ و سنن قدیمه ایرانی داشته‌اند.

۱۰۷- با اینکه آقای نیبتس بخوبی کتب ابن‌ماجد و سلیمان را بررسی نموده‌است، توجه نکرده‌است که علوم دریائی متداول نزد ساکنان سواحل اقیانوس هند آنچه سینه بسینه و منقول از متقدمان و پیش‌کسوتان بوده مجرب و معتمد بوده و مورد قبول دریانوردان بوده‌است بنابراین قطعاً و محققاً برای سلیمان وجوب قطعی داشته‌است که آن اقوال و روایات و نوشته‌های ابن‌ماجد را همه جا ولو بصورت تکرار نقل کند تا گفته‌ها و نوشته‌هایش مستند و قابل قبول باشد.

۱۰۸- در متن ترجمه انگلیسی قلاده‌الشموش ضبط شده در حالی که نام این رساله قلاده‌الشموس و استخراج الاسوس است و مصححان نسخه دمشق هم شمس ضبط کرده‌اند.

۱۰۹- گفته آقای نیبتس است که: «این مقاله بجهت آنکه تمام تاریخهای دریانوردی با روزهای پس از نوروز ایرانی (یزدگردی) داده شده‌اند امتیاز بسیار علمی دربردارد. خدا را شکر که آقای نیبتس اقلأ در یک مورد از انصاف بدور نمانده است و قبول کرده‌است که کار عمده سلیمان مهری که امتیاز بسیار علمی دارد از فرهنگ و تاریخ و تقویم و نجوم ایرانی فیض گرفته‌است.

۱۱۰- پیری رئیس دریاسالار عثمانی که سیدی چلپی بعد از او دریاسالار شده‌است.

۱۱۱- تفصیل این جنگ و شکست در کتاب (مرآت‌الممالک) تألیف سیدعلی کاتبی مؤلف (المحیط) آمده‌است و ظاهراً در حوالی جزیره هرموز از پرتغالیان شکست خورده‌است و با تدبیر کشتی درهم شکسته را به ساحل سند رسانیده‌است.

۱۱۲- از هندوستان به افغانستان و خراسان آمده مدتی در مشهد توقف داشته و به بغداد عزیمت نموده و داستانهای دلکشی از گفتگوها و بیم و امیدها و ملاقاتهای سیدعلی کاتبی در ایران در کتاب (مرآت‌الممالک) او مندرج است.

۱۱۳- سیدی علی کاتبی نگفته‌است که دیگر از این رهنامه‌ها استفاده نمی‌شود، گفته‌است که بتدریج با توسعه نفوذ پرتغالیان دستورات و آئین‌های

ابن ماجد از بین می‌رود ولی با وجود توسعه و تکمیل کشتی‌های بزرگ بخاری جدید امروز هم (رحمانی‌ها) که همان رهنامه‌های قدیمند مورد استفاده دریانوردان سواحل خلیج فارس و دریای عمان و دریای سرخ و دریای عرب و شرق افریقا می‌باشند.

۱۱۴- «گدامی» و «الگدامی» کشتی‌های صید مروارید در خلیج فارس و دریای عمان و دریای سرخ‌اند.

کشتی‌ها^۱

چندین رساله درباره کشتی‌ها مورد استفاده در اقیانوس هند نوشته شده است که هم با کشتی‌های جدید خلیج فارس سروکار دارد و هم با آنهایی که در آثار نویسندگان قدیم ذکر شده‌اند. حورانی در اثرش بنام دریانوردی عرب، طرح مختصری از کشتی داده و منابع قدیمی را مقایسه می‌کند که ما این اطلاعات را با آنچه که از شروح دریانوردان دریافته‌ایم مقایسه می‌کنیم (۱۱۵)

کشتی‌های سلیمان و ابن ماجد چندگونه بوده و با اسامی گوناگونی در متون آمده است. اگرچه کشتی‌هایی که عملاً توسط ابن ماجد هدایت می‌شده، نام برده نشده احتمالاً مانند امروز کشتی‌ها بر مبنای شکل تنه کشتی نامگذاری شده‌اند. اسامی کشتی‌ها که در «فوائد» می‌بینیم از این قرار است: جلاب-خشب-طرارید-قطائحی-مسماریات-سور-ایکار. سه‌تای نخستین در متون دیگر هم آمده و توسط پرفسور سرجنت در کتابش بعنوان (پرتغالی‌ها در عربستان جنوبی)^۲ ذکر شده است.

۱ - عنوان کامل این مبحث (کشتی عرب) است اما چون این کشتی‌ها ایرانی و عرب و آفریقایی بوده‌اند عنوان مبحث را کشتی‌ها گذاشته‌ایم (مترجم و محشی)

۲ - سرجنت، آر. بی «پرتغالی» صفحات ۱۳۶-۱۳۴ درباره یک جلیه که در حدیده دیده شده توضیح داده است در «آئینه دریانوردان» جلد ششم صفحه ۷۶ و همچنین سایر مؤلفین قبول کرده‌اند که این کلمه تحریفی از جالبوت است.

ابن ماجد آنها را بعنوان قایق‌هایی که وارد بعضی بنادر می‌شدند و روی بعضی پایاب‌ها می‌رانند یا نمی‌رانند و مسافرینی حمل می‌کردند یا نمی‌کردند، نام می‌برد ولی بهیچ روی آنها را با خود مرتبط نمی‌سازد. جلاب ممکن است قایق‌های دریای سرخ باشد. (۱۱۶) خشاب بطور عمده قایق‌های خلیج عدن و دریای سرخ است ولی بعضی از آنها ممکن است به هرموز و هند سفر کنند (۱۷۷) (اما احتمالاً به گجرات و کن‌کن می‌رفته‌اند) طرارید که مفرد آن (طرّاد) است در سواحل اُریسا یافت شده و ممکن نیست قایق‌های بومی باشند، اما اگر عربی باشند می‌باید کشتی‌های اقیانوس پیمای دوررونده البته با اندازه کوچکتری باشند. قطایی و مسماریات فقط در ارتباط با افرنج (پرتغالی) ذکر شده‌اند. سرجنت می‌گوید که قطایی احتمالاً همان (کُتیا)ی هندی است و (گوتیا)ی عربی که یک (ذو) است با تیر (در عقب کشتی) که نمی‌توانسته است در زمان ابن ماجد وجود داشته باشد مگر بصورت کشتی مدیترانه‌ای یا اروپائی، مسماریات قطعاً کشتی‌هایی هستند که با میخ سوار شده‌اند یعنی برخلاف روش معمول اقیانوس هند که بهم چسبانیدن نخته‌ها و الوارها با الیاف نخل است.

واژه‌های سور وایکار محدود به ابن ماجد است و محتاج به توضیح بیشتر، سور کلمه مشکوکی است و احتمالاً نوعی قایق است نه یک کشتی. ابن ماجد می‌گوید «زهره [تیر] بفاصله سه زام از آنها بعل السور است.» و این تنها جای متون نیست که زام باید برای نوع کشتی مورد استفاده برای اندازه‌گیری فاصله دقیق بکار رود. این عبارت سازندگان کشتی در خلیج فارس را که من با ایشان گفتگو کردم گیج نکرد. آنها می‌گفتند که (سور) کشتی‌هایی بوده که در سور در عمان ساخته می‌شده که این محل یکی از مهمترین مراکز ساختن (ذو) است. اگرچه صفت سوریا معمولاً برای آنها بکار برده می‌شود ولی امروزه این نوع کشتی (دنگیا) Dangiya نامیده می‌شود که از لغت دنگی dinghy که ریشه انگلیسی-هندی دارد می‌آید (دنگی) = dinghy نوعی قایق در هند شرقی است. کلمات دنگ و دنگی لغات فارسی هم می‌تواند باشد) (۱۰۲)

گرچه بمن گفته شد که این همان قایق دو سر صید مروارید بنام (بطیل)

است (۱۱۸) که امروزه هم از آن استفاده می‌شود.

طبق نظر ابن ماجد ایکار کشتی بوده است که قطعاً دریانوردان اقیانوس هند از آن استفاده می‌کرده‌اند زیرا این کشتی از عدن یا شحر به هرموز می‌رفته و از عمان به گجرات. احتمالاً کشتی سبکتری بوده و مناسب برای سفر در بادهای شدید موسمی بوده است (۱۱۹).

کشتی‌های معمول بین دریانوردان «مراکب» نامیده می‌شود یعنی کشتی‌ها. گرچه در اشعار و کلمات قرآنی اغلب (فلک) آورده شده است. برحسب اندازه کشتی و سرعت آن و شرایط بارگیری‌اش و غیره کشتی‌های مختلف با اضافه کردن صفت‌های گوناگون به واژه (مرکب) نامگذاری شده‌اند باین ترتیب: مرکب کبیر - مرکب وزین - مرکب ثقیل - مرکب خفیفه - مرکب سابق - مرکب ماشی - مرکب شاهین (۱۲۰) و عبارات نادری چون مراکب معتدا - مراکب مجاور - مرکب نجیب (۱۲۱). متون از این فراتر نمی‌روند اما شکل کشتی‌هایی را که ابن ماجد و سلیمان رانده‌اند و از روی اطلاعات خارجی می‌توانیم حدس بزنیم، مسلماً ذوهای دریا‌های عمیق از نظر شکل شبیه آنهایی است که بعدها هم با کمی تغییر مورد استفاده واقع شده‌اند و احتمالاً اندازه‌هاشان بزرگ بوده است اگرچه بجای میخ شدن قطعات مانند امروز نبوده و قطعاتش با الیاف نخل بهم وصل می‌شده به این ترتیب کشتی‌های با میخ در دسته جداگانه‌ای با نام مسماریات قرار می‌گیرند و این واژه از کلمه مسمار «میخ» می‌آید، اندازه کشتی‌ها قابل ملاحظه بوده است از کشتی‌های جدید با نام (محلّب Muhallab) توسط جونستون. و مویر Jehnstone and Muir اندازه‌گیری شده و با این نتایج که طول آنها ۱۰۰ پا و بلندی دکل ۷۷ پا و میله افقی نگهدارنده بادبان ۱۰۰ - ۱۲۰ پا است. [اندازه‌ها روشن شده است].

کشتی (بوم) که آلن ویلیرز Alen Villiers در آن کشتی‌رانی کرد، سر دکل آن ۹۰ پا بلندتر از سطح دریا بوده و ۲۵۰۰ عدل خرما (حدود ۱۵۰۰ تن) بر آن بار بوده است. ابن ماجد اندازه کشتی بدست نداده است اما عجائب‌الهند (۱۲۲) از یک کشتی نام می‌برد با دکلی به بلندی ۷۵ پا و ابن ماجد هم از یک کشتی با ظرفیت ۱۰۰۰ بهار. (۱۲۳) کشتی‌های قرن پانزدهم تقریباً به بزرگی ذوهای امروزی بوده،

تنه‌های کشتی می‌باید دو انتهای بوده‌باشد که شکل اصیل کشتی در دریای عرب (۱۲۴) بوده و از آنجائی که کشتی‌ها دارای یک سکان بوده احتمالاً سکان به تیر عمودی عقب کشتی متصل بوده‌است یعنی همانطور که در کشتی مشهور (حریری) است (۱۲۵). تمام تنه کشتی می‌باید شبیه (بوم)‌های امروزی کویت بوده‌باشد. کشتی‌های اروپائی با انتهای مربع شکل یعنی کشتی‌هایی که قسمت عقبشان محل نشستن دارد، اختراعی براساس کشتی‌های اروپائی بوده و پس از آمدن پرتغالیان به اقیانوس هند پیدا شده‌است. دریانوردان خودشان هیچگاه از تنه کشتی یا قسمت‌هایش نام نمی‌برند بجز ابن‌ماجد که به ستاره‌های قطبی دباکبر که تشکیل شکل کشتی نوح (سفینه‌النوح) را می‌دهند اشاره می‌کند شکل صفحات آهنی نه کشتی را می‌دهد که دریانوردان آن را هیراب (۱۲۶) می‌نامند.

از ساختن کشتی توسط ابن‌ماجد در آثارش ذکر نشده، گرچه او می‌گوید که کار معلم از زمانی شروع می‌شود که کشتی هنوز در خشکی است و در اینجا ابن‌ماجد تذکرانی در مورد نصب جهت‌یاب می‌دهد و طبق گفته ویلیز ناخدا به محض اینکه ساختن بدنه کشتی و درزگیری بدنه آن تمام شد زمام کشتی را در دست می‌گیرد. از این پس وظیفه ملاحان و کارکنان است که دگل و مجموعه طنابها و بادبانهای کشتی را نصب نمایند و تجهیزات کشتی را روبراه کنند. هیچکدام از این امور وظیفه کشتی‌ساز نیست و بدین ترتیب در یک کشتی که دارای دگل یا بادبان نامرغوب است فقط ناخدای کشتی است که مورد سرزنش قرار می‌گیرد. احتمال می‌رود که معلم زمان ابن‌ماجد نیز مسئولیت‌هایی اینچنین داشته است.

هنگامی که کشتی بندر وطن را ترک می‌کرده. حتی بدنه کشتی جزء مسئولیت‌های ناخدا بوده که آن را بررسی و بازرسی نماید. ذوهای امروزی اغلب نجاری را با خود همراه می‌برند تا تعمیرهای اساسی را در سفرهای طولانی انجام دهد، مانند سفر به سواحل آفریقا که وقتی نه کشتی بگل می‌نشیند باید تمیز شود و به یک ذو متوسط در سفرهای طولانی دائماً صدمات گوناگون وارد می‌آید. در عجائب‌الهند مطالب زیادی در مورد تعمیر کشتی پس از طوفان نقل شده‌است.

کشتی‌ها بطور مداوم گل‌گیری می‌شده و یا از جنگل‌های آسیای جنوب شرقی چوب برای دگل‌های جدید بریده می‌شده‌است، همچنین در انتهای سفر، کشتی گل‌گیری و آماده برای فصل بعد می‌شده‌است در عمان و خلیج فارس اینکار در فاصلهٔ دوباد موسمی کواس (۱۲۷) انجام می‌شده که ابن‌ماجد هم آنرا ذکر کرده و این زمان در اوج تابستان است. چون این زمان با فصل صید مروارید برخورد می‌کند. ملاحان ذوهای دورپیما به سواحل صید مروارید می‌روند و به موقع برای دریانوردی فصل بعد باز می‌گردند. امروز ناخدا مالک کشتی، تجهیزات کشتی را مهیا می‌کند ولی نمی‌توان گفت که معلم قرن پانزدهم نیز همین‌گونه عمل می‌کرده‌است یا اینکه تنها امتیاز ریاست کشتی را در سفر اول پس از اینکه کشتی ازدست کشتی‌سازان به‌در آمده بود بعهد می‌گرفته‌است.

در این قسمت وظائف ناخدا و کشتی احتمالاً مربوط به فصل (سیاسات) ابن‌ماجد می‌شود ولی ابن‌ماجد کمتر بدان پرداخته‌است زیرا علم نظری خالص که مورد توجه ابن‌ماجد بوده‌است نمی‌باشد.

جزئیات در روی عرشه کشتی مورد توجه دریانوردان است و آنها نقاط (درجات) بسیاری را در دور عرشه ذکر کرده‌اند و استفاده از این نقاط (درجات) برای مشخص ساختن زاویهٔ مسیر بوده و برطبق گفتهٔ ابن‌ماجد کشتی به ۳۲ نقطه (قسمت) تقسیم می‌شود که قابل مقایسه با صفحهٔ مدرج قطب‌نما است. این نقاط (قسمت‌ها) مسلماً همان نامهای روی صفحهٔ قطب‌نما را ندارد. بلکه بعضی وقت‌ها بادبانها و طناب‌ها یا پیش‌آمدگی‌های روی کناره‌های کشتی دائماً به منظور مسیریابی در یک زاویهٔ معین از مسیر کشتی مورد استفاده واقع می‌شوند، که در میان همهٔ آنها و معمول‌ترین آنها از این قرار است:

صدر یا سدر-جوش (جاش)-دامن (دمن)- (جاز).

اولین و آخرین به ترتیب نشان‌دهندهٔ قسمت جلو و عقب کشتی است، اگرچه واژهٔ آخرین کلمه‌ای قدیمی است که امروزه لااقل در کویت جایش را به کلمه (نفر) داده‌است. جوش شراع‌بند است، احتمالاً شراع بندپایان اصلی کشتی است دامن (دَمَن) گوشهٔ پائینی بادبان (با حلقه‌ای که به گوشهٔ بادبان وصل می‌شود) است گرچه

از این دو گهگاه با ارتباط با بازوبسته کردن بادبان استفاده می شود، اما استفاده مسیریابی از آنها معمول تر است. علیرغم این حقیقت که موقعیت آنها با زاویه باد تاحدی تغییر کرده است. در هر حال یکی از معمول ترین عبارات متون دیدن جزیره (فی الجوش) است که مفهوم آن از دماغه در قسمت باد کشتی است در حالی که عبارت کمتر معمول (فی دامانک) (۷۲۸) است که مفهوم بطرف سمت پناه دار کشتی (باد پناه کشتی) است. هنوز تردید است که این دو واژه محدود به یک مسیر ثابت بوده (تاحدی بخاطر ماهیت غیر ثابت اشیائی که به این جهت ها نام می داده اند و تا حدی بخاطر استفاده تقریباً انحصاری از چهار واژه فوق که می تواند مفهوم چهار مسیر کلی را بنمایانند: (به پیش، به عقب، به سوی باد، پشت به باد).

یک کلمه دیگر بعنوان واژه عمومی مسیر مورد استفاده بوده و احتمالاً نام یک قسمت از کشتی است. این کلمه فطیه است اما بطور کامل تمام تلاش هایم برای یافتن معنی این کلمه بیهوده بوده است. بطور قطع امروزه در کویت بحرین یا عدن این کلمه شناخته نیست و در چند مورد استفاده از آن در مسیریابی برای شناسائی آن کافی نیست.

بجز این اصطلاحات تعدادی از پیش آمدگی های روی دماغه کشتی هم برای نمایاندن انحراف های جزئی از مسیر واقعی استفاده می شود. می توان گفت یک کشتی در مسیر بعل الکلب-بعل القدامی یا بعل الدستور در حال حرکت است. در عرض دماغه کشتی که دو انتهایش برجسته و تشکیل شاهین های ترازو را می دهد، این واژه هنوز مورد استفاده است. کلمه قدامی دیگر مورد استفاده نیست ولی می باید شبیه (کلب) بوده باشد: ممکن است این کلمه نامی باشد که ابن ماجد بر (ابد) Abd (۱۲۹) امروزی (برآمدگی عمودی که بلافاصله پشت کلب قرار دارد) نهاده است و بالاخره می تواند دگل اصلی باشد که جونستون آنرا (جا دام) (گادُم؟) (۱۳۰) نامیده است. کلمه دستور لغت معمولتری است که در متون زیاد دیده می شود ولی تنها یکبار بعنوان کلمه مشخص کننده مسیر آمده است. در دریای طوفانی و سهمگینی گهگاه باین صورت ذکر شده است: «موج ها نا سردستور» و این دستور یک میله بسته شده به تیر دماغه کشتی بوده و دگل آنسوی تیر برآمده بوده و

«جوش» بادبان اصلی هنگام افراشتگی بادبانها برای حرکت در مجاورت بادبان بسته می‌شده‌است.

(دباسه) (۱۳۱) که ابن ماجد می‌توانسته است بر روی آن بایستد و دریا را ببیند قسمت محصور عقب کشتی بوده‌است امروزه دباسه اطاقکی (کابین) است در پشت دگل عقبی کشتی که برای نشستن مسافران زن کشتی از آن استفاده می‌شود. وقتی ابن ماجد روی آن می‌ایستاده، او باید روی عرشه بالا ایستاده باشد. این نکته سؤال عرشه‌ها را مطرح می‌کند. متون قدیمی از عرشه سخنی نگفته و از اطاقک نام می‌برند که ظاهراً باید عرشه و سقف داشته باشند.

ممکن است در قرن پانزدهم (ذو)ها بدون اطاق بوده و عرشه بالائی بیشتری وجود داشته. این امکان هم هست که انبار کشتی و شاید قسمت جلوی کشتی سطح‌دار بوده و فضای اصلی بازنگهداشته می‌شده چرا که ابن ماجد از تلف شدن بارها در بارانهای ملبار سخن می‌راند و چاره کار را محافظت آنها با نوعی پوشش می‌داند که (بنجاله) (۱۳۲) نامیده اگرچه این قسمت از نوشته وی بسیار مبهم است. در ساحل ملبار رسم است که محمولات را با خیزران و نی پوشانند تا از صدمه هوا و آب باران در امان باشد و کشتی‌ها اغلب از حصیرهایی از این گیاهان در مواقع حمل بارهای سنگین برای محافظت آنها از آب و هوا و طوفان استفاده می‌کنند. در هندوستان امروز این حصیرها (کدجان) نامیده می‌شود و در خلیج فارس نیز از تخته‌های چوبی بنام (دراب) به همین منظور استفاده می‌گردد.

(ذو)های بزرگ امروزی چه (بوم) (۱۳۳) و چه (بغله) (۱۳۴) بطور معمول دودگل دارند و احتمالاً کشتی‌های مورد استفاده ابن ماجد و سلیمان هم همین تعداد دگل داشته‌اند، گرچه در متن هایشان نشانه‌ای از تأکید این موضوع نیست بجز اولین خط شعر ابن ماجد که: «من سخن می‌گویم و کشتی با دو بادبان عبور می‌کند.» کشتی‌های دودگلی برای مؤلف عجایب‌الهند نیز شناخته شده بوده و کلمه دقل (دگل) کلمه معمول در زبان عربی کلاسیک و در زبان عربی جدید در هر دو بکار می‌رود و همواره بصورت مفرد آمده و ذکر از (غلامی) دگل عقبی کشتی نشده یا از آن بصورت کلمه‌ای مانند صفت استفاده نشده که یکی را از دیگری متمایز سازد.

بادبان معمولاً در متون (غیله) (۱۳۵) نامیده می شود و بندرت و شاید در شعر شراع گفته می شود. اما نام اولی که قدیمی است ولی هنوز قابل فهم است بطور کامل جایش را به نام دوم که کلمه متداول بین دریانوردان کنونی است داده است. در مورد شکل بادبان بسختی تصور می توان کرد که مانند بادبانهای سه گوش در (بوم) های کنونی بوده باشد اما اشاره عجیب ابن ماجد به ریاضی ساختن و به محاسبه گذاشتن ساختن بادبان «حساب التفصیل الغیله» تقریباً چهارگوشی را تصویر می کند. مگر اینکه متن او را دوباره با در نظر داشتن بادبانهای امروزی بخوانیم. جونستون شکل بادبان را نشان می دهد و اینکه طرف شیب دار و طرف عمومی موازیند (زیرا بادبان از نوارهایی از پارچه با عرض استاندارد بنام (شگه) (۱۳۶) تهیه شده است و نسبت عمودی به طرف شیب دار در بادبان اصلی به یک شش و در بادبان مربوط به دگل هفت یک بر چهارونیم است. ارقام ابن ماجد نسبت (جاش) و (دامن) را بصورت سه بر چهار یا ده بر سیزدهونیم است زیرا او آنها را با فواصل بین دو شمالی ترین و دو جنوبی ترین ستاره های مربع برج فرس اعظم (Square of Pegasus) مقایسه می کند، البته از این نظر که ابن ماجد جهات شرقی-غربی مربع را اندازه گیری می کند می توان این قسمت متن را بصورت فاصله (دامن) از (جاش) خواند باین مفهوم که دو اندازه متعلق به سروپا باشد. بدین ترتیب اگر قسمت رو به بالا موازی با طرف شیب دار بادبان باشد و نسبت به سربه پا چهار به سه باشد آنگاه بادبانی خواهد داشت شبیه آنچه در مقاله جونستون تصویر شده و نسبت این دویهم برابر یک به نه ونیم است که بطور قابل ملاحظه ای دقیقتر از آنست که در مقاله اش اندازه گیری کرده است. چندین واژه مربوط به بادبان در متون آمده است، تحمیر الغیله در کویت اینطور شرح داده شده که بادبان (کبیر) است و احتمالاً تا بازنترین حدش (تا پهن ترین حدش) و برعکس آن (تصغیر الغیله) است.

برای برافراشتن بادبان کلمه (سیل) بکار می رود و همچنین (رفیع) نیز بکاربرده می شود. (تقدیم) و (تأخیر) غیله، بمعنای جلو یا عقب کشیدن بادبان است به حداقل، آنگونه که در بحرین به من گفته شد، اما معنی دقیق آن در دستم نیست، اگرچه کاملاً ممکن است که این لغات مفهوم (شراع بند) را داشته باشند که در زمان

کشتی‌رانی بادبانهای افراشته به طرف جلو و به (دستور) بسته می‌شود و هنگام شدت وزش باد به قسمت عریض کشتی، آن را به جلو یا دماغه در جهت باد کشتی بسته می‌شود. عبارت دیگر (الغیله بالغیص) به معنی بادبانهای بسته و درون کیسه‌هایشان است و این کیسه‌ای است که هر بادبانی را وقتی مورد استعمال نیست در آن کیسه نگهداری می‌کنند. (۱۳۷) غافلگیر شدن در نزدیکی ساحل دریای آزاد، در حالی که بادبانها در این کیسه‌ها باشد از خطرهایی است که سلیمان نقل می‌کند، اگرچه بنظر عجیب می‌آید که بادبان (یا شاید منظور بادبان اصلی است) وقتی کشتی در دریا است بکلی کنار گذاشته شود. مگر اینکه منظور لنگر کشیدن در کناره باشد که بایستی در بعضی از بندرهای کوچک انجام می‌شده است نوع دیگری از بادبان‌های مذکور یک بادبان هندی است بنام (القلوع الهندی). از آنجای که این بادبان از نظر شکل و شاید موقعیتش نسبت به بادبان اصلی با ستارگان برج حوت (Pisces) و ارتباطشان با ستارگان فرس اعظم (Square of Pegasus) مقایسه شده است احتمال می‌رود که این کلمه اشاره‌ای باشد به بادبان بالائی موقعی که در (ذو)های امروزی هم اغلب استفاده می‌شود.

پیش از آمدن اروپائیان بادبان سه گوش جلو کشتی بنام (جیب) ناشناخته بود. (بوم)های امروزمین که بادبان‌شان متصل به تیر افقی نگهدارنده بادبان است بانام (فرمه) یا (فرمن) شناخته شده که بنظر می‌آید در متون شناخته نباشد.

در مورد مجموعه طنابها و بادبانها، دریانوردان دچار کمبود واژه هستند و این مطلب بخصوص در مقایسه با شروح پر جزئیات متون نوشته شده امروزمین آشکار است، نام عمومی برای مجموعه طنابها و بادبانها (هبال=حبال Hibāl) بوده به معنای طنابها اگرچه همه آنچه از کشتی که روی عرشه است و برای هر سفر باید برافراشته شوند احتمالاً (العیده=ایده al-idda) نامیده می‌شده است و این کلمه‌ای است که تا این قرن دوام یافته است. وسایلی که دگل را برجای نگه می‌دارد تنها شامل نردبان‌های طنابی نیست بلکه یک رشته بندومهار قابل نصب است. اولین آنها (عماریات) است که در جهت باد و کمی عقب دگل بسته می‌شوند و برای تحمل وزن بادبان و تیر نگهدارنده بادبان است. این‌ها یک بار در «فوائد» ذکر شده‌اند. سایر

بندها اسامی مفرد مختلف دارند و از آنها در شکل جونستون هشت‌بند روی دگل اصلی (از جمله دو عماریات) و پنج‌بند روی دگل عقبی نشان داده‌است. تیر نگهدارنده بادبان و بادبان توسط ریسمان اصلی (بِسا) (جونستون) و یک غیل نسبتاً بلند (کنخا Kankha) (جونستون) است که این غیل و تیر افقی نگهدارنده بادبان اصلی را بالای ریسمان اصلی متصل می‌کند. این دستگاه را دریانوردان ذکر نکرده‌اند. سلیمان المهری جزئیات بیشتری بیا می‌دهد. هنگامی که بادبان برافراشته شد (الغيلة بالجامور)، تیرافقی به دگل محکم می‌شود همراه با بستن (شرط) که یک وسیله جمع کردن و با حلقه طناب بستن بادبان است و دگل و تیرافقی نگهدارنده را احاطه می‌کند و با این تیر بلند می‌شود در حالی که انتهای پائین طناب به محجر رو به باد متصل می‌شود.

برطبق گفته سلیمان (جوامیر) باید محکم باشد و این کلمه‌ای است که من نمی‌توانم جای دیگر بیابم، اما در بحرین برایم شرح داده شد که در این مرحله (بیوار Biwār) و سایر مهارهای کشتی بسته می‌شده‌اند و این واژه می‌توانسته است (بیاویر Bayāwir)، جمع بیوار باشد. ممکن است این موضوع درست باشد، اما بیشتر محتمل است نماویر namawir باشد که کلمه‌ای عمومی است برای مهاروبندهای کشتی و یا حداقل برای آنهایی که می‌باید هنگام قرار گرفتن بادبان و در موقعیتی مقابل (عماریات) بسته شوند که خودبخود با وزن تیر نگهدارنده و بادبان بسته خواهد شد. (جامور) کلمه‌ای است قدیمی که امروزه (قُب=غَب) جانشین آن شده‌است. (جامور) در بحرین شناخته شده بود و گفته می‌شد که ممکن است در اصل (سوری-شوری) باشد، اما برای کشتی‌سازی که از سور می‌آمد آشنا نبود. تیر نگهدارنده بادبان همیشه بالا و پائین بودنش برحسب نیروی باد با یک بادبان کوچکتر بوده: کوتاه کردن بادبان‌ها در اقیانوس هند ناشناخته بوده و هنوز هم هرگز مورد استفاده ذوهای عربی نیست. گذشته از بادبان مهمترین قطعه در مکانیزم کشتی سکان بوده. حورانی نشان می‌دهد که اعراب در قرن سیزدهم سکان واقعی در دگل کشتی (دنباله کشتی) داشته‌اند و کشتی (حریری) سکانی متصل به تیر عمودی عقب کشتی داشته که بسیار شبیه سکان‌های امروزی است که توسط چند

محور و سرمحور بدان متصل می‌شود. اما (جونستون) و (مویر) می‌گویند که سکان اصلی با اینگونه اتصال اختراعی غربی است که حتی تا مدتها دریانوردان مدیترانه نیز آنها را پذیرفتند و از آنجا است که بین اعراب راه یافت. این دو تأکید می‌کنند که اگر هم اعراب قرون وسطی از چنین سکانی بجای پارو استفاده می‌کرده‌اند می‌باید آنرا با تسمه به تیر عمودی عقب کشتی می‌بسته‌اند و این موضوع محتمل است. (بدن اکنون سکانی دارد که با تسمه بسته و در جایش توسط دو قطعه افقی چوبی برآمده از هر طرف سکان نگهداشته می‌شود).

راندن و هدایت کشتی به این ترتیب کامل می‌شود که ریسمان صفحه در هر طرف سکان و از دو سوی سکان متصل می‌شود و از این‌ها ریسمان‌هایی بدست سکان‌دار است وقتی که او در عقب کشتی نشسته این ریسمانها بدست او می‌رسد. این ترتیب را می‌توان در کشتی (حریری) دید. یک مقام درجه‌دار در عقب کشتی می‌نشیند و ریسمان‌هایی را در دست می‌گیرد که نمی‌تواند واقعاً صفحه یا ریسمانی باشد که چندین ملاح آنرا می‌کشند. فرمان کشتی حریری بلندشدنش مانند فرمان در (بدن) است اما سکان در کشتی حریری درست به همان نقطه‌ای که سکان بدن می‌رسد نمی‌رسد و آنچه که از متون می‌توان گفت این است که ابن‌ماجد تفاوت بین پاروی هدایت‌کننده و سکان را می‌دانسته. چرا که کشتی نوح در نخستین «فایده» او دارای پاروی راهبر بنام «مجدافین» است در حالی که یکی از آن دو سکان است. اشاره حورانی به «جان مونتو کورینو» و اینکه آنها سکان سبد مانند داشته‌اند که شبیه قسمت بالای سطح میز بودن آن کاملاً محتمل است. من چنین مکان‌هایی را در (ذو)های نسبتاً بزرگ دیده‌ام که سطح آن به شاه تیری ثابت بوده و باسانی می‌شد آنرا با تسمه زیر به عقب کشتی بست یعنی شبیه آنچه که در (بدن) هست. اگرچه این اصل آن اصلی نیست که در کشتی (حریری) نشان داده شده و اتصال ریسمان‌های هدایت‌کننده مشکل می‌باشد. اما هیچ دلیل و مدرکی نداریم که مبنی بر عدم استفاده از یک اهرم سکان یا یوغ سراسر تر هر دو ریسمان در آن زمان باشد. مقدار قابل ملاحظه‌ای اطلاعات در موردلنگرهای کشتی از متن‌ها بما داده شده است. (آنَجَر) کلمه‌ای فارسی (لنگر) (۱۳۸) لغت معمول و عمومی لنگر است

گرچه امروزه این کلمه به قلاب چند شاخه‌ای اطلاق می‌شود که شکل لنگرهای مورد استفاده قدیم است و تا آمدن اروپائیان به اقیانوس هند که لنگر نوع ماهیگیری را که اعراب به آن (بورا) می‌نامند آوردند مورد استفاده بوده است. علاوه بر این عرب‌ها نوعی لنگر سنگی که در میانش سیخی آهنین برای قلاب شدن بهتر استفاده می‌کردند که (صین) می‌نامیدند و ابن ماجد تحت عنوان (الانجرالصینی) یعنی لنگر چینی از آن نام برده و مبدأ اصلی مبهم است با این همه صین با احتمال زیاد در اصل لنگر خلیج فارس است و بهیچوجه شبیه لنگرهای چینی نمی‌باشد. لنگر قلاب چند شاخه‌ای برخلاف لنگر سنگی در متون (حدید) بمعنی آهن نامیده شده است زیرا بطور کامل از آهن ساخته می‌شده است. لنگر به ریسمانی متصل بوده که هم در متون و هم امروزه (خراب) گفته می‌شود. ذوهای مجهز که در موزة کویت دیده می‌شود دارای خراب برای لنگر و دارای صین هر دو می‌باشد (شاید حدید وانجر از یک زنجیر استفاده می‌کرده‌اند)

بهر حال ابن ماجد اشار می‌کند که حدید در زمان لزوم به خراب متصل می‌شود یعنی شاید در بعضی موقعیت‌ها و بدون اینکه دارای خراب متعلق بخود باشد. ممکن است در زمان ابن ماجد صین همیشه در دسترس بوده و انجر و حدید برای مواقع و مقاصد مخصوص نگهداری می‌شده‌اند. از طرفی در کشتی حریری قلاب چند شاخه آویزان و آماده‌ای را در دماغه کشتی نشان می‌دهد (۱۳۹)

قایق کشتی قطعه دیگری از تجهیزات کشتی است که بدفعات ابن ماجد از آن نام برده است و همیشه با عنوان (سنبوک) (۱۴۰) یا (سنبوک). در طول قرون نامهای زیادی برای اینگونه قایق آورده‌اند، عجائب‌الهند از (قاریب) و (دانیج) نام می‌برد که اولی قایقی است بلند و دومی قایقی کوتاه یا قایقی پاروئی. گرچه این قایق هم می‌توانسته با دگل و بادبان مجهز باشد. دومی در حال حاضر (هوری) (۱۴۱) نامیده می‌شود بخصوص اگر فقط کرجی باشد که در تنه درخت کنده شده باشد. قایق‌های کوچک به این نامها نیز نامیده می‌شوند: (زورق) (جالبوت)، (ماشوه) و ماشوه قایق بلند و یکنواخت معمول در ذوهای اقیانوس پیما است. و قطامی تأکید می‌کند که مردم یمن آن را بعنوان یک (سمبوق) می‌شناسند گرچه این واژه حالا معمولاً به

مفهوم (ذو)ی بزرگ اقیانوس پیما استعمال دارد. ذکر کلمه (سنبوق) برای قایق‌های کوچک در عدن و خلیج فارس بدون شرح ماند، ابن بطوطه قایق کوچکی را با عنوان (سمبوق) در بندر (ظفار) نام می‌برد ولی این قایق متعلق به بندر می‌باشد و نه کشتی. از مواردیکه دریانوردان نام برده‌اند و مربوط به آلات و اشیاء روی کشتی است: (فنتاش) (۱۴۲) Fantash ظرفی است برای نگهداری آب شیرین، و بقیه اشیاء یا وسایل راهنمایی کشتی‌اند و یا وسایل دیگر و تنها یکی از آنها یعنی (نصب‌الحقه) یا جعبه‌های قطب‌نما به کشتی ضمیمه و متصل شده‌بوده‌است. وسیله اندازه‌گیری عرض جغرافیائی. (خشب) و (حقه) یا جعبه قطب‌نما در جای دیگر در این کتاب ذکر شده‌است. (کالم) ممکن است پرچمی که پارچه‌اش از چوب بلندتر باشد بوده و (نشرا) پرچمی که در بعضی مواقع پائین آورده می‌شده و بدیهی است این قول هم مورد تردید است و همچنین برای نوعی (عماره) که پرتاب می‌گردد و برای (رما) هم وجود دارد و شاید اینها نوعی علائم باشند. (النار) بمعنی آتش است و می‌تواند (نور) بعنوان اخطار باشد. (مدا= ماده māda) بنظر می‌آید وسیله‌ای بوده گرچه در (ذو)های امروزمین (ماده) سرمحوری است که سکان روی آن قرار می‌گیرد همراه با (نار) یا نار narr بصورت میله‌ای است که در آن جا می‌افتد. (مد= ماده) همچنین بعنوان یک کابل توصیف شده و این معنی با زمینه ابن ماجد بیشتر هماهنگ است. (۱۴۳)

جنبه دیگری از دریانوردی و کشتی که بسیار گذرا و کونه ذکر شده اداره کشتی است. بکاربردن طنابهای بادبان‌های سه‌گوشی و استفاده از وسایل کشتی مسائلی بوده که انتظار می‌رفته کشتیران آنها را بشناسد بدون آنکه موضوع در کتابهای دریائی مورد بحث قرار گرفته باشد و اغلب بر شمردن مخاطرات دریا است که در موضع اداره کشتی شرح داده می‌شود.

مسیر کشتی یا تغییر مسیر کشتی از طریق کج کردن سر کشتی از جریان باد که عمل معمول در (ذو) است، چون متضمن انجام کار مشکل سرازیر کردن تیر افقی نگهدارنده بادبان و برگرداندن بادبان است، احتمالاً توسط ابن ماجد با فعل (قالبه) «واژگون‌نمائی» یا «تاب‌دادن» بیان شده و همین‌طور با عبارت (مال

لاحدالجوشین (māla Li-ahad al Jawshain) به معنی خم شدن بطرف یکی از دو جوش [از دیگری] بیان شده است. مفهوم این بیان ابن ماجد هنگام راندن در طول کناره مشکل است زیرا در طول محل ممکن است ساحل گم شود. ابن ماجد به توصیف مردی می پردازد که با کمک (سعدالخبیه) ابتدا روی مسیر سمت چپ و سپس روی مسیر سمت راست می راند. این متن باین دلیل بسیار مشکل می نماید که تنها راه حل آن تغییر مسیر برخلاف باد جنوبی است و این مسئله در اقیانوس هند واقعه نادری است، گرچه شاید در خلیج عمان اینگونه نباشد.

درجات داده شده نشان می دهد که زاویه بین تغییر مسیرها از ۴ تا ۹ واحد (درجه) است که این درجات را می توان با ۵ تا ۷ درجه و نیم بودن بوئن^۱ Bowen مقایسه کرد. زاویه ابن ماجد نسبت به باد ۳ تا ۶ درجه است در حالی که (بوئن) تأیید می کند که (ذو) نمی تواند نزدیکتر از ۵ درجه براند.

ابن ماجد سه دسته آب و هوا را هم در (ذو) شرح می دهد و می گوید وقتی ناخدا خواب آلود است جوش ممکن است مسیر کشتی را عوض کند. شک داریم که اعراب اهمیت وجود هواشناسی را در کشتی می دانسته اند و این مسئله بحساب نقصی در اینگونه کشتی ها گذاشته می شود. احتمالاً سلیمان المهری درگیری باد را در جانب اشتباه بادبان ذکر می کند با تأکید بر اینکه هنگام باد شدید این امر خطر بزرگی برای دگل خواهد بود بخصوص اگر طنابها شل باشند و بادبان بزرگ در بالاترین و افراشته ترین حالت خود باشد. با بادبان کاملاً برافراشته در شب بارانی که باد در جریان باشد نیز خطر وجود دارد. همچنانکه با بادبانهای افراشته بطرف جلو یعنی بطرف دستور هم این خطر ذکر شده است. سلیمان در شب و هنگام مه و باران یا در دریاها ی آزاد، بادبان کوچکتر را ترجیح می دهد.

افراشتن بادبان به جلو یا عقب، پایین آوردن تیر افقی بادبان یا افراشتن یک بادبان کوچکتر روش اعراب برای ایمنی کشتی رانی در هوای نامساعد بوده است زیرا بادبان سه گوش نمی توانسته جمع شود و یا اینکه بادبان هرگز در بالا رها نمی شده و

۱ - بوئن در کشتی های دودگلی عربستان شرقی.

تیر افقی بادبان همیشه پائین آورده می‌شده است. بالاخره مشکلات لنگراندازی نیز وجود داشته است. ابن ماجد استفاده‌های گوناگون از دو لنگر را ذکر می‌کند گرچه نمی‌گوید که کدام نوع از آنها برای چه کاری مناسب است. برای خواباندن کشتی و توقف آن در شب همیشه می‌باید لنگر، طناب شائول، قدار (طناب ضخیم‌تر) و قایق کشتی را آماده نگهداشت، طنابها باید شل بوده و بادبان هرگز در سر دکل نباید باشد.

کارکنان کشتی:

کارکنان کشتی‌هایی که اقیانوس هند را می‌پیموده‌اند، در زمان ابن ماجد وظائف مشخصی داشته‌اند و ظاهراً به چند طبقه و دسته برای اجراء وظایفشان تقسیم می‌شده‌اند. تنها فهرست کل از یک کارکنان یک کشتی مسلمان در قرون وسطی در قطعه مشهور (عالم عین اکبری) از ابوالفدای (ابوالفدی) آورده شده و شمووسکی آن را در کتاب نقل نموده است. **ابوالفدی** دوازده طبقه مختلف کارکنان کشتی را برحسب وظائفشان مشخص کرده است بدین قرار:

۱- ناخدا Nākhodā یا صاحب کشتی که مسیر کشتی را تعیین و مشخص می‌کند.

۲- معلم Muallim یا راهنما که باید با مناطق عمیق یا کم‌عمق اقیانوس آشنا بوده و ستاره‌شناسی هم بدانند و او است که کشتی را به مقصد می‌راند و از درگیری با خطرهای محافظتش می‌کند.

۳- تندیل Tandil یا سرپرست خلاصی Khallāsi یا ملاحان. به ملاحان خلاصی khallāsi یا خاروه khārweh گفته می‌شوند (۱۴۴)

۴- ناخدا خشاب Nākhodā-khashab او برای سرنشینان چوب، آتش و کاه تهیه می‌کند و در بارگیری و تخلیه بار کمک می‌کند.

۵- سرهنگ SARHANG (۱۴۵) یا کمک که نظارت بر تعمیر کشتی و بهلو گرفتن کشتی می‌کند و اغلب برای معلم کار می‌کند.

۶- بنداری Bhandāri (۱۴۶) مسئول انبارها است.

۷- کرآنی KARRĀNI نویسنده است و حساب و کتاب توضیحات کشتی را

نگاه می‌دارد و آب به سرنشینان می‌دهد.

۸- سکان جیر یا سکان گیر Sukkāngir - کشتی را طبق دستور معلم می‌راند بعضی کشتی‌ها چند سکان‌دار دارند اما بیشتر از ۲۰ نفر نمی‌باشند.

۹- پنجاری PANJĀRI از فراز دکل دیده‌بانی کرده و دیدن خشکی یا کشتی یا آمدن طوفان را اعلام می‌کند.

۱۰- گونماتی Gunmati یا گونمتی - جزء گروه خلاصی است و کارش بیرون ریختن آبی است که داخل کشتی نفوذ کرده‌است.

۱۱- توپ‌انداز Topandāz در جنگهای دریائی مورد لزوم است و تعدادشان بسته به اندازه کشتی (بزرگ و کوچکی کشتی) است.

۱۲- خاروه KHĀRWEH یا ملاح عادی. آنها بادبان‌ها را افرشته یا جمع می‌کنند بعضی هاشان وظائف گوناگونی را اجراء می‌کنند مثل جلوگیری از نفوذ آب یا آزاد ساختن لنگر هنگامی که لنگر محکم چسبیده‌است و باید آزاد شود (۱۴۷)

از این گروه دوازده گانه ابن ماجد گروههای ۱ و ۲ و ۸ و ۹ را نام برده و گروههای ۱۰ تا ۱۲ را در یک گروه بنام العسکر Al-ASKAR می‌گذارد. این کلمه احتمالاً در گروههای ابو الفدی با گروه توپ‌انداز صدق می‌کند. گرچه محتمل است که به کارکنان کشتی بطور کلی اشاره می‌کند و شاید از اینجا است که کارکنان یک کشتی هندی بنام (لاسکار) ذکر شده‌اند. نگهبان مسلحی که کشتی را محافظت می‌کرده و همراه کشتی بوده در قسمت‌های دیگر هم ذکر شده و ابن بطوطه می‌گوید در اقیانوس هند از مردان مسلح حبشی بعنوان ضامن امنیت و سلامت کشتی استفاده می‌شده‌است. واژه کرانی KARĀNI، در متون عربی ظاهر می‌شود ولی تنها بعنوان دماغه‌ای نزدیک جاسک و اسم یک پرنده و شاید هر دو نامشان را از این گروه کارکنان کشتی یافته‌اند (۱۴۸) ابن بطوطه به کرانی بصورت دفتردار کشتی اشاره می‌کند.

به دیده‌بان (گروه شماره ۹) در متون عربی (الفنجاری Al-Fanjāri) هم گفته می‌شود. چند بار در (فوائد) و نیز از زبان سلیمان المهری از دیده‌بان نام برده شده. این شخص معمولاً به نوک دگل بالا می‌رود اما از آنجا که پناهگاه نگهبانی مخصوصی در آنجا تعبیه نبوده نگهبان باید در صحنه کشتی می‌نشسته و فقط هنگام حرکت در

آبهای منقلب، او می‌توانسته روی دماغه‌های کشتی یا روی دستور هم بایستد تا صخره‌های عمق دریا را بررسی کند. این موقعیت بین تمام قایق‌های دریای سرخ مشترک بوده و در کتاب (رازهای دریای سرخ اثر مونت فرید) هم عکسی از دیده‌بانی در چنین موقعیتی چاپ شده است. ابن ماجد دیدن این سنگهای کف آب را از عرشه عقب (دبوسه DABŪSA) ذکر می‌کند ولی این ذکر ظاهراً برای تشریح بهتر و آسانتر دیدن این سنگهاست.

سکان‌دار (گروه شماره ۸) معمولاً در متون عربی (صاحب‌السکان) نامیده می‌شود که ترجمه‌ای نزدیک از فارسی ابوالفدی است، گرچه ابن ماجد او را (المساکین=المسکن Al-musakkin) می‌نامد. در متون عربی این شخص همواره مورد مراقبت (معلم) است و بزرگترین گناه او چرت‌زدن بر سر سکان است.

معلم (گروه شماره ۲) مهمترین مرد کشتی است چرا که دریانوردی است که با مهارتش کشتی را به مقصد می‌رساند. بین دو کلمه معلم و ناخدا مقداری آمیختگی وجود دارد ولی فهرست ابوالفدی تفاوت آندو را روشن می‌سازد و در متون دریائی نیز گرچه از هر دو واژه استفاده می‌شود، ابهامی وجود ندارد. همواره معلم است که راهبر و دریانورد است. کلمه ناخدا هیچگاه به این منظور بکار برده نشده است. در واقع در متون عربی همیشه ذکر شده است ولی هیچگاه تعریف نشده است. تردید و ابهام در واقع در مورد متون قدیمی‌تر مثل عجائب‌الهند اثر (بزرگ) باقی می‌ماند که ناخدا را راهبر کشتی دانسته است و نیز نویسندگان معاصر مثل (ویلیرز) که در نوشته‌هایش راجع به تجارت (ذو) کاپیتن یا راهبر کشتی (ذو) را ناخدا می‌نامد. و بنظر می‌رسد که کلمه معلم به شاگرد او کمک کشتی‌ران واگذار شده است. دلیل این موضوع شاید این باشد که امروزه راهبر یا کاپیتن کشتی مالک کشتی نیز هست و معلم قدیم امروز ناخدا است، در حالی که در زمان ابن ماجد چنین نبوده است. «فوائد» ابن ماجد در کشتی‌ها مردان گوناگون نشان می‌دهد، و این حقیقت عجیب نیست که واسکوداگاما از خدمت یک معلم برای عبور از (ملنده) به گجرات بهره‌مند شده است. نکته عجیب این است که حماقت راهنمایی فرانک‌ها نباید مشهود می‌گردید زیرا واسکوداگاما خود یک ناخدا بود و هیچ معلمی نباید از آن بترسد که

واسکوداگاما بکمک معلمی دیگر دیر یازود بتواند راهش را در دریای عرب پیدا کند. تفاوت بین (معلم) و (ربّان) برای ابن ماجد نقطه حساسی است گرچه هر دو بطور کلی برابر بنظر می‌رسند. این عقیده که (ربّان) کشتیران محلی و یا شخصی است که کشتی را در کناره می‌راند و بخصوص در دریای سرخ این نام را دارد گویا فقط عقیده‌ای است که در «فوائد» آمده و سلیمان‌المهری بر تفاوت آنها تأکید نمی‌کند و در (حاویه) ابن ماجد دائماً خواننده‌اش را ربّان خطاب می‌کند در حالی که می‌تواند بسادگی همکارش را با نام معلم خطاب کند (البته این امر شاید بخاطر ضرورت و اقتضای وزن و قافیه باشد) در تجربه شخصی من در عدن، ربّان کاپیتان (ذو) بزرگ بود و زاویه سنجی با قوس ۶۰ درجه داشت، کاپیتان‌های (ذو)های کوچک که با سومالی تجارت می‌کردند ناخدا نامیده می‌شدند و آنها فقط از یک جهت‌نما استفاده می‌کردند.

تحقیر ابن ماجد بر ربان محدود به دریانوردان کناره‌های دریای سرخ نیست بلکه شامل حال همکارانش در سواحل هند با نام (الدنجک al-danjak) هم می‌شود و این کلمه‌ای است که سلیمان برای ناخداهای بندری بکار برده و در آبهای مالایا (التاکانگ al-takang) نامیده می‌شود که شاید از لغت مالایائی توکنگ Tukang آمده باشد.

(معلم) فردی حرفه‌ای بوده که بجز مهارت دریائی شرط دیگری برایش نبوده و بیشتر محتمل است که ناخدا که مالک کشتی بوده برای یک نفر، یا یک معلم قرارداد می‌بسته است. ابن ماجد صریحاً چنین مطلبی را بیان نمی‌کند ولی کارکردن او در کشتی‌های متعلق به افراد گوناگون در زمانهای مختلف گویای این مطلب است و این موضوع را نکته دیگری تأیید می‌نماید و آن نکته این است که (معالمه) بصورت صنفی بوده‌اند و وظائفشان بطور دقیق بجهت حمایت قانونی نه فقط برای ناخدا بلکه برای خودشان، هم تعیین شده بوده است. بودا در جاتا کامالا شاید چنین معلمی مثل ابن ماجد بوده اما ناخدای امروزی فرمانده و مالک کشتی خود است ولی هنوز هم به دسته و طبقه معلمین (راهبران) متعلق بوده و بعنوان عضو طبقه بازرگان پذیرفته نمی‌شود. این صنف قطعاً قدیمی است زیرا (بزرگ) در عجائب‌الهند، از پیمان برداری راهبران کشتی و در بند بودن آنها بخاطر وظائفشان سخن می‌راند.

وظایف واقعی معلم بجزراندن کشتی بی‌شمار بوده. زمانی که پیمان بسته می‌شده معلم مسئولیت را برعهده می‌گرفته و آن قسمت از هنر کشتیرانی را که ابن‌ماجد (سیاست) می‌نامد آغاز می‌کرده‌است. این ترتیب صحیح کشتی‌رانی است یعنی بازرسی لازم در بستن بادبان، انبارها و نظارت بر بارگیری به این ترتیب اگر پس از حرکت در دریا اشکالی پیش می‌آمده، چیزی کم‌بوده، و یا اگر کشتی دارای عدم تعادل بوده و نیز مسئله محافظت بارها هنگام فرارسیدن هوای نامساعد، از مسئولیت‌های معلم بوده‌است، همچنین هنگامی که کشتی در دریا است معلم سرپرست و مسئول کارکنان و مسافران است، و بر امنیت و سلامت آنها نظارت می‌کند و در دعاوی داوری می‌نماید. قرارداد او هنگامی پایان می‌پذیرد که او به بندر وطن بازگردد با کشتی مملو از بارهایی که در آنسوی سفر گرفته‌است. ابن‌ماجد در طول فصول «فوائد» به این وظایف اشاره می‌کند. همراه با بارگیری صحیح و اعلام زمان مناسب برای آغاز حرکت. دومین و هشتمین فایده نیز با همین جنبه‌های پیشه‌دریانوردی سروکار دارد. معلم باید با تعلیمات برای مدیریت (سیاسات) و تشکیل کشتی و کارکنانش (عسکر) کار را شروع کند. گرچه این امر بتنهائی موضوع علمی نیست (یعنی قسمتی از علم دریانوردی) و این علم بدان موجودیت می‌دهد «... پس خود کشتی را دریاب وقتی که هنوز روی خشکی است.» البته جنبه دریانوردی حرفه معلم محتوای اصلی «فوائد» است ولی بهر حال جالب است که مقایسه دانش ابن‌ماجد را با آثار سایر نویسندگان ببینیم. به تفسیرهای (جاناکامالا) قبلاً اشاره شد و شاید بد نباشد که این بخش را با نقل دگر باره آنچه که قوانین دریائی محمودشاه از مالاکا (۱۵۳۰-۱۴۸۸) معاصر ابن‌ماجد در وظیفه معلم گفته است پایان دهیم:

«حکمرانی کشتی بردوش (مالیم) است اگر در طول سفر حادثه‌ای برای (مالیم) پیش آید باید که هنگام بازگشت به وطن به فقرا برای رهایی از بلا صدقه دهد.»

«اگر مالیم غفلت و اشتباهی در اداره کشتی انجام دهد، بطوری که اشکالی بزرگ و خطر غرق کشتی پیش آید او باید خود را برای رویارویی با مرگ آماده سازد مگر اینکه خداوند باین بنده‌اش ببخشد.»

وظائف معلم شامل مشاهدات شجاعانه و پرشوق در دریا‌های آزاد و نزدیک به خشکی است، برای خوب راندن کشتی از علائم طوفانها، جریان‌های آبی، فصل‌ها، خلیج‌ها، و پایاب‌های ساحلی، دماغه‌ها، جزیره‌ها صخره‌های مرجانی، ورود به تنگه‌ها، سواحل خشک و بیابانی (یعنی بدون آب)، تپه‌ها یا کوه‌ها، او باید که از همه اینها مطلع باشد، آنچنان که کارکنان کشتی برای سلامتشان در خشکی و دریا، به او اعتماد کنند، از هر خطائی باید اجتناب شود. در ضمن نباید او نیایش بدرگاه خداوند و پیغمبرش را برای درآمان ماندن از خطرهای فراموش کند. معلم در موقعیتی مشابه (امام) است و باید همان صداقت باو داده شود. (۱۴۹) اگر او مایل به ترک کشتی اش در هر کجا باشد. باو این اجازه داده نمی‌شود و این قانون و سنت دریا است.

مسئله کار روزمره و عادی کارکنان بجز در مورد سکان‌دار هرگز از روی متون روش نمی‌شود. وقتی معلم می‌خواهد باید جایش را به سکان‌دار بدهد و این مطلب نوعی روش نگهبانی و کشیک را می‌نمایاند. در واقع کلمه (زام) که در متون دریائی بسیار معمول است. معنی دیده‌بانی سه ساعته را داشته و به این ترتیب مفهوم مسافتی را دربر گرفته که باید در طول سه ساعت پیموده شود، یک شعر ابن ماجد درباره (بنات النعش) موجود است که در نسخه MS 2292 پاریس ضبط است که در این شعر موقعیت‌های هفت ستاره (دب اکبر) را در طول باد موسمی جنوبی-غربی، در فواصل گوناگون شب، بیان می‌کند و این مطلب نشان می‌دهد که ابن ماجد می‌باید واژه‌شناسی مورد استفاده برای نگهبانی را ذکر می‌کرده است.^۱

برای هریک از این مفاهیم (با کمی حذف) شعر «بنات النعش» موقعیت‌های دب اکبر را در هر ده روز برای اولین نیمه موسم کشتیرانی در باد موسمی جنوبی-غربی بدست می‌دهد.^۲ (۱۵۱-۱۵۲)

۱ - در واقع صد و پنجاه تا دویستمین روز بعد از نوروز (نیروز) یعنی اواسط آوریل تا شروع ماه جون (ربیع اللیل) هم نامیده شده یعنی یک ربع نیمه شب (۱۵۰) و تغییر نیمه شب با (نصف اللیل) هم نامیده شده است.

۲ - قطامی گرچه کلمه زام را برای فواصل میداند عباراتی مثل ثلث الاخیر من اللیل را برای فواصل بکار می‌برد.

تحشیه و توضیحات

از شماره ۱۱۵ تا ۱۵۲

از: احمد اقتداری

۱۱۵- کتاب جُرْج ف. حورانی با نام «دریانوردی عرب در دریای هند، در روزگار باستان و در نخستین سده‌های میانه» بوسیله استاد دکتر محمد مقدم به فارسی ترجمه شده و با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین توسط کتابخانه ابن سینا بسال ۱۳۳۸ هجری شمسی منتشر شده است. مترجم فارسی این کتاب تا اندازه‌ای نادرستی‌های مطالبی را که حورانی درباره دریانوردی ایرانیان نوشته است نشان داده است و توضیحاتی که در پاورقی و ذیل متن داده است اشتباهات عمده‌ای را که حورانی به سهو یا به عمد در تبویب و تحریر کتاب خود کرده است بازگو کرده است از جمله آنکه آنچه کشتی عرب گفته شده کشتی انحصاری اعراب نبوده، بلکه بدالالت نام ابزار و آلات کشتی مانند نام پارچه‌های بادبان و ابزار دیگر کشتی مثل فرمن، لنگر، انجر، خن، دستور، دفتر و امثال آن بدنه و آلات و ابزار کشتی‌ها هم همانها است که مورد استفاده دریانوردان پارسی قبل از آمدن اعراب به اقیانوس هند بوده است.

۱۱۶- جلاب- نام یکنوع کشتی بادبانی است، اما از دو جزء جل- آب تشکیل شده است. در لهجه‌های اصفهانی و یزدی گِل و گُل بمعنی در آمیخته با چیزی در اندرون چیزی در فرهنگ لارستانی آمده است: «گل- gal- خلط- تخلیط- درهم. صفحه ۱۷۸ چاپ اول، نشریه فرهنگ ایران زمین ذیل کلمه گل» پس جلاب= گلاب

یعنی آن کشتی که با آب در آمیخته است یعنی چندان از آب برنیامده و ارتفاع زیادی از سطح آب ندارد. و قطعاً بازمانده از زبان فارسی و کشتی پارسیان است. اگر آن را با تشدید هم بخوانیم یعنی جلاب باز هم مفید همین معنی است و فرقی ندارد. ۱۱۷- خشاب- نام نوعی کشتی در اقیانوس هند بوده است. در زبان عربی خشب بمعنی چوب است و در متون نویسندگان که بزبان عربی نوشته اند (خشبات) به کشتی های دورپیما اطلاق شده است. (اما خشبات و خشابات و خشاب) در نامگذاری کشتی ها هیچیک عربی نیستند. خشاب از دو واژه خش- آب ترکیب یافته است خش بمعنی خوش، تا به امروز هم در غالب لهجه های ایرانی و حتی در متون ادبی قدیم هم باقی مانده است (خش آب) یا خشاب یعنی آن کشتی که آبخورش خوب است یعنی نه کشتی و عمق آن زیاد است و بخوبی و تا عمق متناسب و بایسته در آب فرومی رود. یعنی کشتی بزرگتر از جلاب است و نزدیک به ساحل نمی تواند شد و مخصوص مسافرت در دریاهاى آزاد است. اشاره به اینکه (... ولی بعضی از آنها ممکن است به هرموز و هند سفر کنند.) هم مؤید همین نکته است.

چون در زیر تصویر یک کشتی (ذو) نامهای قطعا و اجزاء کشتی نوشته شده است توضیحات خصوص این نامها را روشن کرده ایم. اما از میان ۳۰ نام که برای ۳۰ قطعه و جزء کشتی بنابنوشته آقای نیبتس از کشتی ابن ماجد و از روی نوشته های ابن ماجد برای کشتی های آن زمان مشخص شده است بیشترین آنها فارسی است: دگل- کنخا- بیوار- غب یاقب- هیبال- بسا- غلامی- دبوسا- تفر- سکان- هوری- ماشوه- سنبوگ- شقایق- دامن- در آب- هیراب- بورا- صدر- انجر- خوراب- دستور- جادوم- جوش- آبد- فرمل- شراع- اکثریت قریب باتفاق آنها فارسی است و برای هریک از این واژه ها در آخر این مبحث بشماره ۱۵۲ توضیحات کافی خواهد آمد.

۱۱۸- بطیل- امروز هم نوعی کشتی بادبانی است که در خلیج فارس مورد استفاده است. آیا شکل کلمه شباهتی با کلمه باطیل و پاتیل ندارد و به لحاظ شکل قایق با (پاتیل) یعنی ظرف مجوف گرد مسین ایرانی نامگذاری نشده است؟

۱۱۹- ایکار- نام کشتی که ابن ماجد در متون خود آورده است ایکار در تجزیه آن (ای کار) و ایکار می تواند باشد یعنی به کار، بارونق، آباد، پرکار و پرثمر. واگر (أ) را حرف نفی بشماریم برعکس آن معانی. ۱۲۰- شاهین کلمه ای فارسی است.

۱۲۱- نامگزاری نجیب برای کشتی یاد آور این نکته است که ایرانیان از دیرباز برای نامگزاری اسب خود کلمه «نجیب» بکار برده اند. در این نامگزاری هم یک تفکر ایرانی پارسی دیده می شود.

۱۲۲- کشتی بوم- امروز هم در خلیج فارس کشتی اقیانوس پیماست و بوم در فارسی بمعنی سرزمین، خانه و امثال آن و فارسی است

۱۲۳- بهار (بحار) هیئت واژه فارسی است و نه به معنی دریاها یعنی بحار عربی و برای وزن کردن بکار رفته است.

۱۲۴- آقای تیتس در این سطور کلمه (دریای عرب) را درست و بجا و بموقع استعمال کرده است یعنی دریائی که نه خلیج فارس نه خلیج عمان و نه دریای سرخ بلکه دریائی است که بین سواحل جنوب شرقی عربستان و سواحل شرق افریقا گسترده است.

۱۲۵- کشتی (حریری) مصطلح در نوشته های دریائی اروپائیان گویا- همان تصویری است که در مقامات حریری و در عجائب الهند هم نقاشی شده است و بیشتر استناد به تصویر نقاشی است که در کتابی بجای مانده است.

۱۲۶- هیراب- هیر یعنی برآمدگی زیر آب که در دامن تپه مانند آن صدفهای مروارید و محل صید مروارید است.

هیرات و هیریات بهمین معنی در کتب صید مروارید و مقالاتی که از آن صنعت و تجارت بجای مانده در زبان عربی و در زبان فارسی بهمین معنی است. مرحوم محمدعلی خان سدیدالسلطنه بندرعباسی کبابی مینابی در کتاب (صید مروارید- اعلام الناس فی احوال غوص والغواص) که به سال ۱۳۰۸ هجری شمسی در تهران چاپ شده است دهها بار این کلمه را خصوص افاده همین معنی بکار برده است. هیراب از دو جزء هیر- آب ترکیب یافته و هر دو جزء تمام کلمه فارسی و از

زبان مردم ایران جنوبی است.

۱۲۷- کواس- از کوس است که در متون دریانوردی ابن ماجد و سلیمان و محیط سیدی علی کاتبی ترک بارها از آن برای نام بادی دریائی باران را استفاده شده است. این باد از سمت جنوب می وزد و با بادهای موسمی جنوبی- غربی اقیانوس هند تطبیق می کند. در فرهنگ لارستانی آمده است: «کوش- cowsh) جنوب، صفحه ۱۶۸ چاپ اول تهران ذیل کوش)

۱۲۸- جوش شراع بند است جوش یا جاش فارسی است، جوش دادن بمعنی بهم چسبانیدن فلزات و بهم پیوستن استخوان و اشیاء سخت است. دامن یا دمن هر دو فارسی است و قسمت های پائین قطعات و اشیاء را در لهجه های ایران جنوبی (دومن) گویند، دامن هم نامند و (دمن) هم گویند. در ادبیات قدیم فارسی هم آمده است. (فی دامانک) که بمعنی سمت (پناه باد کشتی) در این مقالت گرفته شده است یعنی در طرف پائین کشتی که پناه باد است. در اینجا معنی عبارت (فی الجوش) یعنی در سمت کوش یا در سمت جنوب (کوس- قوس) یاد در سمت باد کوس- قوس یا در نقطه ای که جوش یا جاش قرار دارد. اما عبارت (فی دامانک) از سه جزء (فی- دامان- ک) ترکیب یافته است یعنی در سمتی که قسمت جنوبی و پائینی خود است در سمت جنوب، در پائین یا در سمتی که «دامن» قرار دارد. بهر حال هر دو کلمه جوش (جاش) و دامن (دامان) و هر دو عبارت (فی الجوش) و (فی دامانک) مستفاد معنی فارسی است.

۱۲۹- Abd، (ابد- اعد) فارسی است و با آبدۀ ارتباط دارد.

۱۳۰- جادُم (گادُم)- در سفرنامه سلیمان سیرافی بنام سلسلة التواریخ که آن نیز کتابی است که مورد تحشیه و تصحیح و نشر گابریل فراند فرانسوی به سال ۱۹۲۲ میلادی و ترجمه ای از آن بزبان فرانسوی واقع گردیده و شرح سفر سلیمان از سیراف (بندر طاهری) به چین است و ابوزید حسن سیرافی بر آن شرحی نوشته و هر دو متن مورد تحشیه و ترجمه مرحوم گابریل فراند واقع شده اند، از آن یعنی از جادُم یا گادُم نام برده شده است که در سرزمین های جاوه یا چین در آن می دمیده اند و بصورت شیپور بوده است بعلاوه واحد اندازه گیری دریائی هم بلحاظ مسافت زمان

بوده است. اما بشرحی که آقای تیبیس داده که جونستون آنرا برای نامگذاری (ته دکل) از زبان مردمان دریانورد شنیده است و عیناً برای همین نامگذاری بکار برده است مسلم است که جادُم یا گادُم یعنی جای دم جای ته دگل که بر دم کشتی است.

۱۳۱- دباسه - اطاقکی در پشت دگل است که کسی می توانسته است بر روی آن بایستد و دریا را ببیند. ارتباط د با سه با کلمه دیگری که برای نامگذاری قطعه ای دیگر از کشتی است یعنی (بسا) از (دریسا) گمانی دور از صواب برای این واژه نیست. بسا می تواند (پسا) نیز باشد بمعنی اطاقکی در پشت و انتهای کشتی پشت سر اطاق فرمان یا اطاق ناخدا یا اطاقی که در جلوی دماغه کشتی قرار دارد.

۱۳۲- بنجاله - برای پوشش بار کشتی بکار می رفته است. در لهجه های ایرانی بنجل بمعنی اشیاء نامرغوب کهنه و اشیایی که کمتر مورد استفاده واقعی هستند. شاید بنجاله نیز از این لغت باشد. اما این بنجاله را که (کدجان) و (دراب) هم گفته می شده یعنی اشیایی که با آن سقفی می ساخته اند تا بارهای کشتی از باران محفوظ بمانند این هر دو فارسی است.

۱۳۳- بوم- بمعنی سرزمین و خانه و فارسی است و امروز هم در خلیج فارس قایق یا کشتی اقیانوس پیمای محلی است.

۱۳۴- بغله - از واژه بغل فارسی است و امروز هم در خلیج فارس قایقی کوچکتر از بوم است.

۱۳۵- غیل در جزیره هنگام نام نقطه ای است و احتمال می رود که در آن نقطه جزیره بادبان می بافته اند.

۱۳۶- شگه - در لهجه های مردم جنوب ایران- تکه پارچه- قطعه پارچه که بطور نامنظم بریده شده باشد است.

۱۳۷- غیص در کتاب صید مروارید محمدعلی خان سدیدالسلطنه نام یکی از کارگران صید مروارید است و سیب و غیص استعمال شده است. نام یکی از اجزاء ابزار صید مروارید نیز هست. الغیله بالغیص ارتباط با این واژه صید مروارید دارد.

۱۳۸- انجر از کلمه لنگر است و فارسی است و مورد اتفاق همه محققان است.

۱۳۹- خراب و خوراب - فارسی است اما نه بمعنی خراب شده و ویران چنانکه خرابا در استعمال بنائی و معماری هنوز در زبان بنایان و معماران وجود دارد خراب آب دو جزء کلمه و حمال بزرگی که در آب یا بر آب قرار دارد یا برای استفاده در روی آب یا زیر آب نامگذاری شده است. اما خور آب یعنی آبخور و بخوبی روشن است که فارسی است. کلمه خراب در زبان دریانوردان کنونی خلیج فارس است و دریای عمان و دریای سرخ خراب با کسر خاء تلفظ می شود.

۱۴۰- سنبوق، سنبوق امروز هم یک کشتی کوچک در اقیانوس هند و خلیج فارس و آنرا در خلیج فارس و دریای عمان (سنبوگ) نامند. کلمه فارسی است. ۱۴۱- هوری- با همین نام و همین املاء و تلفظ قایقی در خلیج فارس امروزی است. کلمه فارسی است.

۱۴۲- فنتاش- کلمه عربی نیست.

۱۴۳- narr و ماده Mada که بصورت سر محوری است (ماده) که سکان روی آن قرار می گیرد همراه با (نر) بصورت میله ای است که در آن جا می افتد. درست یک اصطلاح زبان فارسی در لهجه های مردم جنوب ایران است که برای اتصال پیوند و جفت کردن دو شیئی معکوس بکار می رود مثلاً میله ای که در سوراخی جا می افتد یکی را نر و دیگری را ماده و یا دو حلقه که در درون هم واقع می شوند و یا پیچ و مهره که یکی در دیگری جفت می شود یکی را نر و دیگری را ماده گویند. یک نوع دکمه که از دو جزء ترکیب یافته و یکی در دیگری جفت می شود و معمولاً فلز است و در لهجه نهرانی آن را (عَزَن) می نامند (نر و ماده) نامیده می شوند. در لهجه های جنوب ایران (نرولاس) هم درست بهمین معنی بکار می رود.

۱۴۴- خاروه یا خاروه بمعنی عمده کشتی که خلاصی نامیده می شوند کلمه ای فارسی که برای آندسته از کارکنان کشتی بکار می رفته که کارگران عادی بوده اند و تخصصی نداشته اند و در تقسیم بندی که شمووسکی از ابوالفدی نقل می کند در دسته دوازدهم قرار دارند. و از کلمه خاروبی مقدار و کم اهمیت فارسی بصورت خارو یا خاروه آمده است همچنانکه نبر و نبروه هم از کلمه نبر آمده است این هر دو نیز یکی و بیک معنی و از یک ریشه اند یعنی کارگرانی کم مقدار و عادی که بکارهای

پست کشتی می‌پردازند. به توضیحات شماره ۱۴۷ توجه کنید.

۱۴۵- سرهنگ- در فارسی بودن واژه شک نیست. بهر حال جز معنی فرمانده و رئیس یک دسته از مردمان را نمی‌دهد و قطعاً لغت فارسی است و بهیچ‌زبان دیگری ارتباطی ندارد.

۱۴۶- بنداری - مسؤول انبارهای کشتی است. بند آر کسی که می‌بندد یعنی کسی که در انبارها را می‌بندد از بی‌حسابی‌های این و آن جلوگیری کند و نامش نگهبان انبارهاست. کلمه فارسی است.

۱۴۷- ملاح عادی، آنها که بادبان‌ها را افراشته یا جمع می‌کنند، جلوگیری از نفوذ آب یا آزادساختن لنگر هنگامی که لنگر محکم چسبیده‌است و باید آزاد شود، (خاروه) نامیده می‌شود. به توضیحات شماره ۱۴۴ توجه فرمائید.

۱۴۸- کرانی - مأخوذ از نام کران است (کران و ایراهستان) در متون جغرافیائی قدیم نام منطقه‌ای در سواحل خلیج فارس است و کرانی منسوب به کران است.

۱۴۹- امام نزد شیعیان معصوم و صدیق و بی‌گناه و پرکار و پررنج و لطیف و مهربان و حامی و راهنما و راهبر است و مردم نجد عربستان شیعه نبوده‌اند مگر مهاجران ایرانی که از قرون اوائل به لحسا و قطیف و بحرین و عمان یعنی سواحل جنوبی خلیج فارس که رویروی سواحل شمالی خلیج فارس قرار دارند و از بندر گناوه، خوزستان، بوشهر، بندرلنگه و سیراف و میناب و هرموز مهاجرت کرده‌بوده‌اند و ابن‌ماجد هم یکی از فرزندان همان مهاجرین بوده‌است.

۱۵۰- (رابع اللیل) یعنی یک چهارم شب اگر آنرا به معنی یک چهارم نیمه شب بگیریم حساب (ازوام) نگهبانی ۱۲ ساعت شب راست در نمی‌آید.

۱۵۱- وصف مفصل آقای تیتس برای اجزاء کشتی‌ها و نامهای قطعات و عملکرد آنها و حساب مواقع و ساعات و کناره‌رانی و بادبانها و پارچه‌های بادبانی و چوبها و لنگرها با همه تفصیل و دقتی که دارند چون بیشترین آنها مأخوذ از کتبی مانند کتاب ویلیز و جونستون و حورانی است و کمتر متکی باستقصاء شخصی خود ایشان و مسافرت خود ایشان و سؤالات و استنتاجات خود ایشان است چندان معتبر نیستند و احتمال اشتباه دارد.

۱۵۲- نام اجزاء سی گانه کشتی ابن ماجد بنابوصف تبتس اکثر فارسی است بدین توضیح:

هیراب- مرکب از دو جزء هیر- آب و هیر بمعنی برآمدگی تپه مانند زیر آب است

بیوار - که جمع آن را بیاویر بسته اند فارسی است
انجر - که نام جدید هم دارد بمعنی لنگر و فارسی است
سین و سینیا - اگر از سین گرفته شده باشد بمعنی چین، عربی است ولی از سینی و صفحه فارسی گرفته شده است.

خوراب - آبخور کشتی معروف است و فارسی است.
دستور - فارسی است قسمت بالای دگل است
جادم و گادم - فارسی است یعنی جای ته دگل
جوش و جاش - فارسی است از کوس و جوش دادن به توضیحات این مبحث توجه فرمایید.

آبد - آبد، آبدان فارسی است.
فرمل = تحریف فرمن است از فرمان و فارسی است. فرمه نیز گفته شده و آن نیز فارسی است.

شراع- (غیله) از نام غیل. نقاطی در جزائر خلیج فارس (هنگام و لارک) فارسی است و کلمه شراع برعکس ظاهرش از شرع نیامده است.

دگل - فارسی است دکل هم فارسی است دقل تعریف دگل است.
کنخا - فارسی است در زبان مردم جنوب قطعاتی شبیه کنف و پارچه ضخیم را گویند.

قَبْ و غَب - یعنی قبه برآمده از آب- حباب، آب نشان فارسی است.
هیبال - ظاهر واژه کلمه ای فارسی با پسوند آل است. مانند چنگال و دستمال
بسا - از پستا و پسا فارسی است یعنی ردیف و کافی بسته شده.
غلامی - فارسی است

دبوسا - به توضیحات این مبحث توجه فرمائید ممکن است از واژه ای فارسی

گرفته شده باشد.

سکان - فارسی است

ماشوه - فارسی است (ریشه شدن)

هوری - فارسی است (واژه هور)

سنبوق - فارسی است (سنبوگ)

شقایق - فارسی است

دامان - دامن - فارسی است

در آب - فارسی است

کدجان - فارسی است. (این یکی در فهرست مرقوم نیست و در متن تحقیقات آقای نیتس معادل بنجاله آمده است.)

بورا - در اوستا نام رود دجله و نام ببر است و می دانیم که در زبانهای یونانی - اروپایی دجله راتیگرس بمعنی ببر می نامند و این نام را باین مناسبت به دجله داده اند که دجله هم مانند ببر تیز و تند و چست و چالاک است. شاید نامگذاری این قسمت از کشتی بمناسبت سرعت و تندى و چالاکى که به کشتى مى دهد و آب را مى شکافد بوده است. امروز هم (بوره) و (بور) در لهجه های کردی بمعنی ببر یا انسان یا حیوان یا چیز تندوتیز و چالاک و سریع است. امروز در خلیج فارس این کشتی ها و قایق ها را جهازات گویند و بنامهای: هوری- کلک- جالبوت- ماشوه- بکّم- گّفه یا قّفه- بگاّر- شوئی- بوم- بغله- سنبوگ- بطّیل- ناکو آ- مجيله می نامند.

(کتاب خلیج فارس: احمد اقتداری، تهران، ۱۳۴۵ هـ.ش تهران. فصل سیزدهم

جهازات بادپیما ۲۴۷-۲۳۷ را ببینید)

کتاب الفوائد

فی

اصول علم الجبر والقواعد

این نامی یانوردی که بن اقیانوس هندی خلیج فارس

شیخ شهاب احمد بن ماجه القندی بنذرکنی

را بنمای ایرانی و اسکودوگاما

ترجمه از عربی و تحشیه: احمد اقداری

ترجمه از انگلیسی: مهد اقداری

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش بر خداوند و درود و رحمت خدای بر بهترین برگزیده اش محمد و بر خاندان و یاران او باد.

امابعد، من بر این عقیده ام که در دنیا بزرگترین مایه افتخار دانش است. زیرا پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم و دیگر پیامبران عموماً مردم را به تحصیل علم تشویق کرده اند، تا آنجا که گفته شده است هیچ دانشی آموختنش ناپسند نیست و نادانی ناپسندتر است. گواه بر درستی این سخن آنکه دانشی است که بدون آن دانش نمی توان دقیقاً قبله اسلام را بروشنی شناخت (۱۵۳) و بهترین صدق گفتار آنکه زمانی دراز در کشتی ها رانده ایم، از هند و سوریه و ساحل افریقا و فارس و حجاز و یمن و مکانهای دیگر (۱۵۴) با این هدف که هیچگاه از جهت مستقیم سرزمین مکه دور نگردیم و حال و جان ما در امان باشد و این خود نشان می دهد که غرض از این علم دلالت به سوی قبله و شناسائی قبله در دریاهاست. و اهل دین بدین دانش نیازمندند. آنچنان که بسیاری از دانشمندان و قضات برای اطلاع از قبله و شناسائی قبله از نوشته های ما استفاده کرده اند و آنرا می ستایند و بدان عمل می کنند و بر روش ما برای شناختن قبله بیش از روش های دیگر اعتماد می نمایند (۱۵۵)

رسم یک دایره و قراردادن میله ای در مرکز آن برای اطلاع از طول و عرض جغرافیائی مکه و طول و عرض جغرافیائی نقطه ای که در آن هستید معمول است.

اما این روش دست یابی به طول و عرض جغرافیائی همه خشکی ها و همه جزیره های جنوب دریا را ممکن نمی سازد و بهمین جهت شخص اطلاع کامل از آنها پیدا نمی کند. اما حکم دانش ما (یعنی دانش دریائی) بر همه آنها صادق است زیرا که دریا از خشکی بزرگتر است.

از این رو ما این کتاب را آنگونه ترتیب دادیم که بر آدمی دانش دایره و طول و عرض جغرافیایی و جهات کعبه و چهار باد را روشن سازد.^۱ و چهار باد عبارتند از شمال، دبور، جنوب، صبا و این چهار باد در همه جهان مشهور است و در هر سرزمینی از نظر مردم آن سرزمین با اصطلاحی خاص نامیده شده اند. قدما در خصوص بادهای دو بیت شعر سروده اند:

مهب الصبا من مطلع الشمس مائل الی الجدی و الشمال مغیبها
و بین السهیل و المغیب تحققت دبور مطالعها الیه جنوبها
«وزش باد صبا از مشرق بطرف ستاره قطبی و شمال غربی است. بین غرب و ستاره سهیل مغرب باد دبور می وزد و مطلع ستاره سهیل جنوب را می نماید.»^۲
(ترجمه به معنی)

اگر کسی مایل باشد می تواند هر دانشی را با روش های غیر مرتبط با علوم دریائی بیازماید. اما اگر از شناختن قبله، شهرها و جزیره هایی که در اقیانوس قرار دارند عاجز ماند، باید براساس تعلیمات ما عمل کند. پس تو برای کسب این دانش بکوش که عملی ارزنده است. گرچه احاطه کامل بدان تا پایان عمر هم ممکن نیست و لیکن اگر کسی دست یابی به کمال آن برایش میسر نیست نباید از کسب آن اندازه که برایش ممکن است دست بردارد. چه پایان دانستن پایان زندگی است. و «من لاید-

۱ - جهات الکعبه، چهار سمت کعبه نماینده چهار جهت اصلی قطب نما و چهار باد نام برده شده. در کتاب ابن ماجد بادهایی هستند که از چهار جهت اصلی یعنی شمال و جنوب و مشرق و مغرب می وزند. (تیبیس در ترجمه انگلیسی)

۲ - این شعر ظاهراً اشاره به این نکته است که بادهای دقیقاً از چهار جهت اصلی نمی وزند، بلکه با کمی اختلاف جهت عقربه ساعت از نقاط واقعی می وزند و نزد ابن ماجد غروب ستاره سهیل SW و طلوع آن SE می باشد. (تیبیس در ترجمه انگلیسی)

رکه کله لایترکه کله» (۱۵۶) و شایسته است که غرور و خودپسندی بر دانش آدمی سایه نیفکند و خود را بزرگ بشمارد و چنانکه مصنف این کتاب در «حایه» گفته است:

رئاسات الرجال بغير علم و لاتقوى الا له هـی الخساسة
و كل رئاسة من غير علم اذل من القعود على الكناسة
و اشرف رتبة واعز عز وخیر الرئاسة ترک الرئاسة
«ریاست مردان بدون علم و بی تقوای الهی جز پستی نیست.

هر گونه ریاستی که بدون علم باشد پست‌تر از نشیمن بر پارگین است. شریف‌ترین مقام و ارجمندترین عزت و بهترین ریاست ترک ریاست است.» (ترجمه بمعنی)

همچنین شایسته است آنکس که این علم را می‌آموزد، به شب‌ها بیدار بماند و بسیار بیندیشد و از مردمانی که بصیرت دارند پرسش بسیار نماید تا بتواند آنچه را که در طلب آن است بدست آورد. چه این دانش، دانش متفکران است و باید که همواره پرسش‌های بسیار در آن پیش آید تا طالب علم دریابد که چگونه نمی‌دانسته و چه موضوعاتی را نمی‌دانسته است و با پرسش از دانایان دریافته است و آنگاه شهرتش بمنزلت یک مرجع آشکار گردد و این راه به سروری و شهرت او پایان گیرد. چه آنکس که بدون فراهم آوردن اسباب و لوازم سروری، ادعای سروری کند راه خطا پیموده است. چنانکه مصنف این کتاب در سه بیت پیشین گفته است: شهرت و سروری مردانی که دانش ندارند و از پرهیزکاری بی‌بهره‌اند جز پستی و بدنامی نیست. همه سروری‌های بدون دانش پست‌تر از سکونت بر زباله‌دانی‌ها است و گرامی‌ترین رتبت‌ها و عزیزترین عزت‌ها و بهترین سروری‌ها ترک سروری است.

و آگاه باش ای طالب علم که هر دانشی را اشتغال و ممارست در آن ضرورت است. اشتغالی که از گهواره تا گور باشد و چون ممارست در اشتغال کند، مهارت یابد و بداند که بر چه چیزهائی بیشتر آگاه است و دیگران بدانها آگاه نیستند و بدین ترتیب بتواند دربارهٔ دانش‌های خود که دیگران بدانها آگاه نیستند کتابت کند و تصنیف نماید. و چون به کمال علم و عمل رسد تصنیفات و نوشته‌های خود را

اصلاح کند و به کمال برساند.

اگر در این دانش، به منظور یافتن قبله، استاد می شوی، شایسته است که در آن عملاً بکاربرداری و چون بر کشتی نشستی با اطمینان قلب آن را بشناسی و چون بازرگان باشی بدون ضرورت پرسشی می توانی اطمینان قلب داشته باشی و اگر بر دریا سفر کنی تا در زمان اندک ثروت و مال و خواسته فراهم آوری، این دانش را بیاموز و از آن غافل مباش و اگر غفلت روا داری مال و راحت را از دست بدهی. و این دانش سخت ترین دانش ها بعد از دانش خدمت پادشاهان است. در دیگر دانش ها، سهوها و خطاها قابل جبران و اصلاح است و چون اشتباهی پیش آید در آن دانش ها فرصتی برای اصلاح و مراجعه در دست تو باشد، اما در این دانش سهو و خطا جز سبب تلف راحت و مال تو نیست. چه این دانش، جزئی از خود را در اختیار تو نخواهد گذاشت مگر آنکه تو همه وجود خود را به آن واگذاری.

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای فرزند آدم، علم و ادب تمام ارزش جان تو است. چون بر آن بیفزائی به ارزش و بهاء جانت افزوده شود.» و علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: «ارزش هر انسان بقدر اقدامات نیکوئی است که در علم و ادب کرده است: قیمة کل رجل ما یحسنه من العلم والادب.» و هم پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ان الله تعالی یطاع بالعلم، و یعید بالعلم، و یوحّد بالعلم، و خیر الدنیا و الاخره مع العلم، و شر الدنیا و الاخره مع الجهل: خداوند بزرگ با دانش پرستیده گشت و او را بندگی نمودند و یکتا گشت و خیر دنیا و آخرت در دانش است و شرّ دنیا و آخرت در نادانی است.» و من گمان دارم این سخن درباره بهاء دانش در این شعر به بهترین سخنی آمده است:

العلم لما یعرف مقداره	الا ذو الاحسان عند الکمال
من ناله منهم ترقی به	ما بین اعیان الملا و استطال
و من ترخی عنه هوناً به	احوجه الله لذل السؤل
فذاک بین العلما اخرس	افعه الجهل بصف النعال

«قدر وارج علم شناخته نیست مگر نزد خوبان و کمال یافتگان و آنکس که دانش را از خوبان و کاملین فرا می گیرد در میان مردمان عالیقدر و برجسته و

بلندمرتبه خواهد شد. و آنکس که علم را از روی نادانی کم‌بهاء و نادیده می‌گیرد، خداوند او را به خواری سئوال مبتلا می‌سازد. و او در میان دانشمندان چون گنگی خواهد بود که بی‌دانشی و جهل برچهره او سیلی زند.»

من خلاصه‌ئی از آنچه را که شایسته معاصرانم می‌دانم در این کتاب آورده‌ام و آن را چنین نامیده‌ام: «کتاب الفوائد فی اصول [علم] البحر والقواعد» و آن را برای کشتی‌ران‌ها و ناخدایان تألیف و تصنیف کرده‌ام و در این کتاب مطالبی وجود دارد که با مطالب «حاویه» و ارجوزه‌های دیگر (۱۵۷) ممکن است به نظر خواننده یکسان آید.

تحشیه و توضیحات مقدمه ابن ماجد بر کتابش

از شماره ۱۵۳ تا شماره ۱۵۷

۱۵۳- در نسخه دمشق مقدمه کتاب چنین آغاز می شود:
«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله والصلاة والسلام على خير خلقه محمد، وآله وصحبه وسلّم.»

۱۵۴-: در نسخه دمشق: «من الهند والسيام والزنج و فارس و السند والحجاز واليمن و غيرها» و ظاهراً نسخه مورد ترجمه آقای نیبتس با نسخه مصحح و چاپ ابراهیم خوری و عزت حسن چاپ دمشق در کلمه سوریه اختلاف دارد و در نسخه چاپ دمشق سوریه وجود ندارد.

۱۵۵-: در نسخه دمشق چاپ ابراهیم خوری و عزت حسن در جمله «... و عملوا به دون غيره العلوم التقريبيات» از من العلوم التقريبات اصح دانسته شده و انتخاب گردیده است.

۱۵۶- : «و من لا يدركه كله لا يتركه كله» اصطلاح متعارف است که در زبان فارسی و عربی امروز هم رواج دارد.

۱۵۷-: در نسخه چاپی دمشق: «و فيه ما اشتبه من الحاويه والاراجيز و غيرها على الطالبين» بنابراین، طبق مصرح نسخه دمشق ابن ماجد در آخرین سطر مقدمه کتاب فوائد نوشته است که بعضی مطالب «فوائد» را در «حاویه» و «اراجیز» هم آورده است که ممکن است برای بعض طالبین مشابهت آنها قابل درک باشد. با این

توضیح که اراجیز جمع ارجوزه است و ارجوزه نام مصطلح برای قصائد شعری دریانوردی در دوران ابن ماجد می‌باشد و «حاویه» خود نیز ارجوزه دیگری اثر ابن ماجد است: بعلاوه در نسخه دمشق تنها از «حاویه» در مقدمه ابن ماجد ذکر نشده بلکه از «اراجیز و غیرها» سخن رفته است، یعنی از چند اثر دیگر ابن ماجد که معلوم است در زمان تحریر مقدمه نسخه دمشق ابن ماجد از کارتنظیم آنها فراغت یافته بوده است.

فایده نخستین

اصل فنون دریا

چنین گوید مصنف (۱۵۸) کتاب شهاب الدین احمد بن ماجد^۱ که رحمت

۱ - در نسخه چاپی فوائد چاپ دمشق (۱۳۹۰ هـ - ۱۹۷۱ م) آمده است: «قال مصنف الكتاب شهاب الدين احمد بن ماجد [بن محمد بن عمرو بن فضل بن دويك بن يوسف بن حسن بن حسين بن ابي معلق السعدي بن ابي الركايب النجدي] و به شماره ۱ و زیر نویس توضیح داده شده: «زیاده من ب، ظ» یعنی آنچه بین دو قلاب است در نسخه های پاریس و ظاهریه نیست. و پس از النجدي اضافه شده است: «تغمده الله بالرحمة والغفران» و آقای تیتس مترجم کتاب بزبان انگلیسی که کتاب را بنام: «دریانوردی عرب در اقیانوس هند پیش از آمدن پرتغالیان» چاپ کرده است ترجمه کرده است: چنین گوید: «... شهاب الدین احمد بن ماجد بن محمود بن عمر بن فضل بن دویک بن یوسف بن حسن بن حسین بن ابی معلق بن ابی رکائب النجدی.»

اما در صفحه آغازین کتاب که در واقع صفحه عنوان کتاب است و ما نیز در آغاز کتاب عیناً تصویر آن صفحه را گذاشته ایم عنوان کتاب چنین است: «کتاب الفوائد فی اصول البحر والقواعد تألیف رئیس علم البحر والقواعد تألیف رئیس علم البحر وفاضله واستاد هذا القسمه الکامله الشیخ شهاب احمد بن ماجد السعدي رحمه الله. هذا العنوان مأخوذ من مخطوطه باریس» پس آنچه مسلم است اولاً جمله شهاب الدین احمد بن ماجد است ثانیاً شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدي است.

چنانکه در مقدمه توضیح داده ام در نسخه دیگری شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدي جنجی ضبط شده است بنابراین ابن ماجد لقب شیخ شهاب داشته و این لقبی است که بمانند لقب ابن ماجد در اقیانوس هند با عنوان شیخ شهاب و شیخ ماجد برای دریانوردان مشهور بکار

خداوند و آمرزش خداوندی بر او باد، که او چهارمین شیر است پس از شیران سه گانه، و آن شیران سه گانه محمدپسر شاذان و پسر کهلان^۱ و سهل بن ابان بودند و هر سه شایستگی لقب «شیر» داشتند و او یعنی مصنف کتاب، حاج الحرمین شریفین است خداوند او را و آنها را بیامرزاد و ببخشاید (۱۵۹). اما نخستین کسی که به دریانوردی دست زد و کشتی بساخت و بر دریا راند نوح پیامبر علی نبینا وعلیه افضل الصلاة والسلام بود که به فرمان پروردگار جبرائیل بر او نازل شد و او را

می رفته است و اوائل قرن بیستم میلادی نیز محققان از زبان دریانوردان خلیج فارس و اقیانوس هند می شنیده اند. نکته دیگر آنکه احمد بن ماجد السعدی همه جا ثبت شده است و در مقدمه کتاب توضیح داده ام که لقب جولفاری ساخته ذهن سید چلبی یا سیدی علی کاتبی نویسنده کتاب «المحیط» بزبان ترکی است که برای اولین بار کلمه جولفاری (جلفاری) را به نام ابن ماجد افزوده و بنا بر مسموعات او را از بندر جولفار در ساحل شیخ نشین رأس الخیمه دانسته است و در همان مقدمه توضیح داده ام که جولفار هم خود واژه ای فارسی است و سرزمین ایرانی است و گل بار تبدیل به جولفار شده است یعنی ساحل گل خشک. با این اشارات مختصر، من باور قطعی دارم که عنوان کامل مؤلف کتاب (شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدی) بوده و از مردم بندر کنگ (نزدیک بندر لنگه ایران) بوده و ایرانی و شیعه بوده و جنگی همان کنگی است و خانواده (سعدی) هنوز هم در بندر کنگ و بندر لنگه بازمانده اند و به تجارت و دریانوردی مشهور بوده اند. (مقدمه کتاب تحت عنوان ابن ماجد ایرانی و از مردم بندر کنگ است را بخوانید)

۱ - پسر کهلان: در کتاب فوائد چاپ دمشق آمده است: «رابع اللیوث الثلاثة: اللیث [محمد] بن شاذان و [اللیث] ابن کهلان و هو [ابن] کاملان، و [اللیث] سهل بن ابان. [و هو] حاج الحرمین الشریفین [عفا الله عنه و عنهم اجمعین].» یعنی چهارمین شیر بعد از شیران سه گانه: شیر محمد پسر شاذان و شیر پسر کهلان که او پسر کاملان است و شیر سهل پسر ابان و او یعنی منصف کتاب و چهارمین شیر حاج الحرمین شریفین است که خداوند از او و همه آنها درگذرد و بر آنها ببخشاید. (تحشیه از احمد اقتداری)

بر خلاف آنچه عده ای از محققان گمان کرده اند لیث بن کهلان درست نیست و لیث، ابن کهلان درست است یعنی ابن کهلان یکی از سه شیران مورد نظر ابن ماجد است مانند محمد پسر شاذان و سهل پسر ابان، و لیث نام او نیست بلکه لقبی است که ابن ماجد باو داده است. (تحشیه و توضیحات احمد اقتداری را بخوانید)

گفت نا کشتی بسازد و نوح کشتی بساخت و بر آن نشست و به دریا اندر شد و بر دریا راند. کشتی نوح به شکل پنج ستاره بنات النعش ساخته شد، عقب کشتی سومین ستاره بنات النعش و تیر تحتانی^۱ زیر کشتی چهارمین و پنجمین و ششمین ستاره بنات النعش بود و دماغه آن کشتی هفتمین آن ستارگان را می نمود.^۲ و در زمان ما، دریانوردان زنگبار و قمر [ماداگاسکار] (زیرباد) و ریم [ساحل افریقا نزدیک مومباسه] و سرزمین (سفاله هم) پنجمین و ششمین ستاره بنات النعش را (الهیراب=تیر چوبی نه کشتی=Keel) می نامند. (۱۶۰)

این دو ستاره برای تعیین عرض جغرافیائی صرفه (منزل دوازدهم از منازل قمر) در حالت اوج و به هنگامی که ستارگان فرقد (فراقد) قابل رؤیت نیستند، مورد استفاده قرار می گیرند، زیرا آنها را بشکل هیراب کشتی نوح علیه السلام می دانند. درباره طول و عرض کشتی نوح شروح مختلفی وجود دارد، عده ای می گویند کشتی نوح چهارصد ذراع طول و یکصد ذراع بلندی داشته است بدون دگل کشتی. و کشتی دو پارو داشته است و چون کشتی ساخته شد و طوفان آغاز گردید، نوح و یارانش بر آن سوار شدند و کشتی آنها را با خود برد و آنها را از طوفان و غرق نجات داد و روایت شده است که کشتی نوح هفت بار به دور خانه کعبه چرخید.^۳ اما کعبه در آن زمان از شن سرخ بود و بنائی بر آن نبود و طوفان بدان نرسید. اما در مورد طوفان هم روایات مختلف است، برخی گویند طوفان به هفتاد روز کشید، پس از آن آبها فرونشست و کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت و جودی کوهی بین عراق و سوریه و در سرزمین بکرین وائل نزدیک جزیره ابن عمر بود چنانکه خدای تعالی

۱ - عضو اصلی ساختمان کشتی که از دماغه به عقب کشتی امتداد دارد و در واقع استخوان بندی کشتی را تشکیل می دهد و سایر چوب بندی های کشتی بدان متصل می گردد در زبان انگلیسی این عضو اصلی کشتی را Keel گویند. مترجم فارسی.

۲ - این ستارگان در دسته ستارگان بنات النعش=URSA MAJORIS قرار دارند و وقتی آنها را واژگونه بنگرند بشکل قایقی بنظر می آیند. (تیتس مترجم انگلیسی)

۳ - در نسخ پاریس و ظاهریه: «سبعه اشواط» و در نسخه چاپی دمشق: «طافت بالبيت اسبوعاً آمده است یعنی به مدت هفت روز یا یک هفته. (تحشیه از احمد اقتدارى)

فرمود: «وقیل: یا ارض ابلعی ماء ک و یا سماء اقلعی. و غیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی، وقیل بُعداً للقوم الظالمین»^۱: خدای تعالی فرمود: ای زمین تو آبهایت را ببلع و تو ای آسمان بارانهایت را مبار. آنگاه آبها فرونشست و حکم خدا جریان یافت و کشتی بر کوه جودی آرام گرفت و گفته شده وای بر گروه ستمکاران. و چون این آیه نازل شد عربهای بدوی گریستند و باور یافتند که این کلام سخن خدای عزوجل است و هم آنها بودند که می پنداشتند می توانند مانند قرآن سخنی بیاورند^۲ و گفته اند که چهارتن از زندیقان به رهبری ابن ابی العوجاء، بروزگار جعفر صادق علیه السلام در حرم شریف (مکه) گرد آمدند و پیمان بستند و بر خود عهد کردند که هریک از آنها ردی و نقضی بر ربی از قرآن کریم بنویسند، معانی قرآن را بیاورند و الفاظ آن را دگرگون سازند و چنان کنند که سالی بیندیشند و کار کنند و سال بعد بدانجای باز آیند و باین میثاق از هم جدا شدند.

جعفر صادق علیه السلام گفتگوی آنها را بشنید و از پیمان آنها آگاه گشت. بروز موعود در بیت عتیق گرد آمدند و جعفر صادق هم بانتظارشان بود. چون گرد آمدند و بعضی آنها بعضی دیگر را گفتند، اکنون باز گوئید که برای انکار قرآن و نقض آن چه کرده اید؟ پس ابن ابی العوجاء گفت: من در کار خود فرو مانده ام و متحیر گشته ام و در یک آیه با شما اختلاف دارم و آن آیه این است: «یا ارض ابلعی ماء ک و یا سماء اقلعی...» دیگری گفت من نیز متحیر مانده ام و در یک آیه با شما اختلاف دارم و آن این است: «ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب» و سومین کس گفت من هم در حیرت خویش فرو مانده ام و در آیتی با شما اختلاف دارم و چهارمین نیز از سرگشتگی و حیرانی خویش باز گفت. آنگاه جعفر صادق بدانها گفت: «قل لئن اجمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا». بگو ای پیامبر اگر آدمیان و

۱ - آقای تیبیس ترجمه آیه مبارکه را در متن انگلیسی آورده است و مناسب بود که عین آیه مبارکه آورده شود (احمد اقتداری)

۲ - ولما نزلت هذه المایه بکت العرب العرباء وتحققون ان هذا الکلام کلام الله عزوجل وکانو یزعمون ان یأتوا بمثله (بنقل از نسخه چاپ دمشق)

پریان گرد هم آیند تا مانند این قرآن را بیاورند، نتوانند اگر چه بعضی آنها دیگری را یاری دهد.» پس آن چهار گفتند اگر خدای در روی زمین به دلیل نیاز داشته باشد، این دلیل اوست (۱۶۱). پس کله خورده و شرمگین از اینکار درگذشتند و ایمان آوردند و اقرار کردند که قرآن کلام خالق جل جلاله است. اکنون به بحث نخستین باز گردیم:

چون کشتی نوح برخشکی نشست و مردمان صنعت کشتی سازی را فراگرفتند و این صنعت را به تمامی سواحل دریاها و در جمیع اقالیم گیتی آنچنانکه نوح علیه السلام جهان را بین فرزند فرزندان یافت و سام و حام که آدم ثانی بود، تقسیم کرده بود، منتشر ساختند. آدمیان به ساختن کشتی در دریاها و خلیج ها و پیرامون دریاها و اقیانوس ها پرداختند تا زمان به خلافت عباسیان رسید که مقرر فرمانروائیشان بغداد بود و بغداد عراق عرب است و خراسان نیز از مملکت آنها بود و راه خراسان به بغداد راهی سه ماه یا چهار ماه بود. راهی دراز بود و این راه را در سه ماه یا چهار ماه می سپردند وجود داشته اند و پیش از آنها هم احمد بن تبرویه (۱۶۵) تألیفاتی داشته است و آن دریانوردان مؤلف از تألیفات تبرویه استفاده کرده اند، همچنانکه از تألیفات معلم ناخدا خواشیر بن یوسف بن صلاح الارکی (۱۶۶) استفاده نموده اند و این خواشیر دریانوردی است که به سال چهارصد از هجرت رسول پاک خدای، گفته اند که با کشتی «دیورکا» (۱۶۷) هندی بدریا اندر شد. بروزگار آنها از ناخدایان مشهور احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن ابی الفضل المغربي (من النواخیز الممشوره) بود^۱ بیشتر دانش این مؤلفین دریایی در توصیف خشکی های و راههای کرانه ها و شهرها و بویژه از سرزمین ها و خشکی ها زیر باد [زیرباده تحت الريح] که خلیج بنگال است و از سرزمین چین بود. اکنون آن شهرها و بندرها از بین رفته اند و نام و شهرت آنها برجای نمانده است و بزمان ما دیگر از آن دانش ها بهره ای آنچنان بدست نمی آید و درستی آن دانش ها معلوم نیست. چه صحت دانش های ما و تجربت های ما و اکتشافات ما و اختراعات ما که در این کتاب مذکور افتاده است،

۱ - و کان فی عصرهم من النواخیز الممشوره احمد بن محمد بن ابی الفضل المغربي (نسخه چاپی دمشق) و ابوالفضل بن ابوالمغیری (نسخه مورد ترجمه تیتس). و نواخیز جمع نوحیده و نوخدا و ناخداست.

چنان است که درستی آنها به صحت و تجربت خود ما پیوسته است و براستی که هیچ چیز والا تر و افزون تر از تجربت آدمی نیست. اما حدی که دانشمندان متقدم تا سرحد آن رسیده اند، نقطه آغاز کوشش های دانشمندان متأخر است. نه‌ایه المتقدم بدایه المتأخر، پس بدرستی، ما کار آن پیشگامان را ارج می نهیم و دانش ها و تألیفاتشان را می ستاییم. و قدر آنها را که درود خدای بر آنها باد بزرگ می شماریم چنانکه من گفته ام: من چهارمین شیر بعد از سه شیر هستم. پس براستی که خود کار آن مردان را توسعه داده ایم ولی شاید در دانش هایی که در دریا اختراع کرده ایم، برگگی باشد که بجهت صحت و دقت و فایدت و بلاغت و هدایت و دلالت از کار آن پیشگامان و تصنیفات آن مردان دریانورد ارزش بیشتری داشته باشد.

اما نام محمدصلی الله علیه و سلم چنانکه مغربی الیحصی السبئی در کتابش موسوم به «شفا»^۱ آورده است جز برای هفت تن از مردان نیامده است و مغربی مؤلف کتاب شفا خود در فصاحت و بلاغت و نوادر علوم خفیه نزد قضات مکه شهرت داشته است. اما آن هفت تن که نامشان محمد بوده است: اولین آنها محمدبن شعبان در یمن بود و از قبيلة (الأزد) بود، پس از او محمدبن رجیحه بن الحاج الاوسی و سپس محمدبن مسلمة الانصاری معاصر پیامبر صلی الله علیه و سلم و دیگران محمدالبراء البکری و محمدبن مجاشع و محمدبن حمران الجعفی و محمدبن خزاعی الشعبی بودند. و علامه عبدالرحیم شیخ الاسلام شهاب الدین احمدابن حجرالعسقلانی از پانزده مرد که نام محمد داشته اند و نزدیک به ظهور حضرت محمدصلی الله علیه و سلم می زیسته اند یاد کرده است. اما آن سه مرد دریانورد مؤلف توصیفات و استعدادها و هنرهای نویسندگی خود را شاید از آن مردان گرفته باشند و از هریک از آنها معرفت دریا و خشکی را فرا گرفته و بتاریخ نویسی آن قلم زده باشند. بنابراین آنها مؤلفند نه مصنف و نه مجرب. نوشته اند اما خود تجربت نیندوخته اند تا تصنیف کرده باشند و من چهارمین مردی را پس از آنها نمی شناسم. پس وقتی من می گویم چهارمین آنها هستم بدیشان ارج می گذارم.

۱ - کتاب الشفا بتعریف حقوق المصطفی تألیف مغربی السبئی (زیرنویس شماره ۲ صفحه ۱۷ نسخه چاپی دمشق. احمد اقتداری)

چون آن مردان نه تنها پیش از من بوده‌اند و بی‌گمان پس از مرگ من نیز مردانی خواهند آمد که قدر و منزلت هریک از ما را خواهند شناخت.

و چون به تألیفات آن پیشگامان نگرستم، آنها را ضعیف و بدون نظم و دقت یافتم و آنها را فاقد صحت کلی یافتم و دانستم که در آنها اصلاحی و تصحیحی نشده‌است، پس به پیراستن آنچه از آنها صحیح بود پرداختم و اکتشافات و اختراعات خود را ذکر نمودم آنچه را که درک و کشف و اختراع نموده بودم سال به سال به تجربت گذاشتم تا صحت آنها را دریافتم و ارجوزه‌ها و قصیده‌ها (قصاید دریائی) سرودم و در این کتاب گنجاندم و این همه را به سال ۸۸۰ (عام ثمانین ثمان مائه) فراهم ساختم.

این کتاب را همهٔ مردان مجرب ماهر در این فن ستودند و زبان به تحسین گشوند و بدان عمل کردند و در مشکلات دریانوردی بدان اعتماد نمودند و مشکلاتی مانند نظارهٔ کوه‌ها و اندازه‌گیری‌ها و نامهای ستارگان و شناسائی ستارگان و هدایت کشتی بوسیلهٔ آن ستارگان را آسان ساختند، مردمان روزگار من بدانچه قدما تألیف کرده‌اند عمل نمی‌کنند و بجز بعض مطالب پیشینیان مانند محاسبهٔ راههای دریائی از روی دوائر دریائی (ترفالرحوبات) یا زاویهٔ ستارگان را نمی‌دانند ولی اطلاعی از «شقاقت» ندارند و من این مطالب را در شرح (الذهبیة) نقل کرده‌ام و انشاءالله تعالی در جای دیگر نیز نقل خواهم نمود. و برآستی که پیشینیان بسیار محتاط و شجاع بوده‌اند و جز بامردان دریانورد بکشتی نمی‌نشسته‌اند. از آنجا که سخت از دریا بیم داشتند ولی با ارادهٔ قوی و آگاهی بر خطرهای فراوان بدریا اندر می‌شدند. با این همه کشتی‌هایشان را برای سفرهای دریائی پرخطر خوب مهیا می‌ساختند و هرگز فصل مناسب و هنگام وزش بادهای موسمی را از دست نمی‌دادند. دریانوردی و سفرها را به تأخیر نمی‌انداختند و بیش از توانایی کشتی‌ها، آنها را از بار نمی‌انباشتند. اما ما دانشی بیش از آنها داریم و تجربه‌هایی فزونتر از ایشان اندوخته‌ایم. ولی هر دانشی از دانش‌های دریائی را ریشه و اساسی است و اساس کشتی آنچنانکه ذکر کردیم از نوح پیامبر علی نبینا و علیه افضل الصلاة والسلام است. و سنگ آهن‌ریا که بدان در کشتی سازی اعتماد است و این صنعت

بدون آن کامل نیست و دلیل و راهنمای قطبین است، از داود پیامبر علیه السلام است و آن سنگی است که با آن داود جالوت را کشت.

درباره منازل قمر و بروج آن و صور فلکی دانیال پیامبر صلی الله علیه و سلم کتابی تصنیف کرد و طوسی^۱ رحمة الله تعالی علیه که معاصر فردوسی مصنف کتاب شجاعان عرب و عجم و شاعری بلند مرتبه و بزرگ مانند امرئی القیس در عرب است بر آن کتابت بیفزود (۱۶۸)

گویند که فردوسی و طوسی با کاروانی از طوس خارج شدند و شانزده سال از طوس دور بودند. پس از این غیبت به طوس باز آمدند. به هنگام ورود به شهر یکدیگر را دیدند، طوسی از فردوسی پرسید در زمان غیبت واز این سفر، از دانش‌ها و خواسته‌ها چه آورده‌ای؟ فردوسی گفت: تو به سرزمینت چه باز آورده‌ای؟ و طوسی پاسخ داد «من چنین و چنان کتابها نوشته‌ام و چنین و چنان دانش‌ها آموخته‌ام، فردوسی گفت اما من تنها یک کتاب به شعر سروده‌ام. طوسی گفت از آن کتاب شعر که سروده‌ای چیزی به خاطر داری؟ فردوسی گفت آری. طوسی گفت اندکی از آن بر من بخوان ناسبک و روش تو را دریابم و از اندازه بلاغت تو آگاه شوم. فردوسی این شعر پارسی را بخواند:

بترس از خدا و میازار کس ره رستگاری همین است و بس
طوسی فریاد بر آورد که این یک بیت شعر از همه مصنفات من برتر است. و بعضی گفته‌اند که فردوسی قبل از طوسی بوده‌است و آنکس که معاصر فردوسی بوده اباجعفر نصیرالدین طوسی نبوده‌است. با سرسخن و بحث نخستین باز گردیم:

اما نام ستارگان خانه‌های قطب‌نما که برای تعیین جهات قطب‌نما بکار می‌روند، قبل از «شیران» رحمة الله علیه در کتابی کهن بجای مانده‌است ولی این درجات قطب‌نما تقریبی است و تجربی نیستند و بنابراین از دقت لازم برخوردار نیستند و همچنین این دقت کم و تقریبی بودن با نظرات دانشمندان کهن در مورد توصیف سواحل که ما از راه تجارب و دقت زیاد به توصیف آنها پرداخته‌ایم صدق

۱ - محمد بن محمد بن الحسن (ابوجعفر خواجه نصیرالدین طوسی: ۶۷۲ هـ - ۱۲۷۴ م.

می‌کند. و از این رو است که آنچه ما وصف کرده‌ایم، بر پایه تجربه‌ها استوار است. ما سرزمین‌ها را وصف کردیم و به تجربه آوردیم، و این مطالعات را ادامه دادیم و آنچه را که دریافته بودیم سال به سال اصلاح کردیم و تصنیفی بهتر از تصنیف پیشینان فراهم آوردیم چنانکه در «حاویه» گفته‌ایم:

فکل ماجربت یاربانا (۱۶۹) اعمل به فی کل مانعتانا
لناخذ الصفات من کتابی الا صفات الصدق والصواب
کجوزرات فی جبل جلنار او بر مکران به هشت لار
: «ای ناخدا، هر زمان که تجربتی می‌کنی - تا آنجا که بتو مربوط است بدان عمل نمای.

چه از کتاب من تنها مطالبی خواهی گرفت - که توصیف معتبر و راستین باشد.
مثل جوزارت (۱۷۰) که در کوهساران جلنار (۱۷۱) واقع‌اند - یا سرزمین مکران که در هشت لار (۱۷۲) واقع است.» (ترجمه بمعنی)

به سبب آن که در جوزرات^۱، کوهساری مانند جلنار نیست و در مکران جزیره‌ای مانند هشت لار^۲ وجود ندارد، به همین سبب ما بدانها استشهاد می‌کنیم. و از استشهاد به غیر آنها خودداری می‌کنیم. اگر کسی سعی در وصفی کند که خود به تجربه نیاموخته و دریافته است کاری ابلهانه و سعی بی‌حاصل کرده‌است. اما من چیزهایی را وصف کرده‌ام که با تجربت دریافته‌ام و دانش خود را تکمیل کرده‌ام. چیزی را وصف نکرده‌ام مگر آنکه قوت قلب و بشارت ظفر برای عامل آن نتیجه دهد و عمل‌کننده به وصف من همواره وصف مرا، متواتر، صحیح و درست، بر اوصاف خشکی یا کوه یا اندازه‌ها و عرض‌های جغرافیایی درمی‌یابد و بدرستی می‌توانم گفت که من چیزی را در ساحل و یا کوه و یا عرض جغرافیایی وصف نکرده‌ام که حتی باندازه دوزام فاصله بالاترین و پایین‌ترین مقادیرش کمتر و یا زیاده‌تر

۱ - جوزرات در رساله حاویه تصنیف ابن ماجد وصف شده‌است. در آخر کتاب رساله ارجوزه برالعرب والعجم فی خلیج فارس را ببینید که ترجمه فارسی آن آورده شده‌است.

۲ - ایضاً همان رساله را در آخرین کتاب ببینید و تحشیه شماره‌های ۱۷۰ و ۱۷۱ در همین فصل ۷ ببینید.

باشد. از این رو است که دقت نظر اتم آشکار می گردد. چه این دانش های دریایی از علوم عقلی تجربی است و نه از دانش های نقلی همچنانکه ما در «حاویه» گفته ایم:

«وهذه الانجم والاخنان عند العرب تقریب یارب ان ایاک ان تجری علیها بالنظر فی موضع فیہ مضیق و خطر : این ستاره ها و درجه های خانه های نجومی - نزد عرب ها تقریبی اند ای ناخدا.

بر حذر باش و بدان که اگر بنابر آنها برانی - در جای باریک و گذرگاهی تنگ بخطر درخواهی افتاد.» (ترجمه بمعنی)

زیرا این ستاره ها و خانه های نجومی و درجه ها برای نامشان مورد استفاده قرار گرفته اند و نه برای مکان اصلی آنها در آسمان از موقعیت آنها برای صفحه جدول قطب نما استفاده شده است که به قسمت ها تقسیم شده اند و درباره اش سخن گفته ایم و نظرها داده ایم و در «حاویه» شعر گفته ایم:

«وسائر الاخنان فی الحقه سوا فهو حساب الجزء فیہ غوی : و دیگر خانه های قطب نما شبیه اند. تقسیم بندی عددی است که نمی تواند موجب انحراف شود.» همچنین است اثر آهن ربا بر سوزن [قطب نما] که گفته اند که کشف آن از داود علیه السلام است که کشف داود پیامبر بود (زیرا داود درباره آهن و خواص آن بصیرت داشت) و گفته اند کشف آن از خضر علیه السلام بود وقتی که در جستجوی آب حیات وارد دریای ظلمات شد و در جهتی پیش رفت تا آنکه خورشید غروب کرد. گفته اند که در این هنگام از آهن ربا برای یافتن جهت استفاده کرد و نیز گفته اند که روشنائی را راهنمای خود قرار داد.

سنگ آهن سنگی است که تنها آهن را جذب می کند و مغناطیس اشیاء بسوی او جذب می شود و گفته اند هفت آسمان و زمین به نیروی مغناطیس بسته اند و مردمان در این خصوص سخن های بسیار دارند ما جز بدانچه در قصیده ای گفته ایم، قصیده ای طولانی گفته ایم، استشهاد نمی کنیم. من در این خصوص گفته ام:

«دیارک مغناطیس رجلی ان مشت و شخصک مغناطیس قلبی و ناظری» : «سرزمین تو مغناطیس جاذب پای من است وقتی که ره می سپرم - و وجود تو مغناطیس جاذب قلب و نگاه من است.

برخی گویند که آهن ربا کشف داود علیه السلام است و بعضی کشف آن را به خضر که درود خدا بر پیامبر ما و او باد و اسکندر منسوب سازند که این دو پسر عمو هستند. به اسکندر گفتند با این جوانی چگونه جهان را گشودی گفت هرگز کاری را از زمان مناسبتش بتأخیر نینداختم. و اسکندر را از آن جهت ذوالقرنین گفته اند که بر کرانه مشرق تا کرانه مغرب جهان پادشاهی داشت. و گفته اند که دو زائده گوشتی بر پیشانی سر خود داشت و بدین روی او را ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) لقب دادند. روزگار پادشاهی اسکندر مبدأ تاریخ مردمان بود و چون (عام الفیل) سال فیل بروزگار عبدالمطلب در رسید، عربها آن را نا ظهور اسلام مبدأ تاریخ قرار دادند. چون پیامبر صلی الله علیه و سلم ظهور فرمود و از مکه به مدینه مهاجرت کرد آغاز هجرت را مبدأ تاریخ خود قرار دادند. و یهود تا زمان ما تاریخشان را از زمان اسکندر ذوالقرنین بحساب آورند زیرا بزمان اسکندر بود که (شرطان) اولین منزل (حمل) گردید و خانه خورشید و ماه گشت و خورشید یا ماه بدان خانه وارد شدند و در زمان ما وقتی خورشید و ماه داخل «شرطان» می شوند از (حمل) شش درجه باقی مانده است. بیشترین شرطان در برج ثور است و تمام (بطین) نیز در برج (ثور) است و مردمان در اسلام و یهود در مبادی اولیه تاریخ اختلاف دارند و اختلاف کردند. مثل تاریخ آغاز خلقت دنیا، یا طوفان نوح و یا مرگ آدم علیه السلام و یا مرگ شیث علیه السلام و یا مدت زندگی آنها را مبدأ گرفتند. بنابراین درباره چیزی که مردم درباره آن اختلاف دارند، نمی گوئیم و باز بر سر سخن و بحث نخستین باز می گردیم: اما خانه ها (درجات) سی و دو عدد خانه باشند و روی کشتی ها تقسیم بندی شدند و آنها را زوج قرار دادند زیرا عدد فرد قابل قسمت نیست. به این ترتیب منازل قمر تعدادشان بیست و هشت است و یک هشتم آن سه و نیم است، و همچنین درجات قطب نما که چهار عدد بدان افزودند و آن را سی و دو خانه قرار دادند و یک هشتم آن چهار است قابل تقسیم و دائرة افقی تقریباً همان تعداد درجات و خانه ها را دارد یعنی مانند منازل قمر چنانکه مادر «حاویه» گفته ایم»

«و مندل الاخنان والامنازل لها اصابع شهرت یا سائلی
سبعون مع سبعین مع سبعینا و اربع مع عشر بحسبونا

: «دور کامل درجات و منازل را- ای مرد دانا من آشکار نموده‌ام- هفتاد با هفتاد بعلاوه هفتاد و چهارده حساب می‌شوند.» بدین معنی که منازل و درجات را از منزلی به منزل دیگر هشت انگشت و از یک خانه به خانه دیگر هفت انگشت حساب می‌کنیم و این حساب به ۲۲۴ انگشت پایان می‌گیرد و هر انگشت یک چهارم ذبّان است و هر ذبّان چهار انگشت است و ذبّان موضعی است که کف دست چپ روی دسته شمشیر قرار می‌گیرد تا نیمه ناخن انگشت کوچک دست چپ و باء دوم در کلمه برای سهولت تلفظ حذف می‌شود و آن را در اصطلاح معالمه یعنی ناخدایان ذبّان می‌گویند و هر ذبّان چهار انگشت است و تمام انگشت را ترّف نامند. و هر انگشت ترّفه خوانند.

منازل حلول قمر بیست و هشت است و خانه‌های قطب‌نما را به ۳۲ درجه تقسیم کرده‌اند، همچنانکه برای کشتی‌ها نیز ۳۲ گفته‌اند. از بعضی ستارگان برای منازل ویژه قمر استفاده می‌گردد و اصل خانه‌های قطب‌نما و انگشت‌ها (اصابع) و تقسیمات آن به خانه‌ها و منازل به (ترفات)، از درجات اسطرلاب گرفته شده است. من آگاهی ندارم چه کسی درجات را بحسب انگشتان (اصابع) محاسبه کرده است ولی آنچه را که در خور مطلب است در آینده ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی.

تحشیه و توضیحات

از شماره ۱۵۸ تا شماره ۱۷۲

۱۵۸: نسب‌نامه ابن‌ماجد به تصریح ابراهیم خوری و عزت‌حسن مصححین و شارحین کتاب الفوائد منطبعة دمشق ۱۹۷۱ میلادی در ذیل صفحه ۱۰ با عبارت: «زیاده من بوظ» در نسخه تاجریه بحرین که یکی از سه نسخه معروف و معتبر کتاب فوائد است وجود ندارد و بنابر این باید در نسخه تاجریه مذکور باشد: «قال مصنف الکتاب شهاب‌الدین احمد بن ماحد» و ظاهراً [بن محمد بن عمرو بن فضل بن دویک بن یوسف بن حسن بن حسین بن ابی معلق السعدی بن ابی الرکائب النجدی] الحاقی است. و چون در نظر آوریم که نسخه تاجریه نسخه معتبری است که تاریخ تحریرش از دو نسخه دیگر بزمان مؤلف نزدیکتر است و در بحرین یعنی نقطه‌ای بسیار نزدیک به جلفار و عمان محفوظ مانده و در منطقه خلیج فارس و مورد استفاده دریانوردان بحرینی و عمانی بوده است. و مردمی که آن را مورد استفاده و عمل قرار می‌داده‌اند خود دریانورد و از خاندانهای مرتبط با خاندان قدیمی ابن‌ماجد بوده‌اند، صحت این نسخه و اصالت آن مسلم است و بنابر این آنچه در نسخه‌های دیگر است و در این نسخه نیست الحاقی است. اما جمله ابی معلق السعدی بن ابی الرکائب خود می‌رساند که نسب‌نامه انتسابی با خاندان سعدی که بازماندگان آن خاندان هنوز در بندرلنگه و بندرکنگ سواحل ایران باقی مانده‌اند دارد. و ابوالرکائب یعنی پدر کشتی‌سواران که بنظر می‌آید این خود لقبی برای دریانوردان یا ناخدایان بوده است

اما الحاق «النجدی» به نسب‌نامه ابن‌ماجد جلفزاری که منشأ خاندانش از بندرلنگه و بندرکنگ بوده‌اند برای عرب جلوه دادن او بوده‌است.

۱۵۹- قال مصنف الكتاب شهاب‌الدین احمد بن‌ماجد تغمده‌الله بالرحمة والغفران، رابع اللیوث الثلاثة، اللیث بن شاذان و ابن کاملان و سهل بن آبان، عفی الله عنه و عنهم اجمعین (نقل از نسخه چاپی دمشق بدون نقل الحاقات نسخه بدلها که تصریحاً به شماره ۱ اضافات و الحاقات را از نسخ پاریس و ظاهریه دانسته‌اند. از دقت در جمله تغمده‌الله بالرحمة والغفران هم برمی‌آید که خداوند او را مشمول رحمت و آمرزش خویش قرار دهد یعنی خود ابن‌ماجد را و اگر سلسله نسب خود را ذکر کرده‌بود و آنها را هم در دعای خویش وارد می‌ساخت و بجای تغمده بنابر قاعده زبان عرب صیغه جمع بکار می‌یست و مثلاً تغمدهم بکار می‌برد بنابراین چنانکه در نسخه تاجریه بحرین سلسله نسب او در مقدمه فایده اول وجود ندارد، ابن‌ماجد تنها خود را با اسم و کنیه بنام شهاب‌الدین احمد بن‌ماجد و نام پدرش را ذکر کرده‌است و بقیه جمله الحاقی است.

۱۶۰- هیراب، چوب زیر کشتی که پهن و عظیم و قطور است و سرتاسر زیر کشتی را دربر می‌گیرد و به منزله ستون استخوان‌بندی اصلی کشتی است. در زبان فارسی تبدیل حرف گ به حرف ه و تبدیل حرف (ز) به حرف (ه) فراوان است بنابراین هیراب همان «گیر آب» و «زیر آب» است که در هر دو شکل لغت هیراب کلمه‌ای فارسی است و بمعنی شیئی که با آب تماس دارد و یا آب آن را گرفته‌است و یادر زیر آب قرار می‌گیرد یا زیر کشتی که با آب در تماس است می‌باشد و بهر حال کلمه فارسی است و هنوز هم در بین دریانوردان خلیج فارس و دریای عمان و شرق افریقا بکار می‌رود.

۱۶۱- در صفحه ۷۰ کتاب فوائد ترجمه انگلیسی G.R.Tibbetts آمده‌است:

"if God needs strong evidence on his earth, it should be this"

و این جمله انگلیسی ترجمه این جمله عربی است که در نسخه چاپی دمشق در صفحه ۱۳ کتاب آمده‌است فقالو: ان كان لله حجة في ارضه فهو هذا. یعنی اگر برای خدا حجتی در زمین باشد او حجت خدا است. داستان ابی‌ابی العوجاء و سه

زندیق دیگر را که در متن فایده اول آمده است بخاطر می آوریم که حضرت امام جعفر صادق از گفتگو و میثاق آن چهارتن آگاه شد و دانست که آنها در بیت العتیق قرار ملاقات گذاشته اند و چون در موعد معین حاضر شدند و هریک از آنها تحیر و سرگستگی خود را از آوردن آیتی و سوره ای نظیر قرآن عاجزانه اعتراف کردند، امام صادق آیتی از قرآن کریم خواند که آن چهار پس از شنیدن آن آیه از زبان امام صادق گفتند اگر خدا در زمین حجتی داشته باشد امام صادق که این آیه را در این موقعیت و در جواب آنها بر آنها خوانده است همان حجت خدا در زمین است. بنابراین، استنتاج آقای نیتس بر اینکه اگر خدا به دلیل قاطعی برای خودش در روی زمین احتیاج داشته باشد این دلیل قاطع او است که هیچکس نمی تواند آیتی یا سوره ای از قرآن را خلق و ابداع کند و بمقابله قرآن برخیزد، تعبیر غلط و ترجمه نادرستی از جمله ابن ماجد است و صحیح نمی باشد. و نیز شیعی بودن و درجه ارادت ابن ماجد به خاندان عصمت و طهارت و امامان شیعه را از روی همین بیان او می توان دریافت.

۱۶۲- در ترجمه انگلیسی آمده است لیث بن کهلان (نه ابن کاملان) در حالی که در نسخه چاپی دمشق آمده است: «... واللیث بن کهلان و هو ابن کاملان» روایت و نسخه چاپی دمشق صحیح است و مراد مؤلف یعنی ابن ماجد آنست که سومین شیر مرد دریائی که پیش کسوتان او بوده اند و کتاب دریایی تصنیف کرده اند لیث بن کهلان است که پیشینیان او نیز در دریانوردی چیره دست بوده اند. اما نام لیث برای ابن کهلان ملهم این مطلب هم تواند بود که چون او دریانوردی پر آوازه بود. و قدیمیترین مصنف بوده و نامش هم لیث بوده و در دریانوردی هم شیرمردی بوده است بعد از او هم دریانوردان دیگر را لیث یعنی شیر نامیده اند که یاد آورد دلاوریهای آن مرد باشد. بنابراین لیث ابن کهلان متقدم بوده و محمد بن شاذان و سهل بن ابان متأخر بوده اند.

۱۶۳- ابن ماجد در وصف کارها و آثار پیش کسوتان خود گفته است: که آنها مؤلف بوده اند نه مصنف و کتبی که آنها نوشته اند خود در آنها تجربه نیندوخته بلکه با پرسش از این و آن و ساحل نشینان نوشته اند»

«..... لم یکن فیہ ارجوزه ولاله قید الافی کتاب ملفق.» یعنی در آثار آنها ارجوزه دریایی و نظم و قانون دریایی وجود ندارد و آنچه نوشته‌اند کتابی است که از تلفیق مطالب دیگران حاصل آمده‌است. اما بنقل مصحح نسخه دمشق در ذیل صفحه ۱۵ نسخه چاپی دمشق در نسخه تاجریه بحرین بجای کلمه ملفق، کلمه (معلق) آمده‌است، چون به سلسله نسب انتسابی به ابن ماجد توجه کنیم که در میان اجدادش ابو معلق السعدی ابن ابی الرکائب آمده‌است احتمال آنکه منظور ابن ماجد از جمله الافی کتاب (معلق) همان کتاب نیای خویش ابی معلق السعدی ابن ابی الرکائب باشد. و بنابراین بعید نیست که مقصودش این باشد که تنها مطالبی که از کتاب ابی معلق ابن ابی الرکائب نیای او گرفته شده‌است دارای نظم و قانون دریایی و ارجوزه دریایی است، بخصوص که ابو معلق السعدی پسر ابو الرکائب است و چون به معنای ابو الرکائب توجه کنیم در می‌یابیم که ابو الرکائب یعنی پدر کشتی رانها بنابراین پسر ابی الرکائب هم باید دریانوردی ماهر و چیره‌دست بوده‌باشد و شاید کتابی هم داشته که ابن ماجد نواده او از آن باخبر بوده‌است یا از آن شنیده‌است. بهر حال اختلاف (ملفق) با (معلق) باین جهات و با این توضیحات قابل امعان نظر و تدقیق دقیق است.

۱۶۴- در نسخه چاپی دمشق آمده‌است: «... و کان فی زمانهم من المعالمة المشهورین...» یعنی در زمان آنها کشتی رانهای مشهوری بودند. آقای نیبتس معالمة را ناخدایان ترجمه نموده و صحیح است اما باید توجه کرد که معالمة جمع معلم در اصطلاح دریانوردی اقیانوس هند است که این معلم به معنی ناخدا است ولی ناخدای راهنمایان یا راهنمای ناخدایان و بصورت مفرد هم در القاب دریانوردان بکار رفته است. مانند المعلم خواشیر بن یوسف بن صلاح الارکی که در همین فصل کتاب فوائد ابن ماجد از او سخن گفته‌است. و حتی همین کلمه معلم بمعنای ناخدا یا راهنمای ناخدایان در شرق افریقا و خلیج بنگال و در سواحل شرق دور بصورت (مولم) و (مولمو) در مفرد و در جمع بصورت (مولما) و (مالما) هم بکار رفته است و زبازد بوده‌است. در خصوص مولم و مولمو به تحشیة آغاز کتاب توضیحات بر تحقیقات آقای نیبتس رجوع کنید. هم اکنون هم در اطراف بوشهر و جزایر

خلیج فارس و دریای عمان اعلامی مانند بندمولم و رأس مولم و امثال آن وجود دارد و کسانی به خانواده‌های (مولما) انتساب دارند یعنی از خاندان راهنمایان دریایی بحساب می‌آیند، که پدر یا نیای آنها بدین کار شهره بوده است.

۱۶۵- تبریوه مانند شیرویه، سیبویه و امثال آن نامی پارسی است.

۱۶۶- در جمله المعلم خواشیر بن یوسف بن صلاح الارکی صرفنظر از نام خواشیر که نامی ایرانی و پارسی است که مانند تبریوه یاد آور نامهای دوران ساسانی پارسیان است نام نیای خواشیر صلاح الارکی نیز جالب توجه است چه ارک Ark نام کشتی نوح در زبانهای لاتینی است که ریشه مأخوذ از آرامی و تورات دارد و چون خواشیر خود دریانورد است، کلمه ارکی برای نیای او می‌رساند که نیای او نیز دریانورد بوده است و آنچنان دریانوردی که لقبش از نام قدیمی کشتی نوح مأخوذ بوده و بی‌گمان مهارت و شهرت او در دریانوردی او را بدین پایه مشهور کرده است که نامش از کشتی نوح گرفته شده باشد.

۱۶۷- کشتی دَبُوکار که خواشیر به سال ۴۰۰ هجری با آن سفر کرده است نامی ایرانی و پارسی و حتی اوستایی دارد دَبُو و دَهِیو از عدد ده آمده است و معنی کار برای معلم است شاید ده پاروزن یا ده مرد دریانورد داشته است بهر حال لغت پارسی است اما ابن ماجد آنرا دیوکار الهندی ضبط کرده است. بدون آن که مشابهت لغات اوستایی و سنسکریت را از نظر دور بداریم در پارسی بودن این کلمه شک نداریم. اما در نسخه پاریس و ظاهره نام این کشتی (دَبُوکره) ضبط شده و آقای تیتس هم در ترجمه انگلیسی خود آن را Dabawkara و به هیئت هندی ضبط و ترجمه نموده است.

۱۶۸- از ترجمه آقای تیتس به انگلیسی برمی‌آید که آقای تیتس گمان کرده است ابن ماجد فردوسی را مصنف کتاب شجاعان العرب که در ادب عرب «مقاتل» نامیده می‌شود می‌دانسته. در حالی که جمله ابن ماجد چنین است: «... معاصر الفردوسی، مصنف کتاب شجاعان العرب والعجم و هوشاعر هم الاعلی بمرتبه امرء القیس فی العرب». یعنی شیخ طوسی معاصر فردوسی است که مصنف کتابی در باره شجاعان عرب و عجم است و او شاعر آنها است به بلندی مرتبه

امرء القیس در نزد عرب. از سیاق عبارت پیدا است که «هم» نمی تواند راجع به عرب و عجم هر دو باشد زیرا به صیغه مفرد است پس مراد یکی از آن دو و یعنی عرب یا عجم بوده است و چون در آخر جمله آمده است که فردوسی شاعر بلندمرتبه ای است بمانند امرء القیس در نزد ملل عرب پس باید او شاعری منسوب به ملتی غیر از عرب باشد یعنی شاعر بلندمرتبه ای از عجم که مراد ابن ماجد هم همین بوده است. پس جمله شجاعان العرب و العجم درست نیست و قطعاً جمله متن در اصل نسخه چنین بوده است: «... معاصر الفردوسی مصنف کتاب شجاعان العجم و هو شاعر هم الا علی بمرتبة امرء القیس فی العرب» در اینصورت هیچگونه اشکالی بر جمله ابن ماجد وارد نیست و منظور از کتاب شجاعان العجم همان شاهنامه حکیم طوس ابوالقاسم فردوسی است. در صفحه ۲۰ نسخه چاپی دمشق جمله شجاعان العرب والعجم... الی آخر ضبط گردیده است.

۱۶۹- ربان، یعنی ناخدای کشتی. امروز هم زبانزد دریانوردان بومی خلیج فارس و دریای عمان و بحر احمر است و برخلاف آنچه که برخی تصور کرده اند از لغت (رب) عربی نیامده بلکه از لغت رهبان فارسی گرفته شده است و نام ناخدایان دوره ساسانی و اوائل اسلام بوده است مانند رهبان عبهره کرمانی و غیره.

۱۷۰- جوزرات، جوزر فارسی است و جوزرات هم جمع آن است و نام جزائری در اقیانوس هند است.

۱۷۱- جلنار، گلنار است که گاف فارسی به جیم تبدیل شده است یعنی گل انار، نمونه دیگر آن جلغار است که گلبار بوده است و مولد مؤلف کتاب فوائد یعنی شهاب الدین احمد بن ماجد جلفاری ذکر شده است.

۱۷۲- هشت، با کسر هاء اول و سکون ش و تاء نام جزیره لارک بوده و هشت بر وزن خشت است که از این نام جغرافیایی در اطراف کازرون بنام خشت و دالکی و در لارستان بنام خشت و رکنا باد نام روستاهایی است. تبدیل خ به ه و برعکس در لهجه های جنوب ایران رایج است.

فایدهٔ دوم

اصول و اسباب کشتی‌راندن

«اسباب رکوب البحر»

بدان ای طالب علم که دریانوردی در دریاها اصول و اسباب بسیار دارد، و بخوبی فهم کن و بیاموز و در آن با کوشش شایسته نظر کن و آنها را بشناس. نخستین گام شناسایی منازل است و سپس معرفت به درجات قطب‌نما و خانه‌های کشتی‌ها و ستارگان و پس از آن معرفت دیرها که (دیرالمل) کدام و (دیرالمطالق) کدام و از آن پس دانستن «مسافات» و «باشیات» و «قیاسات» و «اشارات» و حلول ماه و خورشید و باده‌ها و علامت وزش آنها و علامات در دریا و آلات و ادوات کشتی و آنچه بدان نیازمند است و آنچه وسائل مفید و غیرمفید در دریانوردی باشد و آنچه در دریانوردی و کشتی‌رانی بدانها نیاز است.

و همچنین برای صاحب درک؛ معرفت مواقع طلوع و غروب استواء آنها ضروری است و شناخت مقیاسات دریایی و ترتیب آنها و طول و عرض جغرافیایی و ترتیب آن و محل طلوع ستارگان و غروب آنها و طول و عرض و بعد مسیر آنها یعنی دوری و محل مرور آن از نصف‌النهار. ضرورت دارد که ناخدای ماهر همهٔ آنها را بخوبی بداند و بشناسد و درک و فهم کند و بکار بندد. و همچنین ضرور است تا همهٔ خشکی‌ها و راههای ورود بدانها و علائم وجود خشکی‌ها مانند مرغان و گیاهان و آثار زندگی و مارهای دریایی و بادهای ساحلی و تغییرات آب‌ها و باده‌ها و جزرو مدهای دریا و جزیره‌های مسیر را در هر راهی بشناسد و همهٔ آلات و ادوات

کشتی را تکمیل سازد و به دیواره‌های کشتی و جان‌پناه آن و ابزار آن و ریسمانها و مردان کشتی و تعداد آنها نظر کند و کشتی را بیش از ظرفیت آن از بارهای گران آکنده نکند و چنانچه مهیای رهنمایی و ناخدایی نیست کشتی بدریا نبرد و بهنگام تنگی وقت و یا در غیر موسم مناسب سفر به کشتی نرود و از بخطر انداختن مردان و کالا و ابزار و آلات بادبانها و ریسمانها و ادوات کشتی بپرهیزد. و همچنین ناخدا باید در برابر خستگی شکبیا و بردبار باشد و فرق بین عجله و حرکت را بداند و در بسیاری چیزها با دانش و آگاه و باثبات و در عین حال قاطع و خشن باشد.

ناخدای ماهر باید در سخن گفتن نرم‌گوی پرهیزکار و عادل باشد، بخاطر هیچکس بردیگری ستم نکند، در بندگی خدای پایدار باشد، تقوای الهی را آنگونه که شایسته است رعایت کند، حقوق بازرگانان را به غصب نبرد و با آنها به غضب نجوشد (۱۷۳) و از آنها چیزی جز براساس آن پیمان که بسته‌اند و یا عرف و عادت بین مردمان بر آن روال جاری باشد مطالبه نکند. و براستی ناخدا باید یر تحمل، بزرگ همت، شکبیا و مقبول نظر مردمان باشد. ناخدا باید دست بکاری که مصلحت نیست نزنند. ادیب و سخنور و نیکو سرشت و خوش سخن باشد، بجز این اوناخدای راستین نیست. و چون این خصلت که بر شمردیم در او بحد کمال باشد باید نخست به شناخت منازل قمر پردازد چه همه ستارگان از آنها و با آنها شناخته می‌شوند و به سبب نام آنها شناختن همه اینها میسر افتد نخست با ذکر منازل بیست و هشت گانه آغاز سخن می‌کنیم.

تحشیه و توضیحات

شماره ۱۷۳

۱۷۳- ابن ماجد در آخرین سطور فایده دوم «فوائد» در صفت ناخدا نوشته است: «... لا يغضب التجار على حقوق، الاعلى شيئى وقع عليه القول، او جرت به العادة بين الناس...»

(منقول از صفحه ۲۹ نسخه چاپی دمشق)، آقای تیبیس مترجم انگلیسی فوائد ترجمه نموده است: «ناخدا باید با تجار غضب نکند و خشم نگیرد» و معلوم است که لایغضب را لایغضب خوانده است اما در نسخه چاپی دمشق در ذیل صفحه ۲۹ بشماره ۶ توضیح داده شده است: «فی اصول: لا يغضب و هو تصحیف.» چون با توجه به متن و ذیل هر دو وجه ممکن می نمود، در ترجمه فارسی، مترجم فارسی را هدایت نمودم که به هر دو وجه توجه کند و مترجم این اشارت را پذیرفت و ترجمه به معنی نموده و چنین ترجمه کرده است: «... حقوق بازرگانان را به غضب نبرد و با آنها به غضب نجوشد و از آنها نخواهد مگر چیزی را که بر آن پیمان بسته اند و یا عرف و عادت بین مردمان بر آن روال جاری باشد...» (تحشیه از احمد اقتداری)

فایدهٔ سوم

منازل بیست و هشت گانه قمر

$\alpha\beta\gamma$

شرطان: ARIETIS

شرطان: این منزل بعد از یکصد و پنجاه و ششمین روز بعد از نیروز [نیروز] طلوع می‌کند و از افق برمی‌خیزد و چون نزد عرب رسم بوده است که به هنگام «نوء الشرطین» شترها را زین کنند و آغاز حرکت و سفر نمایند و همچنین از شتر فرود آیند و پایان سفرشان باشد، این نام را برای این برج قمر نهاده‌اند. بعضی گفته‌اند که «نوء» (۱۷۴) استقلال شرطان است و برخی گویند که حالت متوسط آن است، گروهی شرقی‌ترین موقعیت آن و جمعی غربی‌ترین^۱ موقعیت آن دانند و بالاخره دیگران گفته‌اند که «نوء» حالت ارتفاع شرطان است. بعضی گویند که شرطان در سحرگاه ظاهر می‌شود و برخی ظهورش را در شفق می‌دانند. (۱۷۵)

عربها اصطلاح خاص خود دارند و ایرانیان اصطلاح خاص خود و ترک‌ها و رومی‌ها و یهودیان نیز هریک اصطلاح خاص خود دارند و شایسته‌ترین اصطلاحات اصطلاح عرب است چه در اصطلاح آنها به مخاطب خود می‌گویند: «انت ناجم» و می‌گویند «ناء النجم الفلانی نوءاً ای نأی وغاب» بدین معنی که: تو ستاره‌شناسی، ستارهٔ فلانی ناپدید شد یا محو شد و غیب کرد. و این کلمه نام از «نأی» مشتق است و این که بمعنی زدودن و محو کردن است، چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید

۱ - مفهوم جمله روشن نیست مگر اینکه در نیمه راه بین افق و اوج باشد. Dozy در Calendrier می‌گوید که «نوء» = nau غروب ستاره در سحر و در غرب است. (تپتس)

فرمود: «اعرض و نأی بجانبه»: «او روی برمی گرداند و بکناری حرکت می کند.» و من در یک قصیده بلند در بارة (النأی و البعد) شعری سروده‌ام:

واری ملوک الارض تغذر بالذی يستصحبون و ماعذرت بصاحبی
اعرضتُ عن تلك الخصال کرامة و نأیت و عنها للعفاف بجانبی
: «و من می بینم پادشاهان روی زمین را که همراهانشان را می فریبند.

ولی من هرگز همراهم را نمی فریبم.

من از این خصلت‌های ناپسند می گریزم.

و از آن‌ها بخاطر عفاف روی برمی گردانم و براه خود می روم.» (ترجمه بمعنی)
«نوء» وقتی در پگاه ظاهر می گردد، چون باندازه گیری «قیاس» در آید یا ستاره غروب نماید، شش ماه در استقبال بماند و گفته می شود نوء فلان ستاره و قیاس (عرض جغرافیایی) فلان ستاره و حکمت این سخنان نزد عرب است که بدان آگاهند.

و شَرَطان را (فردکبیر) نامند وقتی که برای اندازه گیری (قیاس) ششمین ستاره نعلش (عناق) نامیده می شود بکار رود و معنای عناق در آغوش گیرنده است چه (عناق)، (صیدق) را در آغوش می گیرد و آن ستاره (سُها) است که نعلش هم نامیده می شود. و این ستاره [الفرد الکبیر] [المنطح] نامیده می شود و آن ستاره بر شاخ (حَمَل) است که (الکبش) نام دارد.

اصمعی (در اوائل دورة عباسیان) گفته است: صورت حمل تمام نیست و بمانند ابرسیاهی است و شرطان در شاخ‌های آن جای دارد و سه ستاره شرطان ستارگان اندازه گیری (نجوم الاخذ) نامیده می شوند چرا که طول جغرافیایی ستاره‌ها را بدانها اندازه گیرند چنانکه شاعر گفته است:

و امست نجوم الاخذ غبراً کانتها مُقْطَرة من شدة البرد کسفت
بهنگام شامگاه می بینم نجوم الاخذ را که غبار آلوده‌اند.

و از شدت سرما نیمه تاریک سوسو می زنند. (ترجمه بمعنی)

و آنها ستارگان آغاز منازل قمراند و بروزگار اسکندر ذی القرنین آن دو را برای آغاز برج حمل قرار دادند و بنابراین از آن ستارگان آغاز بروج قمر تعیین گشت.

و اما (الفرد الکبیر) بهنگام غروب در هشتاد انگشت (درجه) است و (العناق) در طلوعش هشتاد انگشت (درجه) باشد به هنگام طلوع در موضعی که ستاره قطبی در هشت درجه است. و وقتی ستاره قطبی (جاه) در پنج درجه است آن دو (الفرد الکبیر - العناق) در شش و نیم درجه اند (از خشبه واحده) استفاده شود و در تمام ترفه‌ها (ترفا: انگشت - اصبع) نیم انگشت از چوب اندازه گیری^۱ کم می شود. اگر شرطان در هشت درجه قرار گیرد ششمین ستاره نعش در سراسر جهان با ستاره قطبی مطابقت می کند و اگر ششمین ستاره دب اکبر (نعش) در هشت درجه قرار گیرد، افزایش و کاهش شرطان یک و نیم ترفه است. و هر ترفه و در تمام مدتی که نعش در هشت درجه قرار گرفته است، اگر آن را با یک چوب اندازه گیری، اندازه گیریم باندازه ستاره قطبی افزایش و کاهش می یابد. و در هر ترفه که ستاره قطبی کاهش می یابد از آنها نیم ترفه کاسته می شود. پس آنها را شش روش اندازه گیری است و این حکمت را بدان که چونان آن حکمت و قانون کس نتواند خلق و ابداع کند مگر چرخ فلک دوار تا آن زمان که آسمان در گردش است: هشت درجه هنگامی که ستاره قطبی هشت درجه است، شش و نیم درجه هنگامی که ستاره قطبی ۵ درجه است (با چوب اندازه گیری) اگر شرطان در طلوعند و ششمین ستاره نعش در غروب یعنی آندو معکوسند، موقعیت اصلی آنها در پنج درجه است که ممکن است از اصل پنج درجه کاسته شود و بعد با درجه ای بلند شوند و مثال آن چنین است:

وقتی ستاره قطبی (جاه) هشت درجه شود هر دوی آنها در هشت درجه قرار می گیرند. در پنج درجه ستاره قطبی آنها در شش و نیم درجه هستند و هر دو یک و نیم درجه بالاتر از ستاره قطبی قرار می گیرند. وقتی گردش آنها در جهت مخالف یکدیگر است (یعنی شرطان بلند می شود و عناق افول می کند) هر دو یک و نیم درجه در پشت ستاره قطبی قرار می گیرند آنچنانکه ستاره قطبی پنج درجه

۱ - «خشبه واحده» را آقای تیبس Single wood ترجمه نموده است و سیله اندازه گیری سنارگان با دست و چشم بوده است. مترجم فارسی.

و آنها سه و نیم درجه‌اند و وقتی که ستاره قطبی هشت درجه است آنها پنج درجه‌اند و در مسقط (۱۷۷) هفت درجه است. و اگر من جز این چیزی از دانش دریانوردی ندانم همین مرا کفایت کند. (۱۷۸)

و شرطان ستاره جفتی است یعنی دو ستاره با یک نام و دیگر ستارگان جفتی با یک نام عبارتند از: «زرعان» و «سماکان» و «نسران» و «مقدمان» و «فرغان» و «زبانیان» و «سابقان» که ایندو در شرق «اکلیل» و «قلب» واقعند و با آنها طلوع می‌کنند و «فارطان» و «اولیان» (۱۷۹) و «اعرجان» که این دو سومین و چهارمین ستاره نعش‌اند، و «عوهقان» که این دو نزدیک «ذئبان» و «حوتان» (الذنبین والحران) (۱۸۰) بوده و همه آنها به جنب «فرقدین» می‌باشند. «فارطان» در طلوع و غروب از نعش دب اکبر جلوترند و در صورت فلکی دب اکبر در پوزه خرس قرار گرفته‌اند. «ذئبان» و «حوتان» در برج «دیلقان» (۱۸۱) یا «دالقان» [بمعنی راسوها] قرار گرفته‌اند، سپس «صلیبان» [بمعنی دو صلیب] است که از «المربع» (۱۸۲) و «العوائد» تشکیل شده‌اند. و «فرقدان» را «حاجزان» [بمعنی دوله شمشیر] = «حاجزین» نیز می‌نامند. و «اکلیلان» [یعنی دو تاج]، از اکلیل عقرب و «فکه» که قصعة المساکین (۱۸۳) «الحجره» و «القدره» هم نامیده می‌شود تشکیل شده‌است. در حالی که «المسحلان» «الحماران» هستند و بالاخره «العمودان» و «الضفدعان» قرار دارند: اما «البطین» یعنی برج حمل از آنها نیست.

و چون شرطان اوج می‌گیرد، «تیر» و «سلبار» در یک ارتفاع قرار می‌گیرند و این زمان برای اندازه‌گیری عرض جغرافیایی با این ستاره‌ها مناسب‌ترین زمان است. آنگونه که من در ارجوزه‌ای گفته‌ام که مطلعش چنین است:

ياسائلى عن صفة القياس اعلم و علمه جميع الناس
 «ای که از من درباره صفت اندازه‌گیری می‌پرسی بیاموز آنچه را می‌گویم و به
 تمامی مردمان آن را تعلیم ده و این شعر از مصنف این کتاب است و برابر می‌شوند
 عرض جغرافیایی آنها به‌نگام غروب «نسرین» در اقلیم اول شمالی و مورداستفاده
 قرار می‌گیرد «ساکب الماء» که «سهیل» بدان می‌نگرد برای شناسایی نقاط دیگر و ما

در قصیده «فائقه»^۱ که اولش چنین آغاز می شود گفته ایم:
اقول:

والفلك تجري بالشرعین فی لیلة لم ترفیها الکرى عینی
«من سخن می گویم و کشتی با دو بادبان ره می سپرد- در شبی که باندازه یک
ترفه چشم من نمی بیند (ترجمه بمعنی).

و این قصیده از حیث لفظ و معنی توانانترین قصائد است.

و عرض جغرافیایی «سُلبَّار» به هنگام غروب با «ذراع شامی» (۱۸۴) در
طلوعش برابر است. و اندازه گیری می شود عرض جغرافیایی «تیر» [شعراى یمانی] با
عرض جغرافیایی «واقع» در برخی اقالیم جنوبی و «باشی» سلطان طبق نظر ما سه
وسه ربع درجه (انگشت=اصبع) [۱۸۵] است و در بعض اقالیم جنوبی عرض
جغرافیایی «تیر» یا شعراى یمانی که با عرض جغرافیایی «واقع» اندازه گیری می شود
سنجیده می شود و باشی سلطان از نظر، سه وسه ربع درجه یا انگشت است.

۴۵۶

البُطین Al-Butain

این منزل در صبحدم صدوشصت ونهمین روز پس از (نیروز) (نوروز) بلند
می شود و آن را بُطین گویند که مصغّر بطن است چرا که بمنزله شکم ستاره حمل
باشد و در کلام عرب حمل (گوسفند) را الکبش (قوچ یا غوچ) Al-Kobsh خوانند.
بطین به خاطر موقعیتش در صورت فلکی حمل و بجهت خردی ستارگانش که در
رده پنجم آن را به این نام خوانده اند. اما در این گوشه آسمان ستارگانی روشنتر
از ستارگان بطین وجود ندارد و به ضرورت آن را منزل قمری داده اند و چون ستارگان
خردند، برای اندازه گیری و راهنمایی دریانوردی از آن استفاده نمی شود مگر برای
«باشی» و شمارش منزل قمری، و از این جهت به عنوان یک منزل قمری به حساب
می آید و در شمارش منازل از نام آن استفاده می شود و از رؤیت آن در آسمان
استفاده نمی کنند چون چندان روشن و مشخص نیست اما ستاره قطبی در زمان اوج

درست با «فرقد بزرگ» برابر است. و اندازه گیری می شود (عرض جغرافیایی) «سهیل» و «سلبار» در اقالیم جنوبی و اندازه گیری می شود (عرض جغرافیایی) «سهیل» و «ضفدع» نزدیک به اوج آن در اقالیم جنوبی (۱۸۶). و اندازه گیری می شود عرض جغرافیایی سهیل بدون همراهش در یک انگشت در «الدیو» و «مصیره» با آن هنگام که «بطین» در اوج است و در «تانه» دو انگشت بوده و انگشت به انگشت فزونی یابد تا به هشت انگشت و بمانند ستاره قطبی برسد. با کاهش انگشت به انگشت از درجات ستاره قطبی، درجات سهیل افزایش می یابد و بهنگام اوج «بطین» اندازه گیری می شود «مقدم النعش» و «الفرقد الکبیر» یعنی ستاره اول بنات النعش و ستاره «فرقد بزرگ» در اقالیم دوم و سوم شمالی. اما در اقالیم چهارم چنین نیست. و «باشی» آن سه و نیم انگشت است.

ثریا

پروین

این منزل در صبحدم صد و هشتاد و دومین روز سال پس از (نیروز) نوروز بلند می شود و برحی مبارک است و آن را ثریا نامند زیرا افول آن در سحرگاه و سقوطش نزد عرب نشانه تفلّ به ثروت است و سقوطش نزدیک به نوروز هندی است.

و ثریا را «نجم» هم نامیده اند، آنرا «نجم» نامیده اند زیرا زمان بلندشدنش طولانی است.

در زبان عرب «الانجام» بمعنی طلوع است و آن را در مورد شخص پیروز و منصور بکار می برند و می گویند: «انت ناجم» چه بر دشمن طالع شدی و پیروزمند و بر او و بدخواهان ظفر یافتی»

ثریا از همه ستارگان آسمان برای تشخیص وقت مشهورتر است و آن را به خوشه انگور و جام و لگام هم تشبیه کرده اند و جام کلمه فارسی است (۱۸۷) و (لجام لگام) بمعنی افسار اسب است چنانکه شاعر برجسته حسن بن هانی ملقب به ابی نواس گفته است:

فَمِنْ بَنَاتِ رِجْلِ اللَّهِ سَبَقًا لِلْمَدَامِ وَ اِنَّ يَاصَاحُ عَنَانَ الْكَمِيَّتِ وَاللَّجَامِ

«پس بگذار که راههای لذت را با شراب به پیماییم من خواهیم گسست، ای دوست، دهنه اسب کهر تیره را و افسار آنرا.»

و مراد شاعر در این شعر از «کمیت» شراب و از «جام» ظرف شرابخواری است و اگر «الکمیت الفرس واللجام» با تشدید بخوانیم یعنی کمیت را اسب و لجام را افسار بدانیم بر لطافت شعر و هنر شاعری او خواهد افزود.

و همچنین «ثریا» را با پرچم لشکریان و بسیار چیزهای دیگر شبیه ساخته‌اند و عربی در شعری گفته‌است:

فی الشرق کأُس و فی کبد السما قدم وان تدلت علی غرب فعنقود
«در مشرق چونان جامی است و در وسط آسمان چون جای پای. هنگامی که به مغرب می‌رود چونان خوشه انگوری می‌نماید»

و در این مورد ابن معترّ شعری گفته‌است:

زارنسی والسدجسی احسم الحواشی
والثریا فی الغرب کماالعنقود
و کان الهلال طوق عروس

جلیت لی علی غلائل سوره
لیلۃ الوصل، ساعدینا بوصل
طول الله فیک غم الحسود
«او بیدارم آمد و شب بسیار تاریک بود

و ثریا در مغرب چونان خوشه انگور آویزان بود
هلال ماه چون گردن‌بند عروس بود
برفیی در آمد باردای سیاه رنگ
به شب وصال ما را یاری ده تا به وصال برسیم

خدای اندوه حسود را زیاد کند.

و شاعری دیگر گفته‌است:

والثریا کناقة اولجام اولجام اوطائر او و شاح
و ثریا بمانند ماده شتری است یا بمانند پرچمی یا افساری، یا پرده‌ای، یا

حمایلی زرین.

ثریا به سبب خردی ستارگانش پریده رنگ است، چنانکه در خطبه پیشینیان از آن چنین یاد شده: مانند روح در کشمکش است یا مانند گوشواره‌های دختر جوانی است که از فراق معشوق می لرزد، یا مانند دسته گلی از نرگس است و یا مانند جامی است که در عیش و نوش دست بدست می گردد و شراب در درون آن می لرزد.

ثریا در «منزل» و «خانه اش» شمالی است (۱۸۸) و ثریا در بین اعراب و پارسیان و دیگر مردمان که ستاره شناس نیستند نیز بسیار شناخته شده است و مهلهل در قصیده‌ای که در یکی از جنگها سروده:

كان النجم اذولى سحيرا فصیل حسن فی یوم مطیر
و دیگری گفته است:

كان الثريا راحة تشبر الدجی لیعلم طول الليل من قد توضحا
فلیل نراه بین شرق و غرب یقاس بشبر، کیف یرجی له القضا
«گویی ثریا دستی است که تاریکی را وجب می کند

تا آنکه در سفر است درازی شب را دریابد

شبی که بین طلوع و غروب خورشید دیده می شود

می تواند با وجب اندازه گیری شود، چگونه می توان به پایان آن امیدوار بود؟

و نیز عربها گویند که گرما با بلند شدن ثریا در سحرگاه همراه است و سردی هوا با غروب آن، و بدان که این مطلب بین شهرنشینان و بادیه نشینان در خشکی و دریاها بلکه در همه جهان مشهور شده است.

چه آن ستاره درخشان است و در این مورد عمر بن ابی ربیعہ مخزومی هنگام سخن از پیوند ازدواج مردی سهیل نام و ثریا که دختری از قریش بود شعری گفته است:

ایها المنکح الثریا سهیلاً تحرک الله کیف یلتقیان؟
هی شامیة اذا ما استقلت و سهیل اذا استقل یمانی
ای عاقد نکاح ثریا و سهیل خدای تو را عمر دراز دهد چگونه این دو یکدیگر را

ملاقات کنند؟

آن یک شامی است و در شمال اوج می گیرد.

و سهیل یمانی است و در جنوب به اوج رسد (۱۸۹)

گفته اند که عمر بن ابی ربیعہ دل در گرو عشق آن دختر داشت و از مکه برای او به طائف نامه نوشت و کسان ثریا از آن آگاه شدند و از او به امیر مسعود در مکه شکایت بردند، امیر بر او حکم راند تا به یمن فرستاده شود و ثریا را به همسری سهیل در آورد. و چون عمر بن ابی ربیعہ از قضیه آگاه شد از تهامة یمن به تهامة حجاز باز گشت و به یمن نرسید و دانست که شوهر ثریا او را به شام برده است. راهی شام گشت و شبها آنها را تعقیب می کرد و روزها از شهر می رفت تا سرانجام به هم رسیدند. داستان آنها طولانی است و جای نقلش در این کتاب نیست.

در تعداد ستارگان ثریا اختلاف است، پیامبر خدای صلی الله علیه و سلم به عمویش عباس فرمود: «از ذریه تو دو برابر عدد ستارگان ثریا به پادشاهی می رسند.» و چنین شد که از صلب او بیست و شش خلیفه در عراقین حکومت کردند و این نشان دهنده آن است که پیامبر خدای عدد ستارگان ثریا را سیزده می دانسته است.

ستاره «الفرجه» که بین ثریا و «الدبران» دیده می شود بنام «الضیقه» نامیده می شود زیرا اگر کسی کاری را بهنگام نزول ماه به این منزل، انجام دهد، کار او به سختی و تنگی و دشواری افتد و در این مورد اخطل شعری گفته است:

و هلاً زجرت الطیر لیلۃ جئت بضیقه بین النجم و الدبران
«مسلم بدان که نمی توان حتی پرنده ای را در شبی این چنین رمانید»

«که ماه در «ضیقه» بین (ثریا) و (دبران) قرار دارد.

و در این مورد سید بزرگوار سید رضی الموسوی شاعر و عالم قریش گفته است:

نجوت من الغماء و هی قریبة نجا الشریامن یدالدبران
لأنها سعیده و هو نحس لاجل الضیقه التي بينهما لان
«بهنگامی که ماه نزدیک مکانی بود که ثریا را دست «دبران» شکست داد

من نیز با نابینایی شکست خوردم

چه آن یک سعد بود و دیگری نحس

از آنکه ضیقه بین آنها فرار سیده بود.

همچنین است برای ماه منزلی که بر ثریا پیشی می گیرد و ثریا پایین آن است که منزلی سعید و خوش یمن است و چون از آن منزل خارج شود، در این حالت نامیمون و نحس است و سید بزرگوار سید رضی گفته است:

ولانت حسرة ذی الخمول و مادری ان الثریا حسرة الدبران
«و تو مایه پریشانی و کاهلی هستی همانگونه که ثریا موجب پریشانی دبران است

و در این باب مصنف کتاب شهاب الدین احمد بن ماجد گفته است:

ارعى الثریا را قبلاً صاحبها
واللیل یضریها لتشرب من رمی
و من المحال بقاء لیل افقه
مهلاً یقاس بشبر کف اجذم
«به ثریا می نگرم به انتظار فرودش

شب او را می فریبد که خون مرا بنوشد
محال است که با وجود شب بافق او رسید
در شبی که با و حب های کف دست ناقص پیموده می شود»

اندازه های عرض جغرافیایی با «سہیل» و «سلبار» اندازه گیری می شود و با «تیر» و «سلبار» نیز در بعض اقالیم جنوبی اندازه گیری می گردد.

ستاره «فرقد» از زیر ستاره قطبی بلند می شود و سیر نزولش را افزون نمی کند و بعض مردم نادان گفته اند ستاره فرقد وقتی ستاره قطبی درست بر بالای آن است بلند می شود، یعنی فرقد درست در زیر ستاره قطبی قرار دارد که این سخن نادرست است چون در این هنگام فرقد در غرب ستاره قطبی است و ستاره قطبی در بالای آن بسمت شرق است. فرقد همواره درست از زیر ستاره قطبی، در اوج ثریا و نه در اوج بطین ظاهر می شود. و اما ثریا که در حالت کاملترین صورت فلکی حمل است چنان نیست و بر شانه «ثور» ظاهر می شود. و در شهرتش همانندی ندارد. و بهترین سخن که در شهرت آن شنیده ام شعری است که شاعری گفته است:

ونحن الثریا و جوزاءها ونخن الذرآعان والمرزم
وانتم کواکب مخسولة نرى فى السماء ولانعلم
ما ثریا و جوزاء آن هستیم و ما [ستارگان] «ذراعان» و «مرزم» هستیم
و شما ستارگان کم اهمیت و حقیرید که در آسمان دیده می شوند اما دانسته
نمی شوند

و جوزا که کسی به علت بی اهمیتی آنها در پی شناختشان نیست. زیرا این دو
یعنی ثریا و جوزاء در شهرت قابل مقایسه اند اما کلمه «مخسولة» که در بیت دوم
شعر آمده است و بمعنی کوچک و حقیر است برای آن است که کوچکی و
حقارت ستارگان دیگر را بنمایاند و بگوید که شما ستارگان مخسولة یا متروکه اید که
گفته شده است (مرذوله) که بر آنها فایدتی و عملی استوار نیست^۱ در موقع طلوع
ثریا مقدار «باشی» سه و نیم درجه است و در اوجش سه و سه ربع درجه است. پس
وقتی ثریا غروب می کند باشی آن نیم درجه و وقتی در زیر پا (تحت القدم)
قرار گرفت سه ربع درجه است.

هنگام طلوع ثریا در صبحگاه آغاز فصل گرما و قطع باران است مگر در
سالهای پرباران و پر نعمت مناطق منتهی الیه غربی^۲ که باران در آن زیاد است چنانکه
شاعر گفته است:

اذا رويت من مريض الطبى ناقتى طلوع الثریا قلت: عام ربيع
چون در آبشخور مريض الطبى شتر خود را آب دادم
وقتی ستاره پروین بلند شد، با خود گفتم سالی بهار گونه و پر آب و گیاه خواهد بود.

α Tauri

الدبران Al-Dabaran

این منزل در سحرگاه صد و نود و پنجمین روز بعد از نیروز (نوروز) بلند می شود.

۱ - نسخه چاپی دمشق: «... وانتم کواکب مخسولة، ای متروکه، و قیل مرذوله لیس علیها عمل»

۲ - در نسخه چاپی دمشق: «... الا ان يكون عام مخصب كثير الامطار في ارض العرب...» ارض العرب
ترجمه انگلیسی یعنی با (مناطق غربی) تفاوت بسیار دارد. مگر آنکه ارض الغرب بخوانیم
(تحشیه از احمد اقتداری)

عرض جغرافیایی در حالت اوج آن روی سهیل و همراهش «ذبان» محاسبه می شود، که این دودر رأس الحد و به فاصله شش انگشت قرار دارند و بطور معمول هنگام اوج «دبران» از آنها برای اندازه گیری عرض جغرافیایی استفاده می شود. اما در مناطق اقلیم جنوبی کمی دیرتر و در هنگام باشی (العیوق) بکار گرفته می شوند. این برج نشانی از سرنوشت شوم و طبیعتی خاکی دارد و به این دلیل این نام بدان داده شده است که اوبه ثریا پشت می کند.

آن را «نالی النجم» و «تابع النجم» و «تابع» نیز گفته اند بمعنی پیرو ثریا و آنرا «بایع» و «بعیر» و «البرکان» و «المحدج» و «المحدج» (۱۹۱) هم گفته اند که بترتیب بمعنای فروشنده، شتر، و شترهای سوار و هودج زنان می باشند. و همچنین دبران را (الحادی) یا «حادی النجم» یعنی نشان گیرنده نیز گفته اند و آن را (الدبیر) نیز نامیده اند و در این خصوص شاعری گفته است:

اما ابن طوق فقد أوفى بدمته كما وفى بقلاص النجم حاديهما
«همانگونه که ابن طوق به عهدش وفا کرد (حادی) یا «کودک نجم» عمل نمود.
و به نزدیک (دبران) ستارگان کوچکی هستند نزدیکترین آنهاست به او دو ستاره کوچکند، که اعراب آنها را (کلباه) بمعنای (دو سگ او) گفته اند و بقیه آن ستارگان را غنیمانه بمعنای رمه آن گفته اند. آنها را کودکان دبران هم گفته اند و مشهور است که فرزندان آن هستند (... و تسمى القلائص ويقولون قلاصه) و آن ستاره سرخرنگی است که بسیار چشمک می زند. در قدر دوم (درجه) است. و باندازه فاصله ثریا و «طائر» در شمالی استوا قرا دارد^۱.

گفته اند که دبران چشم چپ ستاره ثور است.^۲ وقتی در فصل «الدیمانی» اوج می گیرد، بهنگام آخر شب بعض ستارگان بنات النعش را در طلوعشان و برخی ستارگان (الفروغ) در غروبشان با آن اندازه گیری می کنند، همچنان است (قناق) و شرطان که در غروبشان در صبحدم، در فصل دیمانی با آن اندازه گیری می شود،

۱ - در نسخه چاپی دمشق آمده است: «... شامی فی المنطقه بین الثریا و النسر الصغیر المسمی با الطائر» محقق علوم نجومی می تواند فرق این دو جمله را دریابد.

۲ - در نسخه چاپی دمشق آمده است: «... وقیل: ان الدبران علی عین صورة الثور الیسری».

بعضی از این اندازه‌ها استفاده می‌کنند و برخی از متقدمان استفاده نمی‌کردند.
(الدبران) در منزل نیم درجه در روی دایره قطب‌نما است و از آن برای «قیاسات» و «اشارات» و «دلالات» و راهنمایی استفاده می‌شود. (باشی) آن سه انگشت است و بنابر نوشته نویسندگان متقدم چهار انگشت است.

λ Orionis

الهقعة Al-Haq'a

این منزل در صبحدم دویست و هشتمین روز بعد از (نیروز) نوروز بلند می‌شود و ستاره‌ای نحس و یابسه است و نام آن مشتق از دسته‌ای موی اسب است که هنگام سواری زیرپای سوار می‌آید و آن موهایی هستند که در پهلوی اسب یا هر چهارپایی مانند قاطر یا الاغ یا چهارپایان وحشی دیگر درهم پیچ خورده و کرک می‌شوند. و (الهقعه) سر (صورت فلکی جوزاء) است که (صورت لقمان) و (الجبار) و (التوابین) هم نامیده می‌شود.^۱

هنگام اوج آن برای اندازه‌گیری «الفروغ» در غروبشان و بعضی ستارگان (مجموع نقش) در طلوعشان مانند (الحوث) و (الفروغ المؤخر الشامی) در غروبش از آن استفاده می‌کنند. این ستارگان هستند که من درباره آنها قصیده‌ای گفته‌ام که چنین آغاز می‌شود: بنام خداوند رحمان آغاز می‌کنیم: بسم الملك الرحمن...

این گروه [الجوزاء] که (هقعه) قسمتی از آن [است] یکی از منازل قمر است و درجه‌ای از قطب‌نما دارد و صور فلکی جوزا و ثور بدان منسوبند. اما بطور تقریبی بدان منسوب است و نه حقیقی چه حجم آن بزرگ است و بزرگتر از درجه قطب‌نما است. طوسی (خواجه نصیرالدین طوسی) همه آنها را نام برده است و حجم بروج را (به شکل کلمه) آورده است و آنها را به ساعات دقیقه‌های طلوعشان مختصر کرده است و آغاز آنها چنین است: صباک، ایاک، قطب، حجبک، دریک، هویل و

۱ - (جوزاء)، (توامان)، (توامین)، (دوقلوها) همان Orion gemini یا (جبار) است اما در ترجمه در ذیل صفحه آمده است که الجوزاء همان Gemini است اما در نوشته‌های ابن ماجد مسلماً اشاره به اریون است و ستاره یونانی Gemini را گویا اعراب به «الجوزاء» و «السعد» تقسیم کرده باشند.

اینها (با شش کلمه) به معنی متعارف آن نیستند. و صاد (ص) صفر برای (خانه حمل) است و حمل در این شمارش خالی مانده و (حمل) و (حوت) هر دو در یکساعت و بیست دقیقه (درجه) طلوع می کنند و (ثور) و (دول) در یکساعت و نیم (جوزا) و (جدی) در دو ساعت و (شرطان) و (قوس) در دو ساعت و بیست دقیقه (درجه). حرف (باء) دو ساعت است و حرف ک، علامت بیست دقیقه با درجه است همانگونه که در (حمل) بیست دقیقه درجه و (اسد) و (عقرب) همچنین دو ساعت و بیست دقیقه (درجه) و مانند آنها است و (سنبله) و (میزان) دو ساعت است.

اما شروع کلمات نماینده تعداد علائم صور از برج حمل است مانند هویل که (هاء) آن برای پنج و (واو) آن برای شش است و (هاء) و (واو) برای سنبله و میزان می باشند.

این گروه ستارگان، یک صورت فلکی است که در زمانهای پیشین پرستیده می شد و مانند صورت مردی است ایستاده، که سرش بسوی شمال غربی و پاهایش بسوی جنوب شرقی و کمر بند و شمشیری مزین دارد و نزد بعض بادیه نشینان عرب کمر بندش بمانند سیخ کباب شناخته شده است. و شرقی ترین این سه ستاره مشرق اصلی است زیرا آن ستاره به فاصله نود درجه از قطب شمالی و نود درجه از قطب جنوبی است و آن ستاره (فم فقیطس)^۱ نامیده می شود و ستاره ای بزرگتر روشن تر از آن بین دو قطب (روی استوا) در آسمان نمی باشد.

این مجموعه شکل فلکی دارای دو پا و دو دست است که بعضی عرب ها آنرا «مرآزم الجوزاء» گویند و مردمان دریا پای آن ستاره را (ناجد البرق)، و دست راست آنرا «المرزم»^۲ خوانند و باشی «المرزم» دو انگشت و یک چهارم است. زیر این مجموعه (الکلب الاصغر) قرار دارد و سپس (الکلب الاکبر). و ستاره (الشعری العبور) در سر صورت الکلب الاکبر است و (تیر) نامیده می شود که اسم فارسی معرب است. و (تیر) را (الشعری العبور) می نامند چون از روی

۱ - در نسخه چاپی دمشق: «فم فطیس» ضبط شده است. احمد اقتداری

۲ - در نسخه چاپی دمشق آمده است: «... وید الصورة الیمنی المرزم یعنی دست صورت را (الیمنی

المرزم) نامند. احمد اقتداری

(المجرّ=کهکشانشان) عبور کرده است. و مردمان یمن تیر را (باجس) گویند و مردمان فارس آن را (تیر) خوانند و بهترین نامش در عربی (الشعری) است چه خداوند سبحانه و تعالی در کتاب عزیز (قرآن) در صفات ذات خویش فرموده است: (انه هوربُ الشعری): بدرستی که او خداوند ستاره شعری است. و بحتری شاعر گفته است:

اذا قلت شعراً فالنجوم رواه و من ذارأى الشعری روت لامری شعرا
و ما اناعن یرکب الشعر قدره و لکن قدری یرکب الشعر والشعری
هرگاه شعری می سرایم، ستارگان آن را روایت می کنند
و چه کسی شعرای یمانی را دیده است و شعر دیگری را خوانده است
و من آن نیستم که قدم از شعر باشد
ولیکن قدر من از شعر و شعرای یمانی برتر

و (قَم فُطْمیس) در این صورت فلکی بین قطبین است. و اما «طائر» در مجموعه ستارگان جوزا بین دو قطب (روی استوا) است و هفت درجه از شمال شرقی و باشی آنها دو درجه ونیم. بعد از «عیوق» و «ذبان» آن با اندک فاصله ای در مغرب آن سیر می کند. و در این مکان اگر نصف منزل باشد صحیح است زیرا ستاره قطبی در سمت قطب است و اما اگر ستاره قطبی زیر قطب یا بالای قطب باشد در نصف منزل تأثیری ندارد.

الهنة Al-Han'a

εγλδ

این منزل در صبحدم دویست و بیست و یکمین روز پس از نیروز (نوروز) برمی خیزد و خوش یمن و سعد و طبیعتش از باد است و این مجموعه عبارت از ستارگانی است بشکل حرف نون، و علت نامگذاری آن به هنة بدین جهت است که شکل آن گردوخمیده است یعنی دو انتهای آن بهم می رسند که در کلام عرب گفته شده است: هنة اشینی الفلائی یعنی قسمتی از آن را روی قسمت دیگر انداختی دو سر آن را بهم رساندی. در آن ستاره مشهوری جز یک ستاره نیست که آن را (الميسان) نامند که در مرتبه سوم است و باشی آن دو انگشت است، و بقیه

ستارگان آن در قدر پنجم و ششم قرار دارند.

در اوج آن، (نعوش) بهنگام طلوع با (فروغ) به هنگام غروب اندازه گیری می شود. و (فرقد الکبیر) که در بالای فرقد صغیر قرار دارد و در رأس الحد هفت درجه یا کمی کمتر و در سرزمین (الدیو) زیر شش درجه ظاهر می شود و کمی بیش از پنج درجه در (هراوی) و عرض اولین نقطه مشاهده خشکی بتجربت و صحت پیوسته است. و عیوق قبل از اوج با آن برابر می شود و باشی آن دو انگشت و ربع است و (المرزم) بالاتر است و دلیلی نزد ناخدایان صولیان است.^۱ و این اندازه روی خط استوا و اولین اقلیم شمالی دقیق است و اندازه گیری (بطن الحوت) در غروبش با (فؤاد الاسد) برابر می گردد و گفته شده است: بعض صورتهای الهنعه در بعض (صورة التاج) و (ذوائب) داخل می شوند و همه اینها در کتاب تصاویر ابوالحسن الصوفی آمده است و در آن تمام صورتهای فلکی با تعداد ستارگانش و قدرهاشان و محلهاشان آمده است و به چهل و هشت مجموعه یا صورت تقسیم شده اند.^۲

الذراعان Al-Dhirā, ān

الذراعان الذراع الشامی Gminorm، الذراع المبسوطه $\alpha\beta$

الذراع الیمانی Cains Minoris الذراع المقبوضه $\alpha\beta$

این مجموعه ستارگان در صبحگاه دویست و سی و چهارمین روز پس از نیروز (نوروز) برمی خیزد و این دو سعد و خوش یمن و طبیعتشان از باد است و علت نامگذاری آنها این است که آنها دو بازوی شیر را می نمایانند، یکی از آنها (ذراع الشامی) به نزدیک مطلع (النسر الواقع) طلوع می کند و دیگری (ذراع یمانی) در نزدیکی (النسر الطائر) بلند می شود و (الذراع الشامی) به فاصله ۳۲ درجه از مشرق است. ما به بازوان که کرکس ها نزدیک شدیم و در قصیده نونیه ای آن را ذکر کرده ایم مطلع قصیده این است:

۱ - در ترجمه انگلیسی نزد ناخدایان Chola آمده است اما در نسخه چاپی دمشق آمده است: «وهو

حجة عند المعالمة الصولیان» احمد اقتداری

۲ - مقصود قصیده (الفائقة) است. بنقل از زیرنویس شماره ۱ از صفحه ۵۳ نسخه چاپی دمشق.

یا لیلۃ بات للنسرین اولها ارنو بطرفی و آخرها للذراعین
 ماذاک الا الجری الفلک بینهما والجوش یحذبها بین السماکین
 فی النجم اجرى و بحرۃ فی النجوم یرى قبل القیاس بعین القلب والعین
 «ای شبی که آغازش «نسران» است و پایانش «ذراعان» هنگامی که ما
 چشم هایمان را باز گذاشته ایم».

«چه بجهت مسیر کشتی که بین ایندو است، در حالی که لبه عمودی بادبان آن
 را بین (سماکان) می کشاند».

«من را هم را روی ثریا تعیین می کنم و راه دریایی من بین ستاره ها دیده خواهد
 شد پیش از آنکه با چشم دل و چشم سر اندازه اش را بگیرم».
 سپس گفته ایم:

یا لیلۃ بات للنسرین اولها ارنو بطرفی و آخرها للذراعین
 زیرا وقتی کسی در جهت خلیج بربری از باب المندب شروع به حرکت
 می کند و می آید بدریای بزرگ تا به منبیار می رسد یا بسوی جوزرات^۱ یا بسوی
 قلعات یا ظفار یا مکران یا هرامیز^۲ می رود باید دماغه کشتی را در آغاز شب و در
 شروع فصل (دامانی)^۳ بطرف ستارگان (نسران) تنظیم نماید، و دکل بین دو ستاره
 (نسر) واقع می شود و آخر شب و آخر موسم دامانی، دکل کشتی بین دو ستاره
 (ذراعان) قرار می گیرد یعنی دکل کشتی بین «نسران» می افتد و چون کشتی از راه
 منحرف گردد دکل کشتی آنگونه قرار می گیرد که با (ذراعان) و (نسران) برخورد
 می کند... پس گفته ایم:

ماذاک الا الجری الفلک بینهما

«بدانجهت است که مسیر کشتی بین آنها است»

۱ - در ترجمه انگلیسی گجرات آمده و اما در نسخه چاپی دمشق جوزرات آمده است. احمد اقتداری

۲ - هرامیز جمع هرموز و منظور نواحی و جزایر و سواحلی که با جزیره هرموز مربوط بوده اند. برای

آگاهی به تحشیه و توضیحات آخر این فصل رجوع کنید

۳ - به توضیحات الدیمانی و الدامانی رجوع کنید. احمد اقتداری

یعنی بین دونسر و ذراعان همان مجرای بین ثریا و سماک است. پس گفته ایم:

«والجوش یجذبها بین السماکین»

چون لبه عمودی بادبان در سمت راست کشتی است و بطرف ثریا کشیده می شود پس بصراحت گفته ایم. فی النجم اجری: من روی ثریا می رانم یعنی مسیرم بطرف ثریا است. چون این ارتفاع موجهها را بی اثر می کند بطوریکه موج کشتی را بطرف خشکی های جنوب نمی کشاند.

و تمامی این قصیده همه دقائق و رموزی است که به پاره ای از آنها اشاره کردیم و باقی مطالب برای کسی که معرفت و فهم داشته باشد روشن می شود، مراد آن است که ذراعان در نزدیک نسران طلوع می کنند و تقریباً در همان موقعیت اند و چیزی که احتمال ایجاد خللی در صحت درجات بنماید بین آنها نیست. حال باید با سر سخن و مطلب اصلی در خصوص ذراعین بازگردیم:^۱

(ذراع شامی) به هنگام غروب برای اندازه گیری عرض جغرافیایی دلیل و راهنما است و (الواقع) و (الشلیاق) در طلوعشان راهنمایند و (شلیاق) ستاره روشنی است که ردیف (الواقع) را دنبال می کند و بنام (نجم الدجاجة) نامیده می شود زیرا در صورت فلکی این ستاره بدان مانده است و (ذراع الشامی) برای ستاره شمالی اندازه گیری از ستاره قطبی اصلی کفایت می کند و همان مقدار ارتفاع ستاره قطبی را دارند. این ستارگان «ابدال» اند و در همه فصول این اندازه ها تا بیست روز از موسم باد (صорм) صحت دارند و دقیق اند.

ذراع یمانی دلالت و قیاسات دارد که با ذراع شامی و در بعض اقالیم با ستاره (النسر الطائر) برای اندازه گیری مورداستفاده قرار می گیرند. پیشینیان گفته اند که (نسر طائر) و (ذراع شامی) هر دو برای «مَرَق» و «مَغْزَر» عمل می کنند و این سخن نادرست محالی است چه آندو شمالی و جنوبی اند. و استفاده از قیاس (النسر الواقع) و (الذراع الشامی) بهمان صورت و در همان راه است و ذراع شامی را (الذراع المبسوطة)

۱ - «مَرَق» و «مَغْزَر» Maraq, Maghzar اوج و افول ستاره در شرق و غرب برای اندازه گیری طول جغرافیایی است. توضیح شماره ۳۴ ترجمه انگلیسی. (تیتس)

گویند و (ذراع یمانی) را (ذراع المقبوضه) خوانند زیرا ستاره اولین آن بسیار پریده رنگ است و برای شناخت اقلیم شمالی از آن استفاده می شود. و از الذراع الشامی و «الواقع» در اقلیم شمالی و جنوبی و در مشرق و مغرب استفاده می شود.

ما آنها را شرح داده بودیم و آنها را در نظم ارجوزه سابعه^۱ بنابر رأی متقدمین گنجانیده ایم ولی به هنگام پیری آن را کامل و اصلاح کردیم و پس از آنکه توهّمات آن در ما از بین رفت و بر اثر کثرت تجربه بعضی از آنها را جرح و تعدیل کردیم جز ابیاتی چند. و همچنین در حاویه و دیگر مصنفانمان از نظم و نشر.

ستاره (تیر) و (الواقع) بازاء هر ترفه ستاره قطبی فقط ربع درجه تغییر می کنند و تمام ترفای (الواقع) و (ذراع یمانی) تقریباً نصف انگشت یا کمتر است و بلند شدن و فروشان همزمان با ستاره قطبی است. نویسندگان قدیم و جدید گمان کرده اند که معرفت طول جغرافیایی که (مَرَق والمَغَزَر) خوانده می شود دانشی دقیق است ولی این عقیده صحیح نیست و نادرستی آن را جز من کس ندانسته است و نگفته است و کافی است که ادعا کنم که آنچه متقدمان و متأخران از درک آن عاجز بودند من درک کرده ام.

و آنچه که متقدمان و متأخران بدان دسترسی پیدا نکردند به آن رسیدم و در این قول علماء فن و ستاره شناسان اتفاق نظر دارند. اما گروهی ناخدایان نادان بر گمراهی قدیم خود باقی اند و چون از یکی از آنان بپرسی که ایا مرق و المَغَزَر را می شناسی، گوید بلی و این ناشی از جهل مرکب اوست چون نمی داند و نمی داند که نمی داند. اما مرق و مغز یعنی طولهای جغرافیایی تنها در جعبه قطب نما و جهت یاب و با بیدار ماندن شبها و نگهداری اوقات یا در منکاب^۲ (پله مارپیچی) قابل محاسبه اند اما

۱ - ارجوزه السبعیه - از مصنفات دریایی ابن ماجد است. احمد اقتداری

۲ - منکاب minkab از ریشه ای است به مفهوم منحرف کردن و بنظر یک واژه فنی می آید که مربوط به «مرق و مغز» است و این لغت در ذهبیه و در ارتباط با آن نیز ظاهر می شود. در هر حال معنی آن مبهم است. اگر همانطور که من ترجمه کرده ام یک پله مارپیچی dogleg باشد، نشان می دهد که فواصل طولانی تنها می توانند با راندن در مسیر یک درجه به مقدار بازگشت به عرض قبلی محاسبه شوند. بنابراین منکاب «انحراف» یا «مارپیچ» می تواند باشد. البته می توانیم

ستاره شناسان از آن در خسوف و کسوف ماه و خورشید بهره می گیرند و من شرح این مطلب را در «ذهبیّه» ذکر کرده ام و ذراع یمانی را (الغمیصاء) و آن را (الذراع المقبوضه) گفته اند چون یکی از دو ستاره آن زرد رنگ است و آن را غمیصاء گفته اند چون در کهکشان یعنی راه شیری غرق شده است. ستاره تیر را (شعری العبور) می نامند چون از کهکشان یعنی راه شیری عبور می کند و پیرامون آنها در (شعریات) گرد آمده اند.

با شی الذراع یک انگشت و نصف است و آن ستاره ای است که در خشکی و دریا راهنماست و آن دو (یعنی ذراع شامی و ذراع یمانی) از قدر دوم محسوبند و در اوج آنها قیاس شرطان به هنگام غروب و همچنین ستاره ششم بنات النعش به هنگام طلوع در اقالیم شمالی برابر می گردند و برای اندازه گیری مورد استفاده قرار می گیرند و این دو گروه ستارگان در جزیره کفینی KAFFINI با عرض پنج و نیم درجه اند. و اندازه گیری عرض جغرافیایی می شود در اوج ذراعان با اندازه گیری (الضلع المنیر) که بر ستاره (عیوق) به هنگام غروب بفاصله دو منزل از عیوق است پیشی می گیرد و بهنگام غروبش از آن جلوتر حرکت می کند.

و این قیاس را همچنین با هفتمین ستاره دب اکبر (نعش) که «القائد» نامیده می شود بهنگام طلوعش بکار می برند و آن دو در جزیره کفینی هفت و نیم درجه اند. و استوای قیاس (الضلع) و (الرامح) در جهت جنوب و در جزیره کفینی ۷ درجه است و تو جزیره را خواهی دید. چه در جزیره ارتفاعشان کمی بیشتر است. و بدین جهت ما در ذهبیه گفته ایم:

آن را هم از نظر مفهوم و هم از نظر شکل شناسی وسیله ای بدانیم برای اندازه گیری (مرق و مغزر) باقی این جمله نیز مبهم است. منظور از ذکر المجاری «جهات» و حفظ المجری «حفظ جهت» دانسته نشد. الدیرات (جبهه های قطب نما) می تواند دیرات (راهنما) باشند (توضیحات شماره ۱ از مترجم انگلیسی کتاب آقای تیتس است. ولی برای اطلاع بیشتر از (منکاب) به توضیحات و تحشیه بر مقدمه تیتس در کلمه منکاب مراجعه کنید. منکاب کلمه فارسی است از دو جزء مانک آب یعنی در آب و لغت فارسی است و برای یکی از ادوات اندازه گیری دریایی بکار می رفته است. احمد اقتداری.

ثم ترى الضلع الشمالي ورامحا
فليست بكفينى طريق الكواكب
آنجا خواهی دید (ضلع الشمالی) و (رامح) را
پس در دستهای من راه ستارگان وجود ندارد (۱۹۲)
و در آنجا ستاره قطبی (جاه) کمی بیش از سه انگشت است. و ستارگان
(سماکان) و همه ستارگان (اضلاع) در سرناسر اقالیم شمالی در اوج (الذراع)
اندازه گیری می شوند.

النثره Al-Nathra

این منزل در صبحدم دویست و هفتاد و چهار روز پس از نیروز (نوروز) بلند
می شود و در اوج آن (فرقد) با ستاره قطبی برابر و در شرق آن است و باشی آن از
یک انگشت کمتر است. اندازه گیری (القائد) و (الضلع) و سابع النعش (هفتمین ستاره
دب اکبر) به هنگام طلوع النثره و ستاره (عیوق) به هنگام غروب آن در منطقه خط
استواء تا باقالیم جنوبی و زیرباد مانند جاوه و سرزمین های برابر آن چون
(قمر=ماداکاسکار) و (زنگبار=افریقا) صورت می پذیرد.

و استوا می شود قیاس «سماکین» در طلوعشان با (اضلاع الحمل) در اوج
(نثره) در سه درجه ستاره قطبی بین نقطه ای که پنج درجه یا کمی بیشتر تا پنج و
یک چهارم درجه است. اما آنها برای اندازه گیری دیدار خشکی فایده چندانی ندارند
زیرا آنها بزودی محو می شوند، و دیگر قیدی و نشانی جز محو آن ستارگان و اوج
نثره وجود ندارد.

و دو ثلث ستاره (نثره) نحس است و یک ثلث آن سعد، و آن در حکم فاصله
بین قسمت سبیل شیر است. گفته اند که قسمتی از برج اسد است و نشانگر قطراتی
است که در یک عطسه از بینی شیر می پراکند. و یا آنچه پس از نوشیدن آب بر
سبلتان شیر باقی می ماند و این (نثره) بمانند توده ای ابری است که بین دو ستاره
پریده رنگ در قدر پنجم ظهور می کند و شباهت به خرچنگ دارد و برج سرطان از
آنجهت سرطان نامیده می شود که چون خرچنگ است و تمام بروج و صورت های

فلکی از آنچه بدانها شباهت دارند شناخته می‌شوند اما این صورت فلکی جز یک خرچنگ در اطرافش نیست پس نامش را با اقتباس از آن بدان داده‌اند و پاره‌ای از ناخدایان این نام را بر پاره‌ای دیگر نهاده‌اند و این ستاره در صورت فلکی سرطان و صورت فلکی اسد ذکر شده‌است اما بنظر می‌آید که بیشتر ستارگان در چهار صورت فلکی قرار دارند. و باشی (نثره) هفت و هشت دهم انگشت است ولی این موضوع مگر بر کسی که نزدیک به خط استوا در اقلیم اول شمالی باشد واضح نیست. معمولاً آن را یک انگشت در نظر گرفته‌اند و از کسر آن صرف نظر می‌کنند. بیشتر باشیات کسری دارند ولی گفته‌اند که خطا و غلط در قیاس بین ناخدایان تا یک چهارم انگشت خطا بحساب نمی‌آید و غلط نیست. ولی این مقوله نقصی است، بخصوص بهنگام تعیین راههای ورود بخشی در راههایی که تقریباً بطرف شرق و غرب‌اند مثل راههایی که از فرنک FARTAK به عدن یا از کراری KARARI یعنی (جاسک) به سند و راههای مشابه آن می‌رود.^۱

[نتیجه] اما شرط قیاسات: وقتی عرض جغرافیایی با چهارچوب بزرگ (خشبات الکبار) اندازه‌گیری می‌شود کمی کمتر است. چهارچوب متوسط معمولاً محتاج به فضایی بین ستاره و چوب اندازه‌گیری و همچنین فضایی بین چوب و آب باندازه لبه کاردی می‌باشد که قیاس کننده آن را می‌بیند و برای اندازه‌گیری با خشبات کوچک یعنی چوبهای کوچک اندکی بیشتر است.

پیشینیان متقدم در علوم فن اشاره و قیاس دریانوردی، باین علم علائم توجه نمی‌کردند زیرا این دانشی است عقلی و اصل علم قیاس از ادیس پیامبر علیه السلام است و آن پیامبر اسطرلاب را درجه‌بندی نموده‌است اما پیشینیان دریانورد آن درجه‌ها را به «انگشت» تبدیل نموده‌اند و این داستان را در قصه (شهر نحاس) ذکر کرده‌اند. و آنهایی که این داستان را ذکر کرده‌اند غیر از سه شخص یعنی

۱ - در ترجمه انگلیسی آقای تیتس: Cityofbrass شهر برس Brass آمده: در کلام بسیاری از جغرافیایان و یسان که این ماجد نقل کرده آمده‌است اما این داستانی را که ذکر می‌کند شاید منظورش داستانی از هزارویکشب باشد. در هیچ یک از داستانهای هزارویکشب هم من نامی از ادیس و اسطرلابش ندیده‌ام. (مترجم انگلیسی)

محمد بن شاذان و دوستانش نبودند زیرا کشتی‌ها در دریای بزرگ از زمان انبیاء علیهم و علی نبینا افضل الصلاة والسلام در مسافرت بوده‌اند و آن سه تن از روزگار عباسیان بوده‌اند و این داستان بنقل از نواریخشان است که بخط دست آنها بمردمان رسیده است.

در قیاسات بهنگام پهلو گرفتن و ورود بخشکی‌ها و بهنگام کشش کشتی بسوی آنها و موجها و سواحل در شب، شخص دقت مخصوص بکار می‌برد و بعد از تکرارها و تجربه‌های زیاد در باره همه این امور می‌تواند برخورد مطمئن شود ولی اگر این دانش‌ها و تجربت‌ها را نداشت بهتر است سخن نگوید و کاری ننماید و خاموش بماند.

εμλκ

الطرف AI-TARF

این منزل در سحرگاه شصتمین روز از نیروز (نوروز) طلوع می‌کند و ستاره‌ای بدیمن و طبیعت آن از آب است و طرف نامیده می‌شود زیرا طرف الاسد است. در ارتفاعش (سماکین) و (اضلاع) در بعض اقالیم، بوسیله کسانی که ارتفاع تدریجی و قیاسی آنها را می‌دانند عرض جغرافیایی آنها اندازه‌گیری می‌نمایند و فرقد کوچک با ستاره قطبی در مشرق استوا می‌شود و باشی آن سه چهارم انگشت است و در اوج آن روبروی ستاره قطبی است.

طرف دو ستاره پریده‌رنگ شامی [شمالی] اند که در قدر پنج قرار دارند ما یکی از آنها از دیگری بزرگتر است و آن از منازل قمر است و بر آن دلالت و هدایتی نیست و از آن جز برای نامگذاری منزل از قمری استفاده نمی‌شود.

ζγηα

الجبهه AI-Jabha

منزلی است خوش‌یمن و پر آب است که در سحرگاه دویست و هفتاد و چهارمین روز پس از نیروز (نوروز) طلوع می‌کند و برای تعیین عرض جغرافیایی (سهیل) و (مربع) و (عیوق) و (قلب) در اوج طلوعش از آن استفاده می‌شود. فرقد کوچک نیز در ارتفاعی همسان با ستاره قطبی و در شرق آن

مورداستفاده قرار می گیرد اما در واقع مورداستفاده اش بین اوج (طرف) و (جبهه) است. باشی آن یک دوّم انگشت است. و تعیین می شود استوای (عیوق) و (ذیان) آن هنگام غروب با ستاره (التّین) که نام دیگرشان در اقلیم دوم شمالی (الفوائد) است و استوا می شود (سهیل) و (مربع نحتانی) در حالیکه آنها هشت انگشت هستند و ستاره قطبی در سه درجه قرار دارد بهنگامی که موسم بزرگ کشتی رانی و زمان سفرهای دریایی است (فی موسم الکبیر)^۱ و برای کشتی های بزرگ و سنگین بار از این ستارگان برای هدایت کشتی ها اینگونه استفاده می شود. (۱۹۳) و اندازه گیری می شوند همچنین روی سهیل و ستارگانی که (جوزا) را دنبال می کنند و (مرازم) آن و بهمین ترتیب اندازه گیری می شوند ستارگان (مربع) و (معقل) وقتی که این ستارگان شش و نیم درجه باشند و ستاره قطبی کمی کمتر از سه درجه باشد بهترین قیاسند. و قبل از آنها قیاس (سهیل) و (معقل) و سپس قیاس (سهیل) و (ظلمیم) و قیاس این دو از آنچه که ذکر شد مهمترند و بینشان یک و یک چهارم انگشت است وقتی [سهیل و معقل در جردفون (Guordafui) باشند پنج و یک چهارم درجه اند]. در این موقع (سهیل) و (ظلمیم) چهار درجه اند. پس این ترتیبات را بیاموز و یاد بگیر.

اما قیاس (حمارات) و (مربعین): نخست قیاس سهیل و حماران پس از آن قیاس (معقل) و (مربع) پس از آن قیاس (مربع) و (نحتانی) در اوج (غروب) و (عواء) پس از آن قیاس (ظلمیم) و (مربع) و بعد هم قیاس (مربعان اوسطان) را هنگامی که در ارتفاع بکاربرد می توانی بکاربری که در رأس الحد پنج انگشت نشان می دهند. (جبهه) منزلی میمون و پر آب است و جبهه صورت اسد است و دارای چهارستاره با درجات مختلف است که ستاره جنوبی آن ستاره بزرگی است از درجه اول و دومین ستاره آن ملکی یعنی فرشته گون نامیده می شود و (قلب الاسد) هم نامیده می شود. (۱۹۵)

۱ - با خواندن (المر الکبیر) بجای (الموسم الکبیر) چون اولی محلی در این عرض جغرافیایی و دومی در این متن مفهومی ندارد، (معنی جمله به آسانی درک می شود) و در (علی قوله و نتخاته) ضمیر می تواند اشاره به دریانورد کند و یا با احتمال بیشتر اشاره بجایی دارد و کلمه قوله ناقص است شاید: (علی قوله) باشد بمعنی وقتی بر آن رخ می دهد (مترجم انگلیسی)

مردمان در (صورت اسد) اختلاف زیاد دارند چنانکه می گویند: صورت آن اول ستارگان (ذراعین) است و در (سماکان) بدانها می رسد. و هیچکس در زمان ما آن را صورت اسد آنچنان که هست تصویر نکرده است. و این صورت ها را در کتب تصاویر قدما بدون صحت ذکر کرده اند.

و (جبهة الاسد) منزل قمری است منزل شامی (شمالی)^۱ ماه و در درجه (فلک الثریا) غروب می کند و دارای درجات و دقائق است که لزومی به شرح و ذکر آنها در این کتاب نمی باشد و باشی آن جبهه نیم انگشت است.

Leonis $\delta\theta$

الزبره Al-zabra

منزلی خوش یمن و پر آب و در سحرگاه دویست و هشتاد و هفتمین روز پس از نیروز طلوع می کند و استوا می شود در اوج آن قیاس (عیوق) و (مرزم) و قیاس عیوق و سهیل و قیاس عیوق و عوائد در اقالیم شمالی و استوا می شود قیاس اکیلل و ستاره جوزا و قیاس (قلب) و (عیوق) و قیاس (ضلع) و (مقدم الحجره) و (عیوق) و (حجره) و قیاس (تیر). تمام اینها در اوج زبره و بدانجهت زبره نامیده شده است که بمانند یال شیر است و بین دو شانه (اسد) یعنی شیر قرار دارد و همچنین (الخراتین) (۱۹۶) نیز نامیده می شوند. که بمعنای (دو مورچه سرخ است). این دو ستاره روشن ترین ستاره از درجه چهارم می باشند (۱۹۷) و فاصله بینشان سه انگشت و بیشتر است و مانند مقدم النعش زبره ربع انگشت است.

Leonis β

الصرقه Al-Sarfa

منزلی است که جوهرش از باد و خاک ممزوج است. این منزل در سحرگاه سیصد و پنجاهمین روز نیروز (نوروز) طلوع می کند و در اوج آن ستاره قطبی در خانه اش استوا می گردد و فرقدان در شرق اعتدال می گیرد و قیاس آنها استوا می شود. قیاس می شود عیوق و ذبانش با عوائد در اقالیم شمالی و استوا می شود قیاس (تیر)

۱ - آقای تیتس در ترجمه انگلیسی در متن درجه فلک الثریا را در پراوتر (W. by N) ذکر کرده است.

و (واقع) و همچنین قیاس (مربع) و (معقل) و گهگاه استوا می شود قیاس (مربع تحتانی) و قیاس (مربع) و (ظلم) با آن بدین جهت صرفه ستاره‌ای مشهور است و این چنین نامیده شده است زیرا در وقت نوء آن در سحرگاه، وقتی که طلوع می کند گرما آغاز می شود و وقتی غروب می کند سرما آغاز می گردد. این ستاره در انتهای (دنب الاسد) بوده و ستاره دیگری در اطرافش نیست و در قدر سوم است و بسیار نزدیک به ستاره (سنبله) است که برج سنبله بدان نام گرفته است که (الهلبه) و (الضفیره) هم نامیده شده است و گفته شده است: بیش از ۱۰۲۵ ستاره دارد. اما آنچه گفته اند راجع به آن نیست زیرا آن بمانند ابری است گسترده، و در آن ستاره‌ای قابل شمارش نیست، در ج و قیاسی ندارد و در آن ستاره مشهوری نیست و محل آن بین (فؤاد الاسد) و (الصرفه) است و فؤاد الاسد بین آن و (القائد) است و آن هفتمین ستاره نعلش است. و ستارگان قائد و فؤاد و سنبله و صرفه، هر چهار در استوا یکسانند و چون سنبله در رأس الحد ارتفاع و اوج گیرد ستاره قطبی در خانه اش در حضیض نزول می کند و به غایت هبوط خود می رسد و دارای باشی نیست بعقیده دربانوردان بین (زبره) تا (عواء) برای ستاره قطبی باشی وجود ندارد. اما در واقع اگر تفاوتی نمی بود، در طول مدت، بعض عرض های جغرافیایی بی فایده نمی گشتند و حتی کمی افزایش و کاهش نمی یافتند.

در اوج سنبله فرقدانها باعث عدال می رسند، بطوری که می توان بهنگامی که ستاره قطبی قابل رؤیت نیست، آنها را بکار گرفت. و چون فرقدانها در اقالیم جنوبی ناپدید شوند عمل و قیاس به ستارگان پنجم و ششم نعوش یعنی (الجون) و (العناق) است که در اوج سنبله اندازه گیری می شوند و چون نعوش ناپدید شوند آغاز منطقه بدون دید (الظلمه) و ما این مطلب را در شرح (ذهبیّه) در بحث قیاس (نعوش) و (فروغ) ذکر کرده ایم.

با سرسخن و به بحث اول دریاشی صرفه باز می گردیم. در حقیقت هر ستاره‌ای مانند (ذراع) و (نثره) و همه منازل قمری با باشی ستاره قطبی سنجدیده می شوند ولی ما آنچنانکه پیشینیان این باشی ها را وصف کرده اند نمی بینیم زیرا علم قیاس علمی عقلی است و نه علمی نقلی و باید که هر کس این علم را از تجربت های عملی خود

بیاموزد و بکار بندد. [در مثل] چون من باشی منزلی از (ذراعان) یا (نثره) را اندازه گرفته‌ام در ارتباط با اوج (صرفه) بوده‌است و [موقعیت اوج صرفه را بعنوان موقعیت اساسی قطب] در نظر داشته‌ام، ممکن است که تو بلند شدن ستاره قطبی را کمی بیشتر از مقدار واقعی باشی بیابی و این چیزی است که برای آنها که عرض جغرافیایی را در نواحی نزدیک خط استوا اندازه می‌گیرند بس آشکار است زیرا که باشی در (ذراع) واقعاً کمی کمتر از دو انگشت است و باشی (نثره) کمتر از یک انگشت است.

آگاه باش و بدان که مسیر از باشی (زبره) تا (سماک) در ستاره قطبی اثری ندارد بدان سبب که باشی (حمامان) در وقت اعتدال آنها، در اوج (زبان) و قیام (فرقدالکبیر) روی ستاره قطبی نیم انگشت است. این مبحث را با تفصیل بیان کرده‌ایم تا آنها که طالب باشند از آن بهره گیرند و برای آنکس که گمان دارد ستاره قطبی به خانه‌اش پایین می‌رود وقتی که (فرقدانها) در اعتدالند، ما در «حاویه» شعری سروده‌ایم:

دلیله یظهر للربان من باشی الجبهه للربان (۱۹۸)
وانجم العواء بغیر باشی ایضاً ولا لاعزل الطیاشی
«نشانه‌ای که برای ناخدا آشکار است
از باشی (جبهه) تا باشی (زبان)

«و ستاره عواء بدون باشی است همانگونه است که (اعزل الطیاشی هم باشی ندارد (۱۹۹)

این بحث را در حد مبالغه آورده‌ایم برای آنکه آدمی بدان بیندیشد و بداند که ستاره قطبی از (جبهه) تا (زبان) در شش منزل عملاً نیم انگشت را دربر می‌گیرد. پس چگونه است گفتارشان: چون فرقدانها به اعتدال شوند ستاره قطبی از خانه‌اش خارج می‌شود، و این مطلب محال است و حقیقت آنست که وقتی که فرقدانها اعتدال می‌گیرند طلوع آنها در استوای قطب شمالی است. و ستاره قطبی در باشی طلوع نمی‌کند یعنی آنگاه ستاره قطبی از پایین‌ترین موقعیت خود طلوع می‌کند. و قدماء این نکته را گفته‌اند اما هیچکس غیر من آن را چنین شرح

نکرده است و من در «حاویه» سروده ام:

اعلم خلیلی ان الفراق قد لها اعتدالان بلا زوائد
 اخبر بهذا فی جمیع الدنیا وفيه یطلعاهما ویأتیا
 ویغربان الفرقدان النزع معتدلين فی انتصاب الفرغ
 «بدان ای دوست من که فرقدانها وقتی در اعتدالند هیچکدام زوایدی ندارند
 هریک موقعیت خود دارند.

«یکی از آنها وقتی است که در همه جهان طلوع می کند و بلند می شوند.
 «و غروب می کند (فرقدان النزع) و وقتی که (فرغ) اوج می گیرد باعتدال
 می رسند.» (۲۰۰)

بنابراین آنها دو موقعیت مخالف دارند یکی بلند می شود و دیگری فرومی افتد
 یعنی یکی طلوع می کند و دیگر غروب می نماید و مراد آنکه اعتدال طلوع و غروب
 فرقدانها نزد (صرفه) و (فروغ) است چه آنها ضد یکدیگرند چون یکی طالع شود
 دیگری غروب می کند و بین این دو موقعیت جمعاً چهار زام است [دوازده ساعت
 بدین معنی که بین دو موقعیت فرقدان دوازده ساعت اختلاف است]

و برای فرقدانها هشت قیاس است که همه آنها مجرب نیستند، و بین هر قیاس
 با دیگری زمان معلومی وجود دارد. دو قیاس از این قیاسات در اوج (صرفه) و (فرغ)
 تعیین می شوند. و دوتای دیگر بآن هنگام اند که آنها ارتفاع مساوی با ستاره قطبی
 داشته و در شرق یا غرب آن هستند و در اوج (نثره) و اوج (ذابح) در غرب اند، و
 بین آن دو همانگونه چهار زام است و دو قیاس دیگر با (نثره) و (سعودات) است.

و برای فرقدانها قیاسات با (مرزم) و (نعائم) است و بین آنها چهار زام است
 و برای اوج و حضیض است: اوج آنها در (زبان) است و حضیض در (بطین) و ثریا
 که حضیض در ثریا قولی صحیح تر است.

منزلی خشک است و سعد مقرون بنحس است، در صبحگان
 سیصد و سیزدهمین روز پس از نیروز (نوروز) طلوع می کند. شامل پنج یا شش ستاره

است، می گویند که شبیه سگی است که در پشت شیر باشد، بدین جهت است که اعراب آن را «عواء» می نامند یعنی به عقب بروی خود خم گشته است مانند حرف لام و عربی بدوست خود گوید: روی بعقب خم کرده نا آنجای که روی او بدم او رسیده است، یعنی «عواء» است.

مشهورتری ستاره در این گروه ستاره‌ای است که در خم آن قرار گرفته و ستاره‌ای بزرگ است در بین ستارگان کم‌اهمیت‌تر و از قدر سوم است و (زاویه العواء) نامیده می شود^۱ و در آن ستارگان (الصباح) (النقار) وجود دارد (۲۰۱). و گفته شده است که اینها اولین ستاره‌های جنوبی اند و پس از آنها (سماک) است. و اولین ستاره‌های شمالی ستارگان (الفروغ) و (الحوت) اند و این سخن درست‌تر است چنانکه ما آنها را در ذبیه ذکر کرده ایم و خارج از منازل در (مرق و مغزر) شرح داده ایم و باز نموده ایم که آنها منازل شرقی و غربی نمی باشند و در ذبیه گفته ایم:

تأملت بطن الحوت والفرغ^۲ لم اجد سماكاً والاعواء دنت للمراقب
«من بطن الحوت و «فرغ» را بدیده تأمل نگریسته ام و در نیافته ام
«سماک و عوار را در موقعیتی آنچنان برای مراقبت و مشاهده آنها.

زیرا (عواء) و (سماک) رقیبان بطن الحوت و (فروغ)^۳ می باشند و هنگام غروبشان بترتیب اولین منزل‌های جنوبی و اولین منزل‌های شمالی اند. در زمان اسکندر اولین منزل‌های شمالی و جنوبی شامیات و یمانیات (یعنی شمالی‌ها و جنوبی‌ها) بروج (شرطان) و (الغفر) بودند ولی بروج‌گار ما در آن اختلاف کرده اند. حالا وقتی خورشید یا ماه در (شرطان) منزل می گیرد. فقط شش درجه از حمل باقی می ماند و تمامی (بُطین) در برج ثور است. و در قیاس (المربع) از زاویه العواء که قبلاً ذکر شد استفاده می شود. منظور مربع تحتانی است که چهارانگشت در رأس الحداست و

۱ - زوائد العواء که در اینجا هیچگونه معنی ندارد. مترجم انگلیسی

۲ - در نسخه چاپی دمشق (الفرغ) است و در متن انگلیسی (الفروغ) است و در نسخه ب و ظ نسخه

چاپی دمشق الفرع است

۳ - به توضیح شماره ۲ رجوع کنید.

چون مربع فوقانی باشد هفت و ربع انگشت است^۱ و این مربع تحتانی که از قیاس با زاویه العواء اندازه گیری می شود در اوجش (الغراب) است. اما (مربعان میانی) آنچنانکه برای آنها قصیده ای قدیمی تصنیف شده است که مطلعش چنین است: (قیس المربع اثنتاعشره باعدالات) و آنها مربعان میانی اند اعتدالشان در اوج (سماک الاعزل) است. و همه این مطالب برای مردمان زمان ما ناشناخته بود و من آنها را روشن ساختم و در قصیده ای که مطلعش چنین است: (قیس الربع اثنتاعشره باستقامات) بیان داشتم.

بر خلاف کسانی که گفته اند: در اعتدالات و ما عیب این سخن را پوشانیده ایم و تصنیف آنها را آشکار ساخته ایم، اما این تصنیف بجهت اختلافش با طول (ترفا) که منطبق با قطب نیست تصنیفی ضعیف است. اما اندازه گیری ما بر (مربع تحتانی) استوار است و این مربع قائم بر قطب است و ستارگان قیاسی ما روشن تر از دو ستاره میانی [مربعان الاوسطان] است. و چون دو ستارگان میانی اعتدال یابند قیاس ما از خانه اش ربع انگشت پایین می رود. پس خوب بخاطر بسپار زیرا برای تو سودمند است خاصه وقتی که هوا ابری است و بخواهی خشکی ها را بشناسی و باید که تمام افزایش ها و کاهش های این قیاس را بدانی.

به بحث نخست باز می گردیم و از «العواء» می گوئیم که برای آن باشی وجود ندارد پس قیاس کنید و محل خشکی ها را به یقین بدانید و بر من ملامت باد چه مرده باشم چه زنده اگر شما از این دستور خطایی کنید. اما ستارگان (العواء) بعضی از آنها شمالی و بعضی جنوبی اند و بعض از آنها داخل در صورت فلکی (عذراء) می شوند همچنین بعضی از آنها داخل در صورت فلکی سنبله در صورة العذراء می گردند و استوا می شود در اوجش قیاس (مربع تحتانی) و اندازه های روی مربع تحتانی در یازده درجه ستاره قطبی چهار درجه است و همچنین استوا می شود (ذراع الشامی) و (واقع) و (مربع) و (معقل) در یک نوبت و پس از آنها (مربع) و (ظلمیم) و پس از آنها مربعان الاوسطان در اوج سماک. و مربع در اقالیم جنوبی

۱ - در نسخ ب و ظ بنقل نسخه چاپی دمشق در زیر نویس صفحه ۷۱ بشماره ۳. سبعة ونصف یعنی ۷ انگشت و نیم است (تحشیه از احمد اقتداری)

شانزده روش قیاس دارد و مرکب از چهار ستاره است.

سَمَاکُ الْاَعْزَل Al-Sammak-Al-AAZAL

^a

این منزل در سحرگاه سیصدویست و ششمین روز پس از نیروز (نوروز) طلوع می‌کند و استوا می‌شود قیاسات (ذراعین) و (نسرین) در اقالیم شمالی در اوج آن و استوا می‌شود همچنین (مربعان میانی) و (ظلم) و (مربع تحتانی).

و توجه کن، که برای تعیین اندازه‌ها در اوج دو یا سه منزل از چند ستاره می‌توان استفاده کرد مانند (مربعین) و (سَلْبَار) و (فرقدانها). اما سماکان دو ستاره‌اند (رامح) و (اعزل). سماک الاعزل آن است که بصورت منزلی از آن استفاده می‌شود و بدنبالش ستارگان (الغراب) می‌آیند که مجموعه‌ای از شش ستاره‌اند و اغلب برای نشان دادن مربع تحتانی از آنها استفاده می‌شود. بدانجهت آن را (اعزل) نام داده‌اند که برخلاف (رامح) پیکان ندارد. یمنی‌ها آن را (الاحمیر Al-Ahaimir) نام داده‌اند. ستاره‌ای است از نیمکره جنوبی که بسوی شرق بلند می‌شود و دوری آن از شرق هفت یا پنج یا چهار درجه جنوبی است^۱ و از (طائر) و سایر ستارگان مشهور به شرق نزدیکتر است. صحت این مطلب در کتاب (المبادی والغایات) تصنیف مراکشی آمده‌است و آن مصنف مردی از کشور مغرب واز شهر مراکش بود. و بسیاری از مردمان سماکین را در مثل زبانزد ساخته و بکار می‌برند زیرا قریب بدان ستارگان العواء قرار دارد که به نحوست نسبت دارد. و سماکان ستارگانی‌اند که به سعد و سربلندی منسوبند مانند ثریا و دبران (که اولی سعد و دومی نحس است) و بهترین وصف را دربارهٔ آنها گفته‌ایم در قصیده‌ای منظوم:

حضر المدام و مُنیتی والماء	فلح العذول و عذله اغواء
این الملام من المدام و شربها	بمَهْفَهف ماذا و ذاک سواء
بالماء یحیی کل غصن زاوی	و کذا الملاح حیاته‌ن الماء
انی وفیت لمن الام به ولو	قیل: الغوانی مالهن و فاء

۱ - در ترجمه انگلیسی هفت یک یا پنج یک یا چهار یک درجه ترجمه شده‌است شاید نسخه مورد ترجمه آنگونه بوده‌است

لاغر و ان ملک الحبيب مقاودی هذا السماک تقوده العواء
 «(شراب) آورده شد، مطلوب من، و آب آورده شد
 ملامتگر ما را ملامت کرده است، ولی ملامتش مرا به شوق می آورد.
 چگونه سرزنش ما را از شرب مدام باز می دارد و باز می دارد از زنی باریک اندام
 با آب شاخه گل می روید و آب حیات کشتی رانها است
 من باو وفادار مانده ام ولو آنکه گفته شود که زیبارویان قدر وفا ندانند
 شگفت نیست که یار مرا با دهانه بکشد همانطور که گفته اند (عواء) (سماک)
 را می کشاند.

وعنتره بن شداد در این خصوص قصیده لامیه ای دارد:

ان كنت من عدد العبيد فهمتي فوق الثريا و سماک الاعزل
 اگر از بندگان بودم همت من بالای ثریا و سماک اعزل بود و طغرابی در لامیه
 العجم گفته است:

و ان علانی من دونی فلاعجب لی أسوه بانحطاط الشمس عن زحل
 اگر بر من سرور شود آنکه زیر دست من بوده است عجب نیست
 زیرا خورشید زیر زحل فرو می رفت و بانحطاط می گرایید.

در این شعر شاعر از مردی که زیر دست او بوده و بر او پیشی گرفته یاد می کند
 و آن را به مانند خورشید وزحل مثل می زند زیرا خورشید بالای زحل است و
 آشکارتر و نورانی تر از آن همچنان است «عواء» و «سماک» و اعراب مثل می زند
 بهر چیزی که بتواند. داخل در امثال آنها بشود و مثل می زند به سماک برای رفعت و
 عنقا را برای عزت در مثل بکار می برند پس می گویند: اعز من العنقاء و اضخم من فیل
 و اسمع من فرس فی ظلماء و غلّس. [در ترجمه انگلیسی، مترجم انگلیسی العنقا
 بمعنی مرغ عنقا را العنقاء بمعنی جمع ستارگان (اعناق) گرفته است. توضیح از
 احمد اقتداری]

وانوم من من فهد، وایقظ من ذنب، لانه لاينام بعين واحده حتى يشبع نوماً،
 فیطلقها و یغمض الاخری، و ینام بهافیستریح بالیقظی.

گرامی تر از سیمرغ (بناترجمه انگلیسی: گرامی تر از ستارگان اعناق) و بزرگتر از فیل و شنواتر از اسب و هشیارتر از یک گرگ چرا که با یک چشم می خوابد و با بیدارش از همه چیز آگاه می شود. و در این باره شعری گفته شده است:

ونمت کنوم الذئب فی ذی حفیظه اکلت طعاماً دونه وهوجائع
نیام باحدی مقلتیه وتیقئ باخری الاعادی فهویقظان هاجع
(من خواب یک گرگ را کردم، همان زمان که گرسنه بود غذایم را بنزدیک او
خوردم) (گرگ با چشم باز می خوابد نامراقب دشمن باشد و با چشم دیگر بیدارگون
چرت می زند) و می گویند: فلان، اصیل تر از شیر است (در نسخه چاپی دمشق:
بزرگوارتر از خروس) و دانانتر از مورچه و تشنه تر از ریگ و شن و محتاط تر از کلاغ
و فرومایه تر از صافر و شیرین تر از عسل و دل انگیزتر از وصل محبوب و تلخ تر
از صبر و گرم تر از هجران دوست و تلخ تر از فراق و سخت تر از لبه شمشیر است و
یا می گویند نادان تر از باقل است و باقل مردی بود که پرنده ای را با غزالی با یازده
دینار خرید پس پرنده پرواز کرد و آهو فرار نمود. و مصطلح است که: (اغیاً من باقل
واکذب من عرقوب و اثار من مهلهل و اکرم من حاتم...) مست تر از باقل و دروغگو تر
از عرقوب و قوی تر از مهلهل و بخشنده تر از حاتم و مهیب تر از قطا و بلندتر از سایه
و تیرانداز و سریع تر از برق و بخیل تر از مادر^۱ و از سگ بنی زائده و فصیح تر از
قس بن ساعده خطیبی که در زمانی بین عیسی بن مریم و پیامبر مامحمد صلی اله
علیه و سلم زندگی می کرد و او دوشهادتین بود [چندین مثل دیگر با نثر و نظم در
متن کتاب فوائد آمده است که برای احتراز از تفصیل و تطویل کلام آورده نشد.
احمد اقتداری]

اکنون به بحث نخستین باز می گردم و از شعر مصنف این کتاب درباره
ستارگان سماکین سخن می گوئیم، سخن او در قصیده بلندی چنین است:

تقدمت عندالعارفین و من یکن اخالحم فی لیلی الیداجی تقدماً
اذاکنت فی السنجار فالکل تهیدی بنور علومی کالسماکین فی السما

۱ - در زیر نویس صفحه ۷۷ نسخه دمشق «مارد» به نسخه بدل اشاره شده است ولی مصحح نسخه
دمشق هم مادر را صحیح دانسته و نه مارد. احمد اقتداری

وینکر علمی جاهل غیر عالم والا حسود مبغض اویہ عمی
مرا، آنان که مرا می شناسند تحسین کرده اند و او که برادر احتیاط در شب
نا آرام است تحسین خواهد شد. چون من در سنجار هستم همه هدایت خواهند شد
با دانش هایی که دارم مانند ستارگان سماکین در آسمان. و منکر دانش من جاهل
غیر عالم است و اگر نادان و جاهل نباشد حسود و کور است.

رفعت و شرف و بلند مقامی را با سماکین مثل می زنند. مصنف این کتاب در
نامش شعری نغز گونه در قصیده ای سروده است:

عن نحو کم قدمی ذا غیر منصرف	والنحو من حکمة الاقلام ینصرف
ان کان اوزان فعلی ثم معرفتی	قد اوجب المنع، منع الکسر لی شرف
اسمی کشمس الضحی اودعته دُرّاً	فی النظم یحکی نظام الدر مؤتلف
تهدی النفیس بتکلیف لمن معه	فوق النفیس و لم تدربه العرف
هبنی صموناً عزیز النفس معتزلاً	عن الوفاده لا اعنّی ولا اقف
ماتعطون علی افراد کم عطفاً	من السلام لمثلّی ایها التحف
تستسلمون باشعار ملفقه	تسمی بمدح، و هذا غایة الشرف
الشعر ماشاع فی شام و فی یمن	مورخ ماله حدّ ولا طرف
اذا اتانا الفتی بالنظم مفتخراً	بنظمه کان الزائر العرف

مراد آن است که شرف سرافرازی و بزرگی است و این لغز درباره نام کسی
است که جز آگاهان به علم نحو ندانند. زیرا در آن نکته بلیغی است در اسم احمد.

و همچنین ستاره (سماک الرامح) نامیده شده است (سماک) زیرا پیکانی دارد و
بجهت بلندی اوج و شهرتش. و این برج در قدر اول است که پیکانش بر جلوی آن
ظاهر می شود. بخلاف (سماک الاعزل) برای هر کس که پیکان دارد (رامح) است و
هر کس پیکان ندارد، او (اعزل) است و این معنی در لغت عرب برای مردان و غیره
بکار می رود. و یکی از قدماء شعراء عرب درباره (سماکین) گفته است.

لا تطلبن بغیر خط رتبه	قلم البلیغ بغیر حظ مغزل
مسکن السماکان السماء کلاهما	هذالیه رمح و هذا اعزل

بدون بخت بلند در جستجوی بزرگی و مقام بلند مباش- قلم مرد بلیغ نویسنده

بدون بخت مانند دوکی است
 مثل دو (سماک) که در آسمان با هم می‌جنگند-یکی پیکان دارد (رامح)^۱ است
 و دیگری بی‌سلاح است و (اعزل) است
 از (رامح) بعنوان خن یعنی درجهٔ صفحهٔ قطب‌نما استفاده می‌شود و از اعزل
 روشنتر است و رامح شمالی دوریش از مشرق (طلوعش) ۲۳ درجه است. اعزل
 نزدیک به نقطه شرقی [جنوبی] است باندازه یکدرجه و بعضی گویند کمتر از
 یکدرجه است و آن ستاره نزدیکترین ستاره به نقطه شرقی است [یعنی به خط استوا].

κλ Virginis

Al-Ghafr (Alghafar) الغفر

این منزل در سحرگاه پس از سیصدوسی نهمین روز از نوروز برمی‌خیزد و
 قیاس می‌شود در استقلال (اوج) آن یا کمی بعد. از «حماران» و «فرقدبزرگ» برای
 اندازه‌گیری آن استفاده می‌شود. یعنی وقتی که دومی مستقیماً روی ستاره قطبی
 است و قیاس می‌شود «نسور = دو عقاب = Véga و Altair) و «مرازم الجوزاء» در هنگام
 غروب با آن. این گروه ستارگان خوش‌یمن و پر باد بوده و وجه تسمیه آن پنهان
 بودنش است (بعلت اغتفارش است). چنانکه عربها می‌گویند: «غفر الله ذنوبک ای
 اخفی الله عنک ذنوبک» یعنی خداوند گناهان تو را بخشیده است یعنی گناهان تو را
 خداوند از تو پنهان داشته است.^۲

چون این ستارگان دارای سه ستاره پریده رنگ است (مخفی) که بصورت
 کمائی که جفت شده و خم گشته‌اند آنها را غفر نامیده‌اند. آنها گروهی ستارگانند

۱ - در ترجمه انگلیسی آقای تیبِتس و در ضمیمه آخر کتاب انگلیسی بنام ضمیمه نام ستارگان، نام
 این برج Al-Ghafr (Alghafar) (الغفار) ترجمه شده. اما در نسخهٔ چاپی دمشق الغفر است.
 باسکون سوم و چهارم و فتح اول. تحشیه از احمد اقتداری.

۲ - آقای تیبِتس در ترجمه انگلیسی ترجمه کرده است: خداوند گناهان تو را بخشیده است. ممکن
 است در نسخه مورد ترجمه تیبِتس کلمه غفر وجود داشته اما در نسخه چاپ دمشق کلمه غفر
 وجود ندارد شاید هم تیبِتس غفر را بمعنی ای بنده و آدمی گرفته است. در نسخه چاپ دمشق
 (صفحه ۸۱) غفر در جمله وجود ندارد.

در جنوب استوا که تنها بعنوان منزلی برای ماه از آن استفاده می شود و برای موارد دیگر و راههای دیگر از آن استفاده نمی شود. این ستارگان درست برخلاف (شرطان) و در زمان ناپدید شدن شرطان ظاهر می گردند و برعکس (در زمان طلوع شرطان ناپدید می شوند). بهترین قطعه ای که درباره این ستارگان شنیده ایم شعری است از شاعری کهن که اینگونه آغاز می شود.

کم اقالو بنطحة باغتفار واحالو علی البطین الزبائی
والثریا نکللت فارتنا کوکب القلب یرقب الدیرانا
هقعوا شولة هنعوالانعاماً نعاماً بعد ماذرعو البلاد زمانا
نثر و ذبحهم بطرف بلع جبهة السعدفی زبور خبانا
وانصرفنا الی المقدم بعوا آخراً واسماک مدرشاننا
«چه مدت زمانی را آنها با «نطحه» پنهان گذرانده اند و از روی «بطین» و «نگهبانان» گذر کرده اند»^۱

سخنان بسیار درباره این ستارگان بعنوان منزل و جهت های مخانفشان گفته شده ولی هیچکدام از آن سخنان در فصاحت و بلاغت بیان با این شعر برابری نمی کند بخصوص برای مسافر دریا. و باشی برای «غفر» یک چهارم اصبع (انگشت) است.

θ Aurigae

Al-zubānān

الزَّبَّانان

این منزل بعد از سیصد و پنجاه و دومین روز از نوروز هندی در سحرگاه برمی خیزد و این نوروز عربی است و نوروز سلطانی نیست. دو ستاره خوش یمن سعید در آن است که درهم فرو رفته اند و این دو نشانه یکی از منازل جنوبی ماه

۱ - تیبِتس در زیر نویس ترجمه انگلیسی اضافه کرده است: نطحه نام دیگری برای شرطان است و بر طبق مفهوم «احال» و «اقال» شعر قابل ترجمه نیست. «تیبِتس چهار بیت شعر عربی دیگر را ترجمه نکرده است. شاید در نسخه او بقیه ابیات نبوده است. و یا مطلب مهمی از لحاظ ستاره شناسی دریایی در این ابیات نیافته است. بقیه ابیات در صفحه ۸۱ نسخه دمشق آمده است. احمد اقتداری

هستند. بسیاری از ستارگان بین طالع سعد و طالع نحس ترکیب یافته‌اند. اما چیزهایی هست که این ترکیب سعد و نحس را برانده‌شان می‌کند خصوصاً در باده‌گساری چنانکه مصنف این کتاب در سطوری از بهترین اشعارش درباره شراب و باده‌گساری و عیش و نوش جوانی می‌گوید:

صفراء ساطعة كالنَّالِمِ ارها فی الکأس الا نَفَتِ همی و احزانی
اصلحتھا بقراح الماء من حذری و کیف تصلح امواه لنیران
«شراب زرد چونان آتش می‌درخشد

«هرگز نمی‌توانم آن را در جام دید مگر آنکه غمها و پریشانی‌هایم را دور کنم

«پس آنرا با آب خالص از روی احتیاط اصلاح می‌کنم

«آیا ممکن است که آب آتش را نیکوتر سازد؟

من در این دو شعر وصفی عالی از مزج و ترکیب اشیاء را ساخته‌ام و بهتر از این وصف سخن مصنف این کتاب است که در باب باده‌گساری و وصف شراب ساخته‌ام:

شرقت علی کاس اللجین بنورها فلکم تمیل العقل عن منهاجه
فکانها و کانه من صنوبها بیض قریبُ العهد من اخراجه
[کعطارد بالکأس عند مزاجه]

«نورش را بر جام می‌تاباند و آن را چون نقره می‌سازد

«باکره‌ای که فکر را از مسیر عقل منحرف می‌سازد

«و گرمی آن بخاطر درخشندگی خود نقره است

«مانند تخمی که تازه از مرغ افتاده باشد

.....»

«مانند ستاره عطارد که در جام فرو رفته و ممزوج شده باشد

این ستارگان ترکیبی از سعد و نحس می‌باشند و از درجه چهارم‌اند (قدرالرابع)

و بر آنها قیاس نمی‌شود نه برای هدایت و نه برای دلالت و برای تعیین عرض

جغرافیایی از آن استفاده نمی گردد مگر برای سکان دار کشتی.

و این ستارگان را «الزبانین» یعنی دو زبان گفته اند چون مانند دو چنگال برج عقرب هستند و زَبْن و صَبْن و رفع بمعنی واحدند و آن معنی بیرون کشیدن است و یا معنی برافراشتن و بالا بردن دهند و صابون را صابون نامیده اند چون چرک را از لباس بیرون می کشد یعنی از آن درمی آورد و بالا می کشد. عمرو بن کلثوم در کتابش بنام مُعَلِّقه گفته است:

صَبَّتِ الكَأْسُ عَنَا أَمَّ عَمْرُو وَكَانَ الكَأْسُ مَجْرَاهَا الِیْمِینَا
و ما شر الـثـلـاثـه أُمَّ عَمْرُو بصاحبک الذی لاتصحبینا

«ای مادر عمرو تو جام را از من دور می کنی

» چون باید جام بدست راست بگردد

» من کمتر از آن سه نیستم ای مادر عمرو

» و از آنها که در دوستی تو ما را سرگرم نکرده اند

و گفته اند که شاعر اشارتش و روی سخنش با مادرش است که لیلی دختر مهلهل نام داشته است و هر کس که در عرب نامش لیلی باشد لقبش «ام عمرو» است و گفته اند چون شاعر گفته است ای ام عمرو منظور شاعر نفس خویش بوده است و نیز گفته اند در مجلسی که در آن مجلس این ابیات را سروده است او و مادرش و پدرش، کلثوم و جدش مهلهل حضور داشته اند و ساقی مجلس مادرش بوده است که پدرش مهلهل را شراب می نوشانیده پس جام را بسوی همسرش و کلثوم گردانیده است. سپس جام را دوباره بسوی پدرش و مهلهل گردانیده است. پس بمادرش گفته است مگر من کمتر در میان این سه هستم که جام را بمن رد نمی کند. (ابن ماجه داستان این مجلس شرابخواری پسر ام عمرو و خانواده اش را با تفصیلی بیان می کند و آقای نیتس هم دقیقاً به انگلیسی ترجمه نموده است و ابن ماجه داستان را به آنجا می رساند که عمرو زنی بنام هنده را می کشد و انتقام مادر خود را می گیرد و نزد پدرش باز می گردد آنوقت بسبب بروز شجاعتش پدرش به او می گوید «اکنون تو بهترین بین این سه هستی» این داستان را که متضمن هیچگونه فایده لغوی یا دریانوردی نیست کلمه به کلمه یا جمله به جمله ترجمه نشده و در ترجمه فارسی

از آن بطور خلاصه یاد شد.^۱

داستانهای طولانی دیگری در این باره هست، اما کتاب حاضر جای مناسبی برای ذکرشان نیست پس بگذارید به موضوع اصلی و با سرسخن خود بازگردیم (و از زبانان و ستارگان آن سخن گوئیم نه از معانی صبن و زبن [در اوج (زبانان)، ستارگان (حماران) افقی اند و (فرقد بزرگ) مستقیماً روی (ستاره قطبی) است و باشی آن در این موقعیت یک دوم انگشت است.

$\beta\delta\pi$ Scorpionis.

اکلیل (اکلیل جنوبی)^۲ Al-Iklil

Scorpionis این منزل در سحرگاه اولین روز سال یعنی اول نیروز هندی بلند می شود و این نیروز عربی است و نوروز سلطانی^۳ نیست. این منزل را اکلیل می نامند زیرا مانند تاجی بر سر عقرب است و کمانی شبیه تاج تشکیل می دهد. اکلیل کلمه ای است که در مورد تاج بکار برده می شود چون مانند کمانی است که دو سر آن دور سر آدمی قرار می گیرد و بگونه تاج می نماید. ارسطوطالیس (ارسطو) دریای محیط را اکلیل نامیده است چه دریای محیط بدور دنیا می چرخد و آن را دربرمی گیرد منزل اکلیل ستاره هایی است که در ارجوزه شعری منسوب به امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه معنی آن آمده است:

فی رأسها ثلاثه مرتبطه تحسبها من قربها مختلطه
«بر بالای سرش سه ستاره بهم وصل اند

«نزدیکیشان بیکدیگر ترا باین گمان می اندازند که درهم ترکیب شده اند»^۴

۱ - توضیحات بین کمان از احمد اقتداری

۲ - در نسخه دمشق عنوان این منزل (الاکلیل الجنوبي) ثبت شده است. احمد اقتداری

۳ - ابن ماجه نیروز را بجای نوروز بکار می برد و نوروز را به هندی و سلطانی متمایز می سازد. نوروز هندی را نوروز عربی تصریح می کند و آشکار است که نوروز سلطانی همان نوروز ایرانی یعنی نوروز ملکشاهی است. احمد اقتداری.

۴ - این بیت شعر اشاره به «الهقهه» دارد و سه ستاره آن نشان دهنده سراریون (جوزا) است. این سه ستاره با هم اند و بصورت تاجی بر سر یک شاه (اکلیل) مقایسه شده اند. (تیبتس)

واکلیل یکی از منازل ماه در آسمان جنوبی است (منازل القمر الجنوبیه) و از آن برای تعیین عرض جغرافیایی استفاده نمی‌شود و بر آن قیاس و هدایت و دلالت نیست و تنها قسمتی از صور و منازل فلکی است و اکلیل بعنوان منزلی در برابر ثریا است و ضد آنست و چون ثریا طلوع کند اکلیل پنهان می‌شود و چون ثریا غروب کند اکلیل طالع می‌گردد. و ما در این باره شعری سروده‌ایم:

تقف عنی اذا حضرت فانی
کالثریا و انت کالاکلیل

«براستی که تو از من جدا می‌شوی هرگاه که من فرا می‌رسم

«گویى من ثریا هستم و تو اکلیل هستی

همراه با اکلیل در شمال و در نزدیک آن ستارگان «سابقان» بلند می‌شوند که دو ستاره‌اند در درجه چهارم با فاصله بینشان که یک منزل قمری است و متمایلند بطرف ستاره «القلب».

اما اکلیل شمالی همزمان با اکلیل عقرب در خط استوا بلند می‌شود، لیکن در اقالیم شمالی اکلیل شمالی از آن در طلوع پیشی می‌گیرد و در اقالیم جنوبی اکلیل عقرب پیش از آن طالع می‌گردد.

اکلیل شمالی (قدرة) و (فکه) و (صحفة المساکین) هم نامیده می‌شود و پس از (سماک الراح) ^۱ بلند می‌شود و کمی در زیر آن و در «خن» آن ستاره اما بقدر نصف درجه بسوی شمال شرقی میل دارد. در آن ستاره‌ای درخشان [از فکه] ^۲ وجود دارد که بعنوان راهنمای (مقدمی النعش) از آن استفاده می‌شود. چون این ستارگان و منازل را اندازه‌گیری سه درجه و یک چهارم از آن کم کن و بازمانده را ستاره قطبی بدان. اما در اقالیم شمالی باید فقط سه درجه را کم کنی دقیقاً و یک چهارم را نباید حساب کنی و این همه حسابها مربوط به اکلیل شمالی است. اکلیل جنوبی قسمتی از صورت فلکی عقرب است و در اوج آن (فرقد کوچکتر) مستقیماً روی ستاره قطبی است. با شی آن یک چهارم انگشت است. اندازه‌هایش در اوج آن از ستاره

۱ - سماک الراح در ENE بلند می‌شود (بعنوان یک درجه). تیبس در نسخه انگلیسی.

۲ - در نسخه چاپ دمشق [من الفکه] ثبت است. شاید در نسخه مورد استفاده تیبس وجود نداشته

(الدجاجة) از صورت فلکی (السلیاق)^۱ در طلوعش گرفته می شود. هنگامی که همراه با دو ستارهٔ مقدما النعش بلند می شود و در نقطه ای که هر دو ارتفاع یکسان دارند غروب می کند.

القلب Al-Qalb قلب العقرب

این منزل در سحرگاه سیزدهمین روز^۲ بعد از نیروز (نیروز) بلند می شود. این منزل «قلب العقرب» است و برجی پر آب و مخلوط از سعد و نحس است. و قرب العقرب نامیده شده است چون در صورت فلکی آن قرار دارد. ستاره ای سرخ رنگ و درخشان است و در دریا و خشکی بعنوان راهنما از آن استفاده می شود و بر اوقیاسات و دلالات و هدایات در دریا و خشکی است. درست در مقابل (الدبران) است و الدبران ضد آنست و هر دو سرخ رنگ و در (قدر ثانی) و هر دو نحسند آنها را در «قصیده قافیه» که در معرفت مجهولات نجوم است و سخن از ستارگانی است که اندازه های عالی از منازل قمری می دهند ذکر کرده ایم.

دلیلہ فی القلب مع دبراته فسیحان من اغری الشقی علی الشقی
«راهنمای او در «قلب» و «دبران» او است

«و بزرگ است که کسی که نگون بخت را در بدبختی تسکین دهد

و بهترین سخنی که دربارهٔ «القلب» شنیده ام این سخن است:

صادقتها والريح يضرب عقربا فی وسط خَدّ مثل خَدّ العقرب
فسألته عند التواصل قبله فتسرت عني بقلب العقرب

«بتصادف با او برخوردم و باد بر گونه اش موی جعدی وزانید

«در میان گونه اش مانند قلب عقرب، بوسه ای در دیدارش از او طلب کردم.

«او خود را از من پنهان ساخت با قلب العقرب

مراد سخن شاعر از بقلب العقرب برقع (چادر روی بند) او است. و این سخن

۱ - در متن نسخه چاپی دمشق (الشیاق) ثبت شده است. احمد اقتداری

۲ - در نسخه چاپی دمشق ثلاثه و عشرين (بیست و سه روز) ضبط شده و ثلاثه عشر (سیزده روز) در

زیرنویس بدل هم ذکر شده است. احمد اقتداری

شعری است که در باب محبت مانند سحر حلال است و قوت و لطافت و تجانس و زیبایی آن مغناطیسی برای جذب دل‌های مردان است. این ستارگان و صورفلکی را بروج و درجات و دقایق و محل و طول و عرض و جهت و بُعد و ممر^۱ است که ذکر آنها در این کتاب ضرورت ندارد چه در واقع ناخدایان دریا و مسافران‌شان از درک آنها عاجزند و قادر با استفاده از آنها نیستند.^۱

اگر جمله خود ابن ماجد: «مراده بقلب العقرب البرقع» را در نظر بگیریم و تنها ابیات عربی را ترجمه نماییم، اختلاف نظری با مترجم انگلیسی داریم: ظاهراً آقای تیبس «بقلب العقرب» را با دلی عقرب گونه ترجمه نموده است اما شاید بهتر باشد اینگونه ترجمه کنیم که او خود را از من پنهان ساخت و در حالی که صورتش را در قلب عقرب یعنی جعد زلفهایش پنهان ساخته بود و در نتیجه بوسه‌ای را که از او خواسته بودم با پوشانیدن روی در میان موهای عقرب گونه‌اش عطا نکرد. باشی‌القلب در اوجش یک انگشت است. و در این زمان در مناطق استوایی، (الزبره) و (الصرفه) را با ستاره‌های نعوش (دب) در غروبشان با غروب آنها استفاده می‌کنند. ولیکن عرض جغرافیایی تعیین شده در زمانی که ستارگان همه غروب می‌کنند یا همه غروب می‌کنند یا همه طلوع می‌نمایند ضعیف است و امیدواریم این موضوع و فصول مختلفش را بعداً شرح دهیم.

الشوله Al-Shūla

Scorpionis ε-v

این منزل در سحرگاه پس از بیست و ششمین روز از نوروز گذشته طلوع می‌کند و در اوجش در حالت عمودی فرق‌دان در غرب ظاهر می‌شود. نویسندگان اوائل ذکر نموده‌اند که ستارگان فرق‌دان در این هنگام در موقعیت اوج (الشوله) اتفاق می‌افتد در فضای خالی بین (شوله) و (نعائم) وقتی که شوله باوج می‌رسد. باشی آن یک و سه چهارم است. و باشی دو انگشت برای (النسر الواقع) است و این هنگامی است که عرض‌های جغرافیایی مأخوذ از ستاره قطبی با مقدار واقعی عرض

۱ - آقای تیبس بروج و درجات و دقایق و محل و طول و عرض و ... را زودیاک Zodiac در نسخه انگلیسی ترجمه نموده است.

جغرافیایی تطبیق می‌کند. در واقع باشی برای (واقع) دقیقاً دو انگشت است و باشی (طائر) دو انگشت و نیم است. در اوج (شوله) و کمی بعد از آن قیاس (ظلمین) اینگونه است: اندازه‌ها از (ظلمین) گرفته می‌شود و این در حالتی است که (ظلم المعقل) و (ظلم ساکب الماء) که (ضفدع الاول) است در خط استوا یا در آن حدود می‌نماید و در دامانی (۲۰۲) برای کسی که در آغاز شب سفر می‌کند قابل استفاده است و بهمان گونه است در شروع بادکوس (۲۰۳) تا پایان آن باد در سرزمین احقاف. و بهنگام غروب در روی پیکانهای دب (مقدم النعش) می‌توان اندازه گرفت. (شوله) طبیعتش پر آب است و ممزوجی از سعد و نحس است و ستارگانی هستند که کوچکترین آنها در قدر ششم است و درخشانترین آنها از قدر چهارم است و در آن ستاره از قدر پنجم نیز وجود دارد.

در [برج عقرب] عملاً تمام شش قدر روشنی ستاره وجود دارد. چون همواره هنگام ورود به کهکشان به چپ متمایل است شوله نامیده می‌شود که بمعنی چپ و راست است، چون به چپ خم شده است و نیز بخاطر چرخش او چرا که هر ستاره‌ای در برابر تو رخ بتو نماید، بجز این ستاره که چنین حالتی از دیدن آن برای تو ممکن نیست.

عرب همواره آن را که با دست چپ تیراندازی می‌کند (اشوله) نامیده است. (شوله) دارای هشت ستاره از صور فلکی برج عقرب و برج قوس می‌باشد و بعنوان راهنما یا برای اندازه‌گیری مورد استفاده مردان دریانورد نمی‌باشد. اما خصوصیتی دارد که هیچ منزل دیگری چه در جنوب و چه در شمال استوا ندارد و آن خصوصیت اینست که (شوله) مخالف (العیوق) است چه بر روی جعبه قطب‌نما و چه در آسمان و بهنگام طلوع آن غروب می‌کند و بهنگام غروب آن طالع می‌شود. هیچ ستاره دیگری این خصوصیت را ندارد مگر شوله و عیوق. این نکته را در یک شعر قافیه که در علم مجهولات گفته‌ایم ذکر کرده‌ایم:

لعمرك ان الفرغ ضدّ مربع	تفرق طول الدهرای التفرق
كما فارق عیوق شولة عقرب	و صاراً خصوماً نتقیه و يتقى
و ان صار صدر الفلك فی ذافعجزه	علی ذا ممیز للعلوم و دقق

«زندگانی دراز باد، اگر «فرغ» با «مربع» با تفرقه روزگاران مخالف گردد
 «مثل جدایی عیوق از (شوله عقرب) آنها دشمنان مخالفاند که هر یک در برابر
 دیگری احتیاط می کند

«و چون این یکی در جلوی کشتی می ایستد آند دیگری در عقب آن است،
 بنابراین دقت کن و در علوم تمیز داشته باش و تشخیص بده

و این نکته ای برای ترتیب درجات قطب نما است که بدان افزوده ام.
 و در اوج (شوله) ستارگان فرقدان در موقعیتی عمودی در غرب واقعند و باشی
 در این نقطه سه چهارم انگشت است و باشی (الواقع) دوانگشت تمام است هنگامی
 که عرضهای تعیین شده روی ستاره قطبی با عرضهای اصلی مطابقت می کند. اما در
 حقیقت کمی بیشتر از باشی (الواقع) است. مردمان اغلب قبول دارند که وقتی
 اندازه گیری با ستاره قطبی در اوج (النسر) انجام می گیرد، باشی آن برابر چهار
 انگشت است ولی اگر این مطلب درست می بود، بر طبق محاسبه من در اوج (الواقع)
 باید شش انگشت باشد. این ابهام را تنها تجربه ها می توانند روشن سازند و به تجارب
 است چرا که هر کس وضعیتی مخصوص بخود دارد و هر کس نظری و تربیتی
 مخصوص برای اندازه گیری دارد. گاهی اندازه گیریها را ناهنجاریهای بدنی مثل
 کوتاهی قد، لنگ بودن، گوزپشتی و امثال آن مختل می کند. و آنچه درست است،
 ما جمیع هیئت اندازه گیری و احکام آن را در جای دیگری شرح خواهیم داد.^۱ این

۱ - در نسخه چاپی دمشق در ذیل صفحه ۹۱ در خصوص قدر ستارگان (الشوله) مطالبی آمده است
 که تحقیقات عزت حسن و ابراهیم خوری شارحین کتاب الفوائد است و با ترجمه آقای تیبیس
 مغایرت دارد. عین آن جملات را نقل می کنیم تا برای محققان فارسی زبان هم شروح شارحین
 دمشق باز گفته باشیم:

«منزلة الشوله کوکبان متقاربان یکادان یتماسان واقعان علی الحمة ای الخرزة الثامنة من خرزات
 ذنب العقرب و هما الکواکب العشرون و الکواکب الحادی والعشرون من صورت العقرب. والشوله
 لعة تسائی خرزات علی ذنب العقرب علی خرزة منها کوکب باستثناء الخرزة الثالثة والثامنة
 فعلى كل منهما کوکبان. فیصبح علی الشوله بالمعنى اللغوى عشرة کواکب. وهذه الکواکب من
 القدر الثالث ما عدا کوکبی الخرزة الثالثه فهما من القدر الرابع.
 فیدوان اقدار این ماجد مخالفة لما جاء فی کتب. و یمکن تبریر عدد الکواکب الی نسبتها للشوله

شوله که درباره اش سخن گفته ایم در هنگام بلند شدنش در سحرگاه زمستان، زمستان کامل میشود. و قوت زمستان افزونی می گیرد و در سحرگاه همه صورت عقرب ظاهر می شود، و گفته شده است. بدرستی که در برج عقرب زمستان سخت است. و بعد از عقرب (النسران) طلوع می کند و این دو ستاره (الهزاران) باز ای معجمه^۱ نامیده می شود که هزارنوعی پرنده است و نام آنها را (الهزاران) هم گفته اند^۲ چون در موقع طلوع آنها در سحرگاه باد پرسروصدای زمستانی در شدت خود می وزد و در ارتفاع آنها در وسط آسمان، فواصلی در وزیدن بادهای ازیب در یمن و در تهامه یمن پدید می آید. و همانگونه است در (تیرماه)^۳ در یک چهارم تیرما یا یک چهارم نوروز عربی، و این نوروز هندی است که پیش از نوروز سلطانی در یک ماه است و شاید در کمتر از یک ماه و ازیب در یمن و حجاز از نودمین تا صدمین روز

(ثمانیه نجوم) اذا فرضنا انه قصدا للمعنى اللغوى و اعتبر كوكبى الخرزة الثالثة كوكباً واحداً و لذلك كوكبى الحمه. و هذا تخريج ضعيف لا يمنع الشكر مخاصمة معلومات ابن ماجد عن الشوله، وفى صحة نص هذه الصفحه رغم توافق الاصول.

۱ - در متن نسخه چاپی دمشق: «و یطلع بعدها النسران، وهما الهزاران، بالزای معجمه، لان الهزار ضرب من الطیر» در ترجمه آقای تیبیتس بانگلیسی بازای معجمه ترجمه نشده است. ولی تیبیتس به شماره ۸۵ در زیرنویس توضیح داده است که این پرنده بلبل هزار است اما در متن (الهزاران) بمعنی باسرو صدا است ولی گفته اند که این کلمه (الهزاران) است بمعنی زوزه کنان و در نسخه دمشق کلمه صحیح الهزارین ضبط شده است. معلوم است که توضیحات آقای تیبیتس انحرافی است و جز هزار بمعنی پرندۀ خوشخوان یا بلبل هزار نیست. در نسخه دمشق هم در صفحه ۹۲ زیرنویس شماره ۲ ضبط شده است: «فی الاصول: الهزارین... هزیز و همتاصحیف» یعنی شارحین نسخه دمشق هم هزارین و هزاران و هزیر را تصحیف هزار دانسته اند.

۲ - آقای تیبیتس در ترجمه انگلیسی (الهزاران) ضبط کرده است که ناموجه بودن این ضبط را در زیرنویس نمای ۳ همین صفحه نشان داده ایم اما در متن نسخه چاپی دمشق این کلمه در این جمله (الهزاران) ضبط شده است.

۳ - (تیرما) کلمه فارسی است مرکب از تیر و ماه و در فرهنگ دریانوردی اقیانوس هند نوروز دریا و تیرما یک معنی می دهد که بنابر تحقیقات عینی و مطالعات دقیق مرحوم محمدعلی خان سدیدالسلطنه کبابی مینابی بندرعباسی در کتاب صید مروارید و سایر تألیفاتش در نیمۀ اول ماه اوت فرنگی و در اوائل مردادماه ایرانی آغاز می شده است.

[بعد از نوروز] می‌وزد، و (قران) نامیده می‌شود، زیرا که (نسر واقع) در اقالیم اول و دوم و سوم ارتفاع می‌گیرد تا زمانی که در بالاترین نقطه یعنی (کبد السماء) قرار می‌گیرد و «الطائر» که نیرو و قدرت سفر و سرعت اوج دارد بآن رسیده و او را در آسمان همراهی می‌کند. در این هنگام «القران» گفته می‌شود. هنگامی که قایقهای کوچک در تهامه آن را می‌بینند بادبان بسوی بلدالبربری^۱ می‌افرازند، از حجاز و شام به یمن و سرزمین حبشه و از عدن به سوی الشحر می‌رانند. و برخی از کشتی‌های کوچک و سبک در این قرآن بسوی هند و هرامیز (۲۰۴) سفر می‌کنند^۲ و در قران بسوی جوزرات^۳ و کن‌کن^۴ می‌رانند و سفر می‌کنند، چه بادبان آنها کمتر از باران میلبار^۵ است.

النَّعَائِم Al-Na-a-im

σφτζ

النَّعَائِم الصادره

γδεη

النَّعَائِم الوارده

این منزل در سحرگاه سی و نهمین روز پس از نوروز برمی‌خیزد این گروه ستارگان سعد و آتشین طبع‌اند و هشت ستاره مختلف‌اند شبیه نعائم البثر (مانند قطعات یک چاه است)^۶ و مانند قطعات چوبی است که از بالای آنها آب از چاه

۱ - بلدالبربر ولایات شرق افریقا است.

۲ - تحشیه و توضیحات شماره ۲۰۴ و در آخر فایده سوم راجع به کلمه هرامیز را ببینید

۳ - جوزرات در اقیانوس هند است و با گجرات تطبیق می‌کند

۴ - کن‌کن در اقیانوس هند است

۵ - در اقیانوس هند که با سواحل مالی تطبیق می‌گردد. بار بمعنی ساحل است مانند زنگبار و رودبار و این کلمه فارسی است.

۶ - در زیرنویس نسخه چاپی دمشق در صفحه ۹۴ و به شماره ۳ آمده است: «قال الزجاج هی النعائم بضم النون وهی خشبات التی تکنون علی رأس البثرو یعلق فیها البکر والدلاء فشبّهت بها کان منها اربعه کذا و کذا» یعنی نعائم به ضم نون و آن قطعات چوبی (یا قایق‌هایی) است بشکل سرچاه و بنظر چهارضلعی می‌آید.

کشیده می شود. در صورت فلکی، در این گروه ستارگان بعضی از «راه شیری» (سهی) سها، ستاره کوچکی است روی ششمین ستاره دب (المجره) بیرون می آیند و بعضی به «راه شیری» وارد می شوند پس اینگونه نامیده شده اند گروهی الوارده و گروهی الصادره و برخی از آنها که وارد راه شیری می شوند بصورت (الرامی) می باشند. و آن (رامی) جنوبی است و از جنوب بدان راه شیری وارد می شود.

این گروه ستارگان قسمتی از مجموعه ستاره ای قوس را اشغال می کنند و جنوبی ترین منزل قمر است و نیز آنها را به دو مشک پر از آب شبیه کرده اند، وقتی که بالاترین ستاره شمالی در نظر گرفته نشود و بر آن قیاس ننمایند و هرگز برای تعیین عرض جغرافیایی از آنها استفاده نمی شود و بیشتر آن ستارگان از قدر چهارم اند و برخی از آن ستارگان در قدر سوم اند و کوچکترین آنها می باشند. در نزد دریانوردان از اسامی این ستارگان استفاده می شود و از موقعیت آنها در آسمان استفاده نمی گردد و دریانوردان در اندازه گیری ها از آن ستارگان بهره ای نمی گیرند. مگر در زمانی که مردمان قیاسات جدیدی از آنها بدست آورند [چنانکه مردی چنین کرد و پس از مرگش از بین رفت] و فایدتی بجز این قیاس نیست و بکار برده نمی شود. و آن از قدر چهارم است و بدان مثلها زده اند و بهترین مثلها سخن مصنف این کتاب است که در آن معنی در شعرش سروده است:

(لقد كنت قبل اليوم مملوك شهوة

وقد صرت حراً، والهوى صارَ خادمی

کتابی جلیسی والجميلة متبحری

و عَقْلی مشیری والفتاکهُ صارمی

ولست ابالی حاسداً اومهاجرأ

وقائل بهتانِ نَفْتُهُ مکارمی

فقولوا لمن لايعرف الناس أننى

قرین رجال لاقرین البهائم

الم ترسيرالنیرات مخالفأ

لشهرتها سیرالسُّها والنعمائم

«پیش از امروز، من بنده هوس خود بودم
 اکنون آزاد شده‌ام و هوس بنده من شده است»
 «اکنون کتاب جلیس من است و نیکی و زیبائی پیشه من
 عقلم مشاور من و شمشیرم مدافع من است»
 «آنکه حسود است و آنکه مرا ترک می کند، بهیچ می گیرم
 و اعمال شایسته من مفتری را بکناری می زند»
 «به آنانکه مردمان را نمی شناسند بگوئید
 من قرین و دوست مردانم و نه قرین و دوست چهارپایان»
 «آیا ندیده‌ای راه ستارگان روشن را که مخالف یکدیگرند
 از جهت شهرتشان در راه سیر «سها» و «نعائم»
 منظور از ستارگان روشن «نیرات» هفت سیاره است. و مراد از «سها»^۱ و «نعائم»
 ثوابت است. در حالت اوج «نعائم الوارده» مقدارباشی یک و سه چهارم انگشت است
 و در اوج «نعائم الصادرة» مقدارباشی یک هشتم انگشت بیشتر از آن است. و این
 حالت در^۲ نزدیکی های نوروز سلطانی است که منسوب به سلطان جلال الدین است
 (۲۰۵). و برابر است اندازه گیری ستارگان (الفروع) در طلوعشان با ستارگان
 (نعوش) در غروبشان و برابر است با اندازه گیری (ظلمین) در اقالیم شمالی و قیاس
 ظلمین برابر است: (ظلمین العقل) در حالت غروب و (ظلمین) آن ستاره ای که
 (الضفدع الاول) نامیده می شود در حالت طلوع و اندازه گیری می شود در آخر شب
 و به اول برج کوس در سرزمین احقاف. اما مردی که با باد «دامانی» می راند، از این
 ستارگان برای راهنمایی در آغاز شب و در پایان کوس استفاده می نماید. و ما اصل
 آن را ذکر کرده ایم.

و بدانکه (الضفدع) و (الفرغین المقدمین) یعنی ضفدع و دو ستاره مقدم فروغ^۲ همه

۱ - (سهای) سها ستاره کوچکی است روی ششمین ستاره دب. (تبیس)

۲ - در نسخه چاپی دمشق الفرغین المقدمین ضبط شده ولی در ترجمه انگلیسی دو ستاره مقدم
 الفروع و Al-Furu ترجمه شده است. گمان دارم که فرغ و فرغین و فروغ در جمع فرغ صحیح
 باشد. احمد اقتداری

در یک خط مستقیم اند. بهمین گونه‌اند (ضفدع) و سلبار و سهیل که آنها نیز در یک خط‌اند و هر پنج آن ستارگان مانند دالی و صف می‌شوند که (ضفدع) نقطه عطف آنها است و نام آن برای عدم اشتباه با (ضفدع الثانی)، ضفدع اول است و نباید با ستاره سرخی که بدنبالش است اشتباه گردد. و نام (ضفدع الاول) (ظلم) ساکب الماء و (الظلم الفرد) و (فم الحوت الیمانی) و (آخر النهر) یعنی پنج نام است و در پنج صورت فلکی داخل می‌شود... در برج دلو، حوت، نهر و قوس.^۱ ا بجای پنج برج از چهار برج نام برده شده است اما در اوج (نعائم الصادرة)، (الواقع) اوج می‌گیرد، و بدین هنگام اندازه‌گیری می‌شوند (جوزاء) و «فروغ» در طلوع (نعائم صادره) در اقلیم شمالی اندازه‌گیری می‌شود چهار ستاره که (ثوابت الاقطاب)^۲ نامیده می‌شوند و اینان عبارتند از (سنام الناقه) که طلوع می‌کند و (ثالث النعش) که غروب می‌کند و (ظلم العقل) که غروب می‌کند و (ظلم ساکب الماء) که طلوع می‌کند که همه با هم و بیک هنگام قرار می‌گیرند بر بالای هیلی^۳. و برای آنها چهار

۱ - در نسخه چاپی دمشق در صفحه ۹۷ در زیرنویس شماره ۳ آمده است: «يقول الصوفي في صور الكواكب صفحة ۲۷۷: و قسمی الرابع و الثلاثین النیر الذی علی آخر النهر الظلم. و بین هذا الظلم و بین الظلم علی فی الحوت الجنوبي کواكب كثيرة بلانهاية تسمى الریال و هی فراخ النعام.» و لا علاقة لظلم النهر بالضفدع الاول. آشکار است که نوشته ابن ماجد با آنچه بنابر قول شارخ نسخه چاپی دمشق از قول مؤلف صور الكواكب نقل شده مغایر است اما جز دانایان علوم ستاره‌شناسی دریائی کسی صالح بر قضاوت قبول یا رد عقیده یکی از این دو مؤلف نیست: آنچه مسلم است ابن ماجد خود در محل این مبانی را فرا گرفته و پس از پنجاه سال تجربه دریانوردی و بکار بستن علوم ستاره‌شناسی دریائی کتاب خویش را نوشته است. احمد اقتداری

۲ - در متن نسخه چاپی دمشق صفح ۹۷ «ثوابت الاقطاب» ضبط شده است، اما در ترجمه انگلیسی آقای تیبس ثوابت الاقطاب ترجمه شده است. در فهرست نام ستارگان منضم به ترجمه انگلیسی هم ثوابت الاقطاب ذکر شده است. گمان دارم که ضبط نسخه چاپی دمشق مبنی بر اشتباه باشد. احمد اقتداری.

۳ - ظاهراً (هیلی) نام نقطه‌ای یا منطقه‌ای در دریای عرب و دریای زنگبار و سواحل شرق افریقا بوده است چه علاوه بر سیاق عبارت و جمله «نواحی آن» (سمحه)، (درزه)، هم نام دو محل باید باشد که مانند هیلی بوده است سقطری همان سوکو تره در افریقای شرقی است و (عبدکوری) و (جردفون) هم بهمان‌گونه می‌نماید که نام دو نقطه یا دو منطقه باشند. احمد اقتداری

و یک سوم درجه است برای اندازه گیری کسی که در هیللی یا نواحی آن سفر می کند یا برای آنکس که دچار باد کوس در سمحه و درزه و سقطری و نواحی آن شده است و چنین پنداشته اند که این موضوع درباره عبدالکوری هم صدق می کند در صورتی که چنین نیست.

البَلَدَة Al-Balda

υρχω

این منزل در سحرگاه پنجاه و دومین روز پس از نوروز طلوع می کند. گروه ستارگانی آتشین طبع و نحس اند. نام آن از مردی گرفته شده است که بین ابروانش مو نداشت و چنین مردی در زبان عرب ابلد نامیده می شود. و آن شش ستاره است در صورت فلکی قوس و بنا بگفته نویسندگان قدیمی تر منزل قمری جنوبی تری است.^۱ در اوج آن تمام اندازه هائی که با ستارگان دب (نعوش) و (فروغ) استفاده می شوند بکار برده نمی شوند \ بدین هنگام \ (واقع) اوج می گیرد و قیاسات با (ظلمین) و (حوت) و (فرغ) (که قصیده ای درباره اش نوشته شده) استفاده می شود و شش و یک دوم انگشت در جردفون دست^۲

سعد الذابح Sa'd-al- Zābeh

αβ

این منزل در سحرگاه شصت و پنجمین روز بعد از نوروز بلند می شود، خاکی طبع و نحس است و دارای دو ستاره است که یکی از آنها ستاره ای کوچک کمائی

۱ - در نسخه چاپی دمشق در زیر نویس شماره ۳ شارحین نسخه نقل کرده اند: «البلدة رفعة من السماء فاليه من النجوم ينزل بها القمر، او يعدل فينزل بالقلادة (القلائص)، و هي ستة كواكب على خط مقوس في صورة القوس، و يسميها قوم القوس (برج) كما ذكر ابو حنيفة حرفياً في كتاب الانواء و ابن ماجد يخالف في هذه الجملة المتقدمين و المتأخرين، فلا البلدة فيها نجوم و لا المتقدمون يجمعون على برج القوس.» و این شرح حکایت از اختلاف نظر ابو حنيفة مؤلف کتاب الانواء و ابن ماجد مؤلف کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد در خصوص منزل و ستارگان البلدة دارد. احمد اقتداری

۲ - جردفون نام محلی بوده است. احمد اقتداری

شکل متمایل است که بر بالای سر دارد مانند سری که از بدن جدا شده باشد و باین جهت این منزل را (سعد الذابح) نامیده‌اند بمعنی ذبیح و مقتول همچنین که در زبان عرب قاتل بمعنی قتیل و ندمان بمعنی ندیم بکار برده می‌شود چنانکه شاعر گفته است:

إذا كنت ندمانی فبالأكبر استفتی
ولانسقنی بالاصغر المتشلم
«بهنگامی که تو ندیم باده‌گساری من هستی هرچه بیشتر بزرگترین (درجام) بمن بنوشان»

«درجام کوچکتر بمن می‌مده زیرا با ناسزا هم مرا راضی نخواهی ساخت.»
سعودات ۱ ستارگانی که نام سعد دارند ۱ بسیارند و چهار ستاره آنها بعنوان منزل قمری مورد استفاده‌اند اما بقیه مثل (سعد بارع) و (سعد ملک) و غیرهما مورد استفاده نیستند این ستارگان در صور فلکی داخل می‌شوند ولی فایدتی برای دریانوردان در معرفت صور ندارند^۱.

در اوج (ذابح) ستاره قطبی ارتفاعی برابر با ارتفاع (فرقد بزرگ) (فرقد الکبیر) که در غروب آن است دارد. آنگاه اندازه‌ها قیاسی می‌شود با (فؤاد لاسد) در غروبش با (بطن الحوت) در طلوعش. (سعد ذابح) همزمان با (الدلفین) و مجموعه ستارگان (الدجاجه) بلند می‌شود. در صورت فلکی دجاجه ستاره بزرگی است که از (ابدال)

۱ - در زیر نویس شماره ۳ صفحه ۹۹ نسخه چاپی دمشق آمده است که بنابر هامش نسخه ب (نسخه پاریس) از قول حازم القرطاجنی نقل شده است: «ستارگان سعد ده ستاره‌اند، چهار ستاره در برج دلو و جدی که منازل قمرند و آنها سعد ذابح و سعد بلع و سعد الاخبیه و سعد السعود که ستاره‌ای تنها و نورانی است می‌باشند و شش ستاره دیگر در منزلهای قمر نیستند و عبارتند از: سعد ناشره، سعد الملک، سعد البهام، سعد الهمام و سعد البارع و سعد مطر. و هر یک از این سعدها شش گانه دو ستاره‌اند و بین تمام این ستارگان با دید چشم یک زراع فاصله است. مترجم انگلیسی یعنی آقای تیبس هم این هامش نسخه پاریس را دیده و در متن ترجمه و به شماره ۸۴ در زیر نویس خود توضیح داده است و قرطاجنی را شاعر اسپانیائی معرفی کرده که در ۱۲۸۵ میلادی در تونس در گذشته است. احمد اقتداری

است و در گروه (الذراع الشامی) است.^۱

سعد بلع Sa'd-Bula

۴۴

این منزل در سحرگاه هفتاد و هشتمین روز پس از نوروز بلند می شود و نحس است و دو ستاره است و ستاره سومی نیز دارد. بگونه ای که مانند مردی است با دهان گشاده که چیزی را می بلعد. یکی از جنوبی ترین منازل ماه است و برای تعیین اندازه ها یا بعنوان راهنما در هیچ موردی از آن استفاده نشده است. جز آنکه برای سعد و نحس و برای معرفت حساب و تقویم از آن استفاده می شود. و این سعدها در صورت فلکی (جدی) داخل می شوند. و در اوجشان اندازه گیری ها روی (الشرطان) هنگام غروبش با (العناق) در طلوعش صورت می پذیرد و این قیاس اندازه گیری صادق و مشهوری در تبادل و تدریج به شش گونه است. و هیچ یک بدقت و فایده این قیاس با این ستارگان در بین همه ستارگان آسمان در اقالیم شمالی نیست. و اندازه گیری می شود (بطن الحوت) و (فؤاد الاسد) و اندازه گیری می شود همچنین (القائد) در غروبش و (الفرغ) در خط استوا^۲ با منزل سعد بلع^۲.

سعد السعود Sa'd-al-Su'ud

۴۵

این منزل در سحرگاه نود و یکمین روز پس از نوروز طلوع می کند و منزلی

۱ - در ترجمه انگلیسی آقای تیبیس جمله «وفیه النجم الكبير الذی هو من الابدال هو و الذراع الشامی» را باین مضمون ترجمه نموده است: در آن ستاره بزرگی است همراه با (الذراع شمالی) که برای یکی از اندازه های ابدال مورد استفاده است. احمد اقتداری

۲ - آقای تیبیس در نسخه ترجمه انگلیسی جمله: «و یقاس بطن الحوت و فؤاد الاسد و یقاس القائد غروبه و الفرغ فی خط استواء» را ترجمه نموده است: اندازه های بطن الحوت و فؤاد الاسد گرفته می شود هم چنین القائد وقتی که غروب می کند با الفرغ روی خط استواء» بعلاوه آقای تیبیس در جمله: «هو قیاس» صادق مشهور فی التبادل و التدریج علی سته انواع» را ظاهراً بجای فی التبادل، فی الابدال خوانده است و یا در نسخه مورد ترجمه ایشان ابدال بجای تبادل بوده است. اما متن چاپی دمشق که نسخه مورد مقابله ما است فی التبادل است و در صحت جمله و معنی خللی وارد نمی آورد. احمد اقتداری.

سعد است و آنرا سعدالسعود نامیده‌اند چون عربها وقتی که ماه در این منزل قمری وارد می‌شود برای سفر کردن و چادر زدن میمون میدانند و موقع آنرا بعنوان سعد و خوش یمن ساعتی نیک برای جمیع کارها می‌شناسند و باین دلیل است که آنرا سعدالسعود نامیده‌اند. یکی از منازل جنوبی ماه است و بنابر رأی متقدمین در صورت فلکی جدی قرار دارد و اما مردمان زنج و افریقا، شرق افریقا، زنگبارا در زمان تحریر این کتاب این منزل را جزء صورت فلکی دلو می‌شناسند.

در اوج آن اندازه‌ها روی (التین) با (العیوق) و (ذبان) آن در هنگام طلوعش در اقالیم شمالی گرفته می‌شود و باشی این منازل سه و یک دوم انگشت است.

γπζη

سعد الاخبیه sa'd-al-Akhbiya

این منزل قمری در سحرگاه صد و چهارمین روز بعد از نوروز بلند می‌شود. گروه ستارگانی پر باد و اخترانی نحس‌اند و چهار ستاره‌اند بگونه‌ای که چهارمین ستاره در درون سه ستاره دیگر قرار دارد و از اینجهت (سعد الاخبیه) نامیده می‌شود. زیرا آن ستاره بین ستارگان مانند چادری است. بعض اعراب گویند: و آن (سعد الاخبیه) نامیده شده است زیرا آن ستاره‌ای است بین سه ستاره و بدین جهت سعد الاخبیه نام گرفته است. زیرا این ستاره چون در سحرگاه بلند می‌شود در فصلی است که هوای سرد هم بلند می‌شود و آن زمانی است که موجودات زهردار مانند عقرب‌ها و مارمولک‌ها و سائر حشرات زهردار^۱ هم از مخفی‌گاه خود در زمین خارج می‌شوند و از زمین برمی‌خیزند. این ستارگان تشکیل یک منزل قمری جنوبی قمری را میدهند و در هوای غبار آلود و در باد شدید این ستارگان دیده نمی‌شوند و از این (سعودات) برای تعیین عرض جغرافیائی نمی‌توان استفاده کرد. و اما در

۱ - در هر دو نسخه (والاجناس) است اما جمش کلمه‌ای شحری (در عربستان جنوبی) بمعنی مارمولک است و جمعش (الاجماش) است. و از طرفی حنش با جمع الاحناش بمعنی مار است و ممکن است بجای الاجناس، الاجماش یا الاحناش باشد. (توضیح از آقای تیتس است ولی در نسخه دمشق فقط (الاجناس) است. احمد اقتداری.

تاریکی و بهنگام شب بدانها دلالت و هدایت می شود. (و این ستارگان برای دسته‌ای جدید از عرض‌های جغرافیائی انتخاب می شوند که مخصوص استفاده سکان است در زمانی که سکان در دست سکاندار است. سکاندار ابتدا صورتش را بسمت (جوش) قرار می داده است در مجرای (سهیل) و (قطب) براست جوش واقع بوده است یا بطرف جوش که در سمت راست در مجرای (ثریّا) و (سماک) قرار دارد و در این زمان راهنمای مختصری است و در زمانهای محدودی استفاده می شده چون باید متمایل به جنوب (سمت راست) باشند و در نتیجه با قایق‌هایشان بدور از مسیرشان می پیموده‌اند).^۱

سعدالاحبیه مرکب از چهار ستاره است و در اوجشان اندازه‌ها روی ستارگان (العوائد) است بهنگام غروبشان که آنها نیز چهار ستاره‌اند. و ستارگان سعدالاحبیه بهنگام اوجشان با (فرقد الکبیر) هم اندازه گیری می شود. و از دومی باید درست قبل از موقعیت افقی (سهم القوس) استفاده شود زیرا دو ستاره‌ای که افقی می شوند اعتدال آنها تنها در زمانی است که (فرقد) فرود آمده باشد مگر اینکه ستاره‌ای که برای تعیین موقعیت صحیح فرقد بکار می رود ستاره‌ای باشد که در زیر ستاره شرقی از دو ستاره‌ای که افقی می شوند قرار داشته باشد. و بهنگامی که این ستاره پائین‌تر بطور مستقیم زیر ستاره شرقی و مثل خط شاقول بنظر برسد که در این صورت اندازه‌ها از روی (فرقد الکبیر) گرفته می شود که ارزش ستاره قطبی را دارد.^۲

۱ - جملات بین دو قوس اخیر از روی متن نسخه دمشق بفارسی ترجمه شده و با ترجمه انگلیسی آن در نسخه تیبس تفاوت زیاد دارد. احمد اقتداری

۲ - در نسخه ترجمه انگلیسی بشماره‌های ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ زیر نویس آقای تیبس توضیحاتی داده است که خلاصه آن توضیحات مستفاد این معنی است که جملات متن عجیب است و از نظر ساختمان جمله کلماتی از قلم افتاده‌اند و بعض جملات و کلمات تکراری است و آقای تیبس در صحت نظرات ابن ماجد در مورد استفاده از (فرقد) با اندازه‌های مذکور در (سعدالاحبیه) کتاب الفوائد تردید نشان می‌دهد برای توجه خوانندگان عین جملات آخر مبحث (سعدالاحبیه) را از نسخه دمشق بزبان عربی و با تذکرات نسخه بدلها عیناً نقل می‌کنیم: «و سعدالاحبیه اربعة نجوم، یتوی عند استقلالها قیاس العوائد فی غروبها، و هی اربعة نجوم و

این منزل قمری در سحرگاه یکصد و هفدهمین روز پس از نوروز نزدیک به اعتدال ربیعی برج حمل و در پایان فصل سرما بلند می شود. و ستاره ای سعد است. فرغ دو گروه ستاره است و هر یک دو ستاره دارند. دوتای جنوبی. از دو ستاره شمال از هم دورترند مانند فاصله دامن کشتی از جوش آن است و اندازه های در آن نسبت ده به سیزده و یک سوم است در حالی که برای (جوش Joush) یک چهارم است و برای (دامان) یک سوم است. و در این بحث همین نکته برای تفصیل ساختمان بادبانها کافی است چون بادبانها را بر مبنای این اعداد و ارقام می سازند. و زیر این ستارگان، ستارگانی قرار دارند که بادبانهای هندی (القلوع الهندیه) را از روی آنها می سازند.

و این ستاره فرغ، (الفرغ) هم نامیده می شود زیرا نشانگر آبی است که از دلو می ریزد آنرا (الفرغ) با غین معجمه هم می نامند زیرا نمایشگر خالی کننده دلو است. و (فرغان) را (عرقوة الدلو) نامند و آنها در واقع دو منزل شمالی اند که اغلب آخرین منازل جنوبی گفته می شوند و این مطلب غلط است. و این ستارگان در صورت فلکی (الغرس الکبری و المسلسله) قرار دارند و از آنها برای تعیین عرض جغرافیائی و در بسیاری موارد استفاده می شود و در تمام آسمان هیچ (تربیع نجومی) دیگری نظیر این ستارگان نیست و از درجه چهارم و همچنانکه شرح داده ایم با آنها عرض جغرافیائی محاسبه می شود و این قیاس با (الجون) یعنی ستاره پنجم (النعمش = دب) قیاس می گردد و ما درباره آنها قصیده (نونیه الکبیر) گفته ایم که اولش چنین است: آغاز کن نخست بنام خداوند رحمان. و در آن قصیده همه قیاسات ذکر شده است.

اولین ستاره فرغ المقدم یعنی شمالی ترین آن رقیب اولین ستاره دب است و هر دوی آنها هنگامی که ستاره قطبی در هفت درجه است، هفت انگشت درجه دارند. اگر «الفرغ» را هنگام غروبش در قید اندازی \ زیر نظر بگیری \، آن ستاره مقدم النعمش

یستوی عند استقلالها قیاس الفرقد الکبیر و شاهد قبل اعتدال سهم القوس، (در نسخه تاجریه بحرین: قبل اعتدالهم منهم) (و التصویب من ب، ظ) یعنی نسخ پاریس و ظاهریه دمشق) لأن النجمین اللذین یعتدلان لم یعتدلا الا وقد نزل الفرقد، الا ان....)

است و در اقلیم اول و دوم نشان و درجه مقدم النعش یا ستاره شمالی دب به بلندی ستاره قطبی است. و وقتی که دو مقدم النعش یعنی دو نشان شمالی در طلوع و غروب اعتدال پیدا می کنند سه اصبع کم کن و پس بدان که باقی مانده عرض جغرافیائی است البته با مراجعه به ستاره قطبی. اما وقتی آنها بلند می شوند این مقدار کمی کمتر و هنگام فرو نشستن آنها کمی بیشتر است. و در ستارگان «فروغ» و «نعوش»، «صورة الدلو» و «المسلسلة» و «الفرس» و «الدب الاکبر» و «صورة سفینه نوح» است و از این ستارگان مادر قصیده ذهبیه بصورت شعر سخن گفته ایم:

ولی فی سهیل و الحمارین مکسب
بنونیّتی الصغری خیر المکاسب
برای من (سهیل) و (حمارین) سودمندند
در (نونیه صغری) بهترین سودها بوده است.
فانطقت الآ: الا یا مصنفی
بلغت المنی یا ابن الجدود الاطایب
ولی فیک یا نعش السما و جوادها
تصاویر صینت عن خلیل و صاحب
او سخنی نگفته است مگر ای سراینده من
تو به منتهای آمالت رسیده ای ای پسر پدران نیکان
و برای من است در تو ای تخت روان آسمان و اسب های تو

تصاویری که از دوست و همراه پنهان بوده اند^۱
اما «سفینه نوح» مجموعه ستارگانی است که به «نعوش = دب» تعلق دارند، که پیش ازین از آن سخن گفته ایم، و «دلو» و «فرس» مجموعه ستارگانی هستند که به «الفروغ» تعلق دارند.

۱ - در زیرنویس ترجمه انگلیسی بشماره ۹۳ آمده است که در ذهبیه وجود دارد ولی در نسخه پاریس دیده نمی شود اما در نسخه عربی دمشق در صفحه ۱۰۶ با زیرنویس شماره یکم آمده است که در نسخه پاریس و ظاهریه وجود دارد و بیت ۱۸۰ قصیده الذهبیه (ابن ماجد است و صورت دیگر مصرع اول بیت را چنین ثبت کرده است:
«فلو نطقت قالت: الا یا مصنفی»

بر طبق بهترين درک \ نویسنده گان \ که ما دريافته ایم چنین است که (فم الفرس) و (فم الناقه)^۱ یکی هستند و شامل دو ستاره پریده رنگ تحتانی است و دهانش رو بجنوب است و دهانه (الفرس) رو به مشرق است و برخی گفته اند: که (بطن الحوت الشمالي) همان طرح گلوی (الناقه) را دارد. و در (صورة النعش) صورت سفینه نوح علیه السلام است. و ما در «الذهبيّه» شعری بنظم آورده ایم:

الا انّ الفرغین و النعش حکمة

تريک ظلام المشمل المتجانب^۲

در مجموعه ستارگان (فرغین) و (نعش) حکمتی و قانونی است

که تیرگی های مناطق شمالی و جنوبی را بتو نشان میدهد

وقتی که «نعش = دب» دور می گردد و هیچ قسمتی از آن را مماس نیست، آنگاه تو در آغاز منطقه ظلمات شمالی هستی. هرگاه تمام هفت ستاره نعش در گردش باشند و ناظر هیچ جزئی از آنها را نبیند، در آغاز منطقه ظلمات جنوبی هستی. همچنین اگر دو ستاره شمالی «فرغین» با هم پنهان باشند، تو در آغاز منطقه ظلمات جنوبی هستی و اگر دو ستاره جنوبی پنهان باشند تو در آغاز منطقه ظلمات شمالی هستی.

اینها مجموعه های ستارگان بزرگی اند و بهنگام اندازه گیری و کم کردن تدریجی اندازه گیری (قید و تدریج) بسیار دقیق هستند. بهنگام غروب نعش و طلوع فرغ اولین ستاره فرغ را قید کن (اندازه گیری نما) و (اول النعش) شمالی را بکار گیر، و هنگامی که هر دو چهار درجه نشان دهند ستاره قطبی هم چهار درجه یا کمی کمتر را نشان میدهد. اما هنگامی که «فرغ» چهار اصبع یا کمی کمتر و بیشتر را نشان میدهد اولین ستاره نعش هم به همان اندازه ستاره قطبی افزایش می یابد و شاید

۱ - در ترجمه انگلیسی تنها از فم الفرس سخن رفته است

۲ - زیرنویس ترجمه انگلیسی: الجانب (المتجانب هم) ضبط شده است و تصریح شده است که: این مطلب نشان میدهد که دنیای مسکون بین این دو حد نهائی تقریباً ۴۵ درجه شمالی تا ۴۵ درجه جنوبی در نظر گرفته شده است اما «الفروغ» دامنه ای بین ۶۵ درجه شمالی و ۷۵ درجه جنوبی را نشان میدهد.

کمی زیادتیر از افزایش ستاره قطبی باشد. بهمین گونه است هنگام کاهش، که اول النعش کاهش می یابد کمی بیش از کاهش ستاره قطبی.

در تمام هر هفت ترفات (درجات) اختلاف به یک انگشت (اصبع) می رسد. پس نتایج تجربت های مرا در نظر گیر چرا که افزایش و کاهش آنها و اصول اندازه گیری های همه ستارگان دیگر را برای تو باز گفته ام. و مپندار که تنها برای تو گفته ام. این تجربت ها را برای همه ستارگان گفته ام، هر ستاره ای که مانند آن دیگری و مانند نعش طلوع می کند و غروب می نماید. ذکر کرده ام تا دریانورد ماهر در بهنه آسمان راهش را بیابد و فاصله های ستارگان و دوری و نزدیکی آنها و افزایش و کاهش اندازه هاشان را دریابد و بتواند به غایت این دانش برسد و دانش های دریانوردی در دلش نقش بندد و گردش آسمان و ستارگان را بشناسد و قیاسات این گردش را بر ستارگان در طلوع و غروبشان تشخیص دهد و بدانها معرفت یابد. و بتحقیق همه چیز را روشن ساخته ایم و ستاره ای در بهنه آسمان نمانده است مگر آنکه اصول قیاسات آنرا و بهترین این «ابدال» را شرح کرده باشیم.

قیاسات ستارگان (النعوش) و «الفروغ» از سالی به سال دیگر قطع نمی گردد و در شش وجه مختلف است و ستارگان «فروغ» از قدر (درجه) دوم و سوم و چهارم اند.

هنگام اوج (الفرغ المقدم)، (المیخ) مستقیماً از روی ستاره قطبی می گذرد و در مناطق، جنوبی اندازه گیری های مهمی از آن می شود. درست نیست که بگوئیم باشی برای «فرغ» شش درجه در هنگام اوج «میخ» است. این موضوع را در قصیده نونیه الصغیره گفته ایم:

«ستاره میخ را به من نشان بده و باشی آنها را

بدرستی که باشی فرغ دروغ و اشتباه است»

اما بر طبق نظر ما باشی آنها چهار انگشت است. (فرقدان) در غروب و بهنگام اوج «فروغ» در اعتدال است و در اوج (میخ)، فرقدان هشت انگشت در رأس الحد نشان میدهد. آنگاه اندازه ها و قیاسات در جنوب (الاطواح) روی (سلبار) است و نیز در اقلیم اول شمالی قیاس می شود و نیز قیاس نخستین (مرازم الجوزاء) از (الجوزاء)

در طلوع و غروبشان استفاده می شود و بقیه مرازم در اوج (اواخر الفروع) قیاس می گردند. هم چنین (النَّاجِدُ الْبَرَقُ) هنگام بلند شدن با (المرازم)، پس از بلند شدن (الجوزا)، نزدیک به پایان اوج (اواخر الفروع) اندازه گیری می شوند. و باشی «الفروع» چهار انگشت است.

۷

الفرغ المؤخر al-far'a-al mu'akhhkar

این منزل در سحرگاه صد و سی امین روز پس از نوروز طلوع می کند و ستاره ای نحس است. نظر کن و بدان ای خواننده این کتاب که من هیچ شرحی بر (فرغ المؤخر) نیافته ام، چه از اصل قدیم و چه از روی کتاب ناسخی و من تصور می کنم که اشتباه ناسخ است. من این نکته را آوردم تا سقطی در نقل پیش نیامده باشد والسلام^۱

β

بطن الحوت Batnal-hūt

این منزل قمری در سحرگاه صد و چهل و سومین روز پس از نوروز طلوع می کند، آتشین و سعد است، ستاره ای است سرخرنگ و درخشان. در منزل (صورة الحوت) و در شکم آن، در حوت شمالی واقع است. و (الرشاء) هم نامیده می شود. در دائرة المساء خن (درجه) روی قطب نما ندارد. اما یکی از منازل قمری است و گاه بگاه برای تعیین عرض جغرافیائی در قیاسات وارد می شود. و از برای آن قیاس (ابدال) است که شباهتی با آن در غروبش و طلوعش ندارد.

α

فؤاد الاسد Fu'ad-al-Acad

و آن ستاره ای است بین هفتمین ستاره دب (سابع النعش) و (السنبله) و هیچ ستاره روشن دیگری در اطرافش نیست. در نیمکره شمالی هیچ چیز بهتر از اینها

۱ - در ترجمه انگلیسی آمده است: «اما من این مطلب را می گویم تا کاملاً ساکت نبوده باشم. تنها خداوند است که می داند» اما در نسخه عربی چاپ دمشق بشماره ۱ زیر نویس ذیل صفحه ۱۱۰ آمده است: «هذه الفقرة من كلام ناسخ في الاصول الثلاثة وليست من اصل الكتاب كما ترى». احمد

برای تعیین عرض جغرافیائی ستارگان (ابدال) بجز (عیوق) و (واقع) یا شامی الذراع^۱ و (نجم الدجاجة) که (الشلیاق) نامیده می شود وجود ندارد.

در باد (دامانی)^۱ در آغاز هر شب، اندازه های گرفته شده با ششمین ستاره (دب) در زمان غروب و با (بطن الحوت) بهنگام طلوع، بسیار دقیق است. وقتی ستاره قطبی هفت درجه است این ها نیز هفت درجه اند و بدان باید اعتماد کرد. و باشی آن چهار اصبع است.

* * *

اکنون منازل قمری را باختصار بپایان رسانیده ایم و آنچه را دریانوردان و کشتی نشستگان را بکار آید شرح داده ایم و ذکری از درجات آنها یا مناطقشان و فواصلشان از استوا و محل های معابر آنها و یا نزدیکشان به نقطه شرقی و قطب ها نکرده ایم چنانکه از طبیعتشان نیز سخنی نگفته ایم.

اما طول جغرافیائی ستارگان از (حمل) شروع می شود و عرض آنها از منطقه فلک البروج شمالی باشد یا جنوبی و فواصلشان از نقطه شرقی اندازه گیری می شود و محل های عبور آنها (ممر آنها) علائم فلکی (زودیاک) هستند که از نصف النهار (منتصف النهار) می گذرند و جهت آنها معلوم است شمالی یا جنوبی است.

برای درجه بندی شان لازم است آنها را به شش درجه تقسیم کنیم هر ستاره بزرگتر از همسایه اش (روشن تر از همسایه اش) را منسوب به یکی از شش درجه کرده اند. ستاره قطبی و فرقدان در درجه سوم اند. لزومی ندارد که دریانوردان بدانند کدامین ستاره ها سعد یا کدامین آنها نحس اند یا طبیعتشان چیست. این مطالب کتاب را بسیار مفصل می نماید و دریانوردان بجز در مورد ماه از آنها سودی نمی برند. ناخدایان تنها به آنچه گفته ایم نیاز دارند و گر نه کتاب بسیار طولانی شده و مطب اصلی از دست می رود. اما ما هر چیز را شرح داده ایم و کتاب برای ما طولانی شده است. پس از بیم تباهی کتاب بعد از فوت مصنف کتاب، انرا باختصار برگزار کرده ایم و بحد ممکن از مطالب آن کاسته ایم.

پس در این کتاب ان شاء الله بذكر خانه های قمری (اخنان) و نامهایشان خواهیم

پرداخت و از مقایسه آنها و آنچه را که مناسب است درباره‌شان در این کتاب سخن خواهیم گفت.

در حالت اوج (بطن‌الحوت)، اندازه‌های روی (تیر) و (سلبار) گرفته می‌شود که با همان دقت اندازه‌گیری روی (واقع) و (سلبار) است. هم‌چنین اندازه‌گیری قیاس روی (سلبار) با (الدجّاحه) گرفته می‌شود که در مجموعه ستارگان (صورة الشلیاق) است و (النسر الواقع) را بفاصله دو منزل یا کمتر دنبال می‌کند. این اندازه‌گیری در غروب^۱ با (الذراع الشامی) در اقلیم شمالی گرفته می‌شود و آنها ابدال هستند. و اندازه‌ها هم‌چنین روی (عیوق) و (ذبان) عیوق، هنگام طلوع و با ستارگان (عوائد) هنگام غروب و نیز با (عیوق) و (ذبان) آن در اقلیم شمالی با دو نسر واقع (النسرین الواقع) هنگام غروب آنها اندازه‌گیری می‌شود.

با (واقع) و (عیوق) دقیق‌ترین اندازه‌ها (قیاسات) در قید و تدریج به شش صورت بدست می‌آید و هیچ‌گونه خللی در آن نیست، زیرا (ابدال) آنها بسیار منظم است.

۱ - در صفحه ۱۱۲ نسخه چاپی عربی دمشق: «یستوی هو فی الغروب مع الذراع الشمالی فی الاقلیم الشمالیه و هما ابدال» ولی در نسخه مترجم انگلیسی بجای غروب، هنگام طلوع ترجمه شده است. احمد اقتداری

فایده چهارم

[اخنان] [۲۰۶] خانه ها و آنچه بدان پیوند دارد
بدرستی که ما منازل را شرح داده ایم، اکنون باید به شرح خانه ها بپردازیم.

الجدی al-Juday و الجاه Polaris

(جدی) ستاره قطبی است که (جاه) هم نامیده می شود (باید جدی را با (جدی al-Jady) که یکی از علائم زودیاک است که دو و یک سوم منازل را در بر گرفته و یکی از دوازده علامت زودیاک است که محیط آسمان را دایره ای تشکیل می دهد اشتباه نکرد. [(جدی) به رفع جیم و نصب دال مهمله و تشدید یاء است. و (جدی) به نصب جیم و سکون دال برجی است که دو منزل و ثلث است و جزئی از دوازده جزء از جمیع دورة السماء است. و (الجاه) اسم فارسی است که معرب شده است و نزد مردمان مصر (السّما) نامیده می شود چه اصطلاح آنها غیر از اصطلاح دریانوردان دریای بزرگ است و نزد آنها قنباص (قمباس) هم گفته اند و نزد آنها قنباص «قطب نما» باشد و نزد آنها در آن خطوطی است که صفات جهات میل حرکت را تعیین می کند و خانه های آنها هشت رأس است این رؤس زوج بوده و بین آنها هشت خانه است و همگی رو به هم شانزده خانه اند و نام ستارگان را به زبانهای مصری و مغربی بر خود دارند و این نامها عبارتند از (لباج = لبش) و (شلق) (هر دو بمعنی

عقرب) و (برانی = عیوق) و (جرج = شرش)^۱ و (سمیا) و (قبله) و (شرق) و (غرب) و اینها هشت‌اند و خانه‌های زوج نیز هشت‌اند و همگی آنها رویهم شانزده عدد تمام هستند.

و ما سی و دو خانه داریم و (ترفات) و (زام) و (قیاس) اندازه‌های ارتفاع ستاره داریم. اما آنها نه قادر به انجام این کارها هستند و نه می‌توانند آنچه را که انجام میدهند بفهمند. ولی ما می‌توانیم آنچه را که آنها انجام میدهند بفهمیم و از دانش آنان بهره‌بریم و در کشتی‌هایشان برانیم،^۲ چه دریای هند متصل است به دریای بزرگ محیط و این دریای بزرگ دانش‌هایی دارد که در کتابها نوشته شده‌اند و همراه با اندازه‌گیری (قیاس) است. اما آنها دریاوردان مصر، مدیترانه قیاس ندارند و نیز دانشی و کتابی در دستشان نیست و تنها قطب‌نما دارند و عدد گذاری خطوط میل‌های حرکت و همچنین آنها از قید (تعیین عرض جغرافیائی از روی نظاره ستارگان) هم استفاده نمی‌کنند. ما به آسانی می‌توانیم در کشتی‌هایشان سوار شویم و در دریاهایشان سفر کنیم. بدین سبب گروهی از آنان ما را بس بزرگتر از خود می‌شمارند و اعتراف دارند که ما در معرفت دریا و دانش‌های آن و ستاره‌شناسی و راههای دریاهای آزاد و دانش تقسیم کشتی به طول و عرض از آنها برتریم زیرا که ما کشتی را در طول و عرض بر حسب جعبه قطب‌نما تقسیم می‌کنیم و اندازه‌های ارتفاع ستاره‌ها را داریم. آنها تقسیم‌بندی مشابه یا وسائل دیگر تقسیم‌بندی کشتی از دماغه کشتی برای راهنمایی خود ندارند و نمی‌توانند اندازه‌های ارتفاع ستاره‌ها را برای راهنمایی خود وقتی به چپ یا راست متمایل می‌گردند بکار برند. بنابراین باید اعتراف کنند که در معرفت دریا و دلالت دریا ما از آنها برتریم.

بر سر سخن نخست خود باز می‌گردیم. عرب‌ها کلمه (جاه) را برای موارد زیادی بکار می‌برند. یکی از آنها برای نشان دادن مرتبت بلند آدمیان است و در

۱ - ناشرین نسخه عربی چاپی دمشق توضیح داده‌اند: «جميع النسخ: شرش التصویب من مخطوطة مسالك الابصار و ممالك الامصار (زیرنویس شماره ۱ صفحه ۱۱۴ نسخه چاپی دمشق).

۲ - در نسخه ترجمه انگلیسی در زیرنویس آمده است که قیاس جعبه خطوط خانه‌های قطب‌نما است و منظور از مصری مدیترانه‌ای است. احمد اقتداری

بعضی لغات اسم مکان است مانند آنکه گفته می شود: «یا فلان الشیء الفلانی تجاهک» و چون ستاره قطبی نزدیک به قطب قرار دارد مرتبتی بلند دارد و سلطان همه ستارگان است و محور فلک است و بنابراین (جاه) نام آن شده است چه آن ستاره نزدیکترین ستارگان به قطب است که جمیع مدارات ستارگان بدور آن می چرخند و آن محور آنها است و ستاره قطبی یا جدی یا جاه از قدر سوم است یعنی از درجه سوم است و مصنف کتاب احمدبن ماجد در این مطلب در قصیده‌ای که بهترین قصائدش است گفته است:

رصدی طال فی الجدی و فی الجذّ ی و فی السابقیین والدبران
در انتظار چونان رصد کرده‌ام که مدت زیادی در ستاره جدی و در جدی و در
(سابقین) و در (الدبران) خیره مانده‌ام.

مقصود من از (الجدی) همان سمیّا است که ستاره (جاه) است و آن ستاره‌ای سعید است و جدی در برج سعدها است و (جدی) و (جدی) هر دو خیرند و ستارگان (سابقان) و (الدبران) که دو ستاره برخیزنده با عقربند شَرند زیرا هر دوی آنها نحس اند. پس مصنف گفته است: «خیره ماند نظرم و فکرم در خیر و شر و بانتظار نشستم و رصد کردم سعدها و نحس‌ها را و هیچ چیز از دانش ستاره‌شناسی از من پوشیده نمانده است.

طبق رأی متقدمین بین (جدی) و (قطب) سه انگشت است و باشی (فرغ) شش انگشت است. اما نزد مصنف این کتاب ۱۱ بن ماجد بین (قطب) و (جاه) دو انگشت است و شاهد این مطلب و دلیل من آنست که عرض جغرافیائی مکه ۲۱ درجه است. و می دانیم که باشی «فرغ» در آنجا کمتر از شش است. و (جدی) در سحرگاه با (فروغ) بعد از صد و هفدهمین روز سال بلند می شود و بین آن ستاره و ستاره (میخ) شش انگشت است. و این ستاره بلغت ایرانی، میخ نامیده می شود زیرا آن ستاره مسمار یا میخ ماندی است که ستاره قطبی را به (جاه) میخ می کند. چنانکه در حاویه به شعر گفته ایم:

و المیخ و الجاه و ذالقطب الف
معتدلاً مقوماً لم یحترف

(میخ) و (جاه) و (قطب) با هم متحدند

افقی یا عمودی بودنشان اختلافی ندارد

و در این موضوع مقبل بن سالم المخزومی شعری سروده است:

لما رأیت النجم ساه طرفه

والقطب قد القی علیه سبانا

و بنات النعش فی الحداد سوافر

ایقننت ان صباحهم^۱ قدماتا

و چکیده سخن او اینست: (و القطب قد القی علیه سبانا): «وقتی چشم ثریا

را دیدم که افسرده می شد و قطب شمال دام خواب را بر آن می گسترده و

دختران نعش در عزا بیدار نشستند. یقین کردم که دوست همراه آنها مرده است

صبح آنها ناپدید شده است» (و القطب قد القی علیه سبانا) یعنی و قطب بر روی

او دام گسترده یعنی که ستاره قطبی و (المیخ) می توانند جانشین (قطب) باشند و

با (جاه) عرض شهرها شناخته می شوند زیرا جاه ابدی الظهور در اقالیم شمالی

است و قطب ستاره ای ندارد بلکه مکانی حائل و خالی بین مشرق و مغرب است

با اسطرلاب و آهن ربا شناخته می شود و بدان که قطب در نیمه راه بین طلوع و

غروب یک ستاره است و از این رو است که می توان موقعیت آنرا تعیین کرد

ولی ستاره قطبی جاه یک باشی دارد یعنی یک خیزش و یک سقوط بخاطر آنکه

کاملاً در قطب قرار ندارد^۲

ستاره قطبی المیخ، قطب شمال و فرقدان در آسمان هیئتی به شکل خط لام

می سازند بطوریکه قطب در خم حرف ل قرار می گیرد. همه این مطالب را در حاویه

روشن ساخته ایم و شاعر گفته است:

لما رأیت النجم ساه طرفه و القطب قد القی علیه سبانا

۱ - در ترجمه انگلیسی صاحبهم ترجمه شده است و در نسخه تاجریه بحرین بنابر زیر نویس شماره

۱ صفحه ۱۱۷ نسخه عربی چاپ دمشق هم صاحبهم ضبط شده است. اقتداری

۲ - توضیح بین کروش در نسخه مترجم انگلیسی وجود دارد.

و بنات نعش فی الحداد سوافر ایقنت ان صباحهم^۱ قد ماتا
تمام این سخنان فاصله کوتاه مسیر و آهستگی آهنگ سفر و حرکت ستاره‌ها
و درازی شب را می‌رساند. زیرا درازی هر شب را با آهستگی سفر و حرکت
ستاره‌هایش وصف می‌کنند آنگونه که امرؤ القیس گفته است:

فیالک من لیل کان نجوه بکل مغار الفتل شدت بیذیل
وای آنکه برای تو از شب \\\اینت\ که گوئی ستارگانش با طنبهائی از کتان
به صخره‌ها استوار شده‌اند. در دو قطب ستاره‌ای نیست اما در قطب جنوب دو قطعه
ابر وجود دارد که چون کسی به خط استوا رسد آندو را می‌بیند و آندو از دو قطب
مایلند بطرف (المخنث) و دو قطب شناخته می‌شوند با آهن ربا و سایه یا بوسیله
بلندترین موقع خورشید و ماه و ستارگان. آنها درست روبروی هم بوده و محور
آسمان نامیده می‌شوند. بادهای بجز نسیم‌های سبک از جهت آنها نمی‌وزد مگر
باندازه پنهانی و نیرگی آنها. قطب‌ها خود از ابرها پوشیده شده‌اند از این رو در غالب
اوقات نمی‌توان سایه‌ای یا ستاره‌ای یا تغییر مغناطیسی یا اوج ستاره‌ای را در آن پیدا
کنی و تنها ابرها و نسیم‌های سبک بر آنها دیده می‌شود.

By

a

الفراق والسلبار al-farqadan, Sulbār

این دو نزدیکترین خانه‌ها به قطب‌اند و فرقدان در سحرگاه با (زبانی) و (سلبار)
طالع می‌شوند همچنانکه، (بطن الحوت) و (الشرطین) طلوع می‌کنند. و با آنها
راهنمایی و رهیابی در خشکی‌ها و دریاها انجام می‌گیرد. بهترین اندازه‌های یقین
شده با (سلبار) است که با آن (واقع) تعیین می‌شود. من قصیده‌ای درباره‌اش
سروده‌ام که آغازش چنین است:

إذا ما الكاثر المشهور امسی لذبان هنالك فی الاقول
«چون الكاثر مشهور در شفق می‌آید برای نوای ناخدا ذبان در حال غروب است»

۱ - در نسخه تاجریه بحرین به نقل از زیرنویس شماره ۵ صفحه ۱۱۷ نسخه عربی چاپ دمشق
صاحبهم ضبط گردیده است. اگر ضبط صباحهم را صحیح بدانیم باید ترجمه شود: (و صبح
آنها ناپدید شده است) احمد اقتداری

و ما «قید» تیر (۲۰۷) یعنی اندازه گیری و رصد ستاره نیز را سودمندتر،
پرتوان تر، آشکارتر و روشن تر و درست تر می دانیم، چه سراینده اولین قصیده برایش
در همه «رأس‌ها» شش یک انگشت تفاوت در اندازه‌ها می داند و چون به (جاه) رسد
بعد از چهار درجه، تفاوت در اندازه‌ها برایش یک انگشت است. اما در ارجوزه‌ما
تفاوتی نیست، چه ما ذکر کرده‌ایم. جمیع کسور آنرا در همه «رأس‌ها» در ارجوزه‌ای
که مطلعش چنین است:

یا سائلی عن صفة القیاس اعلم و علمه جمیع الناس
«ای پرسش کننده از صفت اندازه گیری بدان و بیگاهان همه مردان را»

ارقام اصلی آنها برای (سلبار) و (تیر) با ارتفاع ستاره قطبی (جاه) بدین قرارند:

ستاره قطبی (جاه) (۱۲) (سلبار) ۳ (تیر) ۳

ستاره قطبی (جاه) (۱۱) (سلبار) ۴ (تیر) ۴

ستاره قطبی (جاه) (۱۰) (سلبار) ۵ (تیر) ۵

ستاره قطبی (جاه) (۹) (سلبار) ۶ (تیر) کمی زیر ۶

ورای این‌ها جز به «قید آوردن» (تیر) راهی نمی ماند. و بدین ترتیب انگشت به
انگشت ادامه می‌دهی. و ستاره تیر در پنج درجه به قید آورده شده است در وضع
خودش اما در آخر قیاس قید آن سه درجه باشد. ۱ و در این حال ۱ نامیده می شود
(المخنت) با تشدید نون و کسر آن^۱ چون آنکس که آنرا بیند سوگند خورد که آن
(ستاره سهیل) است و چون بسوی راست خود نگرد سوگندش را بشکند و خواهد
دانست که سهیل نیست و آن پاروی قایق است (مقذاف السفینه) و اندازه آن با تیر
۱ قیاس سلبار و تیر ۱ (عکاز الربابین) نامیده می شود. چون در طول یک ساعت از کمی
قبل از اوج (بطن الحوت) تا نزول (شرطین) از رأس می گذرند. و بهترین اندازه‌ها که

۱ - جمله بین دو گروه در نسخه چاپی دمشق وجود دارد (ص ۱۲۰) ولی در ترجمه انگلیسی

وجود ندارد. و در نسخه چاپی دمشق به شماره ۱ توضیح زیرنویس داده شده است «فی اصول

بعد هذا»: و تسکین الثاء المعجمه احمد اقتداری

۲ - در متن نسخه چاپی دمشق: فسجوه المخنت، بنصب المیم و تسکین الحاء المهمله و نصب النون

للاصحاق، و هو مقذاف السفینه. ص ۱۲۰. احمد اقتداری

بتجربتها آمده است اندازه‌های آن با (سهیل) است یعنی اندازه‌های (سلبار) و (سهیل). و اگر (سلبار) و اندازه‌اش تنها با (واقع) و با (سهیل) باشد، چنانکه دریانوردان غیر محقق عمل نمایند، همچنانکه مصنف این کتاب، شعری در وصف (سلبار) گفته است راه دوری را نه می‌پیمودند و آن شعر چنین است:

لعمرك لو لالسلبار لنا اهتدى

معالمه التنبول والتمر والبسر

ولا خشب القوه على مدور سوي

خبير اذا قاس الفراقد والنسرا

مع البار والذبان والنعش طالعا

مع الفرغ في غرب فخذ عن ذوى الخير

«عمرت دراز باد. اگر با راهنمایی (سلبار) نبود

ناخدایان (تنبول) و (تمر) و (بسر) راهنمایی نمی‌شدند.»^۱

و کشتی به (مدوار) نمی‌رسید با آنکه آگاه از اندازه‌های (فراقد) و (نسر) باشند و با آنکه (البار) و (الذبان) و (النعش) را با (الفرغ) در غرب در حال طلوع ببینند پس این دستور را از صاحبان خیر و دانایان پند گیر.

و (فرقدان) در روی صفحه قطب‌نما مقابل (سلبار) است. اما نه در تعداد درجه از قطبین و نه در موقعیت. چرا که از دو نام وقتی که یکی در جلو و دیگری در عقب کشتی باشد بعنوان مقابل‌ها نام می‌گیرند. و (فراقد) نامیده می‌شود زیرا نامش مأخوذ از (فرقد) یعنی گاو وحشی است چه گوساله گاو وحشی را فرقد خوانند و ستارگان (الحاجزان) را بدان سبب نام‌گذاری کرده‌اند که آنها پرده‌ای باشند بین (النعش) و (القطب) و بین آندو قرار گرفته‌اند و بسیاری از ستارگان هستند که مردم نظر به همراهیشان با یکدیگر و نیازشان به دیگری از آنها ضرب‌المثل ساخته‌اند (آن دو را با هم ذکر نموده‌اند و مانند (فراقد) و (الحاجزان) با هم ذکر می‌شوند) و بهترین این گفته‌ها که ما شنیده‌ایم قول مهلهل است در شعرش:

۱ - مترجم انگلیسی معالمه «تنبول» و «تمر» و «بسر» را ناخدایان انجیر و خرما و تنبول ترجمه کرده

است اما برای ناخدایان سرزمین‌های (تنبول) و (تمر) و (بسر) است. احمد اقتداری

كان الفرقدين يدا مفيض

الح على افاضته قمیری^۱

«گوئی «فرقدان» دستان بخشنده‌ای بوده

که بآهستگی روی انگشتانش کشیده شده.»

مهلهل همه ستارگان مشهور آن شب را، وقتی که مردمان شمشیرهاشان را از نیامهاشان کشیده‌اند، و وقتی به هنگام شب گروهی بر گروهی افتاده‌اند به شباهت آورده است و آنچنان بوده است که بر آبی که «ذوحسم» و (بکر) نامیده می‌شده است و بر مکانی که (ذوالاطواء) نام داشته غلبه کرده‌اند. و مهلهل گفته است.

اليلتنا بذى حسم انیری

اذا انت انقضيت فلا تحوری

و در ذکر شب در قصیده مهلهل که قصیده ممتاز است فرقدین را بخشنده آب و به شباهت دستی که آب می‌بخشد وصف می‌کند و مانند آن وصف شده است که دستی آبرا با سر انگشتان از ظرفی به ظرفی می‌ریزد و دوره فرقدین را بمانند دوره دو دست خوانده است و مراد مهلهل وصف شب و درازی آن بوده است و گوید چون سپیده‌دم را دیدیم چنان بود که زنده را از پس مرده دیدیم (و نری الحی من المیت). و برای هر بیت از این قصیده شرحی طویل و معانی بزرگی است. و این قصیده پنجاه بیت است و سخن مهلهل و وصف (کلیب) و فرزندش (بجیر) و (حارث) می‌کشد که حارث بن عباد زن کلیب را بزنی گرفته بود و از او فرزندی بنام بجیر داشت و حارث گمان می‌داشت که مهلهل راضی به قتل بجیر شده بود. (ترجمه ملخصی از صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴ نسخه چاپی دمشق). به وصف (فرقدین) باز گردیم.

و گفته شده است: یکی از پادشاهان شراب نوشیدی مگر به منادمت فرقدین و جامی بنوشیدی و دو جام بر زمین بيفشاندی و مناسب بر کار او گفته‌اند شعری:

و کل اخ مفارقه اخوه لعمرا بیک الا الفرقدان

۱ - در زیرنویس نسخه چاپی دمشق (الح علی اقاصیه فمراً). احمد اقتداری

«و هر برادری از برادرش جدا می ماند

بزندگانی پدرت سوگند، مگر فرقدان (که از هم جدا نمی مانند)

و به «فرقدان» ها بلندی و والائی مثل زده می شود و گفته می شود: آنکس امروز
والا تر از فرقدان است و بهترین گفته در این باره چنین تشبیه نموده است:

الرزّ قد رز مقام السّها

و الحلو قد حل مع الفراق

«برنج به مقام ستاره (سها) رسیده است

و شیرینی با (فراق) بدست آید

والبرّ قد برّ مع اهله

و صار فی المقدار كالسجد

و گندم به خورندگانش سود رساند

و چون زرد شود در مقام کاسه ای زرین است

و بآنها تشبیه نمایند در رفعت و صحبت و ذروت و ثانی و دوام و نیز برای پناه
و طلوع و غروب و استقامت و اعتدال و افول و سزاوارتر مثلی است که در این دو
بیت آورده ام:

لقد الفت زهر النجوم رعایتی

فان غبت عنها فهی عنی تسائل

یقابل بالتسلیم منهن طالع

و یومی بالتودیع منهنّ آفل

آنچنان به درخشش ستارگان توجه دارم

که چون از آنها بدورم، از من می پرسند

«به هنگام بلند شدن، با من سلام و احوالپرسی می کنند

و روز من با خدا حافظی آنها فرو می افتد»

و بعض قدماء تأکید می کنند که ستاره (المیخ) از ستاره (فراق) نزدیکتر به
ستاره قطب است و این سخن نادرست است، چه (فراق) باندازه نیم انگشت نزدیکتر

از میخ است. و (فرقد بزرگ) نزدیکتر از (فرقد کوچک) است و بهمان اندازه. و چون از مدار نصف النهار می گذرند قابل دیدن است و مقادیر آنها بدرجه از قطب مشابه است اما بدیهی است که همه آنها در یک زمان از نصف النهار نمی گذرند.

برای (فراقد) قیاسات و باشیات (درجه ها و اندازه ها) است. و عرض های جغرافیائی از آنها حاصل شود. بهترین و دقیق ترین اندازه ها وقتی بدست می آید که آنها (فرقدان ها) بر بالا یا زیر (قطب) قرار دارند و این حالت بدان هنگام است که تغییرات ظاهری آنها در ارتفاع با (ترفه) فرقی ندارد. اما (باشی) فرقد کوچکز هر زمان که در ارتفاع مساوی با ستاره قطبی است و در شرق آنست و وقتی مستقیماً روی قطب است. باشی آن سه چهارم انگشت است و تنها فرقد کوچک بدین موقعیت است چنانکه ما در قصیده نونیه گفته ایم و آن قصیده مطلعش چنین است:

«میت بها خاضبة الا صبعین»: «من با آنها برخاسته ام با دو انگشت».

و این (باشی) لطیف است، و پیشینیان مانند آنها ذکر نکرده اند و بدان توقف ننموده اند. و (سلبار) با قطب جنوب خود در شرق بهنگام طلوع (الشرطین) اندازه گیری می شود و در بالای قطب جنوب، در اوج الشرطان، روی استواء اوج می گیرند.

αβγδεζη

التعش و سهیل The Plough, Cangrun

«نecش) و (سهیل) ستارگانی هستند که روشنی آنها در اقالیم مختلف نسبت قدر آنها است و ذکر طلوع آنها در نوروز در قصیده نونیه ای که اول آن چنین است: اذا لاح بالفجر الغراب تقاصرت... آورده ایم. و نعش در روی قطب نما و در آسمان در مقابل سهیل است. اما نه در نظر و نه در درجات طولی و عرضی و نه در بروج. زیرا که آندو هریک از آنها و مانند آنها طول و عرض و درجات و دقائق و بروج و خط سیری دارند که ذکر آنها در این مختصر نگنجد و برای مردم دریا نیز چندان سودمند نباشد. و تنها ذکر آن مباحث از آن جهت سودمند افتد که در تطبیق و نظاره و شناسائی نامها باشد. و آندو متقابلان باشند

و بادهای آنها باندازه ستارگان آنها است.^۱

و سهیل به هنگام طلوع (ذابح) بلند می شود و اندکی قبل از طلوع آن در خط استوا و (نعوش) بهنگام طلوع (الغراب) ۱ و در اقالیم اول و دوم و سوم شمالی به هنگام طلوع ۱ (العواء) بلند می شوند در صورت بالا رفتن بروج (سرطان) و سنبله و ۱ سهیل ۱.

و سهیل بدون الف و لام است و (السهیل) نامیده نمی شود مگر مراد صورت فلکی باشد یا بر زبان کسی که از لغت عرب هیچ نداند. مردمان آنرا در آغاز اقالیم سوم شمالی ببینند و آن ستاره ای است روشن و سفید رنگ گرفته و چشمک زن آنگونه که در شعر گفته شده است.

و سهیل کو جنة الحب فی الّون

و قلب المحب فی الخفقان

مستبد کانه الفارس الطعان

یبدو و معارض الفرسان

«سهیل در رنگ مثل گونه معشوق است

و مثل قلب عاشق پر طپش

تنها ایستاده بمانند مرد اسب سواری سردار

و پیشاپیش همه سواران دیده می شود»

و گفته شده است: این نام برای سه فایدت سهیل بدان داده اند و بکار برده اند و نخست آنکه نام درخشندگی عقیق بدخشان است که او بمانند بلخش در بلخشان (۲۰۸) است (و هوالبخش فی بلخشان و بدخشان) و بمانند عقیق در یمن و بمانند (برغال) است نزد ترک ها و در این باب سخن بسیار است که ما در کوتاهی آن کوشش می کنیم، شاید مردمان آنرا بخاطر سپارند و به سبب کوتاهی سخن در ضمیر خود ثبت نمایند چه که مردمان دریا کم کارند و در خشکی نیز دیوانه وار

۱ - در ترجمه انگلیسی این جملات در خصوص نعش و سهیل نیامده است و ظاهراً در نسخه مورد ترجمه نبوده است. احمد اقتداری

می‌نمایند. اما دانشمندان ماهر را در دریا و خشکی تغییری نیست. و اکنون آنچه از پیشینیان مصنفین خوانده‌ایم و در سفرها بکار برده‌ایم می‌خوانیم که به ابیات شعر سروده‌اند:

یا ابن شاذان یا سهل و ثالثم
السابقین (بعلم) معجب حسن
علم نفیس ولکن من تداوله
سواکم فهو منسوب الی الفتن
خلفتمونی وحیداً فی الزمان وقد
کنتم ثلاثة احبار علی الزمن
لم یغنی کسب هذالعلم عن عمل
به فها انالمت الذبالوسن

«ای پسر شاذان، ای سهل و سومین آنها^۱
ای پیشگامان بدانشی که در ظرافت بس شگفت است.»
«در دانشی گرانها ولیکن آنکس که آنرا پیروی نماید
بجز شما مردان، او را منسوب به فتنه‌انگیزی می‌نمایند»
«شما مرا تنها بعد از زمان خود گذاشته‌اید

و شما سه نیک مردان زمان خود بوده‌اید.»
«اكتساب این دانش مرا از رنجی که با عمل در آن از لذات محروم مانده‌ام
باز نداشته است» در این سخنان شعری معانی گوناگون نهفته است، بسا مردان دریا و
دیگر مردان که درباره این سخنان نوشته‌اند اما بدان عمل نکرده‌اند. امامن نوشته‌ام،
انتخاب کرده‌ام، تجربه نموده‌ام و در آنها کار کرده‌ام و آن سخنان را آزموده‌ام، چه
بهترین کارها و کتابهایشان در دسترس داشته‌ایم.

براستی که آنان آن سه دریانورد بزرگ پیشین^۱ برتر از ما بوده‌اند و پیش از ما

۱ - محمد بن شاذان، سهل بن آبان، ولیث بن کهلان، دریانوردان پارسی بوده‌اند که در غالب
نوشته‌های ابن ماجد و در کتب سلیمان المهری از آنها بعنوان استادان و پیش کسوتان
دریانوردان ماهر نام رفته است. احمد اقتداری

زیسته‌اند اما کتب ما بهتر از آنان است و دانش ما برتر از آنان. «اما فزونی آنها بر ما آنست که مقدم بر ما از تاریخ هجرت نبوی که بر صاحب آن هجرت بهترین و پاکیزه‌ترین درودها باد بوده‌اند و همچنین پیش از ما به مسلمانی گرویده‌اند و ما ناگزیر از کمک خواستن و بهره بردن و اندوختن دانش آنها هستیم و آنها را از ما بهره‌ای نیست. پس بر آنها هزاران رحمت و هزاران آمرزش باد از خداوندی که (ملک الملوک الرحمن الرحیم) است و مالک روز دین است. اما من اصلاح کرده‌ام آنچه از دانش‌های آنان تباه شده است و تصحیح می‌کنیم و روشن می‌سازیم آنچه نهفته است و آنچه در دریا آموخته‌ایم و در زمان آنان مجهول بوده است و کامل می‌نمائیم آنچه را که ناقص است. و خدای ما را هدایت کند و معرفت دهد و دانش بیاموزد و نصرت دهد و قول خدای تعالی است: الرحمن علم القرآن، خلق الانسان، علّمه البيان. و ما توفیق داریم از راه احسان و معرفت داریم و فهم و دانش به همه مکان‌ها و زمان‌ها داریم تا توانسته‌ایم بیاموزیم راههای دریا و اندازه‌های آن و خط سیرها و (مصادر) آن و (موارد) آن و (انتخاب) آن و (سیاست) آن، بیش از آنچه در این زمینه‌ها قدما «پیشگامان دریانوردان می‌دانسته و آموخته بودند و خدای بزرگ ما را باین دانش‌ها دلالت فرموده است تا آموختیم و استخراج از کتب سابقین کردیم، و در این راه چه بسیار کشتی‌ها که از بین رفته‌اند چون در نوشته‌های کتب سابقین خطا و صواب هر دو بوده است. و خداوند راهنما است و خدای تعالی فرموده است: (و حملناه علی ذات الواح و، تجری باعیننا) و کشتی در دریا با کمک خداوند (الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین) رهسپر شود و او ما را در این راه و این کار و این سخن راهنما باشد.

برگردیم به بحث نخستین:

(سهیل) در دویست و بیست و دومین روز پس از نوروز در سحرگاه بطرف شرق قطب جنوبی است و طلوع می‌کند و در چهلمین روز پس از نوروز بطرف

۱ - بسیاری از جملات در ترجمه انگلیسی نیامده است یا در نسخه مترجم نبوده یا برعایت اختصار ترجمه نشده است اما نقل ما در کتاب حاضر مترجم از متن عربی نسخه چاپی دمشق است (صفحات ۱۳۱-۱۲۹). احمد اقتداری.

غرب است و غروب می کند. و اگر از دریانوردان پرسش کنی، پاسخ ندارد و مطلبی ندانند، مگر آن دریانورد که این کتاب را خوانده باشد و جمیع مسائل و احکام قیاسات و دلالات و هدایات این کتاب را بداند و گرنه اگر مصنفات محمد بن شاذان و یاران او را بمدت یکصد سال هم خوانده باشد این پرسش را پاسخ نتواند داد. و چون از او بررسی که سهیل در کجا طلوع می کند؟ گوید: در کدامین شهر؟ و این پاسخ پرسش نیست. و حتی اگر بگوئی در فلان شهر پرشست بدون پاسخ خواهد ماند. مردمان بیابانها و دریاها از کوچک و بزرگ باستثناء اندک مردمانی، همگان سهیل را با چشم می شناسند ولی چون با آنها بگوئی وقتی سهیل بطرق شرق قطب یا در سواکن یا در سیلان یا در جیلان است، طلوعش از قطب چگونه است پاسخ نتواند داد.

اما طلوع سهیل با طلوع نیر در همان زمان بطرف شرق است و در اوج تیر مستقیماً روی قطب قرار می گیرد. و نیر همراه با (الهنعه) به سوی شرق می رود و در سحرگاه چهلمین روز پس از نوروز روی خط استوا غروب می کند. و هر آنکس که از این کتاب من آگاهی نیابد بدین نکته هرگز پی نخواهد برد. و از شعر ما در این باب و در طلوع آن به سحرگاه در قصیده (القافیه)^۱ در علم مجهولات ابیاتی داریم که ذکرش بی فایده نیست:

و هاک دلیلاً فی سهیل مؤکداً یؤثر آثار السلاف المعتمق
اذا غاب نجم النسر و الجدی ناکس یقود سعود کالدَّبیح المعلق
تبدی سهیل ذلک الحین ناجماً یلوح بخط الاستوا المحقق
«و این برای تو راهنمایی به سهیل است، راهنمایی استوار که از آثار اسلاف کهن بجای مانده است»

«چون غروب کند ستارگان (النجم النسر) و (الجدی) واژگونه دیده شوند و

۱ - در صفحه ۱۳۲ نسخه چاپی دمشق بشماره ۴ در نسخه بدلها ذکر شده است: الفائقه و هو غلط و القصیده الفائقه نونیه. (ب. ط. یعنی نسخ پاریس و ظاهره دمشق). احمد اقتداری

ستارگان (سعود) بدان» «اشارت دارند بمانند (الذبیح) که معلق قرار گرفته باشد^۱
 «بنابر این بهنگام بلند شدن سهیل می توانی از آن استفاده کنی، مانند آنزمان که
 سهیل در نزدیکی خط استوا می درخشد» و این سخن چنین است: از آثار اسلاف
 کهن بجای مانده است.

اما این نکته شگفت لطیف را بجز دانشمند این فن در نیابد و نادیده گیرد و اما
 سخن ما اینست: (کالذبیح المعلق) بدین معنی که (سعودات) برج (جدی) و آغاز
 جدی بنابر آراء پیشینیان (سعدالذابح) است. و (الذبیح) برای رؤیت آن بوده است که
 بمانند آویزانی بر سر خویش می نموده است. و همه (سعودات) در این هنگام در
 حال غروبشان بوده اند. و همه صور فلکی و هر صورتی که از صور، تصویرشان در
 طلوع، و تصویرشان بزمانی که غروب می کنند بمانند آویزان شده بر سر خویش اند.
 ۱ واژگونه بنظر می آیند. بنابر این استشهاد به ستارگان (سعودات) برای طلوع سهیل
 از جانب قطب حقیقی است که در نظاره با چشم، وقتی که سهیل به سوی شرق
 ستاره قطبی است بچشم نیاید همچنین مثلاً در «طلوع خفی» آن که با دید چشم
 نیاید.

و سرانجام، (اصطلاحی) برای طلوع است و (نجم) را ستاره نامند چون بلند
 می شود بدان معنی که (انجام) می گیرد و برای مدتی بلند می شود و عرب گوید
 چون با کسی سخن گوید: «انت ناجم» انشاء الله تعالی، ای طالع علی عدوک، و
 بختک (۲۱۰) طالع و حظک طالع علی الشر والخوف بمعنی: «اگر خدای بزرگ
 بخواهد تو بلند خواهی شد و بر دشمنانت پیروز می شوی و بخت تو برخواهد
 خاست و از بدی و ترس ایمن می شوی»^۲

باز گردیم به سخن نخست یعنی با سخن از سهیل. برای سهیل قیاسات و

۱ - در نسخه ترجمه انگلیسی جمله: و کالذبیح المعلق «مانند جانوری کشته که آویزان باشد ترجمه
 شده است. احمد اقتداری.

۲ - در خصوص ترکیب جمله: و بختک طالع که جمله ای است فارسی و هنوز در لهجه های جنوب
 ایران باقی است و این جمله خود می رساند که ابن ماجد از مردم فارسی زبان سواحل ایران بوده
 است به شماره ۲۱۰ تحشیه و توضیحات آخر این فصل رجوع فرمائید. احمد اقتداری

دلالات یعنی اندازه‌ها و درجات است. سهیل به‌مراه (ذَبَّان) ش در موقع اعتدال آندو و بزمان اوج (الدبران) هر دو در منطقه رأس الحد^۱ کمی زیر شش انگشت هستند و (جاء) یعنی ستاره قطبی انگشت به انگشت درجه می‌گیرد و وقتی آنها در ارتفاع برابر و در اوج (الدبران) هستند در مدرکه هفت و سه چهارم و در ازادیر^۲ و در الشحر^۳ ده و یک دوم انگشت درجه‌اند. اما سهیل و سلبار در شش درجه ستاره قطبی دقیق باشند و این بدان هنگام است که آنها در هفت انگشت‌اند. و در سندابور^۴ و فرتک شش و یک دوم درجه یعنی باندازه ستاره قطبی، همچنین در هفت درجه ستاره قطبی آنها دقیقاً شش درجه‌اند و این قیاس در موسم دیمانی (دامانی) صحیح و آزموده است همچنانکه ما خود در این باب گفته‌ایم:

و نجمان فی هنور سبع اصابع اذا ما استقل النجم ستاً بساجر
و فی جاء سته و نصف کمثلہ فما هو لا النجمان ان کنت شاطر
نفیساً فی عال و فی برسافل یضیقان عن سبع مع کل ماهر
فخذهم علیه ذا و درّج و قسهم لانهم حقاً نجوم زواهر
«دو ستاره در هنور هفت انگشت‌اند وقتی ثریا اوج می‌گیرد و (ساجر) شش انگشت است»

«وقتی (جاء) شش و یک دوم است آندو یکسان‌اند اگر نو با زیرکی و هوشمندی آنها را نظاره کنی»
«آنها در سرزمین‌های پائین‌تر کمی کمتر از هفت‌اند بنابر تجربت هر دریانورد ماهری»

«پس با آنها اندازه‌گیر و آنها را از دست مده چه بدرستی که آنها ستارگان

۱ - رأس الحد در اقیانوس هند است. در نسخه چاپی دمشق با زیرنویس ۳ در نسخه بدلها ذکر شده است: علی رأس الجمجمه و ما قابلها (ص ۱۳۳). در نسخه مترجم انگلیسی تنها جمله رأس الجمجمه ترجمه شده است.

۲ - نام محل

۳ - منطقه‌ای در عربستان جنوبی نزدیک به اقیانوس هند.

۴ - سند ابور و فرتک با ضم فاء نام دو محل در اقیانوس هند احمد اقتداری

روشنند».

و از آن اندازه گیری ها می شود در اوج (البطین و سلبار) بتنهایی. و این اندازه در رأس جمجمه و همسایگی آن منطقه یک انگشت است.

بهترین روش اندازه گیری عرض جغرافیائی استفاده از سهیل است و در آسمان گردنده بمانند آن نیست. همه آنهایی که در موسم دیمانی بخشی فرو می آیند در همه سرزمین هند و عربستان، سهیل را با ۴ درجه در قید آورند و (الضفدع) را در یازده درجه. و ضفدع را (ساكب الماء) و الظلیم الفرد و (فم الحوت الجنوبي) می نامند و درجه آن پنج است از (جاه) در آغاز اقلیم دوم که بسوی جنوب متمایل است و آن را در دارزین^۱ و سقطری و رأس الفال^۲ و منجرور^۳ و منیبار^۴ در این دریا برای پیمودن راه بیت الله العتیق^۵ بکار برند. و در همه دریاهای شرق و غربی این عرض جغرافیائی صدق می کند و صحیح است چون بخواهند از آن برای پیمودن راه دریائی بیت الله الحرام استفاده کنند. و این عرض جغرافیائی صحیح است وقتی به جزیره های (خوریا، موری) و سرزمین (بوریا) یا (دابل) می آئی. و در این زمین سهیل در حال خود با چهار درجه در قید است و (الضفدع) در پنج درجه مقید است. و اگر تو از انبوه ابرها ترسیده ای یا بخواهی که به سرزمین سند یا بنگال یا به چین یا به مدینه پیامبر یا بدریای قلم العجم سفر کنی و هدایت خواسته باشی و از آن بررسی که درجه (الضفدع) فرو افتد، چه هر درجه (هر انگشت که در (جاه) افزایش یابد در (الضفدع) و در درجه (دو انگشت) کاهش می یابد، پس (برای آنکه درست اندازه گیری و هدایت شوی) بر قیدها در جزائر خوریا، موری یا بیفزای و سهیل را در چهار درجه مقید کن آنگاه (الضفدع) در پنج درجه مقید است یا سهیل را در سه

۱ - سقطری همان سوکوتره در افریقای شرقی است و دارزین بمناسبت محل ذکرش در عداد سقطری باید در افریقا باشد اگرچه کلمه فارسی است.

۲ - رأس الفال در ساحل لارستان و در ساحل بین بوشهر و لنگه است. و منجرور نام منطقه است.

۳ - رأس الفال در ساحل لارستان و در ساحل بین بوشهر و لنگه است. و منجرور نام منطقه است.

۴ - منیبار در جزء بار آشکارا کلمه بار فارسی بمعنی ساحل است مانند زنگبار.

۵ - بیت الله العتیق در ترجمه انگلیسی راه زائران مکه ترجمه شده ولی وجود کلمه العتیق تردید در این ترجمه وارد می سازد. شاید منظور بیت المقدس باشد. احمد اقتداری

درجه مقید کن و آنگاه (الضفدع) در هفت درجه مقید است. یا سهیل را در دو درجه (دو انگشت) مقید کن در این هنگام (الضفدع) هشت و یک دوم درجه مقید باشد. و این ترتیب در وسط موسم و در فصل دیمانی باشد و در آغاز آن موسم و نادر است در دریا که آن دو ستاره روشن برای هدایت و دلالت با هم بکار روند و بر راهنمایی بر آنها بکار گرفته شود درجته بدو درجه (انگشتی بدو انگشت) مثل این حالت در موسم دیمانی، خصوصاً برای مسافری که به سواحل سرزمین عرب می رود چه آندو ستاره هر دو در آب باشند و چنانکه ما در قصیده ای به شعر گفته ایم:

اقول و الفلک تجری بالشرعین فی لیلہ لم ترفیہا الکری عینی
«من می گویم و کشتی با دو بادبان در حرکت است

در شب که چشم من اندازه ها را نمی بیند

و اما سهیل از (حمارین) به نقطه شرقی نزدیکتر است و (حمارین) از سهیل به قطب جنوب نزدیکترند و نزول سهیل مانند نزول (مربع النجم) بالائی است که بین آن و (مربع النجم) زیرین سه و سه چهارم انگشت است و بین زیرین و آب (افق) در (رأس الحد)، همانگونه چهار انگشت است. و بین مربع النجم بالائین و آب (افق) در رأس الحد هفت و سه چهارم انگشت است دقیقاً و اگر چنین نباشد بر من سرزنش است در حیات و در ممات من و بهمین گونه قرار میدهند (النش) را در برابر سهیل برای آنکه در درجات شباهت دارند و سهیل خانه هایش نزدیکتر از خانه نعش به قطبش نیست و در سهیل خانه های مثل خانه نعش در صفحه قطب نما نباشد و در سهیل خانه دورتر از آن بقطب نیست و بزرگتر از خانه (الناقه) هم نباشد.

و النعش = دُب اسم عام برای گروه هفت ستاره است و وقتی (العوقین العوهقان) و (الذنبین الذنبان) و (الفارطین الفارطان) که از جلوی آنها می روند در آنها داخل می شوند «دُب اکبر» نامیده می شود و همه ستارگان اطراف آن (الظباء و اولادها و قفراتها)^۱ نامیده می شود (بمعنی ستارگان (الضباء و فرزندان و جست و خیز کنندگانش و آبشخور آبنوشانشان) و چون از النعش = دُب چهار

۱ - الضباء و اولادها و قفراتها در نسخه چاپی دمشق ذیل صفحه ۱۳۷ با شماره ۵ و به نقل از صفحه ۳۳ کتاب صور الکواکب بصورت الضبا و اولادها و قفراتها تصحیح شده است. و تفسیرات بمعنی جویهای باریک آب است. احمد اقتداری

ستارگان نخستین جدا شوند و بحساب نیایند که در آنزمان (السریر) نامیده می شوند، آنرا (الثلاثة البينات) نامند و درست تر آنست که آنرا (بنونعش) بنامیم چنانکه شاعر گفته است:

و بنات نعش یستدرن کانهـا بقرات وحش خلفهن عجول
و بنات نعش به پیش و پس می دوند گوئی
گاوان وحشی اند که گوساله هاشان بدنبالشان اند

و نخستین ستاره از هفت ستاره مقدم النعش نامیده می شود و دومین و سومین و چهارمین (الاعرجین) نامیده می شوند زیرا آنها دوتای دیگر را دنبال می کنند و چهارمین بتنهایی (الخافی) نامیده می شود و آن ستاره بدرستی بین مقدم النعش است و در واقع بین دوتای اولی است. ۱ در نزول ۸. و چون بر بالای آنها اوج گیرد، آنها در زیرش در ارتفاع مساوی در غرب باشند، در این هنگام سه درجه از اندازه آنها با دقت بکاه و این قیاس، در هر کجا که باشی ارتفاع را نسبت به قطب شمال بتو می دهد. و باقی مانده (جاه) اصلی تو است هر کجا که باشی.

و پنجمین ستاره (الجون) نامیده می شود و ششمین (العناق) بجهت آنکه (السها) بر بالای آن می راند و (السها) را (النعش) و (الصیدق) نیز گویند. و ستارگان پنجم و ششم (هیراب^۱ السفینه) اند و بمعنی کشتی نوح باشند. و در سرزمین سفاله^۲، وقتی که (فرقدان دیده نشود. ستاره هفتمین النعش = دُب که (القائد) نامیده می شود و نزدیک به (العیوق) است بعنوان راهنما در قیاسات بکار گرفته می شود و بر هر دو قیاسات و دلائل و اندازه گیری می شود و همه این ستارگان و اندازه هاشان در صورت فلکی (دُب اکبر) جمع می شود. و ستارگان کوچک که خارج از مقادیر شش گانه در حوالی آنها هستند (الضباء و اولادها) نامیده می شوند. و چون (جاه) و (فرقدان) ناپیدا شوند، قیاس بر روی ستاره هفتمین نعش (سابع النعش) و (عیوق) است و قیاسات استواء ابدال است در اقالیم جنوبی و مانند قیاسات عیوق و (عوائد) است در

۱ - هیراب کلمه فارسی است و با زیرآب و خیرآب قرابت دارد و نام کشتی نوح در زبان دریانوردان اقیانوس هند است به تحشیه و توضیحات ذیل کلمه هیراب رجوع کنید.

۲ - در سفرنامه سلیمان سیرافی هم این نام آمده است. احمد اقتداری

اقالیم شمالی برآستی و درستی.

αβ

الناقہ و الحماران

الناقہ

ناقہ ضد حماران است و چون یکی طلوع کند دیگری غروب نماید که هر یک در طرفی از کهکشان هستند و هر دو بر شکل چهارپایانند. هریک از آنها نماینده تعدادی ستاره است و هر ستاره نامهایی دارد. حماران را (المسحلان) نامند و آنرا (العمودین) و (العرقین) و (الفارسان) هم گفته‌اند و گفته شده است که آنها (حصنان فی الوزن) اند و با آنها میتوان اندازه‌های دقیق تعیین کرد که با اندازه‌های تعیین شده روی ستاره قطبی (جاه) همانند است چه آنها دقیقاً روی قطب جنوب افقی هستند. در هر نقطه دریا وقتی ستاره قطبی (جاه) در یازده درجه است آنها در پنج درجه هستند. در تمام اندازه‌گیری عرض‌های جغرافیائی (تدریج) آن مثل (مربعین الاوسطین) دقیق هستند و بندرت اختلاف دارند و اختلاف اندازه‌های تعیین شده با آنها در هر بیست درجه (انگشت) یک درجه (انگشت) است ۱ و استاد آنها را در ۶ درجه در رأس الحد ذکر کرده است و مراد او بیان صحت اندازه‌گیری با آن در خانه‌ها و درجات از خط استوا در رأس الجمجمه است ۱.

و صحت قیاس آنها وقتی بطور افقی قرار گیرند یعنی در حال اعتدال و (فرقد الکبیر) بالای (جاه) قرار گیرد دقیق است. و بیشتر پیشینیان و نویسندگان قدیم، نوشته‌اند که آنها در رأس الحد ۶ درجه (انگشت) اند. اما این مطلب درست نیست و بر اثر سهو قلم است یا نداشتن تجربت.

وقتی هنگام غروب سهیل و طلوع (ظلمیم) و یکسانی ارتفاع آیندو، عرض جغرافیائی تعیین می‌شود، آنها همان ارتفاع ستاره قطبی (جاه) در (جردفون) یعنی چهار و یک چهارم را دارند در حالی که در موقعیتی مشابه، سهیل و (معقل) پنج و یک دوم دارند. بهتر است که در سرزمین‌های جردفون و (حافون) و جمیع اقالیم اول شمالی جز با نور ماه اندازه‌گیری نکنی و بر طبق اندازه‌های ستارگان بخشکی نرانی

مگر آنکه ماهتاب اکناره‌ها را بر تور روشن کرده باشد^۱ و بخصوص با ستاره‌های جنوبی (بخشکی فرانی^۱ مگر آنکه در باد ملایم جنوب برانی یا از باد شمال یا باد صبا استفاده کنی. اما بهر حال از ستارگان شمالی می‌توان استفاده کرد چون در نظاره تو قرار دارند و آب صاف است و افق براحتی دیده می‌شود. اما از ستاره‌های جنوبی بطور کلی و با باد صبا خاصه نباید بدون نور مهتاب استفاده شود.

اندازه‌های تعیین شده روی (المعقل) و سهیل چهار و سه چهارم انگشت در ساحل جنوبی جزیره سقطره است و همچنین همین اندازه چهار و سه چهارم برای ورود بخشکی در یکصدمین روز پس از نوروز دقیق است. و این ستارگان دو ستاره روشن از قدر اول باشند.

و ضد ناقه (الحماران) است و برای ناقه نامهای زیادی است. نخستین آنها (السنام) نامیده می‌شود و آن بصورت سنام = کوهان شتر است که در مجموعه ستارگان (الامرأة القاعده علی الكرسي) = (زنی نشسته بر چهارپا = Cassiopeia) قرار دارد. پس (ذات الكرسي) نامیده می‌شود و آن زنی است که بر صندلی نشسته و پاهایش آویخته است و صندلی او (بطن الناقه = شکم شتر) نام دارد و سر زن رو به غرب است و سر شتر رو بجنوب است. و (الفرس) = اسب بصورت (الفروغ) است که آن نیز ستارگان (فروغ الدلو) و (الكف الخضيب) را شامل است و همه آنها از مجموعه ستارگان (الناقه) اند. ما در (الذهبیه) و شرح آن قصیده دریائی آنها را ذکر کرده ایم. از (الناقه) تا (الثريا) کهکشانی از ستارگان در یک دسته وجود دارند که شباهت با هم دارند و تفاوت قابل ملاحظه‌ای ندارند و بدین جهت آنها را (الكف الخضيب) خوانده اند. ۱ و همه ستارگان ناقه و همه ستارگان نعش = دب که (القائد) هم در جزء آنها است. ستارگان ابدال اند و معلم دریانورد با آنها اندازه گیری می‌نماید.^۱ و چون دریانورد بخواهد ناقه را به قید آورد و با آن اندازه گیری کند، همه ترفا = اندازه‌ها در ستارگان (نعوش) با یک انگشت و نصف است و این اندازه گیری عادی

۱ - در ترجمه انگلیسی جملات بین دو گروه ترجمه نشده است. معلم در اصطلاح دریانوردان و در متن کتاب به معنی ناخدا بکار می‌رود. به تحشیه و توضیحات کتاب رجوع کنید. احمد اقتداری

است و اگر بخواهید نعوش را اندازه گیری کنید نیز همین روش را بکار بندید و اگر هر دو دریانورد در یک کشتی باشند پس برای هرانگشت که از (جاه) کم می کند سه چهارم انگشت از کهکشان می کاهد و این اندازه گیری را رها نخواهند کرد و مگر آنکه ستارگان الناقه ناپدید شده باشند. چون ما اصول را ذکر کرده ایم، حاجتی بذکر فروع نیست زیرا شرح قیاسات اصلی مفید این فروع هم هست. اما (فخذ الناقه) ستارگان ابری شکل است و در آن (الحوین) طالع می شود. و در برج (حوت) و در برج (حمل) است و حماران در برج میزان در خط استوا طالع می شود.

العیوق

العقرب

«عیوق» را عیوق ثریا گویند که بنزدیکی (الدبران) طلوع می کند و اوج می گیرد و ضد آن نزد ناخدایان دریا عقرب است اما در حقیقت ضد آن (الشوله) باشد. بدان هنگام که صدر کشتی در طلوع آن است. انتهای کشتی در غروب دیگری است ازیرا این دو ضد یکدیگرند و در مقابل هم قرار دارند و همانگونه است طلوع و غروب دیگری. چون یکی از آندو برخیزد آند دیگری فرو نشیند و در اخنان یعنی خانه ها و منازل فلکی چنین چیزی چون ایندو نباشد. (شوله) را بخاطر انحراف و مایل بودنش بدین نام خوانده اند. و عیوق ستاره ای درخشان از قدر اول است که (بارالثریا) هم نامیده می شود و بهترین سخن درباره آنرا مصنف کتاب گفته است:

شهد البراع بأن خط غداره

یخفی لبدر اللیل ثم نهاره

و أری علی وجه الجیب کآبه

کدیب غل سال فوق عذاره

هذا دلیل أنه نور الملا

و النیران خسفن من انواره

تصبو القلوب اذا تمایس مقبلاً

فرحاً به، و تهیّم فی ادباره

وان تلاحظه العیون و نبلیه
 فی البعد کالنجم الشهیر و باره
 «قلم خط موی گونه هایش شاهد بوده است
 که صورت چو ماه بدرش شب و روز پنهان بوده است
 «من بر روی دوست خطی می بینم
 که مانندش اثر پای زنبور عسل روی گونه اش است»
 «این نشانه آنست که اونور جهان است
 و نور ماه و خورشید، از نور روی او خسوف می کنند»
 «وقتی که او جلو می آید قلبها آکنده از شوق می شود
 از شادمانی که از آمدنش پدید می آید و وقتی او دور می شود
 «چشمها بنزدیکی او می ماند و بسوی او نظاره می کند
 مانند ستاره مشهور و (بار) آن.

اما مراد از نجم، همان ثریا است و مراد از (بار) عیوق است و بنامهای زیادی
 نامیده می شود و برای آن (ذبان) در شرق است و (ذبان جنوبی) آن برابر قدر
 خودش است و (ذبان الذبان) نامیده می شود. و آندو یکی از دیگری چهار انگشت
 \ فرق درجه دارند\ و (ذبانان) از قدر سوم اند. بهترین و درست ترین قیاسات و
 اندازه گیری ها با (عیوق) اندازه گیری است که با (عیوق) و (الواقع) صورت پذیرد.
 چون ارتباط ابدال با آنها دقیق است و اگر بخواهی می توانی با یک چوب منفرد
 قیاس بر آنها کنی و بعد در فواصل افزایش دهی. اما بهترین راه آن است که (واقع)
 را در قید آوری که در این کیفیت عیوق مثل ستاره قطبی (جاه) افزایش یا کاهش
 انگشت به انگشت و درجه بدرجه می یابد و نمی توانی بین آنها را فرقی بگذاری با
 مقادیر کم.

با ساحلی بلند در اقلیم شمالی آنها کمی بیشتر از ستاره قطبی اند و با
 ساحلی پائین و پست در خط استوا کمی کمتر است و «با یک چوب» (اندازه گیری)
 تفاوت قابل توجهی ندارد و با دو برابر کردن اندازه ها خطای حاصله از بین می رود.
 اگر آنها را بقید آوردی نوسانهای خفیف را در نظر داشته باش. با ساحلی

بلند یعنی اقلیم شمالی دوم در مقایسه با همراهش یعنی (الذبان) در حرکت آهسته است. اما در ناحیه نزدیک استوا یعنی ساحل پائین و پست در اقلیم اول شمالی و جنوبی مثل راههای (کالیکوت) و (ذیبه) و (شیو بادی (۲۱۱) زیر باد)^۱ که اگر آنرا به قید آوری در این نقاط سریع تر از همراهش حرکت خواهد کرد که همراهش (الواقع) است. این مورد شبیه (الذراع الشامی) است که با ستاره (الدجاجة) انجام می شود. پس کوشش نمای که این نکته شگفت اما سودمند درباره سرعت ستاره های اندازه گیری شده را دریابی و بفهمی اگر چه خود مصنف باشی و بیندیشی که من این نکته ها را برای روشن ساختن سخنم بدرستی و راستی شرح داده ام. و مراد من آنست که بگویم (واقع) طلوع می کند با (عیوق) در روز سی ام سال غروب می نماید، هم در آغاز و هم در پایان شب. و چون طلوع می کند بکار اندازه گیری گرفته می شود و ستارگان دیگری بهمین کیفیت بخصوص در اقلیم شمالی وجود دارند و آنها چهار ستاره شمالی اند. و همانگونه که برای فرقان اختلاف اندازه ها دوزام (۲۱۲) است. نیازی به گفتن نیست که این اختلاف در این ستارگان چهارزام است. من آنها را از طلوع تا غروبشان در طول شب صبورانه نظاره کرده ام.

اندازه های گوناگونی به (فرقدان) تخصیص داده شده اند اما بهترین آنها هنگامی است که باشی فرقد کوچک یک و سه چهارم است و بین دوباشی ستاره قطبی به اوج پائین تر خود می رسد و در این هنگام بین دوباشی فقط فاصله دوزام (یعنی شش ساعت) (۲۱۳) است. اکنون باید به بحث نخستین بازگردیم.

اثبات صحت ابدال بدینگونه است که چون یکی از آنها را در اندازه گیری به بند آوری دیگری بهمان مقیاس ستاره قطبی حرکت کند در افزایش یا در کاهش. ابدال انواع گوناگون اند، برخی از آنها در دو روش مختلف اندازه گیری دقیق اند و برخی در سه و برخی در چهار و بعضی در پنج و حتی بعضی در شش روش

۱ - در نسخه چاپی دمشق چنین است: و هی طریق الکالکوتی و الذیبی و الشیو بادی تحت الریح و در ترجمه انگلیسی کالیکوت و ذیبه و شیو باد یعنی زیر باد ترجمه شده است. گمان دارم که (شیو بادی زیر باد) مترجم بهتر باشد. احمد اقتداری

اندازه گیری و این آخرین بالاترین حد است، همانگونه که در مورد (عیوق) با (واقع) و (بطن الحوت) با (فؤاد الاسد) است. و همانگونه که برای (شرطان) با (عناق) اندازه شان مشابه است و صحت اندازه هاشان در دو نیم کره است. وقتی (نعش) و (شرطان) در اندازه گیری نظاره شوند بمانند ستاره قطبی اند و چون آن دو در حرکت آزادباشند باندازه یک انگشت برای هر یک و یک دوم انگشت ستاره قطبی افزایش می یابند. و این مطلب در نظر من و هر مرد دریانورد ماهری شگفت آور است. و سپاس خدایرا که این ادراک را بما ارزانی فرمود آنچنانکه به پیشینیان ما و اخلاف ما نفرموده و نخواهد فرمود.

اندازه (عیوق) و (واقع) می تواند در دو قلمز و دریای روم و دریای چین و تنها در اقالیم شمالی مخصوصاً وقتی کشتی های قطایع و مسماریات از سرزمین فرنگ^۱ در دریای روم می رانند مورد استفاده قرار گیرد و این اندازه ها می تواند برای ورود به خشکی ها و بندرهای مطلوب بکار گرفته شود چه دریانوردان آن دریاها و ناوهای خود را نادانسته بسوی بندری می رانند و از بندری به بندری می روند و چون به بندری فرود آیند مردم برای خرید و فروش بدانها روی می آورند. بی شک هرگاه ناخدایان این دریاها این اندازه ها را می دانستند و بکار می بستند به بندر مطلوب خود می رسیدند و در هر محل که می خواستند لنگر می انداختند.

از عیوق برای تقسیم آسمان به چهار پاره دقیق استفاده می شود چه ۴۵ درجه از نقطه شرقی و ۴۵ درجه از قطب شمال است و تنها ستاره ای است که بعنوان درجانی \خن ها = خانه ها\ که دقیقاً در جای خود هستند از آن استفاده می شود. نزدیک بدان ستارگانی هستند که آنها را راهنمایان (اعلام) و (توابع العیوق) نامیده اند. و جلوتر از آن (اضلاع الحمل) و (المنیر) واقعند که زیر (عیوق) است و در غرب آن در بیشتر از یک منزل بر آن پیشی می گیرد و این (الضلع) است که ما در بیشتر مصنفات خود از آن ذکر کرده ایم چه (الضلع) همراه با قیاسات (سماکین) و (النعوش) و دیگر اندازه ها و قیاسات است و از آن استفاده می شود.

و بدانکه (عقرب) یک برج مشخصی است که در دائرة البروج شناخته شده است و عیوق با برج جوزاء طالع می شود و بعد از (الدبران) و پیش از (المرزم) اوج می گیرد. و واقع (الکائر) هم نامیده می شود و آنرا (النسر الکفیت) نیز گویند چه النسر الکفیت (بمعنی عقاب فرود آمده) بخلاف النسر الطلیق (بمعنی عقاب در پرواز) است که بالهایش از کثرت مسیر باز است. و (النسران) طالع می شوند در سحرگاه با (البلده) و فقط در انتهای (حمل) وقتی که خورشید (حمل) را ترک می کند با هم اوج می گیرند و باشی (النسر الواقع) دقیقاً دو انگشت است و دُم آن دو و یک چهارم و (الطائر) دو و یک دوم انگشت است، پس ۱۱ی دریاورد با این اندازه ها اندازه گیری کن و بخشکی ها فرود آی و اگر بر این اندازه ها^۱ سرزنی بود مرا در زندگانی و پس از مرگ سرزنش نمای.

الواقع و الاکلیل

(واقع) در مقابل (اکلیل) قرار دارد و چون صدر کشتی با یکی از آندو میزان کنی دیگری در آخر کشتی یعنی در عجز کشتی قرار می گیرد چون روی به یکی از آن دو بایستی، دیگری در پشت سرت قرار خواهد گرفت و در همه دریاها هرگز اندازه ای دقیق تر از این دو خانه (درجه) بدست نخواهی آورد. چه صورت خدای خانه و درب آن درست برابر با این دو خانه است.^۲

و (اکلیل) را ما در شرح منازل قمر ذکر کرده ایم. اما (واقع) یک منزل قمری نیست و تنها یک خانه است و همچنین بعنوان راهنما نیز در بسیاری موارد بکار گرفته می شود و ستاره ای است درخشان از درجه اول و آنرا (نسر الشام) و

۱. آقای تیتس در ترجمه انگلیسی (ردف الواقع) ثبت کرده، در نسخه دمشق تصحیح خوری و حسن (ردفه) ذکر شده و هر دو دارای یک معنی است و همان است که تیتس ترجمه کرده است: (دم آن- دم واقع) و در نسخه ظاهریه بنا بذکر نسخه دمشق بشماره ۲ ذیل صفحه ۱۴۸ (زدفیه) ثبت شده است. اگر این جمله را صحیح بدانیم معنی جمله دگرگون می شود. احمد اقتداری
۲ - در نسخه چاپ دمشق: «لان الکعبه و جهاد بابها و دیرها مقابل لهدین الخنتین» ثبت شده است و مفرد خنتین (خنه) و (خن) است که همان خانه است و کلمه فارسی است احمد اقتداری

(نسر الکبیر) و (الکائر) هم نامیده‌اند و در این باره شعری سروده‌ایم:

کانی بنسر الشام و القلب قاده یجرون ماتحوی المجرة من نجم
و من خلفها النسر الیمانی سابق لها، یا لها من حکمة تغلب الوهم
(بگوی) که من با ستارگان (نسر الشام) و (قلب) ستاره‌های میزبان کهکشان را
رهنمون بودیم در حالیکه در پشت آن ستاره (النسر الیمانی) بجلو حمله کرد، برای
آن، ای آنکه تصمیم بر غالب آمدن کرده‌ای پس می‌گوئیم: ما آنرا (النسر الیمانی) نام
داده‌ایم بخاطر ارتباطش با همراهش اما در واقع در نیمکره جنوبی نیست بلکه در
شمال نقطه شرقی است. و (النسران) (المجرة) را احاطه می‌کنند و یکی از دو نسران
با ستاره (القلب) از آن پیشی می‌گیرد دو دیگری در عقب (المجرة) است و
(المجرة) ستارگان کوچکی هستند که بشکل ابر دیده می‌شوند که انتهای شمالی آن
در (الناقه) و انتهای جنوبی آن در (الحمارین) است. و طلوع می‌کنند و غروب
می‌نمایند وقتی که آنها طلوع و غروب می‌نمایند بر طبق بادهای موسمی و فصول^۱
و ناظر آنها را در آغاز شب و یا در پایان شب می‌بیند. برخی ستارگان آسمان
(المجرة) را زینت می‌دهند و آنها (شهاب ثاقب) یا ستارگانی هستند که برای راندن
شیطانها از آن بیرون رانده می‌شوند (رجوما للشیاطین)^۲ و برخی ستارگان برای
راهنمایی مردمان در مناطق تاریک در خشکی‌ها و دریاها مورد استفاده قرار
می‌گیرند. و (المجرة)^۳ ستارگان ابری کوچکی هستند که با آنها هدایت و دلالت
کشتی‌ها میسر نیست، بلکه در گردش آنها حکمت دوران فلک برای تنبه ذهن
آدمیان آشکار است.

در (المجرة) ستارگان الحماران و الشوله و النعائم و الوارده (اگرچه (النعمیم
الصادره) خارج از آن است) و الذراع الغمیضاء (اینگونه نامیده می‌شود چون در
داخل آنها پنهان است) و ستارگان زیاد دیگری چون الحماران و الربع و الواقع اما

۱ - در نسخه چاپی دمشق: (علی قدر الموسم و الفصول)

۲ - در نسخه چاپی دمشق

۳ - (المجرة) را اگر راه شیری کهکشان ترجمه کنیم چندان دور از صواب نیست.

بدون منازل و خانه‌ها وجود دارند. و در (الواقع) هدایت و دلالت کشتی‌ها در چهارده اقلیم است و از (الذراع الیمانی) وقتی که (تیر) در دسترس نیست استفاده می‌شود. چون پیشینیان (تیر) را در اقلیم جنوبی نمی‌دیدند بعنوان راهنما (الذراع الیمانی) را برمی‌گزیدند لیکن کسی که تحقیق کند و دقت نماید و بخواهد نظرش صحیح باشد آن هر دو را صحیح می‌یابد و دلالت بر قیاس اصلی حول خط استوا در هر دو اقلیم شمالی و جنوبی دارد و دلالت بر حرکت شرق و غرب ندارند. الواقع و الذراع فقط یک چهارم انگشت در هر ترفه افزایش ستاره قطبی افزایش می‌یابند و همه این مطالب را در (قصیده العربیه) گفته‌ایم که آغازش چنین است^۱:

یا ایها الناس ماذا شئتم قولوا الارض معلومه و البحر مجهول
 «ای مردم هر چه آروز دارید بگوئید چه زمین شناخته و دریا ناشناخته است
 (واقع) و (تیر) نیز بعنوان راهنما در همه اقلیم بکار گرفته می‌شوند، لیکن برای تعیین اندازه‌های عرض جغرافیائی و نه برای (المرق) و (المغزر)^۲. بسیاری از دریانوردان نادان، حتی تا بزمان تحریر این کتاب گمان می‌برند که این اندازه‌ها به هنگام راندن شرق به غرب دقیق است، اما اینگونه نیست، همچنانکه ما بسیاری از دانیان آنها را رد کرده‌ایم. اما نادان نادان جاهل المركب کسی است که نمیداند و نمیداند که نمیداند و حیلتنی هم در کارش نیست. چنانچه این روش اندازه‌گیری با این ستارگان صحیح باشد باید این روش با سایر ستارگان نیز صحیح باشد یعنی با سایر ستارگانی که با آنها طلوع و غروب می‌کنند نیز باید آنچنان باشد و اگر من در علوم دریانوردی تحقیقاتم را انجام نداده بودم این روش برای من کفایت می‌کرد. بدروستی که در علوم دریائی سخنی گفته نمی‌شود مگر آنکه کسی آنرا به تجربت آموخته باشد و حقیقت قضیه بر او واقع و مسلم شده باشد اما جاهلان او را دفن کنند. و در مورد من، که به یقین مورد من است، وقتی جوان بودیم روش این جاهلان

۱ - در نسخه چاپی دمشق به شماره ۳ ذیل صفحه ۱۵۰ ثبت است: اسم القصیده: کنز المعالمة و دخیرتهم فی علم المجهولات فی البحر و البروج و اسمائها و اقطابها.

۲ - در نسخه چاپی دمشق به شماره ۱ ذیل صفحه ۱۵۱ آمده است در نسخه بدلها المشرق و المغرب. احمد اقتداری

را دنبال می کردیم و پس از تجربت های بسیار، چون بالیدیم و بزرگ شدیم و چیزهای گونه گون را آزمودیم و تصحیح کردیم، خود را از نادانی رهانیدیم. در اوان جوانی ما تجربت های خود را در کتاب (الحاویه) ذکر کرده ایم و وقتی نظرات خود را اثبات کردیم و مطالب حاویه را روشن ساختیم، کتاب (السبعیه) را نوشتیم، که شعرهای اشتباه را برداشته و حذف نمودیم و دقتشان را تصحیح کردیم و درست و نادرست نظرات را باز نمودیم چه حتی قرائن نیز صحیح و ناصحیح دارد و ما ناسخ و منسوخ را ذکر کرده ایم و این آخرین کلام است و در قرآن مجید نیز ناسخ و منسوخ است و این سخن گفته خدای عزوجل است. پس چگونه است. پس چگونه سخن مردمان مخلوق چنین نباشد باین ترتیب خطای پیشینیان با عمر بیشترشان بر ما آشکار است.

هم اکنون دریافته ایم که (الواقع) فقط برای نشان دادن اندازه های ستاره قطبی و (سهیل) بکار می رفته است. و فاصله بین (واقع) و دُم آن هشت انگشت است و بعد از دُم آن ستاره های روشن تر از آن در مجموعه ستاره ای (صورة الدجاجة) است و در (صورة الشلیاق) داخل می شود. ستاره ای درخشنده است که از (واقع) به قطب نزدیکتر است. و آن (الشلیاق) در ارتباط با (شامی الذراع) (شامی الشامی) اندازه های نوع (ابدال) دارد که می تواند جایگزین اندازه های قیاسات الابدال اساسی گردد. و بیشتر این مطالب در کتاب اراجیز و قصائد و شرح قصیده ذهبیه ذکر شده اند. اکلیل با برج فلکی (عقرب) طلوع و غروب می کند. و (الواقع) با برج (القوس) طلوع می کند و با اوج (البلده) اوج می گیرد.

السماک والتیر، التیر، تیر

شرح این دو را در گفتار «منازل» داده ایم و آنکه در مبحث «خانه ها» قرار دارد ستاره (رامح) است (سماک الرامح) و ما در این گفتار آنچه را که مناسب است شرح خواهیم داد و نصف دیگر آنرا (ضده) در مبحث جعبه قطب نما (دائره) بیان خواهیم داشت این ستاره را برای آنکه پیکان دارد (الرامح) خوانده اند. برای اندازه گیری و بیشتر برای راهنمایی بکار برده می شود. و ستاره ای درخشان از قدر

اول است و پیکان آن باندازه سه انگشت از آن جلوتر است. و در برابر آن (التیر) است که (الشعری العبور) نامیده می شود، همچنانکه خداوند سبحانه و تعالی در محکم کتاب عزیزش گفته است: (انه هورب الشعری).

و (سماک) بوسیله برج فلکیش که با هم طلوع و غروب می کنند شناخته می شود. تیر جوزا را دنبال می کند (الجبار) نامیده می شود که آن (کلبها الاکبر) است و در بعضی اقالیم با (شرطان) طلوع می کند. و این دو ستاره بنابر عقیده دریانوردان اقیانوس هند قطب های بادهای صبا هستند. و شعری العبور نامیده می شود زیرا از راه شیری کهکشان (المجره) عبور می نماید و مردمان یمن آنرا (الباجس) نامند و مردمان دریا آنرا (التیر) نامند و این نام فارسی است که معرب شده است. از برای تیر قیاسات و دلالات چندی است.

بادهای به قدرتی که قیاس ستاره های آن نشان میدهد از آن نمی وزند چون دو ستاره درخشان از قدر اولند و قطب بادهای الصبا و الدبورند و بدرستی که بادهای چهار باد اصلی خفیف اند و بقیه بادهای اسامی فنی اصطلاحی دارند و همه آن بادهای چهار گانه و بادهای صبا و دبور و بادهای شمال و جنوب را در دو بیت زیر آورده ایم:

مهب الصبا من مطلع الشمس مائل الی الجدی و الشمال حتی مغیبتها
و بین سهیل و المغیب تحققت دبور و مطلعها الیه جنوبها
باد صبا از مطلع خورشید کمی مایل به قطب می وزد و باد شمال بسوی
مغیب خورشید می وزد

و بین باد سهیل و مغیب آن باد دبور می وزد و در مطلع باد سهیل باد جنوب می وزد.

این چهار باد کهن معمولاً به چهار فصل دریای بزرگ تقسیم می شوند و طول این فصول متناسب با دوری یا نزدیکی شان به دریای باز است زیرا سواحل دریا این بادهای را از مسیر اصلیشان باز می دارد و منحرف می کند.

اما سخن درباره دریاهای بزرگ باز در ناحیه اقیانوس و درباره خشکیها و بیابانها مثل حبشه یا سرزمین ترک (بر ترک) یا سرزمین چین (برالصین)... [از این انحرافات

بادها بمیان می آید] اما سرزمین عرب (برالعرب) بمانند جزیرتی است که آنرا آب احاطه نموده است و در تمام سال وزش بادها از آن قطع نمی شود و بیشتر بادها بر آن می وزد و باد شمال بجز موسم و مدت سیر آن نمی وزد. [مدت کوناھی بر آن می وزد] و این چهار باد بتناسب دوازده ماه سال می باشند. هر فصلی در آن بادی برای اعتدال رشد گیاهان و اجسام است و ابرها و بارانها بر مردمان تقسیم می شوند که به مشیت خدای بزرگ است. و باد شمال ابرها را می پراکند و باد صبا ابرها را انباشته می سازد و باد دبور بارانزا می شود و باد جنوب بگردش می آورد. و هر بادی که بین دو باد اصلی از این بادها بوزد (نکباء) نامیده می شود بادهای (الجاهی) (المغیسی) و (السهیلی) و (المطلعی) را بر شمرده اند و درباره بادها مطالب بسیاری گفته اند و بهترین سخن درباره آنها را مغربی^۱ گفته است:

اذا هبت النکباء بینی و بینکم فایسر شیئی ما نقول العوذل
چون باد نکباء بین من و تو بوزد

انجام اموری که برای آنها سرزنش می کنند آسانتر است

و بر این بیت شرح درازی از محبت و نزدیکی دلها گفته است و تشبیه دو باد برای دو عاشق که بین آنها رقیبی است تمثیل می آورد. و عربان گویند: [هبت] یعنی بادکی وزید (در بین ما رقابت کرد و ناسازگاری نمود)

و بدانکه باد جز از جای سرد نوزد و بر این مطلب دلائل زیادی داریم. اولاً وقتی زمین سرد و مرطوب است نسیمی از خشکی از آن در صبح و عصر دوبار بتناوب می وزد ولی وقتی زمین خشک و داغ است نسیم از خشکی فقط یکبار می وزد و گهگاه اصلاً نمی وزد، پس در نوروز یکبار می وزد. دوم آنکه باد در جانب خشکی در شنزارها بیشتر می وزد و در کوهستانها کمتر می وزد چون شنزارها در شب سرد می شوند. سوم آنکه چون در همه سواحل دریاها باد فقط شب از خشکی می وزد و معمولاً در روز فقط از دریا می وزد بخاطر گرم شدن شنزارها در روز و سرد شدن آنها در شب است و دریا در روز سردتر از خشکی است و خشکی در

۱ - در ترجمه انگلیسی و در ذیل صفحه ۱۵۵ نسخه چاپی دمشق (المقری) ثبت شده است اما در متن نسخه چاپی دمشق «المغربی» ضبط شده است. احمد اقتداری

شب سردتر از دریا است. چهارم آنکه هرگاه ابری باران را ظاهر شود سرمای باران آن بهنگامی که ما در دریا می‌رانیم بنواحی همسایه نفوذ می‌کند بعد باد فرو می‌نشیند تا ابر از ما دور شود و دیگر سرما را احساس نمی‌کنیم، آنگاه نسیمی خنک خواهد وزید تا آنزمان که ابر بکلی دور شود و دیگر سردی هوا را احساس نمی‌کنیم و همه چیز بحال عادی بازمی‌گردد. ما در تجربت‌های دریانوردی خود نشانه‌های بسیاری از اینگونه امور کشف نموده‌ایم.

اما در تنگه‌ها و دریاچه‌ها و بهنگام بادهای سرد زمستانی، وقتی بادی از محل معمول خود تغییر جهت می‌دهد و یا خارج از فصل معمول خود می‌وزد دیگر هیچ توضیح قابل قبول وجود ندارد، آنگونه که برای اقیانوس بجز دور تا دور سواحلش بادهایش همگی یک باد باشند ولی هریک فصل خود دارد این اقیانوس محیط را یونانی‌ها (بحر اقیانوس) نامیده‌اند. هرگاه بادی در فصلی در این اقیانوس شروع شود سه ماه بطول می‌انجامد مگر در موارد نادر و برای این موارد نادر حکمی در دست نیست مانند ابرهای در سفر (سحابه سائره) یا طیفون شمالی. (۲۱۴) این‌ها مداوم نیستند زیرا باد شمال هرگاه به شدت وزد همه بادهای شرق و غرب جهان را فرونشاند. انتهای طوفان نوح با یک باد شمال فرونشست دلیل این مطلب آنست که طائف (۲۱۵) آن کشتی نقطه‌ای در شام بود و باد شمال در آن نقطه وزید و از آنجا از شام به حجاز و یمن و حجاز وزیدن گرفت^۱.

و بادهای سماک الرامح بنام (الشلی) نامیده می‌شود که اصطلاح بعضی از دریانوردان اقیانوس هند است. و بادهای ناشی از غروب تیر (کوس) (۲۱۶) و (مرجان) نامیده می‌شوند.

اندازه‌هائی که با (واقع) گرفته می‌شود و اندازه‌هائی که با (تیر) گرفته می‌شود بعلت ارتباط نزدیک آن دو بهم پیوسته‌اند، هرگاه یکی از آنها دو انگشت حرکت کند دیگری هم تقریباً بهمان اندازه در حرکت است و این حالت «مغلق» است و ما این مطلب را در شعری گفته‌ایم:

سهرت الليل ارضاذاً و شوقاً فخلق ذاك طرفى و فؤادى
و قست على طريقى فى قياس يسمى بالمغلق فى الزیاد
هدیت بهم، و صحة كل شىء تؤثر كالبياض على السواد
محمرة ناظرى فى النسر تبدو و فى الشعرى خفوق فى فؤادى

«من شب را سحر کرده ام در حالت انتظار و آرزو

پس چشم‌ها و قلب مرا وصل کرده است

«من راه خود را اندازه‌گیری کرده‌ام

با روش مغلق در زیادتى آن»

«من راهنمائی شده‌ام بدانها و درست است

و آنچنان است که اثر سفیدی بر سیاهی نقش بندد»

«سرخى چشم من در ستاره (النسر) آغاز مى‌شود»^۱

و ضربان قلب من از ستاره تیر شروع مى‌شود»^۲

و مرادش از (زیاد) شبی از بیست و پنجم و بیست و ششم یا بیست و هفتم ماه است چون هر ماه به ده قسمت تقسیم شده است و هر قسمت نامی دارد. بخش نخست بدانها گفته می‌شود (الغرة) و بعد از آن (التسع) سپس (العشر) و پس از آن (البهر) و بعد از آن (البيض) و پس از آن (الدرع) و بعد (المحاق) و بعد (الحنادس) و بعد (الزیاد) و بعد (السُرر) باشند. این سه روز آخر آنهائی هستند که وقتی ماه به ماه بعدی می‌رود می‌آیند و قمر با آنها سیر می‌کند ولی دیده نمی‌شود.^۳

به بحث نخست یعنی (تیر) باز می‌گردیم. تیر ستاره‌ای است بزرگ و درخشان و در قدر درخشندگی برابر (سهیل) است و اغلب برای راهنمائی بکار می‌رود. باز آنرا با (سلبار) در پنج درجه در قید کرده‌ایم و ارتفاع گوناگون (سلبار) را از ۱۲ انگشت تا سه انگشت ستاره قطبی، استفاده کرده‌ایم و این دو ارجوزه‌ای که مطلعش اینگونه است: «یا سائلی عن صحة القیاس» بیان داشته‌ایم. چه ستاره تیر بزرگتر از

۱ - در متن ترجمه انگلیسی (E.S.E)

۲ - در متن ترجمه انگلیسی (W.S.W) است.

۳ - در متن ترجمه انگلیسی (E.N.E)

(واقع) است و روشن‌تر از آن و (واقع) دیده نمی‌شود چون در سواحل عربستان در فصل باد الدیمانی در بین کوهها است و قیاس با آن محکم‌ترین روش‌های قیاسی است برای ناخدایان اگرچه ناخدا جز در حال نشسته باشد و در صدر کشتی هم نباشد. (۲۱۷)

جهت قطب‌نمایی (تیر) برای دو سفر طولانی یکی در کرانه چین و دیگری از فرنک به عدن است و مخالف آن (السماک الرامح) است. و سماک برای راهی استفاده می‌شود که از خلیج بربره (خلیج عدن) گذشته و از سومالی و زیالع (برابر) و عدن و جمیع الیمن و سواکن و دهلک و نهامه بگذرد و به‌هند برسد این مسیر بین (سماک) و (ثریا)^۱ اختلاف دارد. لیکن ما درباره‌اش چون سخن از ثریا گفته‌ایم ننوشته‌ایم و بهترین سخن که ما شنیده‌ایم در شعری است که مؤلف کتاب سروده است:

کان الثریا و السماک مقاصدی

و کانت طریقى جردفون و قرطلا
ایام کانت للتجار نجارة
و سخاوة بشاشة نجملا
افلوا الشمس فما النجوم و بحرهما
لداو کما قد کنت اعهداولا
قال الذی لا یعلمون بحالتي
کم قد توجه و هو کان محصلا
فاجتهم مالی بحرفه معشر
یتوسلون الی الخلاص توسلا
الرزق مقسوم ینال بغرة
و بذلة فاختر لنفسک ماحلا
فانما من القوم الذین تخيروا
عزاً، و قد اخترت آن [لا] تبدا

اما بعزلة قانع متورعا
 ما بمرتبه تساوی الاعزلا
 «ثریا و سماک هدفهای من بودند
 وقتی که ناگزیر بودم به سوی جوردفون و قرطلا بروم.»
 «در زمانی که بازرگانان کالای بسیار داشتند
 و بخشنده و شاد و پر تجمل بودند»
 «اکنون خورشیدها غروب کرده و ستارگان و دریاها وجود ندارند
 آنگونه که بروزگاران پیشین بودند»
 «آنها که وضع مرا نمی دانستند گفتند
 چگونه باطراف مسافرت می کردی؟ او حالا ثروتمند شده است»
 «من بدانها پاسخ گفتم برای من چگونه این شغل زیبا است
 که برخی مردم با آن فرار می کنند»
 «روزی را خدا می رسانی»
 هر کس می تواند روزی خود را بدست آورد با جهد و قدرت یا با ضعف»
 «من یکی از کسانی هستم که روزی خود را با جهد و قدرت بدست می آوردم
 و من انتخاب کرده ام تا تغییرش ندهم»
 «اگر از روی گوشه گیری و قناعت باشد
 یا از روی بلند مقامی و بلندی بدون عزلت باشد.
 چه آنرا (یعنی آن ستاره) را به بلندی و رفعت در امثال می آورند و مثل
 می زنند.»

الثریا و الجوزاء

وصف ثریا را در منازل قمری بیان داشته ایم و بقیه اوصافش را در بحث (خن و درجه) خواهیم گفت و ثریا را «النجم» هم نامیده اند و مخالف آن (الجوزاء) است که اسماً در شمال آنست و در حقیقت در درج نیست بلکه کمی مائل است و بتقریب گفته می شود. و بدانکه نویسندگان (مشایخ) پیشین ما که سه نویسنده بزرگ متقدم

رحمة الله عليهم باشند قوانینی وضع کرده‌اند و آن نویسندگان پیشین محمد بن شاذان و سهل بن آبان و لیث بن کهلان هستند و نه ابن کاملان و من مکرر این قوانین را بخط اسماعیل بن حسن بن سهل بن ابان، سومین آنها دیده‌ام که این سومین دو نویسنده دیگر را می‌شناخته، و معاصر با آنها بوده است و این نویسندگان حکم کرده‌اند که ترفای آنها یعنی ترفای ثریا و جوزاء سی‌زام است. و این مطلب درست نباشد. و بعضی از دریانوردان گویند که بیش از آن است و ما نیز سخن آنان را درست انگاریم و من از کسانی هستم که سخن آنان را قبول دارم. و من در این مقوله قصیده مختصری گفته‌ام:

يقولون ازوام الثريا قليلة

ماهی الاربعون فصاعدا

«گفته‌اند که زام‌های ثریا کم است

اما چنین نیست و چهل زام با بیشتر است»

و ما این مطلب را در شرح ذهبیه بیان داشته‌ایم. و من در عمر خود کسی را ندیده‌ام که در این دانش تا عنایت اجتهاد برای هدایت مردمان و برای خدا و لوجه الله تعالی بحث کند و طالب کشف این دانش باشد و من ندیده‌ام بجز کسانی که در جهل خود استقامت دارند و بدزدی از دانش دیگران بنام خود می‌پردازند و برای پرده‌پوشی حقیقت جواب می‌دهند. من این شعر را گفته‌ام و ثبت کرده‌ام تا مقداری از حقایق را برای آیندگان ذخیره کرده باشم. سوگند بخدای آن مردمان از همه نوشته‌های قدیمیان روی بر خواهند تافت و از نوشته‌های من استفاده خواهند کرد، از نثر و نظم و ترقی زیاد در این دانش خواهند نمود. شاید پیشرفت نوشته‌های من بدوران حیاتم نباشد چه در حیات یک مرد کم قیمت است و پس از مرگ عزیز و ارجمند می‌شود چنانکه شاعر گفته است:

رأيت حياة المرء ترخص قدره

و ان مات اغلته المنيا الطوامح

«من زندگی مرد را دیده‌ام که بسیار کم ارزش است

چون بمیرد دست تقدیر او را ارجمند گرداند.»

دانشمندان پیشین بخطا رفته‌اند و در تصنیف ترفا که سی‌زام گفته‌اند اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند و در این باره دلائل زیادی داریم که مورد قبول خاص و عام از جهت عقلی و تجربی قرار خواهد گرفت. و همانگونه که بعضی از این مطالب را در ذبیّه شرح داده‌ایم آنچه را که شایسته این بحث است بازگو کنیم: دلیل اول: آنها که می‌گویند وقتی یک کشتی در (الحمارین) و یکی در (العقرب) می‌رانند هرکدام از آنها ترفائی دارند و هر دو سی‌زام طی کرده‌اند و بین آن دو کشتی دوزام است. دلیل دوم آنانکه می‌گویند: چون دو کشتی حرکت کنند یکی از آنها در (القطب) رود و دیگری در (السلبار) و هر دوی آنها هیجده زام روند و بین آنها یک زام است. و این زامها بتساویند، هر دو قول اشتباهی آشکار است و دلیل دوم بر غلط بودن رأی آنها آنست که کشتی که فاصله‌اش تا ازادیو^۱ بیست و یک زام است و این کشتی نزدیکتر به ملیبار^۲ است از آن تا مطلع (سماک) که درجه‌اش مانند (سهیل) است و تا مطلع (النعلش) که نزدیک به ساحل حکم می‌کند و توسط مطلع (سماک الرامح) سنجیده می‌شود. و چون در مطلع اصلی حرکت کند بیست و یک زام تا خشکی فاصله دارد. و چون در سماک قصر حرکت کند برای رسیدن نزدیک خشکی دندباشی^۳ را در برنمی‌گیرد مگر با بیست و یک زام. و طی می‌شود در صدر آن ترفائی با بیست و پنج زام. پس چگونه خشکی بتو نزدیک است با بیست و پنج زام و خشکی بتو دور است در حالی که بیست و یک زام با تو فاصله دارد.^۴ دلیل سوم: دلیل سوم اینست که شنیده‌ایم ترفای (ثریا) ده روز است [برابر هشتاد زام] در حالیکه ترفای (عیوق) و (ناقه) در پنج زام است و برای این مدعا دلائل زیادی داریم.

و ثریا ستاره مشهوری است و آنرا مردمان با چیزهای بسیار شباهت میدهند در اجتماع و رفعت مثل بدن می‌زنند و آنرا شبیه مروارید و جام و گونه‌های اسب و

۱ - نام محل است.

۲ - نام محل است.

۳ - نام محل است.

۴ - مترجم انگلیسی آقای تیتس ترجمه متن را با بیان جهات اربعه و علامت آنها مانند E.N.E و S.S.E و N.N.W شرح داده است. احمد اقتداری

پیشانی آن تشبیه می کنند و بهترین سخن آنست که ما درباره آن گفته ایم و درباره اسبی است که صورت و مقداری از دم آن سفید است. و آن اسبی بود مصری که بحدود پانصد اشرفی در زمان سودون ترکی نائب جده و بروزگار سلطنت انیال الاجرودی از دو ابله^۱ هندیها خریداری شد و راجع بآن اسب شعرها گفته اند و هیچکدام از آنها متناسب نیست مگر شعری که ما گفته ایم:

اسبی سیاه، با لکه های سفید بر صورت و قسمتی از بدنش
چنانکه گوئی موی دمش از هیجان می لرزد ثریای بلندشونده و سهیل فرود آمده بودند
بر فراز دریا، در شبی آنچنان بی ستاره

بخدا شگفت انگیز است زیبایی لفظ و معنی این دو بیت. صورت اسب به ثریا تشبیه شده و موی دم آن به سهیل وقتی که در آب غروب می کند و قطرات نورش را در افق می پراکند تا دراز شده و در آب افتد. هیجان وجودش و خروش را به دریا و شب تیره را به سیاهی اسب تشبیه می کند.

بهترین نوشته در موضوع یک اسب سیاه با پیشانی و پشت زانوی سفید در شعر زیر بیان شده است:

يَحْتَالُ مِنْهُ عَلَىٰ اَغْرِ عَجَبِلَ مَاءُ الدِّيَاجِي قَطْرَةٌ مِنْ مَائِهِ
فَكَانَ مَا لَطَمَ الصَّبَاحَ جَبِينَهُ فَاغْنَاظَ مِنْهُ فَخَاظُ فِي احْشَائِهِ
«تو مغرورانه بر اسب پیشانی و پشت زانو سفید می رانی
تاریکی ها قطره ای از آب آنست^۲»

چنان است که گوئی صبح او را در پیشانش زاده است
او با خشم پای را در درون آن فرو می برد
و این دو بیت شعر از قصیده ای که همه آن قصیده غزلهائی از گفته های
مقدمین است. و بدان استشهاد کرده است مؤلف کتاب (البديعیات) که بزمان دولت

۱ - جمع دابول شاید کلمه هندی باشد.

۲ - بنا به زیرنویس شماره ۱۰۲ نسخه مترجم انگلیسی کتاب (البديعیات فی مدح النبی) که مؤلفش ابن ماجد است

ترک در مصر تصنیف شده است. و تمام شاهان ترک^۱ در اوائل حروف بیتى از شعر آمده‌اند و این شعر قول گوینده است:

الآ قم بامر قبل کل لمانه بوا در باس شرها طال بل حنا
از حدود ایام تصنیف کتاب (البديعیات) دوازده سلطان از ترک بوده‌اند که نخستین آنها (آبیک ترکمانی) و دومین (قطزیک) و سومین (بیرس الالفی) و چهارمین (قلاوون) و پنجمین (کتبخ عادل) و ششمین (لاجین) و هفتمین (بیرس الجاشنکیر) و هشتمین (برقوق چرکسی) و او اولین چراکسه است و نهمین (شیخ چرکسی) و دهمی (ططر) و یازدهمین (بر سبای اشرف) ضارب سکه اشرفی است و دوازدهمین (جقمق) اند و پس از آنها عمر بن جقمق و او ضارب سکه منصوریه است و بعد اینال الاجرودی است که بزمان وی من کتاب الحاویه را تصنیف کرده‌ام و بعد از آنها احمد بن اینال، پس از او خوش قدم ظاهری و بعد لاجین ظاهری، بعد تمر بغا، بعد سه نفرند که در زمان ما در یک شب سلطنت کرده‌اند. و همه آن ملوک که ذکر کردیم هیچکدام به پایه (قایتبای ملک اشرف) نرسیده‌اند و در زمان او است که ما این کتاب و (الذهبیة) را نوشته‌ایم.

و نوروز و شب جمعه بود و روز جمعه روز حج بود و آن شب گرامی و منحصر بود، و قایتبای که بانی مسجد خیف است و بعد از منصور خلیفه چاه عرفه را تعمیر کرده است و پس از [منصور] ابن خلکان اربیلی^۲ حاکم شهر اربیل بعد از خرابی آن و پس از سیصد سال آنرا تعمیر کرده، و او بانی حرم مدینه و حرم مکه است و کاشف ضریح قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم است که پس از حج آنرا یافت و با شصت سوار از کنار فرات آنرا زیارت کرد و این چنین اقداماتی در کشور ملوک ترک [ممالیک مصر] دیده نشده است و این آخرین سخن است.

۱ - در شماره ۵ زیر نویس صفحه ۱۶۵ نسخه چاپی دمشق الفوائد ذکر شده است. «منظور از ملوک

ترک ممالیک مصر و سوریه است احمد اقتداری

۲ - در ترجمه انگلیسی آقای تیتس در ارمینیی آمده است ولی در نسخه مصحح دمشق چاپی

اربیلی ذکر شده و در شماره ۵ زیر نویس صفحه ۱۶۷ نسخه دمشق در نسخه‌های بحرین و

ظاهریه ارمینی هم نشان داده شده است. احمد اقتداری

الطائر^a

الطائر را (النسر الطلیق) و (النسر الصغیر) گفته‌اند و خانه آن در صفحه قطب‌نما (الهیران) (۲۱۸) نامیده می‌شود که نامی فارسی است و معرب شده است. این ستاره هفت درجه در شمال نقطه شرقی است. پیشینیان این ستاره را از راه تجربه مداوم کشف کرده‌اند و مغربی مراکشی در (المبادی و الغایات) از آن نام می‌برد. اما دریانوردان پیشین آنرا فقط به تقریب اندازه می‌گرفتند و بنابراین تقریب آنرا با شرق واقعی یکسان فرض می‌نمودند و چون دریانوردان اقیانوس هند از آن استفاده می‌کردند برای هم باز می‌گفتند و شرح آنها در زبانهاشان بر جای مانده است.

و این ستارگان تقریبی‌اند و فقط برای نامهایشان و نشان دادن خانه‌های قطب‌نما با نامهایشان بکار برده می‌شوند. بنابراین در فرهنگ لغات دریانوردان الطائر که بین شمال و جنوب است نمایانگر مجموعه ستارگان (الفیقاوس)^۱ است و برای تعیین عرض جغرافیائی بکار می‌رود و بعنوان راهنمایی همراه با (الواقع) یا (الحماران) و با (الذراعان) از آن استفاده می‌شود و از آن استفاده‌های دیگر نیز می‌شود و با تجربت‌های زیاد از آن بهره‌مند می‌شوند چه این ستاره بسیار درخشان و چشمک‌زن است و بنابراین برای راهنمایی دقت زیاد دارد.

پس از آن ستاره (الدلفین)^۲ بفاصله یک منزل دیرتر بلند می‌شود. و برای من دریانوردی از مردم (تحت‌الریح)^۳ گفت که در طلوع و غروب این ستاره همراه با (الملکی)، میتوان اندازه‌ای از طول را تعیین کرد که برخلاف اندازه‌های معمول عرض جغرافیائی است و با آن متفاوت است. این ستاره کوچکترین ستاره از ستاره‌های قدر اول است و بین آن و یازدهمین ستاره در (الثریا) ده زام، در علم (ترقا و ازوام) محاسبه می‌گردد. و این مطلب برای آنها که می‌گویند ترفای ثریا چهل یا بیشتر است دلیل قوی است. اما بی‌شک این حساب هنوز کشف نشده و من کسی را

۱ - در زیرنویس شماره ۱ صفحه ۱۶۸ نسخه چاپی دمشق: والمقصود ophiucus در ترجمه انگلیسی قیقاوس ثبت شده است.

۲ - در نسخه بحرین و ظاهریه بنا به معرفی نسخه چاپی دمشق (الزلفین).

۳ - در ترجمه انگلیسی تیبیس تحت‌الریح را بنگال ترجمه کرده‌اند. احمد اقتداری

نمی‌شناسم که تا آخر شب با من بمباحثه در این خصوص نشسته باشد، شاید پس از من کسی باشد که این بحث را پایان دهد.

برای ما بر این ستاره دلانلی است و راهنمای مهمی برای ما است و در هنگام بحث از جزائر پراکنده و بین جزائری که خط مشخصی که از مسیر اندازه دارند مثل بیرون آمدن از جده و سورت و بنگال، یا دور زدن سیلان یا برای انجام سفرهای کوتاه یک یا دو زام در محلی باریک و بدون مسیری که از قبل شناخته شده باشد، چون ممکن نیست که یک هشتم ترقاً بکار برد، هم‌چنین این محاسبه هنگام ساختن مسیرهای بین دو خانه قطب‌نما مورد استفاده قرار می‌گیرد و چون در کشتی بین دو خانه و درجه همسایه حرکت می‌کنند مثلاً بین (الطائر) و (الثریا) و یا (العیوق) و (الواقع) که فاصله جدائی آنها یک چهارم مسافت پیموده شده است یا حدود یک پنجم آنست، می‌گویند وقتی چهل ۴۰ زام روی الطائر می‌گیری وقتی پس از ۴۰ زام هم روی (الثریا) است و وقتی که آنها یک ترقاً روی ثریا بلند شده‌اند هر دوی آنها باندازه ده زام جدا هستند. این محاسبات برای کسی که به صید مروارید مشغول است و یا در دریا است و باد برمی‌خیزد و او را از مسیرش خارج می‌سازد و او خواستار تصحیح خطای باد است و بخصوص در معبری و محلی تنگ است بکار می‌آید. پس او باید دانش لازم را داشته باشد و دانش‌های گوناگون او در دریانوردی مانند سلاحهای گوناگون در میدان جنگ است که انتخاب استفاده از کمان، پیکان، شمشیر و خنجر برای جنگاور وجود دارد. با در نظر گرفتن این مطلب که دریانوردان کمتر از کاربرد این مطالب اطلاع دارند، بر آن شده‌ایم که فایده این ستارگان را بشناسانیم چون هرچیز که از آن کم بهره گرفته شود و کم تجربه با آن شود، نمی‌تواند بخوبی شناخته گردد.

گفته‌اند که ترفای (الطائی) چهل انگشت است اما آن ستاره نمی‌تواند ترفائی بجز ده زام داشته باشد. و این آگاهی بدانستن عرض جغرافیائی وابسته است و بواقع نتیجه یک روش عملی است. اما ترفای (الرحویات) با تجربه و فراست و عمل و حساب راه و روشی راستین بدست می‌آوریم. در مثل از منیبار به اطواح و از جوزرات به زنج (زنگبار) و از صادجام به منتهی‌الیه سیام روش تجربی را با فراست

بکار می‌بندیم و مقصود از (مجری) از قطب بسوی اکلیل و آنچه بدان نزدیک است می‌باشد و مجری نیکوتر و راست‌تر و درست‌تر است خصوص بدان زمان که مجری و قیاس موافق افتد^۱.

اما (شقاقت)، مانند ثریا و جوزاء، قیاس درست‌تر از ترفای آنها است. و مثل این مطلب از منیبار به سومالی و از اطواح به جوزرات است. و این قیاس را در عمل بهیچ زمان ترک منمای بخصوص بهنگام (جرالماء)^۲ که این روش از دیگر روش درست‌تر است. و چنانچه انتخاب این روش برای تو مشکل باشد. بر صفحه قطب‌نما نظر کن و تفاوت خانه‌ها و کوناه‌ی یا درازی راه را در نظر بگیر.

اما ضبط (ازوام الجمه) اصطلاحاً بزرگتر از (ازوام الدیرات) و مسافات است، چه از مدرکه به صوقره شانزده زام است و ممکن است کشتی این مسافت را در هشت زام پیماید و بطور استثناء این مسافت را در شش زام طی می‌کند و کشتی‌های سنگین بار در ده زام می‌پیمایند و تجربت را نیازی بر علوم نظری نیست و این دانش، علم عقلی تجربی است و نه دانش نقلی. در این مورد تقسیم صفحه قطب‌نما بسیار سودمند است مانند آنکه از رأس الحد به زجد چهل زام است و از زجد به دیو شانزده زام است و کلاً در دو مجری پنجاه و شش زام است. و ما گفته‌ایم: هرگاه روی دو مجری پنجاه و شش زام داشته باشی اگر تنها روی یک مجری عمل کنی آشکار کمتر از این خواهد شد بدلیل عقل و مسیر و این مطلب آشکار را نیازی باستشهاد نیست. و چون پنجاه و شش زام را روی یک مجری با استفاده از دانش مجری و قیاس و ترفا داشته باشی از روی تقسیم دائرة قطب‌نما سفر کرده‌ای. پس بیندیش در این مسأله که تا کنون بدان نیندیشیده‌ای و درستی و نادرستی

۱ - آقای تیتس ترجمه‌ای از این متن کرده و خود نیز به شماره ۱۱۱ در زیرنویس توضیح داده است که بعلت نامفهوم بودن این قسمت از آن ترجمه آزادی بانگلیسی بدست داده است. و بشماره ۱۱۲ توضیح داده است که الرحویات یکی از خانه‌های نزدیک قطب‌ها است که مقابل الشقاقت است.

۲ - در نسخه پاریس جرالماء و در نسخه ظاهریه خرالمااء بمعنای فرو ریختن آب یا گرمی آب. اقتداری

آنرا جز بزمان من نخواهی دانست و در کتاب دیگری هم نخواهی یافت. مثالی از این مطلب آنست که اگر بین یک کشتی و هیللی در چهار درجه قطبی (جاه)، سی و شش زام باشد و در یک مجری پنججاه و شش زام داشته باشد، رأس مدور در ثلث آخر فراقد دارای نه و یک سوم ترفا خواهد بود و شش ترفا پنججاه و شش زام در یک مجری است. و در دو مجری، پنج ترفا در جاه چهل زام است و ترفا در مطلع عیوق شانزده زام است، مانند کشتی رانی از رأس الحد و زجد و مجموع پنججاه و شش زام است در دایره قطب نما. در روی صفحه قطب نما حساب از وام را نگه داری و هر مسأله ای از این مسائل بر دو وجه است و همواره بر نادرستی ترفا در (الشقاقات) تأکید کن. اگر خانه ات [خانتک: (۲۱۹) خانه قطب نما] را انتخاب کردی و برای فرود آمدن به خشکی تردید کردی، آنگاه باید که جانب حزم را از دست ندهی و از سخن مردم نادان و دریانوردان کم تجربت بپرهیزی [من قول الجهال و الباحیر (۲۲۰)]. خصوصاً در غبه تیهان و غبه حشیش که تو با باد کوس از مغرب به خشکی فرود می آئی، همانگونه که در سمت غرب و بسوی غرب و در آب سیاه پیش می روی، می توانی در طول (غبه) با بادی خوب برانی و مسیر تو به (الواقع) و (مغیب السماک) در کوس [رو به جنوب] است و از اینگونه اشتباهات حذر کن. و هر دو غبه در رأس دایره شان شصت باع^۱ و یا کمتر از این وارد آب نمی شوند مگر با باد بنات.^۲ و هر غبه ای^۳ حساب موسمش و بادش جداگانه است و انسان بدانچه نمیداند دشمن است، و از بادهای موسمها مهراس و از سخن مسافران و ملاحان مترس (من کلام الرکاب و البحاره (۲۲۱)). و جهد نمای بر نیکی پایان کار. و از خود بازخواست کن و از جهل خود سرزنش کن و اشتباهات ترفا را با تجربت ها و روش صحیح و فراست تصحیح کن تا بر خطرات غلبه کنی.

مسافت از مصیره به مدور در بیست و نه و یک سوم زام محاسبه شده است اما

۱ - در ترجمه انگلیسی باع را فاتوم ترجمه نموده است.

۲ - در ترجمه انگلیسی ریح البنات را باد شمالی ترجمه نموده است و ظاهراً از بنات النعش گرفته است.

۳ - تیبس در ترجمه انگلیسی غبه را خلیج ترجمه نموده است.

در واقع پنجاه و دو زام است و آنچنانکه در سخن از هیللی پیش از این ذکر کردیم یک سوم خانه فراقده مدت سفر است که باین ترتیب مسافت افقی بیست و نه و یک سوم زام را در برمی گیرد. و این مطلب سرایت دارد در ثلث خانه جوزا که در بالای سر آن سی و سه و یک سوم، و در کمترین بیست و نه و یک دوم محاسبه می گردد. و آنچه در باب ترفا می گویند غلط فاحش است و در باب اقطاب چیزی شایسته تر از آنچه خود گفته اند نمی یابند، چه نقصان جاه در تمام خانه ها را یک انگشت کاهش می بینند.

برای مثال وقتی عرض جغرافیائی (جاه) را در رأس الحد یازده درجه تعیین کرده ای، پس دو ستاره را که یکی از آنها در مطلع ثریا و دیگری در مغیب آنیست در قید می آوری و به سمت جنوب می رانی، تا زمانی که ستاره قطبی یک انگشت کاهش یابد، این دو ستاره یک هشتم انگشت کاهش خواهد یافت. و این کاهش ربع درجه در سماک باشد، و این کاهش در واقع سه هشتم و در عیوق در مطلع و مغیب آن کاهش چهار هشتم از نصف ترفا است و در ناقه پنج هشتم و در نعش شش هشتم و در فراقده هفت هشتم و در جاه هشت هشتم که همان یک انگشت است که ذکر کرده ایم.

و دوم آنکه، ازوام (الطائر) از مطلعش تا مغییش شصت و چهار زام است و یک هشتم آن هشت زام است بنابراین ترفای ستاره قطبی را هشت زام شایسته تر دانسته اند. لیکن واجب است که بیان صحیح مطلب کنند و از اختلاف بپرهیزند چنانکه ما گفته ایم، و مسافران را از اشتباهات و فساد ترفا در شقاقت برحذر داشته ایم و مسافران بجهت تناسب هشت ازوام با اقطاب آنها را در نظر گرفته اند و دلیل دیگری ندارند و آنرا بدین محاسبه آورده اند. و از ازوام (الطائر) ده زام استفاده می شود و مثال آن مسأله ای است که ناخدای مشهور معلم فولاذ بن محمد الترکمانی رحمه الله علیه آنرا نشان داده است و آن مسأله این است: یک کشتی با مسافت چهار زام از مه ایم در مغیب (الطائر) در حرکت است و کشتی دیگری به فاصله چهار زام در (الجوزاء) در حرکت است و این دو کشتی در یک مسیر موازی در حرکتند، پس چند زام بسوی شمال است؟ یعنی تفاوت آنها در ارتفاع از ستاره

قطبی (جاه) چقدر است؟ و ما این خطاب را از او خواستیم (از معلم فولاد) و او عاجز از حل این مسأله شد و دلیل عجز او این بود که گفت: این مسأله در خور من نیست. پس من باو گفتم، بمن جواب بگوی و من مسؤل آنچه تو می گوئی خواهم بود پس او گفت به من فرصت بده اما من باو گفتم: سؤل کننده مسأله مهلتی نمیدهد و من و جمیع حاضرین که بیست و دو مرد بودند دانستیم که پاسخش بدین سؤل عجز او است ممکن بود که ما برای او مسأله مشابهی را طرح کنیم مانند مسأله مشهوری که آغاز آن چنین شعری است:

هذا الجیاد تقاد فی ارسانها یمضی الزمان ولم یرفرسانها
بدین معنی فارسی:

«اسبان با افسارهاشان هدایت می شوند

اما زمان گذشته است و سوارانشان را کس ندیده است»

او (فولاد ناخدا) عاجز از حل مسأله بود و سه روز مهلت خواست و در روز سوم او بمرد، آمرزش خدای بر او باد چه او در زمان خود ماندنی نداشت. اما خصوص سخنان آنها که گفته اند: بدرستی که بین ثریا و طائر ده زام است، این سخن مربوط است به عرض جغرافیائی چنانکه ما در شعر (الذهبیّه) گفته ایم:

دلیلک مابین الثریا و طائر فازوام عشر صادقاً غیر کاذب
ولکنه للعرش یتخذونه ذو و الرتبه العلیا تضیق المکارب
راهنمای تو بین ثریا و طائر

ده زام است که سخن درست است و نادرست نیست

«اما با عرض جغرافیائی تعیین شده در مراجع بالا

که دارای مرتبتی بلند هستند برای ضیق مکارب است.»

و مراد ما از ضیق المکارب مطالبی است که برخی از آن مطالب را در این کتاب و در الذهبیه شرح داده ایم، مانند مسأله فولاد (سؤالی که در صفحات قبل از فولاد معلم دریانوردی مطرح شد). ترفا در تنگه های باریک یا در میان جزائر دریا یا دور جزیره سیلان تا وقتی که دور گوشه جنوب شرقی آن جزیره را عبور می کنی، وقتی که از ملیبار و اطراف آن بیرون می شوی، یا بزمانی که از جدّه خارج می شوی، مورد

استفاده قرار نمی گیرد، زیرا چون از جده بقصد یمن بیرون می شوی، هر کس مسیری را دنبال می کند که مناسب آن فصل و درخور شایستگی و هوشمندی و علم و تجربت و فراست خود او می باشد. در محاسبه این مسیر کسرهائی وارد می شود که تنها از طریق نمونه مشابه در جای دیگر یا با اندازه گیری طولی قابل احتساب است. برای مثال: وقتی ناخدای کشتی، کشتی را از (المسماری) با ده و یک دوم جاه بیرون می کشد و مسیری برای شش و یک چهارم زام در مغیب السلبار تعیین می کند، پس در مطلع الحمارین می چرخد، و می گوید: «من بر همه کشتی هائی که شش زام در مغیب سهیل حرکت می کرده اند و از الحمارین بسوی سیبان تغییر جهت دادند، پیشی گرفته ام». درباره این دو راه چه خواهی گفت وقتی در اطراف دویست و هفتادمین روز سال باشی یعنی دویست هفتادمین روز از نوروز. آنها کی یکدیگر را ملاقات خواهند کرد؟ و دلیل ملاقات آنها چیست؟ و محل ملاقات آنها کدام است؟ و موقعیت آندو چیست؟ نخستین و آنکه پس از او می آید حال سابق و مسبوق چیست؟ پاسخ اینست که ملاقات در نه و هفت هشتم درجه ستاره قطبی است و آنکه با سلبار می آید پیش از کسی است که با سهیل می آید و این تفاوت یک و یک دوم زام است و مراد آنست که باندازه یک و یک دوم زام از محل ملاقاتشان گذشته اند. مثال دیگر آنکه دو کشتی از الحدّ راه می افتند و جهت یکی از آن دو کشتی محدود شش درجه ستاره قطبی برای شصت زام و در مغیب سهیل و برمی گردد در مطلع الحمارین با هفت و یک دوم زام. کشتی دیگر روان می شود در مغیب سلبار با چهار و سه چهارم در جه قطبی و سپس برمی گردد و کشتی دیگر در الحمارین و تلاقی می کنند در پشت سقطری با چهار و سه چهارم درجه قطبی و هفت و یک دوم زام، اما کشتی که با سهیل می آید هفتاد و هفت و یک دوم زام سفر کرده و دیگری فقط شصت و دو و یک دوم زام را پیموده است و تفاوت آنها ۱۵ زام است و عشر آن یک و یک دوم زام است.

بدین ترتیب دریانوردی که از جده با سلبار شش و یک چهارم زام می راند پیشی می گیرد بر دریانوردی که با مغیب السهیلی شش زام می راند، باندازه یک و یک دوم زام. و با این دلیل مؤکد قوی که هیچگونه اشکالی بران وارد نیست زیرا مأخوذ از

قطب‌نما و قیاس و ترفال‌الرحویات است و در آن اشتباهی نیست درین‌آوردن هدایت می‌شوند. و همچنین زمانی که روی قطب‌نما در راهی که به یمن و یا المسماری پیموده می‌شود، و آنکه با سلبار است در بالای سر خود قطع می‌کند پس از شش و یک چهارم زام بدریای عمیق می‌رسد و آنکه با سهیل است شش زام را پیموده و بدریای عمیق می‌رسد پس از آن در مطلع الحمارین هفت و یک هشتم ترفا می‌چرخد و هفت و سه چهارم زام^۱ را در بر می‌گیرد و مصادف می‌شود آنکه با سلبار است (کشتی قبلی را) با نه و هفت هشتم جاه (ستاره قطبی) و این رقم از دو محاسبه بدست می‌آید. باین ترتیب در دو محاسبه متفاوت بدین نتیجه می‌رسیم و با مثالهای من مطلب روشن شده است بطوریکه هر کس می‌تواند مثالهای دیگری نیز از این قبیل بیابد و در کتابش بگنجاند. همه این سخنان و مثالها را برای روشن ساختن توصیف محاسبه تعداد زامهای بین ثریا و طائر باز گفته‌ایم.

تحشیه و توضیحات فایده سوم و فایده چهارم

از شماره ۱۷۴ تا شماره ۲۲۱

(۱۷۴): ممکن است (نوء) از ریشه لغت بابلی باشد، نو و نبو خدایان بابلی بودند و در نجوم بابلی هم از نو سخن رفته است. در اساطیر یونان و حتی در تورات هم از خدای (نو) بمانند یک رب النوع اساطیری سخن رفته است (برای اطلاع بیشتر در این خصوص به فصل دوم بخش دوم از مجلد اول کتاب دیار شهریاران از انتشارات انجمن آثار ملی که در آثار رویناهای تاریخی خوزستان است مراجعه فرمائید). کتاب الانواء دینوری و کتاب صوفی دمشقی را ببینید.

(۱۷۵): نسخه چاپی دمشق: و بعض عندالفجر و بعض اوائل اللیل، این جمله مربوط به «نوء» است نه شرطان.

(۱۷۶): «وامست نجوم الاخذ غیراً کانهما مقطره من شدة البرد کسف، مصححین نسخه چاپی دمشق ذیل صفحه ۲۳ توضیح داده اند: «... و کسف من شدة البرد بمعنی ذهب نورها لما يعرض لها من شدة الزمان و من کدرالهواء.» پس چنانکه نسخه چاپی ضبط کرده است «غبراً» با غین صحیح است و نه «عبراً» با عین، بنابراین ترجمه آقای تیتس که ترجمه از عبراً کرده که آن ستارگان گذرنده اند درست نیست.

(۱۷۷): «... در وصف منازل قمر و بحث از قواعد شرطان و عناق آقای تیتس در ترجمه انگلیسی آورده است: وقتی که ستاره قطبی هشت درجه است، آنها پنج درجه اند و در مسقط هفت درجه است. اما در نسخه چاپی دمشق ذیل صفحه ۳۴

بشماره ۵ به نقل از نسخه تاجریه آمده است: «فعندالعکس فی جاه خمس و ثلاث و نصف تنقص هذه الاصبع و النصف و یکونان علی جاه ثمان خمساً و علی مسکت سبعاً و البديل من ب، ظ.» به صراحت کلمه (مسکت) در متن یک کتاب عربی و در حالیکه مصححین کتاب (ابراهیم خوری و عزت حسن) هم استادان عرب زبان می باشند ممکن است تصور شود و این نکته را برساند که مسکت بمعنی مسقط شهر بندر سلطان نشین عمان نمی باشد و شاید مفید فایده و معنی سکوت یعنی غروب یا افول ستاره باشد، بخصوص که بندر مسقط در هیچ کجای کتاب فوائد اختصاصات خاصه خود در علوم دریائی ندارد و بعنوان مرکز یا منشأ خاصی در اینگونه علوم دریانوردی در کتاب اعلام نشده است. اما چون مسکت برای مسقط در صفحات دیگر کتاب فوائد آمده است در برابری مسقط با مسکت تردید جایز نیست منتهی بزبان مردم محل که می گویند مسکت و می نویسند مسقط می باشد.

(۱۷۸): در ترجمه انگلیسی آمده است:

if this had been the limit of my knowlege would not this have been sufficient.

(۱۷۹): در ترجمه انگلیسی Al-AWWALĀN آمده است.

و در نسخه چاپی دمشق آمده است: ولو لم یکن من ادراکی فی علم البحر علی هذا الکفانی ذالک

(۱۸۰): در ترجمه انگلیسی آقای نیبتس Al-Dhiban و Al-Hutan آمده است

اما در نسخه چاپی دمشق (الذنبین و الحران) آمده است ولی مصححین نسخه چاپی دمشق به شماره ۳ بنقل از نسخه تاجریه توضیح داده اند که در نسخه تاجریه الحوت است و در نسخ پاریس و ظاهریه الحوتین است.

(۱۸۱): دیلقان، در متن نسخه چاپی دمشق بجای دیلقان یا دالقان، (صورة

التنین) آمده است و در ذیل همان صفحه به نقل از نسخه تاجریه (بالدلقین) و بنابر نسخ پاریس و ظاهریه (الدلقین) و قبلها الذنیان و الحوقان فی جمیع النسخ.

(۱۸۲): المربع، در متن نسخه چاپی دمشق (الرّبع و العوائد) ذکر شده است و

در ذیل صفحه بشماره ۶: فی الاصول: و هما المربع و العوائد و هو تصحیف و

التصویب من الانواء لابن قتیبه صفحه ۱۴۸ و من صورالکواکب صفحه ۴۱ توضیح داده شده است.

(۱۸۳): صفحه المساکین، در متن نسخه چاپی دمشق (قصعة المساکین) آمده و در ذیل همان صفحه بشماره ۷ توضیح داده شده است: «فی کتاب صورالکواکب للصوفی صفحه ۵۷ و فی الانواء لابن قتیبه صفحه ۶۶ (قصعة المساکین. جمیع نسخ.)»

(۱۸۴): آقای نیتس در ترجمه خود آورده است:

Sulbar is used for latitudes when it is setting together with the northern Dhirā , when rising and Sirius is used with vega in some southern climates.

اما در نسخه چاپی دمشق در صفحه ۳۶ آمده است: «ویستوی قیاس السلبار فی غروب و الذراع الشامی فی طلوعه. و یقاس التیر و الواقع فی بعض الاقالیم الجنوبیه.» واضح است که (ذراع شمالی) با (ذراع شامی) تفاوت دارد. (۱۸۵): آقای نیتس در ترجمه انگلیسی خود آورده است:

The Bashi of al - sharatan is 3 1/40 according us.

و این دو قول با هم یک دوم درجه اختلاف دارند.

(۱۸۶): در نسخه چاپی دمشق: «بقرب استقلاله فی الاقالیم الجنوبیه» اما در نسخ پاریس و ظاهریه: «... فی الاقالیم الثانی الشمالی.» می باشد.

(۱۸۷): در نسخه چاپی دمشق: «... والجام بالتخفیف هو اسم فارسی معرب «اسم للکاس.» اما در نسخه تاجریه و ظاهریه: «والجام بالتحقیق هو اسم فارسی معرب» آمده است.

(۱۸۸): در نسخه چاپی دمشق: «و هی شامیه بالمنزلة و الخن.» که با شمالی بودن آن فرق دارد.

(۱۸۹): در نسخه چاپی دمشق: «و هی شامیه اذا ما استقلت» که با شمالی بودن آن چنانکه آقای نیتس ترجمه نموده است فرق دارد.

(۱۹۰): در نسخه چاپی دمشق: (الذراعان) و در ترجمه انگلیسی آقای نیتس: (السماکان).

(۱۹۱): مصححین نسخه چاپی دمشق بشماره ۱ ذیل صفحه ۴۶ نوشته‌اند: «این اسم مأخوذ از المخدج» است و بکسر میم و اسکان دال معجمه است و آن وسیله سواری زنان بر شتر است و بیرونی آنرا المخدج (با ضم میم) در آثار الباقیه عن القرون الخالیه آورده است (صفحه ۳۴۲، سطر ۱۵) و در صفحه ۱۵۴ از کتاب صورالکواکب (المجدح) به کسر میم و ضم آن آمده است و ابن قتیبه در کتابش (الانواء) صفحه ۳۷ المجدح با کسر آورده است.

(۱۹۲): در ترجمه انگلیسی آقای تیبِتس آمده است:

«in kaffini is a road for ships»

در حالیکه در نسخه چاپی دمشق آمده است: «ثم نرى الضلع الشمالى ورامحا فليست بكفينى طريق الكواكب که معنای مصرع دوم از این بیت چنین است: «پس در کفینى راه ستارگان وجود ندارد.» و هیچگونه شباهتی با ترجمه آقای تیبِتس ندارد.

(۱۹۳): در نسخه چاپی دمشق آمده است «... فى موسم الكبير [للمجاوز] و يهدیه على قوله و نتخاته و در توضیحات نسخه بدلها هم هیچگونه توضیحی دال بر موارد اختلاف نسخ نیامده است اما مترجم انگلیسی به شماره ۴۵ ذیل صفحه اشاره کرده است که: «با خواندن المر الكبير بجای الموسم الكبير چون اولین نام محلی است در این عرض جغرافیائی ممکن است معنائی داشته باشد یعنی باید خواند المر الكبير بجای الموسم الكبير بعلاوه على قوله که ضمیر او دارد معلوم نیست ضمیر بچه کسی یا چه چیزی برمی گردد. و بنابراین در متن ترجمه انگلیسی آمده است در (المر الكبير) برای کشتی‌های سنگین او را رهنمون می‌شوند وقتی بر بالایش قرار می‌گیرند. و راههای ورود بخشکی را می‌یابند [ورودی بخشکی‌ها را می‌سازند]. اما اگر موسم الكبير در یک مورد و در یک نسخه هم المر الكبير ضبط شده بود شاید این استنتاج آقای تیبِتس محتملی می‌توانست داشت در حالی که در هیچ نسخه‌ای المر الكبير نیست بنابراین باید موسم الكبير را بمعنای فصل مناسب طولانی و بزرگ کشتی‌رانی ترجمه نمود و در (على قوله و نتخاته) را هم باید ضمیر او را بدریانورد برگرداند و ترجمه نمود که در این موقع با این ستارگان و با این هدایت بنابر آنچه که دریانورد از روی دیده‌های خود می‌گوید خشکی‌هائی را که باید بدانها پهلوی بگیرد و

لنجر اندازد بیابد یعنی بنابر گفته‌های خودش که از روی ستارگان دریافته است خشکی‌های لنجر گاهش را تعیین کند.

(۱۹۴): برای اطلاع از ریشه‌شناسی گواردفوئی یا گوادفوئی به تحشیه و توضیحات بر مقدمه آقای تیتس در ترجمه انگلیسی در آخر فصل رجوع فرمائید.

(۱۹۵): در ذیل صفحه ۶۳ نسخه چاپی دمشق آمده است: (۴) Regulus الكواكب الثانی من كوكبة الاسد من القدر الاول و فی الاصول: و الثانی ملكی و هو غلط.

(۱۹۶): در نسخه چاپی دمشق با شماره ۲ ذیل صفحه ۶۴ آمده است: «فی الاصول: الخرشان و التصویب من الانواء لا بن قتیبه صفحه ۵۸-۵۹ و فی الاثار الباقیه: الخرتین من الخرت و هو الثقب» بمعنای در اصول: الخرشان بنابر کتب الانواء ابن قتیبه و در آثار الباقیه الخرتین که از خرت بمعنی سوراخ است.

(۱۹۷): جمله مذکور در متن: «روشن‌ترین ستاره از درجه چهارم» ترجمه از نسخه مترجم انگلیسی فوائد است که آقای تیتس در ترجمه انگلیس خود اینگونه ترجمه نموده است:

«These are two of the brightest stars of the fourth magnitude and...»

ولی در متن فوائد در نسخه چاپی دمشق آمده است: «... و هی نجمان من القدر الرابع من اکبره، بین کل نجم و صاحبه مقدار ثلاث اصابع و یزید...» و بنابر این ترجمه آقای تیتس در این جمله با نسخه چاپی دمشق مغایرت دارد.

(۱۹۸): به نقل نسخه چاپی دمشق ذیل صفحه ۶۷ و با شماره ۷ در حایه چنین است: «من کل باشی النثره للزبان»

(۱۹۹): بشرح شماره‌های ۵۱۵ زیرنویس ترجمه آقای تیتس و با استناد به تحقیقات مرحوم گابریل فراند و نسخه مصحح او، بجای (جبهه) (نثره) و بجای اعزل الطیاش گویا (سماک و الاعزل) خوانده شده است. و در مجموع شعر و جملات عربی را مترجم انگلیسی مبهم یافته است. در حالی که نسخه چاپی دمشق حکایتی از این نسخه بدورها و تغییرات و اختلافات ندارد و ابهامی در آنچه نسخه چاپی دمشق نقل کرده است در این شعر دیده نمی‌شود.

(۲۰۰): مترجم انگلیسی در زیرنویس با شماره ۵۳ نوشته است خواندن النزع برای (بدع) در خط سوم اشتباه است. در نسخه چاپی دمشق هم در زیرنویس شماره ۱ صفحه ۶۹ (بدع) را بجای (نزع) از نسخه تاجریه ضبط کرده است.

(۲۰۱): برای زاویه العوا در نسخه چاپی دمشق در صفحه ۷۰ و با زیرنویس شماره ۳ آمده است: المقصود الكواكب السابغ من صورة العذراء. و برای (صباح) و (نقار) با شماره ۴ در زیرنویس همین صفحه آمده است: (الصباح و النقار اسمان يطلقان على كوكبة العواء (صورة) و لا عقلاقة لهما بمنزل العوا فی صورة العذرا او السنبلة اما آقای تیبیس در ترجمه انگلیسی به شماره ۵۷ توضیح داده است که (زوائد العواء) [ظاهراً در نسخه مورد ترجمه اش] با استناد به تصحیح نسخه مصحح مرحوم فراند هیچگونه معنایی ندارد ولی در صفحه ۷۱ نسخه چاپی دمشق به شماره ۲ و به نقل از نسخه بدل‌های محفوظ در کتابخانه‌های ملی پاریس و ظاهریه دمشق (ب و ظ)، (زوائد) ضبط شده است و البته توضیح داده شده است: ۲- (ب، ظ): زوائد. و زاویه العواء الكواكب السابغ من صورة العذراء. و بر این استنباط یعنی زوائد همان زاویه العوا است که هفتمین ستاره از صورة العذرا است و بنابر این زوائد هم معنا دارد و جز زاویه العواء نیست. علاوه بر این مطالب در منزل «الصرفه» هم در فایده سوم، منازل قمر در کتاب فوائد از «زوائد» پیش از این سخن رفته است: که خود ابن ماجد از حاویه نقل می‌کند:

اعلم خلیلی ان الفراقدا لها اعتدالان بلا زوائد
و شاید زوائد نام ستارگانی باشد که در بعض صور فلکی زاویه نامیده می‌شوند.
(۲۰۲): باد دامانی، نام بادی موسمی در اقیانوس هند که در زبان دریانوردان مصطلح بوده است. گمان دارم کلمه فارسی باشد و از دامان و دامن و دامنه و کناره گرفته شده باشد و چنانکه برخی نوشته‌اند کلمه هندی یا افریقائی نمی‌باشد.

(۲۰۳): باد کوس: نام بادی است که در سواحل شمالی خلیج فارس از جنوب به شمال می‌وزد یعنی از اقیانوس به سوی فلات ایران، لغت کوس در زبان مردم جنوب ایران و ساحل نشینان خلیج فارس امروز هم بمعنی سمت جنوب شرقی و شرق بکار برده می‌شود و بادکوس و کوس و بادکوش و کوش مفید سمت جنوب و

باد جنوبی و یا سمت جنوب شرقی و باد جنوب شرقی است که این باد معمولاً در جنوب ایران باران‌زا است و نشان بارندگی قریب الوقوع است (لارستان کهن و فرهنگ لارستانی- انتشارات جهان معاصر- ذیل کلمه کوس و کوش را ببینید).

(۲۰۴)- هرامیز، در ابن ماجد نام ناحیه وسیعی است در اقیانوس هند که دریاهای اطراف تنگه هرمز و خلیج عمان و سواحل عمان و عدن تا باب‌المند و سواحل افریقا را دربرمی‌گیرد. هرامیز جمع هرموز است و از نام جزیره هرموز در تنگه هرمز خلیج فارس گرفته شده است و یاد آور نفوذ سیاسی و اقتصادی هرمزبان در اقیانوس هند و دریای عمان و دریای احمر و خلیج بنگاله و شرق افریقا است.

(۲۰۵)- نوروز سلطانی منسوب به سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی همان نوروز ایرانیان است که تا امروز مبدأ سال ایرانی است و در ۲۱ مارچ فرنگی آغاز می‌شود و چون بفرمان سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی بعهد حکیم عمر خیام و با کوشش خیام صورت گرفته آنرا نوروز سلطانی نامیده‌اند که درست همان اصطلاح و به شکل صحیح آن اصطلاح در کتاب ابن ماجد بازمانده است و معلوم است که اصطلاح نوروز سلطانی در بین همه دریانوردان اقیانوس هند تا زمان ابن ماجد مصطلح بوده و بکار برده می‌شده است.

(۲۰۶)- اخنان جمع «خن» است و خن بمعنی خانه و طبقه است در فرهنگ لارستانی طبع ۱۳۳۴ تهران آمده است: خن: یک طبقه انبار، یک عمارت، یک طبقه کشتی (در لهجه‌های لاری و گراشی) و همچنین آمده است: خن کرده: روی هم انباشتن، مسافر بکشتی سوار کردن- بار بکشتی زدن. (در لهجه‌های لاری و گراشی). صفحه ۱۰۴ فرهنگ لارستانی. تألیف احمد اقتداری، چاپ ۱۳۳۴ هجری شمسی. تهران).

(۲۰۷)- تیر کلمه فارسی است ستاره تیر، ماه تیر، تیرگان معمول و مشهور است، تیر یشت در اوستا یک یشت مخصوص ایزد تیر است. تیر و ناهید و مظهر نیایشی دنیای باستان ایرانزمین‌اند، تیر همان ستاره عطارد است و ناهید همان اناهیتا و ستاره زهره است. در خصوص تیر و ستاره تیر و ایزد تیر و تیرپرستی دنیای قدیم به پیوست دوم کتاب دیار شهریاران تألیف احمد اقتداری از انتشارات انجمن آثار

ملی بخش دوم از مجلد نخستین در کلمه اهواز و شوش رجوع فرمائید.
 (۲۰۸) - بلخش در لهجه‌های جنوب ایران مانند لاری گراشی، بستکی، فیشوری، مینابی، بمعنی درخشش، درخشندگی، نوری که از شیبی درخشنده ساطع شود و ناپدید گردد مانند برق آسمان، نور قرص خورشید، نور ستارگان منوری که از تابش خورشید در اجسام صیقلی پدید آید گفته می‌شود و آنرا (بلشخ) هم گویند؛ در فرهنگ لارستانی آمده است: «بلخش وازنه BALXSH - VAZATA: درخشیدن. بلک BALAK: تیغه نوری که ساطع شود و خاموش گردد [گ. ا. خ. ل.] (ص ۴۷ چاپ ۱۳۳۴ تهران)

(۲۰۹) - (ملک الملوک الرحمن الرحیم) رنگ و بوی زبان فارسی و تمدن ایرانی دارد (شاه‌هان) را اعراب بکار نمی‌برده‌اند و در ادبیات اسلامی عرب صفت برای خداوند ذکر شده

(۲۱۰) - و بختک طالع (صفحه ۱۳۳ نسخه چاپی دمشق سطر دوم ماقبل آخر متن) - بخت کلمه فارسی است ترکیب بختک = بخت تو. عربی نیست و عرب زبان آنهم عالم و مصنف استعمال نمی‌کند، بخت تو بلند است و بخت تو بیدار است فارسی است و از فرهنگ و آداب و رسوم و تفکر ایرانی ریشه می‌گیرد. و پیدا است که ابن ماجد خود در خاندانی پرورش یافته و با فرهنگی مأنوس بوده که جمله (بختک طالع) را باسانی و سادگی در گفته و نوشته بکار می‌برده‌اند یعنی از مردمان سواحل شمالی خلیج فارسی و دریای عمان یعنی از سرزمین‌های ایرانی بوده‌اند چنانکه امروز هم این اصطلاح به فارسی و عربی هر دو یعنی بصورت بخت تو بلند است و (بختک طالع) در بین مردمان ساکن سواحل خلیج فارسی و دریای عمان و بوشهر - لنگه - بندرعباس - میناب - مکران) زیانزد است.

(۲۱۱) - شیوباد = زیرباد (ShIV - BAD) دو اصطلاح (زیرباد) و (شیوباد) تاکنون نیز بین دریانوردان خلیج فارس زیانزد است و هردو کلمه فارسی است و برای سرزمین‌های جنوبی در موسم حرکت بکار برده شده است. زیرباد را (زیرباد) نیز گفته‌اند و اصطلاح (زیربادیه) نیز در متون قدیم و کتب نجومی و دریانوردی باقی مانده است. اما شیو بمعنی شیب یعنی سرازیری است که در زبان فارسی امروزین نیز

بهمین معنی مفهوم است. در لهجه‌های جنوب ایران شیو = شیف = شیب و بهمان معنی و مفهوم در زبان فارسی یعنی بمعنی سرازیری و نقاط پائینی است و در فرهنگ لارستانی چاپ ۱۳۳۴ آمده است: شیف: سرازیر. شیف واخرده: لغزیدن. در سراسیبی لغزیدن (صفحه ۱۴۵ چاپ اول تهران). شیف و شیو، هردو یک لغت و یک کلمه است و تبدیل (ف) به (واو) عادی و ممکن و مستعمل است. شیوکوه = شیب کوه نام یک رشته کوه‌های بین گاوبندی و بندر لنگه است و شیو ShIOU بندری در ساحل بین گاوبندی و بندر لنگه است و منشأ هردو نام همان کلمه شیو = شیب بمعنی سرازیری و زمین پائینی و پست و کم ارتفاع است.

(۲۱۲)- زام همان جام است و واحد اندازه‌گیری است و کلمه فارسی است و اگر آنرا چنانکه قبلاً توضیح داده‌ایم همان گام بمعنی قدیم یعنی واحدی برای اندازه‌گیری طول و مسافت ندانیم بدیهی است که نظر بارتفاع گرفتن ستارگان یعنی بلند شدن آنها در نقطه طلوع می‌توان تصور جامی کرد که بصورت ظرف جام بتدریج آشکار می‌شود و برای اندازه‌گیری بکار می‌رود چنانکه تا باامروز هم جام برای پیمانه اندازه‌گیری مقدار آبی که در مقسم آب در روستاهای ایران مرکزی و کوهستانی بکار برده می‌شود.

(۲۱۳)- فاصله دوزام بمعنی شش ساعت، می‌نمایاند که اندازه‌گیری زمان در محاسبه بکار گرفته می‌شود و امروز هم برای اندازه‌گیری آب در قنوات و جد اول و چشمه‌سارها که آب زراعت روستاها را تأمین می‌کنند می‌گویند یک ساعت و دو ساعت و یک طاس و دو طاس و امثال آن که طاس بجای جام است ولی زمان گذر آب از آن در نظر گرفته می‌شود.

(۲۱۴)- طیفون را در زبان مردم جنوب ایران و در زبان دریانوردان بومی خلیج فارس و دریای عمان و در شرق افریقا هم امروز هم بکار برده می‌شود و بمعنی طوفان بزرگ طوفان دریائی و طوفان وحشتناک است.

(۲۱۵)- در نسخه چاپی دمشق ثبت شده است: «دلت علی ذلک الطائف لانها كانت قطعه بالشام فجاءت بها الشمال و طاقت بها من الشام للحجاز و لیمن الحجاز». آقای نیبتس مترجم نسخه مترجم انگلیسی از این جمله چنین دریاخته است که

طائف نقطه‌ای در شام است و باد شمال از آن نقطه یا شهر وزیده است. شاید ترجمه این جمله اینگونه باشد که محل طواف و عبور کشتی و بر کوه‌نشستن کشتی نوح پس از جریان طوفان در شام بوده است و پس از بازنشستن طوفان این محل نقطه توقف کشتی بوده است ولی آقای تیبِتس در ترجمه انگلیسی بشماره ۸۹ ذیل داستان کشتی نوح را از زبان مسلمانان نقل کرده که بهنگام طوفان مکه بلند و خشک مانده و کشتی نوح آنرا طواف کرد همانگونه که امروز مسلمانان زائر طواف می‌کنند. (۲۱۶) - کوس، قوس، کوش در زبان مردم جنوب ایران و در بین دریانوردان

خلیج فارس و دریای عمان و شرق افریقا و اقیانوس هند برای نامیدن بادی دریائی استعمال دارد. بعلاوه در لارستان و جنوب ایران کوش نام جهت جنوب است.

(۲۱۷) - در ترجمه انگلیسی آقای تیبِتس آمده است: «حتی اگر ناخدا هنگام اندازه‌گیری فقط بنشینند موقعیت آن به آنسوی دماغه کشتی ادامه نمی‌یابد.» و در ذیل صفحه بشماره ۹۴ توضیح داده است: «احتمالاً متن ناقص است، هر دو نسخه لايتعدالصدر المركب را دارند. ترجمه ولو لم یکن الا قعودا لربان عند القیاس مکانه را يتعدی الصدر [الی صدر] المركب را دنبال می‌کند. مفهوم این جمله بسیار نامطمئن است. اما در نسخه چاپی دمشق که مور مقابل ما قرار گرفته است جمله چنین است: «... ولو لم یکن الا قعود الربان و عند القیاس مکانه يتعدی صدر المركب.» و ناگزیر ترجمه ما صحیح‌تر از ترجمه آقای تیبِتس می‌نماید.

(۲۱۸) - الهیران - در صفحه ۳ کتاب (صید مروارید یا المناس فی احوال الغوص و الغواص) تألیف محمدعلیخان سدیدالسلطنه بندرعباسی، طبع تهران ۱۳۰۸ شمسی آمده است: «هیر و هیارات عبارت از یک برآمدگی از تک دریا که آب در اطراف آن برآمدگی ژرف و عمیق و اب در فراز آن برآمدگی عمق چندان ندارد و کشتی بخار با احتیاط از موضع هیارات گذرد و در نقشه‌هاییکه مخصوص دلالات ناخدایان ترسیم شده موضع هیاراتی که معروف باشند و عبور کشتی در آن نقاط خطرناکی پیدا کند تبیین شده است» و چنانکه ابن ماجد گفته است هیران کلمه فارسی است و اصطلاحی است که برای برجستگی‌های زیر دریا بکار می‌رود و نزد دریانوردان برای نام ستاره نیز بکار رفته است.

(۲۱۹)۔ خانتک۔ خانه کلمه فارسی است و بمعنی درجه قطب نما و خانه منازل قمر است و (ک) که ضمیر متصل دوم شخص مفرد در زبان عربی است بدان اضافه شده است و این افزودن ضمیر عربی به لغت فارسی جز از فارسی زبان نمی باشد و نشان میدهد که در زبان عربی ابن ماجد فارسی زبان و یا عرب زبان ایرانی نژاد چنین افزودن ضمیر به لغت فارسی در خلیج فارس آنروزگار و سواحل آن مرسوم بوده و شهاب الدین احمد بن ماجد ایرانی فارسی است و نه عرب نجدی. برای معنی خانه توضیحات تحشیه شماره ۲۰۶ را بنگرید. همچنین شماره ۲۱۰ را بنگرید.

(۲۲۰)۔ البحاحیر۔ در این متن بمعنای دریانوردان بکار رفته است ولی در زبان عربی چنان استعمالی ندارد و معلوم است که از مصطلحات دریانوردی خلیج فارس و مردم فارسی زبان بوده است.

(۲۲۱)۔ البحاره۔ بمعنی دریانوردان در ابن ماجد بکار رفته است اما مصحح نسخه چاپی دمشق در زیر نویس شماره ۲ صفحه ۱۷۲ متن الفوائد توضیح داده است که امروز اعراب می گویند ملالیح و در لغت مؤلف آمده است البحاره بمعنی جمع بحار: ۲ جمع بحار فی لغة المؤلف و فی ایا ما یقول الاعراب ملالیح لجمع ملاح.

فایده پنجم

«آنچه اهل صنعت درینوردی بدان نیازمندند»

بعهده گرفته ام، هر آنچه را که در این صنعت مفید باشد و مورد نیاز اهل این صنعت باشد در این فایده بازگویم و شرح دهم.

بدانکه بدرستی همه خانه ها را ذکر کرده ایم اما تقسیم خانه ها مانند (الدبران) و (المرزم) و (الناجة البراق) را مذکور نداشته ایم. الدبران و المرزم بعنوان خانه ها در هر سوی الطائر مورد استفاده قرار می گیرند. و آنها دو ستاره درخشان اند از درجه سوم و چون کشتی یکی از آنها را بخط راست در پشت سر خود داشته باشد، دیگری بخط راست در پیش روی آن است. این اصطلاح درینوردان است. و اما الناجة البراق بین تیر و جوزاء است و یکی از چهار مرزم است که حوالی جوزاء هستند و آن ستاره ای بزرگ و سفید است که بسیار چشمک زن است و ما درباره آن در روزگار جوانی در اشعار «معاتبات» خود سروده ایم:

ما قطعوك عن العتاب ورسله

الا و ليس لهم بوصلك باقى

بثوالغرام على دون عتابهم

ان العتاب حدائق العشاق

و از العذول و شییء و اطلق ذكرهم

بملامة طربوا على الاطلاق

خفقان قلبی عند ذکر حبّتی
و ضیاؤه کالنّأجدالبراق
«تو را از سرزنش و سرزنش کننده منع نکردند
و چون آنها وسیله‌ای برای رسیدن بتو نداشتند
آنان از عشق من بتو بدون عتاب سخن گفتند
چه عتاب بوستان عشاق است
و چون سرزنش گریه‌تان زند و کلام پر ملامت
عشاق شادی کنند و بوجد آیند
پس قلب من از ذکر محبوب بلززه درمی آید

آنچنانکه روشنی آن مانند روشنی ستاره ناجدالبراق پرتوی زرد رنگ دارد
اما ذکر همه این ستارگان و درجات آنها در این مقال مناسب نیست، چون
وصف ستارگان و درجات آنها در کتابهای مفید و ارجمند در دسترس است. و من
برای ناخدایان می گویم و آنها را که از مؤلفین بی خبرند آگاهی می‌دهیم و آنها را به
کتب بزرگانی که صنعت دریانوردان جز به بهره‌مندی آن کتابها کامل نخواهد شد
حوالت می‌دهیم، مانند کتاب المبادی و الغایات تصنیف مرد مغربی از مردمان
مراکش و مثل کتاب التصادیر که در آن کتاب صورتهای جمیع ستارگان و قمر آنها
و بُعد آنها و درجات آنها و طول آنها و عرض آنها ذکر شده است. و همچنان در
کتاب تقویم البلدان، که با نام مختصر (الشیخیه) مصحح نسخه چاپی در زیرنویس
صفحه ۱۸۱ توضیح داده است که با احتمال مقصود کتاب مختصر کتاب البلدان
تالیف ابی بکر احمد بن محمد الهمدانی معروف به ابن الفقیه است (مشهور است) و
زیج الغ بیگ بن شاه رخ بن تیمور لنگ که پادشاه جهان بعد از چهار مسلم و کافر بود:
مسلمانان سلیمان بن داوود علیه السلام، و اسکند ذوالقرنین. و غیر از آنها شداد بن
عاد و بخت نصر. و آنان بیش از تیمور لنگ و فرزندانش پادشاهی نکردند و آنکس
که ما ذکر او نموده‌ایم در علم آسمان (علم الفلک) بلیغ و دانا بود و بخصوص در
میان همه ایرانیان (عجم). و در این فن کتاب المجسطی بطلمیوس [را باید ذکر کرد]
و آن کتاب یونانی است و مأمون بن هارون بعض اجزاء آنرا به عربی برگرداند. و از

دیگر کتب ابن فنّ کتاب البتانی و زیج ابن الشاطر المصری باشد که در این کتاب اکثر احکام دیار مصر مذکور است، و کتاب ابی خلیفه دینوری، و کتاب الطوسی، و کتاب ابی المجد اسماعیل بن ابراهیم الموصلی

و مزیل الارتیاب عن مشتهب الانتساب نامیده می شود، و کتاب المشترك یاقوت حموی، و کتاب ابن سعید و کتاب ابن حوقل که در آن عرض و طول و درجه شهرها و کوهها و دریاچه ها و آبگیرها و رودها ذکر شده است. این کتابها شامل و حاوی دانش های جهان و همه آنچه در آن است و تمام خاک و آسمان را دربر گرفته و ذکر کرده اند و از خلیج ها و دریاها و رودخانه ها و وادی ها و کوهها و زمین و آسمان و آب و هوا و ستارگان و عرض ها و طولها و جهت قبله سخن گفته اند.

من نام این کتابها را برای تو ای خواننده پژوهش گر ذکر کرده ام، و از هر چیز نیکوترین آنرا ذکر کرده ام، آن نیکوترین که مرتبط با صنعت دیانوردی باشد. و هرگز پژوهنده ای را ندیده ام که بغایت طالب این علم باشد. و بدانکه همه نابخردان دشمنان تواند. و فرومایگان جای برزگان را می گیرند. و من کتاب را بوجه اختصار با ذکر از بعض آنها بنیان گزارده ام.

و اما کسی که ناگزیر است از فراگرفتن آن، نیازمند آنست و نیازمند است که مانند ماههای رومی و فصول سال و نظائر آنها را بداند و بشناسد، پس ما آنها را ذکر می کنیم برای آن کس و ما درباره ماههای رومی شعری سروده ایم:

حساب شهرالروم یا خیر خلّانی
نظمت الی القاصی من الناس و الدانی
ثلاثون نیسان، حزیران مثله
و ایلول ایضاً ثم لتشرین الثانی
و اما اشباط خص بالنقص دونهم
و باقیهم احدى عشر ثم عشرين
فاول تشرینان حسین تعدّهم
و یا تیک کانونان من غیر کتمان

شباط و آذار و نیسان بعدهم
ایار حزیران و تموز یا عانی
و آب و ایلول یکون اخیرها
و اولها تشرین خص بمیزان
له رتبه فی اشهر العام فاستمع
مقالی، و میّز ما شرحت ببیان
و کانون ثم شباط آذار عندهم
لهن الشتاء و البرد فصل و احیان
و نیسان مع ایار ثانی ربیعهم
و یتبعهم من بعد شهر حزیران
و تموز مع آب و ایلول یافتی
الی الصیف مافیها من السحب هتان
و من بعد تشریتین بقبل دائماً
وزد فوقهم کانون من غیر کتمان
فتلک شهور للخریف تأکدت
فلاتقربن فیها المضرات یا عانی
فخذ حکمة من ماجدو ابن ماجد
یؤول الی سعد بن قیس بن عیلان
«حساب ماههای رومی را، ای بهترین دوستان
برای همه مردمان دور و نزدیک به شعر^۱ سروده‌ام
«نیسان سی روز است و حزیران نیز مانند آن است
و ایلول و تشرین ثانی نیز سی روزند
و اما شباط یک روز از آنها کمتر است
و بقیه ماهها سی و یک روزه‌اند

۱ - در ترجمه انگلیس «نظمّت» را برقرار کرده‌ام و از ریشه نظم و انتظام گرفته‌اند. در حالی که باید از ریشه نظم عروضی شعر و سخن منظوم گرفت و در ترجمه ما چنین است. احمد اقتداری

«پیش از همه دو تشرین می آیند چون آنها را برشماری
 دو کانون بدنبال می آیند بدون پنهان کردن چیزی
 «بعد شباط و آذار و نیسان و پس از آن
 ایار، حزیران و تموز و سپس
 «آب و ایلول آخر از همه
 در حالیکه تشرین اول به میزان برخورد می کند
 «این ترتیب ماههای سال است، پس گوش فرادار
 بشنو سخن مرا و بشناس آنچه را که من بیان می کنم
 «کانون با شباط و آذار
 فصل زمستان را با دوران و زمان سردش پدید می آورند
 «نیسان و ایار دو ماه بهارند
 ادامه می دهیم با ماه حزیران»
 «تموز و آب و ایلول
 تابستان را با ابرهای باران زایش می رسانند
 «و پس از آن دو تشرین سبقت می جویند
 و اضافه می شود کانون بدون پنهان کردن چیزی
 «این ماهها خزان را می رسانند
 این سخن قطعی است پس انکار مکن
 «و حکمت را از ماجد و ابن ماجد بیاموز
 چنانچه از سعدبن قیس بن عیلان
 من با توجه به هفت سیاره در طول ساعات روز و شب بر طبق حکم دیهل
 (مترجم انگلیس دیهل را تحریف احتمالی از دانیل دانسته است). که شرح کرده
 است شب و روز را این دو بیت شعر را سروده ام و از شب و روز یکشنبه آغاز
 می شود و آن دو بیت چنین است:
 عطارد مشتری الزهره من زحل
 والشمس و البدر و المريخ قد جعلوا

والشَّمْسُ و البدر و المريخ يتبعه

عطارد فاشتر من زهرة زحلا

«عطارد، مشتری، زهره از زحل و خورشید و ماه و مریخ در این ترتیب قرار

گرفته بودند»

«و خورشید و ماه و مریخ آنرا دنبال می کنند

عطارد، بعد و زهره و زحل»

این (فایده) را در کلیات فراهم آورده ایم و جز برای طالبان کمال فایدتی ندارد و

آنرا بر اختصار بیان کرده ایم. و همچنین ما تواریخ آنچه را که شایسته است ذکر کرده ایم.

اما اساس بحث ما در این فایده مواسم سفر است که با آنها سفر می کنیم و در

این مواسم سفر اختلاف بین مسلمین و یهودان و مسیحیان آشکار است. یهودیان

که لعنت خدای بر آنان باد می گویند: بین آدم و اول تاریخ اسکندر رومی سه هزار

چهار صد سال رومی است. و مسیحیان می گویند: که پنجهزار و دویست و هشتاد

سال خورشیدی بینشان فاصله است و پارسیان [ایرانیان-فُرس] می گویند: از قومرد

[گومرد-کیومرث] که منظورشان همان آدم اول است تا تاریخ اسکندر سه هزار و

سیصد و پنجاه و هشت سال خورشیدی فاصله است. و حکماء می گویند که بین

آدم و اول طوفان دو هزار و دویست و شانزده سال و سیزده روز بوده و تا زمان

اسکندر پنجهزار و شانزده سال است که از گفته یهودیان و مسیحیان بدرستی

نزدیک تر است. و از تاریخ اسکندر ذی القرنین رومی تا سال ۸۶۶، سالی که من

ارجوزة الحاویه را نوشته ام، یک هزار و هفتصد سال و هفتاد و یک روز است و در زمان

تألیف حاویه الشرطان در برج حمل قرار گرفته بود و بیست درجه و کسری در حمل

داشت و در روزگار ما خورشید یا ماه وارد شرطانها نمی شوند مگر زمانی که به

بیست و چهار درجه و کسری از حمل رسیده باشد آنگونه که به سختی شش درجه

باقی بماند. و بیشتر شرطانها تعلق به ثور دارند و همه بطین متعلق به ثور است و

مردمان زیج^۱ [یعنی ستاره شناسان] و تقویم ها بدینگونه حکم می کنند و دریانوردان و

۱ - در متن نسخه چاپی دمشق اهل الزیخ صنبط شده و توضیحی هم در زیر نویس از نسخه

کشتی نشستگان نادان و اعراب بیانانگرد (بودی) در گمراهی دیرینه‌شان پایدارند و تا زمان ما گمان می‌برند که اول دو شرطان (الشرطین) اول حمل است و این قول نادرست است.

ما این سخنانان در تواریخ دریانوردی را ذکر نکردیم و بدان توجه ننمودیم مگر نظر به اهمیت آن برای موسم‌های سفر و برای معرفت اساس نوروز عربی و نوروز سلطانی (لمعرفة أسس النوروز العربی و السلطانی) و موقعیت خورشید و معرفت باشیات و قیاسات یعنی معرفت اندازه‌های عرض جغرافیائی که برای مواسم سفر و شناختن بادهای موسمی ضرورت دارد.

و گفته‌اند: اختلاف بروج در ستارگان ثوابت در هر هفتاد سال پارسی یک درجه است و هفتاد سال پارسی هفتاد و دو سال و سی و شش روز است. و بسیاری از مردمان نادان این حساب را در نظر نمی‌گیرند.

و اما هفت سیاره در فلک اطلس وجود ندارد، بلکه زحل ستاره‌ای روشن است که در آسمان هفتم است و بسیار کند حرکت می‌کند آنچنان که متمایل به بی‌رنگی است. و مشتری ستاره‌ای بزرگتر و سریعتر از زحل است و ستاره‌ای سفید و درخشان بمانند زهره است و در آسمان ششم است و فرق آن با ستاره زهره آنست که کندتر از آن حرکت می‌کند. و مریخ سرخرنگ است و در آسمان پنجم است و سریعتر از مشتری حرکت می‌کند. و خورشید بخوبی شناخته شده است و ستاره زهره را ماندی بجز مشتری نیست ولیکن از آن تندتر حرکت می‌کند. و بینندگان آنرا ثلث اواسط شب نمی‌بینند، چه این ستاره از خورشید بیش از ۴۵ درجه دوری ندارد و زهره در آسمان سوم است. و عطارد در آسمان دوم است و سرعتش بیش از زهره است و بیش از ۲۸ درجه از خورشید دوری ندارد. و ماه بخوبی شناخته شده است و این ستاره در آسمان جهان است. در این مطالب اشتباه یا ابهامی وجود ندارد مگر در مشتری و زهره و عطارد و مریخ. و با سخنان خود تأکید کرده‌ایم: زهره و عطارد هرگز نمی‌توانند بدور از خورشید باشند و در این باب قصیده شعری در

بدلهان داده است و معلوم است که توجه نکرده و غلط خوانده‌اند اما مترجم انگلیسی اهل الزیج

خوانده و درست خوانده و ستاره‌شناسان ترجمه کرده است. احمد اقتداری

روزگار جوانی سروده ایم که مطلع آن قصیده چنین است:

عذولی لام فیک نحمّا اجنّه	فا عکس بالوصالی قبیح ظنّه
و دُر کاس المدام علی صرفاً	و غنّ علیه اصواتاً بغنّه
و غازلنی، وهات و خذو کاشف	بما تحفی القلوب و ما تکنّه
لتعلم کیف افعال الهوی بی	و اشواق تجاذ بنی الاعنّه
فکم امضی الهوی بی للمواضی	و کم سنّ الهوی بی فی الاسنّه
فاسجدنی مع الابریق شوقاً	لمن جمع الشتات بغیرمنّه
فما الدنیا سواک و شمس راح	علی عصر الشباب و عصر مکنّه
عطاردها و زهرتها لیدیها	عکوف و هی تشرق بینهنّه

«ملا متگر مرا سرزنش کرده است و چه نادان است

چون با هم هستیم از بد خصلی او درگذر
 «جام شراب بگرددش آور

و با صدای عاشقانه آواز بخوان
 «کرشمه ای در کار برایم عشوه سازکن

جام را بده و بردار و فاش کن
 «رمزهایی را که دلها پنهان دارند و بصورت رمز نگهداشته اند
 آنگاه، شاید بدانی چگونه احساسات بر من اثر می گذارد

اشتیاق عنان مرا کشیده است
 غالباً احساسات مرا به نابودی کشاند

غالباً احساسات مرا به نابودی کشاند
 با جام بر من خم شو، در آروزی

آنکه بدون ضرری پراکندگی ها را جمع خواهد کرد
 دنیا چیست؟ جز تو و جام شراب

بروزگار جوانی و قدرت جز این نیست
 عطاردش و زهره اش بر جای می مانند

و تنها آن (تو و جام شراب) بین آنها طلوع می کند

این ستارگان تقاویم مطولی دارند که برای استفاده از آنها دریانوردان را در شب عسرت پدید آید. و ما آنها را بنحو اختصار ذکر کرده ایم. آنها را ذکر کرده ایم تا مسافر ساعت ها و زمانهای رؤیت آنها و سعد و نحسی آن را دریابد.

در شبانه روز بیست و چهار ساعت است و هیچ سخنی مانند شرح دیهل در این باره نیست. آغاز آن شنبه شب و روز آن است (یکشنبه). و ما در حاویه ذکر کرده ایم چه شنبه شب به عطارد تعلق دارد و علامت آن دال [د] (۲۲۲) است. و روز یکشنبه تعلق بخورشید دارد و آغاز آن علامتش سین (س) است. و این هفت ستاره سیارات با دانش دریانوردی مرتبط اند.

اما ثوابت ستارگانی هستند که برای هدایت و دلالت بکار می روند و دریانوردان آگاه ترین مردمان بدانها هستند. و اگر کشتی نشینان (اهل الفلک)^۱ یا ستاره شناسان طول و عرض و درجات و زمانها و فواصل را بدانند، خصوصیات ستارگان و شخصیت آنها را مانند دریانوردان نخواهند دانست و بقول شاعر:

و لابد من شیخ یریک شخوصها

و الا فنص العلم عندک ضائع

«تو به مردی دانا نیاز داری که خصوصیاتش را بتو نشان دهد

ولی من در روزگار خودمان ستارشناسی را نمی شناسم که چیزی درباره آنها بداند

من آنها را در دریانوردی بکار گرفتم و آنها را نامگذاری کرده ام و پنجاه کتاب در ستاره شناسی با خود داشتم. ناگزیر بودم از آن کتابها روی برگردانم چون بیان کتابها همه مبهم اند و متفاوت و من با تجربت و با زبان تجربت خویش سخن گفته ام. و بزبان حال شعری سروده ام:

هذی النجوم اشتکت منی لخالقها تقول هذا جفا نافی تنوخده^۲

۱ - اهل الفلک) را میتوان اهل الفلک با فاء مضموم به معنی کشتی نشستگان یا اهل الفلک معنی ستاره شناس ترجمه نمود که در این صورت اهل الفلک با فاء و لام مفتوح است.

۲ - در زیرنویس نسخه چاپی دمشق از نسخه بدل بحرین حق خدمته ذکر شده است اما صحیح را تنوخده ضبط کرده است. احمد اقتداری

قد کان یوصلنا طول الزمان، و قد کانت منافعنا جماعاً علی یده و کیف لا یشتکی من لم یجد عوضاً بالشئیء و الشئی منسوباً لواحدہ

«ستارگان از من به خالقشان شکایت می‌برند
آنها می‌گویند این مرد ما را رها کرده تا خود تنها اقدام کند»
«او بزمانی دراز با ما تماس و آشنائی داشت
و همه سوده‌های ما در دستش جمع بود»

«و چگونه می‌توان زبان شکایت نگشود وقتی
که کسی نمی‌یابد برای چیزی عوضی که منسوب به یگانگی آن باشد»
و چون ما هدایت و دلالت و قیاسات را بر ستارگان گذاشته‌ایم که پیش از ما
کسی بدانها هدایت نمی‌کرد، آنچه را که ما اختراع کرده‌ایم در خلیج بربری و در
کتاب ارجوزه و درستی معرفت و اندازه‌گیری جاه و درطرفین آن و قطب نمای آن
که همه این دانش‌ها از آغاز جهان تا بروزگار ما ناشناخته بوده‌اند، و آنچه را اختراع
کرده‌ایم در قیاسات مدرج، پیش از ما احصاء نشده بود، پس ما ذکر کرده‌ایم برخی از
آنها در «الذہبیۃ» و آنها را شرح داده‌ایم برای هدایت و معرفت دریانوردان^۱ پس به‌خدا
سوگند و سپس به‌خدا سوگند آنچه را که ما باز شناخته‌ایم و بدان عمل کرده‌ایم
خطا و اشتباهی عملی در دریا ندارد. مگر خطا یا اشتباه لفظی از اختلاف بادها، یا
کناره روی سواحل، یا اعماق آب یا فساد درجه‌های قطب‌نما، یا شدت باد یا قضا و
قدری که حکم بر آنها در قدرت کسی نیست و به علم خداوند بزرگ مرتبط است و
اگر به چیزی از ستم و خیال‌پردازی پرداخته باشم پس مقرون به زحمت و شکست
در کل صنعت دریانوری ما است.

بر آنچه نظر داشته‌ایم و تأکید کرده‌ایم و در خصوص موج‌های مداوم صلیبی
و فزاینده گفته‌ایم: موج‌های حاصل از بادهای دائمی در اقالیم جنوبی مانند کوس^۲ در ظفار

۱ - آقای تیبیس مترجم نسخه انگلیس این جمله را بصورت (هدایه و والمعرفة الركاب
البحر نام کتاب یا رساله‌ای دانسته است

۲ - یعنی باد کوس و برای اطلاع بیشتر از کلمه کوس به توضیحات و تحشیه شماره
۲۰۳ بنگرید.

قطع نمی‌گردند از سالی به سالی مگر برای چند روزی بین بیستمین و شصتمین روز پس از نوروز، این نظریه موجه‌ترین نظرات درباره این موجهای صلیبی (۲۲۳) است چه ما خود در این موضوع سخنان بسیار گفته‌ایم. اما این سختم درست‌ترین آنها است. آنها در فواصل اندازه‌گیری مشخص برمی‌خیزند و جریان می‌یابند و بلند می‌شوند. بطوریکه آب به بالای دساتیر^۱ و (جمع دستور است). مترجم نسخه انگلیسی آنرا بدون ترجمه و توضیح عیناً دساتیر ضبط کرده است. کشتی می‌رسد. همه این امواج شیطانی و زیانمند برای کشتی‌های دریا پیماست چنانکه در قالب یک معما بشعر سروده‌ایم:

و مبعوضه للناس فی کل حاله اذا ما استمرالریح شدّ شدیدا
اذا ما أنت من بین ابناء جنسها اواخر جیش ثم جیش بقودها
و لم یرها الراؤون الا هنیهة و دلت و لم یبق الزمان یعیدها

«چقدر برای مردم در هر مورد نفرت‌انگیز است
وقتی باد باشد تش ادامه یابد
«وقتی بین امواج مانند آنست که از جنس بادی
در انتها آن لشکر باد فرا می‌رسد و خم می‌شود
«آنها چه کسی جز یک لحظه تواند دید
و آن می‌گذرد اما زمان متوقفش نمی‌کند و تکرارش می‌نماید

و اختراعات و توضیحات ما در دانش دریانوردی توضیح ترکیب مغناطیس بر صفحه قطب‌نما است. و ما را در صفحه قطب‌نما دانشی بزرگ است که در کتاب نیامده است: بدروستی که ستاره قطبی تنها می‌تواند مقابل سهیلش یعنی نقطه جنوبی خود باشد. پی بدین نکته توجه نمای چه اگر دانشی برای کسی حاصل آمده باشد ما پیش از او بدان دانش دست یافته‌ایم، و همچنین درباره (منکاب)^۲ در ذهبیه و شرح آن نگاشته‌ایم و پس از مرگ ما این اندازه دانش دریانوردی ما برای آیندگان کافی

۱ - دساتیر قطعاتی از کشتی و قسمت فوقانی دگلها است

۲ - در خصوص کلمه منکاب به توضیحات و تحشیه بنگرید. احمد اقتداری

است.

اما در مورد قبله، آنچنان که ما صنعت کرده‌ایم و راه پیدا کردن قبله را نشان داده‌ایم، برای خاص و عام کفایت کند و با آزمایش است که مردان عقائد ما را قبول کنند و بزرگ دارند، یا رد کنند و سرزنش نمایند. اگر تصنیفی دربانوردی از روزگار آدم علیه السلام تا روزگار ما باشد که فوائدش برای همه گان بیش از سخنان ما باشد، من اعتراف می‌کنم که شخصی دروغزن بوده‌ام و به لاف و گزاف یازیده‌ام، چه ما کتب و تصانیف پیش از خود را دیده‌ایم، مانند کتب ابن‌الوردی و غیره که در آن کتب هند و سند را یکی دانسته‌اند و در یک فصل آورده‌اند و تقریباً حبشه را در یک فصل ذکر کرده‌اند، و اکثر نقاط جهان را از نظر انداخته‌اند و مجهول و ناشناخته رها کرده‌اند و از آنها نامی نبرده‌اند بخصوص سرزمین‌های نزدیک دریاها را. و در ذکر سرزمین‌های نجد و حجاز و نهائم [جمع نهامه] کونا‌هی کرده‌اند. بهترین مردمان کسی است که از مردمان پوزش خواهد. من این سخن را می‌گویم و وصف آن می‌کنم، و من در شب‌های درازی که به مطالعه و تحریر در کشتی می‌گذرانم خسته‌تر از جنگنده‌های جنگ‌های صفین هستم، چه آزمایش‌های سخت و مسافرت در کشتی‌ها و تفرقه خاطر و دوری از دوستان و خویشان و وطن و یاران و پیشروی بسوی مرگ سرخ و بیخوابی شب‌ها مرا ناتوان و خسته می‌کند. پس از دوستان در تصنیف قبله پوزش خواهم. و این فصل را ذکر کرده‌ام برای چهار طبقه ستاره‌شناس، مسافر دریا، ساکنان بیابانها، و سپس جمیع مردمان از خاص تا عام. و جهات کعبه و حرم را ذکر کرده‌ام و از درگاه خداوند از زیادی و کمی سخن استغفار می‌کنم.

تَحْشِیْه و تَوْضِیْحَات

شماره‌های ۲۲۲ و ۲۲۳ مربوط به فائده پنجم

(۲۲۲)- در نجوم اختر بینی علامت ستاره عطارد مردی خمیده که نیم خیز بر سر یک پا با زانوی خمیده و گوز پشت نشسته است بشکل (د) می باشد برای اطلاع بیشتر به بخش دوم از جلد نخستین کتاب دیار شهر یاران: تألیف احمد اقتداری نشریه انجمن آثار ملی و در پیوست دویم درباره ریشه شناسی برخی نامهای جغرافیائی خوزستان در کلمه عطارد مراجعه کنید.

(۲۲۳)- موج صلیبی که در بعضی نسخه بدلها موجة الصلیبی و موجة الصلیبین هم ضبط شده‌اند با اینکه در زیر نویس نسخه‌های مترجم انگلیسی و مصحح دمشق ضبط نسخه بدلها ذکر شده توضیحی درباره معنی آن داده نشده است. گمان من اینست که این موج همان است که بصورت «چار موج» در زبان دریانوردان امروز خلیج فارس زیانزد است. و «چار موج» و «چار باد» در زبان فارسی مردمان ساحل نشین کرانه خلیج فارس همین معنی را می‌رساند.

فایده ششم

دیرات سه گانه «راههای دریائی سه گانه» بنابر ترکیب مصنف

دیرات (راههای دریائی) سه گانه و آنچه بدانها مربوط است بنا بر ترکیب مصنف این کتاب: چنین گوید مصنف کتاب: چون از ذکر منازل و خانه‌های قمر فراغت جستیم، به ذکر دیره، و پس از آن بذکر قیاسات می‌پردازیم. دیره بر سه قسم است:

قسم اول دیره الّمل و آن قسم اصلی است و همه دیرات از آن مشتقند و صحت و اشتباه آن آشکار است، اگر آدمی در آن اشتباه کند یا در خود آن خللی باشد، بهر دو گونه آشکار است. با نمایل زیاد به سمت خشکی، یا بسوی دریای عمیق، با وزش باد بسوی ساحل راندن و در جهت اشتباه کردن محاسبه باد، جزر و مد دریا و کشش آن، دور شدن از مسیر درست بوسیله باد، نقص در قطب نما که (السّمکه) نامیده می‌شود و (سمکه الحقه) هم نامیده می‌شود، اگر سکاندار از سکان زیاد دور باشد یا بدان تکیه کند، نادانی ناخدای برای اندازه‌گیری درجات ستاره قطبی در هر محل و از این قبیل اشتباهات سبب تطویل راه و فساد مسیر خواهد شد و کشتی را از مسیر درست دور خواهد کرد.

وقتی ناخدا مراقب همه این مسائل باشد می‌تواند در مسیر درست باقی بماند و از آن منحرف نشود بطوریکه هرگز خشکی از دید او محو نشود و یا بخشی هم در مسیر دریائی فرود نیاید. اما مرد ناخدا باید سخت دقیق باشد و وقتی این چنین مسیری را انتخاب می‌کند و در باد متغیر که در معرض تغییرات ناگهانی است

می راند. هر زمان که مسیرش را تغییر می دهد یا بسوی مسیر دیگری کشیده می شود، هر گاه از خلیجی یا بین دو دماغه عبور می کند باید بسوی خشکی میل کند مثلاً در دو دماغه رأس الاسد و در هوای مه آلود وقتی میدان دید کم است، یا بهنگام راندن از عدن به (دارزینَه) ۲۲۴ در هوای مه آلود و در باد دامانی، یا از خلَب به رأس الثور باشی که جهت درست لازم است ممکن است از آغاز در مسیری غلط قرار گیری و کشتی تو در رأس الثور نابود گردد. در چنین راهی نباید [از بیم] ترانی، مسیر را بگیر و راحت را بپیما ولی در شب از این مسیر مگذر، چه اگر در شب در چنین مسیری برانی، نامطمئن خواهد شد و محاسبات خود را کم یا زیاد خواهی کرد و بخطر اشتباه خواهی افتاد. اما تجربت تو تو را از هر اتفاق سوئی خواهد رها کند. و این سخن آخر است در دیرة المَل.

قسم دوم- در ذکر دیرة المَطْلَق، این دیره از دیرة المَل مشتق است. با این راه کشتی ها به یک بندر وارد و خارج می شوند و با استفاده از جهت یاب ها به چپ یا راست بندر می روند. اشکال این دیره آنست که در سمت چپ یا راست نمیدانی مقصد و هدف چیست. در مثال از (ظفار) به (بندر موسی) در مغیب السلبار که در جنوب ترک می کنی به سمت راست، و مثال دیگر از (فرنک) به (فیلک) در مغیب السلبار که کشتی را در سمت چپ قرار میدهی و در مثل از (اباعل) به (زُقَر) وقتی ابعله را مقداری در سمت راست ترک کنی و در دید بدو هنگام شب، بخصوص در باد دامانی وقتی در مسیر مطلع العقرب رو بجنوب شرقی می رانی نمی توانی (زُقَر) را ببینی و به رأس الخَلَب می رسی و در رأس آن فرود آئی. این راه را دیرة المَطْلَق نامند و با اینکه مطلق یعنی رها شده از قیدها نامیده می شود اما قیدهای خاص خود را دارد که ما بر آن قیدها تأکید کرده ایم و سخن ما اینست: کل مطلق درست است و قیاس اصلی در دو طرف آن نیز درست است. و راهی و مسیری است، مانند راه (خوریاموریا) به (سقطری)، و راه (جَرْدَقون) به (فرنک) و راه (کُمهری) به (طوطاجام)، و راه (جاش) به (مَسکَن)، و راه (شَحْره) به (بُعاض) در قطب، و راه (دارزینَه) به (قریه الشیخ)، و راه هَجْره به (برُوم)، و راه العُمیره به (رأس بَر)، و راه جزائر (القنا) به (مَیْط)، و راه (حورَه یا خور) به سیاره، و راه (مقاطین)

به (بربره). و این است دیره المَطْلَق.

قسم سوم دیره الاقتداء نامیده می شود و آن هم از دیره المَلّ مشتق است و محاسبات آن بر آن دیره استوار است، و با مکان معروفی که شخص باشد محاسبه می شود و در محاسبه کشتی نیز در مکانی معلوم است، و از محلی معلوم حرکت می کند. باین ترتیب که مرد دریانورد با مکان معلوم آغاز می کند و مسیر خود را انتخاب می کند و در محاسبه مسیر سرعت دارد. مثلاً یک کشتی که در مطلع العقرب از مسکت و رأس الحد حرکت می کند و بسوی رأس الفال می راند. به نقطه ای می رسد که چهار زام از رأس الفال است و بعد بر می گردد روی مسیر دیگری و بعد کشتی دیگری آغاز حرکت می کند که نیز نیاز به محاسبه رأس الفال دارد و چون به چهار هفتم درجه خانه بین عقرب و اکلیل رسید، رأس الفال را در نظر بگیرد و هفت ترفا مسافت پیموده است و در صدر ۷/۲۸ یعنی چهار زام را طی کرده و همچنین دنباله آن نیز در چهار زام یا ۷/۲۸ است. و این مسأله لطیفی است که دلیل مؤکدی تواند بود بر اشتباه علوم ترفا در شقاقت چه در یک مسیر باشد و چه در دو مسیر. و زامها غیر از آنند و جمیع آنها در هر حال و در هر مسیر، کشتی ۱۱۷ زام را دو جهت می پیماید و آن کشتی دیگر نیز در همان فاصله می راند. و این دیره برای دریانوردانی است که در محاسبات راه خود دقت کافی بکار می برند. محاسبه به سرعت انجام می شود چون احتیاجی به اندازه گیری فاصله در طول موازی راه نیست فقط اقتداء به همراه می کند و راه طویل را کوتاه می سازد. و یا حرکت یک کشتی از (زَجْد) در مغیب العقرب و حرکت کشتی دیگر از (الحد) در مطلع العقرب و هر دو می خواهند یکدیگر را تلاقی کنند، آندو کشتی در هشت و یک دوم درجه قطبی یکدیگر می رسند. این دیره را دیره الاقتداء نامیده اند.

بدین ترتیب من هر نوع دیره (راه) را از دیگری مشخص ساختم چرا که علوم بمانند سلاحها متفاوتند و هر یک مورد استفاده مخصوص بخود دارد. وقتی احتیاج به کمان، گاه به شمشیر، گاه به پیکان یا خنجر است اما هیچ زمان در جنگ شما بی نیاز از حتی یک کارد کوچک نیستید. همچنانکه شاعر گفته است.

لَا تَحْقِرَنَّ عِدُوًّا رَمَاكَ وَ لَوْ كَانَ فِي سَاعِدِيهِ الْقِصَرُ

فان السیوف تحز الرقاب و تعجز عما تنال الا برّ

«دشمن را که بسوی تو تیر می اندازد خرد مشمار و تحقیر مکن- حتی اگر بازوانش کوتاه و ناقص باشند- «چه شمشیرها ممکن است گردنها را ببرند- اما نمی توانند بدانچه سوزنها انجام میدهند برسند.

آدمی دشمن آنچه نمیداند هست، چنانکه حارث در وصیتش شعری سروده است:

عرفت الشر لا لشر لکن لتوقیه
و من لا یعرف الشر حقیق ان یقع فیہ

«من بدی را شناختم نه برای آنکه بدی است تا آنرا شناخته باشم- بلکه برای آنکه بدان تسلیم نشوم- «کسی که بدی را نمی شناسد- مطمئناً بدان دچار می شود.

و شایسته است که مردمان بدی را بیش از خوبی شناسند چرا که نتیجه دانستن خوبی بی پروائی و اطمینان است ولی نتیجه دانستن بدی احتیاط و دقت است.

در بعضی مکانها دیره بیشتر از قیاس سودمند است و در برخی مکانها قیاس سودمند و مسیر منتخب سودمندتر از همه آنها است.

اما دیره به قیاس می گوید: من اصل هستم و تو فرع باشی. و قیاس بدو گوید: اگر من در دسترس دیانوردان نبودم که دیره را نشان دهم، مسیر تو ای مرد مسافر تغییر می نمود. مسیر خود را ای مرد مسافر تغییر ده، چون بغلط راهنمایی شده ای و تو در جهت غلط رفته ای چون هر دماغه (رأس) بین دو دیره واقع است، مانند مسقط و فرنک، و رأس الحد و مصیره، وقتی که آدمی آنها را بهم پیوندد و هنگام شب باشد، و چون در دریا سایه و مانند آنها بینند. و هرگز ناخدای هوشیار مسیر و حرکتش را بشهادت قیاس تغییر ندهد مگر در بی احتیاطی خود ببهانه شب و تاریکی اصرار ورزد، آنگاه او به مسیر غلط خواهد رفت. پس اگر من قیاس را در دسترس تو نگذاشته باشم یقین دریانورد در مسیر غلط خواهد راند.

و دیره بزبان حال سخن راستین گوید: ای قیاس، آنکه مرا بکار می بندد، بدون آنکه از چشم هایش استفاده کند، مرا در دست هایش کافی می بیند، و اگر از من دور

شود غفلت کند و مرا بکار نبندد، گمراه خواهد شد.

پس قیاس گفت: چرا نباید دریانورد تو را فراموش نکند و بکار نبندد و چه مواقعی که جریان شدید آب نزدیک او است و عمق‌ها کمند و بندر مطلوب باید مورد جستجویش قرار گیرند ناگزیر باید از دیره استفاده کند و نه از قیاس. پس هر دوی آنها را [دیره و قیاس را] بشناس و برای هر یک از آنها فایده‌ی می‌شناس. چنانکه در ترتیب فوائد سلاح ذکر کرده‌ایم. هر یک از آنها در وقت خود فایده‌ی دارد. و قیاس و دیره هر یک در جای خود محلی دارند و ما این مثال را برای مرد فهیم زده‌ایم و نه برای جاهلان. هر دوی آنها بر مسیر تأثیر می‌گذارند چه دیره و چه قیاس. و مسیر به هر دوی آنها می‌گوید: دیره مادر من است و قیاس پدر من و من کودکی هستم که دریانورد ماهر حسابگر مرا از آنها بدست آورده است. اما جهت (مجری)، مجری تو را به مقصد می‌رساند یا به مقصد نزدیک می‌کند. و ما در بعض اشعار خود گفته‌ایم:

یفوتک غفلة نظمی و نثری	و تزعم ان لیلک ذونهار
فو الحرمین لم نظفر بعلم	یسرک فی البحار و فی البراری
اذا ما الرامیات رمتک فاعلق	بتصنیفی و حکمی فی المجاری

«فراموش کرده‌ای از روی غفلت شعر و نثر مرا و گمان می‌کنی که شب توبه روز رسیده است.

«پس سوگند به حرمین که با دانش پیروز نمی‌شوی بر دریاها و بیابانهای دور.

«پس چون بخت بد تو تو را نشانه قرار میدهد

بر کتاب من و حکم من در مجاری و مسیرها اعتماد کن و تکیه‌نمای.

اگر بتجربت آموخته بودی آنچه را که من آموخته بودم، کتابهای مرا حفظ می‌کردی و می‌نوشتی و برای استفاده دیگران، بدانها می‌سپردی. بر تو فرض است که بر اعتماد بدانها دامه دهی.

و بدانکه مجری را آفاتی است و از آنها بهره‌یز نخست آفت خواب دریانورد است و تعیین اندازه جاه [ستاره قطبی] است در شب در مکانی و در روز در مکانی

دیگر و اینکار راه تو را طولانی می سازد. دیگر در حرکت است. ممکن است اشتباه و فساد دائرة قطب نما یا سمکه یا عیب آهن ربائی نیز آفت باشد. یا کشتی رانی روی (القدّامی)، یا روی (الکلب) نیز آفت تواند بود. یا کشتی رانی با نیمی از قفل با الدستور، مخصوصاً بهنگام موج و التّقصیر نیز آفت است. که کشتی مدام از آب بیرون می جهد. و دریانورد گمان می کند که کشتی بجلو حرکت می کند و در یک جهت حقیقی به پیش می رود در حالیکه کشتی در یک جهت مایل در حرکت است. همه این مسائل بر ما اتفاق افتاده است و ما بر خود اعتماد کرده ایم که آنها را بدرستی ترتیب دهیم و این اشارات برای آگاهی ذهن مردمانی است که به این فن دانش دارند. و اما جاهل و نادان به این فن مانند زمین های خراب و بی حاصلی است.

و این کتاب دشمن نادانیان است، و تحفه گرانبھائی برای دانایان است، چه بمانند آن در فن دریانوردی تصنیف نشده است، و مشتمل بر اصول و فروع علم دیانوردی است، و شایسته مجلس خاص و عام است و از آن دریانورد ناخدا و غیر ناخدا بهره می برند.

بپرهیز، و راستی را بپرهیز از نادانی دارنده سکان کشتی و آنی از کار او غافل مباش، چه او بزرگترین دشمنان تو است [ای ناخدا]. و چون بسوی خشکی می رانی و خشکی را با دقت هم نمی بینی اشتباه از سکان دار است. و من این کتاب را ننوشته ام مگر پس از آنکه پنجاه سال از عمرم را در تجربت های دریا سپری کرده ام. و در این مدت دراز هرگز سکان دار را تنها نگذاشته ام. مگر آنکه بر بالای سرش بایستم یا دستیارم را بر او بگمارم.

پس باز شناخته ایم اصول دیره و مجاری، خیر و شر آنها را. اما قیاسات مشهورند و ما باختصار در «حاویه» و کتب دیگر از آن سخن گفته ایم. و از قیاسات مسافات مشتق است. و حاجتی بذکر آنها برای نادانان نیست و تدقیق در این سخن را بیم نابخردان در کار است.

و اما کسانی ناگزیر بذکر و دانستن آن هستند. و ما بزودی آنرا ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی.

تحشیه و توضیحات

شماره ۲۲۴ مربوط به فائده ششم

۲۲۴- دارزینَه- ظاهر کلمه فارسی است، امروز بین کرمان و بم روستائی و آبادی بنام دارزین وجود دارد. وجود آبادی دارزین در کرمان قرینه‌ای برای فارسی بودن دارزینَه بعد از عدن در اقیانوس هند است.

فائده هفتم

در باشیات و قیاسات و آنچه بدان مربوط است

با عباراتی نیکوتر و بجز آنچه در کتاب حاویه ذکر شده، و بنا بر مواسم سفر.

باشیات

پس آغاز می‌کنیم نخست در باشی (سعدالذابح) که بر خلاف باشی (النثره) است. و باشی سعدالذابح، وقتی که فرقدان در همان ارتفاع ستاره قطبی است، قیاس برابر دارند. پیشینیان گفته‌اند که باشی آن چهار است، اما نزد ما بیش از سه انگشت نیست.

و همچنین باشی (الفرغ) در نزد پیشینیان شش و نزد ما چهار انگشت است. و باشی (البطین) نزد آنان پنج و نزد ما سه و نیم انگشت است. پس خود تجربت کن و بیازمای و از راه درست بدان عمل کن، چه سرآمد همه دانشها در فن دریانوردی تجربت است، چنانکه ما در کتاب حاویه گفته‌ایم:

و كل ما جَرَبْتُ يا رِباَّنا
اعمل به في كل ما نعتانا
«ای ناخدا» همه آنچه را که من شخصاً تجربه کرده‌ام. چنان انجام ده و عمل کن که برای تو روشن شده است.

و ما نخست سخن از این باشی گفته‌ایم چون آن نزدیک به (کوس) است، اول آن در سپیده دم اول کوس است، و آن باد (دبور) است، و در حاویه نخست باشی

(الصرفه) را ذکر کرده‌ایم. و در کتاب الفوائد، در ذکر منازل، همه قیاسات را ذکر کرده‌ایم و همگی عبارات و سخنانی که گفته‌ایم با سخنان دیگر تفاوت دارند، و این سخنان دلیلی بر دانش ما است، که پس از مرگ ما دانایان بر آن ارج نهند.

اولین بار که بدین قیاس [یعنی قیاس سعدالذابح] برمی‌خوری، در آغاز شب در آغاز موسم سفر در اقیانوس هند است. چنانکه پیش از این ذکر کرده‌ایم. و این قیاس زمانی که باد دبور که همان باد کوس است ضعیف می‌شود آن قیاس نیز باطل می‌گردد و آن بزمان ریزش «باران فیل» است. و بادهای صبا شدت می‌گیرد، و هر روز از روز پیش شدیدتر می‌وزند، خصوصاً در نزدیکی‌های نوروز. و این بعد از گذشت سیصدمین روز از نوروز است. در فصل دیمانی باشی سعدالذابح برای تعیین نقاط ورود به خشکی مورد توجه دریانورد قرار می‌گیرد. و معمولاً از صد و هشتادمین روز سال تا سیصد و بیستمین روز سال از این باشی استفاده می‌شود.

پس از باشی سعدالذابح باشی (الفرغ المقدم) است. و آن بر خلاف باشی (الصرفه) است. ظاهر می‌شود و در سپیده دم دویستمین روز پس از نوروز و بعد از نوروز تمام می‌شود. و بهمان زمان باشی (السلبار) نیز باطل می‌شود. و استفاده می‌شود باشی سهم القوس در نزدیکی این قیاس و در نزدیکی آن نیز قیاس سهم القوس باطل می‌گردد.

و باشی (الدبران)، بنا بر رأی پیشینیان چهار انگشت است، اما نزد ما بیش از سه انگشت نیست این مردان برای استفاده تعیین نقاط ورود به خشکی از ارتفاع ستارگان بهره‌نمی‌گیرند، بی‌گمان ما باید به آراء آنان احترام گذاریم، ما مسیرهایی را که آن مسافران رفته‌اند رفته‌ایم، و دریانوردان متأخر را می‌شناسیم و خوب و بد انتخاب و اعمال دریانوردی آنان را دریافته‌ایم، چه تجربه بالاترین دانش‌ها است.

و این باشیات در حد بالا را دریانوردان مناطق تحت‌الریح (۲۲۵) ل زیر باد یعنی ناخدایان خلیج بنگاله از آن استفاده می‌کنند چه آنها نزدیک به خط استوا هستند. و کتابهایی که درباره باشیات و قیاسات نوشته شده‌اند جز درباره اقلیم شمالی نمی‌باشند. و این باشیات در اقلیم شمالی استعمال نمی‌شوند. و به تحقیق آنکه من باشی جمیع نقاط را بدرستی در «فائدة منازل قمر» ذکر کرده‌ام. در موقع ورود به

خشکی دقت زیاد بکار بند. مواظب آنها باش و مقادیر را بطور دقیق و صحیح بکار بر، چه از ضعف رأی مسیرها تباه و فاسد می شوند و شک پدید می آید. چنانکه ما در «الذهبیة» شعری گفته ایم:

اهل تُهمَل الخیل الجیاد عن اللقا و ترکب اهلُ الثَّأر فوقَ الشعابِ
«مردمانی که اسب تیزتک را بخاطر زخم کهنه لگد او نادیده می گیرند - گاوهای
نر را بجای توسن های سرخی می رانند.

بعضی از اسبان در نزد عرب به روباه و برخی به غزال و برخی اسبان قوی
هیكل به کوهها و اسب های تیز پا به پرندگان و برق اصطلاح می شوند.

اکنون به مثالهایی از قیاسات عالی می پردازیم. چه اگر یکی از شما [دریانوردان]
یکی از این ستارگان ناشناخته را در قیاس بکار برید، باید کار خود را تکرار کنید، و
آنقدر تکرار کنید که از تجربت های خود اطمینان حاصل نمائید و از اشتباه و معایب
آن کار برکنار بمانید و چه بسیار که یکی از شما قیاسی بکار برد و در آن عیبی
باشد و از آن مطلع نگردد. و چون این عیب و علت را بارها ببیند باید آنرا بدیگران
اعلام دارد. و سوگند بخدای که من این قیاسات را تصنیف و انتخاب نکرده ام مگر
بعد از آنکه بیست سال آنها را تجربت کردم و آزمودم و بخدای سوگند که در آنها
حتی یک هشتم یا یک چهارم اختلاف نیافته ام مگر در دو یا سه ترفا که آنها را ذکر
کرده ام.

من همواره در مصنفات خود ذکر کرده ام که یک اندازه کمی کمتر یا بیشتر
است و اگر چه اندازه ای شناخته شده باشد از روی عادت قضاوت این شک را وارد
ساخته ام. من این قیود را در شرح الذهبیه ذکر کرده ام همچنانکه در قصیده (نونیه)
شعری در این باب سروده ام.

فدأنی المیخ و با شیهما بأنْ باشی الفرغ نقصٌ و مینٌ

«پس بمن نشان بده میخ را و باشی آنرا که روشن است - بدرستی که باشی الفرغ
کاهش یابنده و اشتباه است.

چه باشی (الفرغ) و (المیخ) با هم اوج می گیرند، و اگر چنین باشد در هنگام

یکسانی ارتفاع میخ با ستاره قطبی در شرق یا غرب باشی آن سه است. اما دیده‌ایم که بهنگام یکسانی ارتفاع ما با ستاره قطبی باشی میخ دو و کسری است پس درمی‌یابیم که باشی (الفرغ) کاهش یابنده و نقصان گیرنده است و همچنین است وقتی که فرقدان در موقع عمودی به اندازه (النعائم) اوج می‌گیرد. باشی (الفرغ) چهار انگشت است و این اندازه دقیق است برای تعیین نقاط ورود بخشکی‌ها. پس ورود به خشکی را با آن تعیین کن. و چنانچه ملامت بینی، بر تو است که اگر زنده باشم و اگر مرده مرا سرزنش کنی.

اوج میخ از (الفرغ المقدم) به (بطن الحوت) است. و در بین زمان ستاره قطبی ارتفاعش را افزایش یا کاهش نمی‌دهد آنچنانکه قابل وصف باشد. و این روشن‌ترین دلیل است بر باشی (الفرغ) که چهار انگشت است و دلیل روشن است بر اینکه وقتی میخ و ستاره قطبی ارتفاع یکسانی دارند چه در مشرق و چه در مغرب، باشی دو انگشت است. این دلیل را در «نونیه کوچک» با شعری گفته‌ایم که مطلعش اینست: «قمت بها خاضبته الاصبعين» و این دلیل روشن مؤکد در اقالیم شمالی است. و مردمان اقالیم جنوبی موافقت دارند و می‌گویند: «ای مردمان اقالیم شمالی، ما مردم اقالیم جنوبی می‌گوئیم همچنانکه سخنان پیشینیان است باشی (الفرغ) را شش انگشت می‌دانیم ولی در اصل بنزد ما چهار انگشت است و همچنین ستاره قطبی در اوج (الصرفه) در پائین‌ترین حد خود است. قیاس (الواقع) باشی دو انگشت بطور دقیق است.

بدین ترتیب همه اندازه‌های رؤوس دیگر بر مبنای اوج (الصرفه) است، چه آن دقیق است، بجز قیاسات رؤوس حجاز که آنها کمی کمترند. و در باشی (الفروغ) [یعنی اوج آن ستارگان] فرقدان در مغرب اوجی برابر آن دارد و هشت انگشت در رأس الحد نشان میدهد. از فرقد بزرگتر، پیش از این موقعیت در اوج (سعد الاخیه) و قبل او اعتدال سهم القوس مورد استفاده قرار می‌گیرد، چه فرقد بزرگتر در زمانی که دو ستاره شرقی بطور افقی روی ستاره‌ای که در زیر آن است و از آن کوچکتر می‌باشد قرار گیرند و بلند شود مورد استفاده قرار می‌گیرد و با روشی مشابه بلند شدن فرقد بر روی ستاره همراهش. در این زمان از رأس الحد یازده درجه نشان

میدهد. بعد از این دو قیاس مشهور به «عکاز الربابین» بدست می آید، درست بعد از اوج (الواقع) و بزمانی که باشی دو انگشت است. و چون باشی الواقع عبور کرده و در غروب فرو رود، (السلبار) برای اندازه گیری مورد استفاده واقع می گردد. اما مصنف این کتاب نیز را در قید سلبار قرار داده و شایسته تر از قید (الواقع) به چیزهای دیگر است، همچنانکه در شرح قصیده آنرا ذکر کرده ایم و به نظم در آورده ایم و از برای آنها قصیده ای گفته ایم که درباره آنها تدقیق دقیق کرده ایم. و نوسانهای آنها را بیان داشته ایم. اما قید الواقع موجب افزایش به اندازه چهار و یک دوم انگشت برای (السلبار) از رأس الحد به فرنک است. در فرنک هشت و یک دوم درجه و در شحر ۹ درجه است. و ما جد اول کاملی ترتیب داده ایم که فرنک را در هشت درجه و شحر را در هشت و یک دوم درجه نشان میدهد. اما در هر درجه بندی و برای تمام رؤوس خطا به اندازه یکدهم انگشت وجود دارد [و غیر قابل اجتناب است]. پس تجربه کنید و بیازمائید، نواقص و خطاها را خواهید دید. و از این خلل و خطاها در سرزمین های جوزرات بیمی نیست و در تعیین ورود به خشکی اشکالی پیش نمی آید، بلکه بیم از این خطاها و خلل در تعیین ورود به خشکی در سرزمین ملیبار است که باید ناخدا سخت مراقب باشد که موقعیت صحیح او در رأس الحد چهار انگشت است و باید نسبت های صحیح خود را در ورود به خشکی در ناحیه مدور که ۵ درجه است نگهدارد و مراقبت نماید. و اما در ملیبار به ایام سی روزه نوروز و سی امین روز پس از نوروز و پس از آن موسم وزش باد نعشی و مطلعی است. و در تعیین ورود به خشکی هائی مثل فرنک و ظفار باید مراقبت و محاسبه را نگهداشت، و بهنگام زمستان و روزهای موسم وزش باد بنات [طلوع بنات النعش] ورود به خشکی مرگ آور است. و اما در باد دیمانی در ملیبار، بیمی نیست. این سخن دستور العمل سودمندی برای ناخدایان دانا و ناخدایان جاهل هر دو تواند بود. چه جاهل گمان می کند ستاره قطبی در شش درجه است ولی بدرستی که ستاره قطبی در درجه کمتری قرار دارد.

با باد سهیلی و با جزر و مد سهیلی (جنوبی) می توانی ورود به خشکی را آسان و خوشایند سازی، اما در غیر اینصورت به پیشواز مرگ رفتن و مرگ سرخ

خریدن است. ناخدای دانا قدر سخن مرا می شناسد. او در خانه ای بسر می برد و هوشیار است که بازیر کی بطن الحوت را استقبال کند تا (الشَّرطان) اوج گیرد. و چون الشرطان اوج گیرد یک چهارم انگشت فرو می افتد و ما این مطلب در ارجوزه گفته ایم که مطلعش چنین است: یا سائلی نحن صَحَّة القیاس... «ای پرسش کننده من از درستی اندازه گیری...»

و ما قید تیر را سه انگشت در طلوع قرار داده ایم، چه سَلَبار از حیث طلوع تیر از روی آب اندازه گیری می شود تا زمانی که تیر شش انگشت بالا آید و ما گفته ایم: تا زمانی که تیر بین پیچ و یک انگشت می شود. ما معدل آنرا در سه انگشت می گیریم آنگونه که موجب اشتباه نشود. چه در اقالیم جنوبی و چه در اقالیم شمالی بهر حال این استفاده ممکن خواهد بود. ما بطور اساسی تیر را در قید آورده ایم. و تیر در مسقط سه انگشت و سَلَبار نیز سه انگشت، درجه بندی کرده ایم در نهایت قیاس در کشتی دوازده درجه و همه کسرهای آنرا هم ذکر کرده ایم. و قید تیر از قید (الواقع) در باد دیمانی. (الواقع) در کوههای هرموز و قلعات و تیر در دریا قرار می گیرد. و این مطلب از دلائل شایسته ای است که می توان برای در قید آوردن تیر با سَلَبار بیان داشت.

پس از این قیاس، اندازه گیری (سهیل) و (الضفدع) است که ما همه آن مطالب را در ذکر منازل قمر در این کتاب ذکر کرده ایم. و اصل قید سهیل چهار انگشت است بدان زمان که ستاره قطبی در پنج درجه است و قید (الضفدع) یازده انگشت است. وقتی به سرزمین (الشَّحر) می آئی (الضفدع) نه انگشت است و سهیل چهار انگشت در قید است و چون در هفت درجه ستاره قطبی می رسی، در جمیع نقاط جهان، الضفدع هفت و سهیل چهار درجه در حالت خود در قید است. و چون به هشت درجه ستاره قطبی برسی، الضفدع پنج و سهیل چهار درجه در حالت خود در قید باشند. اگر بیم آن داری که الضفدع غروب کند، سهیل را در سه درجه مقید کن، آنگاه ضفدع در هفت درجه خواهد بود یا سهیل را در دو درجه مقید کن که در آن زمان الضفدع در هشت و یک دوم خواهد بود و بتدریج بحال نخستین باز گردد. ما این مطالب در «النونیه» که شعر آغازش چنین است باز گفته ایم:

اقول و الفلک با الشراعیین فی لیلۃ لم تنل فیها الکرۃ عینی
 خذها ثلاث قیود و افقات له^۱ بهیروان لکف الحتف و الحین
 «من سخن می گویم و کشتی با دو بادبان عبور می کند- در شبی که خواب
 به چشم های من نمی رسد-» بگیر آنرا چون قیود سه گانه موثق و افقهای مطمئن را
 برای آنکه در هیروان از مرگ و نابودی اجتناب شود

و هیروان همان خوریاموریا [جزائر کوریا موریا] باشد. و آن نقطه ای است
 زلزله خیز و پر ابر و پر باد. و چه بسا که در زمان اندازه گیری در آن محل ابرها
 برخیزند. پس ما برای آن سه قید در نظر گرفته ایم و پس از آن اندازه گیری می شود
 سهیل و سلبار که در دست تو است. و نام این ستاره (الضَّفَدَع الاول) است و پس از
 دو منزل بعد از آن (الضَّفَدَع الثانی) است. و الضفدع الاول (الظَّلیم الفرد) نیز نامیده
 می شود و همچنین (فم الحوت جنوبی) و (ساکب الماء) نیز نامیده می شود و آنرا
 (اول النهار) نیز گفته اند. چه بمانند آنست که آب از نهري بدلو می ریزد. و در دهان
 مجموعه ستارگان (السَّمَكَةُ الجنوبيه) قرار گرفته و دمش هم به دم ستارگان
 (السَّمَكَةُ الشماليه) طوری گره خورده است که در وسط سَمَكَةُ الشماليه ستاره
 سرخ گون بطن الحوت هم در وسط آن مجموعه ستارگان گره خورده است. و این
 موضوع (بطن الحوت) از حساب منازل قمری است.

این دو ستاره (السَّمَكَةُ) که دم آنها به یکدیگر پیوسته است بصورت ریسمانی
 مواج جلوه گرند. و هر گاه (البُطین) اوج می گیرد، سهیل در افق ظاهر می شود و بر
 روی آب نمایان می شود و قبل از استقلال و اوج سهیل (مقدم النعش) در اقالیم
 شمالی ظهور می کند. آنچه را که من در شرح «ذهبی» گفته ام بخوان که از روی
 تحقیق و تدقیق است و مشابهاات و تقریبها را فرو گذار. و پس از آن قیاس
 (خامس النعش) است در طلوعش وقتی با ستاره (الفرغ المؤخر الشمالي) بلند
 می شود. این سخنان را در (نونیه) ذکر کرده ایم یعنی در قصیده نونیه مطولی که به
 «القصیده الخیل» موسوم است و برآستی که این قصیده اساس قیاس کشتی هائی

است که مانند سواران و اسبان تندرو از سرزمین عربستان بسوی ملیبار بتازند و مطلع آن قصیده چنین است: ابدأ باسم الاول الرحمن...

پس از آن قیاس ششمین ستاره یعنی (سادس النعش) است که در هشت درجه ستاره قطبی با (الشرطان) در همان هشت درجه ستاره قطبی غروب می نماید. و در قیاسات عربها و هندیها سودمندتر از این قیاس در جمیع آسمان نیست، چه آنها از سالی به سالی، به شش گونه قیاس می نمایند و هرگز از این قیاس و شناسائی آن غفلت نمی ورزند مگر نادانهای که لذت این قیاس در نیافته باشند، و بدین دانش آگاهی نداشته باشند چه همه سودها در این قیاس است. و ما قصیده ای در این سخن سروده ایم که مطلعش چنین است:

سهاد، حکت عینی عصارة عندم و کل نجوم الليل تسأل عن دمی
«ای بی خوابی، چشم من چون آب تو خون است. و همه ستارگان شب خون مرا می خواهند»

و آنچه را که من به صحت و قوتش مثل زخم چیزی کم اهمیت نخواهد بود. پس بیندیشید در این قیاس که در اصل و در موقعیت عکس آن پنج درجه ستاره قطبی است و در درجه بندی آن تفکر کن تا همه ستارگان و حرکات و دوران آنها در حول قطب را دریابی و بدانچه خطوط و مسائل و فروع جزئی است و تو را سودی نباشد میندیش، تو را و هر که را که بدانها توجه کند فایده نباشد و دانشی از آن حاصل نیاید. اما در این قیاس که من گفته ام تأمل نمای چه در این دانشی است که برای مردی از آغاز تا انجام عمرش کفایت کند و شایسته است که این قیاس از همه تصانیف من در دریانوردی بیشتر و بهتر در خاطرها بماند و پس از مرگ من از آن بهره جویند چه در آن دانشهای سودمند است.

من در سالهای بی شمار عمر در اقالیم شمالی از دوازده درجه ستاره قطبی تا وقتی که ستاره قطبی ناپدید می شود این قیاس را آزموده ام و از این قیاس در سرزمین جاوه و سرزمین زنج و چین و در همه دریاهای دنیا استفاده می شود. و اگر بخواهی از آن قیاس در دریای قلمز العجم و دریای روم بکار بندی، می توان از آن قیاس استفاده نمود و آنرا بکار بست و از آن هدایت و دلالت کشتی ها حاصل آید. و

خللی در خشکی های محل ورود کشتی ها در آن قیاس نیافته ایم پس ای طالبان بدان دست یازید و من شما را بدین رهنمائی نصیحت گویم و این چنین اندرزی را عاقبتی نیکو در پی است.

و اما سهیل و ذبان آن، در رأس الحد، کمتر از شش درجه در باشی الدبران است. و باشی الدبران سه انگشت است و قیاس سهیل و سلبار کمی بیشتر در یازده درجه ستاره قطبی و نه درجه است و این قیاس بیشتر از سهیل و ذبان آن است. سهیل و سلبار، در سرزمین های جوزرات هنگام استفاده (با تیر) و (واقع) بلندتر از سایرین اند و برای اطمینان ورود به خشکی های گجرات مفید است. اما در سواحل کن کن اینگونه نیست. اما الفرقه، در اوج ستاره (البطین) در یازده درجه ستاره قطبی، پائین تر از سهیل و ذبان آن در اوج الدبران [در یازده درجه ستاره قطبی] است. فرقدان ها در اوج (المرزم) بلندتر از آن است اما به مقدار کمی و آنرا قیاس آزموده ای است. و فرقدانها در رأس الحد کمی کمتر از پنج درجه اند وقتی که با البطین بلند می شود بمانند سهیل و ذبان سهیل که در مسقط از پنج درجه کمتر است. اما (الحماران) در اعتدالشان یعنی در موقعیت افقی آنها، در پنج درجه اند مانند دیگران اند در رأس الحد. و ستارگان (مربعان الاوسطان) کمی بیش از پنج درجه اند. و باشی الواقع در باد دیمانی دو انگشت است که برابر اندازه گیری قیاس اصلی است و با آن کسی که با باد دیمانی سفر می کند می تواند اندازه گیری نماید اما در پایان سفرش از آن بهره ای نخواهد داشت.

همه این قیاسات و هر قیاس دیگری که در آغاز شب مورد استفاده قرار گیرد به مدت شش ماه ناپدید خواهند شد، اما برای استفاده در پایان شب در مدت شش ماه قابل استفاده و آشکار خواهند ماند. ما در «الحاویه» در این مضمون شعر سروده ایم:

اذا رأيت يافتي بشياً	او مستقلاً کان مستویاً
فاعلم بأن الفجر مبتداه	و ان الى المغرب خذسواه
ودعه عنك سته شهور	حتى نرى قیاسه يدور
بالفجر فاعلم انه مستقبل	ففسه سته اشهر یا رجل
من آخر الليل لاول الليل	اوصیک عن ذلک لا تمیل

«ای جوانمرد، چون باشی رامی بینی- یا اوجی از ستاره را که قابل اندازه گیری است.» «بدان که آغازش در سحرگاه است- و اگر در مغرب بیاید غیر از آن بگیر.» «و شش ماه آنرا فراموش کن- تا اینکه بینی که موقعیتش چرخیده است.» «در صبحگاه، بدانکه اگر از شرق می آید- شش ماه آنرا بشمار ای جوانمرد.» «از پایان شب به آغاز آن- تو را اندرز می دهم که از آن روی نیچی و غافل نشوی.»

قیاس سهیل و سلبار در استقلال ثریا گرفته می شود و از نود و سومین یا نود و چهارمین روز از نوروز گذشته دیگر بدون استفاده است.

باشی (المرزام) دو و سه هشتم است و فرقد در رأس الحد با آن اندازه گیری می شود که مستقیماً در بالای سر، در هفت درجه یا کمی زیر آنست. در هشت درجه ستاره قطبی. به تدریج خللی در این قیاس حاصل آید، چون به ملیبار رسد کمی بیشتر شود. پس خلل آنرا بدان، چه هر کسی و با هر میزان فهمی می تواند آن خلل را دریابد. چه همه این قیاسات را چون با قیاس ستاره قطبی مقایسه کنی در خواهی یافت که هر بار روبه جنوب کمی کمتر می شود و وقتی به شمال اندازه گیری انگشت به انگشت به سمت شمال کمتر می شود. چه این قیاس اگر در اصل بیش از آن باشد در نزول شتابی ندارد و خود بخود رو به ازدیاد خواهد رفت. و آنگونه است که روی ستاره قطبی کمتر نمودار خواهد شد و کم کم بلند می شود تا اینکه هر دو یک مقدار داشته باشند و هر دو در قیاس اصلی در سرزمین کُنکن برابر شوند.

این قیاس در هر اندازه یا بجز اندازه هایی که روی قطب شمال گرفته شده باشند قابل عمل و استفاده است. و اما قیاس ستارگانی که در بالا یا در زیر قطب، یا (الفراقد) از زیر قطب شمالی، یا فراقد در استقلال ثریا، در قیاس آنها در طول تدریج خللی بر آنها واقع نیست و بخاطر عرض جغرافیائی خطائی در قیاس آنها بوجود نیاید و همواره قیاس صحیح در ستارگان مرقوم مانند المربع و الحمارین و الفرقد، زیر یا بالای قطب و الشرطین و سادس النعش را خواهد یافت. و در الواقع و در العیوق در طلوع و غروبشان در اقالیم شمالی، خصوصاً در سی امین روز پس از نوروز خواهی یافت، و در العیوق، و در الواقع هدایت بآنها را در اول و آخر شب در سی امین روز

پس از نوروز خواهی داشت. و قیاس صحیح در ندریج را در همه ستارگان [ابدال] آنچنانکه در شعر و نثر خود گفته ایم خواهی یافت و برای آنکس که پژوهشگر در این صنعت دریانوردی است گفتنی ها را گفته ایم. و مر آنرا که برآستی در جستجوی حاصل دانش و مغز خردمندی است کفایت خواهد کرد و همچنین برای آنکس که ما ناتوان از درک دانش است برای حسرت او کافی است و کافی که این اندازه گیری ها را از دست بدهد. و ستارگان بهترین اندازه ها و راهنماها باشند اما نباید بدانها اندازه گیری مگر در دو ستاره طلوع کننده و غروب کننده و نمی توان از این ستاره بهره گرفت، اگر هر دو در حال طلوع یا در حال غروب باشند.

اگر هر یک از شما اندازه های به خصوصی را برای خود از روی تجربت طولانی انتخاب کند و از آن تجربت در طول عمر خود و در همه سفرهایش استفاده کند و سود برد، من خود در تمام آسمان ستاره ای را رها نکرده ام، مگر آنکه آنرا در جمیع سفرهایم اندازه گیری کرده و کاهش و افزایش در جانش را دریافته و شناخته باشم.

باشی (الذراع) یک انگشت و نیم است. و اندازه گیری می شود در سحرگاه سیصد و بیست و یک روز پس از نوروز و در صد و چهل و یکمین روز پس از نوروز بلا استفاده می ماند و پس از آن باشی (النثره) است وقتی (فرقد) بارتفاع مساوی ستاره قطبی در مشرق می رسد. او باشی آن هفت هشتم انگشت است و چون فرقد به همان ارتفاعی می رسد که ستاره قطبی را همان ارتفاع است [باشی آن سه چهارم انگشت است. و این مسئله مهمی است که از آن مسائل زیادی متفرع است و در این مورد جز این مسئله وجود ندارد. ما هیچ ستاره ای را بجای نگذاشته ایم جز آنکه همه نکته ها و حکمت ها و قیاسات را درباره آن ستاره بیان داشته باشیم، مگر دو ستاره که آنها سهیل و سماکین اند، و آنها ستارگان مشهوری اند اما در قیاس آنها کسوری است و بدین سبب آنها را بجای گذاشته ایم.

و باشی النثره، از سیصد و پنجاهمین روز سال تا یکصد و پنجاهمین روز پس از نوروز مورد استفاده واقع می شوند و مقدار آن هفت هشتم انگشت است.

باشی (الجبهه) نیم انگشت است، اگر چه این مقدار در واقع بین (الطرف) و (الجبهه) وجود دارد و به (الجبهه) نزدیکتر است. پس از آن باشی وجود ندارد مگر

باشی (الزّبره) که بصورت یک چهارم انگشت ظاهر می شود و دیگر قیاس اصلی است، که در اصطلاح ناخدایان دریانورد در اوج (الصّرفه) وقتی که در فرقدان در شرق بطور افقی اند بعنوان قیاس اصلی شناخته شده است.

قیاسات

قیاس اصلی شناخته شده است آنگونه که ما در قصیده تائیه، که برخی از آن در وصف اکلیل است سروده ایم و چند بیتش این گونه است:

یا ایها اللواط کم نشتري	و نشتھی بیعة حی بمیت
بعث زماناً کنت فیه امرداً	اذلم تبع ما کنت فیه اشتریت
قد صحّ ذالقول لدینا کما	صح قیاس الاصل لی و اهتدیت

ای همجنس بازان چگونه می خرید و به چه بهائی می خرید- چگونه مرده ای را در برابر زنده می خرید- چون جوان بودید زمان را فروختید- بدان زمان که نمی توانستید آنچه را خریده اید بفروشید- سخن ما برای خود ما سخن درست است همانگونه که- درست است قیاس اصلی و ما را هدایت کرد.

و در اصطلاح اهل کشتی ستاره قطبی در خانه اش، در این موقعیت اصلی در اوج همه ستارگان برج سنبله است، و این سخن درست است. و سنبله ستارگانی هستند خارج از قدر ششم و بالاتر از آن. و بیشتر از ۱۰۲۴ ستاره اند و (الضیفره) و (الهلّبه) و (السنبله) نامیده می شود این ستارگان و (الصرفه) و (فؤادالاسد) و (سابع النعوش هفتمین ستاره دُب) همه در یک خط مستقیم قرار دارند. و این باشی (منازل) شمالی است، و به هنگام ستاره قطبی (الجدی) در حال نزول است می باشد. و اما باشی (منازل) جنوبی است به هنگام بلند شدن ستاره قطبی و همه آنها را در (نونیه الصغیر) که مطلعش چنین است: «قمت بها خاضبة الاصبعین...» باز گفته ایم.

و پیشینیان آنها را ذکر نکرده اند، چه آنها برای مواسم سفر موافق نبودند، اما مشهورترین آنها را مثل اوج بهنگامی که (الحمارین) افقی اند و بهنگام قیاس (فرقد بزرگ) وقتی که مستقیماً در بالای ستاره قطبی قرار دارد و باشی (الواقع) را ذکر

کرده‌اند و بقیه را ترک کرده‌اند و قیاسات زیادی را نگفته‌اند و اما من در همه قیاسات حتی یک چیز را ناگفته نگذاشته‌ام.

سودمندترین قیاسات، «قیاس اصلی» است، وقتی ستاره قطبی (جُدی) بلافاصله دو انگشت زیر قطب می‌ماند، اگر چه به عقیده بیشینیان سه انگشت است، چون آنان باشی (الفرغ) را طوری می‌سازند که شش انگشت شود در حالیکه این چهار انگشت است. این قیاس اصلی در (الصرفه) ظاهر می‌شود و ما همه چیز را درباره آن در «الحاویه» گفته‌ایم و حاجتی به تکرار آن سخنان و تفصیل کتاب نیست، بلکه آنها را به‌نگام عبور از سواحل مرور می‌کنیم و بدانها اشارت می‌دهیم و چون سفرها زیادت می‌گیرد، در این قیاس شکی باقی نماند، اما در سواحل سیام و جزیره‌های آن در این قیاسات شکی است، چون عربان کمی تردد بدان ناحیه دارند. و بنابراین در سواحل بنگاله و سیام و سواحل (نات = برالنات) شبهه‌ای است.

نزد مردمان (الصولیّان) این قیاسات غیر از قیاساتی است که نزد اهل (کنکن) است. و نزد مردمان کنکن غیر از قیاساتی است که نزد مردمان دیگر است. و در نزد مردمان جوزرات (جوزرانیین = گجرانی‌ها) غیر از اینها است. و برخی از قیاسات مورد اختلاف مردمان است و برخی از آنها مورد قبول مردمان است. اما در سواحل حجاز و سرزمین جزیره العرب و سواحل هندوستان، همه در این قیاسات اتفاق نظر دارند مگر در برالنات (آقای نیبتس cornatic ترجمه کرده است) و سواحل سیام که تمام آنها مورد قبول قطعی نیست. و عقل حکم می‌کند که مردمان سواحل بر سرزمین خود بیشتر آگاهی دارند والله اعلم.

و می‌توان گفت که مردمان صولیّان نزدیکتر به این سواحلند و بهتر آنها را می‌شناسند و درباره آن حکم می‌کنند و حکم آنها درباره سواحل خود بهتر از همه مردمان دیگر است.

ما هدایت شده‌ایم از آنها، از رؤسای آنها که قیاس (الفرقدین) هشت درجه است در کندیکل و طوطو جام، و جامس فله، و در اقدح و در مزیر الصین^۱ و در قلاتند^۲

۱ - در نسخه انگلیسی ترجمه شده است ساحل چین

۲ - در نسخه انگلیسی ترجمه شده است. Qaland(an)

که آن رأس یرمول است. در هفت درجه فرقدان‌ها (محل) Mehal و (مِهکفنج)^۱ در ساحل غرب سوماترا و در شرق (رأس فیرک)^۲ و (فولوا)^۳ (ویرَهله) و (کَلنج)^۴ و (سَلَنک)^۵ و از خشکی چین (فانج فانتک)^۶ در شش درجه فرقدان‌ها جزائر ملوک که در زبان جاوه‌ای «آب عمیق = غرالماء» از جزیره شمطری = سوماترا نامیده می‌شود که در غرب جزیره سوماترا قرار دارند و در شرق آن (رُکن) و (ملاقه = مالاکا) مول^۷ که در خشکی قرار دارند.

در پنج درجه فرقدان‌ها، از (ذیب هدمتی)^۸ و (فوتی فار) و (تیزم توری)^۹ و (فَنصُور = فیصور) در غرب سوماترا و در شرق آن (تیکا) و (سنجافور = سنگاپور)، اندکی بیش از پنج درجه و در مرز خشکی سیام است. در چهار درجه فرقدان‌ها از (ذیب = مالدیو در ترجمه انگلیسی Maldives): کَمْثُل، تیزم توری، و از سوماترا منقَابو در غرب جزیره (سمطری = سوماترا) و در شرق آن، فرقدان‌ها پنج درجه بحساب (صولی = صولیان) بر حسب گمان آن بنابر فلیبنج (Palilang در ترجمه انگلیسی) این قیاس بدست می‌آید. و ما با آنها موافقیم. اما برخی می‌گویند: (تباکو ترمد) و انتهای جنوب شرقی جزیره شمطری (سوماترا) در سه و سه چهارم درجه فرقدان‌ها است.

در سه درجه فرقدان‌ها در ذیب سویدم (Maldives در ترجمه انگلیسی). در این خصوص میان ما و آنها در این قیاس اختلاف بزرگی است. اما استاد واقعی کسی است که چون عرضهای مختلف برای یک عرض داده شود، و آن عرضها با عرضی

۱ - در نسخه انگلیسی ترجمه شده است Mahakpang

۲ - در نسخه انگلیسی ترجمه شده است پرک

۳ - پولا poulau (در ترجمه انگلیسی)

۴ - در ترجمه انگلیسی Kelang

۵ - در ترجمه انگلیسی Salang

۶ - در ترجمه انگلیسی Pang patike

۷ - در ترجمه انگلیسی کلمه مول در این عبارت وجود ندارد.

۸ - در ترجمه انگلیسی Maldives Haddum

۹ - در ترجمه انگلیسی Tiram Tura

که خود اختیار کرده تفاوت دارند، در اندیشه خود، آنها را می‌سنجد و تقسیم‌بندی می‌کند و با جهت یابها (دَیْره‌ها) می‌آزماید و نظریه‌ای مرکب از جهت یابها و مسافرنهای مختلف در طول کناره و تجربه‌های دیگر بر تکیه بر بصیرت و تجربت خود و با استفاده از بندرگاه انتهاء و عرض آن و فصول و مواسم سفر را تجربت می‌کند و به اندازه دانش خود، اختلاف بین عرض‌ها را تشخیص می‌دهد و صحت یک عرض را از اختلاف بازمی‌شناسد. علاوه بر این گاهی اختلاف اسامی لفظی نیز وجود دارد، پس از مذاقه آنزمان به یافتن نام بهتر می‌پردازد. بر طبق نظرات آنها در سه درجه فرقدانها، (سَنده‌باری) در اول جاوه در شمال است. ما و همه دریانوردان با این عقیده موافقیم چه شهرت زبانزد مردمان دارد و هم چنین (موسی‌باری) که بمانند جزیره‌ای است که در آن فرقدان کمی بیش از سه درجه ظاهر می‌شود، آن جزیره در شرق (سَنده‌باری) قرار دارد. و علاوه بر این اسامی دیگری هم [در این منطقه] وجود دارد. و (هانو) گاهی (موسی‌باری) نامیده می‌شود، اما در حقیقت نزدیک باین جزیره است و محلی است که بهنگام دریانوردی از مالاکا به جاوه دریا برای مسافران کم عمق است.

در دو نیم درجه فرقدانها: در غرب جزیره جاوه که بدنبال آنست قسمتی ناشناخته و غیر مسکون است و بنام (اندلاسی) نامیده می‌شود. و آن قسمت از ساحل غربی جزیره جاوه که غیر مسکون است نامی ندارد. در ساحل شرقی بندری است بنام (شینه قَرمون). و در ذیب [Maldives] در دو و یک دوم درجه فرقدانها (فلواملوک) واقع است. اما عربها و مردم گجرات (جوزرات) و مردمان کَن‌کَن این را تشخیص نمیدهند.

در دو درجه فرقدانها در ذیب (Maldives)، (ادواوا) = Advava واقع است و بر عربها و مردمان کنکن و جوزرات (گجرات) شناخته نیست. اما شاید این ناشناختن بخاطر تفاوت‌هایی است که در لفظ برای اسامی نقاط وجود دارد.

در جاوه در ساحل غربی بندری است بنام (سُونَدِه) که خود یک دماغه است، و همچنین در همان عرض در زنج (افریفا) مَنَبَسِه [مومباسا] واقع است و مردمان بر سر این مطالب اختلاف ندارند چونکه آنها خوب شناخته شده‌اند و ما مجهولات و آنچه را که در آن اتفاق نظر وجود ندارد شرح میدهم. در یک و سه چهارم درجه

فرقدانها در جزیره جاوه کوه (قرفول جاوه) واقع است که باید از (قرفول فلیبنج) [Garpu; paleing] در ترجمه انگلیسی تشخیص داده شود.

در یک و یک دوم درجه فرقدانها، بر بالای (الانس) واقع است. و میان ما و مخالفین ما در این مطلب نصف انگشت اختلاف است.

(توبن) دقیقاً یک انگشت و (جرشیک) سه چهارم انگشت نزد مخالفین ما اندازه گیری می شوند. و بین همه دریانوردان بر سر این مطلب اختلاف نظر زیادی وجود دارد.

در ساحل غرب جاوه، جزیره بالی [Bale] است، آنجای که فرقد یک انگشت را نشان میدهد. باین ترتیب تقریباً مقابل (جرشیک) است، اما خشکی اصلی جاوه در میان آنها است.

قیاس نعوش

قیاس نعش‌ها [دُب = خرس بزرگ] در زنج [افریقا] و (فُمر = ماداگاسکار) دوازده انگشت است. ما همه آنها را در (حاویه)^۱ ذکر کرده ایم و همگان آنرا قبول دارند. اما در غرب جزیره جاوه جزیره (شَویَنه صندل) قرار دارد که در دوازده درجه دُب غربی در یازده درجه دُب (موسی سادون) واقع است. و بنابر رأی اهل (صولیان) جزیره جاوه در آنجا پایان می گیرد. بر طبق این رأی باید جزیره جاوه از (شمطری = سوماترا) کوچکتر باشد اما در کتب بزرگان غیر از این است.

و اما (تیمور) بنا بر رأی اهل (صولیان)، آغاز آن در ده درجه شمالی دب واقع است و پایان آن در شش درجه. و در ده درجه تیمور شمالی نامیده می شود. و در نه درجه بندری است. بنام (فولَن = pulan در ترجمه انگلیسی) و در هشت درجه دُب (غیا بن) و در هفت و یک دوم درجه (لکلوی) و در هفت درجه (لیکارسم) و در شش و یک دوم درجه (موتا) و در شش و یک و چهارم (تیمور جنوبی) واقعند و همه اینها جزیره اند و دارای پادشاهانی هستند غیر از پادشاهان جاوه و مردمان زیادی در آنها

۱ - کتاب دیگر ابن ماجد موسوم به (الحاویه) که یکی از ارجوزه های دریانوری است.

ساکن هستند. و مسیر از جاوه بسوی آنها شرق- جنوب- شرق است [مطلع التیر] و همه آنها (تیمور شاشی) نامیده می شوند و بقیه آنها را (تیمور فیدل) نامند.

در شش درجه دُب جزیره (بستی) در جنوب (تیمور) و به غرب آن است. در پنج و سه چهارم درجه (کوبین) و در پنج یک و دوم درجه، جزیره آخر (تیمورات) بین جزائر جنوب شرقی است. و اینها همه در جنوب غرب (تیمور) واقعند و جزائر جنوب غربی تیموراند و اما در جنوب شرقی تیمور جزیره های بزرگ واقع اند و در شرق جاوه نیز جزیره های بزرگی قرار دارند مانند (ملوکو) و جزیره های (برنی) و (کیرمو) و (بیان) و (کیرمانا) و ما تنها عرض های آنها را ذکر کرده ایم که بر طبق ستاره قطبی بدست آورده ایم و در کتاب (حاویه) آنچه ذکر کرده ایم، مطالبی است که همه دریانوردان در خصوص آنها اتفاق نظر دارند، مگر اهل صولیان (اهل الصولیان) [که مخالف رأی ما هستند].

[عرض های جغرافیائی سیلان بر طبق ستاره قطبی]

اما قیاس سیلان: در نزد مردم صولیان دو انگشت است یعنی دو درجه ستاره قطبی است در (فرندل Furumdelā در ترجمه انگلیسی) و دو درجه و ربع است در (قائل) و دو درجه و ربع است در (بالی نوکُم) که رأس (کُریگر) است و در شمال آن است که نزدیک نقطه ای است که مسیر عبور در هند به سیلان است. (الشلام = شلام) کمی در شمال آنست و بحدود یک هشتم درجه زیادتیر از آن، و این نام نقطه ای است که آب در آنجا کم عمق است و دیده می شود. و دو درجه و نیم است در جزیره سیلان در غرب (خورنوری) و دو درجه و ربع است در (قدرملی) و این نقطه نیز در ساحل غربی در برابر (ترکُنامله) واقع است که آن نقطه در شرق جزیره واقع است. و دریانوردان اتفاق نظر دارند که (شلاوم) در دو درجه در ساحل غربی واقع است و در برابر (مانوری) که در شرق واقع است قرار دارد و در یک و سه چهارم درجه از ساحل غربی دماغه ای در ساحل سیلان است بنام (بَرکِبْت) و آن برابر دماغه (بَشْرَم بونه) ساحل شرقی جزیره است. و آن کوهی است در سیلان.

برطبق نظر مردم صولیان در یک و یک دوم درجه، بالا و در ساحل غربی

(کَلْمَبُوه) واقع است و در شرق (بَقْلَه) واقع است در حالیکه دقیقاً در یک و یک دوم درجه در غرب (کُلِیْتَرَه) واقع است که در برابر (فَانُوه) قرار دارد اما بر طبق نظر عربها (قِلَاوَا لَکَم) در غرب و (رِیت) در شرق قرار دارند و یک هشتم درجه از آن کم شود. در یک درجه (طوطا جام) قرار دارد و برابر آن در شرق (أَنْجَه کُرْنِی) واقع است و همچنین (رَافَن کُوتَه) که در سمت دریای خود و در برابر (جام) و مقابل آن (انجه کُوتی) می بینی. و بین (طوطا جام) و (انجه کُرْتی) نخست (طوطا جام) است و بعد (فَنِین وَاَم) و پس از آن (بَنَلِی نُونَه) و سپس (مَادِم بی)، بعد (أَزَقْل قِیْنِی)، بعد (غَالِی)، بعد (بالی جام)، بعد (ماتوری)، بعد (دَنُور)، بعد کَنَدَر (در ترجمه انگلیسی کندوره kandura) ^۱ که خلیجی است، بعد (تَنَجَلْ)، بعد (نَلُوه) و بروی آن صِیل ^۲ است و بین آن خشکی معبری است. بعد (یانول برا)، بعد (أَتُوه) بعد (أَنْجَه کُرْنِی) می باشد. و بین (طوطا جام) و (کَنَدِیْکُلْ) سی دو زام است.

[عرض جغرافیائی در خلیج بنگال]

اما [قیاسات] بر بَنْجَالَه [سرزمین خشکی بنگال]، آنچنانکه عربها می گویند و مردم کُن کن (konkon) عقیده دارند (رَکَنُج) در ده درجه ستاره قطبی است. اما مردمان صولیان در نه و یک دوم درجه قبول دارند. من گمان دارم که اختلاف از اصل قیاس است یعنی خطا در اندازه چوب [خشب = آلت اندازه گیری] بزرگ و کوچک است [در نسخه مترجم انگلیسی جمله عربی متن: «و اظنَّ انَّ التفاوت فی القیاس من الاصل، فی صغیرا لخشب و کبیره، من غلط المعالِمه...» خشب را بمعنی چوب ترجمه کرده اند. مصحح فارسی گمان دارم که در این جمله باید خشب را به معنی کشتی دانست و اشتباه ناخدایان را از جهت بزرگی و کوچکی کشتی هاشان

۱ - غالب اغلام جغرافیائی در نسخه مترجم بزبان انگلیسی با نسخه چاپ دمشق ابراهیم خوری بزبان عربی تفاوتی دارند شاید نسخ مورد استفاده یا نسخه مورد استفاده یا نسخه منتخب چنان بوده است

۲ - معنی (صِیل) دانسته نشد، هم نتوانسته است آنرا به انگلیسی ترجمه کند شاید اصطلاح محلی برای یک نوع پل یا اسکله بوده است

دانست]. نزد اهل صولیان: (هَیْمِیو) در نه و یک دوم درجه و بنگال در ده و یک دوم درجه واقع است و این قیاس در مورد لَکَنفَار [لَکِیفَار] و (فَشَاش) نیز صدق می کند و نه و یک دوم درجه است. اما همه این عرض ها مورد اتفاق نظر دریانوردان نیست و آنها تنها در موارد زیر با هم اتفاق نظر دارند که می گویند: (ستواهی = سندواهی) در هشت درجه ستاره قطبی است و آن نقطه و نقاطی که در برابر آن قرار دارند در هشت درجه اند. و (بخراشی) و نقاطی که در برابر آن واقعند و (مرطبان) و (قَبیلی) و (نواهی) و (فالی کوچک) و (فالی بزرگ) در اینها اتفاق نظر دارند. و در (اکری کوری) و (اندمند = اندامند) و (صَدْرَافَتَن) در پنج درجه از ستاره قطبی اتفاق نظر دارند. و در چهار درجه از ستاره قطبی (تَرَمَلا) و (واتنهی)، و (اَنَدروان) و (تَنَاصِرِی)، و میان (تَنَاصِرِی) و (بُتَم)، (أَرَفَاق) قرار دارند. و (بُتَم) چهار جزیره اند و شمالی آن (أَرَزَارْمَنده) که آدمی آنرا می بیند و می توانی خشکی ها را در هوای روشن از خشکی اصلی ببینی. در سه درجه از ستاره قطبی جزیره های (تکوه) که نامش (ناتَکولَم) و همچنین در این عرض (ناج باری) و همچنین نام این جزیره ها بجز یکی همه (ناج باری) است. در سه درجه از ستاره قطبی در ساحل نقطه ای است بنام (فَرشیر) که باری بزرگ یا [تنگه بزرگ است].

اما (فلولانتا = پلولانتا) در دو و سه چهارم درجه از ستاره قطبی در خشکی (سیام) واقع است. اما اندازه های ما و آنها [برای تعیین عرض جغرافیائی (قیاس)] این مکان یا برای (أَدَرَم فَتَن) که در شمال (کرتکری) واقع است با هم اختلاف دارند. (ناک فَتَن) در سه درجه و (أَوَرَتَک سالَم = أَوَرَنَگ سالَم در ترجمه انگلیسی) که در دماغه است در دو درجه از ستاره قطبی قرار دارند. و دماغه (مَنجَلُ فوله) که در جنوب است [از اندامان] و (تیرک نامله) در ساحل شرق سیلان و در پشت آن بر طبق نظر ما، و (شولی) و (مونوری) و (شَلاوَم) و از خشکی اصلی (فَدَنَدَلَه) طبق نظر آنها واقع اند و (قائل)، کمی بالاتر از آنها است. (قَدَح) در یک درجه از ستاره قطبی واقع است و در سمت دریائی آن جزیره (فَلو فَنینج = pulau با چهار زام فاصله واقع است و (فیرق) نیز در سمت دریائی آن است، همچنانکه (فولوافیک) نیز در چهارم زام فاصله واقع است. و در غرب آن (جاموسی فوله) است که بر طبق نظر

مردمان صولی، بین آنها و خشکی بیست و هشت زام فاصله است.

[قیاس فرقدین]

و اما قیاس فراقد (فرقدین = فرقدانها) هفت و سه چهارم درجه در محاسبات اندازه گیری عرب ها و هندیان است و (مَهْكَفَنج = Mahkapang در ترجمه انگلیسی) نزد عرب ها و هندیان ۷ درجه است و بعضی از هندیان نیز (عاروه) و (فلو برهله) و (فلو سنیلن) را بحساب (نَلَنج دنج) و (کَلَنج) و (سَلَنج) بشمار می آورند و این عقیده ضعیف و ناشی از اشتباه آنها است. با فراقد، در شش درجه، جزائر (ماروس) و (فنصور) و (آزگن) و (بَلَعَه) قرار دارند در پنج درجه فراقد، به عقیده بعضی از دریانوردان (مهرافتم) و (منقابو) و (سنگافور = سنگاپور) قرار دارند.

در چهار درجه فراقد (فلینج) در شرق و (آندر آفورا = اندر آپورا) در غرب جزیره سوماترا (شمطری) قرار دارند و مورد اتفاق همه دریانوردان است.

دانش ها بسیارند و تو بهترین آنها را برگزین و بدانکه چون من از فشت^۱ (هیومیون) سفر کردم عمق آب را بیست چهار درجه یافتیم، اما چون تو برانی می بینی، سی فتم باع است و دیده بان بیشتر از این ها خواهد دید. می گویند دریانوردان صولیانی عرض جغرافیائی این محل و همچنین (رکنج) را نه و یک چهارم درجه ستاره قطبی می دانند و اما این نظریه اشتباه است. هر زمان که من به خور (رکنج) رفتم، آنجا سه جزیره بود که (مورجا) نامیده می شدند و چهارمی (آوزارمنده رکنج) بود، چون از (آوزارمنده) بگذریم، (تَنَاصُری) واقع است که از کمی کمتر از ۸ درجه تا ۷ درجه از ستاره قطبی، جزیره های زیادی واقعند که از هر کدام دیگری دیده می شود، و عمق آب در اطراف آنها ۲۲ فتم یا باع = Fatham است.

بعد از هفت و یک دوم درجه از ستاره قطبی پنج جزیره است شبیه بادبانهای یک کشتی و مطلوب است که با ۲۴ فتم باع برانی در هفت و یک چهارم درجه ستاره قطبی شش جزیره واقع اند و نام این جزیره ها (جنج علی) باشد و نام شش تپه

۱. فشت را آقای تیبتس مترجم نسخه ترجمه انگلیسی تپه دریائی ترجمه کرده است.

دریائی که مانند صخره‌های بزرگند (آرموری) باشد و در جنوب آنها نیز شش جزیره بنام (آراموری جدید) واقعند.

[ساحل سیام]

اما خورهای که از حد (بخراشی) آغاز می‌شود در هفت درجه از ستاره قطبی و در آن است جزیره (مینجری) که شش باع = قُثم در آب است. پس خور (صربنک) است که در خلیج (اُسیه) واقع است و پیش از آن در سمت آن، خور (دَجون) واقع است. و چون از (اُسیه) و (مَرطبان) بگذری به خور (بَلنج) می‌رسی، در پنج و سه چهارم درجه ستاره قطبی و در آن جزیره (کلنج ملی) واقع است. و در پنج و یک دوم درجه ستاره قطبی، (منکدراوی) پس از آن خور (تواهی)، در پنج درجه ستاره قطبی دو جزیره بنام (بَر فلی) قرار دارند و در بالای آنها در خشکی فاصله دو روز راه (فیجوه) و (بَر) قرار دارند که در آن معدن نقره است و (بحر فلی) و شمال آنها (صیل) و جزیره (أبعله) اندر وای و خور (تَناصری) واقع است که در آن جزیره (تَنع ملی) است و به سمت ساحل از جزیره آخری مسیر راه است. و در این محل خور (ترجی) و خور (ملکی) و جزائر (بُتم) در آن است. و از این نقطه جزیره‌های (تکوه) با دو و سه چهارم درجه ستاره قطبی (وفلولانتا) قرار دارد، و این آخرین جزیره‌های (تکوه) است و جزیره‌های فُلوسنبیلن تَکوه نامند و بعد از (فلولانتا) به (فلوک المهدی) می‌رسی که در دو و یک دوم درجه قرار دارند. پس از آن (فُلوتَم) در دو و یک چهارم درجه، پس هفت جزیره در ۲ درجه واقعند. که (سجاسنبیلن) نامیده می‌شوند و تمام آنها از یکی قابل دیدن دیگری است و بعد دماغه (اورنک شالیک)، پس از آن خور (تَرَنج) واقع است که در آن (فُشت) قرار دارد. و در شمال آن در دماغه، سه جزیره در خور (تَلَنک) بین آن و بین دماغه یکی از آنها بنام (مَنتا) است و دو دیگر یکی (کندیا)، و دیگری (سَبیا) نام دارند و در جنوب آنها جزیره (فُلوبُتم) در یک و یک دوم درجه ستاره قطبی، و (قَدَح) در یک درجه (اصبع = انگشت) قرار دارد. و جزیره (فُلوبُتنج) در آنست. و در سمت دریائی غرب آن (فُلوطنبورک)، و در سمت دریائی آن (فُلوفیرک) و بعد از آن جزیره‌های

(دنج دنج) و (فلوسنبیلن مَلْعَقَه) قرار دارند. و اینها در هفت درجه فراقده = [فرقدانها] قرار دارند و کمی هم بیش از هفت درجه. من می گویم: شمشیر به شمشیر زن می رسد (یعنی هر کس به گمان و عقیده خویش درک مطلبی می کند) و این اندازه هم کافی است. و چون [آن جزیره ها] را پشت سر بگذاری خلیج را می بینی و در انتهای جنوبی آن (رق قفاصی) را خواهی دید. و چون از شَمَطری سوماترا بیائی و در اکیلل برانی، در پشت سر خواهی گذاشت (فَلَوْبَرَهْلَه) در شمال و بدست راست، و آن جزیره بزرگی است و در شرق آن جزیره متوسطی است و شرقی تر از آن جزیره کوچکی است و نام تمام این جزیره ها (فَلَوْبَرَهْلَه) است. و چون باندازه سه زام از آنها بگذری (فَلَوْفاندن) را خواهی دید و سه جزیره اند و آب پیرامون آنها عمیق است. و چون باندازه دو زام از آنها بگذری در سمت راست بگذاری (فَلَوجومور) را می بینی و آن نه جزیره اند در سه گروه، هر سه جزیره در یک گروه و جزائر غربی بزرگتر از جزائر شرق اند. و آنها جزائر کوچک اند اما در آنها درختان بلند وجود دارد. و باطراف آنها غالباً عمق آب تا ۲۴ فاتم = باع است و چون از آنها بگذری و یک زام یا دو زام دور شوی، عمق آب را بتدریج نگاهدار تا به دوازده فاتم = باع برسد. و این نقطه (قفاصی) است. و چه بسا که در شرق خود جزیره ای بینی که آن کوهی طویل است. اطراف آن سه فاتم عمق آب است و تو با ستاره اکیلل می رانی در آب دوازده فاتم عمق تا به (قفاصی) برسی. و (قفاصی) ساحلی است با آب بی رنگ و پایاب بر روی دماغه جنوبی خلیج (بَلَنج سَالَنج). و منظور راندن در عمق دوازده فاتم بسوی (قفاصی) است. و چون یازده فاتم عمق آب را یافتی بسوی ستارگان (حمارین) و (سهیل) برگرد تا به دوازده فاتم عمق آب برسی، پس یازده فاتم عمق آب را نگهدار، تا آنکه (فَلَوفاسلار) را بینی و آنرا پشت سر بگذاری و چون عمق آب زیاده تر از دوازده فاتم شد و عمیق گشت، پس ۲۴ فاتم را بگیر. پایابهای سوماترا به سمت راست تو و دور از تو قرار دارند چون تو در قفاصی باشی. و چون تو از آن نقطه بیرون آئی عمق آب به دوازده فاتم افزایش یابد و تو باید که بخاطر ترس از ساحل بین آن و بین (مَلْعَقَه) باید ۲۴ فاتم را بگیری و آن در ساحل است یکی در (قفاصی) با مسیر دو زام و دیگری بین (قفاصی) و (ملعقه) و همه آنها در این محل

هشت زام باشند پس به خشکی برگرد، آن زمان که نزدیک به شش زام پیموده باشی و بران تا آنکه چهار جزیره را ببینی و آن جزائر عبارتند از (فُلُومَلْعَه) و (فَلُوسَبْتَا) و یاران آنها [دو جزیره نزدیک آنها]. راه آن که نزدیکتر به ساحل است باید در سمت چپ تو باشد و سه راه دیگر در سمت راست تو و در این هنگام خانه‌ها را خواهی دید و آنگاه در بندر لنگر خواهی انداخت. این اندازه [دانش اندازه گیری و کشتی رانی] برای این اماکن کافی است که برانی و به لنگرگاه فرود آئی و بیش از آن [یعنی برای اقیانوس‌ها] درک و دانش معلم دریانوردی لازم است و در این اماکن درک و دانش (تَکْنِج) ^۱ کفایت می‌کند.

عرض‌های جغرافیائی در دریای سرخ

اما اندازه‌گیریهای عرب‌ها در دریاهاشان در آن خلاف نیست. و قیاسات (دریای قلزم عربی = دریای سرخ) و برالمل بین عرب و عجم است، هیچکس جز من و بزمان من در آن ممارست و دقت ندارد، و من برای کمی و زیادی آن از خداوند طلب آمرزش می‌کنم. و من آن اندازه‌ها را در این کتاب شرح نداده‌ام، مبادا که مردمان بر سر آن مباحث بر مردمان دانای بصیر ناخته مجادله کنند و از این راه معرفت قیاسات این دریا و جزیره‌های آنرا دریابند و به غلط بکار نبندند. اما آن دانش را در این صفحات بر جای گذاشتیم، شاید کسی آنها را با سفرهای زیاد دریابد و هیچکس آن دانش‌ها را درک و فهم نکرد و نیاموخت مگر جدم و پدرم بر او رحمت خدواندی باد، جدم در دریانوردی در این دریا مهارتی نداشت، اما پدرم علیه الرحمة والغفران نیز بر دانش خود بیفزود و من دانش این دو مرد را همراه با تجربت‌های بس فزونتر برگرفته‌ام و موضوع (دریای سرخ) را نوشتم و در حضور جمعی مرکب از بیست معلم محقق دریانوردی که دریانوردان بزرگی بودند مطرح ساختم و در مباحثات پیروز شدم. و این مطلب در (الذهبیة) نوشته‌ام و شعری سروده‌ام:

و آنی شهاب کالشهاب اذا غدت معالمة الحلقات تقفو مطالبی

۱ - آقای تیبس در ترجمه انگلیسی تکنج را تکنگ ترجمه کرده است و گمان کرده است که تکنج = تکنگ ناخدایان کناره‌ران در زبان مالایائی است و برابر است با کلمه ربان در عربی.

«و من چون ستاره‌ای بودم که چون ستاره‌ای روشن برمی‌خیزد. درین‌نورادن جمع می‌شوند تا مطالب مرا به بحث کشند.»
و من نام خود را در این بیت آورده‌ام بجهت آنکه معرفت من درباره‌ی این دریا درخشان بوده است.

اشتباهات در اندازه‌گیری‌های دریائی

و بدانکه در قیاسات عیوب و اشتباهاتی وجود دارد و چیزهائی وجود دارد که باید درین‌نوراد از آن‌ها آگاه باشد. چون از خواب برخیزی باید چشم و صورت خود را با آب سرد بشوئی و بعد به آرامی بنشینی. و یک ستاره بین ستاره‌ای که می‌خواهی با آن اندازه‌گیری کنی قرار دهی با هفت درجه خن یعنی زاویه‌ای هفت درجه بین آن دو باشد مانند ستاره قطبی و ستاره تیر. اما «خشبات الکبار»^۱ مقدار را تا اندازه‌ای کاهش میدهند، پس هر قدر که بتوانی دستت را بیرون نگاهدار، اما «صغار»^۲ تا حدود چهار تایی آنها، مقدار را افزایش می‌دهند، پس باید دستت را تا بتوانی بدرون بکشی. و چهار «متوسطات»^۳ قیاس آنها عادی است و ثابت است و از این مقدار «دُم» افق را نباید نادیده بگیری ولی باید از استفاده از بلندترین قسمت افق خود داری کنی. و بدان که من همه نوسانها را در این هنر بحساب آورده‌ام.
و مطلوب است که بین ستاره‌ای که با اصلی برای اندازه‌گیری انتخاب می‌شود یعنی (مقیس) و بین چوب اندازه‌گیری، خط فاصلی (خیط) باشد و بین آب و چوب اندازه‌گیری نیز باندازه (یک خیط) وجود داشته باشد که پهنای این خیط باید باندازه موئی باشد.

بخار گرما یکی از چیزهائی است که موجب خطا در اندازه‌گیری گشته و نیز موجب به غلط نشستن در محل نشستن و نیز موجب اشتباه در باشی می‌شود.
بهنگامی که ستاره را در اوج می‌بینی و خود نیز در جانب دیگر در اوج هستی (یعنی ستاره در اوج پائینی است) می‌گویند که آن ستاره در مستقبل است یعنی در

۱ و ۲ و ۳- خشبات الکبار - خشبات الصغار، خشبات المتوسطات در معنی کشتی‌های بزرگ و کوچک و متوسط هم‌توانند بود ولی چنانکه مشهور است به معنی چوب‌های اندازه‌گیری است.

مقابل است اما اوج می گیرد. به ویژه بدان هنگام که فردان در سوی دیگر ستاره قطبی اوج می گیرند، اگر ستاره قطبی بهمان سرعتی سفر کند که در اوج (الذراع) در حرکت است، موضوعی است که صحت قیاسات را بهم می ریزد.

پس از آن، موضوع بستن یک چشم است، بعضی ها هر دو چشم را باز نگاه می دارند، اما روش درست باز گذاشتن چشم راست و بستن چشم چپ است. اما اندازه های گرفته شده با دست چپ هرگز نتوانند دقیق باشند. اگر در سطح دریا بخاطر سرما یا سایه یا طوفان یا طغیان، بی نظمی و اغتشاشی وجود داشته باشد، آنگاه دریا را آنچنان می بینی که گوئی در نوری می نگری و نخواهی توانست بگوئی که این دریا کدامین هواست و نتوانی گفت افق در کجای است. ما ترا از این موضوعات آگاه ساختیم. من این سخنان را گفتم اما «والله اعلم و احکم».

[فهرستی از باشیات]

باشی های تمام منازل قمر را بهنگام وصف خود منزلها گفته ام. در این جا همه آنها را در یک فهرست منفرد می آورم:

باشی (الْأَشْرَاطَان) سه و سه چهارم انگشت است.

باشی (الْبُطَيْن) سه و یک دوم انگشت است.

باشی (الثَّيَاب) سه و یک دوم انگشت است.

باشی (الدَّبْرَان) سه انگشت است.

باشی (الْعَبُوق) دو و سه چهارم انگشت است.

باشی (الْهَقْعَة) دو و یک دوم انگشت است.

باشی (الْمَرْزَم) دو و یک چهارم انگشت است. و دو و یک هشتم انگشت.

باشی (الْهَنْعَة) - دو انگشت است.

باشی (الذَّرَاع) یک و یک دوم انگشت است.

باشی (النَّثْرَة) هفت هشتم انگشت است.

باشی (الْفَرْقَد الصَّغِير، الطرف) سه چهارم انگشت است.

باشی (الْجَبْهَة) یک دوم انگشت است.

باشی (الزُّبْرَه) یک چهارم انگشت است.
 باشی (الصَّرفه) مقدار کمی است.
 باشی (العواء) و (السَّماک) صفر است.
 باشی (الْفَقْر) یک چهارم انگشت است.
 باشی (الزَّبَّانِیان) در موقعیت افقی (الحمارین) یک دوم انگشت است.
 باشی (الاکلیل) سه چهارم انگشت است.
 باشی (الْقَلْب) یک انگشت است.
 باشی (الشَّولَه) یک و یک دوم انگشت است.
 باشی (النَّعائم) در موقعیتی که فرقد کوچک در غرب بر روی فرقد بزرگ است
 یک و سه چهارم انگشت است.
 باشی (الواقع) کمی بیش از دو انگشت است.
 باشی (البَلَدَة) یک و یک دوم انگشت است.
 باشی (سَعْدُ الذَّابِح) وقتی فرقد بزرگتر هم ارتفاع ستاره قطبی در غرب است ۳
 انگشت است.
 باشی (سَعْدُ بُلْع) سه و یک چهارم انگشت است.
 باشی (سَعْدُ السَّعُود) سه و یک دوم انگشت است.
 باشی (سَعْدُ اللَّاحِبِیَه) سه و سه چهارم انگشت است.
 باشی (الْفَرْعُ الْمَقْدَم) چهار انگشت است که نظری است ثابت شده و بدون
 اختلاف
 باشی (الْفَرْعُ الْمُؤَخَّر) و (بطن الحوت) چهار انگشت است و به تجربت
 صحیح مسلم گشته است و الله اعلم و احکم.

تحشیه و توضیحات

شماره ۲۲۵ مربوط به فایدهٔ هفتم

۲۲۵ - تحت الريح - همان زیر باد است و «زیر باذیه» نیز در متون دریانوردی و جغرافیائی ضبط شده است. کلمه فارسی است و امروز هم زیر باد در لهجه‌های جنوب ایران رایج است. مناطقی از بنگال بدین نام در معرفت دریانوردان و زبان آنها مصطلح بوده است.

فایده هفتم

اشارات و سیاسات

نشانه ها و تدبیرهای دریانوردی و ترتیب کشتی ها و ملوانها

چنین گوید مصنف این کتاب؛ چون از شرح مباحث مهمی چون منزلهای قمر [منازل] و درجه ها [اخنان] و راهها [الدیره] و باشی ها [الباشیات] و ستارگان [نجوم] فراغت یافته ام، و موسمه ها و اصول آنرا شرح داده ام. اکنون به شرح نشانه های ورود به خشکی [اشارات] و مدیریت و سازماندهی کشتی ها [سیاسات] و ترتیب و کارکنان و ملوانها و وظائف آنها [العسکر] می پردازم، اگرچه این دانستنی ها، علم و دانش نباشند، اما در واقع این دانش ها، مکمل علوم دریانوردی باشند.

پس بدان، ای آنکه خدای تو را پیروز دارد، چون همه این دانشها را آموختی و خواستی که در عمل از آن دانش ها بهره ببری، پس خود بکشتی اندر آی و در آن نظر کن، آنزمان که کشتی در خشکی است، من همه عیب و علت و خللهای کشتی را نوشته ام، اما کمتر کسی است که بدانچه من نوشته ام عمل کند. اما برآستی که من برای مردمان علاقه مند و اهل کمال نوشته ام و سخنی برای نابخردان و آنانکه عرض و مال خود را از راه طمع به کوچکترین چیزی می فروشند نگفته ام آن مردمان معرفتشان کم است و شخصیت آنها ساقط است. اما دانش نزد آنکس که آنرا بشناسد و قدر آنرا بداند و شخصیت خود را بارزانی نفروشد گرانبهاست.

پس بدان، ای آنکه خدای تو را پیروزی دهد، چون بکشتی سوار شوی،

قطعه چوبی را در آن برافراز و علم کن با قطعه ای پارچه که بر روی آن ببندی از جنس کتان، حریر یا پنبه، تا بتوانی جهت وزش باد را بدانی. پس از آن، جعبه قطب نما را در جای خود قرار بده، و پیش از آن محل قرار گرفتن جعبه را بخوبی بیازمای چه، بسیاری از کشتی ها در چوبسازى و بدنه خود عیب ها دارند و اگر چنین باشد، نخواهی توانست در مسیر واقعی بحرانی، و کارت از همان آغاز نابسامان و نادرست خواهد بود و آزارخواهی دید، پس از آغاز در دقت کارت تأمل کن. در شب، بادقت تمام ستاره قطبی را نظاره کن و آنرا در همان نقطه داشته باش که باید در روز در جعبه قطب نما داشته باشی، آنچنانکه جهت یابی در شب، با جهت یابی در روزت، بی اختلاف باشد. و اگر چنین باشد و این دو متفاوت باشند، سفرت طولانی گردد و در ساحل نامناسب فرود آئی و بدیهی است که در پایان سفر پشیمانی سودی ندارد.

بدقت همه مسافران و کارکنان را بنگر و آنها را با نظر تحقیق بنگر تا بدیهای آنها را و صفات نیک و زشت آنان را تشخیص دهی و براستی آماده بهره گیری و مقابله با [آنها] باشی. به هر آنچه که می گویند گوش فرا دار، هر سخن خوب را بپذیر و هر سخن بد را مپذیر. بهنگام سخن گفتن با آنان دلپذیر و آرام باش، اما قوی و محکم. با آنکه در کارهای تو نافرمانی کند، هم رأی مشو. در شوربختی ها جز رازدار راز نگهدار همراهی نخواهی یافت. همه مسافران و ملوانان و خدمه کشتی را با مهربانی یار و مددکار باش. در انتخاب بندرگاه اشتباه مکن. شجاع و بدون ترس و بیم باش، اما محتاط باش و غافل مباش. حمیت زیاد نشان مده و شکیبائی فراوان داشته باش. از خداوند ترس، پاک باش، بر کسی بگناه دگری جزا و ستم روا مدار. و در همه ابزارهای کشتی تأمل و دقت نمای. بویژه در سگان کشتی در هر ساعت و هر لحظه.

در نظر داشته باش که اطلاعات پیشینان همواره سودمندند. چون خسته شوی، راحت کن و مگذار خستگی تو را از پا در آورد، چه خستگی و بی خوابی فراموشی را افزون کند، اما بیش از آنچه بدان نیازمندی به بستر مرو، به سبب پیری یا خستگی و بهنگام خواب، سگان را بی مراقب مگذار، «خواب دشمن مردان است». اثر نیکی

خواهد ماند و کار خوب و روشن خوب عاقبت محمود دارد، اگرچه زمان درازی از آن بگذرد، و بدی نیز با آثارش خواهد ماند چنانکه شاعر گفته است:

خفوا فی ظلام اللیل کی تتقدموا
و من سهر اللیل الطویل تقدماً
و مراقب باشی تا تاریکی شب به پیش روی و کسی که شب دراز را با بیداری گذرانده است پیشرو است. یک عیب کوچک در کشتی را ببین اما رفع آنرا بزمان دیگری موکول نمای و شتاب و بی قراری مکن و بهنگام ضرورت رفع خلل کن. فصل مناسب برای سفر انتخاب کن، و مباد که کشتی را بیش از حد بار نهی، اندازه‌ها را خوب نگه دار بمانند مردان دانا و راسخ، خوب و بد باید در تعادل و توازن باشند چنانکه شاعر گفته است:

فما کل من یغری بشیئی یناله
ولا کل من یستسهل الشکر یشکر
«نه هر کس که با صبر منتظر چیزی است بدان می‌رسد - و نه هر کس که منتظر سپاس است به سپاس شدن می‌رسد، مرد راسخ عزمی از عربها گفته است:

صلوا الحزم فالخطب الذی تحسبونه
یسیراً فقد نلقونه متعسراً
از پس هر شوربختی که گمان می‌کنی سبک است راسخ باش چه ممکن است آن شوربختی سبک، گران و سخت و سنگین گردد. و اگر در هریک از امور کوچک یا بزرگ کوتاهی کنی، تنها خود را سرزنش نمای. تو باید از نخست همه آنچه را که دریانوردان دیگر پیشین کرده‌اند، انجام دهی، و نتایج کارها و درکهای تو بیش از آنها باشد. و اگر همه آنچه را که من گفته‌ام انجام دهی و خسران بینی، بر من در زندگانی و پس از مرگم سرزنش کن.

اما سرنوشت، غالب است و قاطع، چه سرنوشت از سوی خداوند تعالی است. هر بدی که از آدمی سرزند جای سرزنش بر آدمی است، اما اگر تقدیر بود، جای سرزنش نیست و چاره‌ای بدان نگنجد، مگر با دعا و نیایش به رفع و دفع آن، که بروز واپسین دعا پذیرفته گردد، پس در دعا و نیایش مسرف باش و بزیادی دعا نمای، چه از دعای تو کسی کشته نخواهد شد و خداوند بزرگ بلندپایه [سبحانه و تعالی] فرموده است: «ادعونی استجب لکم» مرا بخوان تا اجابت دعای تو کنم. و سه چیز سبب سه چیز شود. دعا سبب اجابت، استغفار سبب آمرزش، و شکر سبب زیادتی

روزی و خوبی و گروه دریانوردان و دژ استوار آنها را فراموش مکن. در گرفتاریهای بزرگ بر شما است که بگوئید: لا اله الا رب السموات [المسبح] و رب الارض، رب العرش الکرم. یعنی نیست خدائی جز خداوند آسمانهای هفتگانه که خداوند زمین و آسمان است و بخشاینده و بزرگوار است. و اگر شما را مصیبتی و اندوهی پیش آید بگوئید: الله ربی و لا اشرک شیئاً. یعنی خدای، خداوند من است و برای او انبازی ندانم. و آنکه آیه الکرسی بخواند و ختمهای آیه الکرسی را بخواند، در غمها و مصیبتها او را کفایت کند و آرامش بخشد، و آنکس که سورة فاتحه و آیه الکرسی بخواند و به پیامبری رسول ایمان داشته باشد و خدای را بر درستی پیمان خود و درستی سخنان خدای گواه گیرد [راه رستگاری و آرامش جاودانی یافته است] و در مصیبتها بگوئید انالله و انا الیه راجعون یعنی ما از خداوندیم و بسوی او بازگشت کنیم و همچنین گوئید اللهم رحمتک ارجو، فلا تکنی الی نفسی طرفه عین و اصلح لی شأنی کله. یعنی خداوند! بامید رحمت تو آم، مرا باندازه زمان یک چشم برهمزدن بخودم و امگذار و همه امور مرا باصلاح آور. و از برای دفع آفتها از فرزندان و اموالتان بگوئید: ماشاء الله لا قوة الا بالله. و بیشتر دعاها برای دفع زیانها است. و چه بسا زیانها که به شما می رسد اما در حساب شما نیست. و یکی از آنها که گفته ایم: بر راستی که اگر با کاری که قضا و قدر اراده کرده است مخالفت ورزی، بیهوده کار کرده ای و اگر تو کوششها کنی قضا و قدری که بر تو حاکم است تغییر پذیر نخواهد بود. و این معنی بر ضعف آدمی در برابر سرنوشت حکایت کند و مردی را گفتند با چه چیز خدای خود را شناختی؟ گفت: به تغییر اراده ها. و هان، بپرهیز، به سختی بپرهیز اگر دشمنی در کشتی داری که طرف مشورت تو است، چه او جز بگمراهی تو را راهنما نباشد. غرض او شریک نمودن تو در بدی و شر و رنج خویش است و امتحان تو را خواهد. وای ناخدا، در سخن بر او پیشی گیر، رای نیکو بگویی، و چون سخن گوید خاموش بمان، و بهنگام لزوم، او را پاسخنهایی ده که برای تو زیانمند نباشند. او را همراهی مکن و به سخنان او عمل منمائی. و چون کشتی رانی، باید که پاکیزه باشی و قرآن بخوانی و دعا کنی. چه آنکه در کشتی است مهمانی از مهمانان حضرت خداوندی عزوجل است. پس غافل مباش از ذکر خدای،

چه او «شدیدالعقاب است» و «او غفور و رحیم» است یعنی مجازاتش سخت است و بخشاینده و مهربان است. و سخنی والاتر از سخن خداوند نباشد: «فَلَا تَغُرَّ نَكَمَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَلَا يَغُرَّ نَكَمَ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» یعنی: دنیا تو را به غرور نیندازد و بر خدا مغرور نشوی. پس آنچه را که بتو مرتبط نباشد فروگذار. آنهایی را که به شوخی و سخره گرفتن مردمان پردازند در دریا مپذیر و از آنها دوری کن، پناه بر خدای، که شوخیها جز شرّ و دشمنی و کینه نتیجه‌ای ندهند. آنکس که همواره به شوخی پردازد جز مصیبت و اهانت و نفرت بهره‌ای نخواهد داشت و بیشتر آنان از حسادت و کینه و استخفاف بدور نباشند.

بر کشتی (دلالة و الهدایة) [فرماندهی] ناخدائی و دریاسالاری مکن، اگر از تو فرمانبرداری نکنند، مگر آنکه از تو فرمانبرداری کنند و مسئولیت فرماندهی را خود بعهده مگیر مگر آنکه براستی از تو اطاعت کنند. با مردمان دیگر مشورت کن و نظرات و عقائد خود را اصلاح کن و بهیرای. مسافرت دو دریانورد که عقائد مختلف دارند بس مشکل است. خواه این سفر در دریا باشد، خواه در خشکی. در این باره شعری سروده‌ایم:

إقامتی بین من لا یقنعی اثری	امر من خطرات البحر فی المَطر
وعنی بقلک افاسیها علی خطر	فأنها خیر من صُحب علی خطر
طوراً اجوز بها من بین مشکلة	و تاره التهی بالانس و السهر
ان کان لآبد من صُحب و من سفر	من رکوب، فقد جئنا علی قدر
ذی آیه الله مرکوبی و مصطحی	رب کریم و بیت الله من سفر
أنفق عمری علی علم عُرفت به	فازدت بالعلم توقیراً علی کبری
لولم اکون لذا اهلاً لما عینیت	بی الملوک غایة الوطی

«اگر بین آنها که گامهای مرا دنبال نمی کنند بمانم - برایم تلختر از طوفانهای دریائی است.»

«یک کشتی بمن سپار، من آنرا به میان خطر خواهیم برد - چه اینکار بهتر از داشتن دوستان غیر صمیمی است.»

«گهگاه، در سختی ها، او را همراهی می کنم - و گهگاه خود را با انبوه مردمان در

شب‌های دراز سرگرم می‌کنم»
 «اگر گریزی از انبوه مردمان یا از سفر دراز نیست - یا از راندن کشتی، ولی مطمئن هستیم که پایان راه رسیده‌ایم.»
 «این کشتی خود یک اعجاز خداوندی است - سرفرازی من، نگهبان من، تو ای خداوند دانا باش در سفرهایم.»
 «من زندگیم را برای فراگرفتن دانش گذرانده‌ام و بهمین شهرت یافته‌ام - افتخار من در پیری با دانش افزوده شده است.»
 «اگر چنین شایستگی دانش نداشتم، شاهان مرا بزرگ نمی‌داشتند - و براستی که من بزرگترین توفیق را یافته‌ام.»
 و بدان که خداوند سبحانه و تعالی بهترین همراه سفر است و نگهدارنده خانواده [دریانورد] است، پس در همه احوال از سپاس خداوند غافل مباش و در هر کجای و در هر کار و بر هر چیز شکرگزار باش، بویژه چون بکشتی در آئی و در دریا برانی، چه خداوند کشتی را برای شما آفرید، پس از او طلب بخشایش کن و او را بخوان و نیایش کن و از او پیروزی طلب اکنون به بحث نخستین بازگردیم:

[طیفون و نشانه‌های آن]

ناخدای آزموده [معلم] باید که طوفان (طیفون) و نشانه‌های آنرا بازشناسد. درست‌ترین نشانه‌ای که از طوفان می‌شناسیم، باران است از گرمای آب و تغییر ناگهانی وزش بادهای و همچنین در طوفانهای بعد از ظهر. اما طوفانهای خطرناک سه گونه‌اند. طوفانی که حدود چهل روز بعد از نوروز بروز کند، ابرها را می‌شکافد آنچنانکه گوئی ابر پوستی از گاو باشد و طوفان آلتی برنده، و برق پدید آید و گرداب شود و آب از گرما به داغی رسد و چه بسا که خورشید و ماه در منزل قمری به سوی سرطان باشد و این طوفان با پرواز مرغان دریائی و حرکات دریا و نشانه‌های خشکی و حرکت گیاهان دریائی آشکار می‌شود. و این طوفان اختصاص به شمال (سُقْطری = سکوتره در شرق افریقا) و (غَبَّة الحشیش) و (رَأی الفال) و همه مورزها (الموارز = مارهای دریائی) از (ملیبارات) و (جوزرات) دارد. از (رأس الفال) تا (زهر

کنبایه)^۱ یک جریان آب زیر دریا وجود دارد. جایی که نواحی مارهای دریائی موارز) تنها از ده ونیم ۱۰ درجه ستاره قطبی تا ۵ درجه ستاره قطبی است و در خارج از این محدود نباید بدانها توجه شود چه بمرده آنها و چه به زنده‌های آنها که (لُزاق) نامیده می‌شوند و کوچکنند. راهنمایی دریائی برای حرکت و ورود به خشکی با آنها نباید صورت گیرد. اما تنها به علامات (لُزاق) های پهن و بزرگ توجه کن و بهترین علامت راهنما علامت شاقول است.

(المنجی = ظاهراً یک نوع پرندۀ دریائی است) در سواحل (زنج = افریقا) و (سومالی) پیدا می‌شود. (کُریک = ظاهراً یک نوع ماهی است) (۲۲۶) (المنجی) به ساحل نزدیکتر است و نمی‌تواند علامتی صحیح در بالاتر از یازده درجه ستاره قطبی باشد و این مطلب در همه دریاهای درست است. (مارهای دریائی = المارزه) را هرکس که از (ملیبار) به (سومالی) سفر کند در همه طول راه خواهد دید. حقیقت این است که از ساحل ماداگاسکار (برالقمر) تا میانه (رأس الفال) و سکوتره (سُقَطری) در شرق افریقا، یک نپۀ زیر دریائی کشیده شده است و شامل (جوامز)^۲ و (تنور)^۳ است. ما همه علامات‌های (اشارات) آن را از گیاهان دریائی و جانورهای دریا دیده‌ایم و از خداوند برای زیادت و نقصان سخنان خود آمرزش می‌طلبیم.

و ممکن است که در اطراف این پشته دریائی مقدار زیادی عنبر یافت شود چه عنبر بجز در این سواحل در هیچ نقطه دیگری بدست نمی‌آید. و مردمان درباره عنبر اغلب اختلاف نظر دارند چه درباره آن بدرستی میدانند که از کجای و چگونه بدست می‌آید. بعض مردمان گویند که عنبر نوعی موم است و بعضی گویند که

۱ - در زیرنویس نسخه چاپی دمشق (زهر کنبایه) در ترجمه انگلیسی نیز zahr kanbāya ضبط گردیده است زیرنویس نسخه دمشق منقول از نسخه «تاجریه» بحرین است و همین جمله بدین صورت است «... کنبایه یجز بحر الماء»

۲ - در ترجمه انگلیسی howamez ترجمه شده و به نقل زیرنویس صفحه ۲۴۹ نسخه چاپی دمشق در نسخه پاریس جواس ضبط گردیده است.

۳ - در ترجمه انگلیسی tannūr ترجمه شده و به نقل زیرنویس صفحه ۲۴۹ نسخه چاپی دمشق در نسخه پاریس تنور ضبط شده است.

فضولات جانوران وحشی است که در جزائر اطراف این ناحیه زندگی می کنند و گویند که آن جانوران در شن زارهای سواحل جزیره ها فضولات خود را دفع می کنند و آب دریا آنها را با خود بدریا می کشاند و پس از مدتی طولانی ماهیان آنها را می بلعند. و بدیهی است که خداوند سرّ این کار را داند.

و از شگفتی ها آنست که در محل این پشته های دریائی، مرغی دریائی دیده می شود که سری بی مو دارد و زیر شکمش سفید است و بزرگتر از (المنجی) است و برخی گمان کنند که این پرنده همان (المنجی) است. اما چنین نیست. همچنین در این مناطق گیاهان دریائی عجیب می بینید. اما کریک ماهی است که در دریا دیده می شود و بزرگتر از (بتان = ظاهراً یک نوع ماهی است) و (تهلول = ظاهراً یک نوع ماهی است) است.^۱ همه این نشانه ها را در سواحل سومالی با یک باد موافق در فاصله ای که بیش از چهارزاد نیست، دیده ایم در حالیکه کشتی را به سرعت می رانده ایم. ما وصف ورود به خشکی های سومالی را تکرار خواهیم کرد زیرا برای سفر به مکه و نقاط دیگر این شرح لازم است.

(ام الصنّانی) پرنده ای است آبی رنگ با شکمی سفید و سایه ای آبی رنگ، و در جنوب جزیره (سُقَطری) دیده می شود. اما هنگامی که بین (سُقَطری) و جزیره اصلی برانی آنها نمی بینی، همچنین (المنجی = پرنده دریائی) را نیز نمی بینی، گرچه ممکن است گاهی هر دو را باهم ببینی، در این مورد قاعده معینی وجود ندارد. ممکن است در این نقاط باشند یا نباشند. ما در قصیده سبعیه درباره «علم الاشارات» این سرزمین ها یعنی دانش نشانه های ورود به خشکی در این مناطق را گفته ایم و چیزی بر آن نمی افزاییم. اما دانش شناسائی کوهها را باید با تجربت بیاموزی و با چشمانت ببینی و دریابی و جز از این راه بر معرفتی اعتماد نباشد.

و اما درباره سرزمین های خشکی گجرات (جوزرات)، با استفاده از یک نشانه بدان وارد می شوی و این نشانه در کوه گلنار (جُلنار) است که سه قطعه جداگانه است. اگر وقتی در (مطلع عیوق) هستی قلّه کوه گلنار را در (شورواز) شهر (تنبول)

۱ - در ترجمه انگلیسی Tahāwul و در زیر نویس نسخه چاپی دمشق به نقل از نسخه پاریس (التهاول) ضبط شده است. زیر نویس صفحه ۲۵۱ نسخه چاپی دمشق.

ببینی، در سرزمین (فوفل) هستی. ولی اگر آنرا بصورت دو قله جدا از یکدیگر، و بیشتر به طرف شرق خود ببینی، در غرب (شورواز) خواهی بود و این دستور را خود ما کشف کرده‌ایم. سوگند بخدای که اگر همه سخنان پیشینیان را که در خصوص صفت خشکی‌ها گفته‌اند جمع کنیم، در مورد خشکی‌های گجرات (جوزرات) و (الدیو) و (مدوار)، سخنی در آنها نیست. و آنچه ما نوشته‌ایم برای همه آیندگان حاوی نکته‌های سودمند است، چه برای همه مسافران بخوبی موارد استعمال و استفاده دارد. و همه آن نکته‌ها را در ارجوزه (الحویه) باز گفته‌ایم که مطلع آن ارجوزه چنین است:

الحمد لله الحمید الهادی و همه نکته‌های سودمند برای مسافران این راه از (اطواح) و (هرامیز) (۲۲۷) و (مکران) و (یمن) و (مکه) باز گفته‌ایم و همچنان که راههای (کنکن) و (جمیم) را نیز در آن آورده‌ایم و همه نکته‌های سودمند و نشانه‌هایی را که دریاورد در رهمانج‌های خود (رهمانجات) و در کتابی و در دماغ شخص واحدی نمی‌تواند بیابد در آن ارجوزه باز یافته‌ایم و گفته‌ایم. مگر آنکه در مدت زمانی دراز، دریانوردانی بسیار، تجربت‌ها آموخته و همه را باز یافته و گفته و جمع کرده باشند و اگر چنین نابغه‌ای پیدا شود که همه آنها را باز شناسد و بخواند و بداند تازه قسمتی از همه آن دانش را فرا گرفته است. اما خداوند ما را توفیق داده است که این سخنان را بدانیم و بگوئیم و مسافرانی را که به رحمت خداوندی امیدوارند هدایت کنیم.

ورود به خشکی‌های ساحل غربی هند

و اما در مورد نشانه‌های (اشارات) ورود به خشکی در اطراف خور (کنبایه) و (تحت الربح = زیرباد) (۲۲۷) آنها را ذکر نمی‌کنیم چه در تمام سالها این علائم آشکار نمی‌گردند.

برای آنها که به (شبره) سفر می‌کنند و همچنان آنها که به (کوه دون) سفر می‌کنند و آنها که به (قارینوه) و (طوط)^۱ که پیوسته به نزدیک (نوساری) تا (دنبسی)

۱ - در ترجمه انگلیسی Fasinūh ضبط شده است. و در نسخه تاجریه بحرین نیز بنقل زیر نویس نسخه چاپی (فارینوه و الطوط) ضبط شده است.

و به خور (سُرت) نزدیک است می روند گیاهان نشانه اند. و چون به مشرق (ملیبارات) بروی، وقتی منظره (دون) را نمی بینی و قصد (منیبار) داری نشانه فانوس دریائی از (دَهنوه) (۲۲۹) است، که بعد مثل قلعه جزیره ای در پشت سرت قرار می گیرد و به شمال شرق سفر می کنی، در این موقع (دهراوی) را بخصوص چون در یک کشتی بزرگ باشی، خواهی دید و نیز (هَجاسی) را که پس از آن یک جزیره کوچک است و پر درخت است و راهی که وارد خلیج (هَجاسی) می شود دور آن جزیره است را خواهی دید که در شرق آن جزیره آن راه نیز مسدود است.

اما کوههای بلندی چون کوههای (باوندی) (۲۳۰) و (فیل) و غیر آنها که بسیارند، چون به (دهراوی) می آئی که آن در جنوب خور (فالی) واقع است و (نوساهی) نامیده می شود و در جنوب (خورالملح) است، کوهی از جزیره (فیلارتانه) است که بین خور (فالی) و خور (مهیم) است. و نشانه (مهیم) نارگیل هائی است که چون در خور لنگراندازی آنها را می بینی و شن زار سفید رنگی را که دیده بان کشتی آنها می بیند و (نال قیصر) را که ساختمانی است که در حال حاضر در دماغه خور قرار دارد خواهی دید.

چون به خور داخل شوی چیزی به سمت راست خود خواهی دید که بمانند مناره یا برج باشد. آنجا عرض جغرافیائی بر طبق اندازه گیری محلی در ۹ درجه ستاره قطبی است و سهیل و سَلَبار در چهار و یک دوم درجه اند.

گهگاه می توانی کوه (عنقلوس)^۱ را هنگامی که ورود بخشکی از دریای باز بخط مستقیم است ببینی که در جنوب (مهیم) است. همچنین (نموز) و (هنبیه) و (سهبار) را می بینی. و چون آنها را پشت سر گذاشتی (قندیل) را خواهی دید که جزیره ای است در شمال خور (شیول) از جانب جنوب غربی. و چون آنها پشت سر گذاشتی، پس از ساعتی به (دندا رازفور)^۲ می رسی که آن خوری است که با آن دریا

۱ - در نسخه ترجمه انگلیسی Anfālūs ضبط شده است و در نسخه پاریس عنقلوس ضبط گردیده است.

۲ - در نسخه ترجمه انگلیسی Dandā و در نسخه پاریس بنقل نسخه چاپی دمشق (دنداوه) ضبط شده است.

بسته می‌شود. و چون از بندر (الدیو) عبور کنی و ناتوان از ورود به خور (قوکه) باشی به خور (دندرازفور) رسیده باشی و جز خور (دابول) باقی نمانده است. و چون از آن عبور کنی تنها خلیج (ساجواده)^۱ و چون از آن بگذری (ازادیو) مانده است و پس از آن (قندرینه) است که یک پشته دریائی بر آن واقع است که موجهای دریا در موسم بشکال (۲۳۱) بر آن می‌شکنند. اینجا یک خور نیست اما عمق آب شش فathom است و بلندترین نقطه آن پایابی است که موجها بر روی آن شکسته شوند. و چون کسی در این نقطه سستی کند اندوهگین خواهد شد. اکنون به بحث نخستین خود باز گردیم.

چون از (الدیو) و (قوکه) و (مهایم) و (دندرازفور) و (انزلنا) گذشتی به خور (دابول) می‌رسی و علامت آن کوه (حازرون) در شمال آن، و کوه (هیزوا) در جنوب آن است. و خور بین آندو، نزدیک دماغه (هتروالی) است. پس نزدیک شو به کوه سمت راست و بسوی دماغه (بوریا) است و بفاصله کمی مانند فاصله بین (لارک) (۲۳۲) تا (جرون) (۲۳۳) و بمانند یک میخ چوبی نوک تیز (دبوسه) بنظر می‌آید. و چون پشت سر گذاشتی به کوههای زیادی می‌رسی که چیز مهمی در آنها نیست که بمانند کوههایی که وصف کرده‌ایم باشد طبقه روی طبقه تا حدود (سنچیسر) و جزائر (دندباشی) قرار دارند و پس از خلیج (ساجوان) همه کوهها باشد و علامت (ساجوان) خلیج در دماغه آنست که داخل می‌شود و از طرف چپ آنرا ترک می‌کنی و (طوطه) در این زمان در سمت راست تو قرار دارد. و چون از آن بگذری به سندابور می‌رسی. و در خور آن وارد می‌شوی و پس از آن از نقاط مشهوره آن، (سنوره) است که از آن مکان کوههای سیلان را می‌بینی. از نقطه بلندی از خور (هتور) و آن کوه مستطیل شکلی است که از دریا پیش از همه آنرا می‌بینی. چون در شش درجه یا شش درجه و ربع و یا پنج و سه چهارم درجه باشی، آنرا ببینی.

اما جزیره‌های کوچک مثل (ازادیو) و (مطراییل) که مطراییل ساحلی نامیده

۱ - در نسخه ترجمه انگلیسی Sājwān و در نسخه تاجریه بحرین ساجواده، ضبط گردیده دیده است.

می‌شود و غیر از مطرابیل دریائی است و در (بادِ قَلَه) و (خیزران) در خور (هَنُور) از طرف ستاره قطبی واقع است و دماغه آنرا از نوک دگل در خور (هَنُور) خواهی دید، و پس از آن (بادِ قَلَه) را خواهی دید. و از این مکان تا حدود (قُنبله) و مرزهای آن خالی از نقاط خطرناک است. و عمق آب را در پانزده باع = فانوم نگهدار و از جانب شمال بسوی (بهندور) و (باسرور) در کوه (قرطل) پائین آن در آنجا کوه‌های نزدیکتر از (قرطل) به ساحل می‌یابی و مشهورتر و بلندترین آنها قبه بالای (بهندور) است که در پنج درجه واقع است. و بعد از آن (فاکنور) است و علامت آن اینست که کوه (قرطل) را میتوانی از دور ببینی که متمایل به سرخ‌رنگی است و بطرف ساحل شیب دارد و در روشنی آنرا خوب می‌بینی و در غبار نتوانی دید.

از اینجا تا حدود (هیلی) پست و بلندی وجود ندارد و اولین نقطه‌ای که خود بدان می‌رسی خور (منجلور) است که در نزدیکی‌های خشکی تمام می‌شود و تپه‌های شن را خواهی دید که مثل یک دره تنگ و گود و عمیق است. از آنجا که با مرزهای (هیلی) نه قله‌ای وجود دارد و نه مناطق پست ساحلی. وقتی به اولین قسمت (خور منجلور) می‌آئی خواهی دید که نزدیک ساحل پایان می‌رسد و تپه‌های شن را بمانند دم یک کشتی بزرگ بنظرت می‌رسد. بعد از آن کوه (قُنبله) است با کرانه‌های شیب‌دار که بمانند (جبال سیبان) است. این نقطه را (هیلی دَرُوع) نامیده‌اند. و مردمان می‌گویند که (هیلی دَرُوع) نزدیک دماغه (هیلی) است و بین آندو یک زام فاصله است. اما چون این کوه را پشت سر گذاری می‌توانی (هیلی) را ببینی و گهگاه چون بین آندو قرار گیری می‌توانی هر دو را ببینی و چون از این کوه بگذری در (فطیه)، وقتی با سه یا چهار زام با باد موافق می‌رانی به دماغه (هیلی) در (فطیه) می‌رسی. و از (مطرابیل) در خور (بادِ قَلَه) تا این کوه نزدیک دوازده زام مسافت با باد غربی متغیر است یا ده زام در باد موافق است. و چون دماغه هیلی (رأس هیلی) را پشت سر گذاری، (غُبَه کنوز) را می‌بینی و بین آن و هیلی پنج

۱ - در نسخه چاپی دمشق (زامان) و در نسخ پاریس و ظاهریه (رأسان) ضبط شده است (به نقل زیرنویس شماره ۶ صفحه ۲۵۹ نسخه چاپی دمشق) اما در ترجمه انگلیسی (رأسان) را ترجمه کرده‌اند یعنی دو دماغه اما (زامان) چنانکه در متن بالا ترجمه کرده‌ایم (دوزام) مسافت است.

دماغه خطرناک باشد که بسبب وجود گیاهانشان شهرت دارند و در آنها طوط [نخل] (۲۳۴) وجود دارد و از آن دماغه‌ها (مهرادی) و خور (بالافتن) (۲۳۵) مشهورند که دو دماغه‌اند. و بعد از دو زام مسافت رأس کننور و سپس (قصر الغبه) است که خارج از خلیج است. اما کوههای (عوالی)، بهم پیوسته‌اند و مشهورترین آنها در این نقاط (قبه بدفتن) است. و چون از دریا بخشی پیاده شوی، آن کوه در مطلع عیوق باشد. و بدانکه (کاکادیوه) (۲۳۶) و زیر و جنوب آن کوهستان عوال (قاب قات) است. و همچنین کوهستان (کالیکوت عوال). و چون از خشکی برانی از کننور به (درمافتن) می‌رسی، پس از آن به (میلی علوی)، پس به (دفتن) و پس از آن به (فندرینه)، سپس به (قاب قات) و بعد به (فیرغیب) (۲۳۷) و از آن پس به (کالیکوت) می‌رسی. و برای نشانه‌های ورود بخشی در این محل، در شب و تاریکی آنست که بالای کشتی یعنی سر آن بین کوهستان بالائی و کرانه قرار می‌گیرد و در اینجا تپه‌های خطرناکی وجود دارند که در هیچ جای دیگر آنچنان تپه‌هایی وجود ندارند، از آنها غافل مباش بخصوص در تاریکی شب، پیرامون آن شیب‌دار وقتی در کشتی‌های بزرگ هستی و مایل برود بخشی از دروازه جنوبی هستی، تدبیر کن و لنگر بینداز و تا بامداد در انتظار بمان، و با روشنی بامداد وارد شو، بویژه چون خواسته باشی از بین دو پشته تپه بگذری و بخشی وارد شوی.

اما چون از هرموز (۲۳۸) و جایهای دیگر می‌آئی و در روزهای باد دیمانی نیستی که آن باد از آغاز نوروز (۲۳۹) بمدت یکصد روز در وزش است، عمق آب را در پنج فانوم = باع اندازه نگه‌دار تا چهار فانوم تا پشته تپه برسی و از مطلع نقش عبور کنی، پس از آن به خشکی نزدیک شو تا عمق آب به $\frac{4}{5}$ فانوم برسد و از ستارگان فراقده و جاه می‌گذری. در این هنگام کشتی را در بندر جوزرات (گجرات) خواهی دید. و بسا که می‌توانی کشتی‌های مگه بخصوص در مهتاب شب در بندر ببینی. لنگر را در آب با عمق ۵ تا چهار و سه چهارم فانوم بینداز و تا بامداد توقف کن، پشته تپه از دید تو در مطلع ستارگان ناقه و عیوق قرار دارد. پایان کار در چنین شرائطی نیکو است. در باد تند وسیعتر گریزی از صخره‌ها نیست و چون در اینجا به بادی تند از شمال بر می‌خوری باید لنگرها را بلند نمائی و در شب با (جوش) در

سمت راست بدریای عمیق برانی، تا آنجا که از پشته سخت دریا بدور مانی چه سمت دریای آن کثیف است.

چون بامداد فرا رسد، می توانی کشتی را در جای خود قرار دهی و تپه ها و پشته ها را در مطلع عیوق قرار دهی یا در (الواقع) بگذاری. در این وضعیت پایان کارت نیکو خواهد بود.

پس چون بدین ناحیه برسی به حدود این تپه بنگر، خلیج (کالیکوت) را می یابی و می بینی و هیچ نشانه دیگری چون آن نیست. و این تپه ای است با کرانه های شیب دار، و درختان و کشتزارها و کوههای بلند. و چون کالیکوت را ترک کنی، سبزی درختان و کشتزارها را تا نزدیک (فتانی) خواهی دید، آنگاه بپایان می رسند و جز درختان (طوط) (۲۴۰) نخواهی دید. در این جایها از (کات کوری)ها بهره یز چه آنها گهگاه بدین جایها آمد و شد دارند، اما نشیمن گاه اصلی آنان و وطنشان بین (کیش) و (کولم) است که خلیج بزرگی است و این مردمان مردمانی هستند که پادشاهانشان بر آنان فرمانروا باشند و تعداد آنها بحدود هزار مرد جنگی نیرانداز می رسد، و در دریا و هم در خشکی می زنند و قایق های کوچکی دارند (۲۴۱) که سنبوق نام دارند و چون از این جای گذشتی به (کولم) می رسی و بعد ساحل در (سهیل) و (عقرب) و یا (اکلیل) قرار می گیرد. هر دماغه بسوی تو می آید آنگونه که باید با دیدن آن دماغه در باد موسمی شرقی از آن منحرف شوی، و اگر شب است، باید که راه را بگردانی و بسوی (کُمهری) برانی. همه اینها نوک درختانشان را نشان دهند و تپه های کوچک و کوههای بلند در پشت درختان باشند.

و بدان ای پژوهشگر که درباره ورود بخشکی ها و آنچه را که باید انجام دهی تا بخشکی فرود آئی سخن بسیار است. تو بر تجربت ها و قیاسات خود عمل کن و بدانچه در این کتاب آمده است توجه کن. اگر از تو درباره «جهت یابی ها یا قیاسات [اندازه گیری ها] یا درباره اوصاف مدیریت کشتی و بینش های دریائی پرسیده شود. آنچه را که به یقین میدانی بگوی و در گفتن شتاب مکن و اگر در بینش دریائی یا مدیریت کشتی رانی یا در جهت یابی یا اندازه گیری، حتی در یک نکته از آنها کمبودی داری، زبان نگاه دار تا بدرجه نهایت معرفت رسی، آنگاه سخن باز گوی. به

خشکی با ظرافت و بینش نزدیک شو، و اگر خشکی را جز با نزدیک شدن بدان نمی شناسی، بدان نزدیک شو. درباره هر چیز که اختلاف گمانها پیش آید، آن چیز کشف و شناخته گردد. در همه دریانوردی ها نیازمندی به بردباری و شکیبائی داری و باید عقائد مخالفان را با شکیبائی گوش کنی. درباره ورود به خشکی ها باید بس صبر داشته باشی تا همه عقائد خود را بگویند و درباره دانشهای ورود به ساحل گفتگوهاشان به نتیجه برسد، در آن زمان تو خود اشتباه خود را از سخنان آنان درخواستی یافت و از خطای نظر خود بازخواهی گشت.

- اگر از تو پرسشی درباره اندازه ها و جهت ها و مدیریت و بینش شود و تو بپاسخگوئی مایل باشی، برای پرسش کنندگان از همه جایها و ورود به خشکی های آن جایها سخن گوی. چه اگر درباره ورود به خشکی ها خاموش بمانی و سخن نگوئی گمان برند که تو از آنها نکته های مهم را پنهان داشته ای یا برای توصیف اندازه ها یا بینش ها یا مدیریت ها و جهت ها و بعضی نشانه های ورود به خشکی ها شک و دودلی داری یا به عمد از گفتن آن نکته ها پرهیز می کنی. در آغاز سخن، تو خاموشی گزین تا دیگران بگویند. و تو مسئول سخن خویش هستی چون سخن تو بر دیگران برتری دارد چنانکه شاعر گفته است:

العیب فی الجاهل المغمور مغمور
وعیب ذی الشرف المشهور مشهور
در نادان فرومایه عیب پنهان است
وعیب مردبزرگوار شرافتمند آشکار و عیان است.

و طغرائی^۱ گفته است.

و یا خبیراً علی الاسرار مَطْلِعاً
اصمت فضی الصمت منجاة من الزلل^۲

۱ - در زیر نویس شماره ۱ صفحه ۲۶۴ نسخه چاپی دمشق آمده است:

«طغرائی: مؤید الدین ابواسماعیل الحسین بن علی الوزير الشاعر المعروف بالطغرائی» و در سال ۵۱۳ کشته شده و صاحب قصیده لامیه معروف به لامیه العجم است.

۲ - در زیر نویس شماره ۲ همان صفحه آمده است: «از قصیده لامیه معروف به «لامیه العجم» و در دیوانش طبع حدود سال ۱۳۰۰ [است] صفحات ۵۴-۵۶. در سال هزار و سیصد ظاهراً صنعت

ای داننده رازها و آگاه بدانها

خاموش باش، که در خاموشی راه‌رهایی از خطاها است
 در موقع ورود به خشکی سخت آگاه باش، چه بیشتر خطاها در بسیار سخن
 باشد [بوژه در هنر دریانوردی که خطاها در سخن گوئی‌ها زیاد است]. بیشتر خطاها
 در عمل است. و بدرستی که ما همه مناتخ یعنی (راههای ورود به خشکی) های
 اقیانوس هند (بحرالهند) را نوشته‌ایم، و آنها برای دریانوردان سودمندی همگانی
 دارد و مورد استعمال آن فراوان است.

تحشیه و توضیحات

مربوط به فایده هشتم از شماره ۲۲۶ تا ۲۴۱

۲۲۶- یک نوع ماهی است و در کتاب بندرعباس و خلیج فارس تألیف محمدعلی خان سدیدالسلطنه کبابی مینابی بندرعباسی این نام برای یک نوع ماهی در اطراف جزیره قشم مضبوط است. در متن فوائد گاهی این نام برای یک پرندۀ دریائی بکار رفته است.

۲۲۷- هرآمیز (نواحی اطراف جزیره هرموز) در کتاب فوائد برای دریانوردان حوزه حکومت هرموز هم بکار رفته است.

۲۲۸- تحت الريح - ترجمه زیرباد و زیر باذیه است که امروز هم در خلیج فارس استعمال دارد.

۲۲۹- دهنوه و دهرآوی - هر دو کلمه ظاهری فارسی دارد.

۲۳۰- باوندی - در ترجمۀ انگلیسی بیوندی در نسخه پاریس بنقل نسخه چاپی دمشق در زیرنویس صفحه ۲۵۳ بشماره ۶ بیسونندی و القیل بجای باوندی و الفیل» مضبوط است.

۲۳۱- بشکال - باران بشکال، در هندی ورشکال، مطرالفیل، در جنوب ایران نام باد بارانزای اواخر پائیز است از دو کلمه (بش) و (کال = کار) مرکب است و فارسی است.

۲۳۲- لارک - جزیره همسایه هرموز در خلیج فارس تا با امروز بهمین نام خوانده

می شود.

۲۳۳- جرون - سواحل و نواحی بندرعباس کنونی را جرون و جرونات می نامیده اند. (کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان).

۲۳۴- طوط - یکی از نامهای درخت نخل در جنوب ایران و منطقه جنوب شرقی ایران است با ضمّ اول و فتح دوم.
۲۳۵- بالافتن - ظاهر کلمه فارسی است.

۲۳۶- کاکادیوه - کلمه بازمانده از مهاجرین شیرازی در شرق افریقا است.
۲۳۷- فیرغیب - پیرغیب امروز هم نام بقاع متبرکی در جنوب ایران و نام یک آبادی در سواحل لارستان است.

۲۳۸- هرموز - همان جزیره هرموز در خلیج فارس است.
۲۳۹- نوروز - در تمام کتاب فوائد مبدأ محاسبه و حرکت کشتی ها از بندرگاهها است. و کلمه فارسی است و بشکل نیروز هم فارسی است.
۲۴۰- ظاهراً طوط درختی از خانواده نخل باشد. در لارستان فارس و میناب درخت نخل را گویند.

۲۴۱- سنایق - جمع سنبوق بمعنی کشتی هائی است که هریک سنبوق نامیده می شود امروز در زبان دریانوردان خلیج فارس رایج است.

فایده نهم

کرانه های دریا در همه جهان

چون از رأس الحد آغاز کنی (که رأس الجُمجمة نامیده می شود و خشکی آن اطواح نامیده می شود) و آن دماغه ای است که در سمت جنوبش بسوی دریا شیب دارد و از سوی شمالش دریا نیست و در جنوب آن (النَّسران) غروب می کند و در سمت شمال آن (السماک) بلند می شود و همچنین دماغه ای است که رأس آن بسوی دریا شیب دارد. دماغه ای است که نزدیکترین نقطه خشکی عربستان به هندوستان است. این خشکی بین دو شاخه دیره واقع است که از هم دور می شوند. و آنکس که سعی در تغییر یک راه و یک دیره به دیگری کند خطای بزرگی مرتکب شده است، خطائی که موجب فرو نشستن کشتی و سبب هلاک گردد، بخصوص در روزهایی که باد (دفاعه) می وزد، وقتی که از جانب جنوب می وزد و در روزهایی که باد (الشَّلی) می وزد، وقتی که این باد از سوی شمال در وزش است و وقتی از جانب شمالی نزدیک می شوی، برخوردی از همه بادهای می یابی و جریانهای آبی بسیار وجود دارد. پس مراقبت کن و جهت ها را خوب و دقیق در نظر بگیر بخصوص شب هنگام که سفر می کنی. من مردی را دیده ام که ورود بخشکی را آنسوی کوه جعلان و (سُعتری) تعیین کرده است و چون جهت را گم نمود بدور از سواحل (سند) و (مکران) سرگردان ماند. این سواحل را تا حدود (مصیره) خشکی (اطواح) نامند.

اکنون کرانه‌های دور دنیا را بطور خلاصه ذکر می‌کنیم، آنگونه که به نقطه‌ای باز گردیم که از آن نقطه آغاز کرده‌ایم آنچنانکه خشکی در سمت راست ما و دریا در سمت چپ ما باشد. از (مصیره)، بین جنوب و غرب، تا حدی بسوی (فَرْتک) متمایل می‌شوی. این جایها آغاز سواحل (الاحقاف) و نشمین‌گاه قبلیه (قضاعه) باشد. از (فَرْتک) تا (عدن) دریای جزیره‌ها باشد و راه آن در جنوب غربی ستاره (شعری العبور) باشد و در اینجا از برابر (خلیج بربری) می‌گذری که در سمت چپ تو واقع است و از (عدن) به سوی غرب ادامه می‌یابد. و (باب) در غرب آن است و اول (تهائم الیمن) است. (باب) (باب المندم) هم نامیده می‌شود و باب المندب نیز نام دارد و ذکر آن در کتاب تقویم البلدان (۲۴۲) آمده است. در چهار و سه چهارم اقلیم اول است و بعضی گفته‌اند در اول اقلیم دوم است و در این گفتگو اختلاف کرده‌اند، برخی گفته‌اند در آخر اقلیم اول است. و سخن درست آنست که آن از اقالیم هفتگانه شمالی است. آنچنان که نوح که بر او بهترین سلامها باد، آنرا بین فرزندان خود تقسیم کرد. و در سرزمین عرب مکانی که عرض جغرافیائی آن کمتر از چهار و دو سوم درجه از ستاره قطبی باشد وجود ندارد، آنچنانکه در سرزمین سومالی هم نقطه‌ای که عرض جغرافیائی آن بیش از چهار و دو سوم درجه از ستاره قطبی باشد نمی‌باشد. بدینجهت در خلیج (بربری) شرق و غرب برای آن نیست. و (رأس فیلک) کمی بیشتر در جنوب است و از (باب) منحرف است و باندازه یک میل یا کمتر در جنوب باب است. و در برابر (فیلک) جز دماغه خشکی نمی‌باشد. و مسافت این دو خشکی جز به (الوراب) نمی‌رسد و اما مسافت بین شرق آن و غرب آن از (رأس فیلک) بدست نمی‌آید مگر با دانشهای دیگر، اما سفر دقیق و تجربتها اندازه‌ها را برای ما روشن ساخته است. ما در حاویه گفته‌ایم.

خمسته از وام من المیط اغزرا فی مطلع السماک تأخذ مدورا

«پنج زام از میط اغزُر در مطلع ستاره سماک نامدور در بردارد.»

مرد بی‌دانش گمان برد که مراد ما از این بیت، مسأله‌ای فرعی و غیر قابل رعایت است و ما خود را درگیر مصب‌های جانبی کرده‌ایم. اما او در اشتباه است و معنی این بیت آنست که فاصله دریا بین دو خشکی ۲۵ زام و نصف است. چون نصف این

(سویس) \سوئز\ و اول محلی که بعد از باب‌المندب بدان می‌رسی (تهائم الیمن) است تا (حلی بن یعقوب)، پس از آن (تهائم الحجاز) تا (جبل رضوی)، بعد تهائم الشام را می‌بینی تا سویس (سوئز) و خشکی برمی‌گردد از غرب بسوی (القُصیر) و بین آنها (بركة قرنفل) است و آن مکان آن جایی است که فرعون لعین در آن غرقه گردید. و در اینجا (بلدة القلزم) است که دریا بدان نام منسوب است و آن (قلزم عرب) است که در برابر آن (قلزم عجم) است. و آن دریای شوری است و اقیانوس بدان وارد نمی‌شود و مسافت راه طی آن بتقریب هشت روز راه است و عرض آن بتقریب پنج روز راه است. (در بند) در شمال شرق آن، و (هَشدِر خان) و (سروان) در شمال غرب، و در جنوب شرق خلیج استرآباد، واقعند که خلیج استرآباد نزدیک دریا و کمی کمتر از یک روز راه است. و در مغرب این قلزم آذربایجان واقع است. و اما مازندران در شرق آنست و گیلان در جنوب این قلزم‌اند و شماخی در شمال مازندران است. و اول آن \قلزم\ در جنوب شانزده درجه از ستاره قطبی و در شمال نزدیک بیست و شش درجه از ستاره قطبی است و گفته‌اند که طول و عرض آن بیش از آنچه ما گفته‌ایم باشد. و آن قلزم در اقلیمهای سوم و چهارم واقع است. و برای آن قلزم شرح طولانی است با همه دریاچه‌ها و خلیج‌ها و رودها که در کتب معروف مثل کتاب تقویم البلدان و کتاب مسعودی و کتاب ابن حوقل مذکور است و جای بحث آنها در این کتاب نیست. اکنون به سر سخن در بحث نخست خود باز می‌گردیم.

از (قُصیر) ساحل بطرف جنوب شرق می‌چرخد و بر ساحل (صعید) و (سودان) و (دهالک) و سواحل جنوب شرقی (حبشه) گذشته به باب‌المندب و در برابرش در ساحل افریقا از (برالعجم) و خلیج (تجره) و کوههای (چین) می‌گذرد. و این خط از (رأس بر) بطرف جنوبی می‌گذرد.

اولین چیزی که می‌بینی خلیج (تجره المحط) است که دارای سلطان است و سلطانش از سلاطین اسلام است. و حبشه در سمت دریا در این خلیج از جانب شرق است و کوههای عوالی \بلندا\ از سمت غرب وجود دارد. و هیچکس در موسم باد صبا تا حدود (المس) از آن نگذرد. و آن کوهی سیاه رنگ است بنزدیکی

(قرية الشيخ) و آن پایان دریا در جنوب است و در آنجا ستاره قطبی سه و سه چهارم درجه یا کمی کمتر است و این نقطه پائین ترین عدد عرض جغرافیائی را دارا باشد. پس از آن ساحل به طرف شرق می رود و بسوی شهرهای (برابر) (بربری ها) می گذرد، تا بحدود (فیلک) که خشکی حبشه از جهت شمال شرق است. و چون (بندر موسی) و (جَرْدفون) را ببینی بسوی جنوب بازگرد تا (حافون). سپس ساحل به جنوب و با میل به غرب تا پایان (زنج = افریقا) و سرزمین (سُفال = سفاله) ادامه می یابد و این راه از سواحل اماکن خراب و آباد مسکون و غیرمسکون و بیابانها و کوههای می گذرد که جز خداوند کس از آنها با خبر نیست. و این خط تا جنوب ادامه دارد و فاصله آن از ساحل باندازه سه ماه است. و در اینجا سرزمین (حبشه جنوب شرقی) واقع است و در آن بندرها باشد که مسافران از آن بگذرند (و فیها بنادر جَمّة للمسافرین) (۲۴۳) که مشهورترین این بندرها (مَقْدشو) و (براوَه) (۲۴۴) و (منبَسَه) و (کِلوه) (۲۴۵) و سرزمین (سفاله) و خورهای آن که دارای معادن زر است باشند. و چون بدین مکان رسی، از جزیره (قُمُر = ماداگاسکار) عبور می کنی که در دست راست تو واقع است. و خشکی در سمت چپ پایان می گیرد و از سمت چپ عبور می کنی که ساحل از سمت راست تو جدا گشته است در آنجا خشکی به شمال غربی می پیچد، آنجا که منطقه تاریکی چون خورشید در سرطان باشد آغاز می گردد، سپس خشکی به ساحل (کانیم) که در دست فرزندان سیف ذی یزن است می چرخد. و آنها مردمانی سفید چهره اند که در جنوب سودان می زیند (۲۴۶) و آنگونه که سفید چهره بودن ترکها نظر به فاصله خورشید با آنها است، بهمانگونه سیاه چهره بودن مردمان سودان نیز نظر به نزدیکی آنها به خورشید است و سوختن پوستشان اثر آفتاب است چون نزدیک به خط استوا باشند و در نتیجه مدتی دراز با نور تند خورشید می زیند ۱ و سیاه میشوند. ۲ چون از (کانیم) بگذریم به سرزمین (الواحاح) می رسیم که این سرزمین نزدیک سرزمین (مغاربه) باشد و در آن راه فلفل (راه ادویه) (۲۴۷) در زمانهای پیشین شهرت داشته است که از این مکان می گذشته است. و چون از سرزمین (مغاربه) در نزدیک (مسار) بگذریم مکانی را که یونس پیامبر [ع] را در آن مکان نهنگ فرو خورد گذشته ایم. و چون از این مکان گذشتیم به (اضیفی) می رسیم

و آن شهر مشهوری است در سرزمین (مغاربه).

اکنون برآستی به ساحل مغرب رسیده‌ایم و چون بدان نزدیک شویم وارد دروازه (سبته) شویم، به دریای روم وارد شده‌ایم که این دریا را (بحر الزقاق) هم نامیده‌اند و وارد دریای اقیانوس می‌شویم چه دریای اقیانوس نامی نصرانی یونانی است و آن دریای محیط به جهان است و چون داخل (بحر الزقاق) گردی، در سمت راست خود به حدود (اسکندریه) و (دمیاط) و (غزه) و در سمت راست خود بسوی جزیره‌های افرنج (۱) اروپا (۱) و جزیره‌های روم تا (اصطنبول = استانبول) و تا (ارمن = ارمنستان) خواهی یافت که تا انتهای این دریا ادامه دارد. و طول این دریا یک هزار میل است و عریض‌ترین مکان بین جنوب و شمال (برقه) و (بحر الکنا) و بین آنها ۶۰۰ میل است (۱) و روم و ارمنستان در شمال آن (۱) و روم و ارمنستان و استانبول در جنوب قسمتی از این دریا واقعند. و افرنج در غرب آن است و در آن جزیره‌های بزرگ و مشهور واقع است مانند (جزائر زعفران) که نامشان (سیوا) و (مصطکا) و غیره است و مشهورترین جزیره در این جایها جزیره (اندلس) است و این جزیره از هر کجای دیگر به سرزمین مغرب نزدیکتر است و اسلام در سرزمینی مسیحی‌نشین اروپا در آن است. و در زمان مصنف این کتاب نیمی از آن در مملکت اسلام است و نیمی دیگر در مملکت مسیحیان.

و اما جزیره (مالطه = مالت) ^۱ در سرزمین مغاربه و نزدیک (الواحاح) در (بحر محیط) واقع است و جزیره‌های (سعادات) بسوی غرب از بحر محیط قرار دارند و جزیره‌های (سعادات) همچنین در بحر محیط واقعند. و همچنین جزائر (خالدات = قناری) که از آنها طول جغرافیائی همه نقاط گرفته می‌شود همچنانکه عرض جغرافیائی شهرها از (سرن‌دیب) گرفته می‌شود.

اما طول جغرافیائی (مالطه = مالت) پانزده درجه و عرض جغرافیائی آن ۳۳ درجه و نزدیک شهر (تلمسان) واقع است.

و اما دیار (اهل کهف = غارنشین‌ها) در خشکی شمالی واقع است. و سرزمین

۱ - در ترجمه تیبیس مالقا = malaga ضبط شده است. و ظاهراً مالطه = مالت درست است.

(رومالیه) نزدیک قسطنطنیه است که پادشاه آن قسطنطین نام دارد. و او مردی است که دین مسیحیت را تدوین کرد.^۱ اما سرزمین (صقالیه) [سواحل اسلاوها]^۲ به سوی شمال شرقی آنست و دریاها و بیابانهای واقع در آن سرزمین به سواحل شمالی ادامه دارند. پس از آن ساحل از این نقاط بسوی شمال می پیچد. و جزیره های (رومالیه) مشهورترین آن ها جزیره ای است که در زبان عربی بزرگترین جزیره های رومال نامیده می شود.^۳ و طول آن جزیره یکصد و بیست میل شرقی غربی است و عرض آن بیست میل است و آن جزیره از حیث طول جغرافیائی ۴۹ درجه و از جهت عرض جغرافیائی ۴۳ درجه است. و آن نزدیک به جزیره (مَسطکا) باشد.

اما (جزیره مردان) و جزیره (زنان) و (مالقه) و جز آنها در اطراف زمین نیازی بذکر آنها نیست زیرا نویسندگان کتب هیچ نکته مفیدی درباره آنها ننوشته اند. پس کتاب ما پر از عقائد گوناگون خواهد شد، اما ما آنچه را که آنها در حد و طول و عرض جغرافیائی آن جزیره ها اتفاق نظر دارند در این کتاب می آوریم. و بدینگونه دانش آنان را در دلهامان می نگاریم و آنگونه آنها را ذکر می کنیم و العهده علی الروی. و چون این دریای رومی (البحر الرومی) را پشت سرگذاری و باندازه میلی بسوی مغرب از آن خارج شوی بجز سرزمین ترک و ارمن (ارمنستان) نخواهی یافت که معدن جانورانی چون سنجاب و سمور و شترمرغ است. و پس از آن سرزمین (ابر شیر) است و چون از این مکان بسوی شمال روی با تمایلی به شرق شمالی به سرزمین (محفوره) می رسی که در شمال کوهستانی واقع است که (سلسله الارض) نامیده می شود. چه این مردمان در نوعی حفره در زمین سکونت دارند که کس نتواند بدرون آن رود یا از آن بدر آید. و این کوهستان که سلسله الارض نامیده می شود کشیده می شود در جهت شرقی و جنوبی آنها تا

۱ - در نسخه چاپی دمشق در زیر نویس صفحه ۲۷۶ جمله «دین النصاری» را بنا بر نسخ پاریس و ظاهریه «دیر النصاری» منظور شده است. شاید در نسخه مورد ترجمه انگلیسی هم دیر ضبط شده باشد زیرا که در ترجمه انگلیسی «صومعه مسیحیان» ترجمه شده است.

۲ - در ترجمه انگلیسی (برالصقالیه) را سواحل اسلاوها ترجمه کرده است.

۳ - در ترجمه انگلیسی نام این جزیره را کرت ترجمه و ضبط کرده است. احمد اقتداری

آنکه بین آنها و بین یاجوج و ماجوج حائل گردد. و همهٔ ترکها در غرب این کوهستان‌اند، در غرب آن بسوی جنوب، چین واقع است در شرق آن پس از آن ساحل به سرزمین چین برمی‌گردد. و از چین بسوی (صُنْف) می‌رود. و در آنها سرزمین‌های مسکون و غیرمسکون و جزیره‌های بی‌شماری واقعند که شمار آنها را جز خدای تعالی نداند. ما آگاهی درستی خصوص آنها نداریم، چه دو کتاب که در آن دو نظرات یکسان در مورد آنها آمده باشد نمی‌شناسیم، اما هر آنچه را که درست می‌انگاریم در کتاب خود می‌آوریم. ساحل بدور ما بسوی (صُنْف)^۱ و به سوی چین ادامه می‌یابد که چین در سمت راست تو و دریا در سمت چپ تو قرار می‌گیرد و از سرزمین‌های مسکون و نامسکون در جنوب غربی می‌گذری تا آئزمان که از (چین) بگذری، آنگاه به (سنگاپور = سنجافور) و (بلیطون) که سرزمین چوب \خوشبوی\ عود است می‌رسی، و سپس به ساحل (ملعهقه = مالاکا) می‌رسی، و چون از آن گذشتی، بعد به شمال می‌پیچی و متمایل به غرب، سواحل (سیام) را در می‌نوردی تا به سرزمین (بنجاله = بنگاله) رسی که باندازهٔ یک ماه از شرق به غرب مسیر طولانی است تا به (بنگاله غربی) پایان می‌گیرد. در قسمت علیای این سرزمین مردمان بسیاری زندگی می‌کنند که (سَقَره)^۲ نامیده می‌شوند و بالاتر از سقره ترکها و نژادهای دیگر می‌زیند که بجز خداوند بزرگ خالق آنها کسی از شمار آنها آگاهی ندارد. و چون از دو بنگاله گذشتی ساحل به جنوب غربی در سمت راست کشیده می‌شود و باندازهٔ سفری چهل روزه، راه به ساحلی می‌رسد که به ساحل (صولیان)^۳ می‌رسد \و ساحل بین جنوب و مغرب و به سوی جنوب غرب ادامه می‌یابد\ و در علیای آن سرزمین‌ها هندیهای که با لغات مختلف سخن می‌گویند از سرزمین بنج = بنگال تا سرزمین (صولیان) می‌زیند. و چون از ساحل (صولیان) گذشتی و از جزیرهٔ سیلان که در جنوب آن وادی (سَرَنَدیب) است نیز بگذری ساحل بسوی

۱ - در ترجمهٔ انگلیسی (صُنْف) را با ضبط (ایسف) آورده‌اند.

۲ - در ترجمهٔ انگلیسی (تِقره) ضبط شده.

۳ - صولیان در نسخهٔ انگلیسی Cholas ضبط شده.

شمال غربی کشیده می شود و این ساحل را سرزمین (ملیبارات)^۱ خوانند که بحدود (کُنْگَن) می رسد، و خشکی از حدود آخر کنکن تا (زهر کُنْبايه) به سمت شمال کشیده می شود. و (زهر کُنْبايه) خلیج بزرگی است که در آن آبهای زیادی جریان دارد. عرض آن یک شبانه روز با باد موافق شرقی و غربی، و طول آن شمالی و جنوبی و به دو روز راه است. در سرزمین ملیبار (کفره)^۲ و قسمتی از (نَلَج) واقع است و در سرزمین (کنکن) دکن و قسمتی از (مرهطه) و (زهر کُنْبايه). و در ساحل (زهر کُنْبايه) (جوزرات = گجرات) واقع است. و چون از ساحل (زهر کُنْبايه) گذشتی، در امتداد شمال غربی به (سند) و مصب (سیمون) و (سیحون) می رسی که قسمت علیای آن (دیلی) و (ملطان = مولتان) است. و ناحیه ترکستان در شمال همه آنها در شمال ناحیه است. و چون سند را پشت سر گذاشتی ساحل به سوی ساحل (جاش) کشیده می شود و این راه از سرزمین (مکران) می گذرد. که هندیها و ایرانی ها در آن باهم زندگی می کنند و در علیای آن سرزمین خراسان و در شمال خراسان (وراء النهر) و ترکستان همگی در قسمت های شمالی واقع است. و چون از سرزمین (جواشک) (۲۴۸) بگذری به (هرامیز) (۲۴۹) می رسی. و از (سند) تا (جاش) یک ماه و نیم راه در خشکی است. و چون به هرامیز بگذری و آنرا پشت سر گذاری به آغاز سواحل (فارس) می رسی که در آن جزیره هائی است. و از اینجا سرزمین عربستان و سرزمین ایران (عجم) را خواهی دید. و چون از هرامیز بگذری سواحل فارس را به سوی غرب تا (بصرة الفیحاء = بصره) خواهی دید و این سواحل فارس است که راهش یک و یک دوم ماه است و در علیای آن سرزمین فارس قرار دارد. و در علیای فارس (عراقان) است و آنها را بندرها و لنگر هائی چون (هرامیز) و (دریستان) (۲۵۰) و (ابوشهر) و (بصره) (۲۵۱) است و بصره مصب دجله و فرات (۲۵۲) و اختلاط آب شیرین و شور است.

و بدانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون از سرزمین روم (۲۵۳) جاری می شوند و از آنها آب سرزمین ارس آید و از آنها آب (قلزم العجم = خلیج فارس)

۱ - در ترجمه انگلیسی (منیبارات) ضبط شده.

۲ - در ترجمه انگلیسی (کبیره) ضبط شده است.

می‌آید و از آنها است آبی که بسوی (دیار بکر) آید و از آنها است بخش‌ها و اجزاء گوناگونی که این مختصر جای ذکر آنها نیست. و آنرا ذکر کرده است. سلطان شهنشاه = شهنشاه عمر بن ایوب امیر (حماة) در کتابش موسوم به تقویم البلدان و در آن ذکر نموده است همه رودها و دریاچه‌ها و خلیج‌ها و وادی‌ها و جزیره‌ها و کوه‌ها و سرزمین‌های مسکون و غیرمسکون و ضبط کرده است آنها را با طول و عرض آنها. و اما نیل مصر سرچشمه‌اش از حبشه است. باز گردیم به بحث نخستین.

چون از (بصرة الفیحاء) بگذری ساحل به سوی (سلیمیه)^۱ و (قطیف) و (الحساء) و (عُمان) و (قَطَر) می‌رود. و همه آنها در جنوب شرقی واقعند و در آنها جزیره‌های آبادان و ناآبادان وجود دارد و در آن بندرها است. (۲۵۴) و در آن جزیره (بحرین) است که در پیرامون آن محل صید مروارید است و نزدیک به هزار کشتی در آبهای آن طی قرن‌ها به صید مروارید پرداخته‌اند و هنوز بدان کار اشتغال دارند، و پیرامون بحرین جزیره‌هایی است که صیدگاه‌های مروارید قابل بهره‌برداری و غیرقابل بهره‌برداری و جزیره‌های آبادان و ناآبادان باشند و از آن جزیره‌ها بحدود (مُسَنَدَم) بمسافت یک ماه در خشکی و هفت روز در دریا وجود دارد که در طرف مشرق است و حدود یک میل یا کمتر بطرف شمال است. و چون به (رأس مُسَنَدَم) برسی جزیره بر سر تنگه (۲۵۵) واقع است و آن آخر جزیره العرب از جانب جنوب و شرق است. و در این جای جزیره‌هایی واقعند مانند (سلامه و دخترانش) که (عُویر) و (کُویر) نام دارند و سومین جزیره را فایده‌نی نیست. و من در نوشته‌های اسماعیل بن الحسن بن سهل بن ابان رحمة الله دیده‌ام. و در این جای همه جزیره‌ها مدّ آب‌هاشان قوی و تند است و خطرانشان زیاد است. و نشیمن‌گاه (کمازره) (۲۵۶) و اینها عرب‌های دست از جان شسته‌ای باشند. (۲۵۷) پس از آن ساحل از (مُسَنَدَم) در سهیل (جنوب شرقی) برای ده روز سفر در خشکی به (سُحار) (۲۵۸) می‌رسد. و در این فاصله [بین مُسَنَدَم و سُحار] جنگل درختان و نخل و مردم و بندرها و

۱ - در ترجمه انگلیسی (المسلیه) ضبط شده است و ترجمه گردیده است.

ساختمانها پیوسته است. و از سُحار تا بندر (مَسکت)، که در جهان شهرت دارد، چهار روز راه است و بندر (مَسکت) را در گیتی مانندی نیست. چه در آنجا بازرگانی و کار و خصوصیات دیگری است که در نقاط دیگر نیست. (۲۵۹) نخست آنکه در دماغه بندرگاهش سنگی است که از آن می‌توان آمد و شد کنندگان از هر مقصد و مبدئی را دید، از هند، از سند، از هرامیز (هرموزستان) از مکران از جاش و از عرب^{۲۶۰} و در غرب ستاره (النَّسْر الکبیر) از آن، جزیره سرخ رنگ برآمده‌ای واقع است که آنرا (أَلْفَحْلُ) نامند. و این نشانی‌ها هر نادانی را سودمند افتد چه بهنگام ورود در شب و چه ورود در روز. مسکت (مسقط) بندر عمان است و آباد است و از سالی به سال دیگر کشتی‌ها با مردان، میوه‌ها و اسب‌ها در لنگرگاه آن پر می‌شوند. و در آنجا پارچه، روغن‌های گیاهی و بردگان و غلات فروخته می‌شود، و همه کشتی‌ها آهنگ آن بندر کنند. دماغه‌ای است بین دو راه مختلف و ایمن از هرگونه بادی و دارای آب شیرین و مردمی مهمان‌نواز و جامعه‌ای که بیگانگان را دوست دارند. این بندر اولین محل ناحیه (الاطواح) است و از آنجا تا رأس الحَد که آغاز کار ما بوده است در مطلع عقرب قرار دارد.

اکنون دوره کاملی از زمین و سواحل دریاها را بطور خلاصه ذکر کرده‌ایم تا آنکس که از این کتاب بهره‌مند می‌شود بتواند دانستی‌های سودمند را دریابد. و یا به شگفت آید که بداند می‌توان زمین را در سمت راست و دریا را در سمت چپ گذاشت و بدین ترتیب به نقطه‌ای برسد که از آن آغاز کرده بود. چه ناخدای باشد چه نباشد. و اگر توصیف کامل همه شهرها و بندرها و سواحل را در نظر داشتیم، هرگز همه آنها را در این کتاب نتوانستیم گنجانند. اما همه جایها و شهرها و بندرها و ساحل‌های مشهور را نام برده‌ایم و دانشی نسبی درباره دوره زمین را بدست داده‌ایم تا همه گان را بکار آید و از خداوند برای کمی‌ها و زیادی‌های کارمان بخشش می‌خواهیم. [ونستغفرالله من الزیاده و النقصان].

اندازه‌ها و زمین

پیرامون آسمان و زمین را به ۳۶۰ درجه تقسیم کرده‌اند. هر درجه بیست دو

فرسنگ است.^۱ بنابراین پیرامون آسمان و زمین هشت هزار فرسنگ است. دامنه و سعت اقلیم‌ها در بخش مسکونی جهانی بیست و چهار هزار فرسنگ است. دو مرحله (از سفر) چهار ایستگاه بریداست و برید چهار فرسنگ است. و فرسنگ سه میل است. و میل چهار هزار ذراع است. و ذراع ۲۴ انگشت است. و انگشت شش (جو) است و یک جو شش موی دم قاطر است. و من همه اینها را در قصیده عینیّه و دیگر قصیده‌ها آورده‌ام. پیشینیان می‌گفتند برید چهار فرسنگ است. و یک فرسنگ سه میل در پیمودن سربالائی است. برای آنانکه بدان نیاز دارند، و در سفر و عمل نیازمند این حسابها باشند، ما بطور دقیق در قیاسات و مجاری در این کتاب ذکر کرده‌ایم تا مرد فهمیده در آن اندیشه کند و از چگونگی پیرامون زمین: شمال و جنوب آن، شرق و غرب آن، آگاه گردد. و گفته‌اند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، سُبْحَانَكَ، فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

ما همه مطالب را با ذکر جزئیات همراه با اندازه‌ها و جهت‌یابی‌ها باز گفته‌ایم و این مطالب را درباره پیرامون زمین، شمال، جنوب، شرق و غرب آن باز گفته‌ایم. پس باید پژوهشگر بداند و بخواهد تا همه را بداند و بفهمد و بگوید خدایا ما را از عذاب دوزخ برهان.

بدان ای جوینده که هر مرد ساحل خود را بهتر می‌شناسد، چینی‌ها چین را، مردم سفاله، سفاله را هندی‌ها هند را، مردم حجاز، حجاز را، سوری‌ها، سوریه را، اما دریا اختصاص بهیچ نقطه ندارد. و چون دور از خشکی شوی تنها دانش تو از ستاره‌ها و راهنماها تو را کمک رسانند، این دانش‌ها در همه جا یکسان است چه در منطقه خود باشی و چه در جای دیگر. مجموع ستارگان که نامی دارند ۱۰۲۵ ستاره است و گفته شده است ۲۸ ستاره شبیه سنبله هستند، بعضی دریاوردان درباره آنها بر من خرده گیرند. اما من در سفرهایم در میان عرب‌ها و ایرانی‌ها و غیرعرب‌ها، در این زمان کس ندیده‌ام که بتواند مرا با آنها آشنا کند. بسا کسانی باشند که درباره دریاها و جزیره‌هایش از من بهتر بدانند، اما درباره ستارگان و بهره بردن از آنها به

عنوان علائم دریانوردی، در این زمان، کس چون من نیست. اگر دریانوردی نیز چشم و دانا باشد چون با کتابهای من در آغاز زندگیش آشنا شده باشد و به تجربت‌های شخصی خود بر آنها افزوده باشد، او بر من برتری دارد. و خداوند او را بطول عمر مدد رساند و او باید که درک و دانش مرا در تمام عمر بکار گیرد و جز بدان عمل نکند.

دریانوردان و رقیبان آنها

بدان که دریانوردان سه دسته‌اند: نخست دریانوردی که می‌آید و می‌رود گهگاه به سلامت و گهگاه در عدم سلامت. با تصمیم‌های خوب و بد. این ساده‌ترین و کمترین دریانورد است. دوم دریانوردی است که بین مردمان شهرت دارد بخاطر دانش‌های برجسته و ارزنده‌اش و تیزهوشی و مهارتش، در هر سفری که می‌کند و تجربتی که می‌آموزد اما پس از مرگش فراموش می‌شود و کس از او یاد نمی‌کند. سوم دریانوردی که به سبب دانش‌های عالی و فضیلت‌های بزرگ خود، هیچ مسأله‌ای از مسائل دریانوردی بر او پوشیده نیست و کتابهایی می‌نویسد که در طول حیاتش مورد استفاده و پس از مرگش برای اهل فن و دریانوردان بهره‌ها دارد. دانایان و دوستانش از او سپاسگزارند و حسودان و دشمنانش او را سرزنش کنند. حسودان کارهای او را بنام خود ارائه کنند و با نظرات او مخالفت ورزند. و بمانند دزدی مانند که بدزدی روند و چون صاحب‌خانه بیدار شود بگریزد تا او راشکست داده باشد مرد نادان زبان را بی‌محابا در کام بچرخاند.

ای مردمان دانا، چون شما لذت علم و عمل را بچشید، دیگر چیزی از ریب و ریای نادانان و حسودان و ناآگاهان به ربت فضیلت شما، شما را فریب ندهد. زخم زبان آنها شما را مغبون و اندوهگین نسازد چه این سرزنش‌ها شما را در زندگی و پس از آن زبان نرساند، بلکه بر شرف و ارزش شما بیفزاید. و مردمان جز به صاحبان فضیلت حسد نبرند چنانکه شاعر گفته است:

ان یحسد و نی فانی غیرلائمهم قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا

«اگر به من حسادت کنند من غمگین نخواهم شد پیش از من مردمان بسیار که
اهل دانش بوده اند مورد حسادت قرار گرفته اند.
پس ما تو را از این فن و این علم بیاموختیم. اما درباره جزیره های بزرگ و
مشهور و آبادان در فایده دهم سخن خواهیم گفت.

تَحْشِیَه وَ تَوْضِیْحَات

مربوط به فایده نهم از شماره ۲۴۲ تا شماره ۲۶۰

۲۴۲- در متن نسخه چاپی دمشق (تقویم البلدان) ضبط شده ولی در ترجمه انگلیسی «کتابهای تقویم البلدان» آمده است. اما مراد ابن ماجد همان تقویم البلدان معروف تألیف یعقوبی است.

۲۴۳- بنابر زیرنویس نسخه چاپی دمشق در نسخه بدلهای پاریس و ظاهریه بجای (جمه)، جمّ ضبط شده است. (زیرنسخه صفح ۷۳) نسخه چاپی دمشق).

۲۴۴- بر آوه - از دو جزء (بر)، (آوه) ترکیب شده یعنی بر آبه، بر آب و فارسی است.

۲۴۵- کیلوه - مرکز قدرت و شهر بندر بزرگ شیرازیان مقیم افریقا بوده است. نگاه کنید به کتاب ایرانیان در شرق افریقا عبد السلام فهمی - از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۷ خورشیدی.

۲۴۶- جنوب سودان منطقه نفوذ و اقامت و تجارت سفیدپوستان ایرانی و شیرازیان مهاجر بروزگار دیلمیان بوده است و دارای حکومت و سلسله پادشاهی بوده اند. بهمین مناسبت این سواحل را بالعجم نامیده اند.

۲۴۷- راه فلفل - همان راه ادویه مشهور است.

۲۴۸- جواشک - کلمه فارسی است.

۲۴۹- هرامیز. جمع هرموزی و هرموز در متون دریائی بکار رفته است.

۲۵۰- در بستان. امروز در کرانه‌های بین بندرلنگه و بندرعباس «بستانو» نام دارد.

۲۵۱- در زیرنویس نسخه چاپی دمشق به نقل از نسخ ظاهریه و پاریس آمده است: «کهازلمیر، لشتان، یسهر، یتشهر» کهازیمیر (مالمیر = ایزه) است. (لشتان) نام آبادی و قلعه ساسانی در حومه شهر بندرلنگه کنونی است، (یسهر، یتشهر) همان (ریشهر = ریو اردشیر) است که امروز بندر ماهشهر نامیده می‌شود و پیش از این بندر معشور نامیده می‌شد.

۲۵۲- نام‌های دجله و فرات بدون ذکر نام شط العرب مؤید این نکته است که تا زمان ابن ماجد این دو نامی جداگانه داشته‌اند و شط العرب مورد استعمالی نداشته است.

۲۵۳- سرزمین روم - در اصطلاح جغرافیایان قدیم اسلامی به سرزمین‌های شمال عراق و سوریه و جنوب ترکیه اطلاق می‌شده است.

۲۵۴- در ترجمه انگلیسی بندرها ضبط شده است، اما در نسخه چاپی دمشق آمده است: «و فیها جزر خراب و عمار، و عرب لهم بنادر و فیها»، که معلوم است برای اثبات بندرهای عربی این جمله را در قلاب به متن اضافه نموده‌اند.

۲۵۵- در نسخه چاپی دمشق (رأس و خله) است اما مترجم انگلیسی (رأس دجله) خوانده است.

۲۵۶- کمازره جمع کمزاری است و کمزار ناحیه‌ای در عمان است که زبان مردم آن از گروه زبانهای ایرانی و بلوچی است اما در زیرنویس صفحه ۲۸۲ نسخه چاپی دمشق نسخه بدلها (الکماره) ضبط شده و مترجم انگلیسی هم الکماره ترجمه کرده است.

۲۵۷- در متن نسخه چاپی (اهما ج العرب) است که مترجم انگلیسی نیز (عربهای دست از جان شسته) ترجمه کرده است. اما سخن از کمزارها است و کمزارها عرب نیستند و زبانشان که هم‌اکنون با آن سخن می‌گویند از گروه زبانهای ایرانی است و بلوچی است.

۲۵۸- اکنون در عمان وجود دارد (منطقه سحر = سهار) مشهور است.

۲۵۹- در نسخه چاپی دمشق آمده است (انّ له اشایر و فیه حضائل لم تکن فی

(غیره)

۲۶۰- در نسخه چاپی دمشق (من العرب) آمده و در زیرنویس نسخه چاپی بنقل از نسخ پاریس و ظاهریه (من العرب) ضبط شده است و البته مصححان عرب نسخه چاپی دمشق ضبط من العرب را ترجیح داده‌اند تا عدن را خارج از سرزمین عربستان نشناسانده باشند. مترجم انگلیسی هم من العرب را ترجمه کرده است. اما جمله صحیح نخستین (من الغرب) بوده است.

فایده دهم

جزیره های بزرگ و مشهور

جزیره سرزمین عربستان

نخستین جزیره، جزیره العرب است. از آغاز آفرینش جهان این جزیره از دریا جدا گشته تا زمان طوفان نوح علیه السلام، که به خشکی اصلی در غرب و شمال پیوست. از یکسوی به مصر و از سوی دیگر به عراق عرب پیوست و در زمان ما می توان گفت دیگر جزیره نیست، بلکه از آن بسوی حبشه و چین از راه دریا راهی گشاده است و دیگر دنیا بصورت واحدی پیوسته در آمده است.

و گفته اند که این جزیره از سه جزء مرکب است از حیث طول و نه از جهت عرض: و آن سه جزء عبارتند از (تهامه)، (نجد) و بین آنها حجاز است که میان آنها قرار گرفته است. و آن کوههائی بلند است و از آن است (مکه مشرفه) و کوهها و متعلقات آن، و در آن کوههائی است که بسوی ساحل کشیده می شوند، بسوی (تهامه) مانند (یلکلم) و (رضوی) و (جبل صبح) و همه اینها کوهها باشند بسوی حجاز و از آن بسوی ساحل کشیده می شوند و از آنست (یمن) و (شام) در مشرق و مغرب آن. و همه جایهای گود افتاده را تهامه گویند و (غور) نیز نامیده می شود و نیکوترین حکایتی که من در این معنی شنیده ام حکایت عبدالملک پسر مروان است که هنگامی که کنیزی را در بازار خرید، در دمشق گروهی را گرد آورد و اعلام کرد که هر کس بتواند شعری را با بیت دوم هم قافیه بسازد، این کنیزک بر او حلال خواهد بود و بدو دهم و شعری گفت:

بکی کل ذی شجوه تهام و شجوه بنجد فاتی يلتقى الشَّجَوَانِ
 وقتی عاشق در تهامه می‌گردد و معشوق در نجد چگونه این دو عاشق یکدیگر
 را توانند دید.

شاعران عرب کوشش نمودند و شعرهای بسیار گفتند و هیچکدام عبدالملک
 را خشنود نساخت تا آنکه جریر شاعر چنین گفت:

بغور الذی فی نجد، او ینجد الذی بغور تهامات فیلتقیان
 «آنکه در نجد است باید پائین آید و آند دیگری بالا رود که در دره‌های تهامه،
 یکدیگر را ببینند.

عبدالملک گفت کنیز را بگیر و ببر و خدای او را بر تو میمون ندارد. سپس
 افزود به یقین این شعر پس از آن شعر می‌آید چنانکه جای سم اسب پس از جای
 سم قدم پیشین بتوالی آید. منظورش آن بود که هر جایگه که بلند است نجد است و
 آنجایگه که پست باشد غور و تهامه نامیده می‌شود. و گفته شده است که حجاز
 کوهی است در میان و کشیده شده از شمال مدینه به شرق (رضوی) تا بحدود طائف
 و آن بین (تهائم) و (بخود) حائل است و در شرق آن نجد است و در غرب آن
 تهامه و بدین سبب است که پیامبر صلی الله علیه و سلم را پیامبر تهامی مکی لقب
 داده‌اند و نگفته‌اند نجدی و یا حجازی و مکه در حساب تهامه در زیر حجاز است و
 مدینه در شمال حجاز است و نجدی است نه تهامه‌ای. و گفته‌اند (خیبر) و (العلا)
 شمال و (رضوی) و (جبل صبح) هر دو یکی باشند و (العِد) و (خلیج یلملم) و
 بیابانهای بین دره‌ها، حجاز باشند. حجاز بسوی تهامه پیشروی می‌کند جزیره العرب
 از سوئز به (باب المندب) و بعد به (رأس الحد) و سپس به عبادان = آبادان کشیده
 می‌شود، و سپس پیوسته به بقیه زمین‌ها و بطائح عراق تا (تَبوک) است. و گفته‌اند که
 پس از سه روز راه به جریان آب می‌رسی که در روی زمین جاری است. و آنجا شبه
 جزیره‌ای است که پس از طوفان نوح بدان پیوست و طائف را بدانجهت این نام
 داده‌اند که طوفان آنرا از شام تا حجاز طواف کرد و بهمین دلیل است که طوفان نوح
 با باد شمالی بحرکت در آمده است.

جزیره قمر = ماداگاسکار

جزیره دوم پس از نخستین در بزرگی، جزیره قمر است (ماداگاسکار) و هم‌اکنون نیز جزیره است و در طول و عرض آن اختلاف کرده‌اند، که از حیث عمارت جهان و اقلیم مسکونی در آن اختلاف است. و بهمین جهت در آن اشتباه است. و در کتابهای بزرگان آمده است که آن جزیره بزرگترین جزیره‌های سرزمین‌های آبادان است و طول آن نزدیک به بیست درجه و میان آن جزیره و خشکی (سفاله) و جزیره‌های آن، جزیره‌های دیگری است ولی هیچکدام مانع سفر مسافر نیست و میان آنها سفر کنند. و جزیره قمر منسوب است به قمر بن عامربن سام بن نوح علیه السلام. و در جنوب آن دریای (اوقیانوس) است که این لفظ یونانی است و آن را به لفظ عرب دریای محیط خوانند (بحرالمحیط) و آن دریا آغاز تاریکی جنوبی است که از جنوب این جزیره آغاز می‌گردد.

جزیره شُمطری = سوماترا

جزیره سوم جزیره شُمطری است = سوماترا باشد و آن جزیره‌ای است که خط استوا از آن می‌گذرد. کسانی که دانشی بدان ندارند می‌گویند خط استوا از شمال جزیره می‌گذرد و ما می‌گوئیم از جنوب آن می‌گذرد. موقعیت درست استوا در پنج درجه ستاره فراق است در اعتدالشان در مشرق و در استقلال سنبله در بالای رأس. آنجا دو قطب افقی باشند و در افق دو ستاره نباشند بلکه دو جای‌اند که شرق را از غرب جدا سازند. سوماترا جایگاه (حَتَش) سلطان (حتشه) است. او سلطان تمام حَتشه است و بعضی فرمانروایان با او سر جنگ و مخالفت دارند اما او بر همه آنها فرمانروا است.

درباره نام سراندیب، اختلاف است، بعضی گویند که نام جزیره سیلان است و برخی گویند نام سوماترا است. اما درست آنست که استوا وادی سراندیب است و

۱ - در نسخه بدلهای چاپ دمشق در زیرنویس ضبط شده است: «منزل الحطی سلطان الحبشی» و مترجم انگلیسی نیز همین ضبط را ترجیح داده و ترجمه نموده است. در نسخه تاجریه بحرین: «وهی منزل الحبش سلطان الحبشه»

همچنین سرنیدید نیز گفته‌اند با دو دال و یاء و در هر دو وضع فراقدر در آنجا چهار درجه و یک پنجم درجه است. و نسبت وادی سرندیب بدین جزیره درست است. برای آنکه عرضهای جغرافیائی از قطب گرفته می‌شود و نه از (جُدی) که (السّما) نامیده می‌شود و به فارسی (الجاه) نام دارد. حتی اگر قطب قابل دیدن نباشد، عرضهای جغرافیائی از آن گرفته می‌شود، با استفاده از یکی از ستارگان روشنتر نیمکره شمالی بعنوان راهنمای آن مانند (میخ) و (جاه) و (فراقدر).

چون ستاره‌ای را از روی ارتفاع حداکثرش اندازه‌گیری و دوباره در ارتفاع حداکثرش اندازه‌گیری نمائی، خواهی دانست که محور بین ایند و در نیمه راه است و بر طبق اندازه اسطرلاب، از افق درجات زیادی فاصله دارد، و خط استوا از سوی شرق و غرب نصف النهار را قطع می‌کند و در نتیجه زمین را به چهار قطعه تقسیم می‌کند و پایان خط نصف النهار در نواحی تاریک و پایان اندکی شرقی استوا در جزیره‌های شیلی (جزاء الشیلی)^۱ و پایان انتهای غربی آن در جزائر خالدا^۲ است و مدار این دو خط را در سراندیب قطع می‌نماید. و بیشتر سرزمین‌های آباد در دو ربع شمالی واقعند و بیشترین قسمت‌های دو ربع جنوبی در زیر آب پوشیده شده‌اند و جز برخی برجستگی‌ها مانند (حبشه) و قسمتی از سرزمین (سیام) که در آن مناطق پیشرفتگی خاک در آب هویدا است. سوماترا تعداد زیادی پادشاهان غیرمسلمان دارد و آنجا سرزمین عاج سفید و کافور و جوزبویا و مُشک است که با طلا خرید و فروش می‌شوند و همه شاهان آنها کافر باشند و در شمال آن فراقدر قرار دارد که هفت و سه چهارم درجه است و در جنوب آن کمتر از چهار درجه عرض جغرافیائی از فراقدر است.

۱ - در نسخه مترجم انگلیسی شیلی shili ترجمه شده است و بنابر زیرنویس نسخه چاپی دمشق در نسخ پاریس و ظاهریه نیز (الشیلی) ضبط گردیده است. و بنابه نظر مترجم انگلیسی مقصود از این جزائر (کره) باشد.

۲ - جزائر خالدا بنابر عقیده مترجم انگلیسی جزائر خوشبختی یا قناری Canari است.

جزیره جاوه

چهارمین جزیره، جزیره جاوه است که در جنوب خط استوا قرار دارد و در اقلیم نخستین جنوبی است. آغاز آن از شمال ستارگان فراقده است وقتی که در اعتدال باشند در شرق بحالت افقی و استقلال ستاره سنبله یعنی اوج سنبله قرار گیرد که سرانگشت کامل است در نزد عربها و در نزد هندیان این اندازه غیر از این است. جاوه به بزرگی جزیره سوماترا نیست. و در آن مسلمانان و کافران می‌زیند و آنجا معادن اللبان الجاوی واقع است و جزیره‌های (صندل) در جنوب آنست و در شرقی آن و همچنان جزیره‌های موسوم به (جزائر العقاقیر) یعنی جزائر ادویه.

جزیره الغور

جزیره پنجم غور نامیده می‌شود. آهن غوری و شمشیرهای برنده صاف از آنجاست و نام آن به زبان جاوه‌ای (لکیوو) باشد و پادشاه آن جزیره کافر است که با همه قدرت و صلابت پادشاهان چین، با آنان جنگیده است. و مردمان آنجا بسیار شجاع باشند. هیچکس را بر آنان از نظر شجاعت زیادتى نباشد و هیچ نژادی را شجاعت آنان نباشد و هیچ کس از آنان مغلوب نشود مگر بوسیله مردان بسیاری از غیرایشان.

جزیره سیلان

جزیره ششم آن جزیره است که سیلان خوانده می‌شود، جزیره سیلان و این سیلان در شمال خط استوا و در جنوب سرزمین (شولیان = صولیان) واقع است و آخر خشکی هندوستان است از جانب جنوب و شرق، و در آن تعدادی پادشاهان غیرمسلمان است. و آن جزیره‌ای است که به دایره‌ای شباهت دارد. و رونده در خشکی در ده روز یا کمتر دور جزیره را بپیماید و بین آن جزیره و ساحل (قائل) صید مروارید می‌شود که در بعض سالها صید مروارید زیاد است و در بعض سالها کم و جزیره در سالهای صید زیاد رو به آبادانی و رونق تجارت مروارید می‌رود

و در سالهای صید کم عدم رونق مروارید و کسادی کسب و کار مردمان بوجود می آید.

در این جزیره معدن عاج، دارچین و یاقوت گرانها است و آسمان درخشش همیشگی برای مسافرینی که تنها از یک سوی جزیره فرود می آیند دارد و این درخشش آسمان معمولی نیست و برقی نیست که از ابرها جهش کند بلکه بدون وجود ابرها برق می درخشد و گفته اند که گور آدم پیامبر در این جزیره است ولی هیچ گوری از انبیا بدرستی معلوم نیست مگر خاک جای پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که در مدینه شریفه است. و در جنوب این جزیره به فاصله چهار روز راه دریائی یا کمتر و یا بیشتر جزیره طلا (جزیره الذهب) واقع است که بفارسی آنرا (تیرم) (۲۶۱) خوانند و گفته اند که از زمانهای پیشین در آن اکسیر وجود داشته است و در زمان ما چیزی در آن پیدا نمی شود. و سیلان جزیره بزرگی است و گفته اند که موجهای جزیره الذهب به ساحلش نمی خورد و موجهای رویشان شکسته می شوند و ساحل شن زار ندارند و بزرگترین آنها قله بلندی دارد که مسافرن بهنگام سفر بین (الذیب) از سوی جنوب بطرف سوماترا از آن می گذرند و آنها که از سرزمین صولیان و از بنگاله بسوی (الذیب) می رانند نیز می بینند و در روی خط استوا آنگونه قرار می گیرند که از حدود فراقدرجه شان پنج یا چهار درجه از فراقدر است.

جزیره زنگبار

هفتمین جزیره زنگبار است. در سرزمین و سواحل زنگ (زنج) گسترده است و دارای درختان و رودخانه ها است. در آن چهل ناحیه است که شاهان مسلمان در آنها حکم می رانند، اما در ساحل اصلی در خشکی بالای آن کافر نشین است. این جزیره، جزیره ناسالمی است و گفته اند و در تواریخ نوشته اند: دو جزیره ناسالم وجود دارد یکی زنگبار که در اقصای جنوب است و دیگری در اقصای شمال (اقیانوس هند) است و آن جزیره بحرین است که اوال هم نامیده می شود و این جزیره وقتی خورشید در برج میزان قرار دارد ناسالم است چرا که با زرد شدن

مرکبات تب و بیماری آغاز می‌شود. شاعر در این باره گفته است:^۱
 و اذا تبرع من أوال قیظها و دنا آشتا فیها فبئس المنزل
 چون اقامت بهاری تو در اوال بپایان رسد و چون زمستان نزدیک شود آنجا
 (أوال) منزلگاهی بدو ناسازگار است.

جزیره بحرین

جزیره هشتم، بحرین نام دارد که ذکر آن گذشت و اوال هم نامیده می‌شود و در آن سیصد و شصت دهکده است. و در آن آب شیرین در برخی محلها وجود دارد. و محل شگفت‌انگیز این جزیره نقطه‌ای است که (القصاصیر) نامیده می‌شود. آدمی در دریای شور با مشک پائین می‌رود و آنرا پر از آب شیرین می‌کند و از آب بدر می‌آورد، در حالیکه او در آب شور غرقه شده است. خداوند فرموده است: «هذا عذب فرات سائغ شرابه، و هذا ملح اجاج» چه آن دریا مخلوطی است از آب شور در بالا و آب شیرین در پائین. و آب شیرین در حدود سه برابر اندام یک مرد بلند بالا یا باندازه سه فاتوم، آب شیرین در زیر آب شور قرار دارد. و در اطراف بحرین مراکز صید مروارید وجود دارد. و جزیره‌هائی وجود دارد که همه دارای معادن مرواریدند. و حدود هزار کشتی بسوی آنها برای صید مروارید می‌آیند. و در آن جزیره قبائل عرب و بازرگانان باشند. و در آن جزیره خرماستانها و درختان نخل وجود دارد که از انواع گوناگون خرما باشند که در خوبی و مرغوبی بدانها مثل زنند و در آن جزیره گله‌های گوسفند و شتر و گاو فراوان باشد. و در آن چشمه‌های آب جاری است. و در آن انار و انجیر و زیتون و پرتقال و لیمو فراوان باشد. و در نهایت آبادانی است. و در تاریخ تحریر این کتاب. آن جزیره به (اجود بن زامل بن حسین العامری) تعلق دارد که باضافه (القطفیف) از طرف (سلطان سرغل بن نورشاه) (۲۶۲) باو داده شد که بر ضد برادرش یاری گرفته باشد و با او بجنگد که آن برادر در جزیره هرموز که در پیش ذکرش گذشت فرمانرواست.

۱ - امروز در سرزمین لحساء در شمال عربستان سعودی با همین نام شهری و آبادیهائی در حومه آن وجود دارد.

و به پشتیبانی او برخاست و هرموز را گرفت و قطیف و بحرین را در سال ۸۸۰ هجری بتصرف در آورد. و پسرش سیف بن زامل با شمشیر عمان را از نبهان بگرفت و با شمشیر بر سلیمان بن سلیمان بن نبهان در سال ۸۹۰ هجری پیروز شد. و بر عمان امامی از (اباضیه) بگماشت که در آمدهای عمان را برای او می فرستاد و اهل عمان او را یاری دادند و به نصرت او قیام کردند و همه حصار و قلعه های عمان را ویران کردند و بر آنها فرمانروا گشت (عمر بن الخطاب الاباضی).

جزیره بنی جاوان (ابر کاوان)^۱

نهمین جزیره، جزیره بنی جاوان است. آنرا بنام جزیره (بُرُخْتُ) و (قِسم) هم نامیده اند چه قسم \القسم\ نام محله ای در شمال شرقی و در رأس جزیره است که بسوی هرامیز (مجمع الجزائر اطراف جزیره هرموز کنونی) نگاه می کند و این جزیره بین پادشاهان هرامیز \ملوک هرموز\ تقسیم شده است. و بُرُخْتُ در میان جزیره قرار دارد و محلی است که در آن خرما بن ها و کشت و زرع و حیوانات بارکش بسیار است و در آن نزدیک به پانصد بافنده پارچه ابریشمین سکونت دارند. در دماغه غربی جزیره چاهها وجود دارد و تا زیان و پارسیان در آن می زیند و در این جزیره مردمان بسیارند و کشتی های بسیار و کشتزارها و شهرهای آبادان در همه زمانها و در همه نواحی آن وجود داشته است. این جزیره روبروی (لشتان)^۲ در سواحل فارس قرار دارد و در سواحل پارس میوه ها، نعمت ها، انگور، و خربوزه و سبزیها فراوان است و از همه گونه آنها.

جزیره سُقَطری (سو کو تره)

دهمین جزیره، جزیره سُقَطری است، جزیره ای آبادان و تقریباً گرد و کوچکتر

۱ - جزیره قسم را کشم، لاف، طویل، قسم، بنی جاوان، بنی کاوان، ابر کاوان، ابر کافان، برکاوان، برکافان جزیره دراز هم ضبط کرده اند.

۲ - لشتان در ساحل بندر لنگه وجود دارد و قلعه ای ساسانی بنام قلعه لشتان یا لشتون در آن مشهور است.

از جزیره‌های دیگر است. عرض و طولش پنجاه فرسخ است، و شاید بیشتر و در همه نقاط آن آب وجود دارد و در شرق سرزمین سومالی بیشتر است. عده‌ای از مردمان مسیحی در آن زندگی می‌کنند که تنومندند و گویند که از بازمانده‌های یونانیان باشند ذکر آنها را (عمروبن ایوب بن شهن‌شاه) (۲۶۳) مصنف کتاب تقویم البلدان در کتاب خود آورده است و در آن جزیره مردم بسیار بحدود بیست هزار تن باشند و از روزگاران پیشین مردمان بسیاری در آن جزیره سکونت داشته‌اند و جز بومیان در آن باقی نمانده‌اند. و در زمان ما محمدبن علی بن عمروبن عفرار و پسران عبدالنسی سلمانی = سلیمانی از حمیریان یمنی بر آن فرمانروا باشند و همه آنها از مشایخ (المهره) باشند و در آن جزیره حصاری ساخته‌اند و بر برخی مردمان حکومت کنند و آنها را مسخر ساخته‌اند. از مردان غذا و روغن گیرند و از زنان شمله که پارچه‌ای است دست‌بافت محل. در زمان خلفاء عباسی مردی از عجم (ایرانیان) آنها را بزر فرمان خود گرفت. مردمان جزیره او و یاران او را با حيله مست کردند و به آنها حمله بردند و آنها را تارو مار کردند و همه آنها را کشتند همچنین احمدبن محمدبن عفرار را که پس از مرگ پدرش بر آنها حکومت می‌کرد کشتند. پس عموزادگان و قبیل‌اش به خونخواهی او برخاستند و آنها را مسخر خود ساختند و بر آنها حکمران قرار دادند ابن عبدالنسی السلمانی الحمیری را. و از این رو است که گفته‌اند که آن مردم برای کسی که بر آنها حکومت کند نامیمون‌اند.

اما مردمان جزیره مردمی با اخلاق ملایم باشند و چون بیگانه‌ای را گذر بدان دیار افتد. او را با آب و غذا پذیرائی کنند و دختران و زنان خود را بر او عرضه دارند. و فرمانروای آنان زنی باشد. آنها توسط کشیش‌های مسیحی که در کلیساها زندگی می‌کنند ازدواج نموده و به فرمانروایان و مردمان جزیره مشورت می‌دهند. و پادشاهی آنان در زمان ما منقرض شده است و رو به زبونی گذاشته است. و فرمانروایان (المهره) (۲۶۴) این سرزمین را برای آن تصرف می‌کرده‌اند که آنها از پایان کار خود در جنگ با پادشاهان (حضر موت) می‌هراسیده‌اند. و محمدبن علی بن عمر و حاکم جزیره مرا در سالهائی مشاور خود قرار داده بود و من گهگاه او را مشورت می‌دادم ولی توانای انجام کاری برای او نبودم. چون او فرمانروای (الْمَهْرَه) شد. مال و ملک

خود را صرف کرد. و چون او بمرد قبیله اش برخاستند و چند سالی بر آنجا فرمانروا شدند و پادشاهان اهل (شَحْرَه) (۲۶۵) را که خارج شده بودند بمدت سی سال یاری دادند. و خویشان و ندان مهری خود را بر علیه شحریان یاری دادند و آنها را بزیر سلطه خود آوردند و (سعد بن مبارک بن فارس) را بر آنها فرمانروا کردند بعد از آنکه آنها را مدت سه ماه تمام در محاصره گرفته بود. و آنها گرسنه مانده و از حصار سحر خارج کردند و بسوی حضرموت شهر خودشان بردند. در آن زمان تا این زمان (بدر بن محمد الکثیری) فرمانروا بود. و آنها برخاستند و در سال ۸۹۰ هجری با آنها که خارج شده بودند پیمان اتحاد بستند.

و در این تاریخ جزیره سُقَطْری متعلق به مَهْرُ است که با (بنو سلیمان) و (بنو عفرار) شریکند. که آنها نیز از (بنی زیاد) مهره باشند.

این جزیره های بزرگ آبادان باشند ولی بیشترین آبادی در جزیره های سرسبز در پنج جزیره است و آن پنج جزیره بحرین و هرموز و اندلس و غور و سیلان باشد، اما هرموز و جرون (۲۶۶) بیشترشان عمارتها باشد و مردمانش بیشتر ناخدایان باشند چه آنها لنگرگاههای عراقین اند (۲۶۷) و همچنین جزیره اندلس چه آن نیز میان سرزمین مغرب (مراکش) و شهرهای فرنگستان جنوبی واقع است که جزیره زعفران جنوبی بدان منسوب است. اما شراکسه (چرکس ها) و (قلائده) از آنها دورند. و درباره بحرین و سیلان و غور پیش از این شرح آبادانی و عمارت آنها گفته شد. اما جزیره های آن سوی جهان مثل جزیره های (الرومیانیه) (۲۶۸) و جزیره های تحت الریح (زیرباد) (۲۶۹)، اخبار درستی درباره آنها نداریم و طول و عرض جغرافیائی درست آنها را ندانیم و نیازی هم به ذکر آنها نیست. و این سخن ها باندازه کفایت در ذکر جزیره ها بسنده است.

تحشیه و توضیحات

مربوط به فایده دهم از شماره ۲۶۱ تا شماره ۲۶۹

۲۶۱- جزیره (تیرم) و تسمی با العجمیه تیرم که در نسخه تاجریه بحرین بنابر ضبط صفحه ۲۹۸ نسخه چاپی دمشق شماره ۳ ذیل صفحه، (غیرمعجمه) و بنابر همان سطر و همان شماره و همان نسخه، در نسخه‌های پاریس و ظاهریه (تیرم توری) ضبط شده است.

۲۶۲- سلطان سرغل بن نورشاه همان سلطان سلغر پسر تورانشاه امیرهرموز ولحساء بحرین در سلسله شاهان هرموز است.

۲۶۳- شهن شاه، فارسی و یادگار دوران اقامت شیرازیان در شرق افریقا است و شهن شاه = شاهنشاه.

۲۶۴- المهره - در عربستان جنوبی است سلیمان المهری مؤلف از این ناحیت است.

۲۶۵- الشحر - در عربستان جنوبی است و پیوست به عمان است.

۲۶۶- جرون - نواحی بندرعباس و میناب را می‌گفته‌اند.

۲۶۷- عراقین - شاید تقسیم عراق عرب و عراق عجم بروزگار ابن‌ماجد رواجی نداشته و عراقین می‌گفته‌اند.

۲۶۸- الرومیانیه - (رو) و (میانیه) هر دو جزء کلمه فارسی است.

۲۶۹- تحت الریح - ترجمه زیر باد و زیر باذیه است.

فایده یازدهم

زمانهای سفر و بادهای موسمی

بدان ای خواستار دانش، هر آنچه را که برای دانش دریانوردی لازم است در این کتاب شرح داده ایم و هیچ نکته قابل توجه را از یاد نبرده ایم. اما ضروری است که فصول دریانوردی و بادهای موسمی را نیز شرح دهیم که سفر بدون دانستن آنها برای دریانورد غیرممکن است. پیش و پس انداختن موسم ها و نادیده گرفتن آنها موجب زیانهای است که باید آنها را نشان دهیم.

خروج از خشکی عرب

پس آغاز می کنیم با خروج از سرزمین عربستان یعنی یمن و جده و نواحی همسایه آنها مانند باب المندب و سواحل (زیالع) و (تهائم) و آنچه بدان سواحل مربوط است از ابتدای ایام شمالی^۱. همه این نواحی باهم پیوسته بوده و فصل سفر در آنها وابسته بدریای بزرگ است. در اول باد (دبور) و در آخر آن از ساحل خارج می شوند. فصل نو در یکصد و هفتادمین روز سال در این نواحی پایان می پذیرد و این زمان آغاز طوفانهای اطراف هرموز (قلهات)^۲ است چرا که بادهای در این مناطق در این زمانها بسیار متفاوتند. اما کمی دیرتر در این فصل هنوز امکان دریانوردی در اطراف

۱ - در ترجمه انگلیسی السماک ترجمه شده است و در زیرنویس نسخه چاپی دمشق هم بنابر نسخ

ظاهریه و پاریس السماک ضبط شده.

۲ - (قلهات) حرف اول مضموم و دوم مفتوح ناحیه ای در عمان است.

هرموز وجود دارد ولی امکان دریانوردی بسوی هند دیگر وجود ندارد. بنابراین آنها که بحدود دویستمین روز سال رو به سواحل هرموز و (قُلْهات) می‌رانند در امن خواهند بود بخصوص در (العیکار) در مدت زمانی کوتاه و پس از آن دیگر دریانوردی در این سوی بی‌خطر نخواهد بود و سودمند نباشد. اما بهترین خروج از باب‌المنذب و آنچه بدان منسوب است مانند (الحدیده) و (عدن) در اول یکصد و هشتادمین روز پس از نوروز. اما آنها که قصد حرکت از (ملیبار) یا (کُنْگَن) را دارند بعلت بارانهای شدید و بادهای سخت سواحل هند بسته است و هیچگونه فایدتی براین سفر نباشد. اما آنانکه راهی گجرات (جوزرات) اند، اگر از یمن آغاز کنند و در یکصد و پنجاهمین روز پس از نوروز خارج شوند بجهت کمی بارانها، از بدبختی کمی باد شمال که در یمن وجود دارد خواهند رست و از خلیج بربری بسوی (شحر) و (فَرَنْک) و نواحی آن خواهند رسید، حتی اگر بمدت دو یا سه روز باد شمال در راه (شحر) داشته باشند در یکصد و بیست روز پس از نوروز به شحر خواهند رسید و به هند لنگر خواهند انداخت. اما آنانکه لنگر بر ساحل عربی نزدیک (مُخا) بیندازند به هیچ جای نخواهند رسید. همانگونه است اگر بهر کجای بجز (شحر) که آن سوی مشکلات باد (ازیب) و باد (کوس) است لنگر بیندازند پیش از بسته شدن لنگر گاههای هند بدان خواهند رسید اگر از آن در یکصد و دهمین روز پس از نوروز پیرامون آن روز از ساحل خارج شده باشند.

و این موسم باد کوس است. آغاز آنرا دریانوردان بستن موسم سفر و پایان آنرا کلید گشایش دریانوردی در موسم می‌خوانند. وای دریانورد بدان که این سخنان اشاراتی با عبارات مختصر است.

و اما آخر کوس از یمن و عدن، چون خارج شوند در دویست و هشتادمین روز یا حدود سیصد روز پس از نوروز بعد از آن دیگر سودی در دریازنی نیست چه در سرزمین (احقاف) در سمت (شحر) زحون بسیار^۱ باشد. اما (فرنک)، نقطه‌ای

۱ - (لکثرت الزحون) ظاهراً نوعی باد یا ابر را زحون می‌گفته‌اند. مترجم انگلیسی نسخه مترجم مورد بحث ما هم معنی این لغت را دریافته است و عین کلمه (الزحون) را در متن انگلیسی بصورت Al-zahūn آورده است.

است که کشتی‌ها از دو سوی و دوراه بدان رسند، اگر در سیصد و بیستمین روز از آن عبور کنند، به هرموز و قلّهات و هند می‌رسند، اگر جانب دریا و دور از زحون^۱ را ننگه دارند.

و در (ظفار) همه بادها از این سال بدان سال است، باد کوس بجز چهل روز: از بیستم پس از نوروز تا شصتم پس از آن و ممکن است در آن در بعضی اوقات یا بعضی نقاط، در زمانهای دیگر هم بوزد. این محل منبع کوس است. گفته‌اند که (فرنگ) مرزی است بین مردمان (کثیر) و مردمان (ظفار) و بین (بادیجانه)^{۲۷۰} و شاهان شحر از صدمین روز پس از نوروز گفته شده اگر کسی بسوی مغرب رود مشکل است که به ظفار برسد و آنکس که به سوی مشرق برود سخت است که به شحر برسد، پس بدان این مثالهای کوتاه و سودمند را.

و بدانکه کسی که عازم هند است ناگزیر است لنگر اندازد از (ازیب)^۲ در (فرنگ) یا در (شحر) و اگر کسی بخواهد به هند یا اطراف هرموز (هرامیز) یا (قلّهات) یا (سند) سفر کند باید چهار ماه در آنجای لنگر اندازد. اما آنکس که ناگزیر به لنگر انداختن در یمن است باید یکسال تمام در آنجا بماند تا بتواند قصد کند و اگر قصد هرموز دارد باید هفت ماه لنگر اندازد و این لنگراندازی اضطراری دوگونه است یک گونه در زمستان هنگام ازیب وقتی برای کشتی‌های بزرگ (جُحْف) مناسب است و کشتی‌های کوچک در (کمران) می‌توانند برانند و گونه دوم هنگامی است که زمان برداشت خرما رطب است و اقیانوس بسته است و حدیده و کمران و عدن بدان منسوبند. و بنادر آزیب را از بنادر کوس بشناس زیرا که نخست تکیه بر خدای تعالی باید کرد سپس بر تو ای معلم ناخدای دریانورد. چه تو مسئولی و همه این امور متعلق بذمه معلم دریانورد است و کشتی‌ها در سال دو بار از ظفار به هند می‌روند. و از (قلّهات) و (مسکت) می‌توان دو بار و سه بار و چهار بار و پنج بار به (جوزرات = گجرات) سفر نمود اگر در بندرها توقف نکنی و دریا بسته نمی‌شود از سالی به سالی از قلّهات و مسقط به گجرات اگر از یک عیگار قابل اعتماد استفاده

۱ - ظاهراً در این جمله الزحون معنی برآمدگی‌ها و تپه‌های زیردریائی می‌دهد.

۲ - هم نام بادی موسمی و هم نام ناحیه ساحلی است. احمد اقتداری

کنی و بدان زمان که دریانوردی و ناخدائی مجرب و کوشا داشته باشی چه اصل مهم هر کاری در دریا تعیین موقع و محل ورود بخشی است که باید بادقت و صحت انجام گیرد و برآستی در این سفر مشکلی جز تعیین موقع و محل ورود به خشکی وجود ندارد. در مشکلات لنگر انداختن بیشتر توجه به شدت باد (دبور) باید داشت و بدان اندیشید. بدین جهت مردان باهوش هرگز این سفر را با صلابت باد دبور در سه ماه یا نوروز انجام نمی دهند. چون این سفر در چنان شرائطی از باد دبور برآستی یک بخت آزمائی است و ما در حاویه گفته ایم:

فهذه التسعون فیها الغلقا حقیق من جار بما ان یشفی
من مضض الوحشة و القدم و كثرة الوسواس و التآلم
«چون این نود روز دریا بسته است، آنکه عبور می کند
«سزاوار است که ناشاد باشد، از عذاب تنهائی و ترس و فراموشی و ملامت و
زیادی وسواس و اندوه.

بنابراین بعد از زمانهائی که بر شمردیم سودی در این سفر نیست. اما آنکس که از سواحل (اطواح) به (ملیار) سفر می کند پایان باد موسمی برای او صدوپنجاهمین روز پس از نوروز است. بهنگام سفر به گجرات صدوشصتمین روز و برای سفر به (سند) صدوهفتمین روز پس از نوروز مناسب است. ۱. و همه این سفرها از خشکی اطواح آغاز می شود. و پس از آن این سفرها را سودی نیست. اما پیش از آن بسته به لطف پروردگار است. همچنین با شروع باد صبا و پایان باد (یمانی) فصل صحیح و مناسبی برای کشتی رانی است. اگر بخواهی از سواحل اطواح یا از منطقه هرموز (هرامیز) عبور کنی ولی نه از یمن.

سفر در آغاز باد صبا و پایان باد دبور ممکن نیست. این فصل فصل مناسبی است برای بیشتر کشتی هائی که از ماداگاسکار به زنج و هرموز (هرامیز) و هند می روند و از جاوه به مالاکا (معلقه) و سوماترا (شُمطری) و همه نقاط واقعه در اقلیم جنوب تا اقلیم شمالی می روند.

[بازگشت در دریای عرب]

کسی که بخواهد به باب‌المندب در یمن و حجاز سفر کند از هرامیز (منقطه جزیره هرموز) اول موسم سفرش آخر باد کوس و ابتداء باد صباء است و آن آغاز سیصد و چهلمین روز پس از نوروز (نوروز) است. و همچنین از جوزرات (گجرات). اما از نواحی جنوبی هند مانند ملیبار و بعض نواحی (کنکن) این سفر در این هنگام میسر نیست چون هنوز بارانها تمام نشده‌اند.

و آخر خروج از اطواح به یمن در کناره سواحل در دو یستمین روز پس از نوروز است. و همچنین به سوی هند از اطواح و گجرات و ملیبار از بیم برخورد با باد کوس بدون آنکه خواسته باشیم. اما کسی که خارج می‌شود از هرامیز (منقطه جزیره هرموز) و اطواح بسوی یمن، از خشکی دور می‌شود و موسم مناسب او تا حدود صدمین روز پس از نوروز است و بعد از آن دیگر فایدتی در سفر نیست مگر آنکه بضرورت این سفر لازم باشد. و من سفر کرده‌ام در برخی سالها با عبدالرحمن بن الشیخ علی الحموی از (جرون) (۲۷۱) در یکصدویست و سومین روز پس از نوروز و بسلامت به جده رسیده‌ام و در این سفر سقطری در سمت راست خود گذاشته‌ام و طوری بدان نزدیک شده‌ام که گوئی از هند می‌آیم و مردمان از این اکار من در شگفت مانده‌اند. ولی من پس از مشکلات زیاد به جده رسیده‌ام. اما در کشتی‌های سبک و استثنائی بیمی و خطری در راه سقطری نیست.

آغاز فصلی که می‌توان به سقوطری از سواحل عرب سفر کرد:

از سرزمین عرب برای آنکه بدان دانا نباشد سخت است. و از عدن و یمن و سومال (سومالی) موسم سفر در اول باد کوس است و در پایانش از اطواح و ظفار و هند از اول موسم باد صبا تا پایانش مشکل نیست. تنها از (فرنک) و (حیرج) (مشکل است) چه مسافر در کشتی باید سفر کند که باد دو بادبان دارد و از حیرج و فرنک در آن کشتی سفر نمی‌کنند مگر آنکه باد سبک باشد، چون بهنگام سفر بر ضد باد کوس هستند و قادر با استفاده از آن باد نخواهند بود و همچنین برخلاف باد ازب باشند و قادر با استفاده از آن باد نخواهند بود مگر با سختی و استفاده از نسیمهای

دریا و فرو نشستن موجهها. و چون از (شَحْرُ) بسوی آن برانی دریا از سیصد و دهمین روز تا سیصد و بیستمین روز پس از نووز یا در سه اربعین یعنی یکصد و بیست روز در سیصد و چهل و سه روز پس از نوروز^{۲۷۲} دریا بسته است و سفر غیر ممکن است. اما در سیصد و شصتمین روز پس از نوروز باد ازیب بشدت می وزد و نمی توانی از شَحْرُ در دریا برانی و به حیرج خواهی رسید در سیصد و پنجاهمین روز پس از نوروز آنهم زمانی بدان می رسی و زمانی بدان نخواهی رسید. و موسم حیرج شبیه به باد دوبادبانی است که بازهم نیازمند بادی سبک باشد و بعد از موسم شحر زمان استفاده از باد ازیب پایان می رسد. و موسم شحر بعد از موسم فرتکی و حیرجی با باد کوس پایان می گیرد. فرتک شش ماه بسته و شش ماه باز است و وقتی باد ازیب شدید است دریا بر مسافران حیرج و شحر تا هشتاد روز پس از نوروز بسته است و گشاده می شود در فاصله بین دو باد در اول (قران) و اول (کوس). در اطراف شحر تا صد و هفتاد روز پس از نوروز غرائبی می تواند اتفاق افتد چه باد جنوبی شدید است و بعد از آن دیگر صلاح در سفر نیست چون مدّ و جریان آب دریا آنگاه بسیار تند است و بسوی دریای عمیق کشیده می شود و نتوانی بر آن چیره شوی و دریارانی در این هنگام خطر بین مرگ و زندگی و بخت آزمائی است چه در زمان بین دو باد در (الزّحنه) در شمال سوماترا به دوری شش و یک چهارم درجه ستاره قطبی از (شَحْرُ) و (حیرج) در باد کوس از ظُفار یا فرتکی در باد ازیب دریانوردی با پیروزی بیشتری همراه است.

باد ازیب از باد کوس موسم بهتری است چون بندرهای لنگرگاه در این باد بسته نمی شوند و در باد کوس هیچ بندری باز نیست. چون ورودی اقیانوس در جهت باد کوس است و روبروی باد دبور و باد سهیلی که از جنوب آید. در حالیکه بادهای صبا از قسمت های مسکونی جهان خیزد. این نکته شگفت انگیز را که از دیگر کس نخواهی شنید، بشنو و بیاد دار.

و اما فرتکی، وقتی در صد و چهلمین یا صد و پنجاهمین روز پس از نوروز آغاز سفر کنی، باد ترا به سقوطی خواهد رسانید ولی شایسته نیست که مبدأ سفر ت شحر باشد و بهتر آن است که از سقوطی آغاز کنی بسوی شَحْرُ و حیرج در

در صدمین روز و به فرنگ در صدو بیستمین تا صدو شصتمین روز. پس از نوروز و بعد از آن در سفرت خیری نیست و خطرها در آن باشد. و از آنجا به ظفار از یکصد و بیستمین تا یکصد و هفتادمین روز پس از نوروز. و از آنجا به گجرات و هرموز در اول باد کوس و آخر آن باد سفر دریانوردی نیکو است. و این سخنان توصیفی کافی برای سقوطی است. و همه دریانوردان و معلمان آنرا ندانند مگر آنکه معلمی ماهر باشد و شک نیست که بسیار از معلمان دریا دانند و ما در کوتاه سخن گفته ایم چه مردان آنچه را که می دانند همگی را نمی گویند.

خروج از هند

در ترک سواحل هندوستان بسوی سواحل عربستان نباید در سیصد و سی امین روز پس از نوروز از گجرات (جوزرات) و کُنکن حرکت کنی اما در مورد (ملیبار) چون باران زیاد است مگر آنکه کشتی خود را بتوانی حفظ کنی، همانگونه که در موقع تعیین محل ورود بخشکی در دریای بیرون بنگال می کنی با امید آنکه باران قطع شود، و گرنه بارهای محمولهات در کشتی تباه خواهند شد. بنابراین مسافر باید حرکت از ملیبار را بتأخیر اندازد اگرچه این تأخیر بهمین علت فراوانی باران باشد کسی که خواهان است از جوزرات = گجرات و کُنکن و ملیبار به عربستان سفر کند (۲۷۳) باید یکصد و چهل روز و به (مکران) حدود یکصد و پنجاه روز پس از نوروز سفر کند و بعد از آن دیگر خیری در سفر نیست بویژه از ملیبار، چه باران روبفزونی است و بیشتر در اطراف (الدّیب) = مالدیو. از کالیکوت می توان به گجرات رفت چون مخالفتی با باد کوس در میان نیست. و آنکس که هند را در یکصدمین روز پس از نوروز و صدودهمین روز پس از نوروز ترک کند در امان خواهد بود اما آنکس که در یکصد و بیستمین روز پس از نوروز سفرش را آغاز کند احتمال گرفتاریهای سفر دریائی را دارد. اما آنکه در یکصد و سی امین روز پس از نوروز سفرش را آغاز کند برآستی غافل است و جاهل و مراورا بخت آزمائی است. چون هیچگونه تجربتی ندارد و در برخی سالها بادهای صبا چنین دریانوردی را که با بادهای خطرناک مواجه شده است به سواحل عربستان نخواهند راند بویژه از ملیبار.

اما در یکصد و چهلمین روز پس از نوروز بهیچ روی این راه قابل دریازنی نیست مگر با پنجه در پنجه افکندن مشکلات و خطرات دریا و بادهای موسمی، و در این شرایط بجز بازرگان غافل از باد موسمی یا ورشکسته یا نظر بضرورت و احتیاج فوق العاده که اختیاری از خود ندارد اقدام به سفر بعد از یکصد و چهلمین روز پس از نوروز نکنند. و اما در رفتن به (مگه) بهترین و شایسته‌ترین موسمه‌ها اول یکصدمین روز پس از نوروز است و بعد از آن خیری در سفر نیست و پیش از آن هم از ملیبار و کنکن و (جوزرات) خیری نباشد.

و اما از جوزرات (گجرات) در سیصد و پنجاه روز پس از نوروز بیمی در سفر بسوی یمن نیست. اما در مورد سفر در گجرات به حجاز چنین نباشد. بویژه در کشتی بزرگ چون در این فصل باد ازیب بشدت می‌وزد و در دریای بزرگ از باب بسوی جده سفر ممکن نیست چون خطر صخره‌های دریائی زیاد است. دریای بزرگ بحد کافی امن است، اما سفر در دریای کوچک بجهت صخره‌های دریائی مشکل است. از این روست که گفته‌ایم: بهترین زمان صدمین روز در دریای عمیق است و گفته‌ایم که بهترین موسمه‌ها برای ورود به خشکی‌ها و سواحل و غیره در اقالیم شمالی این است که در صدمین روز پس از نوروز حرکت نمائی. آنکس که به یمن می‌رسد به حجاز هم خواهد رسید چون (قلزم العرب) بسته نیست بویژه با کشتی‌های مطمئن با خدمه خوش‌نیت و وسائل و تجهیزات کافی. اما در باد شدید حرکت با کشتی سنگینی مشکل است چون ناگزیری در راه پناهگاه بجوئی. گرچه بارها با کشتی با ظرفیت بیش از هزار بهار، (۲۷۴) این خطر را آزموده‌ایم. دریانورد با بلند شدن باد سهیل با موجهای ازیب جدید وارد جده خواهد شد آنگونه که در وقت مناسب و فصل مناسب برای بازگشت به یمن و هند و هرموز برسد. بدان زمان که مردمی که منتظر استفاده از فصل هستند او را بیابند و قرار سفر بگذارند. من خود در سه کشتی گوناگون در سه فصل مختلف بدان رسیده‌ام و بدان زمان که هیچ دریانوردی پیش از من بچنین کاری دست نزده بود و دریانوردان از تجربت من استفاده کردند. زمانی از هرموز به جده در صد و بیست و سومین روز پس از نوروز حرکت کردم. زمانی که تقریباً فصل دریانوردی این منطقه پایان می‌گرفت با شیخ

عبدالرحمن علی الحموی و او با پنج کشتی حرکت کرد. او بارنامه ای نداشت و در شب بیرون راندن کشتی از لنگرگاه (جرون) زیان دید و بی حرکت توقف کرد من باو رسیدم و پانصد اشرفی از او گرفتم و او را رهانیدم. پس من به یمن رسیدم اما هیچکس دیگر سعی در بازگشت از هرموز نکرد. کشتی دوم به محمدبن مرعی تعلق داشت. در دویست و شصتمین روز پس از نوروز در آن حرکت کردم و به جده وارد شدم و همه بازرگانان و مسافران و نوایحده (۲۷۵) \ناخدايان\ آن قصد حرکت به یمن داشتند ولی من از حرکت سرباز زدم و لنگر انداختم و همه آنها از من سپاسگزار شدند. و من خداوند تعالی را شکر می کنم در همه امور و او را سپاس می گویم برای همه چیزها. و در آن سال دیگر هیچ کشتی در هند پهلو نگرفت و در آن سال دیگر کشتی از هرموز به هند نرسید که در زمان (قایت بای الاشرفی) بود و نائب حکومت جده (قراجا) بود. و پیش از آن من در کشتی (صدق الدین الحلّی) که محمودی نامیده می شد و عازم بنگال از راه کالیکوت بود و بدون کرایه بار به مقصد جده مانده بود برای او کرایه بار (نول) (۲۷۶) فراهم کردم و با آن کشتی به جده رسیده بودم. باری برایش پیدا شد و ما با آن بعد از مشقات بزرگ در سی و پنج روز با آن خارج شدیم و به [باب المندب] بجهت شدت باد کوس و در دویستمین (۲۷۷) روز به جده رسیدیم. ما دماغه (حافونی) را در ۷۵ روز گذرانیده و در دویستمین روز با باد شمال وارد (الباب) شدیم و در پایان به داخل (الریاضه) رانیدیم و بعد از چهل روز و نزدیک ماه صفر به جده وارد شدیم. در آن روزها هیچ کشتی به یمن بازنگشت مگر ده یک کشتی هائی که به صاحبان ترک تعلق داشت و اینکار من سبب ستیز و دلیل مخالفت ترک ها با من در این سال شد.

موسمهای سفر در خلیج بنگاله و راههای هند

اما سفر بنگاله و آنچه بدان مربوط است: در چهلمین روز پس از نوروز آغاز می شود و پایانش هفتادمین روز پس از نوروز است. و پس از آن دیگر خیری در سفر نیست. اگرچه سفر هرموزی یا یمانی یا حجازی باشد. اما سفر به سیلان و (الذبیه) = مالدیو، اگر در هفتادمین روز پس از نوروز باشد در آن بیمی نیست ولی

بخت آزمائی در هشتادمین روز پس از نوروز است در برخی سالها. و همچنین از مالاکا و (فیجوه) و (سیام). و اما از جاوه و سوماترا و مالاکا و (تناصری) بسوی بنگاله از نودمین روز پس از نوروز تا صد و چهلمین روز و صد و شصتمین روز پس از نوروز مناسب است. و از (صُنْف) و (چین) بسوی مالاکا و جاوه و سوماترا و (فلیپینج و نواحی آنها در تیرماه سفر می کنند یعنی تیرماه که چهارمین ماه پس از نوروز است و اول صدمین روز پس از نوروز است. (۲۷۸) و ورودشان به مالاکا بعد از گذشتن از (کالیوتی) و از (صادفونه) می گذرند و از آن پیشی می گیرند مگر آنکه کشتی از دسته کشتی هائی باشد که از (صُنْف) در اول نوروز و اطراف آن حرکت کرده باشد و به کشتی های هر موزی و مکه ای پیوسته باشد و آخرین کشتی ها در یکصد و بیستمین روز پس از نوروز به مالاکا وارد می شوند.

خروج از سند

اما خروج از سند بمانند خروج از بنگاله است. چون بر (مسافر این راه) تیرماه فرا رسد که (ربع نیروز) و اول صدمین روز پس از نوروز است، اراده مسافر به سستی می گراید و سفر بر او دشوار می نماید. و اما سفر از ملیبار در صدمین روز پس از نوروز (دوم ماه مارس تقویم میلادی بنابر تصریح تیبیس در نسخه مترجم انگلیسی)^۱ بهترین زمان است چون دریانورد باید از سقوط طره (سو کتوره در شرق افریقا) و اطراف (مصیره) عبور و نفوذ کرده و راهی دراز است و کوههای (جد) را و (قحوان) را خواهد دید پس در مطلع ستاره الواقع سفر می کند تا به سرزمین عربستان و نواحی آن برسد. بعد می تواند ساحل را تا (شریک) گذرد و پس از صد و پنجاهمین یا صد و شصت و شصتمین روز بآن وارد می شود. اما ورود در صد و هفتاد و شصتمین یا صد و هشتاد و شصتمین روز بی فایده است زیرا باد غربی (مغیبی) بشدت می وزد و خلیج آن بسته خواهد شد چون آب کم عمق است بویژه برای کشتی های بزرگ که تنها در

۱ - در دو سطر پیشین آمده است که چون تیر ما فرا رسد که ربع نیروز و اول صدمین روز پس از نوروز است یعنی صد روز گذشته است سپس چگونه می توانیم صدمین روز پس از نوروز را دوم ماه مارس میلادی بدانیم. اما تیبیس اشتباه فاحش کرده است.

مدهای بلند آب باندازه یک و سه چهارم باع فانوم عمق دارد. اما دخول بدان از سوی یمن بهترین زمان در موسم وزش باد (دیمانی) (۲۷۹) است و بدان وارد می شوند از سوی هرموز از سیصد و چهلمین تا یکصد و هفتادمین روز پس از آن (که طبق محاسبه آقای تیبیس مترجم انگلیسی روز ۲۸ ماه اکتبر میلادی تا ۱۱ ماه می میلادی است) و سپس سفر نیکو نباشد.

سفر از هند به زنج (افریقا) از اول نوروز و آخر آن تا هشتادمین روز پس از نوروز و پس از آن سفر نیکو نباشد. اما آنکه سفر می کند از عدن و یمن به زنج (افریقا) باید در سیصد و بیستمین یا سیصد و سی و امین روز آغاز کند و برای رفت به (شُحْره) بیست روز پس از آن و برای سفر به (ظْفار) اول باد صبا تا هفتادم نوروز این دستور مرا او را کفایت کند و از همان دستوری پیروی می کند که مسافری که از هرموز بیرون آمده و کشتی رانده است پیروی می نماید. سفر به بنگال در پایان (باد زمان) و سفر از جوزرات = گجرات در یکصد و چهلمین روز از نوروز تا اول وزش باد زمان که سیصد و دهمین روز پس از نوروز است. در ملیبار پایان باد زمان صد و پنجاهمین روز پس از نوروز است و در باد دامانی می توان تا سیصد و بیستمین روز پس از نوروز سفر کرد و پس از آن دیگر در این سفرها سودی نیست و همچنین است در سفر از (ذیبه) و (تلوان) به سرزمین (بنگال) و (سیام) و (فیجوه) و (تناصری) و (مرطبان) و (ملعقه = مالاکا).

سفر از (ذیبه، مالدیو - لاکادیو)

سفر از (الذیبه) هنگامی شروع می شود که باران های بشکال (مطرالبشکال) (۲۸۰) پایان می پذیرد. چرا که زمان پایان آنها از سالی به سالی تغییر می کند، سفر از ذیبه به ملیبار می تواند پیش از آن باشد چون آندو زیاد از هم دور نیستند. و سفر از مالدیو با وجود شدت باد (سهیلی) و زیادی باران قطع نمی گردد. چه می توانی از جزیره ای به جزیره ای بروی بخصوص وقتی جزیره ها در دید یکدیگر قرار دارند مثل (التنبولیات) که بهنگامی که دریا بسته است نیز می توان از کُنکن به (کانبایا) و اطرافش با کشتی های کوچک مطمئن سفر نمود اما نه با کشتی های بزرگ. پس

زمانهای بادهای موسمی و بادهای را بشناس. سفر از (منقابه) و (فنصور) و پشت جزیره سوماترا که سواحل سوماترا به افریقا است در شصتمین روز سال شروع می شود و بعد از آن سفر نیکو نباشد. این دستور [را] در مورد (سندباری) و (لاسیم) در جاوه نیز بکار بند.

سفر از قمر، ماداگاسکار، به سرزمین افریقا

سفر از مادگاسکار به سرزمین افریقا (برالزنج) دو فصل دارد: یکی اول وزش باد کوس که فصلی ضعیف است و در انتهای کوس که آن نیز فصل ضعیفی است. اما همه مردمان اقالیم جنوبی چون بخواهند سفر کنند، در انتهای بادهای (دبور) ناگزیر به سازش با بارانهای حدود خط استوا میباشند و وصف اینگونه بادهای موسمی بهمین اندازه کافی است همانگونه مردم (سُفاله) و سرزمین (اخور) چون بخواهند سرزمین افریقا سفر کنند که باید این ناگزیری را بپذیرند و همچنین چون بخواهند از خشکی (تیمور) به (جاوه) و همه جزیره ها و مکانهای همسایه از (ملوکو) و (غور) و جاوه و همه جزیره های جنوب آن سفر کنند که فقط در پایان باد (الدیمانی) سفر می نمایند. هرکس برابر با تناسب مکان و کشتی خود راه خود را انتخاب می کند. فصل های سرزمین ترکها بخوبی شناخته نشده و موسمه های دریای آنان شمالی است. اما آنها را از روی بادهاشان که مخالف بادهای ما هستند می توان شناخت. موسم های سفر و بادهای آنها گشوده می شود در آزمان که ما موسم سفرها را بسته ایم و دریاهاشان بسته می شود بزمانی که دریاها می گشوده می شوند در آغاز باد صبا چه سرزمین های مخالف باد صبا قرار گرفته و موجهای باد صبا در نقطه ای مثل ظفار در برابر مخالف باد کوس و موجهای آن است. در موقع وزش باد صبا خشکی ها پشتیبان ما است و در موقع وزش (دبور) خشکی ها پشتیبان آنها است. و بر معلم ماهر دریانورد هیچیک از بادهای موسمها در هیچ نقطه دنیا نباید پوشیده بماند. مگر آنک چیز کم نظیری باشد و بر چیزهای کم نظیر قانونی عام شامل نیست. پس همواره از تعیین ورود بخشکی در نزدیکی حد موسم های آنان پرهیز کن و از برای هر خشکی موسم ورود بخشکی و بادهای موسمی آنرا بشناس. و ما

هراس انگیزترین آن خطرات را باز می گوئیم:

[خطرهای ویژه]

نخست: هنگامی که نزدیک (جامش فله) می شوی و در جستجوی شمطر = سوماترا یا ملعقه = مالاکا هستی و مقصدت پس از حدود یکصد و هفتادمین روز پس از نوروز سوماترا یا مالاکا است، هان و هان پرهیز از چرت زدن و مراقب و بیدار باش، به سوی (مَهْلَفَنج) متمایل می شوی و از (جامس فله) دور می شوی و ساحل در بالای تو و کاملاً نزدیک نمودار خواهد شد، خشکی در جانب غرب است. پس مراقب باش و پهلوی بگیر. اما بهنگام ورود به خشکی بنگاله باید به نسیمهای باد توجه کنی. چون بادهای در این مکانها بحدود یکصد و هشتادمین روز پس از نوروز می وزند و از سوی مغیب سهیل می آید و بجانب مغیب عقرب می وزد. پس توجه نمای مبادا که به (فشاش) خیلی نزدیک شوی و آنگاه تو در آغاز نسیم سهیل هستی و نسیم از جنوب شرقی برخاسته و گسترده می وزد و جهت یاب تو باید که در جهت مخالف آن مانند هنگامی که در جهت مخالف (جبل المس) که بین (بربره) و (زیلع) در آغاز نسیم تند باد ازبب هستی باشد و باد در (مطلع سماک) می وزد و جهت آن در (مغیب الشمس) است. این باد بخصوص در جهت مخالف (فشاشین) است و یک باد ضعیف است که در پایان تبدیل به یک طوفان یا یک نسیم آرام در طول ساحل گردیده و بسوی مطلع السهیل و عقرب منحرف خواهد شد. در این هنگام از پیاده شدن و بخشکی وارد شدن در (فشت هیومیو) پرهیز که در سواحل (رکنج) است و عمقش در آب سی^۱ باع = فاتوم است و راه بین آن و خشکی اصلی ادامه می یابد. از ساحل می توانی کوههای (رکنج) و (حورأمو) را در نزدیکی خود ببینی. وقتی ساحل را از این نقطه دنبال می کنی عمق آب از دوازده باع = فاتوم کاهش می یابد و هرگز بیش از هجده هم نمی باشد.

آگاه باش هنگامی که نزدیک جنوب سوکوتره = سقطره می شوی که آنرا در

۱ - در متن نسخه چاپی ثلاثین باع ذکر شده اما ظاهراً آقای تیتس سه ترجمه کرده است.

شمال خود نگذاری، بعد از صدوبیستمین روز وقتی که از مکه یا یمن میآئی ولی بهنگام آمدن از ظفار یا هرموز بیمی نیست.

آگاه باش وقتی بنزدیک جنوب سُقْطَره می رانی و در حدود صدوپنجاهمین روز پس از نوروز باشد، مگر اینکه بفاصله ای در حدود چهار و یک چهارم درجه ستاره قطبی، بهنگام لزوم توقف کنی، اما اگر لزومی ندارد، توقف مکن. چون در این جایها جریان های شدید دریائی است. پس کشتی را لنگر بینداز و در این جایها تنها با سبکترین نسیم ها بران. اما اگر از مسیر هرموز می آئی در این جایها زبانی و بیمی بر تو نخواهد بود.

آگاه باش از خلیج (بنّه) در یکصدوبیستمین روز پس از نوروز و حدود آن و همچنین آگاه باش از خلیج (هالوله) نزدیک (حافون) و از قیاس خویش تا ظاهر نشدن خشکی غافل مباش.

آگاه باش و بپرهیز از سفر با کشتی سنگینی تا هفتادمین روز پس از نوروز اگر از (رأس الحد) می گذری بهنگامی که قصد (قلهات) داری و بسوی (مسکت = مسقط) می رانی. چون در این وضعیت در برابر آن، پایداری دشوار است، بخصوص زمانی که با کشتی های بزرگ در ایام بنات اظهاراً مقصود باد موسمی بنات النعش که در خلیج فارس باد نعشی نامیده می شود، ۱۰ چون ازهند یا گجرات است به اطواح عازم باشی. بپرهیز از ستاره (واقع) و ستاره (عیوق) و باد شمال در سر کوههای سرزمین عربستان بینی و باد شمال در سر آن کوهها در وزش است که ترا از (جد) دور می کند و سفرت را بدرآزا می کشاند ولی در روزهای (دفاقة) چنین نباشد.

سخت بکوش، برای رسیدن به سواحل (رأس بیش) و کوههای (سارق) بجهت بیم از (دفاقة). و این موضوع در شرق جزیره عربستان اتفاق می افتد و بیشتر آنهاییکه بچنین کارهایی دست می زنند در سند یا مکران به ساحل می رسند.

[فصل های گوناگون برای رسیدن به بندرها]

و آگاه باش که ورود بخشکی در (الحد) در صدو چهلمین روز سال آغاز می شود و بهمانگونه است ورود به (جُرْدَفون) در صدوپنجاهمین روز سال در

(حافون) و در (مصیره) در صدوشصتمین روز سال زمان ورود به خشکی است و روز آغاز این فصل است. اگر تو بر باد موسمی پیروز گردی و در (عبدالکوری) و (سعتری) بخشکی رسی، غمین مباش چه امر مهمی نیست چه این خشکی ها (اطواح) و (سومالی) باشند. اگر بر باد موسمی پیروز شوی و نزدیک خشکی (جاش)، فرود آئی بیمی مدار. اما چون قصد هرامیز (اطراف هرموز) کنی خصوصاً در صدمین روز پس از نوروز و پیش از آن، بخصوص در کشتی های نجیب (۲۸۱) مهمی درپیش نداری، و آنکس که از (جواذر)^۱ در صدوهفتادمین روز سال بسوی غرب می گذرد ناگزیر به لنگر انداختن در اطراف (جواذر) است. اما سواحل (سُقْطَره) در حدود صدمین روز سال از سواحل (جردوفون) مناسب تر است. و (سَمْنَخه) و (درزا) خشکی هائی هستند که باید در یکصدویستمین روز پس از نوروز بدانها نزدیک شد. و چون یکصد و سی روز پس از نوروز بر تو گذشت سُقْطَره را از سوی راست ترک مکن و وقتی از یمن می آئی سُقْطَری را در سوی چپ خود مگذار چه بادهائی که در شمال آن می وزند نمی توانند در برابر نیروی جریان آب ترا یاری دهند و سفرت طولانی تر می گردد. نزدیک شدن به سُقْطَره مگر بضرورت صلاح نباشد و یا بهنگامی که بادهای کوس می وزند، به هنگام آمدن از هرموز یا از زنگبار بسوی ظفار، بهترین زمان برای نزدیکی شدن به (سُقْطَره) است.

و بهترین سواحل (مسقط) و (قلهات) و زمان ورود به آنها تا حدود یکصد و سی امین روز پس از نوروز است و نه دیرتر از آن زمان و چون از آن روزها گذشت (الحد) بهترین خشکی ها برای پهلوی گرفتن است. و چون صدوشصتمین روز بگذرد کوههای سارق بهتر از (الحد) است. و هرچه از موسم بگذرد ورود تو به خشکی در بیشترین موج باد کوس بهتر است. اما از روز صدوهفتادم کشتی هنگام تعیین ورود به خشکی ها از حدود (حافونی) به جنوب و از (رأس الحد) به جنوب در حرکت است و خصوصاً سفر با کشتی پربار و سنگین هراسی ندارد.

۱ - در چند جای متن جوزرات است بمعنی گجرات بکار رفته شاید جواذر هم مشابه جوزرات باشد.

[فصل های سفر از شمال به زنج ، زنگ ، افریقا] ۲۸۲

آغاز سفر از از ساحل (الریم) و سرزمین (مقادشه)^۱ به افریقا و مادگاسکار چند روزی پیش از نوروز در روزهای (قلائل) است تا تیرما که بیمی از باد کوس نباشد. چه باید از باد کوس پرهیز کرد و همواره بادهای کوس در هنگام تیرما^۲ در راه افریقا در وزش هستند. آنکس که در پایان موسم سفر از هند حرکت کند بخود ستم کرده است و در راه با باد کوس برخورد می نماید و باید در عدن بماند و به افریقا نخواهد رسید. آنکس که از گجرات در روز نودم پس از نوروز به افریقا سفر می کند بخت آزمائی بزرگی می کند. پس ای دریانورد این دانش های «مواسم و سیاسات» را بدان و بکار بند.

[فصل های سفر نزد پیشینیان]

اما موسمه های سفر که پیشینیان و پدران ما بدان اطمینان داشتند و با آن سفر می کردند، امروز دیگر تغییر یافته است. علی الهبی رحمه الله علیه بمن گفت که: «من با پدر تو سفر کردم، که معلمی شهیر و یگانه روزگار خود در این فن بود، و معلم ماجدبن محمدبن عمرو نام داشت. در یکصد و چهلمین روز پس از نوروز و چون به یکصد و شصتمین روز پس از نوروز رسیدیم در سقطری^۱ سقوطره در شرق افریقا^۲ بودیم و این واقعه در پیش از آغاز کار (الکارم) بود. (۲۸۳) همچنین پیش از دولت ترک و دولت عثمانیان بود که سقوطره را بسوی شمال ترک می نمودند و اکنون بسوی جنوب آنرا ترک می نمایند هم در ورود بدان و هم در خروج از آن. و چون در ورود و آمدن از هند بدان می رسیدند بمانند کوه های (شحر) و اطراف آن می دیدند و در رهنامه های کهن (۲۸۴) خود نوشته اند و گفته اند: «هنگامی که کوه های نیمه از آب بیرون آمده اند را می بینی عمق آب را اندازه گیری کن، اگر

۱ - مقادشه در متون ابن ماجد جمع مقادیشو پایتخت امروزه سومالی است و جمع مردمان این منطقه و این ناحیه است.

۲ - تیرماه همه جا در متون ابن ماجد تیرما بمعنی تیرماه است. که همان ماه چهارم بعد از نوروز ایرانی است.

انتهائی ندارد، (سقطری) است و اگر عمق بانتهاء برسد سرزمین (شَحْر) است و نواحی آن. دریانوردان پیشین از (اطواح) به (بنگال) می رفته اند در دویست و هفتادمین روز سال و از عدن به هند سفر می کرده اند در دویست و پنجاهمین روز پس از نوروز با وجود همه اینها از زحون^۱ (شَحْر) رهائی نداشته اند و ناگزیر به تحمّل طوفانهای (طیفون) (۲۸۵) سخت دریا نبودند؛ چون بین (فرنگ) تا هند بادهای تند و نا متغیر وجود دارند و طوفانها با این بادهای در نمی آمیزند و طوفانها (تیفون ها) در پایان موسم و وقتی که بادهای دیگر آغاز به فرو نشستن می کنند برمی خیزند، اما زحون (شحر) شدیدتر از طوفان است چونکه موجهای حادث از بادهای شدید جنوب، بدتر از طوفان است و این شدت در تنگه بین (جُردفون) و (سُقَطری) آزمایش شده است. و چون شدت گیرد گوئی موجهای در شعله های آتش اند. اما اکنون این موسم ها و فصل ها و روش های حرکت تغییر کرده است و تا آنجا تغییر کرده اند که دریانورد بازرگان امروزی دیگر درباره آنها چیزی نمیداند و باید از آنها که می دانند پرسد و همه آنها در هنگام ضرورت آن مواسم و ترتیب ها را باز می گویند آنگونه که مصنف این کتاب شعری گفته است:

یا لیلۃ قد غادر منها الزمان	حیث تنادی: با الامان، الامان
قم بی الی ما تشتهی آمنا	و بالذی تهوی علیه الضمان
الیک ذات الحسن مکمولة	وَقَتُّ لها بعدست ثمان
والراح والا و نار مُعتدّه	و لاح عن فجری سعودی و یان
و غُرد القمری فی غصنه	فماس مطروبا و احیا ولان
و ورد الورد خدود الفلا	و از هرالروض کزهر الجنان
و عَرش الکرم باو راقه	و قالت الندمان هذا لمکان
فقمتم استوفی لذیذ الصبا	بماء کرم و بماء السان
واقطف الرمان من صدرها	من شجرات نا عمان لدان
و نلت مالم یتسم به	مالم ینل منه الفلانی الفلان

۱ - (الزحون) و مفرد آن (الزحنه) که معنای آن دانسته نیست ظاهراً بمعنی تپه های زیر دریائی است که بر اثر برخورد موجهای و بادهای بدانها دریا طوفانی و نا آرام می گردد.

بشمعة تشبه ما بیننا رمح لجین عسجدی السّنان
و منتهی الاشجار تومی لها خوافقا تشبه قلب الجنان
حتی الی الفجر با صباحه و اعلن الداعی بصوت الاذان
اصابنا سهم بتفریقنا وای شیئی لم یصبه الزمان

«ای شب، زمان حضورش را از ما دریغ کرده است

بدان هنگام که صلح با صلح هم چشمی می کند

«بیا، آزادانه آنچه که مایل است انجام دهیم

و من ضامن آنچه خواسته است هستم

«هان، ای دوشیزه زیبا که در نهایت کمال هستی

دوشیزه ای رسیده، چهارده ساله

«شراب و ساز مهیا است

بخت بلند من روشن است و از این رو لاف می زنم

«فاخته بر روی شاخ می خواند و صدایش

با جذبه است و در ناز کدلی می زید

«شکوفه های دشت چون یک گل سرخ اند

و گل های چمن زار بمانند گل های بهشت اند

«صاحب بخشش با برگ های گشاده اش سایه بان می گسترد

و باده نو شان بانگ بر می آورند که مقام امن همین جا است

«من برخاستم که از جوانی لذت گیرم

از بهم آمیختن آب و شراب و آب کرم

«من انار سینه او را چیدم

از نهال درختی جوان و تازه و شاداب

«من بدست آوردم آنچه را هیچکس نتواند بر آن نامی نهد

و هیچکس ناکنون از آن بدست نیاورده است

«بدان هنگام که شمع بین ما بود مانند پیکانی سرنقره و جواهر نشان

بدان هنگام که نوک درختان بر بالای ما می لرزیدند

«و مانند بز دلها که قلبشان می لرزد

سحر فرا رسید و صبح بارمغان آورد

«و دیگر پرستنده باید گوش به مؤذن فرا دارد آنگاه چون تیری ما را زد جدا کرد

و آیا چیزی باشد که زمان بدان دست نیازیده باشد؟ و بتواند آنرا دگرگون سازد]

و شاید مواسم سفر و بادهای موسمی نیز قربانی زمان‌اند، چه دانشهای ما از آن آگاه نیست. گفته‌اند که فصل هر صد سال یکدرجه دیرتر از سال گذشته می گردد، اما هر حکمتی را جز خدای تعالی نداند.

ما در این کتاب همه فواید سودمند را که برای دانایان و اندیشمندان بکار آید بازگفته‌ایم چه در آغاز و چه در پایان آن، هرکجا ضرورت داشته است و هیچ نکته‌ای را فروگذار نکرده‌ایم. حکمت ندانی پیرو حکمت را طالب است پس نادانی خود را جستجو کن اگرچه از اهل کفر و شرک باشد. و حکمت دریانوردی هنری عقلی است نه نقلی و انسان بجز آنکه آنرا بشناسد و بکار برد بدان دست نیابد. از آن هنر هرچه بیشتر توانی پرسش نمای، پرسشهای گوناگون کن و بهترین پاسخها را بیاد دار و زشت‌ها و ناپسندها را از خاطر ببر. گفته‌اند که در دانشها زشتی کم است و نادانی زشت‌ترین آنها است. پس ضرورت دارد که آدمی در کسرهای مواسم بیندیشد و در بادهای و اوقات سفر و معرفت فصل‌های سفر و بادهای موسمی اندیشه کند چه اگر مردی یک زام مسافت بهنگام محاسبه زمانهای دریانوردی اشتباه کند، با کشتی و همه اموال درون آن که با زحمت فراوان فراهم آمده است، تاراج خواهد شد، بخصوص نزدیک (الباب) = باب المندب و (فرنک) و (الحِدَّ)، چون آنکشتی که با باد شرقی حرکت می‌کند به یمن خواهد رسید، ولی دیگر در (خلیج قلّهات) با باد شرقی بدان نخواهد رسید، اما آنکس که یک زام داخل (الباب) است، اینکار را نخواهد کرد. می‌توان بادبانهای دیگر را هم دید یعنی کشتی‌های دیگری هم در درون باب المندب وجود دارند تا اطمینان خاطر به کشتی و دریانوردانش بدهند بخصوص بهنگام نسیمها و بادهای دریائی در طول مواقع سخت مواسم دریانوردی. پس بزرگترین حکمت‌ها آنست که فصول و موسمهای سفر و بادهای موسمی را بشناسی.

و ما در خصوص این «فایده» در اول این کتاب قصیده‌ای گفته‌ایم که مطلعش چنین است.

اذا لاح با الفجر الغراب تقاصرت
و ما بعد الاریاح فیها سوابغ
مقامرة کالتیر ما ثم بعدها
و اما اذا لاح السمّاک بمنذب
و قدیولج السنوق والخف والسری
فیغمر فی ارض التّهائم ازب
فحینئذ لم یبق فی الهند ماظر
ولا یبتدی الوسمی من مطر الثنا
و یخرج من هر موز کل مسافر
کذلک من ارض الهنود خروجنا
و یدخل فی شاتی جام کل مؤخر
و یخرج اهل القمر للزنج والذی
ولم یعدم البحرین من هو حازم
کذلک من شط الفرات و ارضه
و ان لاح من اولی المربع کوکب
و اما الظفاری لوناخر خلفه
و یخرج من تیمور و شاشی و جاوه
فهذی مقالات الشهاب اعملوبها
الا جودوا فی آلة الفلک و اصلحوا

عن الهند رکاب التجاوز فی الیمن
و یمکن آن یولجهم الشحر بالمحن
ولاخر فی شخص یقامر یا حسن
فخذ زیلعاً و اترک سیارة والحزن
الی الشحر من ارض الحصیب ومن عدن
فخذ جملاً یا مجنباً و اترک الغبن
ولم یبق فی ارض الحصیب ولا جبن
اذا جاز فی بعض الاماکن والدمن
الی کنکن و الهند جمعاء و الیمن
لکل مکان فافهم النظم و اعلمن
من الهند او من ذیبه کان فاسألن
یرید هرامیزاً من الزنج او عدن
سوی اهلها والغوص من قبل فی الزمن
و یمکن ایضاً للضر ورات ان شمن
فاطلق من الاحقاف للزنج بالعلن
فلا بأس فی الاعلی ولا بأس فی المکن
لمعلقه والصّین مع هذه القمن
مقالة من فی حصرها فارق الوطن
مواسمکم والحمل ثم اترکوا الوسن

«چون غراب در سحرگاه بدرخشد، کشتی‌های سنگین - در یمن از عبور به هند منع می‌شوند و برای مدتی که بادهای باران خیزاند - اما آنها که به شحر می‌روند برایشان حرکت ناممکن است - اما بخت آزمائی است، همانگونه برای آنکه به تیمور می‌رود - و این برای بخت آزمائی شایسته نباشد - و بدان هنگام که سماگ در باب المندب بلند می‌شود، زمین را بگیر، اما از (سیاره) و (حزنه) پرهیز - در یک

سنبوق یا حفه یا سری خواهد رسید - از شحر یا از حصیب و یا از عدن - وقتی باد ازب در سرزمین نهامه می وزد ای مسافر جنوب - جُمْل را بگیر ولی غُبْن را رها کن - آنگاه دیگر باران در هند نمی بارد اما در - و نه در سرزمین حصیب و نه در جبن - بارانهای پائیزی با بارانهای زمستانی مداوم نیست - هنگامی که در بعض مکانها و نواحی می بارد - هر مسافری می تواند از هر موز بیرون آید - بسوی کنکن و هند و یمن در همان زمان - بنابراین می توانیم از هند بیرون آئیم، بهر جای دیگر و پس این نکته ها را بدان و بکار بند - هر مسافری با تأخیر وارد (شانی جام) می شود وقتی که از هند ذبیه به کالدیو می آید، پس از او پپرس - مردم ماداگاسکار بسوی افریقا می آیند و آنها که عازم هر موزند از طریق عدن یا افریقا - مرد صاحب صید قصد بحرین نمی کنند مگر مردمان ساکن بحرین چه در این هنگام زمان غوص صید مروارید نیست - بهمانگونه شط فرات و سرزمینش - بعضی مردمان بر حسب ضرورت، اگر بار داشته باشند این سفر را ممکن می دانند - اگر ستاره ای در آغاز (اولی المربع)^۱ ظاهر شود - با آگاهی کامل و اطمینان، از احقاف به افریقا سفر کن - مردی که پس از این مواقع از ظفار حرکت کند - مهم نیست در بالاتر یا جای دیگر - او می تواند از تیمور یا شاشی یا جاوه خارج شود و با این روش ها به مالاکا یا چین برود. (۲۸۶)

این مطالب مقالات شهاب است و این مطالب آزمایش شده اند - سخنان آنکس را که سرزمین بومی یعنی وطن (۲۸۷) خود را برای فراهم آوردن آن نکته ها و تجربت ها در حیطه دانش خود، رها کرده است:

کشتی را خوب آماده کن و ترتیبات ساختمانی آنرا بدقت بدان و امتحان کن. از سلامت مزاج و صحت کامل برخوردار باش.

در فصل های سفر و موسمه های دریائی و بادهای موسمی دقت کن.

بار کشتی را بیازمای و به تناسب راهت برگزین و در آن جای بده.

و پس از این کارها بند بگسل و کشتی را از لنگر گاه بندر رها کن و در دریاها بران.

۱ - (اولی المربع) یکی از ستارگان منزل قمری المربع است که با جمع المربعات هم بکار برده شده است به فصل منازل قمری کتاب حاضر نگاه کنید. احمد اقتداری

تحشیه و توضیحات

مربوط به فایده یازدهم از شماره ۲۷۰ تا شماره ۲۸۷

۲۷۰- باديجانه - کلمه فارسی است که در شرق افریقا یا سواحل عربستان نام بندر و ناحیه‌ای بوده است باديجانی یا باديگان یعنی جای بادخیز. مترجم انگلیسی توضیح داده است که باديجانه امراء محلی در جنوب عربستان بوده‌اند که با امراء شحر اختلاف داشته‌اند و با امراء کثیر در ستیزه بوده‌اند.

۲۷۱- جرون - بندرعباس و میناب را جروانات می‌گفته‌اند.

۲۷۲- آقای نیبیتس مترجم نسخه انگلیسی این جمله را چنین ترجمه نموده است: «از سیصد و دهمین تا بیستمین روز (۸ سپتامبر ۱۲ - دسامبر روز سال) و سیصد و چهل و سومین روز غیر ممکن است.» و بعد در پاورقی بشماره ۲۶ در صحت مطلب تردید کرده و جمله عربی متن را ناقص دانسته است. اما در نسخه چاپی دمشق که اساس تحشیه و تصحیح و توضیحات ما است جمله عربی متن چنین است:

«... اذا علفت الثلاث مائه و عشر النیروز الی عشرین النیروز و ثلاثین و اربعین بعد الثلاث مائه.» و در زیرنویس صفحه با استناد به نسخه بدل‌های پاریس و ظاهره بجای ثلاثین (ثلاث) ضبط گردیده است و بنابر همین تصحیح است که جمله را بصورت: «از سیصد و دهمین روز تا سیصد و بیستمین روز پس از نوروز در سه اربعین یعنی یکصد و بیست روز و در سیصد و چهل و سه روز پس از نوروز دریا

بسته و سفر غیر ممکن است.» ترجمه نموده ایم.

۲۷۳- در نسخه چاپی دمشق (فجده) چاپ شده است اما بنابر تصحیح از روی نسخه بدلهای پاریس و ظاهریه در زیر نویس (فجده) مضبوط است. مترجم انگلیسی هم (فجده) را ترجمه کرده و در نتیجه (بر العرب والجدّه) را بهتر یافته است ولی ظاهراً مصححین نسخه چاپی دمشق (فجده) را مناسب تر دانسته اند.

۲۷۴- بهار - واحد وزن کالاهای تجارتی که با کشتی از هندوستان وارد می شده است بروزگار پیش از صفویه و اوائل آن دوران.

۲۷۵- نواخیزده به جمع کلمه نوخذا، کلمه فارسی است که بصورت ناخدا تا بامروز در زبان فارسی باقی مانده است. بقاء ذال فارسی و نو بجای ناو بمعنی جدید و تازه و ترکیب نوخذا = نوخدا در ترکیب این واژه قابل دقت و مطالعه زبانشناسان است.

۲۷۶- امروز هم در سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان و شهرهای جنوب ایران کلمه (نول) با فتح اول برای افاده معنی کرایه و سائل نقلیه زبانزد است.

۲۷۷- مترجم انگلیسی بدون ذکر دو یستمین روز ترجمه کرده است. اما در نسخه چاپی دمشق آمده است:

«و دخلنا الباب فی المأیتی من كثرة الكوس.» و بهر حال نه بترجمه انگلیسی و نه با متن چاپی دمشق معنای جمله مفهوم نمی باشد.

۲۷۸- در تقویم ایرانی کنونی، تیرماه، ماه چهارم سال شمسی است. برخی از محققان از جمله مرحوم محمد علی خان سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی مینابی تحت عنوان نوروز دریا، این حساب را بگونه ای نشان داده اند که نوروز در ماه مرداد آغاز می شود، اگر چه قول سدیدالسلطنه هم از نظر سابقه تاریخی و هم از نظر علمی بی مأخذ نیست، اما بهر حال بزمان شهاب الدین احمد بن ماجد، نوروز درست در روزی آغاز شده است که امروز آغاز می شود ولی ابن ماجد بجای اول تیرماه، دهم تیرماه را محاسبه کرده است، بنابرین برای گذشتن چهار ماه سی روزه از نوروز، شاید مبدأ محاسبه را در ماه اسفند می گذاشته اند. در هر صورت این اختلاف مقوله ای برای تحقیق علماء نجوم و گاهشماری است.

جمله مضبوط در نسخه چاپی دمشق چنین است: «و یسافرون فی التیرما، اعنی تیر ما ربع النیروز، و هی اول مائه النیروز.» (چاپ دمشق) اما اگر کلمه ربع را بمعنی بهار بگیریم یعنی (ربیع) بخوانیم، چنانکه نیبتس مترجم انگلیسی فوائد خوانده و ترجمه نموده است جمله چنین می شود:

«آنها در تیرما به معنی بهار سال سفر می کنند یعنی اولین صد روز سال.»

به گمان من دور از ذهن است که موسم یا تاریخ حرکت کشتی را ابن ماجد در فرجه صد روزه و بمدت یکصد روز بطور کلی ذکر کرده باشد و از دقت نظر مؤلف خود که در همه مواسم سفر مذکور افتاده است چشم پوشیده باشد.

۲۷۹- باد دیمانی این کلمه صورت دیگری از باد دامانی است، باد دومنی = باد دامانی، در جنوب ایران یعنی بادی که از جنوب وزد. دومن = دامن = دامان. شاید یعنی بادی که از دامان دریا می وزد.

۲۸۰- باران بشکال - باران بشکال و بادبشکال، از دو جزء (بش)، (کال = کار) ترکیب یافته است.

۲۸۱- (خصوصاً فی المركب النجیب) - در متن صفحه ۳۳۳ نسخه چاپی دمشق ضبط شده است. مترجم انگلیسی کلمه نجیب را بزرگ ترجمه کرده است. اما نجیب صفت اسب است و در کشتی رانی به کشتی های موزون و سریع و چالاک و رونده گفته می شود که این صفات برای اسب هم بکار می روند.

۲۸۲- ابن ماجد همه جا بجای افریقا کلمه زنج را بصورت (الزنج) بکار برده است. زنج همان زنگ است و کلمه ای فارسی است بمعنی سیاه و سرزمین سیاه پوستان یعنی افریقا. اما در برخی جملات ابن ماجد این کلمه خاص سرزمین حبشه بکار رفته است مانند همین متن در سفر از سرزمین سومالی بسوی حبشه: «... و اما مبدأ السفر من ارض الیم و من ارض المقادشه الی الزنج و القمر.» اگرچه امروزه مقادیشو پایتخت سومالی و اطراف آن یعنی (مقادشه) را جزء افریقا می دانیم و سفر از افریقا به افریقا مفهومی ندارد ولی از سیاق عبارت برمی آید که منظور ابن ماجد سفر از سومالی به حبشه می باشد.

۲۸۳- الکام - بنابر ترجمه - نیبتس گروهی بازرگان بوده اند ولی ظاهراً حکامی

بوده‌اند که در این نواحی فرمانروا بوده‌اند چون پس از این کلمه: «دولة اترك» می‌آید: «الكارم و دولة اترك و دولة بنی غسان»

۲۸۴- در متون دریانوردی بزبان عربی (الرهمانج) ضبط شده، در ابن ماجد هم الرهمانج آمده است. این واژه که بازمانده از روزگار ساسانیان است، (رهنامه) بوده است و بصورت‌های رهمانج، راهنامج، رحمانی، رحمانیات، راهنامجات، رهمانجات، رهمانج، رهمانجی، با تحریف‌های گوناگون در زبان دریانوردان عرب و ایرانی و آسیائی و افریقائی و هندی زبانزد شده است. در کتاب الفوائد در این متن ذکر شده است: «... رهمانجا تهم القديمه».

۲۸۵- در بیشترین جایهای کتاب ابن ماجد (طیفون) بجای طوفان آمده است. در نسخه چاپی دمشق در این فصل و این سطور طوفان ضبط شده ولی در ترجمه انگلیسی در همین فصل و همین سطور (تیفون) مضبوط است. بهر حال امروز هم در تمامی نواحی جنوب ایران و در زبان دریانوردان خلیج فارس و اقیانوس هند و شرق افریقا (تیفون) گفته می‌شود نه طوفان.

۲۸۶- با اینکه ابن ماجد گفته است: «قد قلنا قصیده مختصره فی اول هذا الكتاب...» این قصیده مفصل را مصحح نسخه چاپی دمشق در آخر فایده یازدهم آورده است و در پاورقی بشماره ۵ در صفحه ۳۳۹ همان چاپ توضیح داده است: مناسب‌تر باشد که در آخر فایده یازدهم تمامی قصیده ذکر شود و توضیح داده است که در نسخه‌های پاریس و دمشق در آخر فایده یازدهم این قصیده ضبط شده است. بجهت رعایت اصول مقابله ما هم ترجمه فارسی و هم اصل قصیده بزبان عربی را در آخر فایده یازدهم نقل و ضبط کرده‌ایم. بعلاوه نقل تمامی قصیده اشتمال آنرا بر برخی اعلام جغرافیائی مانند هرمز و قلعات و چین و جاوه و مالاکا می‌رساند. اضافه بر آن، هنوز هم دریانوردان بومی خلیج فارس و دریای عمان و دریای سرخ تعلیمات دریائی و دانشهای آنرا بصورت قصیده‌های منظور از حفظ دارند و به کتاب و یا نوشته‌ای که در کشتی دارند مراجعه نمی‌کنند و بهنگام کشتی‌رانی آن قصیده‌ها را می‌خوانند و با صدای بلند قرائت می‌کنند و مسئولین وظائف کشتی هریک از آن شعر و بیت‌ها، نظر بوظائف خود از آن نکته‌ئی در می‌یابد و بدان عمل می‌کند تا

کشتی پیش برود و راهنما و لنگردار و سکان بان، هریک آن قصیده را پیش خود تکرار می کند. من خود در دریای میان بندرعباس و بندرلنگه خواندن این قصیده ها را دیده و شنیده ام و ارجوزه های ابن ماجد همان قصائد منظوم اند.

۲۸۷- بیت پیش از بیت آخر این قصیده چنین است:

فهذا مقالات شهاب اعملو بها مقالات من فی حصرها فارق الوطن
«اینها مقالات شهاب الدین احمد بن ماجد است بخوانید و بدان عمل کنید، مقالات کسی است که برای فراگرفتن و در انحصار خود آوردن آن دانش ها از وطن خود دوری گزیده است.»

اگر وطن شهاب الدین احمد بن ماجد همین نواحی عربستان و بگفته مترجم انگلیسی و مصححین دمشق سرزمین نجد یعنی عربستان می بود دیگر شهاب، در هر کجا که مقالات را نوشته و قصیده را گفته دور از وطن نیست و «فارق الوطن» محسوب نخواهد شد. پس او در خارج از وطن خویش بوده و فارق الوطن بوده و آن مقالات یا آن کتب یا قصائد را گفته است و آن وطن که او از آن بدور مانده بوده است، جز ایران نمی تواند باشد یعنی او از ساحل دریای پاریس برای بانحصار خویش در آوردن دانش های دریانوردی، سواحل عربستان و دیگر جایها سفر کرده است و فارق الوطن شده است.

فایده دوازدهم

دریای قلزم عرب

بدان، ای آنکه تو را خداوند پیروز دارد، ما در این مختصر شایسته‌ترین و نیکوترین مسائل دریانوردی را که دیگران نتوانند گفت گفته‌ایم، و جز در این کتاب آن سخنان در کتابی نباشد، اما سخنی درباره دریای (قلزم عرب) نگفته‌ایم و ضرورت دارد که درباره آن دریا نیز مسائلی بنویسیم، چه در آن دریا شگفتی‌هایی است که جز کسانی که آن شگفتی‌ها را آزموده‌اند نتوانند گفت. آن دریا در راه حجاز واقع است.

و نیای من که بر او رحمت خداوند باد، درباره آن دریا پژوهشگری دقیق بود، اما هیچکس بر او در این مسأله چیزی نخواند و او نیز برای کسی چیزی در این باب نخوانده است. بر دانش او فرزندش که رحمت خداوند بر او باد و او پدر من است بیفزود، با تجربت‌ها و تکرارها و دانش او از دانش پدرش فزونی گرفت. در زمان ما، ما خود بتجربت آن دانشها را فرا گرفتیم و نزدیک به چهل سال آزمودیم و نوشتیم و خواندیم و از دانش مردان کم‌نظیر این دانش‌ها بهره گرفتیم و درک کردیم و فهمیدیم و تجربه کردیم آنچه را که آن مردان آزموده بودند و آنچه ما بیازمودیم و تحقیق کردیم بر ما آشکار گردید و حکمت‌ها و نکته‌هایی بدانستیم و جمع آوردیم و مطالعه و تحقیق و ثبت و ضبط کردیم که دیگران تا زمان ما نکرده بودند و یا شخص نهایی نکرده بود، مگر آنکه اشخاص گوناگونی به نکته‌هایی پی برده بودند و

دانش‌ها بس پراکنده می‌نمود. و چون از آن می‌هراسیدم که مرگ فرا رسد و دانش‌های پراکنده پیشینیان و آنچه را که ما آزموده‌ایم برای آیندگان باز نماند، و علم‌ها در سینه‌ها بماند، و بی‌گمان همهٔ مردمان همهٔ دانش‌ها را در سینه‌هاشان نتوانند نگهداشت، بذکر آنها بطریق اختصار پرداختم تا پژوهندگان و خواستاران و متخصصان را بکار آید. و از خداوند بزرگ برای زیادی و کمی آن درخواست آمرزش و بخشش دارم. من این سخن را می‌گویم و این وصف را می‌آورم و بدیهی است که مسئول این گفته‌ها و وصف‌ها خود من خواهم بود چه گفته‌اند: «السيف بضاربه»، پدر من را که بر او رحمت خداوندی و آمرزش بادا، دریانوردان «ربان البرین» یعنی ناخدای دو سر زمین می‌نامیدند و ارجوزهٔ مشهور به: (الحجازیه) را در هزار بیت بنظم آورده است. با وجود این ما آن ارجوزه را اصلاح کرده‌ایم و آنچه را که دیده‌ایم بر آن افزوده‌ایم و یا از آن کاسته‌ایم و آنرا از کمی‌ها و سستی‌ها پیراسته‌ایم و آنرا مرتب کرده‌ایم و آنچه را که در آن نبوده است بدان داده‌ایم. پس ای پژوهشگر بدان که ما صفت این دریا را پس و پیش کرده‌ایم و همچنین صفات راهنمای آن و جزیره‌های آن و تپه‌های زیردریائی آن چه بدین پیش و پس نمودن مطالب اجازت داشته‌ایم.

خروج از بندر جده

در آغاز خروج از بندر جده را شرح می‌دهیم، چه آن بندر آستانهٔ مکه مشرفه است. چون بروزهای عوَلی^۱ از دویست و بیست تا دویست و هشتاد روز پس از نوروز ترک می‌کنی، بهترین راه به سمت ساحل بلندیهای سرزمین عجم است (فخیرالمجاری الارتفاع لبر العجم) (۲۸۸). و در آن راه اگرچه مسیر طولانی است و ترس بادهای رده‌ترا شدید می‌کند ولی ترس از برخورد با تخته‌سنگهای عربستان (وجود ندارد).

۱ - در ترجمهٔ انگلیسی (ایام العوالی) و در نسخه‌های پاریس و ظاهریه (العوالی) و در نسخه چاپی دمشق که اساس مقابله و تحشیه ماست (العولی) تیبتس این ایام را از ۲۲۰ تا ۲۸۰ سال شمسی ذکر کرده است. و باد غربی دانسته است.

بنابر رأی پیشینیان باید که راه را از مسماری برگزینی و جهت‌یابی کنی و بر آن برانی این رأی را پدران ما از پدرانشان و پیشینیان آنها آموخته بوده‌اند. و آنها در مغیب عقرب یک روز و یک شب می‌رانند و به مطلع حمارین و عقرب تاسیبان می‌پیچیدند. و این مجری را روزهای دویست و پنجاهمین روز پس از نوروز (النوروز)^{۲۸۹} برمی‌گزیدند. پس از آنها مردمانی آمدند که بروزگار سلطنت (برکات بن حسن بن عجلان) بودند، و از جدّه در اول شصتمین و اول هفتادمین (یعنی دویست و شصتمین و دویست و هفتادمین) روز پس از نوروز حرکت می‌کردند و در مغیب حمارین هفت زام می‌رانند و به مطلع حمارین بیست و هشت زام تا سیبب می‌پیچیدند. و بسا که حجوات را در این مسیر در هفت و سه چهارم درجه از ستاره قطبی تا ۷ درجه از سرزمین عجم (برّالعجم)^{۲۹۰} می‌دیده‌اند. و بسا که در بعضی روزها در صبح روشن‌از نوک دگل (رأس الدّقل)^{۲۹۱} (التّحیات) را می‌دیده‌اند. و این دو راه، سالمترین راهها از سرزمین عربستان است و با کسی که از این دور راه سفر می‌کند و از (حموه) می‌گذرد، آنرا کندتر می‌یابد. اما کسی که با این دو راه سفر می‌کند از شدت رده درامان است، و آن باد عولیه (العوالی) است و باد (دبور) هم در اصل نامهای بادها نامیده می‌شود. پس بر همه اینها آگاه باش و در راهها دقت کن بویژه این دو راه را که کسی را که با آن دو راه سفر می‌کند از شدت رده سالم و از تپه‌های زیر دریائی و نقاط پرخطر سواحل عربستان در امن بگذراند.

و اما سرزمین عجم (برّالعجم)^{۲۹۲} پس همه نقاط آن سلامت و در امن است و اگر رده شدید بوزد، نقاط خطرناک کم است و در مقابل جدّه نیز خطرها کمتر باشند.

مسیر دیگر، مسیری است که در زمان ما بطور عموم از آن استفاده می‌شود. و نخست از (ام‌الصیل) در مغیب عقرب بسوی ستارگان مسماریات می‌گذرد و در میان آن تیزی خشکی است، از آن بهره‌یز و یک صخره تیز در شمالش دارد که باندازه دو تیر رس دور است و نام آن آبگیر یا گردآب (عرقِ غراب) است، چون بطرف شرق آن برانی به ساحلی می‌رسی و در سمت جنوبش در صورت ضرورت برای لنگراندازی جای امنی است و گودی آب بیست و دو باع است و چون بدان

رسیدی در مغیب سهیل شش زام بران. و از آن در مطلع حمارین بسوی سیبان بگذر. و بعضی دریانوردان آنرا در سه قسمت می‌رانند اول بسوی حمارین، از ترس شدت وزش باد شمال می‌رانند و ثلث آخر را بسوی سهیل و در مطلع حمارین بیست و شش زام می‌چرخند و بقدر مسیر کشتی‌ها سیبان را در سمت چپ خود می‌گذارند و بسا که نمی‌بینند سمت (الحجوات) را در نه و یک دوم^۱ درجه ستاره قطبی و نزدیکیهای آن. و در ده یا دوازده باع = فانوم عمیق است سفر می‌کنی و چون هر دو (حجوان) را ببینی در آب عمق ۱۸ باع، درجه ستاره قطبی بیشتر از هفت و یک دوم است. و چون (حجوین) را هر دو ببینی پس در مسیر (حجو) جنوبی در اکیلل بران که سیبان را در سمت چپ خواهی دید.

و بدانکه بین (الحجوین) مسیری در سه زام وجود دارد و بسا که به شب بررسی. و چون سه زام در سهیل برانی و سه زام در مغیب (سلبار)، و از مطلع حمارین گذشتی دیگر هیچ چیز از حجوات سرزمین عجم را نخواهی دید اما به صبحگاهان آنرا در سمت راست خواهی دید و سیبان در حقیقت در بالای سرت واقع خواهد شد زیرا این حجوات در شرقی راه و روشن کنندگان آن باشند، چون مسیر تو حمارین باشد. اما (الحازم) در مسیر تو نگهبان تو است و در غرب خواهی راند: نخست در حمارین دوزام از بیم باد دیور، می‌رانی سپس به مغیب سهیل برمی‌گردی و دوزام می‌رانی، سپس در سلبار برمی‌گردی و دوزام می‌رانی و مراقب و همراه مطلع الحمارین در هفت و نصف درجه ستاره قطبی باش و عقرب در این روز باندازه یک چهارم خن متمایل است یا یک سوم و یا یک دوم آن. و چون سیبان در بالای سرت آید و هیچ چیز از (حجوات) را نبینی نباید سیبان تو را باشتباه بیندازد. و اما کسی که در مسیر حمارین سفر می‌کند ناگزیر از دیدن (حجوات) یا (ارکان) و (مهلکان) یا (مُفیدح) است، اگر چیزی از آنها در شب بگذرد و نبینی در روز خواهی دید بویژه در صبحگاهان. و اگر چیزی از آن جزائر را دیدی بسوی مطلع تیر متمایل شو چون جزیره‌ها را ببینی و چون زرد شدن آبرا ببینی و حجوات را ببینی

۱ - در ترجمه انگلیسی هفت و یک دوم درجه و در نسخه بدلهای پاریس و ظاهر به بنابر زیرنویس صفحه ۳۴۷ نسخه چاپی دمشق سبع و نصف

متمایل بسوی اکیلل شو و یا میل به مسیر میان نیز و اکیلل کن، اگر چه باندازه یک دوم زام از جوزاء و مطلع میل کنی تا (حجرات) بکلی از نظر تو ناپدید شود (پس در آن مجرای عقرب و حمارین را ملازمت کن که سالمتر باشند. و با خرد خود بیندیش).

و بدانکه برخی حجرات تپه‌های زیردریائی دارند، ما بچشم خود آنها را دیده‌ایم، از آن بهره‌یز و با دیدن زیادی پرندگان و گیاهان دریائی مغرور مشود چه در همه راهها از این تپه‌های زیردریائی وجود دارد. و چون مجری بر تو بچرخد سرزمین عجم^۱ از مطلع و ستاره قطبی چرخش را موجه خواهد ساخت و در این زمان بدان که تو متمایل بسوی سرزمین عجم هستی و این بهترین اشارات آنست. و بیم‌دار و بسیار بیم‌دار از خواب آلودگی در زمان وزش باد غولی در ساحل برالعجم (سودان) در هشت درجه ستاره قطبی. و آنزمان که (تحيات) را با چشم ببینی، تو در مجرای حمارین و عقرب باشی که نزدیک جزیره‌های (الحواطب) و آنچه بدانها مربوط است نشوی مگر آنکه حجوات باشند و از آنها به شب بگذری و تو متمایل و سرازیر بسوی (مقیدح) می‌رانی و اگر از آن جزیره بشب هنگام بگذری سیبان را در نوروز با کمی فاصله بطرف شرق از (الفطیه) خواهی دید که در شرقی‌تر آنست. اما به سبب مه یا شب از (الزقر) بهره‌یز و بهره‌یز که تصادمی پیش نیاید. و ترس و فراوان ترس وقتی سیبان را پشت سر بگذاری و در سمت راست تو باشد وقتی نزدیک کوه (الزقر) می‌رسی و هوا ابری یا شب هنگام است پس بسوی مجرای عقرب میل نمای چه در بالای (رأس الخلب) و چه در (رأس المحامله)، چه در این زمینه اشارتی نیست و تو آنرا در تاریکی نخواهی دید. و اما الزقر بر آن سایه‌هاست بخصوص در شب. و اگر ضرورت تو را ناگزیر سازد، آنرا در سمت راست خود قرار ده و سه‌زام در مطلع حمارین بران و آنرا در مطلع عقرب برگردان و از اینکه بنزدیکی سیبان بروی بهره‌یز. و در شب در عقرب بران، بلکه دو زام در مطلع سهیل بران، اگر چه سیبان در سمت چپ تو باشد مگر آنکه سیبان دور از تو در (الفطیه) و در مشرق آن باشد در این هنگام در مطلع عقرب بران. و بدانکه بین (الزقر) و (ابعله) منطقه کوچکی موج‌شکن

۱ - در متن چاپی دمشق (برالعجم) که در ترجمه انگلیسی سودان ترجمه شده است.

وجود دارد که باندازه طول دو کشتی است. و حجوانتی که ذکرشان پیش از این گذشت در مسیری بطول چهارزام واقع است که بین موج شکن و حجوات فاصله است و عمق آب کمتر از هشت و یک چهارم یا هفت و یک چهارم فانوم = باع است. و حکایت کرده است برای من مردی که باو اعتماد دارم: که زمانی از فصیلیات حرکت کرده، به محض گذشتن از یک تپه دریائی بدیگری رسیدم و همینگونه بدون وقفه نا عرض جغرافیائی کوه (صبایا) و قسمت دریایش چند تپه دریائی ناپوشیده وجود دارد که آخرین این تپه ها (شعب عیسی) است که در نیمه راه است. و چون از سیبان در مغیب (الناقه) خارج شوی آنرا بجشم خود در سمت راست می بینی. و بهره یز و بسیار بهره یز و درجه آن از ستاره قطبی هشت و یک چهارم است یا هشت و یک هشتم و اشاره آن اینست که عمق آب آن دو باع = دو فانوم یا دو باع و نیم است و در ۸ درجه آن مسیر آب بسوی دریای باز است و در روی آن آب هفت یا هشت باع گودی آب خواهی یافت و یا چیزی نزدیک بدان. در بعضی سالها، در آنجا من تعیین جهت ورود بخشکی نمودم اما نام آن را نمیدانستم و کوشش نمودم از مردمان (جبل الصبایا) درباره آن بپرسم و آن مردمان برای من شرح دادند، آنگاه دانستم و آنرا شناختم و اندازه های قیاس آن را تعیین نمودم و ترتیبی دادم که بهنگام باد شمال، بادهای و بعدها آن قیاسات را بیازمایم و دریانوردانی که با من بودند بشگفت اندر می شدند و از این حکمی که بر آنها می کردم آگاه نبودند و ما در شعر «ذهبیه» گفته ایم.

و من قال للركاب قد قستُ فانظروا

الی شعب عیسی و هوفی الماء راسب

«کسی که به کشتی سواران گفت من اندازه گیری کردم پس بنگرید - به شعب

عیسی و آن در آب فرو رفته است».

و این شعب عیسی است.

و در این دریا مکانهای نامعلوم و ناشناخته بسیار با تپه های زیر آبی در گودی

حدود چهار باع = فانوم یا کمتر وجود دارد و همچنین بین (آمنه و بناتها) و ساحل

وجود دارند که بین آنها (طحله سیبان) است که بین آنها و سیبان قرار دارد. اما

مردمان نواحی متفاوت نظرات متفاوتی دارند. و گمان دارند که وطن مردمان قطعه‌ای از خرد آنهاست. اما این قسمت برآستی متعلق به حجوات ساحل برالعجم (سودان) است. گاهی از آن باندازه یک‌زام کامل می‌گذریم و گاهی باندازه‌ای کمتر از یک‌زام و این دماغه بشرقی آن است و در راه است.

و اما (برالعرب) یعنی سواحل سرزمین عربستان هیچگونه موج‌شکنی (طحال) در آن نیست بجز (طحال المریر) که آن در جنوب کوه (صبایا) و در دریای عمیق است و شمال آن به سرزمین و سواحل (المعصبه) است و جنوب آن به سرزمین و سواحل (الزقاق) و آن جزیره‌های بزرگ‌اند و آب آنها هشت باع عمق دارد از آغاز تا پایان آن. و موج‌شکنهای دریائی در سمت دریای (جهان‌الکبیر) و (جهان‌الصغیر) و (المراء) که در جنوب (فصیلیات) است می‌باشد و روی معبر (خُبت) است و در برابر آن (رأس الناقه) است و همچنین امریه الغراب و امریه (الجزر) که در سوی مغرب در هفت و یک چهارم درجه ستاره قطبی و یا نزدیک بدان واقعند مانند (سانه) و (تفقاش) و (الشعبین) و همه امریه‌ها در (برالعرب) در آن شن و ریگ می‌باشند، درحالی که در امریه سواحل (برالعجم) = سودان سرناسر شنی است. این اشارات را بدان و بکار بند.

خطرهای دیگر

بازگردیم به بحث نخستین.

در میان ناشناخته‌های این دریا و تپه‌های زیر آبی آن (قطعة البنات) که بین (الاربع الظهار) قرار دارند و بین (المرما) و پشت آن، و (المطاطا) و (الجدير) و (سخ) در نزدیکیهای الجدير واقعند و بس خطرناکند. همچنین تپه زیر آبی بالای (راکه) و رسیدن به بین (قطعة القَرش) و رسیدن به (القطعة) که در (مدخل الرياضه) است و قطعه الکارم نامیده می‌شود خطرناک است. و نیز امریه بالای (المحرم) که بشمارش درنیاید و وصف شدنی نباشد. همچنین تپه‌های زیر آبی (الریم) و در جزیره‌های (سمر) و (مرقط) که در سمت دریائی (أم خرقین) و در نقطه‌ای عمیق قرار دارد. و همچنین (وصل الدوی) که روی (السّرن) نا دوری محدوده مکان بعدی واقعند. و بین

(ابلات) جزیره‌ای است دریائی آن (مرسی ابراهیم) است. و دیگر خطرهای است که روی دماغه شمالی کوه (الصبايا) مثل تپه‌های کوه (عرق القماری) است و در جنوب جزیره (فراو) ۲۹۳ قرار دارد. و آن جزیره‌های آخرین از جزیره‌های (مُطَرَد) به سمت جنوب و دریای باز است. خطرهای این دریا چندان زیاد است که نمی‌توان بر شمرد حتی در مواردی یگانه نیز ذکرشان میسر نباشد. و اما مکانهای مشهوری که در این راه ذکرشان کرده‌ایم، باید آنها را بشناسیم، چه حاجیان را بدانها نیاز باشد، خصوصاً در دریانوردی در این دریا و برابر آن (در دریای سرخ) و ما از این دانش برای نزدیکی مردمان به خانه کعبه مدد می‌گیریم.

شباهت سواحل (برالعجم، سودان) و سواحل عربستان

بدان که سواحل برالعجم = سودان و عربستان شبیه یکدیگرند، سیبان در نیمه راه میان آنها است و به سرزمین عربستان نزدیکتر است. و چون از سیبان در مغیب سماک برانی چهار زام است تا بجزیره (مقیدح) برسی. و در مغیب واقع مستقیماً به حجوات برالعجم = سودان خواهی رسید و جزیره‌ها از (مقیدح) بسوی شمال در سمت راست براهی می‌پیوندند که بسوی مکه می‌رود. پس واجب است شناسائی این جزیره‌ها و قیاس و اندازه‌های عرض جغرافیائی آنها و جزیره‌ها و سواحل برابر آنها را باید شناخت. چون از سیبان در میانه دریا برانی مسیر تو در مغیب ناقه خواهد بود. و چون سه درجه خن از ستاره قطبی بر است متمایل شوی به (ذوخراب) و (ذوالثلاث) می‌رسی ۱ و جزیره‌ها به (جهان) و پس از آن به (الخریق) می‌پیوندد، همچنانکه چون از سیبان برانی در مغیب سماک با سه درجه خن می‌رسی در مسیری که چهار زام است. ۲ و می‌پیوندد این جزیره‌ها به (حاطبه شمالی = حاطبة الشام) و پس از آن به (خریق الخبت). و جزیره خُبت برابر (الخبت) و جزیره‌های (دهلک) (۲۹۴) برابر جزیره‌های (فَرَسان) و التَحِیَّات برابر (الفصیلیات واقعد، و (الخریقان) یعنی (بطن حیات) که دوخلیج باشند بسوی ساحل خشکی در آنها خطری وجود ندارد. وقتی از (الخبتین) به سمت شمال متمایل شوی (فصیلیات) را در سواحل عربستان و (تحتیات) را از سواحل برالعجم = سودان خواهی دید و جزیره‌ها ادامه می‌یابند و

آخرین جزیره‌ها از برّالعجم (الجُدیر) نامیده می‌شود و به لغت اهل (سواکن) دَرْعَدِیب (۲۹۵) نام دارد.

و این (دَرْعَدِیب) در ساحل سواکن واقع است و در جنوب آن جزیره‌های بسیاری وجود دارند که گهگاه مسافر آنها را می‌بیند و گهگاه نمی‌بیند. پدر من رحمة الله علیه و الفغران همه آنها را یکی پس از دیگری دیده و ذکر کرده است و هیچیک را از قلم نینداخته است و در شمال (جُدیر) در دریای آزاد دیگر جزیره‌ای وجود ندارد. از آنها (تَحْتِیَّات) اند که در (عقیق) واقعند و درجه آنها از ستاره قطبی هشت و یک چهارم درجه است و جنوب آنها (الخُبْت) قرار دارد. اما (الرومیات) در نزدیکی (بطن حیات) در اطراف (الخُبْت) جمع شده‌اند. همچنین سواحل عربستان از (ذوخراب) و (ذوئلائث) که ذکرشان گذشت و بسوی (جهان الصغیره) که سمت دریائی (جهان الکبیره) است، همه این جزیره‌ها پراکنده‌اند. پدرم رحمة الله علیه و الفغران در (ارجوزة الفیة) خودش، آنها را ذکر کرده است. جزیره‌های سواحل عربستان خطرناکند ولی جزیره‌های سواحل برّالعجم = سودان کمتر خطرناک باشند. اما نزدیک شدن به هیچیک از آنها بویژه به شب هنگام نیکو نباشد. از (ذوخراب) این جزیره‌ها پیوسته‌اند تا (الجُبْت) بسوی شمال و در شمال آنها (فصیلیات) واقعند و پس از آن، جزیره‌ها از آنجا تا به (الجَدیر) ادامه می‌یابد. و (الجَدیر) برابر جدیر (برّالعجم = سودان) است و جدیر سودان (جدیر برّالعجم) نامیده می‌شود که (دَرْعَدِیب) هم نام دارد و جدیر سواحل عربستان (جدیر برّالعرب) و (جدیر بحر الظهار) نام دارد. چون نزدیکترین جزیره‌ها بدریای آزاد است که دریای (ظهار) نام دارد که چهار جزیره‌اند بشکل پایه‌های یک تخت و آن چهار جزیره‌ها (المطاطا)، (الجَدیر)، (المرما) و (الظهرة) باشند. چه این جزیره آخرین و پایان آنها است که چهار جزیره بمانند چهار پایه تخت قرار گرفته‌اند. و یک علامت (اشاره وجود خشکی) بین (المطاطا) و (الظهرة) وجود دارد. ما در شب و در روز بر آنها فرود آمده‌ایم و در (شُعِیب سُلیم) لنگر انداخته‌ایم. آن دریانورد که آنها را در سمت راست خود می‌گذارد و می‌گوید: «آنها در سمت چپ قرار دارند و من میان برزده‌ام.» باید به (شُعِیب سُلیم) بیاید، چون راههای زیادی روی این جزیره‌ها وجود دارند که از آنها

کشتی های کوچک (خُشَاب) (۲۹۶) می تواند بگذرد. اما تو آرام مباش مگر آنکه از درجات ستاره قطبی بگذری. و در آن در تمام بادهای لنگرگاهها است. و پس از آن (خریق سُمَار) واقع است که مانند (دَرْعَدِیْب) به شمال آن (عیرِبا) است. و درجه ستاره قطبی آنها نه و دوسوم درجه است. قیاسات و اندازه های عرض جغرافیائی این دریا ضعیف است و آنها را به تجربت بیاموز و برخلاف قیاسات اقیانوس هند.

و اما قیاسات یعنی عرض جغرافیائی (خُمیس) مانند (دَهنوه) (۲۹۷) همان است (یعنی نه و یک دوم بنابه استنباط مترجم انگلیسی) و قیاسات بحرالظهار و چهار جزیره آن بمانند قیاس (هراوی) (۲۹۸) است، و قیاس (دایول الهند) بمانند قیاس (شیول) است. و این مطالب را در شعری ارجوزه در سخن از (المربع التحتانی) گفته ایم و قیاس ستاره قطبی را ذکر نکرده ایم. به آنچه که من در این باب می گویم اعتماد کن و بر قیاس المربع بیندیش که آن قیاسات المربع ضعیف اند، همانگونه که ذکر کرده ایم، چون هیچ کس سخن قابل اعتمادی در این باره نگفته است و نه نوشته است. و در اطراف خشکی اصلی (خریق سمار) بسوی شمال چیزی وجود ندارد مگر (قطع عُشره) که میان آنها و ساحل تپه های زیرآبی فراوان وجود دارند. پس از آن (قطع السمل) در (المحرم) است و شمال آنها در دریای آزاد (وصول الریم) از جنس خاک است. و در دماغه بالای آن در سمت شمال (قطعة النوانیه) و در شمال آن در دریا (خُمیس المیت) که خمیس شمالی است و در سر آن از جانب شمالی در خشکی (قطعة النوانیه) است. و خمیس در انتها جنوبی آن است. و جنوبی این (خریق) از خشکی (قطع القرش) و پس از آن (السمران)، پس از آن (شعب سلیم)، پس از آن (قطع الزنییات)، پس از آن دریای الظهار و ابلات هستند که از زیرالظهار آنها را می بیند، و از شعب سلیم و بین آن و این شبکه ها است، پرهیز و بیم دار بهنگام بهم خوردگی وضع بادهای. و خمیس را دو ظهره است و امادر هنگامی که باد ازب شدید است از روزگاران پیشین، چیزی از دریای ظهار در آن وجود نداشته است و اکنون دو (ظهرة) بزرگ در آن وجود دارد. و ما جایهای بسیاری را دیده ایم که اکنون در آب فرو رفته اند و اکنون آشکار شده اند و

جاییهای بسیاری را دیده‌ایم که آشکار بوده‌اند و اکنون در آب فرو رفته‌اند مانند خمیس (رأس المحامله) و مانند (رشته) و آن تخته سنگی بوده است که در روزگار پیشین بر آنها کشتی‌ها فرودمی آمده‌اند و اکنون به صورت جزیره در آمده‌اند و پیش از آن در آن درختانی بوده است که بیننده از (ام الشیطان) آنها را می‌دیده است این آخرین منطقه متلاطم دریا است که میان (الابعله) و (رأس الکثیر) واقع است و نزدیکتر به (الابعله) است تا بهنوکه جزیره کمران. و در اطراف آن دو باغ گودی آب است کمتر یا بیشتر. و من آنرا دیده‌ام بچندین بار و من بچشم خود دیدم ابعله شرقی را که موجها بر آن شکسته می‌شدند و در حالی که برد بوسه کشتی بزرگی ایستاده بودم از سمت شرق زردی را می‌دیدم که بدور آن می‌چرخید و پیش می‌رفت و کمران از نظر من در طالع زرد رنگ که طرفین آن از مطلع سماک تا مطلع واقع فرو افتاده است آشکار بود.

و بدانکه چون با باد در شمال عبور کنی و بطرف مغرب، بسوی سرزمین عرب بروی و جز (برالمل) نبینی و در رأس الناقه و نزدیکی‌های آن باشی و چون باد شمال خفیف باشد بسوی (کدمل) بروی و بسوی مسیر دریائی دوم که بسوی سرزمین عرب است می‌روی و پس از آن به (شعب البر) روان می‌شوی و در راهت هیچ چیز نخواهی دید مگر (برالمل) را بهنگام شدت باد و توبه (سمار) یا (شعب الجفن) می‌رسی، و بپرهیز از سمت راست خود از (قطعة السمدان) و (قطعة القرش) در شب. و اگر باد شمال بوزد و توجز (برالمل) را نبینی، تو در (کشران) هستی و بسا که (عُشره) و (مَرخات) و (قطعه‌های) آنها را و (جبال الهضم) و (الصفیه) را ببینی که در نزدیکی ساحل قرار دارند و اشاره ورود بدان خشکی‌ها، تپه‌های سرخ‌رنگ باشند که د (مرسی شمائل) واقع‌اند و آنها یکی از انشعابات و نهائم حجاز باشند و یا انشعابات جنوبی (یلملم) و (السعدیه) هستند که بسوی ساحل شیب دارند. همه آنها انشعابات دریائی بمانند (جبل صبح) و (رضوی) و (العِدّ) باشند و شعبه‌هایی از انشعابات دریائی از حجاز تا (تهائم الیمن) بوده و عربهای بیابانگرد این‌جاها در این کوههای کوچک سرخ‌رنگ در مثل‌ها و نام‌گذاری نامها و مثل‌هایی از این شیب‌ها (در زبان خود دارند) و نام این (البریره) (۲۹۹) را در شعر خود می‌گویند:

یا صاحبی من خطانا فی الظفر
البحر معقود یجنب الدیر

ای همراه که از مادر پیروزی پیش بروده‌ای

دریا در همسایگی (الدیر) در بند است
وقتی با یک باد شمال خفیف علائم ورود به خشکی را تعیین می‌کنی نقاط
خطرناک فراوان و تپه‌های زیر آبی زیادی را می‌بینی که روی (الریم) قرار دارند. و بسا
که (خُمیس) را در سمت چپ خود در هنگام وزش نسیم ملایم باد خواهی دید و
بسا که به (قطعة القَرش) و (قطعات عشره) و (قطع مرخات) با باد ملایم برسی. و این
موقعیت در رأس الجفن در دریا باشد. و (قطعة السمدان) بهنگام وزش نامساعد که
باد شمال هم شدید باشد، باندازه قدرت و شدت و ضعف بادهای برخاستن و شدید
بودن باد شمال، آنچه بر تو در مجرا بگذرد متناسب است و همه این وقایع بر ما اتفاق
افتاده است، احتیاط کن و در این جایها با احتیاط از خطرهای سخت بپرهیز، مراقب
باش، در شبانگاه مواظب باش، مبدا که کشتی را بدون یک زورق سُبوق رها کنی و
مباد که بدون لنگر و ماده [ظاهراً وسیله‌ای برای عمق‌یابی یا لنگراندازی بوده] و بلد
وسيله‌ای برای تعیین ژرفای زیاد آب دریا بمانی. و اگر چیزی از تپه‌های زیر دریائی و
جزیره‌ها را دیدی که از ریر آب ببینی یا از آب سر بدر آورده باشد در همان نقطه که
هستی بمان و شب را به صبح رسان بدین قصد که با آغاز روز بسوی خشکی روی. و
اگر بیم‌داری که لنگرت در اعماق دریا بماند و نتوانی برکشید زنجیری آهنین فرو
انداز و در این جایها بیمی با لنگرهای خوب و استوار نباشد.

بهترین نشانه ورود به خشکی برای نفوذ به سواحل حجاز، دو تپه‌اند که در دو
مجرای ساحلی واقعند که به بندر (عرقوب) می‌رسند، جنوبی آن (طفیلا) نامیده
می‌شود و شمالی آن (شامه) نام دارد. ناخدا کائن پسر محمود الثعلبی گفته است.

یا ما جداً هذا طفیل و شامه قم و اضرب النقط علی السلامه
هذا بلادی قدر بیت فیها اعرف مراسیها و کیف اجیها (۳۰۱)
«ای ماجد، (۳۰۲) این (طفیل) و (شامه) است - برخیز و برای آنکه سلامت

هستی برای سپاس صدقه بده»

«اینها شهرهائی هستند که من در آنها پرورش یافته‌ام - لنگرگاههای آنها بشناس که چگونه بدان باید برسی»

و این کوهها، کوههای بلندی نیستند و کوههای حجاز هم نمی‌باشند و موجهای زیادی بدانها نمی‌خورند، بلکه تپه‌های کم ارتفاعی هستند که در نزدیکی ساحل قرار دارند. جنوبی آن بلندی است که از اطراف شیب‌دار است و شمالی آن دارای قله جنوبی است که از قله شمالی آن بلندتر است و هیچکدام از آنها به بلندی کوههای (العد) نباشند و برای آنها راهنمای ورود به خشکی دو کوه است که به‌مانند دو (فنتاس)^۱ بنظر آیند که جدا از کوه (العد) افتاده‌اند و چون نزدیک به (المُسْتَبْط) باشی آندو پیوسته بهم بنظرت رسند و یکی دیگری را می‌نماید مانند آنکه روی (شعاره) ایستاده باشی.

و اما کوههای (الاطواء) وقتی از (المُحَرَّم) به حدود (عُمیر) نزدیک می‌شوی آنرا بمانند جانوری می‌بینی که سر آن جانور بپائین بسته شده باشد و آن در ستاره جاه و ستاره النعش قرار دارد و از (عُمیر) تا حدود (المُسْتَبْط) آنرا بمانند قطعه‌ای نلّی (۳۰۳) خواهی دید (بمانند تپه‌ای کم ارتفاع است) از آنجا تا زمانی که از (صروم) بگذری، بس دراز است که از میانه‌های آن تقسیم شده بطوریکه بمانند (نُوب العسل)^۲ که در لغت ما (الدنّی)^۳ گفته می‌شود بنظر می‌آید. (۳۰۴) بمانند سر جانوری است هنگامی که نسبت بتو در مطلع النعش است تا مطلع السماک، و بمانند قطعه تپه‌ای است (نل) هنگامی که در مطلع سماک تا مطلع جوزاء است، سپس بمانند کندوی عسل است که در لغت ما الدنّی نامیده می‌شود هنگامی که از مطلع جوزاء تا غروب آن در جنوب است.

و بدان که هنگامی که نزدیک (المُسْتَبْط) می‌شوی و (الاطواء) در شمال تو واقع

۱ - ظرفی استوانه‌ای شکل برای نگهداری آب ظاهراً چیزی بمانند بشکه‌های بلند امروزی.

۲ - (نُوب العسل) ظاهراً بمعنی کندوی عسل بکار رفته است و بمعنی ظاهراً بروزگار ابن ماجد الدنّی هم نام کندوی عسل در زبان دریانوردان ساحل نشین دریای پارس بوده است.

۳ - (نُوب العسل) ظاهراً بمعنی کندوی عسل بکار رفته است و بمعنی ظاهراً بروزگار ابن ماجد الدنّی هم نام کندوی عسل در زبان دریانوردان ساحل نشین دریای پارس بوده است.

است و آنچه بدان مایل است، دو وزش باد در آن است و همه آنها از پیشروی به جنوب پیش گیری می کنند و پیشروی بسوی شمال را توسعه میدهند و در رأس شمالی آن بسوی خشکی از (جبلیه) که (نَسَج) نامیده می شود، پیش می روی و ساحلی از آن نزدیکتر است و در هوای مه آلود (قبله) را خواهی دید. و چون (المستبط) را پشت سر گذاشتی وارد به خلیج می شوی.

و بدان که در سواحل عرب مجراها^۱ بسوی جزیره است، مگر در بعضی موج شکن ها که شنی است و در زیر آب است و سه یا چهار باع = فانوم عمق دارد و مجرای دیگری در نزدیکی مجرای نخستین است که ذکر آن گذشت و آن از (رأس الناقه) تا (کُدْمَل) امتداد دارد و آنچه در دریای آزاد است مگر بعضی (امریه ها) و تپه های زیر دریائی، پس از آن مجرای (سُمار) است که مجرای سومی است بر (عُمیر) و (سجعه) و مجرای چهارم بسوی جدّه است و ما آنرا وصف کرده ایم (غیر از ذکر در وصف برّالعجم) چه آن خورگاهی^۲ است در برّعجم (سودان) و نه در برّ عرب و آن برابر باد (صورم) است بدان هنگام که از لنگرگاه بندر در صبح بیرون می شوی و بهنگام شب که بدان وارد می گردی. و ساحل عرب باد (صورم) ندارد که بهنگام ورود یا خروج بر تو بوزد. و در این ساحل اخبار دریانوردی و اطلاعات و دیدار ناخداها و تهیه آب و آذوقه میسر باشد. به بحث نخستین خود باز گردیم:

بدان که هنگامی که با باد شمال ضعیف که از چهار (ظهار) می آید تکیه می کنی بدانها دلبستگی برای سفر در دریا داری^۳ (۳۰۵) فاصله بین آنها و (شعب سلیم) دو یا سه زام است با باد روبرو ولی با باد موافق از یک زام تجاوز نمی کند. و بین آنها (قطعات الزبئیات) است. و چون صبحگاهان به (شعب سلیم) برسی در سمت راست (ابا القنادیر) را می بینی که در فاصله ای از تو باشد و جزیره (ابلات) را می بینی و بسا که (شعب قیراط) را بینی و نزدیک آن (ابوالعجله) را نیز. و اینها بین دریای (ظهار) و جزیره (ابلات) باشند و (الذائق) شمالی به سوی جنوب آنها و

۱ - در متن چاپی دمشق (الخریق) است که همه جا مترجم انگلیسی کانال ترجمه کرده و ما برای ترجمه فارسی (مجرا) را پسندیده ایم. و در همه جا (الخریق) را به مجرا ترجمه کرده ایم.

۲ - برای ترجمه کلمه (مخور) خورگاه انتخاب کرده ایم.

بسوی دریا باشد، هنگامی که در نیمه راه بین (الذائق) شمالی و دریای ظهار هستی و از دریای عمیق می آئی باد شمالی تو را به ساحلها می برد. وقتی که با باد شمال از دریای ظهار می آئی و بخصوص اگر باد شمال بآرامی از جانب عیوق بوزد، کشتی ها در مطلع فراق و نعلش بسوی مد شمالی خواهند رفت و برای تو سودمند است و از آفات و خطرات سلامت می رهی، و از محللهای خطرناک دریائی بین جزیره ابلات و کوههای (السّرین) در امان خواهی بود. سپس اگر با بادهای شدید یا نسبتاً شدید حرکت می کنی و از (بحر الظهار) با باد شمال می رانی، در نزدیکی آنها دو جزیره می بینی بنام (قطع اللّغف) که راه از میان آنها می گذرد، پس از آن اگر باد شمال است و خفیف می توانی مستقیماً به شمال یا بسوی جاه یا فرقد بطرف (قطعة الزبنيات) برانی. و بسا که (شعب سلیم) در (جوش) (۳۰۶) تو یا (دامان) (۳۰۷) تو خواهند بود و تو در بیرون خشکی خواهی بود و بسا که (قطعة السملان) و (القرش) در جوش تو یا در دامان تو قرار گیرند تا شعب الجفن و بندرگاه (سُمار) فرارسند.

اکنون من تکیه^۱ بر خُمیس و تکیه^۲ بر مجرای سمار و آنچه بدانها نزدیک است و آنچه در پیرامون آنست و همچنین این تکیه^۳ را که بر (القطع) و (شعب الجفن) است برای تو وصف کرده ام. بدین منظور که تو همه (تکیه ها)^۱ را بشناسی، چه وصف آنها هر سال بگوش تو نمی رسد و تنها با کار و تجربت جدید است که با سفرهای بسیار و تجربت ها و آزمونهای پیاپی و دقیق وصفهای جدیدی از آنها در خواهی یافت، که سودمند توانند بود.

اگر باد شمال در سر راه داری، باید در مطلع عیوق و مطلع واقع و مطلع سماک برانی و تو در این حال در زیر بحر الظهار خواهی بود و آن در سمت چپ تو است. نخستین چیزی که خواهی دید (قطع اللّغف) است و چون از آن بگذری (قطع المراهق) را خواهی دید، پس از آن (قطع ام الشّعی) را خواهی دید، که باید از ابلات و شمال آن بیرون روی. پس همه (تکیه ها) را بشناس، اما تکیه تو در الرامح تو

۱ - به توضیحات شماره ۳۰۵ نگاه کنید.

۲ - به توضیحات شماره ۳۰۵ نگاه کنید.

۳ - به توضیحات شماره ۳۰۵ نگاه کنید.

را از نقاط خطرناک دور خواهد ساخت، پس لنگر گاهت را در جزیره نماهای دریا قرار ده چه دریای (السّرن) در خود مرگ سرخ نهفته دارد. سمت دریای (ابلات) روشن است و سمت دریای (المطرد) نیز روشن است، سر آن از سمت راست جزیره فَرَا و سر آن از طرف شمال (رأس کفیل)، نقطه‌ای که به نخستین نقطه خطر برخورد می‌کنی، وقتی که باد شمال در شب تو را بسوی پشت (المطرد) می‌برد، و تو می‌توانی لنگرت را در آن ناحیه پائین بیندازی آنگاه لنگر را فروافکن اما بهوش باش که بهنگام ضرورت لنگر بیندازی، مبادا که جریان شمالی تو را بسوی خطرها بکشاند. آنجا (ارض طین) است، و در عمق آب گل و لای دریا است اما آب عمیق است و تا حدود هفتاد باع = فاتوم عمق دارد، و نباید در این جای لنگر بیفکنی، اگر باد شدید باشد و شب بر تو فرارسد، بر تو واجب است که از کایه چراغ برای روشنی در کشتی و چراغ دریائی. و سنبلوق‌ها (یک نوع از زورق کوچک که در خلیج فارس اکنون سنبلوگ نامیده می‌شود). بهره‌گیری و بادبانها را آنقدر که برای نگهداشتن کشتی لازم است افرشته داری. چون روز در رسد منطقه سفید و روشن را در سمت چپ خود بگذار و در بعض جزیره‌ها یا برخی تپه‌ها لنگرافکن. و می‌توانی در کناره بعض جزیره‌ها و تپه‌ها به شن‌برسی چه عمق آب بین جزیره‌های این منطقه ۱۶ باع = فاتوم است. و این دریا را بشناس، من تو را از همه تکیه‌های آن که در پی تجربت‌ها آموخته‌ام از قیاس و جهت‌یابی آشنا ساختم. در شمال خریق بجز خُمیس جنوبی و شمالی چیزی نیست که دو جزیره باشند از (الظهرة) متعلق به (ثعالبه). شمال آنها (الرّحل) است و بعد (الجفن) که از آن مجرای الذیب را بسوی جنوب می‌بینی پس از آن (شعب الحبار) و زیر آن مجری ذیب جنوبی و پس از آن (المغربه) که بر (البکار) واقع است، پس از آن (قطع الطّفه) که آن خُمیس باشد پس از آن (قطع الکبینات) در (راس الشباریر) یا در (صروم)، پس از آن (الکتانی) که آن جزیره بزرگی است در خلیج (المنتج) و شمال آن سه قطعه است، پس از آن (الخشعات) در (الصّمیمه) و شمال آن (عرق غراب) پس از آن (مسماریات) و آنها قطعات بهم پیوسته‌ای باشند و در سمت خشکی آنها به جنوب، یک تپه زیر دریائی سر از آب بر آورده وجود دارد. راه از بین آنها می‌گذرد و در پیرامون آنها (المراء)

است از (المسماری) تا (خُمیس) و در همه جا (الامریه) وجود دارد که با اندازه گیری عمق تعیین می شوند.

و بدانکه، عمق بدست آمده در پیرامون (شعاره) حدود ۲۳ فاتوم است و از (کشران) تا (مرخات) ۴۵ فاتوم است، این را بدان و به (فرسان) باز گرد چه اینها مهمترین نکته ها باشند.

جزیره های قرّسان

پدرم درباره همه آنها بمن گفته است و خود من نیز پس از آن بهمه این جزیره ها کشتی رانده ام و سلامت و امن خود را در سخن او یافته ام و نه بر سخن هیچکس دیگر که پس از خدای دانا و توانا بر سخن او اعتماد کرده ام. پس دماغه (رأس فرسان) از شمال میان (جازان) و (الشرجه) باشد و سمت دریائی آن دو جزیره باشند که (کدی) و (هَندُسان) نام دارند. و (ذوسلات) و (ساسوه) دریائی دو جزیره باشند که در جنوب و غرب آنها باشند. و سپس در سمت دریائی (ساسوه) جهان الکبیره است ۱ و آن طهره ای باشد که از آن راه بگذرد و سمت دریائی جهان الکبیره است ۲، از جهان الصغیره کشتی های بزرگ نگذرند خود بیندیش، چون این سوی، دریای بزرگی است و دریای عمیق آنسوی آنست و بسوی شمال است. و پس از آن در دریای آزاد و شمال آن، جز امریه و نپه های زیر دریائی چیزی نباشد، و در سمت جنوبی آن جزیره های زیر آبی باشد در (مَسند) و پیرامون ساسوه و میان آنها راه آشکار است. و در جنوب (مَسند)، (اسما) واقع است که جزیره کوچکی است که روی آن درختان باشند و یک لنگرگاه در باد شمال است و بین آن و (مَسند) راهی برای کشتی های سنگین و پربار نیست و تنها برای کشتی های سبک و کم بار مناسب است.

چون ما در سال ۸۹۰ قمری در آنجای لنگر انداختیم ناخدا (الناخوذه) (۳۰۸) و ربّان کشتی برای راندن بین (اسما) و (مَسند) یک رای شدند، اما من با آنها هم رای نشدم، چون در یک ارجوزه پدرم دیده بودم که بین آندو یا نزدیک بدان دو راهی وجود ندارد، و بهنگامی که آنها پیش می رفتند. صخره های دریائی آنها را در میان

می گرفت چون راه عبوری نبود و عمق آب تنها دو باع فاتوم می بود. ما میان خودمان بر سر این سخن گفتگو کردیم و هر کس راهنمایی می نمود و من پیشنهاد کردم که سنبوقی (قایق کوچکی) را به پیش بفرستم و در آن اندازه گیر و وسائل اندازه گیری عمق آب باشد و از چگونگی ما را خبر دهد. از دو باع عمق خبر داد و سنبوق را به پیش نتوانست برد و بازگشت و بین (مسند) و (ساسوه) راه را یافت. و آخر روز بما رسید. و ارجوزه پدرم بهتر از همه میراث او در این مکان بود. و کشتی رانی کردیم در آن در جوزاء از میان (مسند) و (ساسوه) در سمت چپ به چهار زام در باد موافق و آخر روز وارد (فرسان) شدیم و مجرا در طلع جوزاء و الطائر باشد، و جزیره هائی که در سمت راست و سمت چپ خود می بینی همه کوههای بزرگی باشند که قسمتی از آنها در زیر آب است و قسمتی از آنها سر از آب برکشیده اند. و در سمت جنوب (اسما) و (مسند) و جزیره های (المغلعات) اند که درجه آنها از ستاره قطبی هفت و یک چهارم درجه باشد مانند (باقل) و (هدیفه) و پدرم که رحمت خداوند بر او باد آنها را تا (سیبان) و (کمران) بر شمرده است.

اما جزیره های میان راه که نیاز به مسافرت بدانها نیافتم و آنها زیادند و بغیر حساب، کوچک و بزرگ و بیرون از شمارند. و چون به میان آنها وارد شوی همه آنها بدور از خطر باشند. پس همواره این نکته را بیاد داشته باش. اکنون به وصف فرسان شمالی باز گردیم. در شمال (هَندُسان) و پیرامون آن جزیره هائی باشند دارای جانوران اهلی و شترها و گوسفندان و درختانی چون نخل و درختان میوه و حدود بیست خانه در آنست و بندرشان برای هزار کشتی مناسب است که در همه بادهای می توانند لنگر بیندازند. در آنجا چاهی است که (شلبیل) نامیده می شود که هزار کشتی را سیراب می کند و خشک نخواهد شد و چون (هَندُسان) را پشت سر گذاشتی بطرف مشرق، (بعوضه) را خواهی دید و در شرق آن (صیل ذوالمالح) قرار دارد. و پس از آن (آمنه و بناتها) است و از آن خشکی اصلی قابل دیدن است. اگر در طرف شمال هندسان و بسوی شمال آن و بسوی دریای بازهستی، به (صیل ذوالمطحن) می رسی، و آن جزیره های شمالی دریای آزاد است و آن سوی آن هیچ چیز دیگر به سوی ساحل نیست مگر (غراب) و (ظهره) آن و نقاط خطرناک پیرامون

آنها. و در شرقی آنها (ظهرة رکبین) و (جذیان) قرار دارند که کوه (فیران) در شرق همه آنها است. و ساحل از (جذیان) قابل دیدن است بویژه شیب‌های پشته‌های کوچک ساحلی. هرگز ندیده‌ای ناخدائی را که مسیرش را از (حُمضه) و (کُدْمَل) تعیین می‌کند. و بسوی جنوب در خلیج (الْأشیرم) (۳۰۹) می‌راند. او باید از بیم نقاط خطرناک بسوی دریای باز براند یعنی از بیم خطرهای پیرامون (رکبین) و (غراب) و (جذیان) را در سمت چپش بگذارد، چون دانش دریانوردی او کم است و تجربت‌ها نیندوخته است و مجراها را نمی‌داند و من در آن سالهای پیاپی سفر کرده‌ام. از (حُمضه) سفر کردم یا از (کُدْمَل) یا از (الاشاره) یا از (وادان) و همه بندرها بنزدیک این مکان و همواره بهنگام شب حرکت کردم. اما بهتر است که شب هنگام شکسته شود و به نیمه‌های شب و پس از آن حرکت بهتر باشد، اگر کشتی چابک و سریع داری در نیمه دوم شب از آن بگذری نیکوتر است. اگرچه چون کسی بزمان غروب خورشید بآهستگی براند زبانی نخواهد دید. مجرا در مطلع سهیل یک زام و نیم است سپس در مطلع حمارین بدوزام برمی‌گردد، و نو کوههای (فیران) را خواهی دید که همچنین (جذیان) هم نامیده می‌شود و آن جزیره کوهی است که پیرامونش را آب عمیق فرا گرفته است و آنرا از دور می‌بینی که بس بزرگ است، اما آن از کوههای (سیبان) کوچکتر است و کشتی از (کُدْمَل) به کوه (فران) را در دو زام و نیم مسافت طی می‌کند. و چون آنرا بدیدی در مطلع عقرب بران تا بسوی ساحل میل کنی چه همه سواحل روشن باشند و از آن بهره‌ی که در شب بر آن فرود آئی. اما درباره ساحل مراقبت کن، چه همه ساحل روشن است مخصوصاً در نور ماه. و تو کشتی را در مطلع عقرب و حمارین تا (رأس عنز) یا (رأس المخلاف) باندازه یک زام و نیم مسافت می‌رانی. و چون ضرورت باشد یا از (حُمضه) و آنچه بدان پیوسته است، بین مطلع حمارین و سهیل در یک مجرا برانی (جذیان) را خواهی دید. بسا که (فیران) و (شُرْع) در سمت راست تو و (المخلاف) یا (رأس عنز) در سمت چپ تو باشند وقتی که از این جای در سهیل و حمارین باشی. و چون از رأس گذشتی و از جزیره (فرافر) گذشتی، مجرا را در میان مطلع سهیل و حمارین برگزین. و چون از (جازان) گذشتی و آنرا در سمت چپ گذاشتی و (آمنه و بناتها) را بین آنها

گذاشتی و (خَبَر) را در سمت راست گذاشتی، آنگاه می‌توانی دیره (راه) را تا بحدود (اللحیه) در قطب سهیل و مغیب سلبار برانی و از این جای چون به جزیره (خَبَر) رسیدی سمت راست را ترک کن، و (رَنک) در سمت راست تو است. و چون قصد کمران (کمران) داشته باشی در قطب سهیل و مطلع سلبار بسوی (کمران) بران، و از کمران چون از (الرقبه) خارج شدی باندازه یک زام در قطب سهیل بران و مطلع سهیل را تا (الزَقَر) و (الباب) همراه باش. باز برگردیم به سخن خود.

و از (جازان) تا حدود اللحیه همه در قطب سهیل و مغیب سلبار است. و این نکته را ناخدایان بزرگ (ربّانها) دریابند نه دریانوردان (معلم‌ها). و اما (آمنه و بناتها) پس بینندگان از کوه‌های (صعده) آنها را خواهند دید چه از سرزمین (تهائم الیمن) باشند. چنانکه شاعر گفته است.

تهامة مشتانا و نجد مصیفنا و نجران وادینا الذی نتخرف
بزمستان در تهامة زندگی می‌کنم و به تابستان در نجد - و نجران وادی ما است
که بهنگام پائیز از آن بهره می‌گیریم.

مراد از (نجد) صعدا و آن نواحی و منظور از (تهامة) جازان و اطراف آن است و نجران شرق آن و (سدّ مأرب) در شمال شرق آن، و (الجوف) نزدیک بدان است، و اما (ربع الخالی) در مشرق همه آنها است. به بحث نخستین باز گردیم.

کرانه‌های فرسان

(صیل المطحن) انتهای شمالی فرسان است و هنگامی که پنج زام و شش زام از آن فاصله داشته باشی تو در شمال و مجرا در مغیب الناقه و مغیب العیوق است، در این هنگام تو نپه‌های زیردریائی را خواهی دید و این نپه‌های زیر آبی (عروق الفصیلیات) نام دارند و عمق آب کم و بیش ده تا پانزده فاتوم است و تک دریا همواره پوشیده نیست. و ربّان عثمان الجازانی، ناخدای مشهور این کرانه‌ها برای من گفته است که بعضی قسمت‌های ناپوشیده روی آن بوده است اما این سخن را از هیچکس دیگر نشنیده‌ام، نه پدرم و نه از دریانوردان و ناخدایان دیگر در این زمانها، حتی ربّانها

و ناخدایان جبل^۱ و یمن هم چنین سخنی نگفته‌اند. من این سخن را نوشتم و مسؤل این سخن نیز خودم باشم. اما این صنعت، حرفی پر عیب و خطا باشد و کم و زیاد و خوب و بد زیاد دارد. و چون تپه‌های زیردریائی را مشاهده کنی، اگر در حال آمدن از دریای جنوب یا از دریای بازهستی، بر آمدگی‌های بسیار خواهی دید. و می‌توان دو جزیره در بین آنها که (الفصیلیات) نامیده می‌شوند ببینی. در روی یکی از آنها توده‌ای از سنگ بر آمده است. من بروزگار خود درباره آن نوشته‌ام (۳۱۰) و درباره آن دو جزیره شرح داده‌ام و درباره همه راهها بسوی سواحل عرب و ساحل فرسان سخن گفته‌ام. پس از آن، همه دریانوردان در جهاز (ناوگان کشتی) حسن المهایمی و دیگران نه آنها و نه رباتهای آن، آنها را نمی‌شناخته‌اند و از سخنان من بهره برگرفته‌اند و راهنمایی شده‌اند.

آن جزیره که روی آن توده‌ای از سنگ نمایان است، از تپه‌های شن زیر آب و شن‌های باد آورد، یک پشته شنی بوجود آمده است و جزیره دیگری در شرق آن واقع است. (مُرْقَط) و (سَمَر) و ظهرة آن در مسیر سه زام به سمت شرق فاصله دارند که بسوی (الصَّوَر) است. اما تو نمی‌توانی از این مسیر عبور کنی وقتی که می‌خواهی به شرق به ساحل بروی، باید از نقاط خطرناک بسیار آن بر حذر باشی. پس بسوی جنوب برگرد. اگر باد ازبب بر تو مؤثر است بیشتر بسوی شمال برو. پس (سَمَر) و ظهرة آن و (مُرْقَط) بر (الیتسین) و (البرک) و (النهود) واقعند و چون از اینها بگذری به (عمیق) و (ام خرقین) می‌رسی. آگاه باش و بپرهیز از تکیه‌های این جایها. و فصیلیات در هشت درجه ستاره قطبی قرار دارد. وقتی از آنها بسمت شمال حرکت کنی و باد شمال با تو همراه باشد در اول روز روی آنها تکیه می‌کنی تا بتوانی ترتیب لنگراندازی را بدهی و چون باد در شمال آرام گیرد، در لنگرگاه بمان در صبح بسوی دریا چرخش نمای و این جزیره‌ها همه تا بحرالظهار و همه در ردیف هستند و بعد از (فصیلیات)، نخست سه جزیره کوچک فرا می‌رسند که شنی باشند

۱ - در نسخه ترجمه انگلیسی بجای الجبل که در نسخه چاپی دمشق ضبط است. (الحیل) ترجمه شده است.

و (الجومس) نامیده می‌شوند. و در شمال آن در دریای آزاد جزیره بزرگی است که آن هم شنی است و (الزقاق) نامیده می‌شود که روی آن ساختمانهای زمان ما به چشم می‌خورد، و بمانند مردانی ایستاده بنظر می‌آیند. در سمت راست این جزیره پشته درازی است که در آن (فلأوه) است و غربی آن یک برآمدگی نامسافتی از آب بیرون است. در شمال این برآمدگی‌ها عمق آب ده باع = فانوم است و (طحال الریر) نام دارد. و بسوی دریای (جبل الصبایا) و کمی در جنوب آنست در هشت و یک چهارم درجه ستاره قطبی واقع است. (شعب عیسی) در سمت دریائی آنها و در جنوب آنها است. شب هنگام از آن بهره‌یز چه آن یک جزیره نما باشد که تعیین محل واقعی آن ناممکن است و موجها روی آن شکسته نمی‌شوند. کشتی محمدبن مرعی الاسکندرانی در سال ۸۹۰ هجری در نیمه شب بدان اصابت نمود، نشانه‌اش را بر آن افکند اما از آن نجات نیافت و در تپه‌های زیر آب با تلاش زیاد خداوند او را نجات داد. آنها بدون آگاهی بدان رسیدند و هیچیک از ناخدایان آنرا نمی‌شناختند. اما من آنرا از سپیدی سمت راست آن آنرا شناختم و چون اندازه‌گیری کردم و جهت‌ها و بادها را در دفعات زیاد آزمودم. پس در نیم یا ربع زام بدان رسیدم. شمال آن بسوی جزیره‌ای است بنام (المصعبه) و متمایل بسوی ساحل جزیره‌ای است که (ظهرة المدور) است و بمسافتی در شمال آن ولی غیرقابل دیدن از آنها، چهار جزیره بنام (آلم) وجود دارند که (بحر آلم) هم نامیده می‌شوند و آلم نام جزیره آخرین و جنوبی آنها است. آنچنانکه (بحر الدانق) شمالی است و آنچنان که می‌گویند: (بحر الحلاونه) و (بحر الظهار) و (بحر فرسان) و این نیز بحر آلم نامیده می‌شود. و آلم منسوب باین جزیره جنوبی است. و این جزیره در سمت دریائی (جبل الصبایا) واقع است و هم سطح با آن باشد و در شمال آنها (ظهرة ابلج) واقع است و در شمال آن جزیره‌ای دراز است که (شعب الجبل) نام دارد و (ذوریش) کمی به سوی دریا باشد و آن از سوی شمال با رأس جزیره قماری نزدیک است و بین آن و (فرا) تنها یک تنگه باریک باشد و چه بسیار کشتی‌ها که در این تنگ باریک نابوده شده‌اند. در غرب ذوریش که پیش از آن ذکرش گذشت (شعب الحیله) قرار دارد و آن بسوی شمال متمایل است. در شمال آن (الشعبین) واقع است و از آن می‌توان (ابلج) را دید

و نشانه‌ای برای آن خلیج کوچک و باریکی در جنوب و در پایان دماغه‌اش باشد. پشته دیگری بسوی غرب کشیده شده است که بسوی دریا و جنوب آن است که (شعب یحیی) نام دارد و آن پشته وسیعی است و پس از آن (الشعبین) و پس از آن (مسبکه)^۱ و پس از آن (شبکا)^۲ قرار دارند و این جزیره‌ها، در دریا از همه دورترند و دریانوردان، در سمت دریائی، هنگام عبور از دریای سرخ به دریای سودان (برالعجم)، با بهنگام دریانوردی که پشت به (جده) باشند و (جوش) در سمت چپ آنها، یابدان زمان که دریانوردی خواب آلود، آنها را بسوی (جوش) بکشاند، یا در برابر یکی از جوش‌ها باشند، (شبکا) جزیره‌ای شنی است که در غرب است و دورتر از آن (شعب عار) است و بین آنها گذرگاه است و در این جای در هشت و دوسوم درجه از ستاره قطبی باشد.

ما در ارجوزة السّبعیه تمام قیاسات شایسته بدین دریا را ذکر کرده‌ایم و هیچ نکته‌ای را درباره راه‌ها فرو گذار نکرده‌ایم. پدرم که رحمت خداوندی بر او باد، پنج گونه راه ذکر کرده است: دریای آزاد و سواحل سودان و سواحل عرب و میانه‌های آنها و جزیره‌ها را و جزیره‌ای یا پشته‌ای نباشد که ذکر نکرده باشد و با همه این نکته‌ها، ارجوزه‌اش را در شعری اینگونه پایان برده است:

قد فرغ القرطاس و الممداد و ما بلغت العشر من اعدادی
«کاغذ و مداد تمام شد و من از همه آنها که باید بگویم به ده یکی نرسیدم.»

چه دریای عرب خطرناکترین دریا‌های جهان است و با وجود این خطرناکی مردم جهان آنرا بیش از همه دریاها مورد استفاده آمدورفت قرار می‌دهند، چه (زیارت) خانه کعبه و مزار پیابر صلی الله علیه و سلم از آن راه میسر است و اسباب معیشت و رفت و آمد و حمل و نقل آذوقه مردمان در این دریا باشد. چه سرزمین حجاز کم کشت و بیابانی است و در سوی دیگر آن سرزمین یمن سبز و خرم است که از آن باران قطع نمی‌گردد. در پائیز، خزان حبشی و هندی و در زمستان باران سواحل غرب به یمن می‌رسند و باین ترتیب همواره حاصلخیز است. اما حجاز

۱ - در ترجمه انگلیسی (المسکه) ضبط شده است.

۲ - در ترجمه انگلیسی (الشیکا) ضبط شده است.

لم یزرع و بیابانی می ماند چون بارانهای زمستانی هرگز بدان نمی رسد بجز کمی باران که در باد دَبُور از سرزمین های مرتفع حبشه بدان فرو می ریزد. اکنون به بحث نخستین خود باز گردیم. چون به هشت و دوسوم درجه قطبی برسیم پایان دریای (بحر الحلاونه) از جانب شمال است و حد جنوبی (الثعالبه)، (ظهرة القصر) باشد. اما (رق ذوشجیع) و (تَجْدَه) و (شبکا)ی حلاونه در هشت و دوسوم درجه ستاره قطبی باشند و چون بدین جای می آئی (ذو شجیع) را بسوی ساحل می بینی و بعد (شبکا) را که بسوی دریای متمایل است و (ذوشجیع) را که بسوی ساحل متمایل است و در شمالی این جزیره و جزیره ای که پیش از این ذکرش گذشت قرار دارد. و در (ذوشجیع) ده گور جای پیشینیان است و از آن در مغیب الواقع تپه ای سرسبز است و آب سبزرنگی بر آن می خورد که (العبوره) نام دارد و کمی بسوی خشکی آن (قطعة الزیدی)^۱ قرار دارد. کشتی های موسوم به (جَلَّاب) (۳۱۱) می توانند در آن لنگر اندازند. و همچنین کشتی های معمولی و کوچک نیز در باد سبک می توانند در آن لنگر اندازند بشرط آنکه ریان و ناخدای ماهر آنها را هدایت نماید و جزیره شنی است اگر باد ازب یا باد شمال در وزش باشد فرود آمدن و لنگر انداختن مناسب باشد. چون در نیمه راه بین (تجده) و (الدانق) در کشتی بزرگ باشی همه را خواهی دید و از (تکشف) (شعب الزقر) را خواهی دید و ظهره نزدیک بدان در شمال ظاهر می شود و نقاط خطرناک (أم دهرش) و (شعب الحبار) و امثال آنها در این دریا بی اندازه و بی شمار باشد.

بسوی ساحل و بطرف جنوب، بفاصله ها، پشته های بزرگ نا همسایگی (شعبان الدلمی) ادامه دارد و هریک بفاصله ای از دیگری است، و (ام دهرش) بسوی شمال در خط میانه ای قرار دارد که به نزدیکی (قطع ابن سعید) نا (الابيض) در خلیج کوچک (دانق) شمالی است. و پیرهیز بهنگامی که به سوی شمال می روی از جزیره کوچک (شعب الزقر) که چون بسوی ساحل برانی درگیر سنگهای خطرناک نقاط خطر بیفتی. و بهر حال مسافتی بین خود و آن نگهدار. چون از آن گذشتی،

(الجُبیره) و پس از آن هم (الجبیره) و بعد (عبقه) و سپس (ام عین) که جزیره‌ای کوچک است خواهد آمد و بر آن (صیل حجر اسود) است که بمانند مردی بر پا ایستاده است و بین آنها گذرگاهی است و چون از پیش روی تو بگذرد (بحر الظهار) را خواهی دید و در شمال آن اطراف (الدانق) جزیره‌ای بزرگ با درختان است و چون از پیش تو بگذرند چهار جزیره‌اند بنامهای (المحضن) و (المحرق) و (الغرب) و (القبله) و چون آنها را پشت سر گذاشتی به (المطاطا) می‌رسی و (الجدير) در سمت دریائی (المطاطا) است و نشانه‌ای برای المطاطا است که بسوی شمال و بطرف دریای بازپشته‌ای در نزدیکی آنست. پس از این‌ها (المرما) و ظهرة آن است و پدر من همواره در این آخرین لنگر می‌انداخت که مدور است و در سر مجرای گذرگاه قرار دارد، در شمال آن چیزی نیست و بیشتر مردمان زمان ما آنرا (ظهرة ماجد) (۳۱۲) نامند و برای آن درختان باشد و برخلاف جزیره‌های کوچک دیگر است. و این چهار جزیره بمانند پایه‌های یک تخت بنظر می‌آیند و شناگر می‌تواند از یکی بدیگری باشنا برود. در شمال آن‌ها (خُمیس جربی) در سر چهارزام در مغیب عیوق است و میان آنها (خریق سَمّار) در ساحل چیزی دیده نمی‌شود، در (خُمیس) ستارة المربع زیرین در استقلال العواء، نزدیک آب و کمی زیر پنج درجه است. و درجه (اربع الظهار) پنج و یک‌دوم درجه است که بتجربت آزموده شده است. و این قیاس و اندازه‌گیری از دیگر اندازه‌گیری‌ها بهتر است. من اندازه‌گیری نمودم و آنرا دیدم دور آنجا لنگر انداختم و هیچگونه اختلافی ندیدم. و چون وقتی در پیرامون این (ظهار) لنگر می‌اندازی نباید بخوابی بلکه باید مراقب بادهای شبانگاهی باشی و بدان زمان که در باد شمال فرو می‌افتی، طنابهایت را رها کن و بدریای عمیق حرکت نمای چون تمامی آن روشن است و جریان آب ترا با باد شمال به جزیره نمی‌کشاند. به شل نگهداشتن طناب‌هایت در جلوی کشتی ادامه بده، پس طناب‌هایت را در جلوی کشتی مراقب باش و چون شل شدند آنها را رها کن. معمولاً جریان شدیدی بحدود یکصد و هفتادمین یا یکصد و هشتادمین روز پس از نوروز و حوالی آنها آشکار می‌شود و اینهمه برای تو خطر است. پس آگاه باش و حداکثر کوشش بنمای که در

مدتی که باد شمال می وزد و (الظهار) در دست راست تو قرار دارد، به باد قطبی (ریح الجاهی) تکیه نکنی، چه در این صورت شعب سلیم تو را خواهد کشانید. زیرا در جهتی شمالی - جنوبی است. در این مجرا بکار بردن «تکیه» مشکل است. چون بمانند یک آبگیر است. سپس در سمت راست خود در ساحل نزدیک (قطعة العرش) و پس از آن (قطعة السمدان) و (الشعبین) را خواهی دید. و (الشبک) در سمت راست آن است. و (قطع العجم) و در بالای آن (ابوالفنادیر) است. و بالای آن (شعب سلیم)، پس از آن قطعة الزبنيات و سپس (الظهار) واقع است. و در شمال تو در ساحل (قطع عشره)، پس از آن (قطع مرخات) و پس از آن در شمال آن بسوی دریا (قطع السحل) و در شمال آن در دریا (وصول الریم) و شمال آن در دریا (خُمیس المیت) و سمت دریائی آن (خُمیس الیمانی المیت) در شمال و خشکی است. و (قطعة التوانیه) در رأس وصول الریم از جانب شمال است.

و آنکس که در شمال یا جنوب این محلها است چگونه می تواند بر آنها تکیه کند و در این خریق بگذرد بویژه در باد شدید و مه؟ و باید بسرعت از آنها دور شود. اما اگر در میان آنها دچار آید باید مراقب باشد و احتیاط را از دست ندهد. و این جزیره ها و پشته های زیر دریائی از سواحل عرب است که مسافری و دریانوردان از آن می گذرند و باید از پیرامون آنها بگذرند و بر آنها تکیه کنند چه در برابر سواحل برالعجم = سودان است و در مقابل باد صوم است که در بامداد و شب هنگام بوزش آید.

سواحل افریقا

و اما جزیره های (برالعجم)، نخستین آنها، در جنوب (مقیدح) در هفت درجه ستاره قطبی است و شمال آن (اوکان) (۳۱۴) و (مهکان) (۳۱۴) و حجوات آنها است. بعد (التمرقص) و (حواطب) و (رومیات) نزدیک به خلیج باشند که (بطن الحیات) نامیده می شود. و چون از (الحواطب) یک شبانه روز یا کمتر یا بیشتر برانی به (خُبْت) می رسی که قسمتی از دریا است و جز به (التحتیات) نرسیده باشی.

و من سالی از خط سواحل سودان در شانزده روز در باد شمال عبور نموده‌ام و کوههای (الخبت) را در ساحل سودان دیدم و چون به ساحل عرب باز گشتم (شعب عیسی) را در نزدیک کشتی بزرگ خود دیدم و لنگر نینداختم تا موقعی که باد ازب ملایم شد. آنگاه نزدیک (بطن الحیات) شدم باندازه یک شب بطرف شمال راندم و سپس ضروری دیدم که جهتی را برگزینم تا از دریای سرخ بگذرم و نشانی از کوههای جده ندیدم. بسوی شمال راندم و بسوی (الجوش) سمت گرفتم و من در مطلع نعلش و فراق در مد شمالی بودم. پس به (شعب الیوم) که در (رأس الفخار) رأس جده شمالی است راندم و وارد باب المندب شدم و چون (التحتیات) را پشت سر گذاشتم جزیره‌های بر العجم = سودان را دیدم و آنها در پایان جزیره بودند، دومین آنها را در (موسی الصغیر) و سپس (موسی الکبیر) سپس (الجدیر) که ذکرش گذشت همه را دیدم و ذکر همه آنها را پدرم علیه الرحمة والغفران آورده است. بعلاوه پدرم شمار جزیره‌ها پس از الجدیر بسوی (عیریا) و کوههای عوال که در آنها جزیرتی نباشد و پشته‌های زیر دریائی نیز نباشد شرح داده است.

من این بخش کتابم را و ده بخش دیگر آنرا آنچنان خلاصه کرده‌ام تا هر کس بتواند بدون مراجعه بکتابها و شروح مفصل دانش دریانوردی را از آن فراگیرد و مطالبش برای خواننده و نویسنده چنان سنگین و پرتکلف ننماید و در یکی از قصیده‌ها گفته‌ایم:

لما تحققت شیئاً لا دوام له

حبست أعنان الشرح والقلم

چون محققاً همه چیز بی دوام و ناپایدار است

عنان شرح و قلم را دربند می‌کشم

غرض من اختصار در تنظیم و تألیف بود و منظم کرده‌ام این کتاب را در سال ۸۹۵ از هجرت پیامبر که بر او بهترین درودها باد و بنابر گفته من مبنای تحریر و تألیف من بر اختصار بوده است.

من اندرز میدهم شما را به پرهیزگاری و کم‌گوئی و کم‌خوابی و کم‌خوری و

دوام ذکر و خواندن قرآن و در آویختن بخدای روزی ده رهنمای و از او برای کمی‌ها و زیادی‌ها طلب آمرزش می‌کنم. و سپاس خداوند بزرگ را و درود بر پیشوای ما و دودمانش و یارانش، و سپاس خدای دو جهان را و نیست حشمت و بزرگی مگر از سوی خداوند بزرگ.

پایان فایده دوازدهم

به روز سی‌ام بهمن‌ماه ۱۳۶۰ پایان پذیرفت. نیاوران، تهران

احمد اقتداری

تحشیه و توضیحات

مربوط به فایده دوازدهم از شماره ۲۸۸ تا شماره ۳۱۴

۲۸۸- (برّالعجم) در برابر (برّالعرب) است و همان سرزمینی است که سودان و افریقای شرقی را در بر می گیرد چه دریای مجاور افریقای شرقی را هم بحرالعرب نامیده اند که بین عربستان سعودی و شرق افریقا گسترده است. افریقای شرقی را بروزگار ابن ماجد برالعجم می نامیده اند و در اینکه عجم بمعنی فارسی زبانان پس از ورود تا زیان بایران اصطلاح شده است تردیدی نیست، پس بایستی منطقه شرق افریقا از نظر ابن ماجد و دریانوردان پیش از او جزئی از برالعجم یعنی ایران گسترده قدیمی باشد، بخصوص که شیرازیان به شرق افریقا مهاجرت کرده و پیش از ابن ماجد فرهنگ و زبان فارسی را بروزگار اسلامی هم در شرق افریقا رواج داده بوده اند و می توان گفت از دیرباز افریقای شرقی را جزئی از ایران می دانسته اند.

۲۸۹- توجه به کلمه (نیوروز) شایان توجه است چه ابن ماجد علاوه بر نیروز که مصطلح عام بوده لغت (النیوروز) هم بکار برده است.

۲۹۰- به توضیحات شماره ۲۸۸ بنگرید.

۲۹۱- الدقل - تحریف الدگل است و دگل کلمه ای فارسی است و در

خلیج فارس زبانزد است با گاف فارسی.

۲۹۲- به توضیحات شماره ۲۸۸ بنگرید.

۲۹۳- فرا (فراو) - در ترجمه انگلیسی faraw ترجمه شده است و بهر حال هر

دو کلمه و بهر دو صورت (فرا) یا (فراو) همان فراو و فر آب و (بر آب) است و فارسی است.

۲۹۴- دهلک - کلمه فارسی است.

۲۹۵- (درعدیب) در جزء اول (در) بقای یک واژه فارسی ملحوظ است و بمعنی مدخل و ورودی، در جلو و لنگرگاه و امثال آن است. در بستان مضبوط در متون دریانوردی که امروز بستانو، بندر کوچکی در سواحل بندرلنگه برجای آن است یاد آورد معنی این کلمه است که (در) یعنی مدخل بندر و فارسی است.

۲۹۶- خشاب - با فتح اول از دو جزء (خش) یعنی خوش و (آب) مرکب است و کلمه ای فارسی است که برای نامگذاری کشتی های کوچک بکار رفته است. در جمع (خشبات) ضبط شده است و بعضی گمان برده اند که خشبات جمع خشب بمعنی چوب است. اگرچه خشب ممکن است برای نام زورق چوبین هم بکار رفته باشد ولی خشبات بمعنی کشتی ها و جمع خشاب است و هر دو کلمه فارسی است.

۲۹۷- دهنوه - ظاهر کلمه فارسی است.

۲۹۸- دهرای - ظاهر کلمه فارسی است.

۲۹۹- در متن نسخه چاپی: «... فاسم هذه البربر

در نسخه مترجم انگلیسی کلمه (الدیر) ترجمه شده و در شعر مثال هم کلمه الدیر است. در زیر نویس صفحه ۲۶۳ نسخه دمشق آمده است که بنابر نسخه تاجریه بحرین (البرین) ضبط شده است. این اختلافات سبب شده است که معنی جمله و کلمه همچنان مغشوش بماند.

۳۰۰- در نسخه چاپی دمشق «فاطرح سلسله من الحديد، ولی در ترجمه انگلیسی لنگر چینی یا لنگر سنگی ترجمه شده است.

۳۰۱- در نسخه چاپی دمشق بنابر نسخه بدل تاجریه بحرین بجای (اجیها)، (ادخل فیها) ضبط گردیده است.

۳۰۲- از این شعر کاین پسر محمود الثعلبی معلوم می شود که (ماجد) لقب ممتاز دریانوردان مشهور و ناخدایان معروف بوده است و بمعنی بزرگ و بزرگوار و شخصی بزرگ و قابل و ماهر و مشهور خاص و عام و بنابر این دور نیست که نام پدر

شهاب‌الدین، احمد ماجد نبوده و ماجد لقب پدرش که دریانوردی بوده است باشد. به مقدمه اول کتاب درباره ابن ماجد و تبارش بنگرید.

۳۰۳- در نسخه چاپی دمشق ضبط است: «... تراه مثل قطعة النيل» اما مترجم انگلیسی آنرا در نسخه مورد ترجمه‌اش (مثل قطعة التل) خوانده و ترجمه کرده است. شک نیست که «قطعة النيل» بسیار مهجور است یعنی دریا را در مثل بمانند نیل وصف نکنند بعلاوه سخن از کوه‌ها و تپه‌ها است و این وصفی دور از ذهن است اما مترجم انگلیسی درست خوانده است و هنوز در لهجه‌های جنوب ایران تل بمعنی تپه با فتح و ضم اول هر دو استعمال دارند.

۳۰۴- مترجم انگلیسی (نؤب العسل) را (لوب العسل) خوانده است و آنرا ترجمه به معنی ننموده است و عین کلمه لوب Lübe را در ترجمه انگلیسی نقل کرده است.

۳۰۵- در متن نسخه چاپی دمشق آمده است. اعلم انک اذا اتکیت بالشمال الواطی من الاربع الظهار... مترجم انگلیسی ترجمه کرده است: «بدان هنگام که با یک باد شمال ضعیف از چهار ظهار نکا Taka می‌کنی.» و معلوم است که معنی (اتکیت) بر مترجم انگلیسی آشکار نبوده. اما در ترجمه فارسی «نکیه می‌کنی» بنظر ما مناسبتر آمده است.

۳۰۶- جوش - ظاهر کلمه فارسی است با فتح اول.

۳۰۷- دامان - ظاهر کلمه فارسی است

۳۰۸- ناخوذه - ناخوذه همان ناخدایان است که ابن ماجد برای کلمه ناخدا بکار برده است و کلمه ایرانی و بازمانده از زبان و زمان ساسانی است.

۳۰۹- در متن نسخه چاپی دمشق: «و یسری فی بطن الاشیرم» ضبط شده است و در زیر نویس همان صفحه بجای (اشیرم) کلمه (الخبت) بنابر ضبط نسخه بدلهای پاریس و ظاهریه نشان داده شده است. در نسخه مترجم انگلیسی هم (کانال الخبت) آمده است.

۳۱۰- در نسخه چاپی دمشق: «یعرف السلیط» و در نسخه بدلهای تاجریه «یغرق التسلیط» و پاریس و ظاهریه «معرفة التسلیط» ضبط شده‌اند و مترجم انگلیسی همان

«مغرة التسلیط» را ترجمه کرده است و آنرا کتابی منسوب بابن ماجد دانسته است.
۳۱۱- جَلَّاب - نام کشتی های بادبانی بزرگی که تا با امروز هم در خلیج فارس رفت و آمد دارند و نام گله و رمه گوسفند و گروه شتران در لهجه های جنوب ایران است.

۳۱۲- گذاردن نام ماجد بر (الظهرة) در این دریا دلیل دیگری است براینکه ماجد لقب دریانوردان مشهور بوده است.

۳۱۳- ارکان - نامی فارسی است که در سواحل افریقای شرقی بکار رفته است.

۳۱۴- مهکان - نامی فارسی است که در سواحل افریقای شرقی بکار رفته است.

احمد اقتداری

نکته های تازه یاب درباره ابن ماجد

در فایده یازدهم کتاب «فوائد» در «فصل های سفر نزد پیشینیان» قصیده ای سروده خود ابن ماجد ثبت شده است با مطلع:

اذلاح با الفجر الغراب تقاصرت
عن الهند ركاب التجاوز فی الیمن
که در این قصیده ویتی ما قبل آخرین بیت ابن ماجد می گوید:

فهذی مقالات «الشهاب» العملوا بها
مقالة من فی حصرها فارق الوطن
بمعنای: «این مطالب مقالات «شهاب» است عمل کنید که سخن آنکس است که سرزمین و وطن خود را برای این تجربت ها رها کرده است.»

در این بیت دو نکته بدیع وجود دارد نخست آنکه شیخ شهاب احمد بن ماجد خود را «شهاب می نامد» نه ابن ماجد و نه جلفاری و نه نجدی و نه غیره. دوم آنکه او وطن خود را ترک کرده است. او این کتاب را در نواحی عربستان و شرق آفریقا و عمان و احیاناً سواحل هندوستان نوشته و با حدس قریب به یقین در عمان نوشته پس در موقع تحریر کتاب خود را دور از وطن می دانسته است یعنی دور از سرزمین پارس یعنی دور از ایران یعنی دور از بندرلنگه و بندر کُنگ ایران. و «فارق الوطن» است شماره ۲۸۷ تحشیه و توضیحات فصل یازدهم را ببینید.

در فایده دوازدهم کتاب «فوائد» در «جزیره های فرسان» آمده است «.... پدر من همواره در این آخرین لنگر می انداخت که «مدور» است و در سر مجرای گذرگاه قرار

دارد. در شمال آن چیزی نیست و بیشتر مردمان زمان ما آنرا (ظهرة ماجد) نامند و بر روی آن درختان باشد و برخلاف جزیره‌های کوچک دیگر است.»
قرینه دیگری است براینکه «ماجد» لقب دریانوردان مشهور و استاد بوده است.
تحشیه توضیحات شماره ۳۱۲ فصل دوازدهم را بخوانید. و مقدمه کتاب در احوال ابن ماجد را بخوانید.

ارجوزة برّ العرب و العجم فی خلیج فارس

شیخ شهاب احمد بن ماجد السعدی بندرکنگی

از کتاب: نام خلیج فارس در طول تاریخ
تحقیق و تعلیق: دکتر محمدجواد مشکور
استاد دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

و هذه ارجوزة برالعرب و العجم فى خليج فارس^١ و ما زليت عليه من البر الى سلامتى و بناتها^٢ و تسمى هذه الثلاث عوير و صوير و الثالث ليس فيه خبر و ذكر ماكثر استعماله و احتاج اليه المسافرين و مطالب الجزر المشهورة مثل البحرين و خارج و داس^٣ و صيرى^٤ و لاذ^٥ و رعنا و الكهن و قيس^٦ و هندرايى^٧ و طناب^٨ و هنجام^٩ تجريب ناظم للقبلتين مكة و بيت المقدس حاج الحرمين الشريفين

-
- ١ - خليج فارس: يقال لهذا البحر خليج فارس أو الخليج الفارسى أو بحر فارس لانه واقع تحت أرض فارس و هى محافظة كبيرة من محافظات ايران.
 - ٢ - سلامة و بناتها: جزرالى الشمال فى رأس مستدم.
 - ٣ - داس: جزيرة فى جنوب خليج فارس بين جزيرتى قرنين و وارزنة
 - ٤ - صيرى: و الظاهر هى الجزيرة التى يقال لها اليوم «صيرى ابونعيره» و هى تقع فى جنوب الخليج الفارسى.
 - ٥ - كذا فى الاصل و الصحيح لار، هى جزيرة يقال لها اليوم «لارك» و هى تقع الى الشرق من جزيرة قشم.
 - ٦ - قيس: جزيرة كيش و هى كانت مرفأ لمراكب الهند و بر فارسى (راجع ياقوت معجم البلدان).
 - ٧ - هندرايى: جزيرة فى غرب جزيرة كيش.
 - ٨ - طناب بالفارسية تنب و هماطنبان، طناب كبير و طناب صغير يقعان فى جنوب جزيرة قشم.
 - ٩ - هنجام: معرب هنجام و هى جزيرة كبيرة تقع فى جنوب جزيرة قشم.

خلف الليوث احمد بن ماجدين محمد بن عمرو بن فضل بن دويك بن يوسف بن حسن
 حسين بن ابى معلق بن أبى الركايب عفا الله عنهم و عن جميع المسلمين آمين.
 يا طالقاً من آخر الفرات
 و اخرج على اسم الله بالترتيب
 واجر من هنا يوماً بل اقل
 واجر من خارج يا أخى عشرة
 فى مطلع العقرب لرأس الكهن
 و ان اردت البر فى اليسار
 ناتيک ماشور^٤ و بهر كان^٥
 واجرى من خارج الى ذى شهر^٦
 هناک ترى جنابة^٧ كن عليم
 ثم ابوشهر^٨ ترى والاخوار^٩
 و البصرة الفيحاء خذ وصاتى
 عن جملة الخيران^١ للجنوب
 لنحو خارج^٢ فى الثرىالم يزل
 ازوام^٣ خمسة وافية محررة
 مجرى صحيح ماله من وهن
 فيه اذلا جملة الادوار
 ايضا و لؤلؤ تين بالانتقان
 زامين فى الاكليل اعزم و اجرى
 و بعد شط بنى تميم
 ان شئت تدخل استعمل اشوارى

- ١ - الخيران: مرسى فى الجنوب الشرقى فى الكويت.
- ٢ - خارج: معرب خارک، و هما جزيرتان خارک و خارکو تقعان فى الشمال الشرقى لميناء بوشهر و فى جنوب ميناء جنابه.
- ٣ - ازوام: جمع زام و هو الربع من كل شئ زام من النهار ربه و زامان و زامين من النهار نصفه.
- ٤ - ماشور، او معشور، او ماهشهر كلها اسم ميناء يقع على بعد ١٨ كيلومتر امن اجنوب بندر شاهپور و ٦٦ كيلومتر امن الجنوب الشرقى لشاد كان، و قد سماه ابن بطوطة ماجول.
- ٥ - تكتب بالفارسية بحر كان و هى غلط والصحيح بهر كان بالهاء الهوز، و هو رأس البر فى البحر بين خور موسى و خليج ديلم.
- ٦ - كذا فى الاصل و الصحيح ريشهر و كانت ناحية من كورة ارجان فى ساحل بحر فارس و هو مختصر ريواردشير (راجع ياقوت معجم البلدان).
- ٧ - جنابة بالفتح ثم التشديد - بلدة صغيرة من سواحل فارس و يقال لها اليوم بالفارسية گناوه و هو ميناء فى شمال جزيرة خارک.
- ٨ - ابوشهر: ميناء كبير فى الخليج الفارسى و يقع فى جنوب جزيرة خارک و يسمى بالفارسية بوشهر.
- ٩ - الاخوار جمع خور و هو عند العرب السواحل كالخليج بيند من البحر واصله بالفارسية «هور» فعرب فقيل خور و قد اضيف الى عبدة مواضع فمنه خور السيف و هو موضع دون سيراف و جنابة

فى مطلع السهيل و الحمار
يوماً و ليلة بالشمال تاتى
و بعدها راس دقيق بيدى
زل عليه ثم حادى البر
فى مفرض الكهن فسر وادرى
و تلقى بينهم طريق
و البلد^٥ عمال على الترتيب
و ان تكن فى مركب كبير
واجرى على مجراك فى السهيل
لاتقل البلد ياربانا
زامين ثم رده بهالعقرب
قد قلت رأس الكهن و العلامة
و منه تجرى فى القطب الجنوب
و منه للبحرين ستة ازوام
و مغرب التير على تاروتى^٧
و تطلق من الكهن للمشارق

لروزبند^١ فاعرب المجارى
بل تلتقى من خير سات^٢
فى الغرب من جبال روزبند
ان كنت ذا علمم بهذا البحر
اما القصب^٣ تلقى و بعد خود رى
و بعد ام القرم^٤ بالتحقيق
و زل فى طريقه القريب
دعه يسار ايها المشير
من روزبند لو تكن بالليل
عن تسعة ابواع بذا المكانا
زاما و من بعد على اثير اقرب
فى المنطرة هنئت بالسلامة
ياتيك لفان^٦ على التخریب
فى مغرب العقرب بالتمام
ترى القطيف^٨ عامر منعوت
لنحو لار^٩ اللين بالحقايق

و نابت و غيرها (مراصد الاطلاع).

- ١ - كذا فى الاصل و لعله تصحيف كلمة رودبند، بمعنى سد النهر و يوجد مكان آخر فى جنوب مرسى عسلوية على ساحل ارض فارس اسمه بند اوناو بند بمعنى مرسى.
- ٢ - خير سات: يوجد اليوم جزاير صغيرة بين جزيرتى رشيد و محملىة فى جنوب غربى الخليج اسمها «ياسات».
- ٣ - لعلها قصبة معمرة قرب عبادان و هى ميناء صغير على شاطئ نهر قصر.
- ٤ - و هى جزيرة ام الكرم الى شمال جزيرة نخيلو بقرب ارض فارس.
- ٥ - بلد: فى جزيرة من جزاير البحرين بلدان. بلد سيد سياج و بلد دراز.
- ٦ - رأس لفان الى الشمال الشرقى القطر.
- ٧ - تاروت من جزائر الجنوب الغربى للخليج قريب من الدمام.
- ٨ - القطيف مدينة الى الجنوب الغربى للخليج الى شمال الظهران.

وبعد بردستان^١ بالامارة
وان يكن واطى فظل ساير
و مل عليهم واعرف المكان
جبال صفر شن عوالى
على مغاربهم خذ الافادة
فمغرب الاكليل مجرى صافى
اعنى لك الاكليل كن سميع
هى حاية القلعين بالشمال
فى مغرب الثريا على اليقين
من نج تاقيه فخذ تحقيقة
بشملة صادقة بلاتكذب
لانه نصف الطريق يا حاجى
من نج تانيه لنحو لار
ايضاوبر كوه^٦ على السواء

فاول ما تلتقى الزيارة
ادخل تدافاً بالشمال الغامر
لبطن سيراف^٢ و بند حسان
وفوقهم يا أخى جبال فالى^٣
و المنظرة فيهم و الوسادة
ان شيت للبحرين^٤ من سيراف
ومن هناك النتخ روزيند فى الطلوع
و منه للبحرين خذ مقالى
وان طلقت روزيند للبحرين
وان اردت لارفى شبروقه
خمسة ازوام يكون بالصوب
كذا من الكهن لراس المنج^٥
تلقى على الطريق فى اليسار
من داس الغرب و فيه الماء

٩ - لار ناحية و لاية فارس من طرفها الجنوبى تنتهى الى خليج فارس.

١ - بردستان فى شمال خليج فارس و الى غرب ميناء كنگان.

٢ - سيراف: كانت مدينة جلييلة فى شمال الخليج الفارسى و كانت قصبة اردشير خوره من فارس و كانت قديما فرضة الهند و منذُ عمرت جزيرة كيش و صارت فرضة الهند خربت سيراف بذلك و اطلالها تشاهد اليوم على بعد ميلين من ميناء طاهرى على ساحل البحر.

٣ - فال قرية كبيرة فى آخر نواحي فارس جهة الجنوب قرب سواحل البحر يمر بها القاصد الى هرمز و الى كيش (مراصد الاطلاع).

٤ - البحرين كان اسما جامغالبلاذ على الساحل الشمالى لجزيرة العرب من البصرة الى عمان فى الخليج الفارسى، و كانت مدنها المعروفة هجرو الاحساء و القطيف، و الامارات الحالية للخليج كلها فيها. و اخذت اسمها اليوم مجموعة جزر بالقرب من الشاطئ الغربى للخليج الفارسى، اكبرها جزيرة منامة.

٥ - منج لعلها جزيرة منگ بين رأس الباخى وام النحل فى غرب الخليج.

٦ - بر كوه مرسى على ساحل ارض فارس فى جنوب ناى (ناو) بند وسمى اليوم بارىكو.

بالكوس و الشمال لانكابر
جبال بهذه فوقهم كبار
شرقينها بقربها شتوار^٢
تراهم بالعين بالتحريز
احذر منهن و جز بمخبره
وقيس مع فرور يا اصحابي
مقدار فرسخين يا معلم
والماء و البندر و الايناس
بندر نخيلوه^٥ لها مواصله
وقيس تاوانه^٧ و قيت الغوا
محروسة و غيرها متروك
فيها الخشب و الناس و العمائر
و جزيرة لار في الجوزا الزم
فالجزر او برالعرب بل حاذر
والغب^٩ و الجزر فخذ بيانه
تراه منها ظاهراً مشهوراً

و بعد هم شيوه^١ و هم بنادر
و راس شيوه و كيوس كبار
فان وصلت بجزيرة لار
الكل في التير^٣ و في فرور^٤
اتركهم ميمنة و ميسرة
لار و شتوار و هندرابي
و هم جزر بقرب برالعجم
و كل هذه الجزر فيها الناس
ولار برالعجم مقابله
و هندرابي فوق شيروه^٦ سوى
مغاصها جزيرة الملوک
ماهى كمثل ساير الجزاير
منها الى البحرين غرب المرزم^٨
و ان دعاه الريح للبنادر
مع جزره هناك مع تاوانه
و هو مقاب نجوا^{١٠} فرورا

١ - شيوه مرسى على ساحل فرس و في شمال جزيرة لاوان.

٢ - شتوار: جزيرة صغيرة في شرق لاوان.

٣ - التير: لعلها نفس جزيرة فرور الكبير

٤ - فرور هي نفس جزيرة بنى فرور و كلتا هما في جنوب شرقى جزيرة كيش.

٥ - نخيلوه، جزيرة في جنوب جزيرة ام الكرم في شمال الخليج الفارسى.

٦ - شيروه، لعلها جزيرة شورا وابين جزيرتى دينه و دلمة في جنوب الخليج الفارسى.

٧ - تاوانه، هى ميناء فى شمال كيش يكتبونها اليوم خطأ طاحونة.

٨ - المرزم، لعلها جزيرة ام المزادى فى غرب خليج فارس.

٩ - غب بلد بحرى ينسب اليه ثياب تسمى الغبية (مراسد الاطلاع).

١٠ - نجوا، لعلها الجزيرة التى يقال لها اليوم ابو موسى.

و بعد شرقى جزرام ناصر
و بعدهم فرقد و رأس التير^٢
فمن هناك ان ترد برالعجم
فسر و جار البر الى الشستان^٤
و ان ترد يا أخى الميانا
من بر لستان^٥ معايا سيدوه
وان تكن طالق فرورا فاقرب
و مل الى زعنا على الاكليل
و طنّب فى الجوزا يراها الناظر
و سرهناك من برالعرب
و من حرى^٦ فى القطب من صيرى^٧ الصير العجوز^٨ فاز و قيت البلا
و اما من الصير لنحو الراس^٩
و من يكن يطلق من فرور
فى القطب اما فى طلوع العقرب
وان يكن طالق من زغناء

غبة دوان^١ بها البنادر
فيه مغاص اللؤلؤ العزيز
شناصر^٣ مع هوجا و فيهم امم
و جملة الخيران يا ربان
او راس عمر و اقصدّه بياننا
الكل من برالعجم و تيدوه
لنحو صيرى فى طلوع العقرب
والتير للفعال يا خليلي
وانت فى قرب فرورا ساير
بالصحو من فرورا و قيت الكرب

-
- ١ - دوان، الدوان دوانان، دوان شرقى و هو ميناء فى مغرب بستانه، و دوان غربى و يقال له اليوم كافرغان و كلاهما يقعان فى مغرب بندر لنجة على ساحل بر فارس، و قال ياقوت فى معجم البلدان دوان ناحية بعان على ساحل البحر.
 - ٢ - التيز، بليدة على ساحل بحر مكران والسند و فى قبالتها من المغرب عمان و تسمى اليوم طيس و هى فى شمال ميناء جاه بهار (راجع معجم البلدان).
 - ٣ - شناصر ميناء فى غرب بندر لنجه و يكتب اليوم بالفارسية شناس.
 - ٤ - كذا فى الاصل والصحيح الى لستان.
 - ٥ - لستان اولشتون قرية فى الشمال الغربى من ميناء لنجه.
 - ٦ - حرى لعلها تصحيف كلمة حرون و هى جزيرة هرمز فى مدخل خليج فارس.
 - ٧ - لعلها جزيرة سرى فى غرب جزيرة ابو موسى.
 - ٨ - صيرالعجوز - اسم آخر لجزيرة صيرى ابو نعيم.
 - ٩ - الرأس، لعله اشارة الى رأس مسندم فى مضيق هرمز.

تجرى الى الراس و للبحرين
وان تريد العوض فالأكليل
و بالجوز افسر منها لطنب
و من جى فى مغرب السهيلي
مسير زامين يا رياح الصور
بلى من توسط الجزيرتين
فى مطلع العقرب قد جربته
فى القطب الى طناب فى زغناء
كذاك من طناب لنحو الشارقة^٢
والراس^٣ و البنة^٤ لنحو المنحت
وام القويرة^٥ لها سهيل
و مطلع الحمار لراس الحجر^٦
وان تكن طالق طناب جارى
و من جرى أيضا لراس الخيمة^٧
مجرأ بالريحين شمل الوتر
واجر من طناب لصيروت
و مطلع الجوزا فى جزر الغنم^٨

مجرى صحيح صادق التمكين
جزر قطر^١ تاتيک بالتعديل
فى مطلع الرامح و هى بالقرب
من طناب الى زغناک يا خليلي
بعيد لم يشتاف منها بالنظر
بزغنا و نانجو برؤيا العين
فافعل على هذا الذى نظمته
مجرأ فى القيط و فى الشتاء
هذى المطالق يا همام صادقه
مطلعه من طناب بالدليله
فى شرقه من طناب بالليلي
اجرى عليه لانكن ذوو حجر
فى مطلع العقرب المفقار
والصير^٨ فى الاكليل بالعزيمة
ان كان واطى سهل خذمنى الخبر
فى مطلع التير لنا منعوت
والشرق والنجم على بر العجم

- ١ - قطر شبه جزيرة على ساحل جزيرة العرب شرقا فى خليج فارس و تعتبر اكبر و ابرز شبه جزيرة فيه و هى اشبه بلسان قاعدة بلاد الاحساء.
- ٢ - الشارقة ميناء فى شرق خليج فارس بين عجمان و دبى و اليوم عاصمة اماره الشارقة.
- ٣ - فى شمال قطر رأسان رأس ركن و رأس ابو عمران.
- ٤ - البنة لعلها جزيرة النبيه صالح فى شمال جزيرة المنامه و على هذه البنة تصحيف النبيه.
- ٥ - ام القويره، الظاهر هى نفس ميناء ام القيوين فى شرق الخليج و اليوم هى عاصمة اماره ام القيوين.
- ٦ - رأس الحجر لعله نفس رأس الجفير فى شمال جزيرة المنامة.
- ٧ - رأس الخيمة، ميناء شرق الخليج الفارسى قريب من مضيق هرمز و هى اليوم عاصمة اماره رأس الخيمة.
- ٨ - الصير هو جبل على الساحل بين السيراف و عمان (مرصد الاطلاع).

و بر مالوسه و درجاوان^١
 لكن خذ حذرک من سلامه
 لان طننب آخر الجزاير
 واجر من طننب فى نسرالواع الواقع
 فاجعلها يسارك يساهمام
 و مطلع العيوق الى هنجام
 و من جرى فى القطب من هنجام
 قد كملت من نحو كم ارجوزة
 ما ينبغى مثلى يخلى بحرا
 هذا ولا الجهل بها يا صاح
 و اعراف الشهاب قبل فوته
 و صلى ماجرت خليج فارس

من طننب فى السماك بالعيان
 و بناتها لتحظى بالسلامة
 من المشارق كن بذاک خابر
 مجرى الى الاراک^٢ مجرى شايع
 والسقى يرمىک الى هنجام
 والنعش فى الميان خذ كلامى
 ياتنى على جرفال^٣ والسلام
 رايقه فايقة و جيرة
 بغير ذکر و بغير مجرى
 فافعل بها فى هذه النواحي
 و ادع و اصلح خلاف مونه
 على النبى المصطفى ياريس

٩ - الغنم، جزيرة فى الجنوب الشرقى للخليج بين جزيرتى ابوسير والقيارين.

١ - در جاوان، معرب در گهان و هو مرسى فى شمال جزيرة قشم.

٢ - اراک ذکر فلينوس Plinius العالم الرومى القديم جزيرة فى الخليج الفارسى اسمها اراكيا Arakia ولا يعرف اليوم مكانها. ولعلها نفس جزيرة خارک.

٣ - جرفال لعله تضحيف كلمة جرفار، قال ياقوت جرفار مدينة مصححة بناحية عمان و اكثرها مايقولونها جلفار باللام.

پیوست ها

INDEX OF THE NAMES OF THE STARS

Details of star identifications can be obtained from the work of Kunitzsch, *Untersuchungen zur Sternnomenklatur der Araber*, 1961 or from my article in *Der Islam*, Bd. 40, 1965, pp. 188–197, *The star nomenclature of the Arab navigators*. References below are given from these two works (K for Kunitzsch, T for Tibbetts). Page references are given to stars which occur once or rarely in this work, and there is no equivalent reference in the general index. Lunar mansions, rhumb-stars and important stars mentioned throughout the work are given page references in the general index and not here. Transliterations are not given below if they do not occur in the work.

الاحيمير (al-Uḥaimir) α Boötis. K 310. An alternative name for *al-Simāk al-Rāmiḥ*. Under this name the star gave its name to a species of storm *tūfān al-uḥaimir*.

الاحيد (Nujūm al-Akhdh) αβγ Arietis. T 4.

آخر النهر α Piscis Australis. T 3.

الاسد (al-Asad) Leo. K

الاعرجان (al-A'rajān) γδ Ursae Majoris. K 13.

الاعلام (اعلام العيوق) (al-A'lām) according to K 8 they are βγ Aurigae. However they must be βθ Aurigae.

الاكليل (al-Iklil) βδπ Scorpionis. A lunar mansion. K 134.

الاكليل الشمالي Corona Borealis. T 30.

اول النهر (Awwal al-nahr) α Piscis Australis. T 5.

اول النعش انشامى (al-Awwalān) αβ Ursae Majoris. K 22. Note also اول النعش.

الباجيس (al-Bājis). A Yemeni name for Sirius. K 188 has الناجس.

البار (al-Bār) α Aurigae. K 60.

ناجد البر اق See البر اق.

البركان (al-Barkān) α Tauri.

بطن الحوت (Baṭn al Ḥūt) A lunar mansion. β Andromedae. K 64a.

بطن الناقة (Baṭn al-Nāqa) "The chair of Cassiopeia". T 7.

البطين (al-Buṭain) A lunar mansion. εδρ Arietis. K 68.

البعير (al-Ba'ir) α Tauri.

البلدة (al-Balda) A lunar mansion: a starless place between Na'ā'im and Sa'd al-Dhābiḥ. Perhaps υρξω Sagittarii. K 51.

بنات النعش (Banāt al-Na'sh) εζη Ursae Majoris. K 55, K 56. T .

التابع (al-Tābi') α Tauri. K 292–4.

التاج (al-Tāj) (1) βδπ Scorpionis. K 134a.

(2) تاج الجوزاء λ Orionis. K 295.

تحت الفرس (Taḥt al-Faras), part of Centaurus or Sagittarius, T 61.

التنين (al-Tinnin), Draco, K 301,

- توابع العيوق (Tawābi' al-'Aiyūq), $\epsilon\eta\zeta$ Aurigae, K 300, T 62,
 التويعين the zodiacal sign of Gemini.
 التير (al-Tīr), Sirius, K 302.
 الثاني (al-Thānī), β Ursae Majoris, T 63,
 الثريا (al-Thurayya), the Pleiades, a lunar mansion, K 306.
 ثوابت الإقطاب (Thawābit al-aqṭāb), the four stars used for *qiyās* measurements,
 T 64, see
 الثور (al-Thawr), the zodiacal sign of Taurus.
 الجام (al-Jām), the Pleiades, T 20,
 الجاه (al-Jāh), Polaris, T 19,
 (Pole Star) in the General Index and
 الجبار (al-Jabbār), a name for Orion,
 الجبهة (al-Jabha), $\zeta\eta\alpha$ Leonis, a lunar mansion, K 103.
 الجدي (al-Jady), the zodiacal sign of Capricornus,
 الجدي (al-Juday) = الجاه, Polaris, K 107,
 الجنوبي المقدم (Janūbī 'l-muqaddam), perhaps for α Pegasi, T 21.
 الجوزاء (al-Jauza'), Orion.
 الجوزان (الجوازي) $\delta\epsilon\zeta$ Orionis, K 105 (as الجوازي).
 الجون (al-Jūn), ϵ Ursae Majoris, K 106,
 الحاجزان (al-Hājizān), $\beta\gamma$ Ursae Majoris, K 120,
 الحجرة (al-Hujra), Corona Borealis, T 27,
 الحضاري والوزن (Hadārī wa'l-Wazn), (the text has وزن في الحصان), $\alpha\beta$ Centauri,
 K 118, 316.
 حلق الناقة (Ḥalq al-Nāqa), $\sigma\pi$ Cassiopeiae, but sometimes equated with *Baṭn al-ḥūt*,
 β Andromedae, T 26,
 الحماران (al-Himārān), $\alpha\beta$ Centauri, K 124.
 الحمل (al-Ḥamal), the zodiacal sign of Aries, see also
 الحوض (al-Ḥauḍ), $\tau\theta\upsilon\phi\theta$ Ursae Majoris, K 122,
 الحوت (al-Ḥūt), Pisces, K 126
 الحوت الجنوبي (al-Ḥūt al-Janūbī), T 28 see under ذنب الحوت and الحوت.
 الحوتان (al-Ḥūtān), $\eta\zeta$ or $\theta\epsilon$ Draconis, T 29,
 الحافى (al-Khāfī), δ Ursae Majoris, K 127,
 الخرائان (al-Kharthān), $\delta\theta$ Leonis, (K 128).
 الدب الأكبر (al-Dabb al-Akbar), Ursa Major.
 الدبران (al-Dabarān, Aldebaran), α Tauri, K 69.
 الديبر (al-Dubair), α Tauri, K 71,
 الدجاجة (al-Dajāja), the constellation of Cygnus, نجم الدجاجة Deneb, T 53,
 الدلفين (al-Dulfin), Delphinus. T 8,
 الدلقان (al-Dilqān, al-Dalaqān), T 8,
 الدلو (al-Dalw), the zodiacal sign of Aquarius, K 72.
 ذات الكرسي (Dhāt al-Kursī), Cassiopeia, T 10,
 ذبان العيوق (Dhubbān al-'Aiyūq), β Aurigae, T 11, see under Dhubbān al-'Aiyūq
 in the General Index.
 ذبان الذبان (Dhubbān al-dhubbān), θ Aurigae, T 11,

ذبان سهیل (Dhubbān Suhail), τ Puppis, T 11. See under Dhubbān Suhail in the General Index.

الذراع المبسوطة (الشامی) (al-Dhira' al-mabsūṭa), $\alpha\beta$ Geminorum, T 57, K 81,

الذراع المقبوضة (اليهاني) (al-Dhira' al-maqbūḍa), $\alpha\beta$ Canis Minoris, K 83,

ذنب الحوت (Dhanb al-Hūt), α Toucanae? T 9.

الدواب (al-Dhawā'ib), stars in Gemini, K 78,

الذبيان (al-Dhibān), $\eta\zeta$ Draconis, K 79,

راعى النعام (al-Rā'ī al-na'a'im), λ Sagittarii, K 238b, see also النعام.

الرامح (al-Rāmiḥ), see السالك الرامح.

الرامي (al-Rāmī), the zodiacal sign of Sagittarius.

ردف الواقع (Ridf al-Wāqī'), δ Cygni, K 248,

الرشا (al-Rishā), β Andromedae, K 252,

ركبة قنطورس (Rukba Qanṭūrus), ϵ Centauri? T 46.

زاوية العوا (Zāwiyat al-'Awwā), η Virginis, T 66,

الزبرة (al-Zabra), $\delta\theta$ Leonis, a lunar mansion, K 323.

الزبانان (al-Zubānān), $\alpha\beta$ Librae, a lunar mansion, K 322.

الزحل (al-Zuḥal), the planet Saturn.

الزهرة (al-Zuhra), the planet Venus.

السابقان (al-Sābiqān), $\zeta\eta$ Ophiuchi, K 256,

ساكب الماء (Sākib al-mā'), α Piscis Australis, see T 51,

سحابتان (Saḥābatān), the Magellanic clouds, T 49.

السرطان (Sarṭān), the zodiacal sign of Cancer,

السرير (al-Sarīr), $\alpha\beta\gamma\delta$ Ursae Majoris, K 264,

سعد الاخبية (Sa'd al-Akhbiya), $\gamma\pi\zeta\eta$ Aquarii, a lunar mansion, K 257, 1.

سعد بارع (Sa'd Bārī'), $\lambda\mu$ Pegasi, K 257, 3,

سعد بلع (Sa'd Bul'), $\mu\epsilon$ Aquarii, a lunar mansion, K 257, 4.

سعد الذابح (Sa'd al-Dhābiḥ), $\alpha\beta$ Capricorni, a lunar mansion, K 257, 5.

سعد البهائم (Sa'd al-Bahā'im), $\theta\nu$ Pegasi, K 257, 2,

سعد السعود (Sa'd al-Su'ūd), $\beta\zeta$ Aquarii, a lunar mansion, K 257, 10.

سعد الناشرة (Sa'd al-Nāshira), $\gamma\delta$ Capricorni, K 257, 9,

سعد الهمام (Sa'd al-Humām), $\zeta\zeta$ Pegasi, K 257, 6a,

سعد مطر (Sa'd Maṭar), $\eta\theta$ Pegasi, K 257, 8,

سعد ملك (Sa'd Malik), $\alpha\theta$ Aquarii in K 257, 7,

السعودات (Su'ūdāt), general names for the various groups whose names begin with Sa'd; see also

السفافيد (Safāfīd), $\delta\epsilon\zeta$ Orionis, T 47.

السفينة (al-Safīna), Argo, K 259.

سفينة نوح (Safīnat Nūh), $\gamma\delta\epsilon\zeta\eta$ Ursae Majoris, T 48.

سلاسل (Salāsil), Andromeda.

السليبار (al-Sulbār), α Eridani, K 260 (as Salbār).

السلياق (al-Salyāq), α Cygni, see T 53,

السالك الاعزل (al-Simāk al-A'zal), α Virginis, a lunar mansion, K 269.

السالك الرامح (al-Simāk al-Rāmiḥ), α Boötis, K 270.

سمه على فخذ الناقة (Sima 'alā fakhidh al-Nāqa), nebulous area in Cassiopeia or

Perseus (cf. K. p. 85, T p. 186),

السيم (al-Simmīya, al-Summayyā), Polaris, T 54, p. 121 and n., 122, 219.

سنام الناقة (Sanām al-Nāqa), $\zeta\lambda\beta\gamma$ Cassiopeiae, K 262,

السنبلة (al-Sunbula), nebulous area between β Leonis and ϵ Virginis, K 275, see under al-Sunbula in the General Index.

السها (al-Suha), the small companion to ζ Ursae Majoris, K 271,

سهم الاول (Sahm al-Awwal), α Pavonis T 50,

سهم القوس (Sahm al-Qaus), $\alpha\beta$ Gruis T 50,

سهييل (Suhail), Canopus, K 272, see also p. 529.

شامى الشامى (i.e. النجم الشامى من الذراع الشامى) (Shāmī al-Shāmī), α Geminorum or Castor, T 57,

الشجاع (al-Shuja'), Hydra, T 59.

الشرطان (al-Sharaṭān), $\alpha\beta\gamma$ Arietis, a lunar mansion, K 286.

الشعرى العبرى (al-Shi'ra al-'abbūr), α Canis Majoris, Sirius, K 289,

الشعيرات (al-Shu'airāt), Sirius and Procyon,

الشمس, the Sun as a planet.

الشولة (al-Shūla), ϵ - ν Scorpionis, K 288.

النعام See under الصادرة.

صحفة المساكن (Ṣahfat al-Masākin), Corona Borealis,

الصرفة (al-Ṣarfa), β Leonis, a lunar mansion, K 279.

صليب القطب (Ṣalīb al-quṭb), Crux.

الصلبيان (al-Ṣalībān), $\beta\gamma\delta$ Draconis, K 278,

الصياح (al-Ṣayyāh), δ or ϵ Virginis, T 56,

الصيقد (al-Ṣaidāq), Alcor, the companion of ζ Ursae Majoris, K 280,

الظباء for الظباء (al-Ḍibā), Ursa Major generally as opposed to the Plough, K 329,

الضفيرة (al-Ḍafira), Coma Berenices, p. 96, 181.

الضفدع الاول (or just الضفدع) (al-Ḍifda' al-Awwal), α Piscis Australis, K 75,

الضفدعان الثانى (al-Ḍifda' al-Thānī), β Ceti, K 76. Both stars represented by الضفدعان

الضلع المنير (al-Ḍil'), γ Andromedae, (possibly α Persei), usually in the singular

الظلع (al-Ḍil'),

represents Andromeda or Perseus generally. T 12,

الضيقة (al-Ḍaiqa), an empty space between Aldebaran and the Pleiades, K

الطائر (al-Ṭā'ir), Altair, α Aquillae shortened from النسر الطائر K 194a.

الطرف (al-Ṭarf), $\epsilon\mu\lambda\kappa$ Leonis, a lunar mansion, K 304.

الظلمع (al-Ḍil'), see الضلع.

الظلم الفرد (al-Ḍalīm al-Fard), α Piscis Australis, K 324-8,

الظلم المعقل (al-Ḍalīm al-Ma'qal), α Centauri, K 324-8,

الظلميان (al-Ḍalīmān), the two preceding taken together,

العذرة (al-ʿAdhra), the zodiacal sign of Virgo.

العرفن (al-ʿIrfān), αβ Centauri, K 50,

عروقة الدلو (ʿArquwat al-Dalw), the "square" of Pegasus, K 38,

عطارد the planet Mercury.

العقرب (al-ʿAqrab), the zodiacal sign of Scorpio, see also

العمودان (al-ʿAmūdān), αβ Centauri, K 31,

العناق (ʿAnāq), ζ Ursae Majoris, K 33,

العنقود an alternative name for the Pleiades.

العواء (al-ʿAwwā), εγδη Virginis, a lunar mansion, K 44.

العوائد (al-ʿAwāʿid), ιβξγ Draconis, K 42,

العواقان (al-ʿAwhaqān), ζη Draconis, K 43,

العيوق (al-ʿAiyūq), Capella (α Aurigae), K 47, also used as a rhumb for NE and NW

الغراب (al-Ghurāb), the Crow, Corvus, a constellation,

الغفر (al-Ghafar), κλ Virginis, a lunar mansion, K 109.

الغميصة (for الشعرى الغميصة), Procyon, K 290,

غنيبات النيران the Hyades or the small stars around Aldebaran (i.e. its flocks K 112,

فؤاد الاسد (Fuʿād al-Asad), α Canum Venaticorum, T 18,

الفارسان (al-Fārisān), αβ Centauri, K 94,

الفارطان (al-Fāritān), εβ Ursae Majoris, or ι and 23 Ursae Majoris, K 95,

كف الحُصيب See كف الحُصيب.

الفرجة (al-Farja), the space between Pleiades and Hyades,

الفرد (al-Fard), γ Ursae Majoris, K 91; other stars were also called this by other authors.

الفرد الكبير (al-Fard al-Kabīr), α Arietis, T 17,

الفرس الكبرى Pegasus, K 89,

الفرع الاول (الفرع الاول), (al-Farʿ al-Muqaddam), αβ Pegasi, K 92, a lunar mansion.

الفرع الثاني (الفرع الثاني), (al-Farʿ al-Muʿakhkhir), γ Pegasi and α Andromedae K 93, a lunar mansion.

الفرع see الفرع,

الفرقدان (al-Farqadān), βγ Ursae Minoris (the Guards), K 96, also used for rhumbs for N by E and N by W.

الفقرات (al-Faqīrāt), κλμνξ Ursae Majoris, see القفزات.

الفكة (al-Fakka), Corona Borealis, K 85,

فم الحوت (Fam al-Hūt), (فم الحوت الجنوبي), Fomalhaut (α Piscis Australis), T 15,

فم الفرس (Fam al-Faras), ε or γ Pegasi?, T 14,

فم الناقة (Fam al-Nāqa), κλ Andromedae, T 16,

فم فقيطيس (Fam Faqītīs), ζ Orionis, T 13,

القائد (al-Qāʿid), η Ursae Majoris, K 213,

القذرة (al-Qidra), Corona Borealis, T 44,

القفزات (al-Qafzāt), κλμνξ Ursae Majoris, K 211,

القلائص, the Hyades in Taurus, K 214-5.

القلب (قلب العقرب) (al-Qalb), Antares, α Scorpionis, K 216.

الاسد (Qalb al-Asad), α Leonis,

القمر, the moon as a planet.

قنطورس (Qanṭūrus), Centaurus.

القوس (al-Qaus), Sagittarius, K 224,

قيفاووس (Qaiqā'ūs), Cepheus?, T 43 (as Qaifā'ūs)

الكائر (al-Kāthir), Vega, K 146,

الكبس (al-Kabsh), the constellation Aries,

ذات الكرسي see الكرسي.

كف الخضيب (Kaff al-Khaḍīb), stars in Cassiopeia, K 136,

الكفيت (al-Kufait), Vega, K 138,

الكليان ν Tauri, K 144,

اللجام (al-Lijām), the Pleiades, T 32.

لقمان (Luqmān), Orion, T 33,

المجرة (Majarra), the Milky Way, p. 31, 140, 142, see also Galaxy, Milky Way, in General Index.

المجدح (al-Mihḍaj), Aldebaran, K 160 (as المجدح),

المحنث (al-Muḥannith, al-Maḥnath), Achernar, T 37,

المربّع (al-Murabba'), Crux, T 38, see under al-Murabba' in the General Index, pl. المربعات.

المرزم (pl. المرازم) (al-Mirzam), stars in Orion, mainly α and γ , T 36. See under Mirzam in the General Index.

المريخ the planet Mars.

المسحلان (al-Mashālān), $\alpha\beta$ Centauri, K 168.

المسلسلة (al-Musalsala), Andromeda, T 39,

المشتري, the planet Jupiter.

المقل (al-Ma'qal), β Centauri, K 178,

ملك (Malaki), Regulus, α Leonis, T 34,

مقدم النعش (Muqaddam al-Na'sh), α Ursae Majoris, also used with β as المقدمان K 176,

الميك (al-Mikh), γ Cephei, (not β Cassiopeiae as in T 35), see Kunitzsch. *Zur Stellung der Nautikertexte*

الميزان (al-Mizān), the zodiacal sign of Libra, also Orion's belt $\delta\epsilon\zeta$ Orionis, K 171.

الميسان (al-Maisān), another name for المنعة the lunar mansion (qv.) K 159,

ناجد البراق (Nājid al-Barrāq), Rigel, β Orionis, T 40,

الناقة (al-Nāqa), "the camel", K 190, covering parts of Cassiopeia and Andromeda.

النثرة (al-Nathra), the nebula Praesepe, a lunar mansion, K 201.

النجم (al-Najm), the Pleiades, K 186,

النسران (al-Nasrān), "the two eagles" see below;

النسر البهائي, النسر الكفيت, النسر الصغير Altair, see الطائر K 194, also

النسر الكبير, النسر الشامي, النسر الطليق Vega, see الواقع K 195, also

النسر الطالق,

النطحة (al-Naṭḥ(a)), α Arietis, K 197,

النظام) Orion's belt, K 202.

النعام الصادرة (al-Na'ā'im), two lunar mansions in Sagittarius one known as النعام الواردة $\gamma\delta\epsilon\eta$ Sagittarii, and one as النعام الواردة $\sigma\phi\tau\zeta$ Sagittarii.

النعام (al-Na'ā'im), the Plough, $\alpha\beta\gamma\delta\epsilon\zeta\eta$ Ursae Majoris, the rhumb for NNW and NNE, T

النعام (al-Nu'aish), the small star (Alcor) above ζ Ursae Majoris also called النعام, K 208,

النعام (al-Naqqār), ϵ or δ Virginis, T 42,

النهر (al-Nahr), Eridanus? T 41,

الحادی (al-Hādī), α Tauri, T 23, (K 119b has الحادی النجم),

الهليلة (al-Habla) see الهليلة.

الهللاران α Scorpii and α Lyrae, (K 116 has الهللاران),

الهليلة (al-Haq'a) λ Orionis, a lunar mansion, K 115.

الهليلة (al-Hulba), Coma Berenices, K 117,

الهننة (al-Han'a), $\epsilon\gamma\lambda\delta$ Geminorum, K 114.

الهيراب (al-Hirāb), $\delta\epsilon\zeta$ Ursae Majoris, T 24, see also

الهيران (al-Hirān), Altair, T 25, p. 150.

النعام الواردة see النعام الواردة.

الواقع (al-Wāqī'), Vega, K 195, (for النسر الواقع qv.),

see also Vega in the General Index.

المراجع

ابراهيم بن اسماعيل المعروف بابن الاجدابي : الازمنة والأنواء تحقيق الدكتور عزة حسن . وزارة الثقافة والارشاد القومي . دمشق ١٩٦٤ .

ابو بكر محمد بن الحسن بن دريد الازدي كتاب المطر والسحاب وما نعته العرب الرواد من البقاع . مطبوعات المجمع العلمي العربي بدمشق ١٩٦٣ .

ابو علي المروزي الاصفهاني : كتاب الازمنة والأمكنة . الطبعة الاولى دائرة المعارف الكائنة في الهند بمحروسة حيدرآباد الدكن ، حماها الله عن الشر والفتن سنة ١٣٣٢ هـ . يطلب من شرف الدين وأولاده بهندي بازار بمبي نمير ٩) .

احمد بن إبراهيم الهمداني المعروف بابن الفقيه : مختصر كتاب البلدان . لايدن ١٨٨٥ .

احمد بن أبي يعقوب بن واضح المعروف باليعقوبي : كتاب البلدان لايدن ١٨٩١ .

احمد بن عمر رسته : كتاب الأعلام النفسية . لايدن ١٨٩١ .

احمد بن يحيى بن جابر البلاذري : فتوح البلدان . تحقيق عبد الله أنيس الطباع . دار النشر للجامعيين ١٩٥٧ .

أحمد مصطفى أبو حاكمه تاريخ الكويت . الجزء الاول . القسم الاول . مطبعة حكومة الكويت ١٩٦٧ .

احمد موسى الزرقاوي كتاب علم الميقات . مطبعة الهلال بالفجالة بمصر ١٩١٢ .

اسماعيل بن محمد بن عمر المعروف بأبي الفداء : تقويم البلدان نص

- عربي . م . رينو ومالك كوكين دي سلان . باريس ١٨٤٠ .
- امام الدين بن لطف الله المهندس التصريح في شرح التشريع .
- انور عبد العليم ابن ماجد الملاح : دار الكتاب العربي للطباعة والنشر
- ١٩٦٧ .
- انور عبد العليم الفوائد في اصول البحر والقواعد لابن ماجد الملاح
- العرب (مجلة) . الجزء التاسع . السنة الرابعة . حزيران ١٩٧٠
- ص ٨٣٢ - ٨٥١ .
- جلال الحنفي البغدادي : معجم الالفاظ الكويتية في الخطط واللهجات
- والبيئة . مطبعة اسعد بغداد ١٩٦٤ .
- جورج فضلوا حوراني : العرب والملاحة في المحيط الهندي في العصور
- القديمة واوائل القرون الوسطى . ترجمة السيد يعقوب بكر . مراجعة
- يحيى الخشاب . المكتبة الانجلو مصرية ١٩٥٨ .
- سهراب : كتاب عجائب الاقاليم السبعة الى نهاية العمارة وكيف
- هيئة المدن وإحاطة البحار بها وتشقق انهار ومعرفة جبالها وجميع ما وراء
- خط الاستواء والطول والعرض بالمسطرة والحساب والعدد والبحث على
- جميع ماذكر . اعتنى بنسخه وتصحيحه هانس فون مزيك . فيينا ١٩٢٩ .
- سيف مرزوق الشمالان : من تاريخ الكويت . مطبعة نهضة مصر ١٩٥٩ .
- شوموفسكي ثيودور : ثلاث راهمانجات المجهولة (كذا) ، لأحمد بن
- ماجد ربان رحلة فاسكو دي جاما ، وهي مأخوذة من النسخة العربية
- الفريدة التي توجد في مكتبة معهد الاستشراق . طبع بمطبعة المجمع العلمي
- للاتحاد السوفياتي . موسكو ١٩٥٧ ليننغراد .
- عبد الله آل نوري : الامثال الدارجة في الكويت الجزء الاول . مكتبة
- دار اعلام الفكر ١٩٧٠ .
- عبد الله بن علي الماجد أحمد بن ماجد الربان النجدي . العرب (مجلة) .
- الجزء الاول السنة الثالثة . تشرين الاول ١٩٦٨ ص ٤٢ - ٨٢ .
- عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري : كتاب الانواء . الطبعة الاولى

- مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن . الهند . ١٩٥٦ .
- عبد الله الطيب بن عبد الله بن أحمد أبي مخزومة : تاريخ ثغر عدن مع
نخب من تواريخ ابن المجاور والجندي والاهدل لايدن . ١٩٣٦ .
- عبد الرحمن بن عمر الرازي المعروف بالصوفي : كتاب صور الكواكب
الثمانية والأربعين . الطبعة الأولى . مطبعة دائرة المعارف العثمانية
بحيدر آباد الدكن . الهند ١٩٥٤ .
- عبد الرحمن بن عمر الرازي المعروف بالصوفي : كتاب العمل
بالاسطرلاب . الطبعة الأولى مطبعة دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد
الدكن . الهند ١٩٦٢ .
- عبد العزيز مطر : خصائص اللهجة الكويتية . الكويت ١٩٦٩ .
- علي بن الحسين بن علي المسعودي : مروج الذهب . دار الاندلس
الطبعة الأولى . ١٩٦٥ .
- علي بن الحسين بن علي المسعودي : التنبيه والاشراف . المكتبة
التاريخية . ١٩٣٧ .
- عيسى أحمد النشمي : الملاحه في الخليج العربي . مطبعة فهد المرزوق
الصحيفة الكويت . طبعة أولى . ١٩٦٩ .
- عيسى القطامي : كتاب رليل المختار في علم البحار . الطبعة الثالثة .
١٩٦٤ . مطبعة حكومة الكويت .
- كرلو نلينو : علم الفلك ، تاريخه عند العرب في القرون الوسطى :
ملخص المحاضرات التي ألقاها بالجامعة المصرية . روما ١٩١١ .
- محمد بن أحمد بن أبي بكر البناء الشامي المقدسي البشاري : أحسن
التقاسيم في معرفة الأقاليم . لايدن الطبعة الثانية ١٩٠٦ .
- محمد بن أبي طالب الأنصاري الدمشقي المعروف بشيخ الربوة : نخبه
الدهر في عجائب البر والبحر . آ . مهران لايزغ ١٩٢٣ .
- محمد بن أحمد البيروتي الخوارزمي : الآثار الباقية عن القرون الخالية .
لايزغ ١٩٢٣ .
- محمد بن أحمد البيروتي الخوارزمي : كتاب القانون المسعودي . الجزء
الأول . الطبعة الأولى . مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد

- الدکن الهند ١٣٧٣ هـ .
- محمد بن أحمد البیروتي الخوارزمي : کتاب القانون المسعودي . الجزء الثاني الطبعة الأولى مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحیدر آباد الدکن الهند . ١٣٧٤ هـ .
- محمد بن أحمد البیروتي الخوارزمي : کتاب القانون المسعودي . الجزء الثالث . الطبعة الأولى . مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية بحیدر آباد الدکن الهند . ١٣٧٥ هـ .
- محمد بن أحمد البیروتي الخوارزمي : التفهیم لأوائل صناعة التنجیم . نص عربي ونص انكليزي . ترجمة رمزي ريت . لندن ١٩٣٤ .
- محمد بن أحمد النهروالي المكي : غزوات الجراکه والأترک في جنوب الجزيرة المسمى البرق اليماني في الفتح العثماني . منشورات دار الیمامة للبحث والترجمة والنشر . الرياض . المملكة العربية السعودية . الطبعة الأولى ١٩٦٧ .
- محمد بن موسى الخوارزمي : کتاب صورة الارض من المدن والجبال والبحار والجزائر والأنهار استخرجه من کتاب جغرافية الذي ألفه بطليموس القلوزي . هانس فون مزیک . فيينا ١٩٢٦ .
- محمد ياسين الحموي : الملاح العربي أحمد بن ماجد . دمشق ١٩٤٧ .
- مصطفى محمد الفلکی وأحمد زكي یوزباشي : کتاب الهداية العباسية في التواريخ الفلكية الطبعة الأولى . المطبعة الاميرية . بولاق ١٣١١ هـ .
- منصور حنا جرادیق : القاموس الفلکی والأبراج وصور النجوم أو كوكباتها وأسمائها العربية . المطبعة الاميركية . بیروت . ١٩٥٠ .
- نفیس أحمد : جهود المسلمين في الجغرافية . ترجمة فتحي عثمان .
- مراجعة علي أدهم . الألف کتاب رقم ٢٧٢ دار العلم بإشراف إدارة الثقافة بوزارة التربية والتعليم بالقاهرة .
- تقولا زیادة : الجغرافية والرحلات عند العرب . دار الكتاب اللبناني .

بيروت ١٩٦٢ .

ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي البغدادي : كتاب معجم البلدان .
برنهارد فون دورن و . ج . ت . رينو . سنة مجلدات .

Adawi, I. A. al. Description of the Sudan by Muslim geographers and travellers. Sudan Notes and Records 35 (1954), pt. 2, p.p 5-16

Ahmad, Nafis. Muslim contribution to geography during the Middle Ages. IC 17 (1943), pp. 241-264

Ahmad Nafis : The Arab's Knowledge of Ceylon : IC, vol. 13, July 1945, pp. 223-241.

Amarchand Mittal : An Early History of Orissa. 1962.

Anant Sadasiv Altekar, A History of important ancient towns and cities in Gujarat and Kathiawar. IA, article in vol. 54 (1925).

Barbosa, The Book of Duarte Barbosa, An Account of the Countries Bordering on the Indian Ocean and their Inhabitants A.D 1518. Translated by Mansel Longworth Dames, WHS: XLIV, XLIX. 2 parts. London, 2nd edition, 1918, 1921.

Bajpai, K. D. and others : The Geographical Encyclopaedia of Ancient and Medieval India. 1969

Batuta, Ibn, Voyages d'Ibn Batoutah; Arabic text with a translation by C. Mefrémery and B.R. Sanguinetti. Four volumes, Paris, second edition, 1874-1893.

Benhamouda, A. : Les Noms Arabes des Etoiles (essai d'identification) AIEO, tome VIII, 1949-1950., Alger, pp. 76-210.

Bensaude, JoaQuim, L'astronomie nautique au Portugal. Berne, 1912.

Best, Thomas, The Voyage of-to the East Indies. 1612-1614, ed. William Foster. WHS. 2nd series. LXXV. London, 1934.

Bimala Curn Law., Historical Geography of Ancient India. Calcutta (Published by Siciété Asiatique de Paris).

Botting, D. : The Oxford University Expedition to Socotra. 124, 1958, pp. 200-209.

Bowen, R. le B., Arab Dhows of Eastern Arabia. Amer. Neptune 9 (1949), pp. 87-132.

Bowen, R. le B., The Dhow sailor. Amer, Neptune 11 (1951), pp. 161-202.

Bowen, R. le B., Primitive watercraft in Arabia. Amer. Neptune 12 (1952), pp. 186-221.

Bowrey, Th., A Geographical Account of the Countries Round the Bay of Bengal 1669 to 1679. ed. Richard Carnac Temple. WHS, 2nd series, XII. Cambridge, 1903.

Boxer, C.R., South China in the Sixteenth Century, Being the Narratives of Galeote Pereira, Fr. Gaspar da Cruz, Fr. Martin de Rada. 1550 - 1575. WHS, 2nd series CVI, London, 1953.

Cathay and the way Thither, being a Colletion of Mediaval Notices of Chi na, transl. and ed. by H. Yule, revised by H. Cordier. WHS. 4 vol 2nd series, XXIII, XXXVII, XXXVIII,XLI. London, 1915 - 1916.

Celerier, J., Islam et géographie. Hesp. 39 (1952), pp. 331-371

Charignon, A.J.H., La Grande Java de Marco Polo en Cochinchine. Etude de Géographie historique d'après les sources chinoises et arabes. BSEI, 4, 1930, pp. 193-347.

Clemesha, W. W., The early Arab Thalassocracy. J. of the Polynesian Society vol. 52 (1943).

Cochrane, A., R., An air reconnaissance of the Hadramout, Mars 1931.

Coedes, George, Les Etats Hindouisés d'Indochine et d'Indonésie, Paris, 1948.

Coupland, R., East Africa and its Invaders from the earliest times to the death of Sayyid Said in 1856. Oxford, Clarendon Press, 1938, VIII.

Craster, Captain J. E. E., Pemba, the Spice Island of Zanzibar. London, 1913.

Crawford, J., History of the Indian Archipelago. 3 vol. Edinburgh, 1820

Crawford, J., A Descriptive Dictionary of the Indian Islands and Adacent Countries. London, 1856.

Cunningham, A. Sir : Ancient geog. of India. Ed. 1963.

Danvers, F. C., The Portuguese in India. London, 1894.

Daoud, Mahmoud Ali ad : Al-Bahrein Islands. Iraqi Geog. J. 2, 1964, pp. 21-26.

Daoud, Mahmoud Ali ad : Political Geography of Aden and Protectorate. Iraqi Geog. J. 1, 1962, pp. 1-24.

Decourdemanche, J. A., Note sur l'estimation de la longueur du degré terrestre chez les Grecs, les Arabes et dans l'Inde. JA, 1913, pp. 427-444.

De Gangry. G. : A Note on Masira Island. Geog. J. 123, 1957, pp. 499-502.

Devic, L. M., Le Pays des Zindjis, ou la Cote orientale d'Afrique au Moyen Age. Paris, 1883.

Dozy, R. : Le Calendrier de Courdoue. Nouvelle édition accompagnée d'une traduction française annotée par Ch. Pellat. Leiden, 1961.

Edalji Dosabhal, a History of Gujarat from the earliest period to the present time. Ahmad abad, 1894.

Faublée Jacques et Cabain-Faublée Marcelle: Madagascar vu par les auteurs arabes avant le XIe siècle. Océan Indien et Méditerranée: travaux du 6e Colloque International d'Histoire maritime et du 2e Congrès de l'Association Historique Internationale de l'Océan Indien (Session de Lourenço Marques: 13-18 août 1962), pp. 445-462.

Feel, Mohamad R. al-: Longitudes of the Arabs and their deciphering. Iraqi geogr. J., I, 1962, pp. 21-22.

Ferrand, G., L'élément persan dans les textes nautiques arabes des XVe et XVIe siècles. JA 204 (1924), pp. 193-257

Ferrand, G., Les instructions nautiques de Suleyman al-Mahri (XVIe

siècle). Ann. géog. 32 (1923), pp. 298-312

Ferrand, G., Introduction à l'astronomie nautique arabe. Paris, 1928.

Ferrand, G., Le K'Ouen-Louen et les anciennes navigations interocéaniques dans les mers du Sud, JA, 11th series, XIII (1919), p. 239-333, 431-492), XIVp. 5-68, 201-241.

Ferrand, G. : Madagascar et les îles Uaq-Uaq. JA., Xe série, III, 1904, pp. 489-509.

Ferrand, G., Malaka, le Malayu et Malayur. JA 11 ser. (1918), pp. 393-484; 12 (1918), pp. 51-154

Ferrand, G., Notes de géographie orientale. JA 202 (1923), pp. 1-35

Ferrand, G., Le pilote arabe de Vasco de Gama et les instructions nautiques des Arabes au XVe siècle, Annales de Géographie 1922, p. 289

Ferrand, G., La plus ancienne mention du nom de l'île de Sumatra. JA 11 ser., 9 (1917), pp. 331-335

Ferrand, G., A propos d'une carte Javanaise du XVe siècle, JA, 11th series, XII (1918), p. 158-170.

Ferrand, G., Relations de Voyages et textes géographiques arabes, persans et turks relatifs à l'Extrême-Orient du VIIIe au XVIIe siècles. Translated, edited and annotated by G. Ferrand, 2 vols, Paris, 1913-1914.

Ferrand, G. : Sulaiman al-Mahri. In EI : tome V, pp. 550-556

Ferrand, G., Les voyages des Javanais à Madagascar. JA 10ser., 15 (1910), pp. 281-330

Ferrand, G., Le Wakwak est-il le Japon? JA 221 (1932), pp. 193-243

Gallois, L., Les Portugais et l'Astronomie nautique des grandes découvertes. Annales de Géographie, 15 Juillet 1924.

Gaudefroy-Demombynes: Les sources arabes du Muhit turc. JA, Xe série, tome XX, 1912, pp. 547-550.

Geddes, G.L. : An Account of Socotora in the early 17th century. Univer. Colorado Studies, series in History 3, 1964, p.p. 70-77 (offprint in SOAS).

Glidden, Harold W. : A comparative study of the Arabic Nautical vocabulary from l'Aqabah, Transjordan. JAOS, vol. 62, 1942, pp. 68-72.

Grosset-Grange, H. : La Navigation Arabe de Jadis : nouveaux aperçus sur les méthodes pratiquées en Océan Indien, 2e partie, Navigation, 1966, pp. 437-448.

Guillain, M., Documents sur l'histoire, la géographie et le commerce de l'Afrique Orientale. Paris, 3 vol.

Harrison, , Coastal Makran. Geog. J. Vol. XCVIII, 1941

Hasan, H. : A History of Persian Navigation. Lundon 1928

Heyd, Histoire du commerce du Levant au Moyen Age. Traduction fr. de Furcy Reynaud, 2 vols. Leipzig, 1885.

Hiskett, M. : The Arab star-Calendar and Planetary system in Hausa verse. BSOAS, 1967, vol. XXX, part I, pp. 158-176.

Hobson-Jobson, A Glossary of Colloquial Anglo-Indian Words and Phrases and of Kindred Terms, Etymological, Historical, Geographical, and Discursive, by H. Yule, A.C. Burnell. London, 1903.

Hornell, James : Sea-trade in early times : Antiquity, vol. 15, 1941, pp. 233-256.

Hornell, James : A Tentative Classification of Arab seacraft: Mariner's Mirror; Jan. 1942.

Hourani, G. F., Arab seafaring in the Indian Ocean in Ancient and Early Medieval Times, Princeton, 1951

Ideler, M. L. : Chronologie de Ptolémée, Paris, imprimerie de A. Bobée, 1819.

Ideler, M. L. : Mémoire sur l'Ere des Arabes, lu en séance publique à l'Académie royale de Prusse le 5 Octobre 1813. In Chronologie de Ptolémée.

Ideler, M. L. : Mémoire sur les formes de l'année Julienne, usitées

chez les Orientaux, lu en séance publique à l'Académie royale de Prusse le 5 Juin 1817. In Chronologie de Ptolémée.

Ingram, W. H., Zanzibar its history and its people, London, 1931.

Issawi, C., Arab geography and the circum-navigation of Africa. Osiris 10 (1952), pp. 117-128.

Jafri, S. Razia : Description of India (Hind and Sind) in the works of al-Istakhri, Ibn Hauqal and al-Maqdisi. Bull. Inst Isl. Stud., 5, 1961, pp. 1-67.

Johnston, T.M. and Wilkinson, J. C. : Some Geographical aspects of Qatar. Geog. J. 126. 1960, 442-450.

Jourdain, John, The Journal of a voyage to the East Indies 1608-1617, Describing his Experiences in Arabia, India and the Malay Archipelago. Ed. William Foster. WHS. 2nd series XVI. Cambridge 1905.

Kahane, Henry and Renée : Turkish Nautical Terms of Italian Origin. JAOS, vol. 62, 1942, pp. 238-261.

Kammerer, A. : La Mer Rouge, L'Abyssinie et l'Arabie de puis l'antiquité! In mémoires de la Société Royale de géographie d'Egypte : Tome XV (1929).

Kunitzsch, P. : Untersuchungen zur Sternnamenklatur der Araber, Wiesbaden, 1961.

Kunitzsche, P. : Arabische Sternnamen in Europa. Wiesbaden, Harrassowitz. 1959.

Lane Poole, Medieval India under Mohammadan rule, London 1903

Lesourd, M., Notes sur les Nawakhid, navigateurs de la Mer Rouge. Bull. IFAN 22 (1960), pp. 346-355.

Lewicki, T. : Les premiers commerçants arabes en Chine. RO, II, 1935, pp. 173-186.

Major, Richard Henry, India in the Fifteenth Century, Being a collection of Narratives of Voyages to India, from Latin, Persian, Russian and Italian Sources. WHS, XXII. London, 1857.

Maqbul, Ahmad, India and the neighbouring territories in the Kitab Nuzhat al-Mushtaq fi'Khtiraq al-Afaq. Leiden, 1960.

Massignon, L., Les nuages de Magellan et leur découverte par les Arabes. Geuthner. Paris, 1962.

Maury, L. F. A., Examen de la route que suivaient, au IXe siècle de notre ère les Arabes et les Persans pour aller en Chine, Bull. de la Société de Géog. Avril 1846, p. 203-238.

McCrindle, J. W., Ancient India as described by Ptolemy, London 1885.

McCrindle, J. W., Ancient India as described in classical literature. being a collection of Greek and Latin texts relating to India..., trans. and copiously annotated, London, 1901.

Mesnard, H. : Les noms arabes d'étoiles. Ciel et Terre, 65, 1949, pp. 1-19, 70-79, 104-115.

Monod, T. Le ciel austral et l'orientation. (Autour d'un article de Louis Massgnon). Bull. IFAN 25 (1963), pp. 514-426.

Monteil, V. : Notes sur la Toponymie, l'Astronomie et l'orientation chez les Maures. Hespéris, tome XXXVI, 1949, pp. 189-219.

Mookerji, R., : Indian Shipping. London, 1912. 2nd edition. revised, with introductory note by Brajendranath Seal. Bombay. 1957.

Moreland, W. H., Peter Floris : His voyage to the East Indies in the globe : 1611-1615. London, 1934.

Moreland, W. H., The ships of the Arabian sea about A. D. 1500. JRAS. 1939. pp. 63-74, 173-192.

Morelet, Journal de Voyage de Vasco de Gama en 1497, Lyon 1864.

Motylinsky, : Les Mansions lunaires des Arabes.

Mylrea, C. S. G., An ancient account of India and China (described by two Mohammadan travellers of the ninth century). MW 12 (1922) pp. 170-177.

Nadvi, Syed Sulaiman. Arab Navigation. IC 15 (1941), pp. 435-448;

16 (1942), pp. 72-86, 182-198, 404-422.

Nainar, M. H., The Knowledge of India possessed by Arab Geographers down to the 14 th century A. D. with special reference to Southern India. University of Madras, 1942.

Nandonal Dey, : Geographic Dictionary of Ancient and Medieval India, 2nd ed. (Annex to the Indian Antiquary, 1919-1926, vols 48-51, Calcutta Oriental Series, No 21, E. 13, London, 1927).

Neugebauer, O. : Notes on al kaid. JAOS, 77, 1957, pp. 211-215.

Newberry, P. E., : Notes on the sea-going ships. JEA, Vol. 28 (1942) p. 64-66.

Nougarède, M. P. : Qualités nautiques des navires arabes. Océan Indien et Méditerranée. Travaux du 6e Colloque International d'Histoire maritime et du 2e Congrès de l'Association Historique Internationale de l'Océan Indien (session de Lourenço Marques : 13-18 aout 1962), pp. 96-122.

Oloug-Beg, : Prolegomènes des Tables Astronomiques. Trad. Française. Paris 1853.

Paris, P., : Voile latine? voile arabe? voile mystérieuse. Hespéris, tome, XXXVI, 1949, pp. 69-96.

Pires, Tome, Suma Oriental. 2 vols. WHS. 2nd series, LXXXIX, XV, London, 1944.

Poujade, Jeam, La route de l'Inde et ses navires, Paris, 1946.

Predour (LE), Instructions nautiques sur les mers de l'Inde. 5 vols. 1836.

Ramakrisna Bhat : Fundamentals of Astrology. Delhi, 1969.

Rama Shankar Tripathi : History of Ancient India. Delhi 1960.

Reinaud, J. TH., Relations des voyages faits par les Arabes et les Persans dans l'Inde et à la Chine. 2 vols. Paris, 1845.

Rockhill, W. W., Notes on the Relations and trade of China with

the Eastern Archipelago and the Coasts of the Indian Ocean during the Fourteenth century. Part I, TP XV (1914), P. 419 - 447; XVI (1915), P. 61-159, 239-271; 374-392, 435-467, 604-626.

Ronciere (De La), Découverte de l'Afrique au Moyen age. 3 vols. Le Caire, 1925-1927.

Saint - Denis, E., La vitesse des navires anciens, Revue Archéologique 1941, p. 121-138.

Sankalia, H. D., Studies in the historical and cultural geography and ethnography of Gujarat. Poona, 1949.

Saussure, L. de : Note sur l'origine iranienne des mansions lunaires arabes. JA, 207, 1925, pp. 166-168.

Sauvaget, J. Sur d'anciennes instructions nautiques arabes pour les mers de l'Inde. JA, CCXXXVI (1948), p. 11-20.

Sédillot, J. J., Traité des instruments astronomiques des Arabes, Paris, 1834.

Sédillot, L. AM., Mémoire sur les instrumets astronomiques arabes, Paris, 1844.

Serjeant, R. B. : Fisher-Folk and fish - traps in al-Bahrain. BSOAS, 1968, vol. XXXI, part 3, pp. 486-514

Sfar Malwasia : The Book of the Zodiac. 1949.

Siddiqi, M. Z., India as known to the ancient Arabs. Indo - Asian culture (1957), pp. 275-281.

Stiffe, A.W. : Former trading centers of the Persian Gulf : geog. J., vol. 12, p. 294.

Stigand, Captain C. H., The Land of Zing, London 1913.

Taqizadeh, S. H. : The Early Iranian Calendars. 1938.

Teixeira Da Mota, A. : Méthodes de navigation et cartographie nautique dans l'Océan Indien avant le XVI^e siècle. Océan Indien et Méditerranée. Travaux du 6^e Colloque International d'Histoire maritime et du 2^e Congrès de l'Association Historique Internationale de l'Océan Indien (session de Lourenço Marques : 13-18 Aout 1962),

pp. 49-91.

Tennent, Sir James Emerson, Ceylon : an account of the Island, physical, historical and topographical, vol. 1, London 1860.

Tibbetts, G. R., Arab Navigation in the Red Sea. Geog. J. 127 (1961), pp. 322-334

Tibbetts, G. R. : The Star-nomenclature of the Arab navigators and the «Untersuchungen» of p. kunitzsch. In Der Islam, band 40, 1965, pp. 185-197.

Tibbetts, G. R. : The navigational theory of the arabs in the fifteenth and sixteenth centuries. Publications of the «Junta de investigações do ultramar-Lisboa. Coimbra, 1969.

Van Denberg, L. W. C., Le Hadramout et les colonies arabes de l'archipel, Batavia, 1885.

Van der Lith, P.A. : Livre des Merveilles de l'Inde par le capitaine Bozrog fils de Chahriyar de Ramhormoz: texte arabe et traduction française. Brill, 1883-1886.

Villiers, A., Some aspects of the Arab dhow trade. MEJ, vol. 2 (Oct. 1948), pp. 399-416

Vincent, W., The Periplus of the Erythrean sea, London 1800 .

Wilkinson, J. C. : A Sketch of the historical geography of the Trucial Oman down to the beginning of the 16th century. Geog. J. 130, 1964, pp. 337-349.

Wissmann, H. von : A new map of southern Arabia. Geog. J. 124, 1958, pp. 163-167.

Wright, J. K., Notes on the Knowledge of Latitudes and Longitudes in the Middle Ages. Isis, V (1923), pp. 75-98

U'ska, A. S. : Arabia and its early contacts with India. Ann. Or. Re. Univ. Madras, 13, 1957, Persian section, pp. 47-59.

مستندات

كتاب الفوائد في معرفة علم البحر والعواید
تأليف امام الموجدین و واحد الزمان
سرم یسقی الی مثل ما صنفه انسان
شباب دنیا و الدین احمد بن ماجه
سقى الله منجمه بوابل



الاول
للکتاب
البحر
السمیع

الرحمة امين امين
والسبب لکتاب
الحکم احمد بن ماجه
غفر الله له
وواله

اشهد الله الحسني السبعة اوسعة اسماء الدينى في الكفا العماد دى
الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم المولى المولى المولى المولى
المؤمن العزير الحبيب المتقرب الخالق البارئ المصور الخافار القهار الوهاب الوكيل
الفتاح العالم القابض الناسط الحافظ الرافع المخرم المذل اللطيف الخبير الحكيم
العظيم الغفور الشكور العلي الكريم الحفيظ المتعب الحسيب الخليل الوكيل الوهاب الوكيل
الحسيب الراسع المحمود الودود الحميد الباعث الشهيد الحق الوكيل القوي الشكور الوكيل
المجيد المحمدي الحبيب المحمدي الواحد المتجدد المبدأ القادر
المقتدر المقدم المأخر الاول الامر الظاهر الباطن الوالي المتعال البر القهار المنصور
الضار الموفى مالك الملك ذي الجلال والاكرام المفضل الحامد المغي المانع
الضار المانع النور المهادي البديع الباقي الوارث الرشيد المصور
له الاسماء الحسنى والصفات العلى

فهرست مافيه الرسائل على الترتيب

حاوره الاختصار المعرب الخليل قبله الاسلام ارجوزة بر العرب
في اصول علم البحار البربرك في خليج فارس

ارجوزة المعالم و خبرتهم ايها ارجوزة النسخ ايها ارجوزة السماء
في علم الجواهر والبحر واليوم لبر الهند وبر العرب عجمه الابدان
والبرود تقاسم على ستمه ارج

منها در حجة و انشاء علم ثم ذلك

کتاب الفوائد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله وصحبه وسلم وبعد
فاني مرأت العلوم في العتباتها من غير اواريج بحر الجواهر ثم
واستوفيت منقبة القول الذي صلى الله عليه وسلم وتوفيت مشايير الانبياء
على طلب العلم في قبا ما و علم فيع الا و الحاصل في منته نكف وهذا علم
لم تعرف قلة الاسلام باوضح دليل والدليل على صحة القول والفعل
بديق اطالما قد اتى بالمال في الهدى والشام والبرج وفارس
والسند والتجار واليمن وغيرهم نقصت كميل حجة الطالب المطلوبة
بما وال وارواح وهذا دليل موكد على ان هذا العمل لا يعلم في القليلة
في تجاوز اليه اهل الفاض وقد رافقه كثير من علماء ائمه وقضاة
لمة في القليلة فـ تحسنت و علموا به دون غيره والعلم
الذي يبات كمنصب الدائرة وركز العود فيها و معرفة طول ملكة
وعضاها و معرفة طول الملك الذي انت فيها وعرضاها لم يكن
معرفة طول وعرضا جميع الملكات والبحر البرية والجنسية ولم
يحتاجون عليها و علمنا بحكم على منع ذلك لان اليه اثم البر فربنا

هذا الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله وصحبه
 وسلم وبعد فاني رأيت العلوم في المصنفات المتفرقة
 مرتبة واشرف متعبه لقوله صلى الله عليه وسلم وخريص
 سائر الانبياء على طلب العلم حتى قيل ما من علم فيج الا والجهل
 يزد اقم منه فكيف وهذا علم لم تعرف قبله الاسلام الا بد
 ما فتح منه والدليل على صحة اتي قول واقول به فيما طالت
 ما قد اتينا بالمرآة من الهند والشمس والزج وفارس
 والحجاز واليمن وغيرهم بقصد لا يميل عن جهة المطلوبة
 باحوال وازواح وهذا دليل موكد ان هذا العلم يدل على
 القول فيحتاجون اليه الفرائض وقد قرأ علينا فيه كثير
 من علماء مصر وقضاة مصر لمعرفة القبلة واستحسنوه وعلموه
 دون غيرهم من العلماء من التعريفات كنصبت الدائرة وركز
 العود فيها ومعرفة طولها منكم وعرضها وطولها منكم
 فيها وعرضها لم يكن طول وعرض جميع البلدان والبحر والجزر
 في البحر ولم يتخاطبون فيه علم وعلمنا بحكم على جميع ذلك لان
 البحار اكثر من البر فربما الكتاب ليرتقي الانسان به فان تمكن
 للمعرفة بعلم الدائرة والاطوال والعروض ومعرفة جهات
 الكعبة والارياح الاربعة وهي شمال ودبور وجنوب وصبا
 وهذه الارباع الاربعة الشهيرة في الدنيا واما اصطلاح
 الناس فهو كثير كل بلد لهم اصطلاح وقد قيل فيها بيتان من
 شعر القدماء منظومان وهما حيث قيل
 مهب الصبا من مطلع الشمس ايل الى الحدي والشمال حتى يغيب

وبين

المتقدم ذكرهم والوالد عليه الرحمة والغفران لجميع ائمه
 جنات العرب واهل العم وحبال عمرنا وهم جبال كبر والشعبان
 جميعها ووادنا اختصار هذا الكتاب فاط الله واندر استه
 وثقله على القاري والكاتب كما قلنا في بعض نظمنا شعرا
 لما تحققت شيئا لا دوام له حبست عنه عناء السرح والقلم
 وكان قصدي اختصار النظم والعلم ونطمت هذا الكتاب في عام
 خمس وتسعين وثمانمائة والهجرة النبوية على صاحبها افضل
 الصلوة والسلام او صلوات تقوى الله وقلة الكلام وقلة المنام
 وقلة الطعام ودوام الذكر وقراءة القرآن العظيم والاعتناء
 بالله الحنان المنان ونستغفر الله الزيادة والنقصان
 وحمد الله رب العالمين صلى الله على سيدنا واليه وجئنا تسليما كثيرا
 واحمد الله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله

بسم الله الرحمن الرحيم

والجوز اللواتي بقربه في مركبه كبير ولم اربط حتى طاب الرزق الا
 وانا يقرب بطن جباب فار تقعت في الجاه مقدار ليده ثم
 لزممت المجري فلما راسوي جبال جده وضربت على الشمال
 فلزمت الجحش وانا في مطلع النعش والفرقد بالمد الشامي
 اتيت على شعب البوه وهو براس القحاز راس جده الشامي ^{قلت} وقد
 من الباب الشامي واذا اخلت التحقيقات تري جزر بر الحجم
 كلما غابت جزيره رايت لاخرى الى بارموسي الصغير ثم الكبير
 ثم الجدير المتقدم ذكرها وقد ذكرهم كلهم والوالد عليه الرحمة
 والغفران مع عدة جزر وما بعد الجدير سوي ^{جبل} الجدير
 جبال عزالي بالمل ليس عليهم جزر ولا شعبان سوي ^{جبل} الجدير
 المل فاني استحضرت هذا الجزر في هذه البحر وغيره من عشرة
 اجزال يتروى به الانسان لغيره خوفا من احواله الكتاب واندر
 وتعلم على القاري والكاظم قلنا في بعض نظمنا ،
 لما تحققت شيلا د وامله حبست عن عنان الشرح والقلم
 وختمت هذا الكتاب في عام خمس وتسعين وثمان مائة على
 الاضهار بقولي اوصيكم بتقوي الله وقلة الكلام وقلة
 المنام وقلة الطعام ونستغفر الله من التقصير والزيادة
 والنقصان ، **فتم الكتاب بحمد الله تعالى وعونه**

وحسن توفيقه وهو المسمى بكتاب

الفوائد في اصول علم البحر والقواعد

وذلك في يوم الاحد المبارك

سابع عشر ربيع الثاني سنة

اربعه وثمانين وتسعين

والحمد لله

وحدك

يستلوه



مَا عَيْبُهَا إِلَّا لِقْدَارِ الْعَارِفِ وَعَالِ اللَّفْطَاتِ كَانَتْ
 فَإِنْ تَجَدَّ فِيهَا خَلَقًا أَوْ خَلَلَ صَلَاحُهَا خَالِقًا وَجَلَّ
 الْقَتْبُ بَعْدَ ثَبَاتِ حُسْنِ بَفْضِ الْقِيَمِ وَمَعْنَى
 أَنَا الْمُسْكِنُ الضَّعِيفَ الرَّاحِمَ عَقْرَانِ مَرِيٍّ وَالْيَدِ الْأَعْمَى
 أَحْمَدُ مُلْجِدِ الشَّهَابِ الْعَرُوفِ الْحَقَالِي الشَّهَابِ
 نَاسِدُ تِلْكَ اللَّهُ يَا مَعُونِي إِذَا تَلَوْتُ النِّظْمَ وَالْعِيَانِي
 أَقْرَأُ النَّاسَ أَحْمَدُ وَالْأَهْلَ أَصَابُ نَفْعُنَا فِي يَوْمِ الْكَفَايَا
 صَلَّى اللَّهُ كُلَّمَا حَبَبَ الصَّبَا عَلَى النَّفْسِ سَدَّ لِلْعُرَى
 وَأَلْهَ الْأَهْلَ أَهْلَ النَّسَا وَأَصْحَابَ وَأَنَا بَعِينَ الْخَيْمَا
 وَمَا سَرَى مُعْلَمٌ نَفْلَكَ وَمَا صَفَا مُكَلَّلَ أَهْلَ الْمَلِكِ
 قَدْ كَلِمَتِ أَرْحَامِي فِي فَرْقِي أَوْ لَهَا حَمْدٌ وَأَعْلَى شُكْرِي

تمت الحاشية الفاحشة في علم اليوم الآخر صنيعة الله سيدنا محمد
 وجميع آل بيته الطاهرين عليهم السلام
 تمامها عشرين وخمسة مائة واربعة وتسعون وثمانين
 سنة احدى وتسعين والاربع مائة
 هذا الكتاب تيسيرا على
 كبرهارة ملا محمد رشيد الناقوي

قطب جزرنا ياخذ من قطب عدن وياخذ ببربره
قطب العار ياخذ من قطب كمران ياخذ من الزرقاء علم
بالصواب تمت الفوائد والآراء الجليله
نحمد الله وعونه وحسن توفيقه والمجد لله رب
العالمين وصلي الله على سيدنا محمد واله
وصحبه وسلم وكان الفراغ من كتابه
هذه النسخة المباركة تجاه الكعبة
المعظمه يوم الثلاثاء عاشر
شهر ربيع الاول سنة
واحد والالف
وحسبنا الله
ونعم وكيل

كتاب الفوائد
في
أصول البحر والقواعد

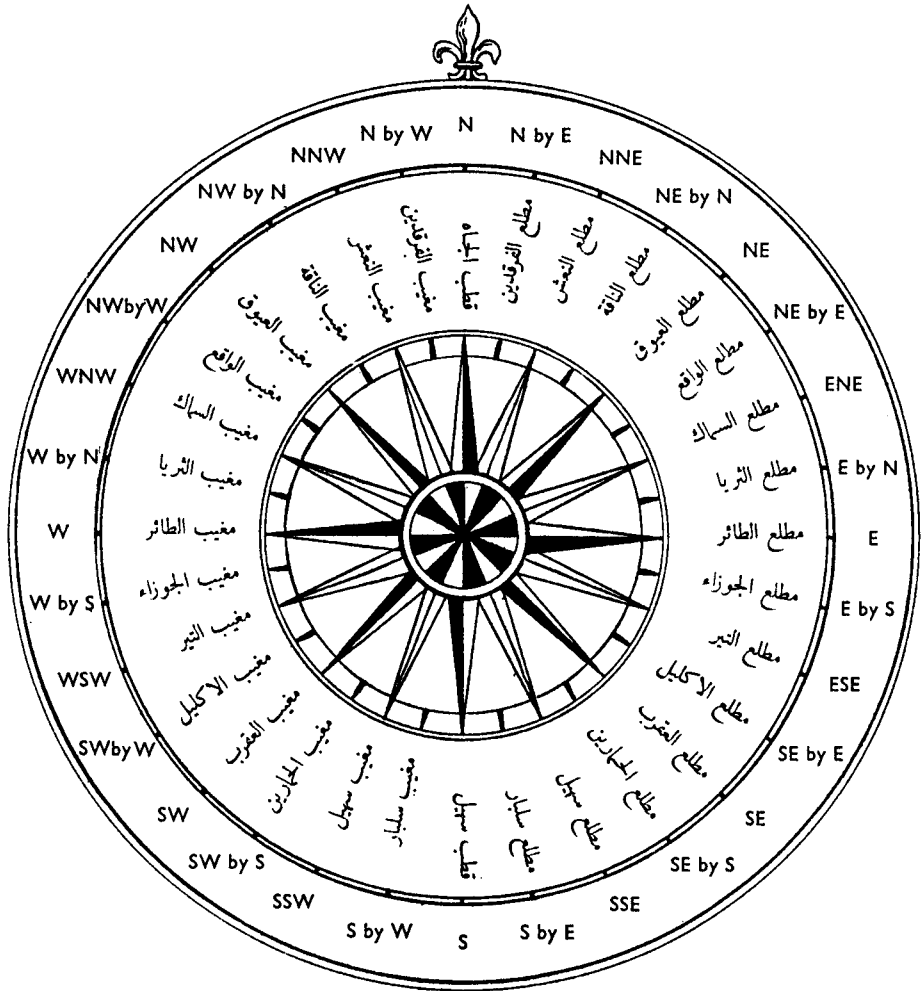
تأليف

رئيس علم البحر وفاضله وأستاذ هذا الفقه كماله

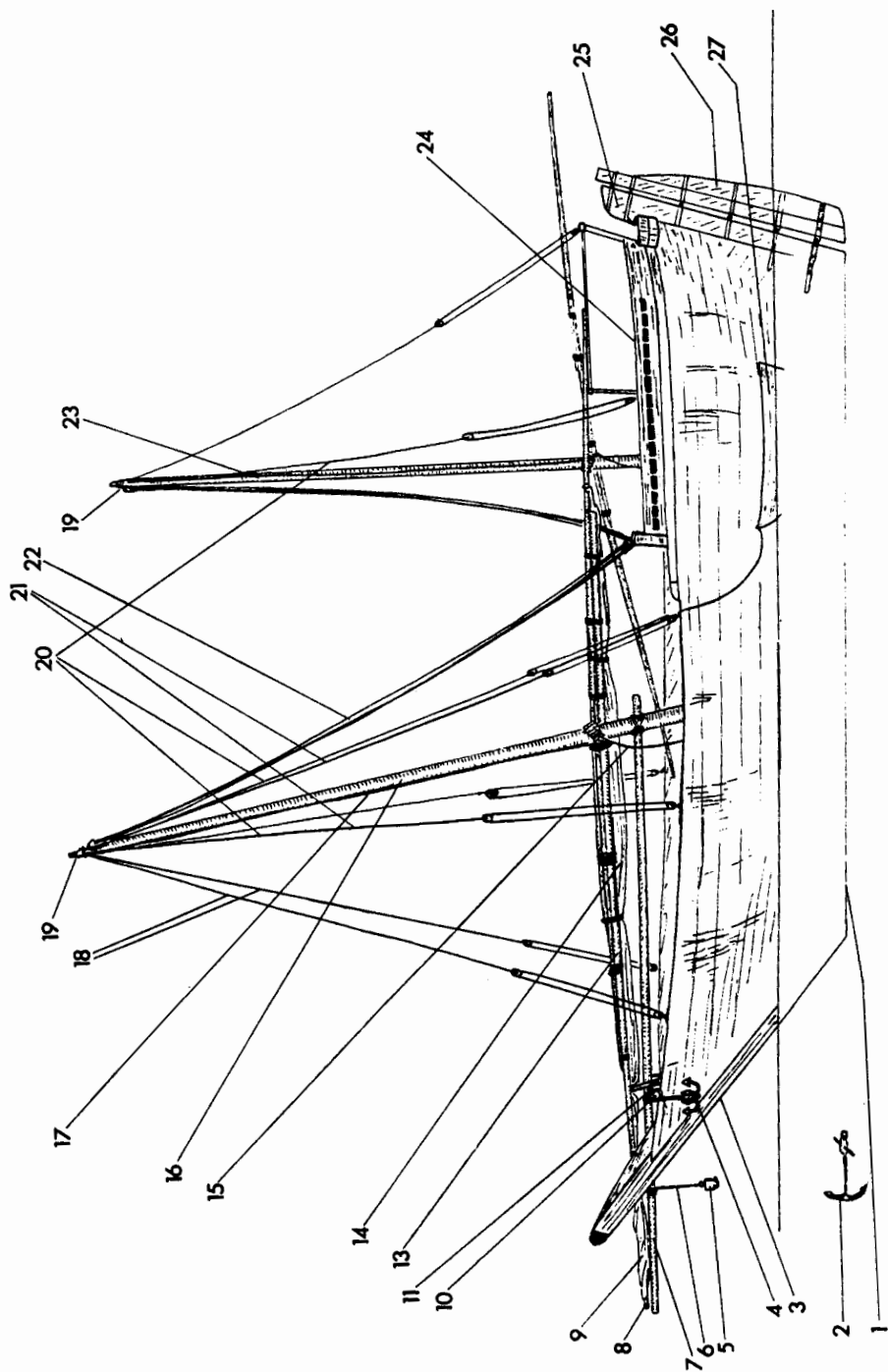
الشيخ

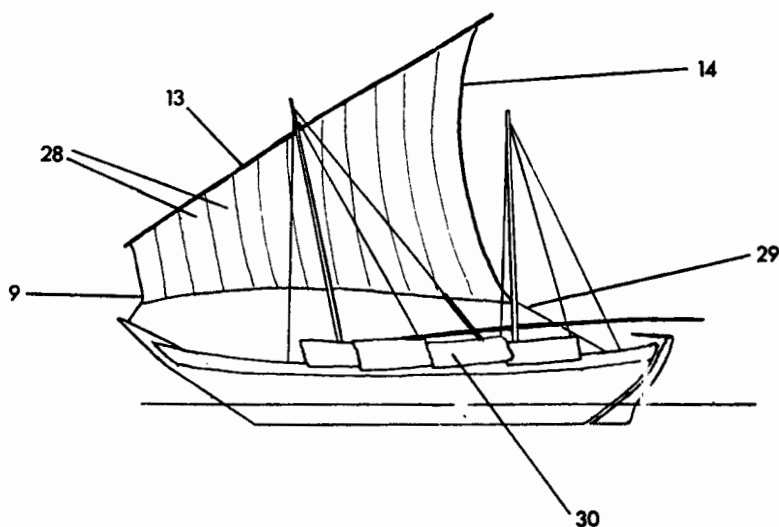
شهاب أحمد بن ماجد السعدي

رحمه الله



ستارگان و جهات در راهنمایی دریایی





KEY TO THE PARTS OF THE DHOW

(Ibn Mājid's terms in italics)

- | | |
|---------------------------------------|--|
| 1. <i>Hitrāb</i> | 16. <i>Daql</i> |
| 2. <i>Bāwrā</i> | 17. <i>Kankha</i> |
| 3. <i>Ṣadr</i> | 18. <i>Bīwār (Nawāmīr)</i> |
| 4. <i>Anjar (Ḥadīd)</i> | 19. <i>Qubb (Jāmūr)</i> |
| 5. <i>Sinn (Ṣīniya)</i> | 20. <i>Ḥibāl</i> |
| 6. <i>Khurāb</i> | 21. <i>Imrānīyāt</i> |
| 7. <i>Dastūr</i> | 22. <i>Baṣṣa</i> |
| 8. <i>Jādūm (Quddāmī ?)</i> | 23. <i>Ghulāmī</i> |
| 9. <i>Jawsh</i> | 24. <i>Dabūsa</i> |
| 10. <i>Kalb</i> | 25. <i>Tīfr ('Ajaz)</i> |
| 11. <i>'Abd</i> | 26. <i>Sukkān</i> |
| 12. <i>Fīṭṭiya</i> (position unknown) | 27. <i>Māshwā, Hūrī, etc. (Sanbūq)</i> |
| 13. <i>Firmal</i> | 28. <i>Shiqā'iq</i> |
| 14. <i>Shirā' (Qila')</i> | 29. <i>Daman</i> |
| 15. <i>Shart</i> | 30. <i>Darrāb (Binjāla ?)</i> |

آغاز گردش سپهر به باور ایرانیان باستان^۱

... ایرانیان و مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازده گانه دوازده هزار سال دانسته‌اند. زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است... به عقیده طایفه دیگر از ایرانیان سه هزار سال مذکور از اول آفرینش کیومرث، است زیرا پیش از او فلک شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم معزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و زمین معمور و آبادان نگشته و چون فلک به حرکت درآمد انسان نخستین در معدل النهار آفریده شد و نیمی از آن به طرف شمال و نیمی به طرف جنوب: و تناسل کرد...

توضیح درباره برخی واژه‌ها:

- اوهرمزد روز - نخستین روز هر ماه خورشیدی - نام‌های دیگر روزهای هر ماه چنین است:

۱- اوهرمزد	۱۱- خوار (خورشید)	۲۱- رام
۲- وهومن	۱۲- ماه	۲۲- باد
۳- ارت و هشت	۱۳- تیر	۲۳- دی به دین
۴- شهر یور	۱۴- گوش	۲۴- دین
۵- سپندارمذ	۱۵- دی به مهر	۲۵- آزد
۶- اوردات (خرداد)	۱۶- مهر	۲۶- آشتات
۷- امردات	۱۷- سروش	۲۷- آسمان
۸- دی به آذر	۱۸- رشن	۲۸- زامیاد
۹- آذر	۱۹- فروردین	۲۹- مار سپند
۱۰- آبان	۲۰- وهرام	۳۰- انیران

- اندروا = هوا، فضا.

- آسر = بی آغاز، ازلی، بی کرانه.

- کوست = سوی، سمت، کنار، گوشه.

- تیستر = ستاره باران.

- هفت اورنگ = دب اکبر

- میخ میان آسمان = و تدالسماء ستاره قطبی.

۱. به نقل از مجله آینده سال نوزدهم، مقاله چراغعلی اعظمی از صفحه ۴۵ تا ۵۰.

- امشاسپند = برترین ایزدان، که شمارشان شش است و همواره با اوهرمزد شمرده می شوند که با این ترتیب باید تعدادشان را هفت به شمار آورد.^۱
- خویشکاری = وظیفه.
- اختران = در بُندَهش ستارگانی می باشند که به فرمان اوهرمزد هستند.
- اپاختران = ستارگانی که با اهریمن سازش بیشتری دارند.
- اوهرمزد اپاختریک = مشتری که در زمره اپاختران است.
- اناهید = زهره.
- دام = آفریده، دامان، آفریدگان.
- خرفستر = جانور زیان بخش.
- دورایدن = راه پیمودن (برای اهریمن و یاران او)
- گوزهر یا جوزهر = به فتح اول و زای هوز... فلک اول قمر است... و هر یک از عقدۀ رَاس و ذنب را نیز گویند و آن محل تقاطع ملک حامل و مایل قمر است (برهان)
- در بُندَهش به نام «راه کایوسان» نیز آمده است.

منازل قمر

عربی	اوستائی	عربی	اوستائی		
غفر	hvsrv	۱۵	شرطان	Padevar	۱
زیانی	Srōi	۱۶	بطین	Pisparirz	۲
اکلیل	nvr	۱۷	ثریا	Parviz	۳
قلب	gl	۱۸	دبران	Paha	۴
شوله	afša	۱۹	هقعه	azesar	۵
نعائم	varaānt	۲۰	هنمه	bašn	۶
بلده	gāw	۲۱	ذراع	rawat	۷
سعد ذابح	gōi	۲۲	نزه	tarāha	۸
سعد بلع	murū	۲۳	طرف	azara	۹
سعدالسعود	bvndi	۲۴	جبهه	nahn	۱۰
سعدالایخیه	kahtsar	۲۵	زنبره	maiān	۱۱
فرغ مقدم	vahtma	۲۶	صرفه	avdam	۱۲
فرغ مؤخر	yān	۲۷	عراء	mašāha	۱۳
بطن حوت	kaht	۲۸	سماک	spnr	۱۴

۱- امشاسپند به معنی بی مرگ مقدس.

- اوسنانی از بن دهمش بزرگ - ۲۳
- عربی از کتاب آثارالباقیه ابوریحان بیرونی - ۴۱۴

اهم منابع

- بُندَهِش بزرگ (ایرانی) ت دا- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره، ۸۸
- آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، صیرفی. تهران ۱۳۲۱، شرکت طبع کتاب.
- رساله ماه فروردین روز خرداد- متن‌های پهلوی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره، ۱۱۲.
- دین کرت. نسخه د ۱۰ الف - انتشارات دانشگاه شیراز، سال ۱۳۵۵.
- فرهنگ برهان قاطع.
- یادداشتهای شخصی از منابع موثق.

زایچه آغاز گردش سپهر با ذکر منازل عمر
به پهلوی و سغدی و خوارزمی
و عربی و اوستایی

زایچه آغاز گردش سپهر با ذکر منازل عمر به پهلوی و سغدی و خوارزمی و عربی و اوستایی						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱		
۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱						۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱ ۲۶ ۱۵ ۲۱			۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ ۱۷ ۲۳ ۲۶ 		

سید ۵۷۵	ولایت ۵۶۴۴	سید ۵۷۵ ولایت ۵۶۴۴
۵۷۵ ۵۶۴۴		۵۷۵ ۵۶۴۴
۵۷۵ ۵۶۴۴	ولایت ۵۶۴۴	سید ۵۷۵ ولایت ۵۶۴۴

زاجچه آغاز گردش سپهر - بندهش بزرگ ۲۲

۵۷۵ ۵۶۴۴	۵۷۵ ۵۶۴۴	۵۷۵ ۵۶۴۴
سید ۵۷۵	ولایت ۵۶۴۴	سید ۵۷۵ ولایت ۵۶۴۴
۵۷۵ ۵۶۴۴		۵۷۵ ۵۶۴۴
۵۷۵ ۵۶۴۴	ولایت ۵۶۴۴	سید ۵۷۵ ولایت ۵۶۴۴

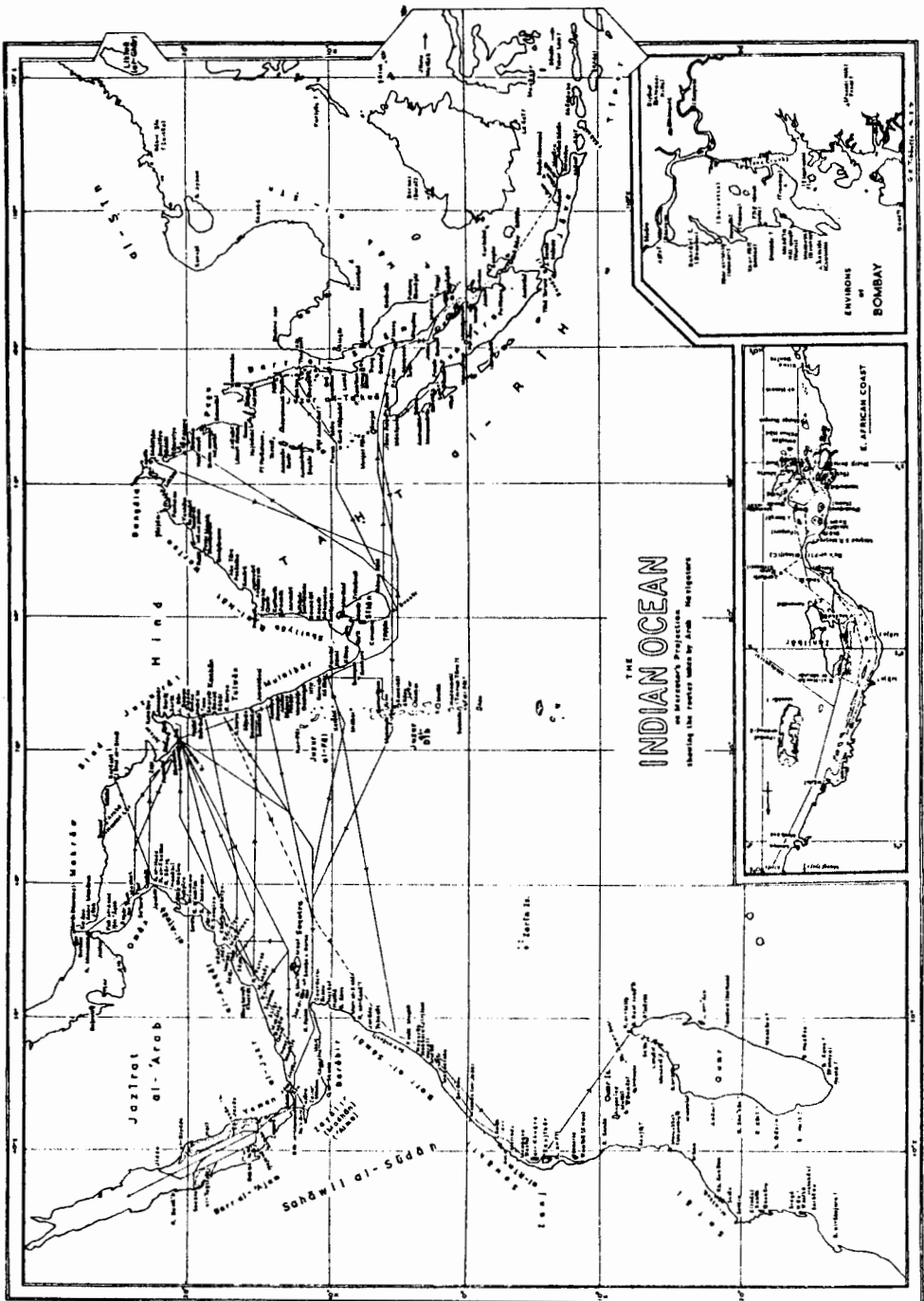
زاجچه آغاز گردش سپهر با ذکر منازل قمر - بندهش بزرگ ۲۲ و ۲۳

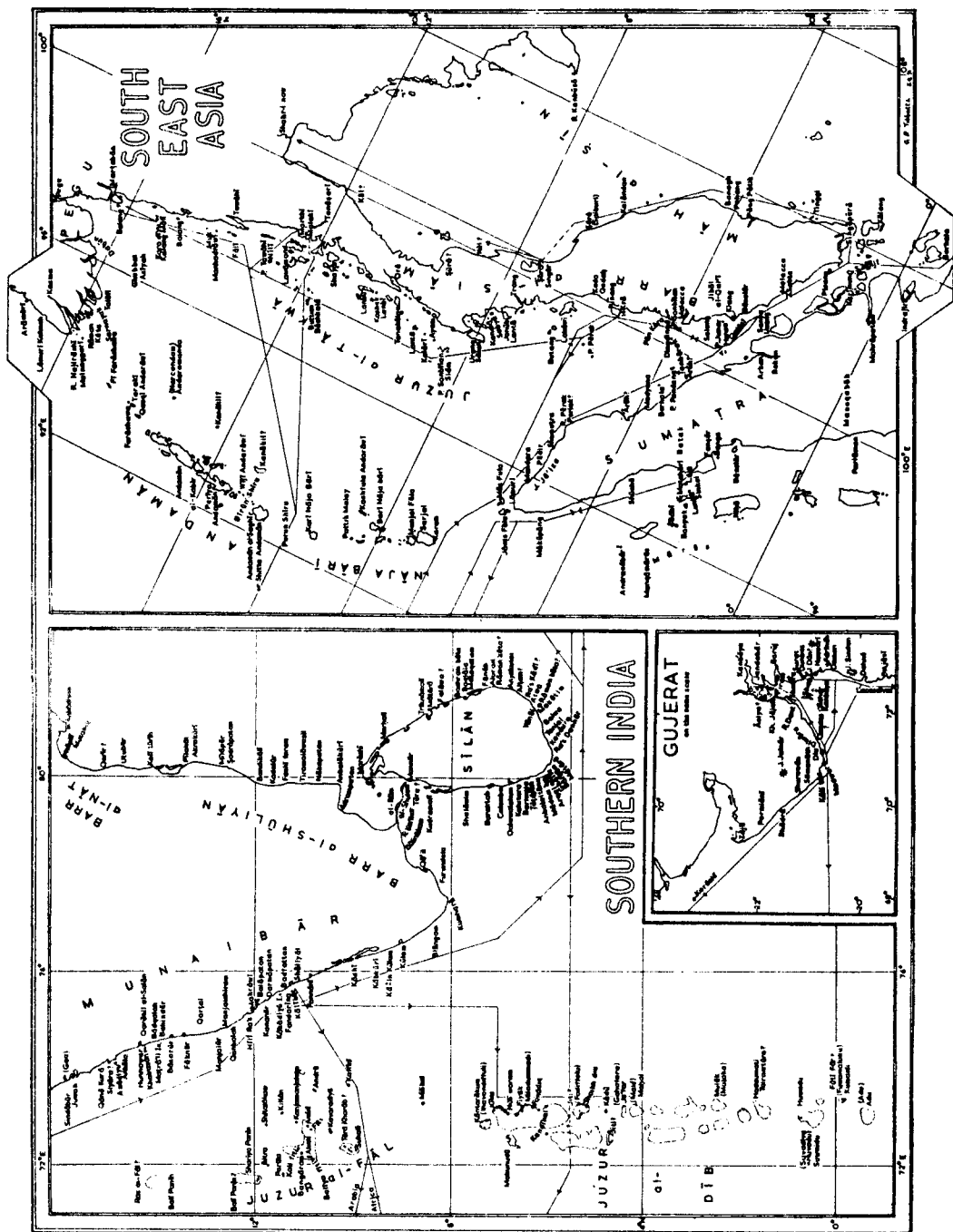
جدول منازل قمر

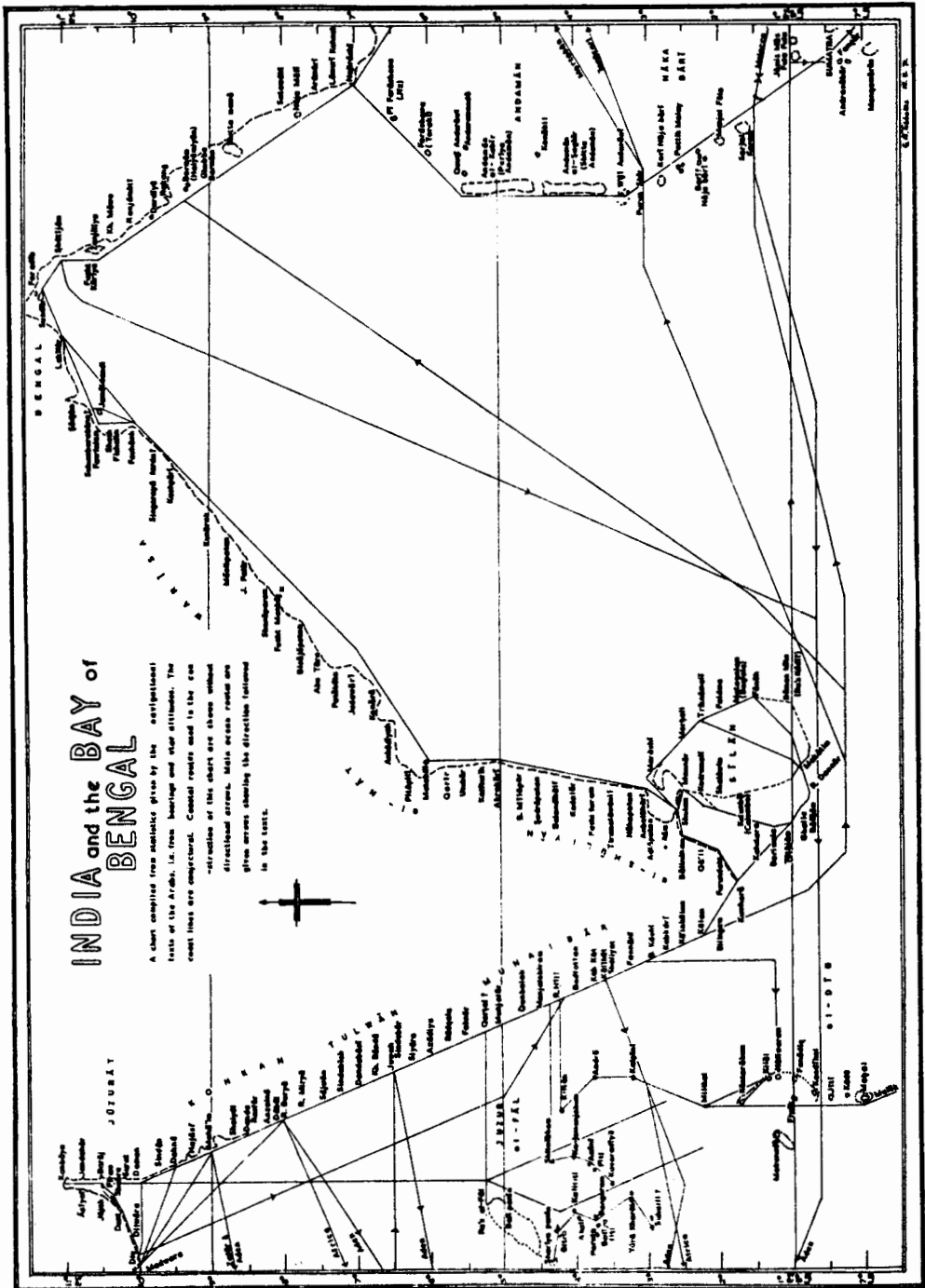
نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سفد	نامهای اهل خوارزم بلغت آن	نامهای منازل قمر بلغت عرب	نامهای آن بلغت سفد	نامهای اهل خوارزم بلغت آن
الثريا	پروی	پروی	الاكلیل	غنوند	اغنوند
الدبران	بابرو	بابرو	القلب	بغنوند	نغنوند
المقعة	مرازنه	اخماه	الشولة	مغن سدویس	داریند
الهنعة	رشنوند	خویا	النعائم	بشم	سرذیو
الذراع	غنغ	غوئف	البلدة	وژزیک	مرخشیک
النثره	غنغ	جیری	سعد الذابح	وتند	خچمن
الطرف	خمشیش	خمشیش	سعد بلع	یوغ	یوغ
الجبهة	مغ	اجیر	سعد السمود	شدمشیر	سدمسیج
الزبرة	وذہ - وذ	امغ	سعد الاخبيه	شوش	مشتوند
الصرفة	ویذو	ویذیو	الفرغ المقدم	فرشت بات	فرخشیش
العواء	فستشت	افست	الفرغ المؤخر	برفرشت	وبیر
السماء	شفار	اخشفرن	بطن الحوت	ریوند	ژداذ
الفجر	سرو	شوشک	الشرطان	بشیش	ریوند
الزبانيان	فسرو	سرافسریو	البطين	برو	فرنخند -

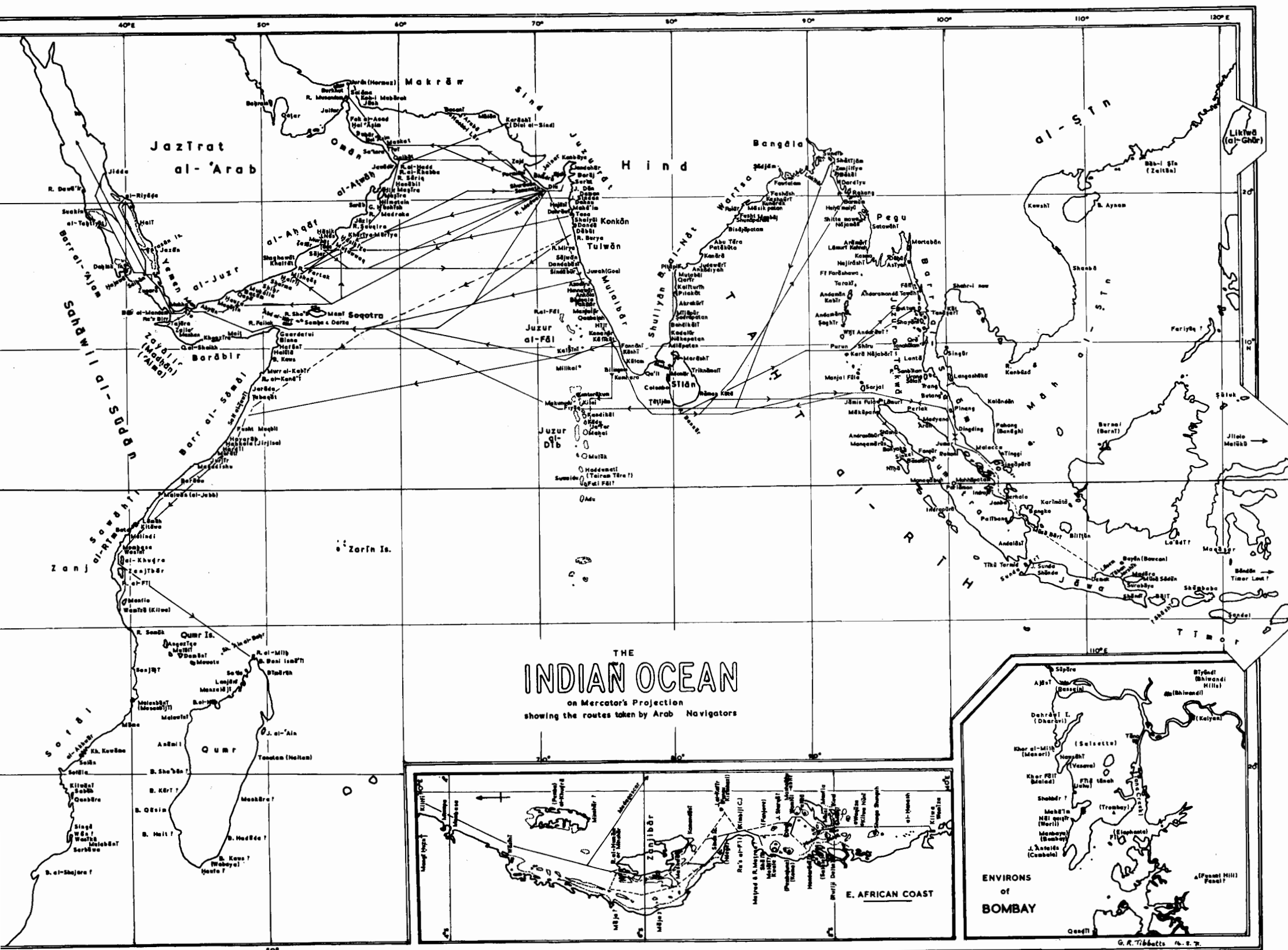
جدول احوال کواکب منازل

نامهای منازل ماه	کمیت ستارگان آن	طلوع آن در ماه‌های سربانی‌ها در سال هزار و سیصد اسکندری در روزی از آن که طلوع میکند سقوط با غروب آن در ماه‌های سربانی در سال هزار و سیصد اسکندر رومی در روزی از آن که غروب میکند	مراتب صور ستارگان ماه بعقیده اهل نجوم	مراتب صورت‌های کواکب آن بعقیده تازیان
ب	پسان	کب	تبرین اول	کب
ج	۰	د	دنبه	د
و	ایار	یز	کوهان نور	کب
ا	لا	ل	چشم نر	دنبه
ج	حزیران	بیج	راس الجبار	چشم نور
ب	کو	کانون اول	دوقدم توأم‌نالی	راس الجوزاء
ب	ط	کانون آخر	دورأس نوأمان	قوس‌جوزاء
ج	نموز	کب	سرطان	ذراع گسترده برج شیر
ب	آب	د	گردن شیر	بینی شیر
د	آب	یز	بال و قلب شیر	دو چشم شیر
ب	آب	لا	دم شیر	پیشانی شیر
ا	بیج	آذار	طرف بهلولی شیر	شانه شیر
د	ایلول	کز	سینه عذراء	دنب شیر
ا	تشرین	ط	بد عذراء	ران اسد
ج	کب	نيسان	دامن عذراء	ساق شیر
ب	د	۰	کفه میزان	نیش کژدم
ب	تشرین آخر	یز	پیشانی عقرب	دو شاخ عقرب
ا	ل	لا	قلب عقرب	راس عقرب
ب	بیج	حزیران	نیش عقرب	قلب عقرب
ح	کو	کو	کمان رامی	مغفر عقرب
۰	کانون آخر	ط	بدن رامی	شتر مرغ
ب	کا	نموز	شاخ بزغاله	جایگاه تپی
ب	ج	د	دست چپ ساکب‌الماء	در صورتی نیست
ج	شباط	یز	شانه چپ ساکب‌الماء	در صورتی نیست
د	ا	لا	ذراع راست ساکب‌الماء	در صورتی نیست
ب	اذار	بیج	شانه فرس و طرف راست آن	دسته دلو علیا
ب	کز	ایلول	بال فرس و ناف آن	دسته دلو سفلی



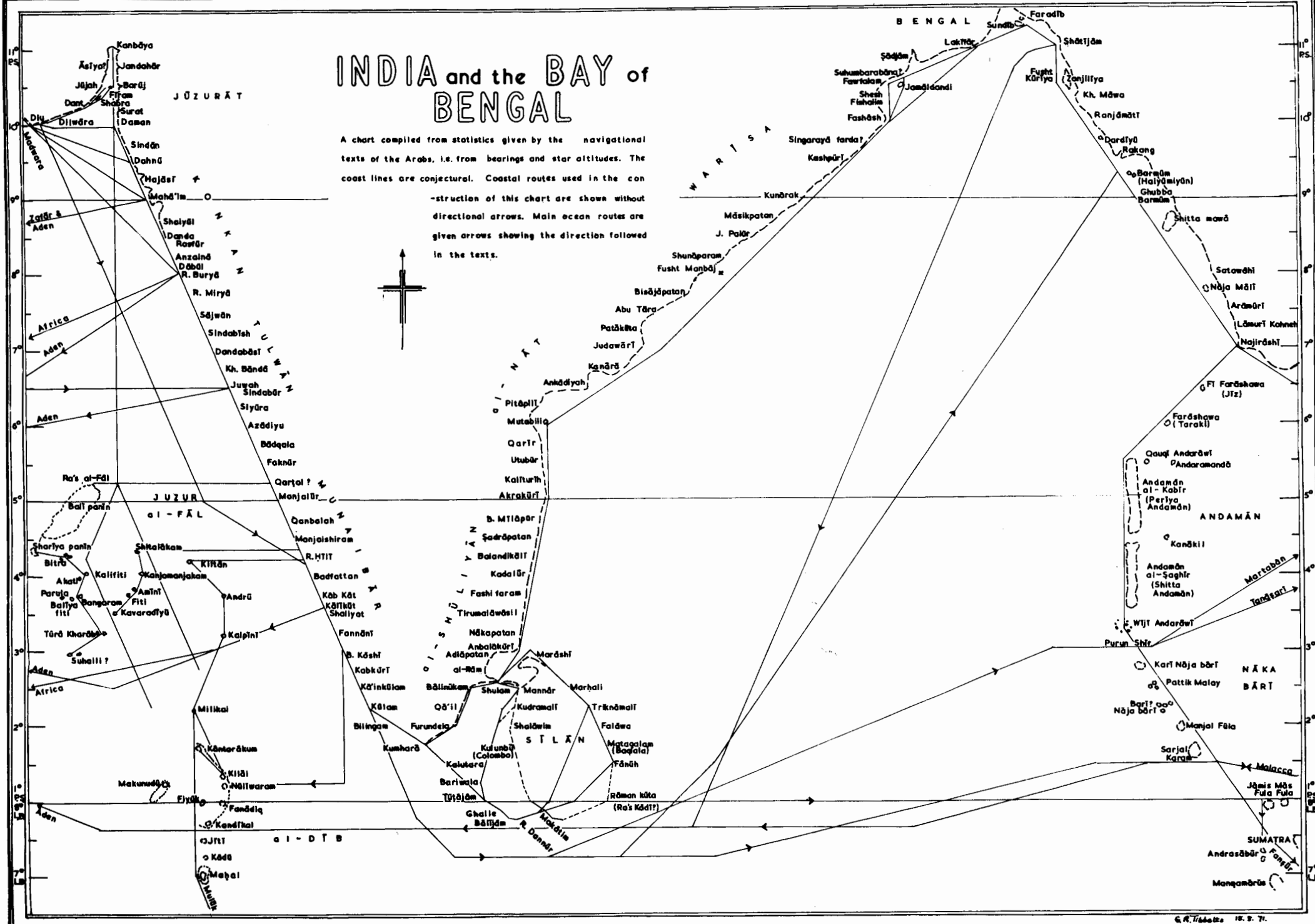


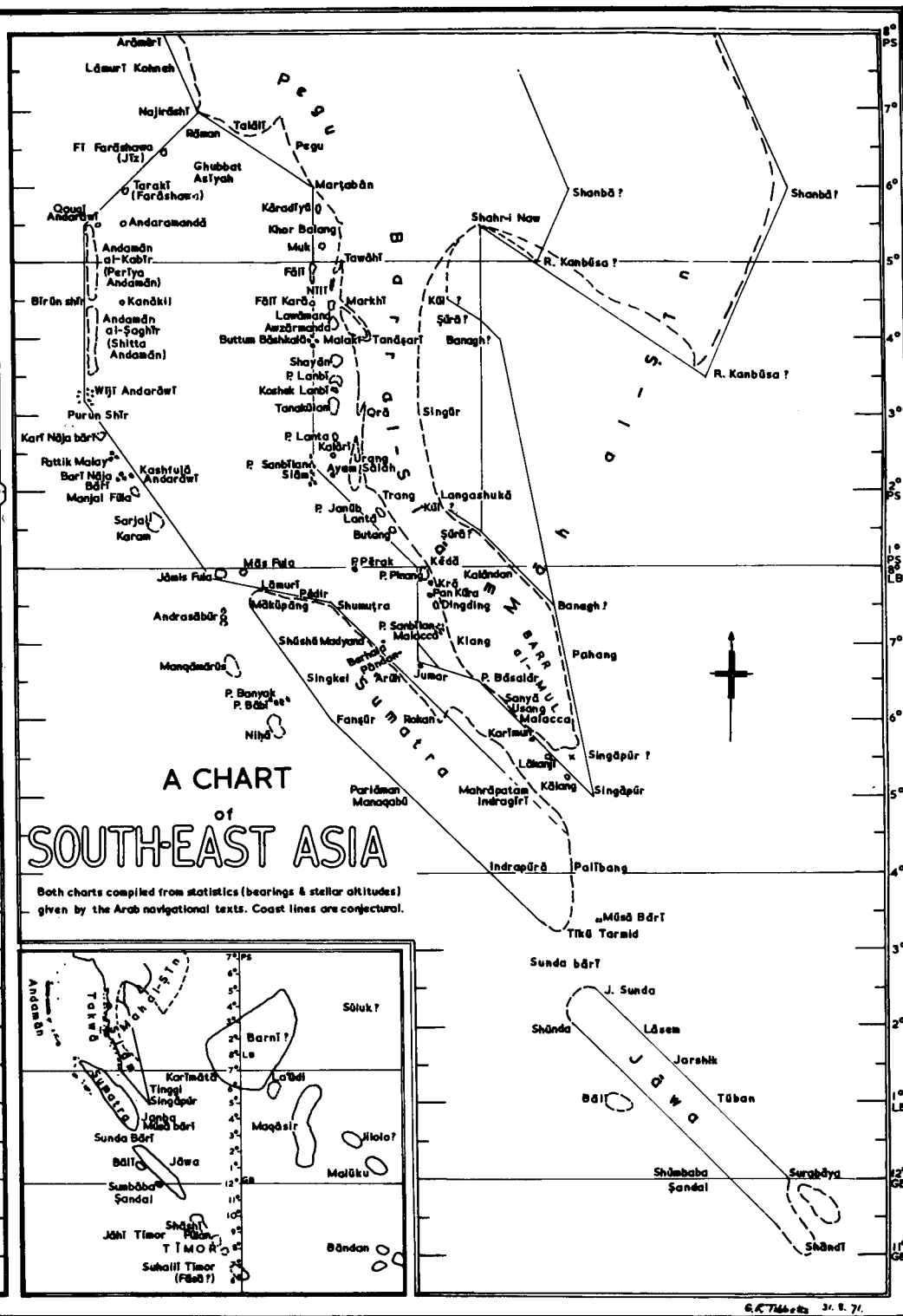
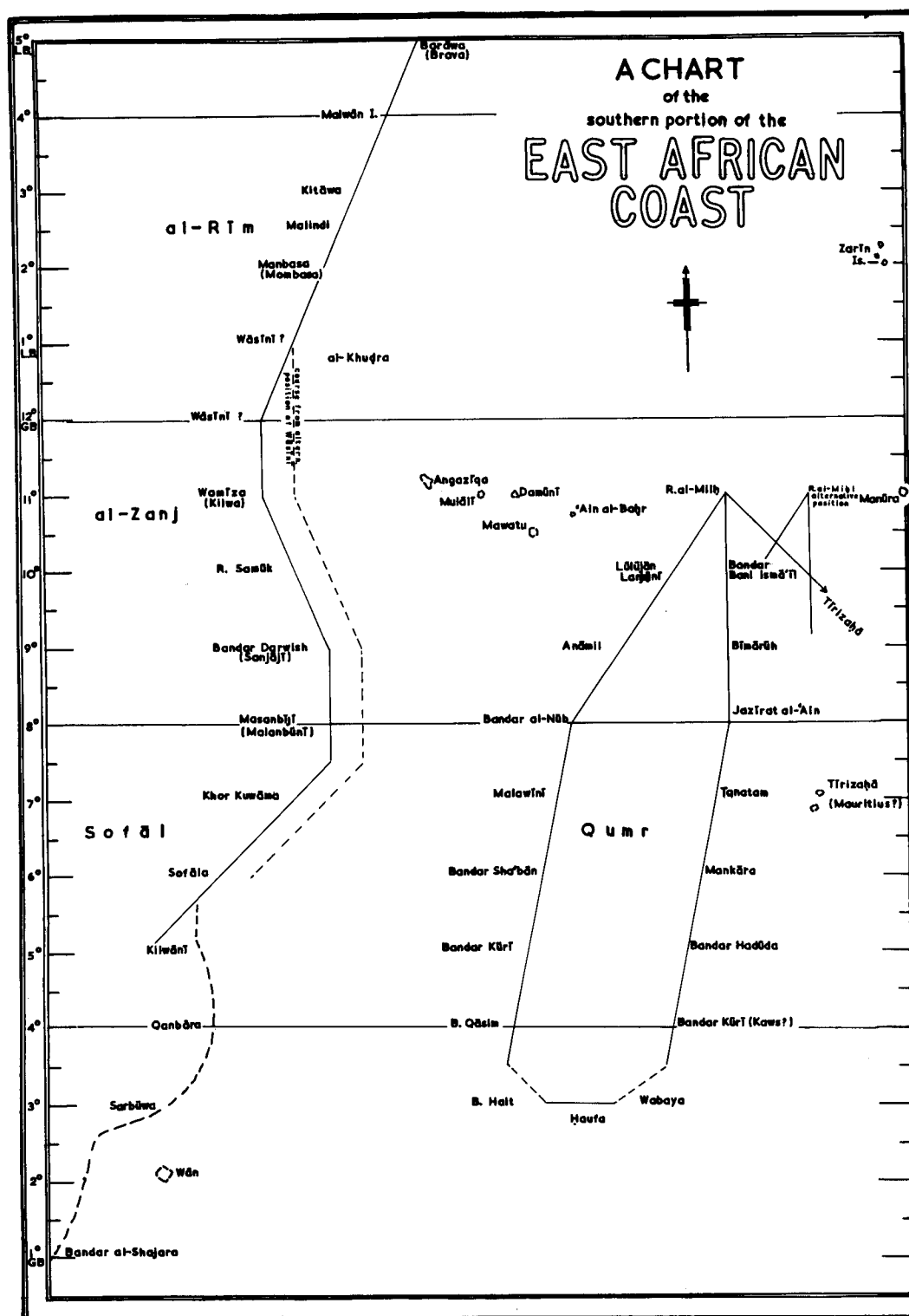




INDIA and the BAY of BENGAL

A chart compiled from statistics given by the navigational texts of the Arabs, i.e. from bearings and star altitudes. The coast lines are conjectural. Coastal routes used in the construction of this chart are shown without directional arrows. Main ocean routes are given arrows showing the direction followed in the texts.

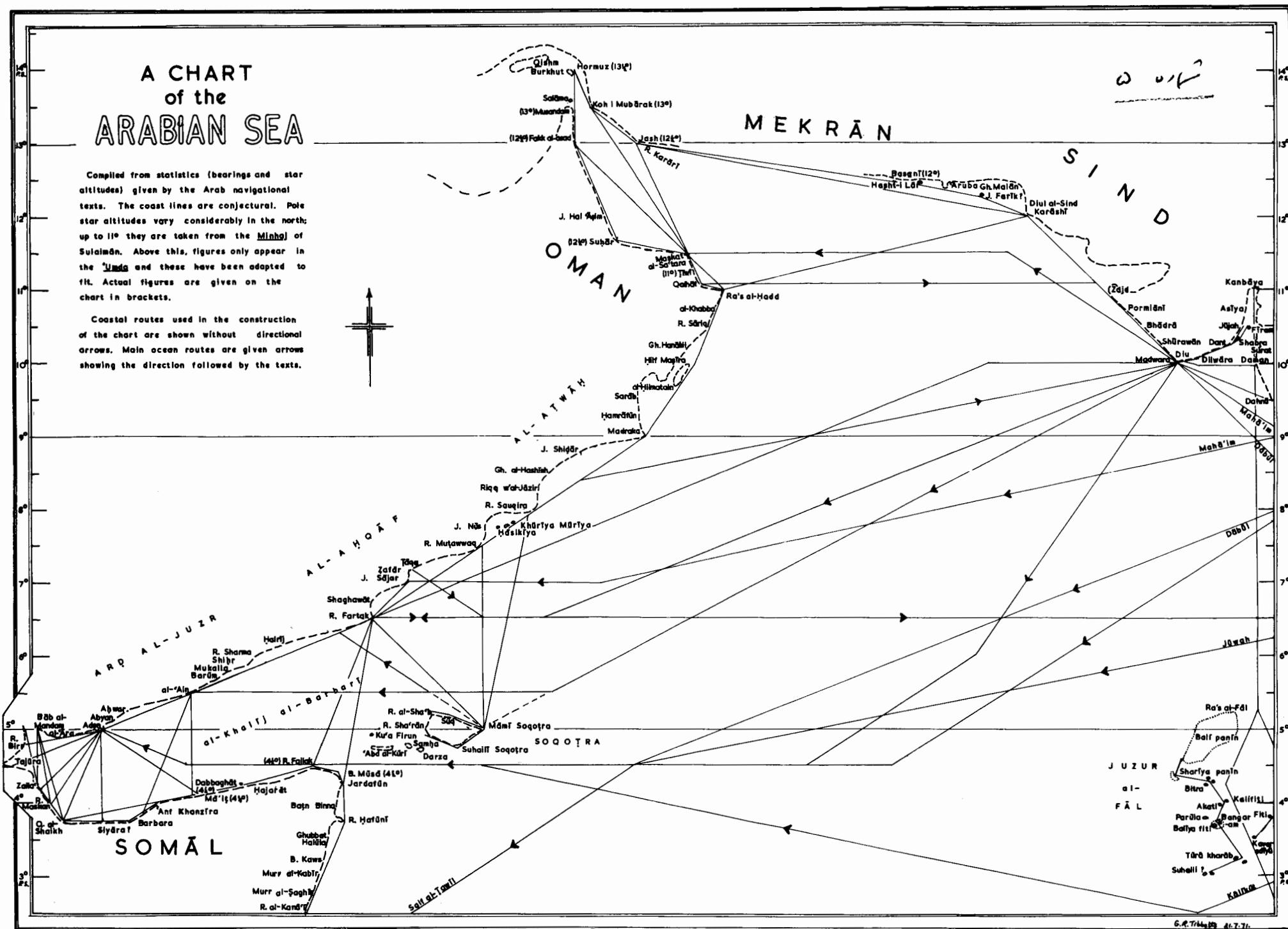




A CHART of the ARABIAN SEA

Compiled from statistics (bearings and star altitudes) given by the Arab navigational texts. The coast lines are conjectural. Pole star altitudes vary considerably in the north; up to 11° they are taken from the *Minhaj* of Sulaimān. Above this, figures only appear in the *Umda* and these have been adapted to fit. Actual figures are given on the chart in brackets.

Coastal routes used in the construction of the chart are shown without directional arrows. Main ocean routes are given arrows showing the direction followed by the texts.



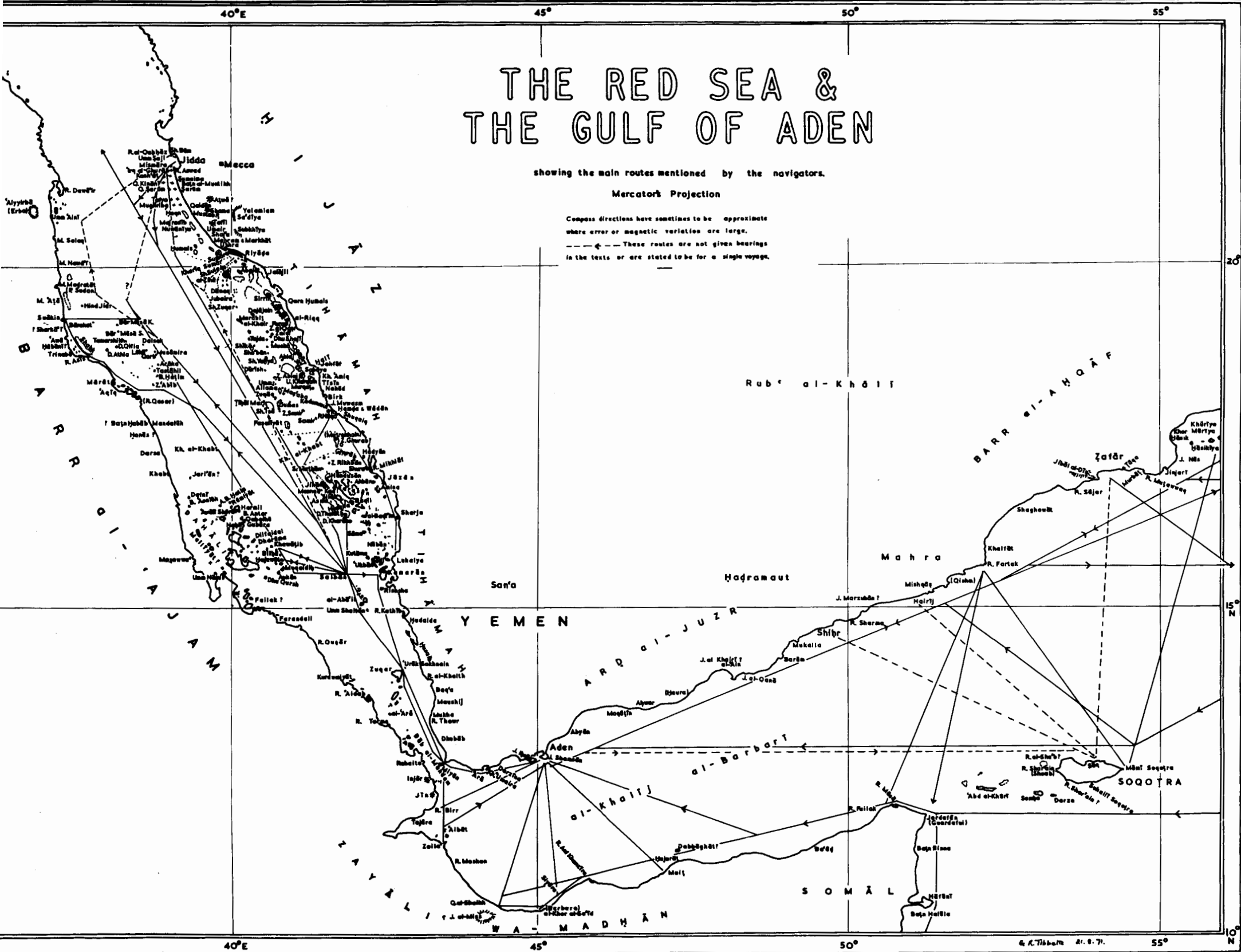
THE RED SEA & THE GULF OF ADEN

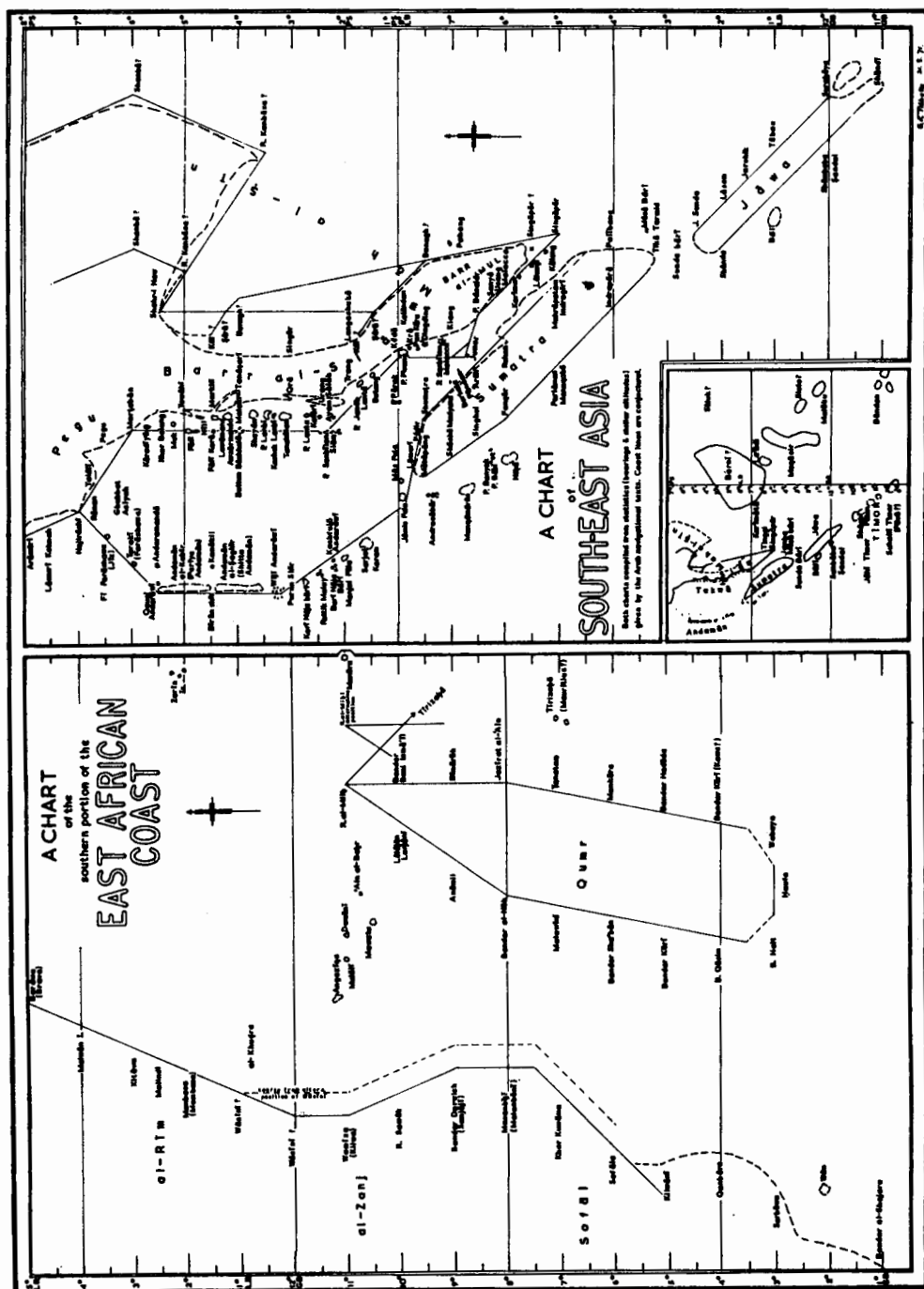
showing the main routes mentioned by the navigators.

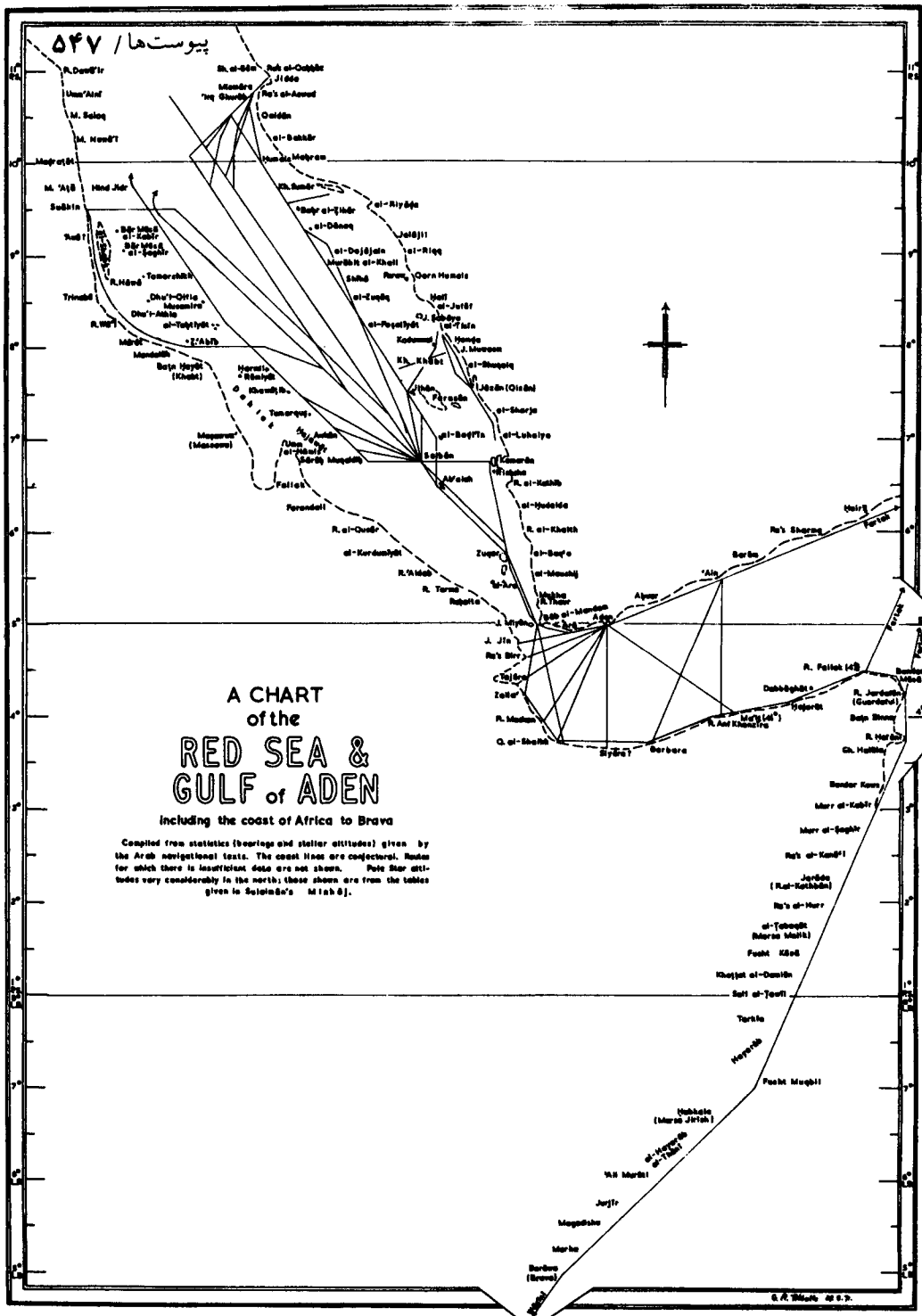
Mercator's Projection

Compass directions have sometimes to be approximate where error or magnetic variation are large.

--- These routes are not given bearings in the texts or are stated to be for a single voyage.





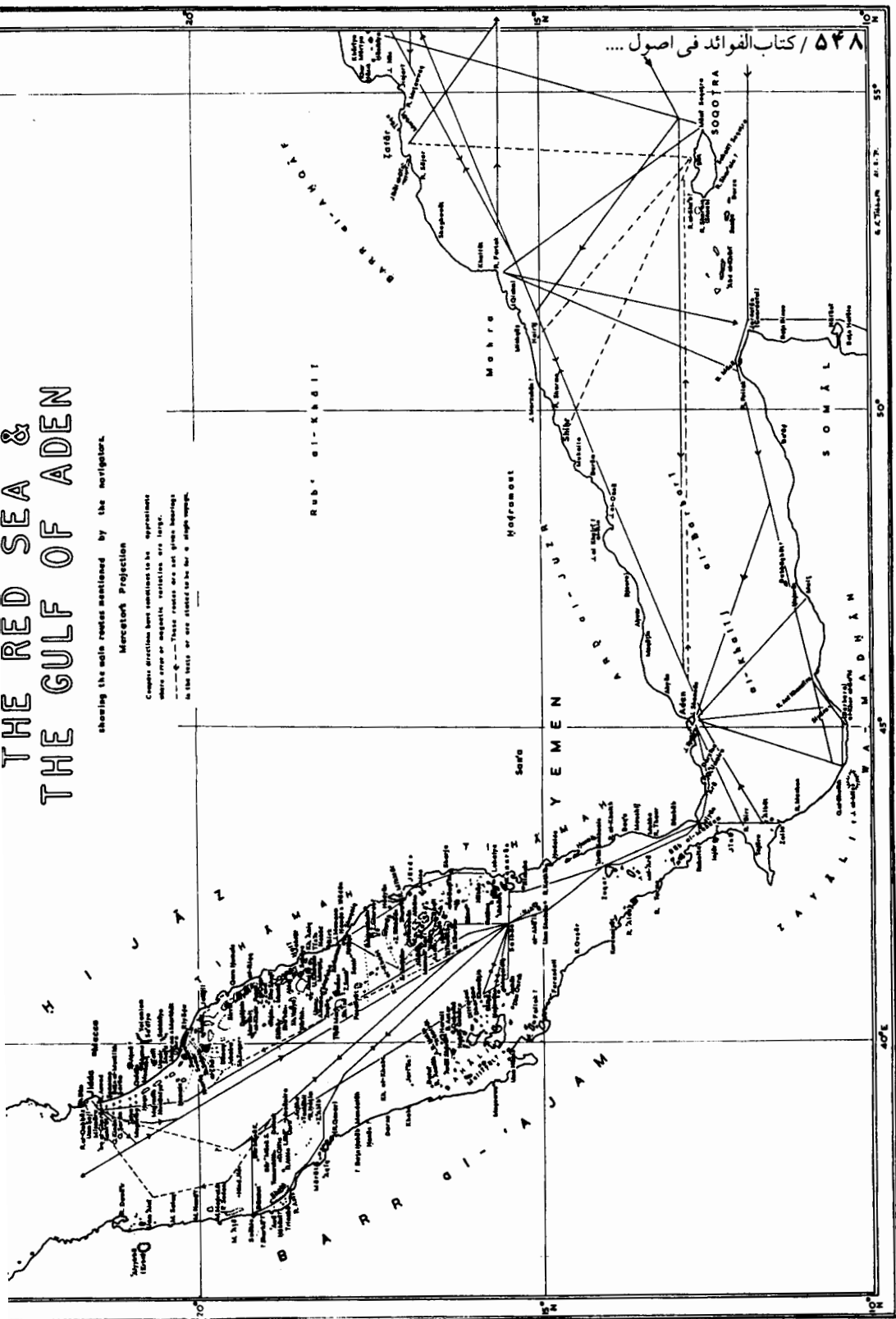


THE RED SEA & THE GULF OF ADEN

showing the radio routes mentioned by the navigators.

Mercator's Projection

Compass directions here indicated to be approximations where error or magnetic variations are large.
---R--- These routes are not given bearings in the lists or are stated to be for a single voyage.



٥٢٨ / كتاب الفوائد في اصول

فهرست ها

اعلام جغرافیائی

اعلام اشخاص

اعلام اشخاص

آ

- آلبرتو کانتینو (مؤلف): ۳۹
آثار شهرهای باستانی (کتاب): ۴۰۰
آدم (ع): ۲۰۱، ۳۳۸
آکادمی عرب (مجله - دمشق) ۴۳
آکادمی علوم: (مجله) (لنینگراد) ۴۳
آل محمد (ع): ۲۳
آلن ویلیز (مؤلف): ۳۴، ۷۲، ۱۲۶
آلن ویلیز (مؤلف): ۱۵۳
آریاسورا (بودا): ۵۶

الف

- اباضی (مذهب): ۲۳
اباضیه (مذهب): ۴۲۴
ابراهیم بن حسن بن سهل بن آبان
(دریانورد مؤلف) ۱۱۱
البتانی (مؤلف) - البطانی: ۳۳۵
البتانی (کتاب زیج): ۱۱۴
ابناء الاحرار - آزادزادگان: ۱۲۵
ابن ابی العوجاء: ۲۰، ۱۹۴
ابن الفقیه (مؤلف): ۳۳۴
ابن المعتمر: ۷۸
ابن الوردی (مؤلف): ۱۱۳
ابن بطوطه (مؤلف): ۴۹۲
ابن حوقل (مؤلف): ۱۱۳، ۱۱۵، ۳۳۵
ابن خرداذبه (مؤلف): ۵۷، ۱۱۷، ۱۱۸
ابن سعید (مؤلف): ۱۱۴، ۳۳۵
ابن سینا (شیخ الرئيس): ۲۴
ابن سینا (کتابخانه): ۱۷۱
ابن شاطر (مصری - مؤلف): ۱۱۴
ابن عبدالعزیز ابن احمد المغربي ۶۲
ابن کهلان - پسر کهلان - پورکهلان
(دریانورد): ۱۸، ۲۰۵
ابوالحسن الصوفی (مؤلف): ۱۱۲، ۱۱۳
ابوالنصر (مؤلف): ۸۹، ۱۱۲
ابوالنصری (مؤلف): ۱۶۵، ۱۷۶
ابوحنیفه دینوری: (مؤلف): ۱۱۴
ابوزید حسن سیرافی: (مؤلف) ۱۷۴
ابوسعید حسن جنبانی - قرمطی: ۲۱

اسدالله الغالب ۛ علی ابن ابیطالب (ع):

۷۹

استاد هرمز دیلمی: ۱۳۷

اسکندر ذی القرنین ۛ ذوالقرنین: ۲۱۴،

۳۳۸، ۳۳۴

اسکندر رومی ۛ ذی القرنین: ۳۳۸

اسماعیل بن حسن بن سهل بن آبان: ۶۱،

۴۰۹، ۶۳، ۶۲

اسناد هرموز در آرشیو پرتغال: (کتاب)

۲۳

اشکانیان (پارت ها): ۲۲

اعلام الناس فی احوال غوص و الغواص

(کتاب صید مروارید): ۱۷۳

اقبال آشتیانی (عباس - مؤلف): ۵۲،

۱۳۷، ۱۲۵، ۱۲۴

اقتداری (خانم مهندس امید): ۳۶

الغ بیگ (شاهزاده): ۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹

الغ بیگ (زیج): ۲۰

المیلاندی (ارمیرانت): ۳۱، ۶۷

المبادی و الغایات: (کتاب) ۳۳۴

امراء القیس (شاعر): ۷۸، ۲۰۸

المجسطی (کتاب): ۱۱۳

اناهیتا (ناهید): ۳۲۸

انجمن آسیائی بمبئی (مجله): ۳۸

انجمن آثار ملی: ۳۲۸، ۳۲۹

انستیتوی جغرافیائی لنینگراد: ۴۳

انستیتوی شرقی لنینگراد: ۴۳

انوشیروان: ۲۳

اوستا (کتاب): ۱۷۹

اوقاف گیب: ۱۶، ۳۵

۱۳۲

ابو عبدالله محمد البطانی: (مؤلف): ۱۱۴

ابوعلی حسن المراكشی: ۱۱۲

ابونواس (شاعر): ۷۸

ابن هیجا: ۷۸

اجود بن زامل بن حسین العامری: ۴۲۳

احسائی (شیخ احمد) ۲۲

احمد بن تبرویه (دریانورد): ۶۱، ۶۳،

۱۲۰، ۱۹۵

احمد بن محمد بن الجمال: ۹۲

احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن

النصری بن الموقیرا: ۶۲

احمد بن محمد بن عبدالرحمن

ابی الفضل المغربي: ۱۹۵

احمد بن محمد بن عفرار: ۴۲۵

اخبار الطوال (کتاب): ۱۱۴

اخبار الصين و الهند (کتاب): ۵۷، ۱۱۸

اختیارات الشهاییه (کتاب): ۱۱۳

ادبیات بودائی: ۵۶

ادریس (ع): ۱۶۰، ۲۳۴

اراجیز (کتاب): ۲۷، ۱۸۸، ۱۸۹

ارجوزه (کتاب): ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۴۰، ۷۷،

۱۳۰، ۱۴۰، ۱۹۹، ۳۹۱

ارجوزه الجامع (کتاب): ۸۱

ارجوزه الحاویه (کتاب ۛ حاویه: ۳۳۸

ارجوزه الخمسة (کتاب): ۸۲

ارجوزه بر العرب فی خلیج فارس (کتاب):

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۹۹، ۴۸۹، ۴۹۱

اردشیر (ساسانی): ۲۳

اساطیر ایرانی (کتاب): ۱۲۶

اولین گامها در شرق افریقا (کتاب): ۷۱
اهل کھف: ۴۰۵
ایرانیان در شرق افریقا (کتاب): ۴۱۴

ب

بابشاد فسانی (دریانورد): ۱۱۸
بادهای موسمی: ۵۵
باروش - لباروش (مؤلف): ۲۷
بحتری (شاعر): ۷۸

بحرانی (غیر بحرینی): ۱۲۶

بخت نصر: ۳۳۴

بدر بن محمد الکثیری: ۴۲۶

البدیعیات (کتاب): ۷۸

برتن (سیر ریچارد - مؤلف): ۱۸، ۱۹،
۷۱، ۳۴

البرق الیمانی فی فتح العثمانی (کتاب):
۶۷، ۴۱، ۳۱، ۳۰

برکات بن حسن بن عجلان: ۴۵۷

بزرگ بن شهریار ناوخدای را مهرمزی
(مؤلف): ۱۶۸، ۱۳۸، ۱۱۸، ۵۰

بسط الارض (کتاب): ۱۱۴

بطليموس، (مؤلف): ۱۱۳، ۳۳۴

بلوچ (قوم): ۲۳

بلوچی (لهجه): ۵۲

بندرعباس و خلیج فارس (کتاب): ۳۹۹

البلیغہ (قصیده): ۸۴

بنیاد ترجمه شرقی: ۳۹

بنیاد فرهنگ ایران: ۴۱۴

بنی زیاد: ۴۲۶

بنو سلیمان: ۴۲۶

بنو عفرار: ۴۲۶

بودا - بردیستاوا: ۵۶

بوربونیکو (موزه): ۳۸

بوسعیدیان (قرمطی): ۱۲۶

بهاء الدوله (دیلمی): ۱۸

بهرام بن حسن (جنابی قرمطی): ۲۱

بیرونی (ابوریحان): ۲۴

بیتنر (مؤلف): ۳۹

پ

پارسی (ساحل نشین): ۲۸

پارسیان: ۴۲۴

پرتغالیان: ۱۲۳

پرتغالی ها در عربستان جنوبی (کتاب):
۱۵۱

پرپلوس دریای اریتره (کتاب): ۵۵، ۵۶،
۱۱۶، ۵۷

پرینسپ (جیمز - مؤلف): ۳۹، ۳۸، ۳۴،
۱۴۶، ۴۲

پسران سند باد (کتاب): ۷۲، ۳۴

پسر کهلان - ابن کهلان: ۱۹۲

پل ویتلی (دکتر): ۴۸

پورگستال (بارون جوزف، هامر - مؤلف
محقق): ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۲۶، ۱۵،

۴۵، ۴۴

پیری رئیس (دریا سالار ترک): ۱۴۴،
۱۴۹، ۱۴۶

ت

تاجریه (نسخه کتاب فوائد): ۱۵

۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۷،
۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۱،
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۱۱،
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶،
۳۳۰، ۳۱۱، ۳۴۲، ۳۶۷، ۳۷۶،
۴۰۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۵۰

تیر (ایزد): ۳۲۸

تیمور (لنگ - امیر): ۲۰، ۱۳۹

ث

ثلاث ازهار فی معرفة البحار (کتاب): ۲۵،
۲۹

ثلاث راهما نجات مجهولتان (کتاب): ۲۵

ج

جاتا كاملا (کتاب): ۵۶، ۱۶۹

جالوت: ۱۹۸

جان هاميلتون (شاعر): ۳۳، ۳۴، ۷۰، ۷۱

جعفر صادق (امام (ع)): ۲۰، ۲۱، ۱۹۴،

۲۰۵

جغرافیای شرقی ها (کتاب): ۴۱

جمال عبدالناصر (سرهنګ مصري): ۱۶

جنجی (شیخ شهاب احمد ابن ماجد):

۱۹۱

جونستون (مؤلف): ۱۵۳، ۱۶۱

چ

چرکس ها: ۴۲۶

تاریخ (سرگذشت) دریانوردی ایرانیان:

۵۳

تاریخ یزدگردی: ۱۴۸: ۱۴۹

تبرویه: ۶۱، ۱۲۰

تبرویه دیلم: ۱۱۸

تحفة الفحول (کتاب): ۴۰، ۵۱، ۱۴۴،

۱۴۵، ۱۴۶

تحفة الکبار (کتاب): ۵۱

تحلیل های جغرافیائی (مجله): ۴۲

ترک ها: ۴۰۷

تعلیمات دریائی و متون جغرافیائی

عرب ها، ایرانیان، ترک ها (کتاب):

۱۴، ۳۱، ۳۹، ۶۸، ۱۴۴

تفسیر الهدیهل - شرح الیدیهل (کتاب):

۱۱۵

تقویم البلدان (کتاب): ۸۹، ۱۱۲، ۳۳۴،

۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۴

تقویم البلدان (نوشته امیر حماة): ۴۰۹

التنبیه و الاشراف (کتاب): ۵۰

تورات (کتاب): ۳۲۲

توران شاه سلغری (امیر هرموز): ۱۳۴،

۱۲۵

توماس چک (مؤلف): ۳۹

تیبستس (جی. آر. مؤلف): ۱۶، ۱۷، ۱۸،

۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۵۰، ۵۱،

۵۳، ۵۴، ۷۳، ۷۶، ۹۲، ۱۱۷، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴،

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۷۷،

۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴،

۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵،

ح

- حاج الحرمین (شیخ شهاب احمد بن
ماجد السعدی): ۱۹۲، ۴۹۲
حاجی خلیفه (مؤلف): ۱۵، ۳۷، ۵۰،
۱۱۴
حارث بن عباد: ۷۸
حاویه (کتاب): ۱۷، ۳۷، ۴۰، ۵۱، ۶۶،
۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۱۰۶،
۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۸۵، ۱۸۷،
۱۸۹، ۱۹۹، ۳۵۲، ۳۷۱، ۳۹۱
حاویه (کتاب اثر سلیمان مهری): ۴۰
حتش (سلطان حبشه): ۴۱۹
الحجازیه (ارجوزه): ۴۵۶
حریری (کشتی): ۱۵۴، ۱۶۰
حساب التفصیل الغیله (کتاب): ۱۵۸
حسن المحانیمی: ۶۴
حسن (عزت - مؤلف): ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۵۲،
۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۸، ۲۰۳،
۲۵۶، ۳۲۳
حمصی و. (خانم آسما): در مقدمه تیتبس
حنفی (مذهب): ۲۳
حورانی (جرج: مؤلف): ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۷

خ

- خسروانیان (بحرین): ۲۱
خضر (ع): ۲۲۰، ۲۰۱
خلاصة الهيئة (کتاب): ۵۰
خلافت عباسی: ۲۳
خلیج فارس (کتاب): ۱۷۹
خواجه نصیرالدین طوسی: ۲۰، ۹۹،

۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۹

- خواشیر (دریانورد): ۶۳، ۲۰۶، ۲۰۷
خواشیر بن یوسف بن صلاح الاریکی:
۶۱، ۱۲۰، ۱۹۵
خوارج (فرقه): ۲۳
خوری (ابراهیم - مؤلف): ۱۶، ۱۷، ۳۵،
۵۲، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۸، ۲۰۳،
۳۰۰، ۳۲۳

د

- دائرة المعارف اسلامی (کتاب): ۳۱، ۴۲،
۱۱۴
دانشگاه تهران: ۴۸۹
دانشگاه سنگاپور: ۴۸
دانشگاه کالیفرنیا: ۲۴، ۲۷
داود (ع): ۲۰۰، ۲۰۱
درم کوب دیلمی (استاد محمد): ۲۳
دلیل المختار من علم البحار (کتاب): ۱۴۷
دریانوردی عرب (کتاب): ۱۵۱
دوساسی (مؤلف): ۶۷
دوساسر - دوساسور (مؤلف): ۴۳، ۴۴،
۴۵
دولت ترک: ۴۴۴
دولت صفویه ۲۱
دولت عثمانیان: ۴۴۴
دیار شهریاران (کتاب): ۳۲۸، ۳۴۵
دیلمیان (سلسله): ۱۸، ۱۳۷، ۱۴۱
دیوید لوپز (مؤلف): ۴۱
دیوید هوارت (محقق): ۲۵

ذ

ذو (پرنده اساطیری - الهه - کشتی): ۱۲۶

ذوالقرنین ← ذی القرنین: ۲۰۱

ذهبیہ (قصیده دریائی): ۸۳، ۸۷، ۸۸،

۱۱۱، ۱۳۱، ۱۹۷

س

ساسانی (امراء): ۲۲

ساسانیان: ۱۱۷، ۱۴۸

سبط الماردینی (مؤلف): ۸۴

سبعیہ (هفت علم دریا) - قصیده: ۸۴

سد مأرب: ۴۷۴

سدید السلطنه (محمد علی خان

بندر عباسی - مؤلف): ۱۳۲، ۱۷۳،

۱۷۵، ۲۵۷، ۳۳۱، ۳۹۹

سرجنت (دکتر. آر. بی): ۴۸، ۱۵۱

سرغلی بن تورانشاه ← سلغربن تورانشاه:

۴۲۷

سعدبن مبارک بن فارس: ۴۲۶

سعدی (خانواده ابن ماجد): ۲۹، ۱۹۲

سعیدالکرمی: ۴۳

سفالیه (ارجوزه): ۶۶، ۶۷، ۸۶

سفینه النوح: ۱۵۴

سلسله التواریخ (کتاب): ۱۱۷، ۱۷۴

سلطان سرغل بن تورانشاه ← سلغر: ۴۲۳

سلطان شهن شاه عمر بن ایوب (امیر

حماة): ۴۰۹

سلطان سلیمان قانونی ← سلیمان اعظم:

۵۰، ۵۱، ۳۸، ۱۴۲

سلیمان بن احمد المهری ← الشحری

(مؤلف): ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲،

ر

راه فلغل ← راه ادویه: ۴۰۴، ۴۱۴

رهنامه ← رهمانی ← رهنامک ← راه نامک:

۱۴، ۲۷، ۱۲۰، ۱۴۹، ۱۵۰ ←

رهنامه های پارسی ۱۱۷

رجز (قصیده شعری دریائی): ۲۴، ۴۰،

۱۲۹، ۴۴

رحمانی ← رهمانی ← رهنامه: ۱۶۱،

۱۲۰، ۱۵۰

رساله بحرین (کتاب): ۵۲

روم شرقی (دولت): ۲۲

رهمانج ← رهمانی ← رهنامه ← رهنامک:

۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۳، ۳۹۱

رهمانجات: ۳۹۱

رهنامه های پارسیان: ۱۱۸ ← رهنامه های

کهن ۴۴۴

رینود (مؤلف): ۱۴، ۴۰

ز

زیج ابوحنیفه (کتاب الانواء): ۱۱۴

زیج ابن الشاطر المصری (کتاب): ۲۳۵

زیج الف بیگ (کتاب) ← زیج جدید: ۱۱۳،

۱۳۹، ۳۳۴

زیج خانی (کتاب): ۱۱۳، ۱۳۹

- سیدی علی رئیس (چلبی): ۴۰، ۳۷، ۵۱،
سیدی علی کاتبی: ۱۴۴، ۱۲۲، ۵۱، ۵۰،
۱۹۲، ۱۴۹
سیف بن زامل: ۴۲۴
سیف ذی یزن: ۴۰۴
- ش
شاپور ذوالاکتاف: ۲۳
شاذان: ۶۱
شافعی (مذهب): ۲۳
شاهرخ (پسر تیمور لنگ): ۳۳۴، ۲۰
شاه اسماعیل صفوی: ۱۳۶
شاه طهماسب صفوی: ۵۰
شاهنامه فردوسی، ۲۰
شاهنامه قطب الدین تهمتن بن تورانشاه
هرموزی: ۱۲۵
شرف الدوله (ابوالفوارس دیلمی): ۱۳۷
شمووسکی (مؤلف): ۲۸، ۲۶، ۲۵، ۱۴،
۱۶۵، ۸۱، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۳۲، ۲۹
۱۷۶
شیخ شهاب (احمد بن ماجد السعدی):
۱۸۱
شیخ عبدالعزیز الخلیفه (مدیر موزه
کویت): ۴۸
شیخ ماجد (ابن ماجد): ۷۱، ۳۴، ۱۹،
۱۲۴
شیخ ماجد (قطیفی): ۱۲۵
شیخیه (فرقه مذهبی): ۲۲
شیر خدا - علی بن ابیطالب (ع): ۲۱
شیرازیان افریقا: ۴۸۳، ۴۲۷، ۴۱۴
- ۵۳، ۷۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۸،
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۰،
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۸۶
سلیمان (ع): ۳۳۴، ۵۵
سلیمان تاجر (مؤلف): ۱۱۷، ۵۷،
سلیمان سیرافی
سیرافی (حسن - ابوزید): ۱۳۸
سلیمان بن سلیمان بن نهبان: ۴۲۴
سلیمان سیرافی - سلیمان تاجر: ۱۳۸،
۱۷۴
سلیمان سیرافی (سفرنامه): ۲۹۳
سندباد: ۱۲۷
سندباد بحری: ۱۲۶
سواژه (مؤلف): ۶۰، ۶۲۵
سهل پسر آبان (دریانورد): ۴۰، ۱۸
سهل پور آبان (دریانورد): ۶۱
سهل بن آبان - سهل پسر آبان: ۶۱،
۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۸۶
سیاست خارجی ایران در دوره صفویه
(کتاب): ۵۲
سید حسین سیدی: ۷۱، ۳۴
سید رضی الموسوی: ۷۸
سیدی چلبی - سیدی علی کاتبی -
سیدی علی رئیس (مؤلف): ۱۵، ۱۴،
۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۰،
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۷۱، ۱۴۵، ۱۴۰،
۱۴۹، ۱۴۶
سیدی چلبی: ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱،
۱۱۰

عباسى (خلفاء): ١٦٠، ١١٧، ١٢٠،
٤٢٥، ١٢٥

عباسيان (دوره): ١٤

عباسيان (خلافت): ٥٧

عبدالرحمن بن شيخ على الحموى
(شيخ): ٤٣٦، ٤٣٣، ٤٣٧

عبدالسلام فهمى (مؤلف): ٤١٤

عبدالملك پسر مروان: ٤١٧، ٤١٨

عبدالنبى سليمانى (حميرى): ٤٢٥

عبدالوهاب (پسر القطامى): ١٤٧

عبيهره كرماني (دريانورد كهن): ١١٨،
٢٠٨

عثمان الجازانى: ٤٤، ٤٧٤

عثمانى (دولت): ١٤٤

عجائب الهند (تأب): ٣٧، ٥٧

عجائب الهند بحره و بره و جزائره
(كتاب): ١١٨، ١٣٨، ١٥٣، ١٦٨

عضدالدوله ديلمى: ١٨، ٢١، ٢٣، ١٣٧

على الهايى (الحبه): ٦٤ - على الهبى
٤٤، ٤٤٤

على بن ابيطالب (ع): ٢٠، ٢١، ٨٢

على بن محمد صاحب الزنج طالقانى:
١٣٢

عمادالدين اسماعيل بن هبت الله موصلى
(مؤلف): ١١٤

عمدة المهرية فى ضبط العلم البحريه
(كتاب): ٤٠، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٣

١٤٤، ١٤٥، ١٤٦

عمرابن ابى ربيعة: ٧٨

عمر بن خطاب الاباضى: ٢٢٤

شيرويه (ساسانى): ١١٧

شهين شاه: ٢٢٧

ص

صادق (مالام. حى. آ): ٤٠٩

صادق چلبى الحموى: ٦٤

صحيفة سجادية (كتاب): ٢٤

صدق الدين الحلى: ٤٣٧

صفويه - دولت صفوى: ٢١

صفويه (دوره): ٥٢، ١٢٥، ٤٥١

صورة الارض (كتاب): ١٣٨

صور الكواكب (كتاب): ١١٣، ٢٩٢، ٣٢٤

صيد مرواريد (كتاب): ١٧٣، ١٧٥،
٢٥٧، ٣٣١

ض

ضريبة الضرائب (كتاب): ٨٢

ط

طباطبائى (مترجم): ١٢٦

طبرى (مؤلف مورخ): ٢٥

طغرائى (شاعر): ٧٨، ٣٩٧

طوسى - خواجه نصيرالدين: ١٩٨، ٢٠٧

طوفان نوح: ٤١٨

ظ

ظاهريه (كتابخانه - دمشق): ٢٦٨، ٤١٤

ع

عاد (قوم): ٣٣٤

قصیده تائیه: ۸۶

قصیده ثانیه: ۸۵

قصیده فائقه: ۸۴

قصیده لامیات العجم: ۳۹۷، ۷۸

قصیده لامیه: ۸۵

قصیده میمیه: ۸۲

قصیده نونیه: ۸۲، ۸۵

القطامی (عیسی): ۱۶۲، ۱۴۶، ۱۷۰

قطب الدین تهمتن (امیر هرموز): ۱۲۵

قطب الدین نهروانی (مؤلف): ۳۰، ۳۲

۳۳، ۴۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۸۳، ۱۲۳

قلاده الشمسوس (کتاب): ۴۰، ۵۱، ۱۴۵

۱۴۹ - قلاده الشمسوس فی استخراج

الاسوس

قوانین کشتی رانی محمود شاه (کتاب):

۳۲، ۶۹

قیس ایلان (قبیله): ۶۵

ک

کائن بن محمود الثعالبی: ۶۴

کائن پسر محمود الثعالبی: ۴۸۴

کاتب چلبی - سیدی چلبی: ۵۰، ۵۱

الکارم (حاکم سومالی): ۴۴۴، ۴۵۳

کارنوی (ا. جی - مؤلف): ۱۲۶

کازرونی (ابوالقاسم مطهر بن محمد بن

عبدالله - مؤلف): ۱۳۷

کانگرو (مؤلف): ۳۹، ۴۲

کالج عبداللهی بیرو: ۴۸

کانوو مطالعات شرقی اکسفورد: ۴۸

کتاب الانواء (زیج ابوحنیفه): ۱۱۴

عمرو بن ایوب بن شهشاه: ۴۲۵

عمرو بن کلثوم: ۷۸، ۹۲

عنترین قیراد: ۷۸

ف

فاسکودی جاما - واسکودوگاما: ۲۵

فرآند (گابریل - مؤلف محقق): ۱۴، ۲۶،

۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳،

۴۵، ۵۱، ۵۳، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۷۸،

۸۱، ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۷۱، ۱۷۴

فرانکلین (مؤسسه انتشارات): ۱۷۱

فرانکها: ۳۱، ۱۲۳

فردوسی (حکیم ابوالقاسم): ۲۰، ۱۹۸،

۲۰۷

فرهنگ لارستانی (کتاب): ۲۹، ۱۳۴،

۱۳۵، ۱۷۴، ۳۲۸

فرهین (کاتالوگ): ۴۳

فلسفی (نصرالله - مؤلف): ۵۲، ۵۳

فورسیت (ج): در مقدمه تیتس

فیلخانه عضدی (سیراف) ۲۳

ق

قائم مقامی (دکتر جهانگیر - مؤلف): ۲۳

قاجار (دوره): ۱۲۵

قامرین سام بن نوح: ۴۱۹

قبله (مسلمین): ۱۷۳

القبله الاسلام فی جمیع الدنیا (کتاب): ۸۱

قرا (شخص): ۴۳۷

قسطنطین: ۴۶

قصیده المختصر: ۸۴

- کتاب التصوير: ۱۱۲
کتاب التصاویر: ۳۳۴
کتاب الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ۱۹۶
کتاب الکواکب الثانيه: ۱۱۳
کتاب المبادئ و الغايات فی علم الميقات: ۱۱۲
کتاب ماجد: ۷۱
کتابخانه بودلین: ۴۸
کتابخانه دانشگاه خارطوم: ۴۸
کتابخانه ظاهريه دمشق: ۳۵، ۴۸، ۴۹، ۵۴
کتابخانه ملی پاریس: ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۲
۴۳، ۶۸، ۸۱، ۸۴، ۹۲، ۱۴۰
کراچکوسکی (مؤلف): ۱۴، ۴۳
کرماندل: ۳۹
کنز المعالمه (کتاب): ۸۲
کمازره (قوم): ۴۰۹، ۴۱۵
کمزاري (لهجه): ۵۲، ۴۱۵
- گ
گنامی ۛ قطامي: ۱۴۶
گدامی ۛ الگدامی (کشتی): ۱۵۰
گوتمبرگ (کتابفروشی تهران): ۱۱۸
گودو فری دمو مبینز (مؤلف): ۱۴، ۴۰، ۴۱
گولپات: ۶۰
- ل
لئوپلد دوساسر ۛ دوساسر ۛ دوساسی: ۴۲
- لباروش ۛ باروش: ۲۸، ۲۹، ۳۰
لوئیجی بونلی (مؤلف): ۳۹
لهجه بوشهری: ۱۲۸
لهجه لارستانی: ۵۲، ۱۲۸
لهجه مینابی: ۱۲۸
لیث بن کهلان: ۴۰، ۷۹، ۲۸۶
لیث پسر کهلان: ۶۱، ۱۱۰، ۱۲۰
لیث پور کهلان: ۱۱۷ ۛ ابن کهلان
- م
مأمون (خلیفه عباسی): ۱۱۳
مأمون بن هارون: ۳۳۴
ماجد بن محمد بن عمرو (دریانورد): ۴۴۴
مارکوپولو: ۵۹، ۱۲۰، ۱۲۴
مبادی والآداب (کتاب): ۸۹
مجله آسیائی: ۴۲
مجله انجمن سلطنتی آسیائی: ۴۷
مجله علم و ادب (مدرس هندوستان): ۳۹
مجموعه فراند (کتاب): ۱۱۷
مجمع اللغة العربيه: ۱۶
مجموعه لنينگراد: ۴۳، ۴۴
محمد (ص) ۛ پیامبر: ۲۳، ۱۸۳، ۱۸۶
۱۸۸، ۱۹۶، ۲۰۱
محمد بن شاذان: ۱۸، ۱۹۲، ۲۰۵
محمد بن عمر السعدی: ۶۵
محمد بن عمر (معلم دریانوردی): ۶۴
محمد پسر بابشاد: ۱۱۷
محمد بن علی عمرو بن عفرار: ۴۲۵
محمد بن مرعی الاسکندرانی: ۶۴، ۴۷۶

محمد پسر شاذان - محمد بن شاذان:

۶۱، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۴

محمود شاه (اندونزیائی): ۶۹، ۱۲۳، ۱۲۴

محمود شاه (رکن الدین هرموزی): ۱۲۴

المحیط فی علم الافلاک و البحار

(کتاب): ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۸،

۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۶۵، ۱۴۵،

۱۹۲، ۱۴۹

المختار الخاص للمسافر و الطواش و

الغواص (کتاب): ۱۴۷

مدرسه جغرافیائی اکسفورد: ۴۸

مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی: ۴۸

مرآت کائنات (کتاب): ۵۰

مرآت الممالک (کتاب): ۵۰، ۱۴۹

مراصد الاطلاع (کتاب): ۴۹۲، ۴۹۴،

۴۹۵

مزیل اثبات عن مشتبه الانتساب

(کتاب): ۱۱۴، ۱۳۹

مزیل الشبهات فی اثبات الکرامات

(کتاب): ۱۳۹

مزیل الارتیاب عن مشتبه الانتساب

(کتاب): ۳۳۵

مرسی (دکتر محمد منیر - مؤلف): ۲۵

مروج الذهب (کتاب): ۵۰، ۱۳۸

مسافرت ها و متون جغرافیائی (کتاب):

۴۱

المسالک و الممالک (کتاب): ۵۷، ۱۱۷،

۱۱۸

مستوفی الارض (کتاب): ۱۱۵

مسعودی (مؤلف): ۲۴، ۳۷، ۱۱۳

المشترک (کتاب): ۱۱۴، ۳۳۵

مشکور (دکتر محمد جواد): ۱۷، ۴۸۹

مطالعات شرقی اکسفورد (مؤسسه): ۴۸

معلم البرین (پدر ابن ماجه): ۶۶

معجم المؤلفین (کتاب): ۱۸

معجم البلدان (کتاب): ۴۹۱، ۴۹۶

المعربه (کتاب): ۸۱

المعری (شاعر): ۷۸

معلقیه (قصیده): ۸۶

مغربی البستی (مؤلف): ۱۹۶

مفید بن سالم المخزومی: ۷۸

مقدم (دکتر محمد): ۱۷۱

ملکشاه (سلطان جلال الدین): ۳۲۸

منهاج الفاخر فی علم البحر الذاکر

(کتاب): ۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵

موزة آسیائی (لنینگراد): ۴۳

موزة اشمولن (اکسفورد): ۴۸

موزة بریتانیا: ۱۴۶، ۱۴۷

مویر (مؤلف): ۱۵۳، ۱۶۱

موسی بن الکندرانی: ۶۲

مهلهل بن ربیعہ: ۷۸، ۹۹

میرعجب: ۱۲۴

میمون بن خلیل: ۶۲

مینابی (لهجه): ۵۲

ن

الناخوذه - نواخذ: ۴۸۵

نادره الابدال (قصیده): ۸۳

ناصر خسرو: ۱۲۶

نام خلیج فارس در طول تاریخ (کتاب):

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۶۵، ۶۷،

۶۸، ۷۰

وال هینز: ۴۸

وصیت الحارث (کتاب): ۷۸

هـ

هادی حسن (مؤلف): ۵۳

هدایة و المعرفة للركاب البحر (کتاب): ۸۶

هرمز دیلمی (استاد): ۱۸، ۲۳

هزار و یک شب (کتاب): ۱۲۷

هلاکوخان (مغول): ۱۱۴

همدانی (ابی بکر احمد بن محمد

الهمدانی - مؤلف) ۳۳۴

هیپالوس: ۳۳، ۵۵، ۷۰

ی

یأج و مأجوج: ۴۰۷

یاسین الحموی (مؤلف): ۱۸

یاقوت (حموی - مؤلف): ۱۱۴، ۳۳۵

۴۹۲، ۴۹۶

یوسف بن صلاح الارکی: ۲۰۶

یوم الغدیر (عید غدیر خم): ۷۹

یونانی ها: ۵۶

یونس (ع): ۴۰۴

۴۸۹

نبهان: ۴۲۴

نسخه پاریس (کتاب فوائد): ۱۷۰، ۳۱۶،

۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۱۵،

۴۲۷، ۴۵۲

نسخه تاجریه (کتاب فوائد): ۲۰۳، ۲۷۸،

۲۷۹، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۸۹،

۳۹۱، ۳۹۳، ۴۸۴ - نسخه بحرین

نسخه بحرین - نسخه تاجریه (کتاب

فوائد): ۲۶، ۵۲، ۴۱۹، ۴۲۷

نسخه دمشق - نسخه طاهریه (کتاب

فوائد): ۵۴، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۸۹،

۳۹۴، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶،

۴۲۰، ۴۲۹، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۸۴، ۴۸۵

نظریه برای اندازه گیری جغرافیائی

(کتاب): ۴۴

نصر - نو: (خدای مصری): ۳۲۲

نوح (ع): ۶۰، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۹۳

نواخیزه - ناخوذه (ناخدايان كشتی):

۴۳۷، ۴۵۱

نوروز ایرانی - نوروز یزدگردی: ۱۴۴

نوروز دریا: ۱۳۲

نیکلاس دی کنتی (مؤلف): ۵۹

نیکولودوکانریو (مؤلف): ۱۴، ۳۹

و

واسکوداگاما - فاسکودی جاما: ۲۸،

اعلام جغرافیایی

٢

آبادان ← عبادان ۴۱۸	ابوموسی ۴۹۶، ۴۹۵
آذربایجان ۴۰۳	اتوه ۳۷۲
آسیای جنوبی ۵۵	احقاف ۴۳۰
آسیای جنوب شرقی ۱۳، ۴۲، ۴۵،	اخوار (سرزمین) ۴۹۲، ۴۴۰
۱۰۲، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۵	آدرم فتن ۳۷۳
آمنه و بناتها (جزیره) ۴۶۰	ادواوا ۳۶۹
	ارجان (کوره) ۴۹۲
الف	اردشیر خوره ۴۹۴
ابالقناویز ۴۶۸	ارزارمنده (جزیره) ۳۷۳
اباعل ۳۴۸	ارفاق ۳۷۳
ابرکاوان ← جزیره برخت ۴۲۴	ارکان (محل) ۴۵۸، ۴۸۶
ابرشیر (سرزمین) ۴۰۶	ارمن ← ارمنستان
ابعله ۴۵۹، ۳۴۸	ارمنستان ۴۰۵، ۴۰۶
ابلات (جزیره) ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۰	ارموری (تپه زیر دریایی) ۳۷۵
ابلج ۴۷۶	اروپا ۴۰۵
ابوالعجله ۴۶۸	ازادیو (خور) ۳۹۳
ابوالفنادیر ۴۸۰	ازادیو (جزیره) ۳۹۳
ابوشهر ۴۹۲، ۴۰۸	ازقل قینی ۳۷۲
ابونعیر ۴۹۶	ازیب ۴۳۱

٤٥٣، ٤٢٢، ٣٩٧، ٣٩٣، ٣٥٤، ٣٢٧	استانبول ٤٠٥
اكري كورى ٣٧٣	اسقوطره ٤٤٤
الابعله ٤٦٥	اسكندريه ٤٠٥
الابيض ٤٧٨	اسما ٤٧١
الاحساء - الحساء	الشعبين ٤٧٧
الاحقاف (سواحل) ٤٠٢	اصطنبول - استانبول ٤٠٥
الاشاره ٤٧٣	اصفهان ١٢٧
الاطواح ٤١٠	اضفى ٤٠٤
الانس ٣٧٠	اطواح ٣٩١، ٤٠١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٤٣، ٤٤٥
الباب - باب المندب ٤٣٧، ٤٤٧، ٤٧٤	العلا (منطقه) ٤١٨
البحر رومى - دريائى رومى	افرنج (جزيره ها) - اروپا ٤٠٥
البرك ٤٧٥	افغانستان ١٤٩
البياس ٩٩، ١٠٠	افريقا ١٤، ٣١، ٣١٠، ٤٠٣، ٤٣٩
التحيات (سرزمين) ٤٥٧	٤٨٠، ٤٥٢، ٤٢٩، ٤٤٤، ٤٤٠
التحتيات ٤٨٠	افريقا (ساحل شرقى) ٦٨
التمرقص ٤٨٠	افريقا (سواحل) ٣
التنبوليات ٤٣٩	افريقاى شرقى - شرق افريقا ٢٢، ١٢٠، ٤٨٦، ٢٩١، ١٤٨، ١٢١
التينر ٤٩٦	افريقاى شمالى ٩٣
الثعالبه ٤٧٨	أفیر (کشور باستانی) ٥٥
الجبيره ٤٧٨	اقدح ٣٦٧
الجديد (جزيره) ٤٦٣، ٤٧٩، ٤٨١	اقيانوس اطلس ١٤٧
الجنت ٤٦٣، ٤٨٠	اقيانوس هند ١٣، ٢٨، ٣٢، ٣٥، ٣٧ -
الجوش ٤٨٩	٣٩، ٤١، ٤٥، ٥١، ٥٣ - ٥٧، ٦٠، ٦٤
الجوف ٤٧٤	١١٦ - ١١٨، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٨، ١٣٧، ١٤٠، ١٤٢ - ١٤٨، ١٤٦
الجومس ٢٧٦	١٤٩، ١٥١، ١٦٢، ١٦٥، ١٧٦، ١٩٢، ٢٠٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٩٠
الحازم ٤٥٨	
الحجوات ٤٥٧، ٤٥٨	
الحد ١٠٥، ٣٤٩، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٧	
الحديده ٣٣٠	
الحساء ٢١، ٢٢، ٤٠٩، ٤٩٧	

الغور (جزيره) ٤٢١	الحواطب ٤٨٠، ٤٥٩
الفحل (جزيره) ٤١٠	الخریق (جزيره) ٤٦٢
الفصیلیات ٣٧٥، ٤٦٢	الخیران ٤٩٢
الفطیه ٤٥٩	الذیب ← مالديو ٢٣٥
الفيارين ٤٩٨	الديو (بندر) ٣٩٣، ٣٩١
القرش ٤٦٩	الذائق ٤٧٨، ٤٦٩، ٤٦٨
القنا (جزاير) ٣٤٨	الذیب ٤٢٢
الکیفاز ٣٧٣	الذیبه ← مالديو ٤٣٧
المحرق ٤٧٩	الروميانيه (جزيره ها) ← روماليه ٤٢٦
المحرم (محل) ٤٦٧	الرياضه ٤٣٧
المرزم ٤٩٥	الريم ٤٤٤
المرما ٤٧٩	الزفر ٤٥٩، ٤٧٤
المس (كوه) ٤٠٣	الزقاق ٤٧٦
المستبط ٤٦٧	السرین (كوهها) ٤٦٩
المصعبه ٤٧٦	السعديه ٤٦٥
المطاطا ٤٦٣، ٤٧٩	السمران ٤٦٤
المعصبه (سواحل) ٤٦١	الشارقه ٤٩٧
المغلعات ٤٧٢	الشام ٤٠٣
المهر ١٤٨	الشبك ٤٨٠
المهره ٤٢٥، ٤٢٧	الشحر ← الشهر
النهود ٤٧٥	الشرجه ٤٧١
الواحات ٤٠٤، ٤٠٥	الشعبين ٤٧٦، ٤٨٠
الوراب ٤٠٢	الشهر ← (الشحر) ١٤٨، ٢٥٨، ٤٢٧
الیتسین ٤٧٥	الصیر ٤٩٧
امارات عربی متحده ← امارات متحده	الظهار ٤٧٩، ٤٨٠
عرب ← امارات متحده ← امارات	الظهرة ٤٦٣
متحدة عربی	العبوره ٤٧٨
امارات متحده عرب ٢٢، ٢٣	العد ٤١٨
ام الشيطان ٤٦٥	العمیر ٣٤٨
ام الصیل ٤٥٧	الغنم ٤٩٨

ایران ۛ عجم ۱۷، ۱۱۷، ۴۰۸، ۴۸۷،	ام الکرم ۴۹۵
۴۹۱	ام القیوین ۴۹۷
ایذه ۴۱۵	ام المزاد ۴۹۵
	ام النخل ۴۹۴
ب	ام خرقین ۴۷۵
باب ۛ باب المنذب	ام دهرش ۴۷۸
باب المنذب ۛ الباب ۲۲، ۲۳۸، ۴۰۲،	امریه ۴۷۱
۴۰۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۳۳۷،	امریکا ۲۴، ۱۴۶
۴۸۱، ۴۴۷	انجه کوتی ۳۷۲
بابل ۱۲۶	اندامان (جزایر) ۱۰۲، ۳۷۳
بادقله ۳۹۳	اندامند ۛ اندمند ۳۷۳
بادیجانہ ۴۳۱، ۴۵۰	اندر آیورا (جزیره) ۳۷۴
باریکو ۴۹۴	اندروان ۳۷۳
باسرور ۳۹۴	اندلاسی ۳۶۹
باقل ۴۷۲	اندلس (جزیره) ۴۰۵، ۴۲۶
بالی جام ۳۷۲	اندمند ۛ اندامند ۳۷۳
بالی نوکم ۳۷۱	انزلنا ۳۹۳
باوندی (کوه) ۳۹۲	أوال ۱۲۶
بتم ۳۷۳	اورنک شالیک ۳۷۵
بتن اردشیر ۱۲۶	اورنگ سالم ۛ اورنک سالم ۳۷۳
بتوک ۴۱۸	اوزادمنده ۳۷۴
بحر احمر ۛ دریای سرخ ۱۳، ۲۲، ۱۲۵،	اوزادمنده رکنج ۳۷۴
۱۳۸	اوکان ۴۸۰
بحرالخلاونه ۴۷۶، ۴۷۸	اولای ۱۱۶
بحرالدانق ۴۷۶	اولیوس ۱۱۶
بحرالزقاق ۴۰۵	اومانہ ۱۱۶
بحرالظہار ۴۷۶	اهواز ۱۳۲، ۳۲۹
بحرالکناۃ ۴۰۵	اهیکار ۴۳۰
بحرالآم ۴۷۶	ایت ۳۷۲
بحر فارس ۴۹۲	ایراہستان ۱۷۷

بحر فرسان ۴۷۶	بشرم بونه (دماغه) ۳۸۱
بحر محیط ۴۰۵	بصره ۲۲، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۹۴
بحرکان ۴۹۲	بصرة الفيجاء - بصره ۴۰۸، ۴۰۹
بحرین (جزیره) - اوال ۲۱ - ۵۲، ۲۳،	بطائح عراق ۴۱۸
۱۰۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۵۶،	بطن الحیات ۴۸۰
۲۷۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۲۲	بعاض ۳۴۸
- ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۹۱ - ۴۹۴	بعوضه ۴۷۲
برآوه ۴۱۴	بغداد ۱۹۵
برابر (شهرها) ۴۰۴	بغداد عباسی ۲۸
براس (شهر) ۲۳۴	بقلله ۳۷۲
بحرالزنج - افریقا ۴۴۰	بلدالبر ۲۵۸
برالعجم - سودان ۱۲۲، ۴۰۳، ۴۱۴،	بلد دراز ۴۹۳
۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۸،	بلدسید سیاح ۴۹۳
۴۸۳، ۴۸۰	بلوچستان ۱۳۴
برالعرب ۱۲۲، ۴۶۸، ۴۸۳	بنج = بنگال ۴۰۷
برالقمر - مادگاسکار	بندربوشهر ۱۱۷
برالمل ۴۶۵	بندر جده ۱۲۱، ۱۲۲
برالنات ۳۶۷	بندر سمار ۳۶۹
براوه ۴۰۴	بندر شاهپور ۴۹۲
بربره ۳۴۸، ۴۴۱، ۴۶۵	بندر طاهری - سیراف ۲۱، ۲۳، ۱۱۷
بردستان ۴۹۴	بندر ظفار ۱۶۳
برفلی ۳۷۵	بندرعباس ۱۷، ۱۲۰، ۳۲۹، ۴۰۰، ۴۱۵،
برقه ۴۰۵	۴۲۷، ۴۵۴
برکوه ۴۹۴	بندر کُنگ ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰،
برکیت ۳۷۱	۱۲۱، ۱۲۵، ۱۹۲، ۲۰۴، ۴۸۷
برمه ۱۰۳	بندر کنگان ۱۱۷
بروم ۳۴۸	بندر گناوه ۱۲۶
بستانو ۴۱۵	بندر لنجه ۴۹۶
بستانه ۴۹۶	بندر لنگه ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۹، ۱۲۱، ۱۹۲،
بُسر (سرزمین) ۲۸۱	۲۰۴، ۳۳۹، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۵۴، ۴۸۷

ت	بندر مالاکا ۱۰۳
تاروت ۴۹۳	بندر معشور ← ریوارد شیر ۲۱
تاوانه ← تاونه ← طاحونه ۴۹۵	بندر ملنده ۳۰
تباکو ترمذ ۳۶۸	بندر موسی ۴۰۴، ۳۴۸
تحت الريح ← زیر باذیه ۳۱۴، ۳۵۶، ۴۲۷، ۴۲۶	بنگال ۳۱۴، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۰۷، ۴۳۷
تحت الريح ← بنگال ۳۸۱، ۳۹۱	۴۳۹، ۴۵۴
تحتیات ۴۶۳	بنگال ← تحت الريح ۳۱۴
تحيات ۴۹۵	بنگاله ۲۹، ۳۶۷، ۴۳۸، ۴۰۷
تحيه ۴۷۸	بنلی نونه ۳۷۲
ترکستان ۴۰۸	بوریا (دماغه) ۳۹۳
ترکنا فله ۳۷۱	بوشهر ← ابوشهر ۲۱ - ۲۳، ۱۲۰، ۲۹۱
ترکیه ۴۱۵	۳۲۹، ۴۹۲
ترملا ۳۷۳	بهبهان ۲۳
تکوه (جزیره) ۳۷۳	بهرکان ← بحرکان ۴۹۲
تلوان ۴۳۷	بهندور ۳۹۴
تلوه ۳۷۲	بهنوک ۴۶۵
تمر (سرزمین) ۲۷۱	بيت العتيق ← کعبه ← مکه ۲۰۵
تموز ۳۹۲	بيت الله العتيق ۲۹۱
تناصری ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۳۹	بيت المقدس ۲۹۱، ۴۹۱
تنب ← طناب (کبیر و صغیر) ۴۷۱، ۴۹۱	بين النهرين ۱۱۷
تنبول (سرزمین) ۲۸۱	پ
تنبول (شهر) ۳۹۰	پارس ۱۲۳
تنور (تپه زیر دریایی) ۳۸۹	پاریس ۱۸، ۲۶، ۲۹، ۴۰، ۵۲، ۶۸، ۹۱
تهائم ۴۱۸، ۴۲۹	۹۳، ۹۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۰، ۲۶۸
تهائم الیمن ۴۰۲، ۴۰۳، ۶۵	۴۱۴
تهامه ۴۱۷، ۲۵۸، ۴۷۴	پرتغال ۲۳، ۶۷
توبن ۳۷۰	پرله ۳۶۸
تیر ← فرور الکبیر ۴۹۵	پولانئا ۳۷۳
تیرک نامله ۳۷۳	

جرددفون ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۴۸، ۴۰۴، ۴۴۲،
 ۴۴۵، ۴۴۳
 جرشیکی ۳۷۰
 جرون (جره) ۱۳۷، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۲۶،
 ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۹۶
 جرونات ۴۰۰
 جزایرافرنج ← افرنج
 جزایرالرومیانیه ← الرومیانیه
 جزایرالعقاقیر ۴۲۱
 جزایرالقنا ← القنا ۳۴۸
 جزایر دندباشی ۳۹۳
 جزایر رومال ۴۰۶
 جزیر زعفران ۴۰۵
 جزایر شیلی ← کره (جزایر) ۴۲۰
 جزایر مصطکا ۴۰۵، ۴۰۶
 جزایر مطرد ۴۶۲
 جزایر ملوک ۳۶۸
 جزیره آرموری جدید ۳۷۵
 جزیره ابعله ۳۷۵
 جزیره ابلات ← ابلات ۴۶۲، ۴۶۸
 جزیره ابن عمر ۱۹۳
 جزیره اراکیا (اراک) ۴۹۸
 جزیره ازکن ۳۷۴
 جزیره اسبه ۳۷۵
 جزیره ام الکرم ۴۹۳
 جزیره اندر آفورا ← آندر آیورا ۳۷۴
 جزیره الذهب ← تیرم ۴۲۲
 جزیره العرب ۳۶۷، ۴۰۹، ۴۱۸
 جزیره بالی ۳۷۰
 جزیره بحرین ← بحرین

تیرم ← جزیره الذهب ۴۲۲
 تیرم توری ۴۲۷
 تیزم توری ۳۶۸
 تیس ← طیس ۴۹۶
 تیسفون ساسانی ۲۸
 تیکا ۳۶۸
 تیگری ← دجله ۷۹
 تیمور ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۴۰، ۴۴۹
 تیمورات ۳۷۱
 تیمور جنوبی ۳۷۰
 تیمورشاشی ۳۷۱
 تیمور شمالی ۳۷۰
 تیمورفیدل ۳۷۱
 ج
 جازان ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴
 جاش ۳۴۸، ۴۰۸، ۴۱۰
 جامس فله ۳۶۷
 جامش فله ۴۴۱
 جاموسی فوله ۳۷۳
 جاوه ← شمطری ۱۳، ۲۹، ۳۷، ۱۷۴،
 ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۲۱، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۳
 جبل المس ۴۴۱
 جبال الهضم ۴۶۵
 جبل صبح ۴۱۷، ۴۱۸
 جُحف ۴۳۱
 جده ۱۴۲، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۶، ۳۴۷،
 ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۷۷
 جدید ۴۶۳
 جذیان ۴۷۳

جزيرة صيرى ابونعيره ٤٩١	جزيرة بر ٣٧٥
جزيرة صيل ٣٧٥	جزيرة برخت - ابركاوان
جزيرة عوير و كوير ٤٠٩	جزيرة برنى ٣٧١
جزيرة غراب ٤٧٢	جزيرة بستى ٣٧١
جزيرة غور - لكيوو ٤٢٦، ٤٢١	جزيرة بلعقه ٣٧٤
جزيرة فراو ٤٦٢	جزيرة بيان ٣٧١
جزيرة فرسان ٤٧١	جزيره بحر فلى ٣٧٥
جزيرة فلويتم ٣٧٥	جزيرة برخت - ابركاوان - قسم - قشم
جزيرة فلوتينج ٣٧٥	٤٢٤
جزيرة فلوسنبيلن ملعقه ٣٧٦	جزيرة بنى جاوان - ابركاوان ٤٢٤
جزيرة فلوسنبيلن نكه ٣٧٥	جزيرة تنغ ملى ٣٧٥
جزيرة فلوفينج ٣٧٣	جزيره تيرم ٤٢٧
جزيرة فلينج ٣٧٤	جزيرة جاوه ٣٧٠
جزيرة فيلارنانه ٣٩٢	جزيرة جمان ٤٦٢
جزيرة قرنين ٤٩١	جزيره جنج على ٣٧٤
جزيرة قشم ٣٩٩، ٤٩١	جزيرة دراز - بركاوان - بركامان ٤٢٤
جزيرة قمر - مادگاسكار ٤١٩	جزيرة دلمه ٤٩٥
جزيرة كرت ٤٠٦	جزيرة دنج دنج ٣٧٦
جزيرة كمرال ٤٦٥	جزيرة دنيسه ٤٩٥
جزيرة كلنج ملى ٣٧٥	جزيرة رشيد ٤٩٣
جزيرة كيروانا ٣٧١	جزيرة زنان ٤٠٦
جزيرة كيرومو ٣٧١	جزيرة زنگبار ٤٢٢
جزيرة ماروس ٣٧٤	جزيرة سجاسنبيلن ٣٧٥
جزيرة مالت - مالطه ٤٠٥	جزيرة سعادات ٤٠٥
جزيرة مالقه ٤٠٦	جزيرة سقطرى - سوكونتره ٤٢٦، ٤٢٤
جزيرة مبنم ٣٧٥	جزيرة سلامه و دخترانش (سلامه و
جزيرة محمليه ٤٩٢	بناتها) ٤٩١، ٤٠٩
جزيرة مردان ٤٠٦	جزيرة سيلان ٤٢١
جزيرة مرطبان ٣٧٥	جزيرة سيوا ٤٠٥
جزيرة مسرت ٣٩٢	جزيرة صندل ٤٢١

جولفار ← جلفار ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۹۲،
جهان الكبيره ۴۶۳، ۴۷۱
جهان الصغيره ۴۶۳، ۴۷۱
جيحون ۴۰۸

چ

چلاسی = گجرات ۱۰۲
چولاس = چلاسی = کجرات ۱۱۰
چيتا گنگ (محل) ۱۴۲
چين ۱۴، ۲۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۷۴، ۳۶۷،
۳۶۸، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۳۸،
۴۴۹، ۴۵۳
چين (کوه) ۴۰۳

ح

حازرون (کوه) ۳۹۳
حاطبة الشام ۴۶۲
حافون ۴۰۴، ۴۴۲، ۴۴۳
حافونی ۴۴۳
حبشه ۱۰۵، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۹،
۴۲۰، ۴۷۸
حجاز ۲۵۸، ۳۳۰، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۱۸،
۴۳۳، ۴۶۵
حجرات ۴۵۹، ۴۸۰
حد (کوهها) ۴۳۸، ۴۴۲
حصيب ۴۴۹
حضر موت ۴۲۵، ۴۲۶
حماة ۴۰۹
حمضه ۴۷۳
حواطب ۴۸۰

جزيرة مطرا بيل ۳۹۳، ۳۹۴
جزيرة مقيدح ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۸۰
جزيرة ملو کو ۳۷۱
جزيرة منقabo ۳۷۴
جزيرة منگ ۴۹۴
جزيرة مور جا ۳۷۴
جزيرة مهرانم ۳۷۴
جزيرة مينجری ۳۷۵
جزيرة نخيلو ۴۹۳
جزيرة نكوه ۴۷۵
جزيرة وارزنه ۴۹۱
جزيره‌های مردم ۴۰۵
جزيرة هرموز ← هرموز (جزيره)
جزيرة هندرابی ۴۹۱
جزيرة هيوميون ۳۷۴
جزيرة ياسات ۴۹۳
جلفار (بندر) ← جولفار ← گلبار ۱۷،
۲۶، ۲۷، ۳۰، ۵۲، ۶۶، ۱۹۹، ۲۰۹،
۳۹۰، ۴۹۸
جلفار عمان ← جلفار ۳۰
جلنار ← گلنار ۲۰۹، ۳۹۰
جميم ۳۹۱
جنابا ← گناوه ۴۹۲
جنابه ← گناوه ۴۹۲
جواذر ۴۴۳
جواشک ۴۰۸، ۴۱۴
جوانر (تپه زير دريایی) ۳۸۹
جوزرات ← گجرات ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۲۹،
۲۵۸، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۸،
۴۳۱، ۴۳۳

خلیج بربری ۴۳۰، ۴۰۲
خلیج بنگال ۳۷۲، ۲۰۶، ۱۴۳
خلیج بنگاله ۳۲۸، ۳۵، ۳۰، ۲۸، ۱۳
۴۴۱، ۴۳۷، ۳۵۶

خلیج بنه ۴۴۲
خلیج پلنج سالنج ۳۷۶
خلیج تجربه ۴۰۳
خلیج تلمات ۴۴۷
خلیج دیلم ۴۹۲
خلیج ساجواده ۳۹۳
خلیج عدن ۹۱، ۸۱، ۵۸
خلیج عمان ۱۰۴
خلیج کالیکوت ۳۹۵
خلیج هاموله ۴۴۲
خلیج یلملم ۴۱۸
خمیس ۴۶۴
خمیس المیت ۴۸۰
خوارزم ۲۸

خوبر (شهر) ۱۲۶
خور (شهر در عربستان) ۲۲
خور السیف ۴۹۲
خور الملع ۳۹۲
خور یاد قله ۳۹۴
خور (بالافتن) ۳۵۹
خور ترنج ۳۷۵
خور تلنگ ۳۷۵
خور تناصری ۳۷۵
خورد ابول ۳۹۳
خورد جون ۳۷۵
خوردندار ازفور ۳۹۳، ۳۹۲

حوراموا ۴۴۱
حوره یا اخور ۳۴۸
حیریج ۴۳۴، ۴۳۳

خ

خارج ← خارج ۴۹۲، ۴۹۱، ۲۰
خارکو ۴۹۲
خارگ (جزیره) ۲۰
خالدات ← قناری (جزیره) ۴۰۵
خبث ۴۸۰
خبر ۴۷۴
خراسان ۴۰۸، ۱۹۵، ۱۴۹، ۲۸
خریق سمار ۴۷۹، ۴۶۴
خشت ۲۰۸
خشت و دالکی ۲۰۸
خلیج استراباد ۴۰۲
خلیج الاشیرم ۴۷۳
خلیج الخریقان ۴۶۲

خلیج فارس ← خلیج الفارسی ← بحر
فارس ۱۳، ۱۷ - ۲۱، ۱۹ - ۲۹، ۲۳،
۵۰، ۵۲، ۶۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰،
۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱،
۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۰،
۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۷،
۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۹۹،
۴۵۱، ۴۵۳، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۱

خلیج الفارسی ← خلیج فارس ۴۹۵، ۴۹۴
خلیج انسیه ۳۷۵
خلیج بحره المحيط ۴۰۳

درعديب ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۸۴	خور رکنج ۳۷۴
درمافتن ۳۹۵	خورفالی ۳۹۲
دریای اوقیانوس ۴۰۵، ۴۱۹	خورکلنج ۳۷۵
دریای پارس ۲۳، ۲۸، ۲۹	خورملکی ۳۷۵
دریای حبشه - دریای عرب ۱۳	خور منجلور ۳۹۴
دریای روم ۴۰۵	خور موسی ۴۹۲
دریای رومی - البحر رومی	خور مهیم ۳۹۲
دریای زنگبار ۲۶۱	خور نرجی ۳۷۵
دریای ژاپن ۲۹	خور نواهی ۳۷۵
دریای سرخ - بحرا حمر ۵۵، ۵۸، ۶۴	خور نوری ۳۷۱
۶۵، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۶	خور هتروالی ۳۹۳
۱۶۸، ۱۷۶، ۳۷۶، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۷۷	خوریا موريا ۳۴۸
دریای عرب - دریای حبشه ۱۳، ۳۱	خوزستان ۱۱۸
۱۲۰، ۱۴۸، ۲۶۱، ۴۳۳	خیبر ۴۱۸
دریای عمان ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۹	خیبر سات ۴۹۳
۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۸، ۲۳۰، ۴۵۱	خیزران ۳۹۴
دریای قلمز عرب ۴۵۵	
دریای قلمز عربی ۳۷۶	د
دریای محیط - بحرالمحیط ۴۰۵، ۴۱۹	داراب فارس ۱۳۳، ۱۲۱، ۱۷
دریای هند ۳۰، ۴۷، ۱۷۱	دارزین ۳۵۴
دمام (شهر) ۱۲۶، ۴۹۳	دارزینه ۳۴۸، ۳۵۴
دمشق ۱۶، ۳۵، ۴۳، ۵۲، ۹۲، ۹۳، ۱۸۸	داس ۴۹۱
۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۲۳	دبی ۴۹۷
۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۷	دجله - تیگرس ۱۷۹، ۴۱۵
۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳	دجله (رود) ۴۰۸
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱ - ۲۷۳، ۲۷۶	دریستان ۴۰۸، ۴۱۵
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸	دریبند ۴۰۳
۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۸-۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۳	درجاوان - درگهان ۴۹۸
۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰	درزا ۴۴۳
۳۳۸، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۸۹، ۳۹۰	درزه (نقطه) ۲۶۱

رأس الباخى ٤٩٤	٤٥٢، ٤٥١، ٤١٧، ٤١٥
رأس الجمجمه - رأس الحد ٤٠١	دمياط ٤٠٥
رأس المحامله ٤٦٥، ٤٥٩	دنيسى ٣٩١
رأس الحجر ٤٩٧	دندباشى (جزاير) ٣٩٣
رأس الحد - رأس المجمه ١٤٢، ١٤٢، ٢٩٠، ٣٤٩، ٣٥٠، ٤٠١، ٤٤٢	دندرازفور ٣٩٣
٤٣٣	دنور ٣٧٢
رأس الخيمه (شيخ نشين) ١٢١، ٥٢	دوان ٤٩٦
٤٩٧، ١٩٢	دون ٣٩٢
رأس المخلاف ٤٧٣	دهالك ٤٠٣
رأس الخلب ٤٥٩، ٣٤٨	دهراوى ٤٨٤، ٣٩٢
رأس الفال ٣٨٩، ٣٨٨، ٣٤٩، ٢٩١	دهلك ٤٨٤
رأس الفان ٤٩٣	دهنه ٤٨٤، ٣٦٤، ٣٩٩، ٣٩٢
رأس الفخار ٤٨١	ديار بكر ٤٠٩، ٥٠
رأس الكتيب ٤٦٥	ديلى ٤٠٨
رأس الناقه ٤٦٨، ٤٦٥، ٤٦١	ذ
رأس بر ٤٠٣، ٣٤٨	ذواثلاث ٤٦٣، ٤٦٢
رأس بيش ٤٤٢	ذوخراب ٤٦٣، ٤٦٢
رأس دجله ٤١٥	ذوريش ٤٧٦
رأس ركن ٤٩٧	ذوسلات ٤٧١
رأس غلب ٤٧٣	ذوشبج ٤٧٨
رأس فرسان ٤٧١	ذهران (در عربستان) ١٢٦، ٢٢
رأس فيرك ٣٦٨	ذيب - مالدو ٣٦٨
رأس فيلك ٤٠٢	ذيب سويده ٣٦٨
رأس كريكر ٣٧١	ذيبه - مالدو - لاكاديو ٤٣٩، ٢٩٨
رأس كفيل ٤٧٠	٢٩٨
رأس مسندم ٤٩٦، ٤٩١	ذيب هدمتى ٣٦٨
رأس هيلى ٣٩٤	ر
رأس يرمول ٣٦٧	رأس ابو عمران ٤٩٧
رأس الفال ٣٨٨	

ساجوان (خلیج) ۳۹۳	ربع الخالی ۴۷۴
سارق (کوهها) ۴۴۳، ۴۴۲	رتک ۴۷۴
ساسوه ۴۷۲، ۴۷۱	رضوی (کوهها) ۴۱۸، ۴۱۷
سبته ۴۰۵	رُکن ۳۶۸
سبیا ۳۷۵	رُکناباد ۲۰۸
ستواهی ← سندواهی ۳۷۳	رکنج ۴۴۱، ۳۷۴، ۳۷۲
سحار ← سهار ۴۰۹، ۴۱۰	رق قفاصی ۳۷۶
سراندیب (دریا) ۴۱۹	روزبند = رودبند ۴۹۳
سرزمین عجم (برالعجم) ۴۵۸	روم ۴۱۵، ۴۰۸، ۴۰۵، ۲۲
سرنديب ۴۰۷، ۴۰۵	رومالیه ۴۰۶
سرنديد ← سرنديب ۴۲۰	رومیات ۴۸۰
سروان ۴۰۳	روميانيه ۴۲۷
سری ۴۹۶	ریشهر ← ریواردشیر ۴۹۲، ۴۱۵
سعتري ۴۴۳	ريح الجاهی ۴۸۰
سفال ← سفاله ۴۰۴	ریواردشیر ← بندر معشور ۲۱
سفاله ۴۴۰، ۴۱۹، ۴۱۱	
سقطره ۴۴۳، ۴۴۲	ز
سقطري ← سوکوتره ← سقوطره	زُفر ۳۴۸
(اسقوطره) ۴۲۶، ۳۸۸، ۳۴۸، ۲۹۱	زنج ← افریقا = زنگ ۴۰۴، ۳۷۰، ۳۶۹
۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۳۳	۴۵۲، ۴۴۴، ۴۳۹
سقوطره ۶۵	زنده رود ← زاینده رود ۱۲۷
سقوطري ۴۳۵، ۴۳۳	زنگبار ← زنج ۲۹۱، ۱۲۱، ۷۲، ۱۸
سکوتره ← سقطري ۳۸۹	۴۴۳، ۴۲۲
سلامه و دخترانش (جزیره) ← سلامه و	زهرکنبایه ۴۰۸، ۳۸۹، ۳۸۸
بناتها ۴۰۹	زیالغ ۴۲۹
سلامه و بناتها (جزیره) ۴۹۱	زیربازیه ۳۲۹
سلسله الارض (کوهستان) ۴۰۶	زیلع ۴۴۱
سلنج ۳۷۴	
سلنک ۳۶۸	س
سلنگور (ناحیه) ۱۰۳	ساجواده ۳۹۳

سویس - سوئز (کانال) ۴۰۳	سلیمیه ۴۰۹
سہار (منطقہ) - سحر ۵۱، ۵۲، ۱۲۲،	سُمار ۴۶۵، ۴۱۵
۱۴۸	سمخہ ۴۴۳
سہار ۳۹۲	سمر ۴۷۵
سیارہ ۳۴۸	سمہ (محل) ۲۶۱
سیام ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۰۷، ۴۲۰،	سنجالہ - بنگالہ ۴۰۱
۴۳۹، ۴۳۸	سنچیسر ۳۹۳
سیان (جبال) ۳۹۴، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۷۳،	سند ۱۲۷، ۱۴۹، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۰،
سیراف - بندر طاہری ۲۱ - ۲۳، ۶۰،	۴۳۱، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۹۶
۶۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۷،	سنداپور ۲۹۰، ۳۹۳
سیلان (جزیرہ) ۲۲، ۱۰۲، ۳۷۱، ۳۷۳،	سندباری ۴۴۰
۳۹۳، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۷،	سندواہی ۳۷۳
سیمون (رود) ۴۰۸	سندہ باری ۳۶۹
سیوا (جزیرہ) ۴۰۵	سنگاپور - سنجاپور ۳۶۸، ۳۷۴، ۴۰۷،
ش	سنورہ ۳۹۳
شاتی جام ۴۴۹	سوئز (کانال) ۴۰۳
شادکان ۴۰۲	سواحل اسلاو - صقالیہ ۴۰۶
شارجہ (شیخ نشین) ۱۷	سواکن ۴۶۳
شاشی ۴۴۹	سودان ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۵۹، ۴۸۰،
شاطی جام (محل) ۱۴۲	سورو (بندر عباس) ۱۲۷
شام ۲۵۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۴۱۷، ۴۱۸،	سوریہ ۴۳، ۱۸۸، ۴۱۱، ۴۱۵،
شبکا ۴۷۷، ۴۷۸	سوقطری ۴۳۳
شتوار ۴۵۹	سوکوترہ - سقطرہ ۲۶۱، ۴۳۸، ۴۴۱،
شحر (منطقہ) = شہر ۵۱، ۶۶، ۱۴۰،	سوماترا - شمطری ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۳۶۸،
۱۵۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴،	۳۷۴، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۰،
۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰	۴۴۱
شحرہ - شہر ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۳۹	سومال - سومالی ۴۳۳، ۴۳۴
شرق افریقا - افریقای شرقی ۱۷، ۲۸،	سومالی ۳۹۰، ۴۲۵، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۲،
۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۶۷، ۱۱۷، ۱۲۰،	سومر ۵۵
	سوندہ ۳۶۹

شیلی ← کره (جزایر) ۴۲۰	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۲۵۸، ۲۶۱،
شینه فرمون ۳۶۹	۳۳۰، ۳۳۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۵۰،
شیو (بندر) ۳۳۰	۴۵۳، ۴۸۳
شیوبادی ۲۹۸	شرق دور ۵۷، ۲۰۶
شیول ۳۹۲	شریک (محل) ۴۳۸
شیوه ۴۹۵	شط العرب ۴۱۵
	شط فرات ۴۴۹
ص	شعب البر ۴۶۵
صادفونه ۴۳۸	شعب الجبل ۴۷۶
صدرافتن ۳۷۳	شعب الجفن ۴۶۵، ۴۶۹
صعدا ۴۷۴	شعب الحبار ۴۷۸
صعید ۴۰۳	شعب الحيله ۴۷۶
صقالیه ← سواحل اسلاو ۴۰۶	شعب الزقر ۴۷۸
صنف ۴۳۸، ۴۰۷	شعب الیوم ۴۸۱
صولی ← صولیان ۳۶۸، ۳۷۳	شعبان الدلمی ۴۷۸
صولیان ← صولیان ۳۶۷، ۳۷۰ - ۳۷۳،	شعب سلیم ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹
۴۲۱، ۴۰۷	شعب عیسی ۴۶۰، ۴۷۶
صیرالعجوز ۴۹۶	شعب قیراط ۴۶۸
صیری ۴۹۱	شلام ۳۷۱
صیل ۳۷۲	شلاوم ۳۷۱، ۳۷۳
صیل المطحن ۴۷۴	شماخی ۴۰۳
صیل ذوالمالح ۴۷۲	شمطری ← سوماترا ۳۶۸، ۳۷۶، ۴۱۹
صیل ذوالمطحن ۴۷۲	شورواز ۳۹۰، ۳۹۱
	شوش ۳۲۹
ط	شولی ۳۷۳
طحله سییان ۴۶۰	شولیان ← صولیان ۴۲۱
طنب ← تنب (کبیر و صغیر) ۴۹۱، ۴۷۱	شوینه صندل ۳۷۰
طوط (دماغه) ۳۹۱، ۳۹۵	شهر ← شحر ۱۴۸
طوطو جام ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۷۲	شیراز ۲۳
طوطه ۳۹۳	شیروه ۴۹۵

طيس ٤٩٦	عربستان جنوبى ٤٢٧
ظ	عسلويه ٤٩٣
ظفار ٣٤٨، ٤٣١ - ٤٣٤، ٤٣٩، ٤٤٢،	عمان ٢١، ٢٣، ٢٧، ٥١، ٥٢، ٥٥، ١١٧،
٤٤٣، ٤٤٩	١٢١، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٧، ١٤٨،
ظهران ٩٩٣	١٥٠، ١٥٣، ١٥٥، ٢٠٧، ٢٣١،
ظهرة ابلخ ٧٧٦	٣٢٨، ٣٢٩، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١٥،
ظهرة ركبنى ٧٧٣	٤٢٤، ٤٩٤، ٤٩٦، ٤٩٧
ظهرة ماجد ٤٨٨	عمان (سلطان نشين) ٣٢٣
ع	عمانات ٢٢، ٢٣
عاروه ٣٧٤	عمير ٤٦٧
عبادان ٤٩٣	عنقلوس (كوه) ٣٩٢
عبدالكورى ٢٦١، ٤٤٣	عوالى (كوه) ٣٩٥، ٤٠٣
عبقه ٢٧٨	عوليه ٤٥٧
عثمانى ٥٠	عويرو كوير (جزيره) ٤٠٩
عدن ١٩، ٣٤، ٧١، ١٤٨، ١٥٣، ١٥٦،	عيريا ٤٨١
٢٥٨، ٣٢٨، ٣٥٤، ٤٠٢، ٤٣٠،	غ
٤٣٣، ٤٤٤، ٤٤٩	غالى ٣٧٢
عراق ٤١٥	غب ٤٩٥
عراقان (دو عراق) ٤٠٨	غبه كنتوز ٣٩٤
عراق عجم ٤٢٧	غراب (جزيره) ٤٧٢
عراق عرب ١٩٥، ٤١٧، ٤٢٧	غزه ٤٠٥
عراقين ٤٢٧	غور (جزيره) ٤١٧، ٤١٨، ٤٢٦، ٤٤٠،
عربستان ١٦، ١٧، ٥٥، ٦٥،	غياين ٣٧٠
١١٧، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٤٠،	غبة الحشيش ٣٨٨
١٤٨، ٢٦٤، ٤٠١، ٤٠٨، ٤٢٩،	ف
٤٣٥، ٤١٧، ٤٢٢، ٤٥٠، ٤٥٤،	فارس ١٢٢، ١٣٤، ٤٠٨، ٤٢٤، ٤٩١،
٤٦٢، ٤٦٣، ٤٨٧	٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٦
عربستان سعودى ٢٢، ١٢٦، ٤٢٣، ٤٨٣،	

- فارینوه ۳۹۱
 فالی بزرگ ۳۷۳
 فالی کوچک ۳۷۳
 فانج فاتک ۳۶۸
 فانوه ۳۷۲
 فدندله ۳۷۳
 فرا (فرآو) ۴۸۳
 فرات (رود) ۴۱۵، ۴۰۸
 فراو (جزیره) ۴۶۲
 فرتک ۴۳۰، ۴۰۲، ۳۵۹، ۳۴۸، ۲۹۰، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۱
 فحا ۴۳۰
 فحده ۴۵۱
 فرس ۴۹۵
 فرسان (جزیره) ۴۸۷، ۴۷۴، ۴۷۲، ۴۷۱
 فرشیر ۳۷۳
 فرعون (محل) ۴۰۳
 فرفول جاوه ۳۷۰
 فرفول فلیبنج ۳۷۰
 فرنل ۳۷۱
 فرنگستان ۴۲۶
 فرور ۴۹۵
 فشاش ۴۴۱، ۳۷۳
 فشاشین ۴۴۱
 فشت ۳۷۵
 فشت هیومیو ۴۴۱
 فصیلیات ۴۶۰
 فطیه ۳۹۴
 فلواملوک ۳۶۹
 فلوریهله ۳۷۶، ۳۷۴
 فلوتم ۳۷۵
 فلوجومور ۳۷۶
 فلوسبتا ۳۷۷
 فلو سنیلین ۳۷۴
 فلوطنبورک ۳۷۵
 فلوفاسلار ۳۷۶
 فلوفاندن ۳۷۶
 فلوفیرک ۳۷۵
 فلوفیننج (جزیره) ۳۷۳
 فلوک المهدی ۳۷۵
 فلولانتا ۳۷۵، ۳۷۳
 فلوملعه ۳۷۶
 فلینج ۴۳۸، ۳۶۸
 فنبن وام ۳۷۲
 فنصور - فیصور ۴۴۰، ۳۷۴، ۳۶۸
 فو (دهانه دریایی) ۱۲۰
 فوفل (سرزمین) ۳۹۱
 فولن ۳۷۰
 فولوا ۳۶۸
 فولوافیک ۳۷۳
 فونی فار ۳۶۸
 فیران (کوه) ۴۷۳
 فیجوه ۴۳۹، ۴۳۸، ۳۷۵
 فیرغیب ۴۰۰، ۳۹۵
 فیرق ۳۷۳
 فیصور - فنصور ۳۶۸
 فیلک ۴۰۴، ۳۴۸
 فیروز آباد (فارس) ۱۲۱، ۱۷

ق

- قائل ۳۷۱، ۳۷۳، ۴۲۱
 قاب قات ۳۹۵
 قبه بدفتن ۳۹۵
 قبیلی ۳۷۳
 قحوان ۴۳۸
 قدح ۳۷۳، ۳۷۵
 قدرملی ۳۷۱
 قرطل (کوه) ۳۹۴
 قرية الشيخ ۳۴۸، ۴۰۴
 قسطنطنیه ۳۸، ۴۰۶
 قشم ۴۹۸
 قصیر ۴۰۳
 قطر ۲۱ - ۲۳، ۴۰۹، ۴۹۳، ۴۹۷
 قطع ابن سید ۴۷۸
 قطعات الزینیات ۴۶۸
 قطع السمل ۴۶۴
 قطع العجم ۴۸۰
 قطع القرش ۴۶۴
 قطع اللغف ۴۶۹
 قطع ام السقی ۴۶۹
 قطع المراهق ۴۶۹
 قطع عشره ۴۶۴، ۴۸۰
 قطع مرخات ۴۸۰
 قطعه الزیدی ۴۷۸
 قطعه السمدان ۴۸۰
 قطعه السملان ۴۶۵، ۴۶۹
 قطعه القرش ۴۶۵، ۴۶۶
 قطعه النویه ۴۶۸، ۴۸۰
 قטיפ ۲۲، ۱۲۶، ۴۰۹، ۴۲۳، ۴۴۲۴، ۴۴۹
- ۴۹۳
 قفاصی ۳۷۶
 قلائده ۴۲۶
 قلاند ۳۶۷
 قلاو الکم ۳۷۲
 قلزم العجم ← خلیج فارس ۴۰۸
 قلزم العرب ۴۳۶
 قلزم عجم ۴۰۳
 قلزم عرب ۴۰۳، ۴۵۵
 قلمستان ۴۰۵
 قلہات ۴۲۹ - ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۳
 قمر ← ماداگاسکار ۱۹۳، ۳۷۰، ۴۰۴، ۴۴۰
 قمصر (شهر) ۱۷، ۱۲۱
 قناری ← کاناری ← جزایر خوشبختی ۴۲۰
 قنبله ۳۹۴
 قندرینه (تپه دریایی) ۳۹۳
 قندیل ۳۹۲
 قوقه ۳۹۳
 قیروان ۴۳۳، ۴۳۴
 قیس ← کیش ۴۷۱، ۴۹۱
- ک
 کات کوری ۳۹۶
 کازرون ۲۰۹
 کاشان ۱۷، ۱۲۱
 کافرغان ۴۹۶
 کاکادیوه ۳۹۵، ۴۰۰
 کالیدی ۴۴۹

کندیکل ۳۶۷، ۳۷۲
 کن کن = کنکن ۱۰۹، ۱۵۲، ۲۵۸، ۳۶۷،
 ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۹۱، ۴۰۸، ۴۳۰،
 ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۹
 کنگان ۴۹۴
 کولم ۳۹۶
 کوه صبا یا ۴۶۰
 کوه جودی ۱۹۳
 کوه دون ۳۹۱
 کوههای شحر ۴۴۴
 کویت ۱۴۷، ۱۵۴ - ۱۵۶، ۱۵۸، ۴۹۲
 کوین ۳۷۱
 کیش - قیس ۳۹۶، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۵
 کیلو - کلو ۴۱۴

گی

گاو بندی ۳۳۰
 گجرات - جوزرات ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۲۹، ۲۵۸، ۳۶۹،
 ۳۹۰، ۴۳۰، ۴۳۲ - ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲
 گلبار - جولفار ۱۷
 گلنار - جلنار
 گناوه - جناوه ۱۲۰، ۴۹۲
 گنگ (هندوستان) ۳۰
 گوارد فوئی ۱۰۵
 گیلان ۴۰۳

ل

لار - لارک ۴۹۱، ۴۹۴
 لارستان ۲۹، ۱۳۴، ۲۰۸، ۲۹۱، ۳۳۱

کالیکوت ۲۹۸، ۳۹۵، ۴۳۷
 کالیکوت عوال (کوهستان) ۳۹۵
 کالیوتی ۴۳۸
 کان بایا ۴۳۹
 کانم ۴۰۴
 کُشیر ۴۳۱
 کدمل ۴۶۵، ۴۷۳
 کدی ۴۷۱
 کران ۱۷۷
 کرت (جزیره) ۴۰۶
 کرمان ۱۱۷، ۳۵۴
 کرنکری ۳۷۳
 کره (جزایر) ۴۲۰
 کره (کشور) ۵۷
 کشران ۴۶۵
 کشم - لافت
 کعبه (خانه) - بیت العتیق ۱۸۴، ۱۹۳،
 ۴۶۲
 کفره - کبیره ۴۰۸
 کلمبوه ۳۷۲
 کلنار - جلفار = جلنار = گلنار
 کلنج ۳۶۸، ۳۷۴
 کلو ۴۰۴
 کمثل ۳۶۸
 کمرال (جزیره) ۴۶۵
 کمهری ۳۴۸، ۳۹۶
 کمزار ۴۱۵
 کندر - کندورا ۳۷۲
 کندر ۳۹۵
 کنديا ۳۷۵

۳۶۹، ۳۶۸	لاری ۲۰۸، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۹۱
مالطه ← جزیره مالت ۴۰۵	لاز ← لاری ۴۹۱
مالقه (جزیره) ۴۰۶	لاسیم ۴۴۰
مالمیر ۴۱۵	لافت ← کشم ← قشم ۴۲۴
مانوری ۳۷۱، ۳۷۲	لاوان ۴۹۵
ماوراءالنهر ۴۰۸	لحساء ← الاحساء ۱۲۶، ۴۲۶، ۴۲۷
ماهشهر ← معشور ۴۱۵	لشتان = لشتون ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۹۶
محائیم (درهند) ۶۴	لکلوی ۳۷۰
محفوره (سرزمین) ۴۰۶	لکنفار ← کیفار ۳۷۳
محل ۳۶۸	لکیوو (جزیره غور) ۴۲۱
مدوار ۳۹۱	لندن ۳۵
مدور ۴۰۲	لنینگراد ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۶۷، ۶۹، ۸۱، ۸۹، ۹۰
مدیترانه (دریا) ۲۲	لوسانجلس ۲۴، ۲۶، ۲۷
مدینه ۴۱۸	لنگر ۲۹۱
مراکش ← کشور مغرب ۳۳۴، ۴۲۶	لیکارسم ۳۷۰
مرخات ۴۶۵	
مرسی ابراهیم ۴۶۲	م
مرسی الصغیر ۴۸۱	جول (ماچول) ← معشور ۴۹۲
مرسی الكبير ۴۸۱	ماداگاسکار ← بالقمر ← جزیره قمر ۱۳، ۲۸، ۴۲، ۳۸۹، ۴۴۴، ۴۴۹
مرسی شمائل ۴۶۵	مادم بی ۳۷۲
مرطبان ۳۷۳، ۴۳۹	مازندران ۴۰۳
مرقط ۴۷۵	ماشورا ← معشور ← ریواردشیر ← ماجول
مزیرالضین ۳۶۷	ماهشهر ۴۹۲
مسار ۴۰۴	مالاکا ← ملاقه ← معلقه ۱۰۶، ۱۶۹، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۳۲، ۴۴۹
مسجد حرم شریف ← مکه ۲۰	۴۵۳
مسقط ← مسکت ۵۲، ۳۲۳، ۴۴۳	مالایا ۳۲، ۴۷، ۱۲۳
مسکت ← مسقط ۳۲۳، ۳۴۸، ۴۱۰	مالدیو ← الدیب ← ذیب الذیبه ۳۴، ۷۱،
۴۴۲، ۴۳۱	
مسکو ۲۵	
مسماری ۴۵۷، ۴۷۱	

منجریات ۴۷۰	منجرو ۲۹۱
مسند ۴۷۱، ۴۷۲	منجل فوله ۳۷۳
مسندم ۴۰۹	منقابو ۳۶۸
مسیکه ۴۷۷	منقابوه ۴۴۰
مشهد ۱۴۹	منکدراوی ۳۷۵
مصر ۴۱۷، ۲۳۵، ۱۴۴، ۱۶	موتا ۳۷۰
مصطکا (جزایر) ۴۰۶، ۴۰۵	موسی باری ۳۶۹
مصریه ۴۴۳، ۴۳۸، ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۵۰	موسی سادون ۳۷۰
مضیق رمرمز ۴۹۶	مول ۳۶۸
مطراییل (جزیره) ۳۹۴، ۳۹۳	مولتان ← سلطان ۴۰۸
مطرد (جزایر) ۴۶۲	مومباسا ← منبسه ۳۶۹
مغاربه (سرزمین) ۴۰۵، ۴۰۴	مونوری ۳۷۳
مقادشه (سرزمین) ۴۵۲، ۴۴۴	مهایم ۳۹۳
مقاطین ۳۴۸	مهر (منطقه) ← شحر ← شهر ← سهر
مقیدح (جزیره) ۴۸۰، ۴۶۲، ۴۵۸	۴۲۶، ۱۴۸، ۵۱
مقدشو ۴۰۴	مهاردی (دماغه) ۳۹۵
مکران ۳۹۱، ۳۲۹، ۱۹۹، ۱۲۳، ۶۲	مهره ← مهر (منطقه) ۴۲۶، ۱۴۰
۴۹۶، ۴۴۲، ۴۳۵، ۴۱۰، ۴۰۸، ۴۰۱	مهکان ۴۸۶، ۴۸۰
مکه ← بیت العتیق ← مسجد حرم شریف	مهکفنج ۳۷۴، ۳۶۸
۲۰، ۷۰، ۸۱، ۸۳، ۱۸۳، ۱۹۴	مهلفنج ۴۴۱
۴۴۲، ۴۳۶، ۴۱۷، ۳۹۵، ۳۹۱، ۲۹۱	مهکان ۴۵۸
۴۹۱	میش ماهیک (ایالت ساسانی) ۱۲۶، ۲۲
ملعقه ← مالاکا ۴۳۹، ۳۷۶	میط ۳۴۸
ملنده ۶۸، ۳۱	میط اغزر ۴۰۲
ملوکو ۴۴۰	میلی علوی ۳۹۵
ملیبار ۴۳۵، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۰۸	مینیار ۳۹۲، ۲۸۱
۴۳۹	میناب ۴۲۷، ۳۲۹، ۱۷۷
ملیبارات ۴۰۸، ۳۹۲، ۳۸۸	ن
منامه ۴۹۷، ۴۹۴	نابند ۴۹۲
منبسه ← مومباسا ۴۰۴، ۳۶۹	

هجاسی ۳۹۲	ناپل ۱۴۵
هجر (شهر) ۲۱	ناتکولم ۳۷۳
هجره ۳۴۸	ناج باری ۳۷۳
هذیفه ۴۷۲	ناک فتن ۳۷۳
هراوی ۳۹۹	نال قیصر ۳۹۲
هرایز = هرموزستان ۳۲۸، ۲۵۸، ۲۲۹	ناوبند = نای بند ۴۹۴، ۴۹۳
۳۹۱، ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۴	نتجل ۳۷۲
۴۴۳، ۴۳۳، ۴۲۴	نجد = عربستان ۱۶، ۱۲۳، ۴۱۷، ۴۷۴
هرمز ۴۹۶، ۴۹۴	نجراشی ۳۷۳، ۳۷۵
هرمزگان (استان) ۱۳	نجران ۴۷۴
هرموز (جزیره) ۲۳، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۴۹	نجوا = ابوموسی ۴۹۵
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۷، ۲۲۹، ۳۲۸، ۳۹۵	نجد ۴۱۸
۳۹۹، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷	نخیلوه ۴۹۵
۴۲۹ - ۴۳۲، ۴۳۵ - ۴۳۷، ۴۳۹	نظنز (شهر) ۱۷، ۱۲۱
۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۹، ۴۵۳	نکنج ۳۷۷
هرموزستان ۴۱۰	نلج ۴۰۸
هشت ۲۰۸	نلنج دنج ۳۷۴
هشت لار ۱۹۹	نواهی ۳۷۳
هشدرخان ۴۰۳	نوساری ۳۹۱
هفوف (شهر) ۱۲۶	نوساهی ۳۹۲
هنبیه ۳۹۲	نهر قصر ۴۹۳
هنگام = هنگام (جزیره) ۴۹۱	
هند (شبه قاره) ۱۴، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۵	و
۳۸، ۶۸، ۱۲۷، ۱۵۲، ۲۵۸، ۳۷۱	وادان ۴۷۳
۴۱۰، ۴۱۱، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳ -	وانتهی ۳۷۳
۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۴	وصول الریم ۴۶۴، ۴۸۰
هندسان ۴۷۱، ۴۷۲	وین ۱۴۵
هندرابی ۴۹۱	
هندوستان ۱۷، ۲۸ - ۳۱، ۵۵، ۷۰	ه
۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۹، ۳۶۷، ۴۰۱	هانو ۳۶۹

ی

یانول برا ۳۷۲
یلملم (کوه) ۴۶۵، ۴۱۷
یمن ۲۱ - ۲۳، ۴۱، ۱۶۲، ۳۳۰، ۳۹۱،
۴۱۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۶،
۴۴۳، ۴۷۵، ۴۷۷
ینبارات ۴۰۸
یونان ۳۲۲

۴۸۷، ۴۵۱، ۴۳۵، ۴۲۱

هندوستان جنوبی ۱۳
هنور (خور) ۳۹۴
هنور (کوه) ۳۹۳
هیزوا (کوه) ۳۹۳
هیلی (نقطه) ۳۹۴، ۲۶۱
هیلی دروع ۳۹۴
هیمیوم ۳۷۳



